سپاه هندوکش



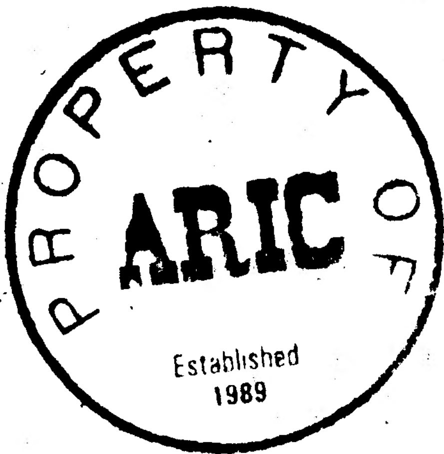
گوهر پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود



سپاه هندوکش

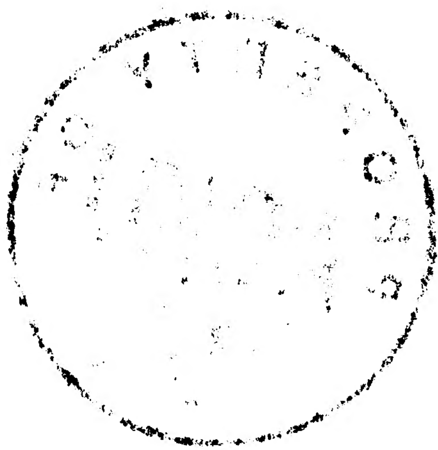
مؤلف

عبدالشکور نوابی



ناشر: انتشارات کتاب

عقب بازارقصه خوانی- پشاور



مشخصات کتاب

نام کتاب: سپاه هندوکش

مؤلف : عبدالشکور "نوابی"

مهتمم : دکتورمحمد افضل "بنووال"

سال طبع : ۱۳۷۹ هـ ش

ناشر : انتشارات کتاب عقب قصه خوانی

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب به پاس خدمات برجستهء برادر
دانشمند و سیاستمدار ارجمند، شادروان
عبدالرحیم غفورزی پشتیبان و علمبردار
نهضت دیموکراسی در کشور
اهداء میگردد.



فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه

مقدمه

خواننده ٔ ارجمند!

درد غربت و بیوطنی، دوری از اقارب، دوستان، میهن و هموطنان که بنابر جبر تاریخ به یك قوم و یا ملتی تحمیل می شود، نهایت سنگین و آبروریز است. در همچون شرایط اختناق که حقوق بشر رعایت نمیگردد و هیچ نوع اعتنا به شوون زنده گی مردم به عمل نمیآید. و بنا برآن مبرهن است که جان، مال و حقوق هر فرد معروض به خطر جدی می باشد.

رهبران سفاك و بی جوهران کریملین که درپهلوی شان کمونیستان بی احساس کشور ما که دستپاك ایشان بودند، همراه باهم راه تجاوز و تعرض را بر حریم مقدس وطن ما دراز کردند که سرانجام منتج به جنایات، قتل عام ها، سوختاندن ها، آتش زدن ها، ناپدید نمودن ها، بندی، فرار و معیوب ساختن و غیره گردید که بالوسیله چشم و گوش میلونهای دیگر را به طرف منکرات و فساد کشانید، از همه مهمتر فرهنگ ما را ملوث کرد که باعث بوجود آوردن سستی عقیده و ایمان شد.

این کمونیست ها (اجیران خارجی) آنقدر مست و بیخود شده بودند که هریك را به گلوله می بستند و میل تانکها و ماشیندار های خویش را متوجه هر در و دیوار و هر رهگذر میساختند، خلاصه هرکه تفنگ داشت، بی تفاوت هرکی را هدف گلوله قرار میداد یا از کنار سرکها به عراده ها انداخته و ناپدید شان میکردند. شاید احمقانه و ابلهانه می بود که من و ملیون های دیگر قربانی موفقیت و پیروزی توطئه کمونیستی در کشور می شدیم؛ زیرا که مشاهده چنین وحشت غیر انسانی برای هر فرد چیزفهم نهایت غیرقابل تحمل بود، ناچار روز جمعه سوم قوس ۱۳۶۲ همراه خانواده ٔ خود به کشور پاکستان هجرت نمودیم و اما مطمئن بودیم که دلیران سربکف و هم میهنان که درسنگرهای خود علیه متجاوزین درکمین نشسته اند. بپاس از حفاظت مادر وطن کمان برزمین نخواهند گذاشت.

در دوران این زد و خورد های خونین که هموطنان سربکف و مبارزمان مردانه وار رزمیدند، در آنسوی دیگر سیمای پریشان، فاقه گی، ظلم و بیعدالتی که مردم بینوای کشور ما را روحاً و جسماً رنجه میکرد، بمن نهایت سخت میگذشت. این درد بزرگ بمن مسؤولیت

بخشید تاپیرامون واقعات تاریخی در جهان و بخصوص در افغانستان چیزی بنویسم، فکر میکنم در بعضی موارد احساساتی شده باشم که مهار اراده از دست رفته باشد، متوقع هستم که کدورتی در دلها تولید نکند.

در این اثر از اسناد، کتب، چشم دید ها و غیره منابع تحقیقاتی بین المللی بخصوص در مورد افغانستان استفاده بعمل آمده است. طبع اول کتاب که یك سلسله اغلاط داشت، در چاپ دوم اصلاح آن جدی در نظر گرفته شده است.

قابل یادآوری است که عدم رسایی مرا در این نوشته که شاید پر از اشتباهات باشد، به دیدهء بصیرت نگریسته، مورد عفو و پوزش قرار بدهند؛ زیرا که علم تاریخ بسیار وسیع است و احاطه بدان حرف مشکل خواهد بود.

لیکن تب و تلاش های علماء و محققین با درك، بامسؤولیت در بخش گردآوری ترتیب و پخش حوادث و رویدادهای تاریخی در اعصار و قرون مختلف و انتقال آن از یك مرحله به مرحلهء دیگر اساس بازتابی است که میتوان به سازماندهی و انکشاف بیشتر اتفاقات جهانی توفیق یافت.

علم تاریخ صرف با یك مفکوره حادثه عصر بخصوص یك فرد معامله نمیکند، بلکه خواص عمومی آن برخوردیست با تمام دستاورد های جهان بشریت؛ البته این کار سادهء نیست؛ زیرا که تاریخ را هر قوم و ملتی به زبان خود تحریر و تألیف مینماید. و بنابرآن ترجمه آن زحمت زیاد و دقت زیاد بکار دارد و از جانب دیگر سالم و ناسالم بودن، ذکر سال، ماه، روز و محل و تحلیل وقایع در سازمان دادن و مرتب ساختن اوراق نیز دارای اهمیت ویژه یی میباشد.

آشنایان و دوستان روشنفکر شاید از من رنجشی داشته باشند، زمانیکه آنها قمچین انقلاب را در میان بسته بودند نمیشد که منطق، درایت و شایسته گی را جانشین زور و شمشیر استکبار مینمودند. آیا می شود ناجوانمردانه از پنجهء قضاوت و تاریخ فرار کرد؛ اگر من چنین یا چنان نمیکردم آیا دیگران هم!

خوشحال نیستم که اسباب رنجش و مزاحمت بعضی ها را فراهم آورم، آنچیزیکه در کشور واقع شد اشتباهی بود مرگبار و ویرانگر که نمیتوان از آن دیده پوشید.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

تاریخ نوع بشر در طول میلیونها سال به موجب جاه طلبی ها، حسادتها، انتقام گیری ها و غیره ستم ها تکراراً از خود صحنه های خونینی بجا گذاشته است. درمیان این خشونت ها و ستیزه جوییهای میرغضبان زمان، شهر های آباد، مردان با حکمت و فضیلت، سیاست و فرهنگ و غیره دستاوردها صدمات جبران ناپذیری میرسد نه تنها فرصت تپ و تلاش و توسعهء دانش و بینش در زیر پاشنه چنین اوضاع خورد و به کندی مواجه میگرود د، بلکه سبب گسستن تسلسل و پیوندهای دیرینه مردم نیز میشود. و بنا بر آن مبارزه پیگیر بخاطر دفاع از حاکمیت ملی، قواعد و اصول آزادی و استقلال سیاسی علیه اشغالگران یك امر اجتناب ناپذیر بوده و عاشقان آزادی نخواهند گذاشت تا نهال ستم بیگانه گان در زمین شان ریشه بگیرد.

عظمت و بزرگی مردان و زنان سر بکف و مبارز که نتیجه پایداری شان بدور راندن اجانب و متجاوزین از شهر و دیار شان بود، بنام ارزشهای عالی ملی و تاریخی بایستی به هر در و دیوار با خطوط درشت ثبت گـــردد ، تا نسلهای آینده از چنین حماسه ها خالی ذهن نبوده و از مسوولیتی که به اوشان متوجه است، شانه خالی ننمایند. وقتا که ملتی از طرف زورآوری اسیر میشود روشن است که تمام نعمات و دارایی آنها بخاطر بقای سیاست های سودجویانه اشغالگران تاراج می شود. آنان با نیروی بازوان خود بهشت می آفرینند، قصرهای عالیشان بنا می کنند و نسبت به خوشگذرانی شان یك انسان را علیه انسان دیگر تحریك می نمایند و می جنگانند و یا به پیشانی ایشان داغ میزنند و آنگاه به پیش حیوانات درنده اش میندازند. اما شکیبایی، پایمردی و مبارزه پیگیر یگانه راه نجات برای ملتهای تحت ستم می باشد. همانطوری که آفتاب در قلمرو بریتانیا غروب نمی کرد، ملاحظه نمودید که چطور به بریتانیای کوچك تبدیل شد.

اکنون سوپر امپریالیزم روسیه پای خود را درست در جای پای آن می ماند و امید به پروردگان دانا و تواناست که مسکو با آنهم غول گری و قیافهء هولناکش در کشمکش با مردم زیر ستم و آنانیکه نعره های «الله اکبر» و آزادی سر میدهند، ناپدید خواهد شد.

بریژنسکی مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور امریکا پیش بینی میکند که درمدت بیست سال آینده اتحاد شوروی نقطهء اتکاء مناقشات و برخوردهای نژادی و ملی گرایی در دنیا خواهد شد.

وی علاوه میدارد که سیستم مذکور در بحران نهایی قرار دارد و این بزرگترین حادثه ایست که به ابعاد وسیعی در جهان به اتفاق می افتد، و میگوید که ما در غرب کاری نکردیم که موجبات تحریك اوکرائینی ها، بالتیکی ها و ملی گرایان اسلامی را که هنوز ... بحساب می روند، فراهم کرده باشیم. اتحاد شوروی قادر نشد تا خواسته های مردم شوروی و مشکلات طوائف را بصورت مؤثر در مرحله اجراء بگذارد که بذات خود یك ناکامی تاریخی محسوب میگردد. بریژنسکی اضافه می کند که گرباچوف رهبر اتحاد شوروی آماده گی گرفته تا چهار جزیره کوریل را که روسها در جنگ دوم جهانی از جاپانی ها به زور تصاحب کرده بودند، به آن کشور تسلیم بدهد و همچنان عوض دریافت اعتبارات از دنیای غرب، دیوار برلین را چپه خواهد کرد.

نزول و سیر قهقرایی یك قوم و یا ملتی آن وقت شروع میشود که آن قوم تاریخ گذشتهء خویش را از یاد ببرد ما از گذشته ها می آموزیم و از بخش های مادی و معنوی آن در بهتر شدن مدنیت های آینده استفاده می کنیم، زیرا؛ قرامت تاریخی فرهنگ و ادب، زعامت و بزرگی علما، حکما، اهل خبره و نظر و سیاست، کمیت و کیفیت دوران باستان را به صفت منبع با ارزش در ارتباط با همه شؤون اجتماعی و غیره که کلاً چگونگی اوضاع و احوال یك قوم را دز بر میگیرد، ارائه می کند.

سنت سیمان جامعه شناس معروف میگوید: "کسی میتواند در مورد آینده قضاوت درست و یا پیش بینی صحیح نماید که گذشته را خوب درك کرده باشد. کج قلمان وطن ما بدون عمق دقت در حادثه ها و به ویژه موضوعات تاریخی خواه به موجب حسادت، یا عجز معنوی نتوانستند توانمندی اهل مطالعه و نظر را به عاشقان مدرسه ها، دانشکده ها و دوستداران علم و معرفت طوری ترسیم و تمثیل نمایند تا فرزندان با وفای کشور بر وسعت دید، فهم و نیات اوشان کمال تعمق و تفکر را بکار ببرند که در آنصورت فریفتهء گلهای کاغذی نمی گردیدند. در سال ۱۹۷۶، تاج محمدخان والی بدخشان با عده از مامورین سفری به ولسوالی واخان نمود، آنطرف دریا واخانِ تاجکستان بود. جز یك سرك قیر که موترها روی آن درحرکت بودند و تعداد آبادیهای چیزی دیگر بنظر نمی خورد، شخصی بنام محمدصدیق که مامور مخابرات بود، روی به من نموده گفت، کاش بدخشان مربوط شوروی می بود.

عرض شود که وی اشتباه کرده بود، نخست اینکه او استقلال و آزادی و هویت ملی و مشخص خود را از یاد برده بود، ثانیاً ملتهای مسلمان تاجیک، ازبك، قزاق، ترکمن و غیره در تسلط شوروی درین مدت طولانی از هرنگاه حالشان از ما بهتر نبود. ثالثاً یکی از سیاستهای اغواگرانهء روسیه شوروی بخصوص در سرحدات اینبود که هرچیز را از نظر دلربایی بجانب مقابل طوری جلوه بدهند تا موجبات فریفته گی را بار بیاورد. یکتن از معززین ولایت پروان بنام حاجی محمد اسماعیل که اندك شکر لنگی داشت، مشکلات و روزهای بد و پریشان حبیب الله کلکانی را بیاد آورد و گفت: خداوند(ج) آنروز بد را تکرار نکند و در حق پادشاه افغانستان اعلیحضرت محمدظاهرشاه دعا نماییم، زیرا که تحت قیادت موصوف همه امور الحمد لله بخوبی پیش میرود، کشورما در گذشته ها شخصیت های چون، بومسلم خراسانی، یعقوب لیث صفار، سلطان محمود غزنوی، علامه البیرونی، ابوالفضل بیهقی، مولینا جلال الدین محمد بلخی، حکیم ابوعلی سینای بلخی، خواجه عبدالله انصاری هروی، خواجه حسن میمندی، غازی محمداکبرخان،علامه سید جمال الدین افغانی، غازی محمد ایوب خان، اعلیحضرت امان الله خان، میربچه خان، محمدجانخان وردگ و هزاران دیگر که از افتخارات ارزشمند ملی و جاودانی میهن عزیز ماست، در خود پرورده است. بنابر این مقامات مسوول و صاحب علاقه مکلفیت خواهند داشت تا شرح حال این رجال بزرگ وتاریخی را در مدارس و مساجد به سمع اولاد وطن برسانند تا از چنین افتخارات قدردانی بعمل آرند وارج گذارند.

و تا کنون قسمیکه به ملاحظه میرسد اکثریه از محلات مهم نامگذاری و علامه گذاری نشده است و یا اگرشده هم باشد ناقص بنظر میخورد، قدامت و بزرگواری شخصبت ها در نظر گرفته نشده است. به عقیدهء بنده بخاطر یاد و بود این راد مردان که اسمای شان زینت بخش صفحات زرین تاریخ شود، محلهای مهم بنام شان نامگذاری شود. در سال ٤٩٠ قبل از میلاد- داریوش امپراتور کبیر پارس کشتیی را بغرض تسخیر بعضی جزایر یونان به آنجا فرستاد- یونانیها بخاطر کسب اطلاعات در مورد تاخت و تازهای داریوش توسط سواری اسپ مناطق کوهستانی و صعب العبور را می بایست طی میکردند و بنا بر آن شخصی بنام «فی دِی پی دیس» تیزدو ترین انسان را پیدا کردند که مسافت میان آتن و سپارتا را که از تپه ها ساخته شده است، در مدت دو روز طی نماید و چنین عملی انجام شد و این کلانترین فداکاری بود که وی غرض دریافت احوال جنگی داریوش برای وطن و وطنداران خود انجام داد. و تا امروز کس دیگر قادر نشد که جای پای او را تعقیب کند و عده یی عقیده مند

هستند که شاید بخاطر عشق به میهن این کار را کرده باشد، که نامش تا امروز افتخار تاریخ یونان است. سه هزار سال قبل ناحیه که آنرا فلسطین میگویند در عهد ابراهیم و موسی علیهم السلام مدنیت یهود روبه شگوفانی نهاد که بعداً توسط عساکر اشوری ها، بابلیونی ها، پارس ها، یونانی ها، روس ها و اعراب آن شگوفانی برچیده شد. جنگ دوم جهانی که منجر به قتل عام یهودیها از طرف نازی های جرمنی گردید و یهودی ها و مردمان جهان به او نام هاکوکاست جهان را دادند. یهودیان در سال ۱۹۴۸ دولتی را بنام اسرائیل بنیاد نهادند. و در عوض فلسطینیان را از آنجا اخراج کردند.

سپاهیان اسلام

در سال ۶۳۷م یعنی پنج سال بعد از رحلت حضرت پیغمبر اسلام دولت ساسانی در جنگ قادسیه از طرف مسلمانان عرب ازهم پاشید و سپاه اسلام به پیشروی خود جانب شرق ادامه داد و سالیان درازی را در بر گرفت تا نواحی مذکور فتح شد، نخستین حملات سالاران عرب در سال «۷۰۰م» به سرزمین کندهار بود، در آنجا حکمرانان کوشانی حکومت میکردند که بعداً تحت فرمان و اداره خلفای اموی قرار گرفتند و خلفای اموی به این مناطق نائب الحکومه های عسکری گماشتند تا مالیات را جمع آوری نمایند. در نیمه قرن هشتم که هنوز دور خلفای عباسی بود، تمام این ساحه فتح شد و در زمان هارون الرشید ۸۰۹-۷۸۸ و پسرش مامون الرشید سطح علم و معرفت در سمرقند و آسیای مرکزی رو به شگوفایی گذاشت. از قرن هفتم تا نهم، مردم این نواحی که اکنون بنام افغانستان و پاکستان نامیده میشود بشمول آسیای میانه به مذهب سنی درآمد و اسلام جانشین ادیات زردشتی، هندویزم، بودیزم و مذاهب بومی امپراطوری های سابقه گردید.

درین مناطق به نسبت داشتن مالچرهای وسیع در سطوح مرتفع اسلاف ترک نژادان قسماً در نواحی هندوکش، غزنی، غور و کابل مسکن گزیدند. در نیمهء قرن نهم دولت خلفای عباسی رو به زوال رفت و ایالات نیمه مستقل در تمام امپراتوری آن متبارز شد، در اطراف و اکناف هندوکش سه سلسله خاندان از سامانیان بودوباش داشت و تا بخارا و همسایهء آن سمرقند که مرکز علم و دانش و مطالعهء اسلامیات بود، نفوذ کرد که بعدها ایران و هندوستان را هم تحت الشعاع قرار داد مگر تا آنزمان صرف بغداد مرکزیت علوم مختلفه را داشت که بعداً روی آن صحبت بعمل خواهد آمد.

در دوران سامانی ها دین مبین اسلام درین نواحی فوق العاده مسلط شد، در نیمه قرن دهم بر اثر حملات قبایل ترکی در شمال و به میان آمدن ترکان «غزنی»، سلسلهء خاندان سامانی منقرض گردید و اولین امپراطور اسلامی درین مناطق سلسله «غزنویها» می باشد و

جنگجویان وی در نیم قارهء هندوستان سخت نفوذ کردند و تسلط سنی مذهب ها را در افغانستان و هندوستان محکم نمودند. در نیمه قرن دهم میلادی «الپتگین» غلام و جنگجوی ترک از پادگانی سامانیان در نیشاپور علیه آمرین خود شورید و دست بکودتا زد ولی موفق نشد و با پیروان خود بجانب غزنی فرار کرد و آنجا را مرکز سیاست خویش قرار داد. برجسته ترین شخص در میان ایشان «سلطان محمود» بود که شمشیر در قلب بُت «سومنات» نهاد و در ضمن وسعت دادن قلمرو اسلامی، مدنیت و فرهنگ اسلامی را به هندوستان انتقال داد و به مردم وانمود ساخت که نیایش و پرستش مجسمه های خیالی و بت های رنگ، رنگ در راه جستجوی خدای یکتا(ج) جز اوهام و خرافات چیز دیگری نیست. سپاهیان اسلام آیین یکتاپرستی را در غرب تا اسپانیا و در شرق تا هندوستان و چین پهنا دادند.

محمود، مسلمان با غیرتی بود، لذا تاریخ نویسان غیر اسلامی و به ویژه هندوان کارنامه های او را در هندوستان ظالمانه میدانند، زیرا که موصوف راه تاخت و تاز مسلمانهای غارتگر را زیادتر در آنجا هموار نمود. طبق ایضاحات تاریخ جدید هندوستان، غلامان ترکی ازآسیای میانه در قرن نهم خریداری و بدربار خلیفه عباسی وارد می شدند تا اردوی عباسی را تکمیل نمایند. در قرن دهم چینایی ها بجانب غرب نفوذ کردند، قبایل ترکی به سرزمین پارس وهم کشوری که اکنون بنام افغانستان خوانده می شود، رانده شدند و اولین پادشاه ترکی اسلامی در سال «۹۶۲» توسط آلپ در حصار غزنی اساس گذاشته شد که سلسله آن مدت دوصد سال را دربر گرفت و نواسه اش محمود «۹۷۱-۱۰۳۰م» بنام شمشیر اسلام هفده مرتبه به هندوستان تاخت. وی حملات خود را از سال ۹۹۷ متوجه این قاره ساخت و در زمستان ازغزنی به پنجاب سفر می کرد وبی حساب بُت های هندوها را تخریب می نمود و در بازگشت جواهرات زیادی به غزنه انتقال داد، قراریکه تذکر به عمل امد بُت های شهرهای کاتیاوار- متوارا، کناوج، نگاکوت از جانب محمود«بُت شکن»، شکستانده و تخریب شد، همهء جواهرات بدست آمده به غزنین انتقال یافت و غزنین منحیث یك مرکز فرهنگی اسلامی مبدل گردید و ازین مرکز عمده اطباء لایق، منجمان، فیلسوفان بزرگ و تاریخ دانان و شاعران طراز اول منجمله فردوسی صاحب شاهنامه چون شمع تابان نمایان شدند.

محمود خود به ادبیات و شعر و شاعری، مکتب و مدرسه علاقهء مفرط داشت، موصوف از طرف خلیفه بغداد به صفت وارث سلسله خاندان حاکم وقت شناخته شد او، در سال «۱۰۳۰م» وفات کرد و ترکهای سلجوقی از شمال و غرب به غزنی حمله کردند و آن شهر را آتش زدند. در حدود سال ۱۲۰۰ قدرت خلیفه بغداد کم شد، ترکها قوت یافتند،

مناطق ایران، افغانستان، هند، ترکیه توسط سلجوقی ها فتح شد و در سال ۱۲۰۰ ترکهای خوارزم ازآنطرف آمو دریا به غور حمله کردند و غوری ها به هندوستان مسکن گزین شدند. زمانیکه جلال الدین اکبر بر اریکه قدرت نشست، هفتاد سال داشت و مدت شش سال سلطنت نمود و در سال ۱۲۹۶ از جانب خواهر زادهء خود علاء الدین به قتل رسید. در زمان وی «۱۲۹۶-۱۳۱۶م» قدرت سلطنت مرکزی به حد اعلای خود رسیده بود. او، مالیات را افزایش داد و از جانبی وضع خرید و فروش را در بازار تحت کنترول شدید قرار داد، دهقانان دستاوردهای خود را بدون اذن، و خودسرانه نمی توانستند به فروش برسانند. علاء الدین با سوارکاران تیموری روبرو شد و آنانرا مجبور به عقب نشینی در افغانستان نمود. در سال ۱۳۰۷م، دیواجیری پایتخت را اشغال کرد و به دکن نفوذ یافت، سران زیاد راجپوت از اردوی علاؤالدین در گجرات شکست خوردند و در سال ۱۳۰۹م سطان نشین کاتیا را اشغال نمود و اردوی خلجی در قلمرو پان دیان در تامیل نید در جنوب هندوستان نفوذ اسلام را از حد زیاد تقویت نمود، علاؤ الدین در سال ۱۳۱۶م فوت کرد و ملك کافور یکی از همکارانش عهده دار سلطنت گردید، ولی وی نتوانست از عهدهء امور نظامی و دربار بدرآید و توسط یکی از عسکرهایش به قتل رسید. تنی از پسران علاؤ الدین بنام قطب الدین مبارك که بعد از فوت پدر زنده مانده بود، هم نتوانست حاکم بر امور گردد. سلطان غیاث الدین تعلق مدت زیادی در دهلی سلطنت کرد. وی فرزند غلام ترکی دربار و مادرش «جَت» هندو بود. در سال ۱۳۲۵ غیاث الدین تعلق به شمول پسر دوستدارش از جانب پسر دیگرش بقتل رسید، محمدتغلق ۵۰-۱۳۵۲ مرد مذهبی بود، مسلمان جهانگرد ابن بطوطه که سفرهایی به افریقا و آسیا نمود، قاضی کلان محمد تغلق در دربار مقرر گردیده، میگوید که محمد تغلق تا کدام حد انسان سختگیر بود، مردم را به طهارت، نماز و فراگرفتن قواعد اسلامی مجبور میکرد، بهمین اساس شورش و نا آرامی در تمام ساحهء مربوط به وی بظهور رسید و برای آنکه مقاومت جنوب را تابع خود سازد، پایتخت دومی را در دکن بنا نهاد و بسیاری از مامورین و نجبا را در سال ۱۳۲۷ به مسافت پنجصد میل از خانه های شان کوچانید و بجانب ویندهیا، سات پورا، دولت آباد (دیواجیری) اعزام شان داشت و برخی از آنان در این سفر هلاك شدند، محمد تغلق در سال (۱۳۲۹-۳۰) پول برنجی و مسی رارایج کرد و در سال (۱۳۳۵-۱۳٤۲) هندوستان را خشك سالی فراگرفت. ولی سلطنت نه به کاهش مالیات و نه توزیع خوراکه توجهی نکرد .بلکه این اوضاع خراب اقتصادی بر جنوب منطقه باعث شورش و نا امنی شد.

در سال ۱۳۳۵م سلطنت مستقل در مدورا توسط حسن شاه والی محمدتغلق اساس گذاشته شد وقتی که عساکر تغلق غرض جزا دادن حسن شاه در حرکت شدند. لاهور و دهلی

نیز دست به شورش زدند سران مسلمان در نامی لیند خود را از حکومت دهلی مستقل اعلان کردند. در سال (١٣٣٦-١٣٥٧) هاری ها رای هندو بنیان گذار شهر پیروزی، مسلمان شد و از جانب تغلق در جنوب یعنی در محل خودش نائب الحکومه مقرر گردید، ولی به زودترین فرصت دوباره به هندویی مراجعه نمود. مسلمان ها هم در دکن و دولت آباد علیه وی تفتن و بی فرمانی کردند، در میان ایشان شخصی بنام حسن کانگو بود در سال ١٣٤٧ خود را سلطان اعلان نمود و لقب خود را علاؤ الدین بهمن شاه گذاشت و مدت دو سال دوام کرد.
در سال ١٣٣٨ بنگالی ها خود را از دهلی مستقل اعلان کردند و ملك حاجی الیاس را در رأس قرار دادند و او لقب خود را شمس الدین گفت، این سلسله تا آمدن تیموریان در قرن شانزدهم در بنگال ادامه یافت. محمد تغلق در سال ١٣٥١ ضمن شورشی در سند کشته شد و فیروز پسر کاکایش به تخت نشست که مدت دو سال سلطنت کرد. وی علاقه زیاد به کشت زراعت، آبیاری و آبادی داشت. فیروزآباد در دهلی جدید بنام وی ساخته شد، باغها، مساجد و مدارس در آنجا اعمار گردید. در حدود چهل مسجد، سی مدرسه و صدشفاخانه و دهات جدید در اطراف پایتخت بنا یافت. پنجاه بند آبیاری که زمین های آن را ابیاری کند، اعمار شد، زراعت و کشت و کار در زمان وی بدرجهء اعلی رسید.

وی، در برابر هندو ها از خصومت کار میگرفت و برهمن ها از وی آزار زیاد دیدند، ایشان از جزا معاف بودند، در صورتیکه مالیات میپرداختند.و بنابر آن اکثر آنان بدین مقدس اسلام داخل شدند و از دادن مالیات معاف گردیدند، چونکه مسلمان شیده بودند، باید زکوة بدهند.فیروز از آخرین و نیزومند ترین سلاطین دهلی بود. بعد از وفات وی رقبایش مدتها برای بدست آوردن قدرت در سرکوبی یکدیگر بودند ، درین موقع بود که تیمور لنگ از آسیای میانه برخاسته و پنجاب را اشغال کرد و در سال ١٣٩٨ داخل دهلی شد. وی بغاوت نمود و به غارت، کشتار و کله منار سازی هندوان اقدام کرد و قبل از اینکه گرمای سال١٣٩٩ شروع شود، بوطنش برگشت و هزاران هزار هندو را برسنگ کاری به سمرقند با خود به آنجا برد. دهلی به قبرستان تبدیل شد و هزاران نفر از گرسنه گی هلاك گردیدند و حتی که پرنده گان درآنجا پر نمی زدند و پس ازگذشت یك قرن نواسه تیمور(بابر) سلسله تیموری را در عین محل اساس گذاشت. در سال ١٤٠١ گجرات به سرکردگی ظفر خان اعلان استقلال کرد و احمد آباد مرکز آن از نظر سوداگری درنیمه قرن پانزدهم به دنیس هندوستان مبدل گشته بود ، عرفان و تصوف و فلسفه های متعدد مذهبی و غیره بمیان آمد. در پنجاب بابه نانك که در یك خانواده هندو تولد شده بود و بعد به عقاید توحید روی آورد ومیگفت: خداوند خالق

یگانه است و نام او حقیقت است. قبل از ختم قرن۱٤ بهاکتی هندویی در جنوب هندوستان پیدا شد تا گنگا و بنارس توسعه یافت و پیشوای آن راماناندا «۱٥۱۸-۱٤٤۰» یك مسلمان بیسواد بنام کبیر بود که در اشعار خود ملیون مردم را ترغیب کرد که مکتب اسلام و هندویی را ترك گفته، بخداوند عشق بورزلد. آخرین سلسله لودی «ابراهیم لودی» ۲٦- ۱٥۱۷، در دهلی رو به ضعف گذاشت. وی به شورش های بیهار، لاهور اتحادیه هندوان راجپوت برابر شد. درینوقت در آسیای میانه مجادله بر سر قدرت میان بابر و محمد خان شیبانی رهبر قبایل اوزبك در جریان بود که در میان بابر تاب مقاومت نیاورده، بکابل پناهنده شد. بابر از جانب پدر به تیمور لنگ و از طرف مادر به چنگیز خان ارتباط داشت. نائب الحکومه لاهور از بابر« ۱٥۳۰-۱۳۸۳ » پادشاه کابل دعوت کرد تا ویرا در برابر حمله ابراهیم لودی یاری دهد. بابر در خاطرات خود مینویسد: که مدت بیست سال به نسبت فتح هندوستان انتظار میکشیده و هرآن دقیقه و لحظه آنرا فراموش نمیکرده است و لذا دعوت نائب الحکومه لاهور را فوراً قبول میکند. بابر نه تنها به صفت یك هم پیمان به لاهور آمد، بلکه وی بزرگترین سلسله اسلامی را در تاریخ هندوستان بحیث اولین پادشاه تیموری اساس گذاشت. بابر مینویسد: من پای خود را در رکاب تصمیم گذاشتم و دستان خود را به اعتماد خداوند"ج" بلند میکنم و علیه ابراهیم که گفته میشد، یکصد هزار عسکر و تقریباً یکهزار فیل دارد براه افتاد. ایشان در میدان پانی پت فقط در شمال و جنوب دهلی رو بروی هم قرار گرفتند.

بابر ده هزار ترك چغتای خود را داشت و بشمول بهترین سوارکاران آسیای میانه به تفنگهای فلیته یی و توپ و عساکر مجهز افغانی ابراهیم لودی که دیواری از فیل ها ساخته بود، حمله را آغازیدند.

بابر میگوید: این نبرد تا نیم روز به پایان رسید و ابراهیم لودی کاملاً تار و مار شد، به لطف و مهربانی خداوند"ج" این مشکل برای من آسان شد.در بیست و یکم اپریل ۱۳۲٦ امپراطوری تیموری تمام خزانه را تصاحب کرد. محمود برادر ابراهیم لودی بجانب بنگال فرار کرد، تا دوباره عساکر تهیه بدارد.

از جانب دیگر اتحادیه راجپوت که یك قدرت زبردست بود زیر بیرق راناسنگه RANA SANG «۱٥۲۸- ۱٥۰۹» در آمد. سانکا رهبرداراي یك چشم و یك دست هندوستان از قطار رانای بزرگ که در جنگ ها هشتاد زخم خورده بود، در برابربابرقیام کرد، در میدان کهانواچل مایل بطرف غرب اگره در مارچ ۱٥۲۷ با قشون زیاد بابر را احاطه کرد. بابر ظرف طلایی شراب خود را پارچه پارچه کرد و برای غربا تقسیم کرد و امر کرد که تمام ذخایر شراب

وی را بر زمین بریزند و قول داد که دیگر هرگز شراب ممنوعه را ننوشد. در پانزده مارچ ۱۵۲۷ میوار را شکست داد و مجبور به فرار شان ساخت همچنان در ششم می ۱۵۲۹ لشکر افغان و بنگالی را که توسط محمود لودی آماده شده بود، شکست داد.

بابر در ۲۶ دسامبر ۱۵۲۹ وفات کرد، وی دایماً از خداوند مدد میخواست و دست نیاز بلند میکرد تا بخاطر سلامت و شفای پسرش «همایون» جان او را بگیرد. همایون بسال «۵٦-۸-۱۵۰۸» مرد و نهایت مرد حریص و طماع بود و بعلم نجوم علاقه زیاد داشت و هم علاقمند کشیدن تریاک بود. او توسط یکتن از جنرالان پدرش بنام شیرخان لودی افغان شکست خورد و شیرخان تاج شاهی بسر نهاد و بنام شیرشاه یاد شد. وی به حمله با همایون پرداخت و او را در مقام کناوج به شکست مواجه ساخت. همایون بکمک ایرانی ها در سال ۱۵۵٦ آگره و دهلی را فتح نمود در جریان همان سال در حالیکه در نشه تریاک غرق بود بزمین افتاد و سرش به زینه های سنگی رصد خانه خورد و از اثرات ناگوار آن در جنوری ۱۵۵٦، وفات نمود. اکبر پسر همایون در سال «۱۵٦۰» با نیروی فراوان خواست که خود را به جهان خارج معرفی نماید، دریای گجرات را از خطر مصوون ساخت. اموال تجارتی از قبیل پخته و نیل کالا را از طریق دریای احمر و خلیج فارس به تمام جنوب شرق آسیا صادر کرد. سه سال بعدتر با گرفتن بنگال بندرگاه بحری را بمنظور پراسیس و بسته بندی تولیدات زراعتی وادی گنج آماده نمود. تیموریان اکثر زمین های زرخیز و مهم و ایالات غنی هندوستان را فتح کردند جلال الدین محمد اکبر در پانزده اکتوبر ۱۵٤۲ در امرکوت در صحرای سند تولد شد، در حالیکه پدرش همایون در حال فرار بجانب ایران بود. این طفل معصوم با مادر ایرانی اش حمیده بانو بیگم و پرستارش ماهام اناگا در یکی از قلاع قندهار توسط بهرام خان یکتن از صاحب منصبان پدرش که خیلی مورد اعتماد بود، مراقبت و نگهداری میشدند.

بهرام خان تا زمان رسیدن جلال الدین اکبر به پادشاهی در کنار وی ایستاده بود ولیعا بعدها بر اثر سعایت و تحریک حسودانه پرستار اکبر «ماهام انافگه» این مرد پیر و وفادار او برطرف شد. موصوف در حالیکه روانه حج خانه خدا ج" بود، در سال ۱۵٦۱ توسط یک دارو پٹھان در گجرات به ضرب چاقو به قتل رسید. جلال الدین اکبر برای اینکه اعتماد و وحدت هندو ها را حصول کند در سال ۱۵٦۲ با دختر راجا بهارمل در امیر عروسی کرد و بدین رقم رهبر هندوان را در اگره طرفدار خود ساخت. وی در همان سال گرفتن غلام و اسیر جنگی را لغو قرار داد. موصوف در سال ۱۵٦۳ آنگاه که در اطراف متورا مشغول شکار پلنگ بود، چشمش به زیارتچیان هندی افتاد که همه ساله جهت ادای احترام به محل های مقدس ملی

آمدند و حکومت از ایشان تقاضای مالیه میکرد. اکبر این مالیه را لغو کرد و گفت که این مغایر رضای خداوند"ج" است. در سال ١٥٦٤، جزیه را نیز معاف نمود، زیرا که مسلمان ها جزیه نمی دادند و صرفاً هندوان می پرداختند، بدین لحاظ در میان گروهای مختلف اهل هنود طرفداران زیاد حاصل کرد. زمانیکه رانامیواد روش اکبر را قبول نکرد و از اتحاد با اکبر سرپیچی نمود، آنگاه جلال الدین اکبر، خود اداره‌ء رهبری را اعلام کرد و اما هیچ کس را اسیر نگرفت. و با خوشحالی زائد الوصف و دهل و سرنا و آذین بستن و چراغان نمودن به نشانه‌ء پیروزی تیموری ها، متباقی مقاومت راجپوت را شکست داده و بجانب اگره شدند.

در نوامبر سال ١٥٦٨ تمام سران راجستان بدون رانامیوار که دیگران به کوه ها گریختند همه به اکبر حلف وفاداری یاد کردند. جلال الدین اکبر تا سن ٢٧ سالگی صاحب اولاد نبود، مگر در سال ١٥٦٤، خانمش دوگانه گی بدنیا آورد، و اما بعد از اندك مدت وفات کردند، امپراتور ازین ناحیه رنج میبرد و بسیار پریشان بود که چرا ولیعهدی از وی بجا نماند. وی به شیخ سلیم صوفی که طریقت چشتیه شریفه داشت روی آورد و آرزوی طفل بدل پرورانید، تا آنکه به اراده خداوند و نظر پرفیض شیخ سلیم در سال ١٥٦٩ راجا بهارمل خانمش، طفلی بدنیا آورد که نام او را سلیم گذاشتند سال دیگر فرزند دومی بدنیا آورد و دو سال بعد فرزند سومی.

جلال الدین اکبر، در سال ١٥٧١، بخاطر بزرگداشت از شیخ سلیم صوفی، در قریه سکری قصر عالیشأن از سنگ سرخ بنا کرد و در آنجا تمام خانواده و اهل دربار را انتقال داد و نام آنرا فتح پور سکری گذاشت، یعنی قلعه پیروزی.

در سال «١٥٨٥» وی به نسبت ازدحام نفوس و خشکی آب جهیل مصنوعی که آب کافی برای مردم میسر نبود آنجا را ترك گفت. جلال الدین اکبر در نوامبر سال ١٥٧٢ به گجرات تاخت و تاز کرد، وخود در رأس سپاه قرار داشت و داخل احمدآباد شد و در فبروری سال ١٥٧٣ صوات را متصرف شد، با نیروی بزرگ و قهار تیموری در بحیره عرب لنگر انداخت.

موصوف بعداً متوجه شرق هند یعنی بنگال شد و در سال ١٥٧٤ به آنصوب حرکت کرد. و در سال ١٥٧٦ آن محل را به حیطه قدرت درآورد. تعداد عساکرش در سال« ١٥٨١ » به پنجاه هزار می رسید و پنجصد فیل در اختیار داشت، و روانه کابل گردید و در نظر داشت تا بارام کردن و تسخیر افغانستان یك ربع قرن به آرامی زنده گی کند. وی میخواست که حدود امپراطوری اش از متصرفات بریتانیای کبیر هم بزرگتر باشد. وی در سال ١٥٩٢ اوریسا و

در سال ۱۵۹۵ بلوچستان را به متصرفات خود علاوه کرد. و بنابر آن متصرفات امپراطوری اش به ۱۲ ولایت تقسیم شد. تولیدات زراعتی، پخته، جوت ابریشم، تریاك و غیره نه تنها در داخل، بلکه در خارج هم بازار پرزرق و برقی پیدا نمود.

جلال الدین اکبر رهبران مذاهب مختلف چون، هندو، اسلام مسیحت و سك را به فتح پور سکری مجتمع ساخت و در یکی از تعمیرات بزرگ بنام دیوان خاص با آنان راجع به عقاید شان به بحث و جدل نشست و ایشان از یکدیگر به سوالات و جوابات پرداختند، آنان اکثراً احساساتی می شدند و جلال الدین اکبر بالای سرشان ایستاده و نظارت مینمود و به بحث های شان گوش میداد و بنابر آن اهل تسنن بر آن بودند که گویا او مذهب اسلام را ترك گفته باشد. در سال ۱۵۸۱ علماء دینی کابل و بنگال علیه وی شوریدند، ولی بزودی خاموش شان ساخت.

جلال الدین اکبر، توسط فرمان کشتار گاو را در هندوستان ممنوع ساخت و اقدام کننده باین عمل به مرگ محکوم می شد. و همچنان مسأله جبری ستی که سوختاندن زن زنده یکجا با مرگ شوهرش بود، توسط اکبر رسماً منع گردید. سلطنت نشین های احمد نگر، کهاندیش و بیرار در شمال که به سلطنت بهمنی سلسله داشتند، توسط اردوی جلال الدین اکبر شکست خوردند. او در سال ۱۵۹۵، قندهار را از ایرانی ها باز ستاند.

اکبر در راه انکشاف ادبیات هندی توجه مخصوص کرد و راجابیربل را که شاعر زبردست هندی بود، به مقام بلند برگزید. انکشاف شعر و شاعری، ادبیات معماری، نقاشی، رسامی بحد اعلای خود رسید و عکس های زیبای خود «اکبر» هر هفته در پیش رویش به نمایش گذاشته میشد. خوشنویس ترین «کالی گرافر» در زمان وی خواجه عبدالصمد بود، اکثر آنان هندو بودند از قبیل؛ داس وانات، باساوان، لالاگیسو، هاری بانس و دیگران که نام های ایشان توسط تاریخ نویس مشهور ابوالفضل بیهقی یادداشت گردیده است. اگر چه بسیاری ازین آثارر زیبا ازبین رفته اند، ولی قسمتی از آن مینیاتور ها و نقاشی ها که آثار نفیس و ثمرهء پربهاء هندوان و مسلمانان است، موجود می باشد. اهل تسنن کشیدن عکس را مجاز نمی دانستند. وی در جواب میگفت که خداوند"ج" حیات بخش، کشیدن عکس های زیبا را در صنعت حقیقی توسط انسان گناه نمی داند.

چار سال اخیر زندگی جلال الدین اکبر بنا به نافرمانی پسرش «سلیم» به خرابی گذشت و در سال ۱۶۰۱، وی خود را پادشاه علی آباد اعلان کرد. در حالیکه «اکبر» مصروف امور جنگی بود. وی با اعتماد ترین افراد خود یعنی ابوالفضل را به آنجا فرستاد تا آنجا را نظم و

ترتیب دهد، ابوالفضل در برگشت به آگره توسط گماشته گان سلیم به قتل رسید و جلال الدین اکبر در ۱۷ اکتوبر ۱٦۰۵ وفات کرد. گفته می شود که او توسط پسرش سلیم زهر داده شده است. سلیم بخود لقب جهانگیر را داد و در سن ۳٦ سالگی به تخت سلطنت جلوس کرد. جهانگیر از سال «۱٦۲۷ تا ۱٦۰۵» سلطنت نمود. او زیاد شراب می نوشید و بمرض کوتاه نفسی گرفتار بود و لیکن بعد ها توسط خانم و اقارب نزدیکش از مقام سلطنت سبکدوش گردید. شاه جهان «۱٦۵۸-۱٦۲۷» دو باره انضباط را قایم نمود. و بخاطر تسلط بلخ و بدخشان سه مرتبه عزم کرد و قندهار را از تصرف شاه عباس سوم خارج ساخت که نتیجةً هزینهء زیاد به مصرف رسید و باعث بلند رفتن مالیات گردید و بنابر آن زمینه شورش مردم مساعد شد. بابر میرزا بزبان ترکی شعر می گفت، در کتابی که تألیف نموده، دوره حیات خود را خیلی مقبول در قید تحریر آورده است. وی فرهنگ و مدنیت دورهء تیموریان هرات را با خود به هند منتقل نمود، بابر و سلیم« جهانگیر» ذوق ظریف هنری داشتند، هنرمندان را به کارهای نقاشی و رسامی تشویق و ترغیب می نمودند و بنابر آن کارهای هنری آنوقت در کمال ظرافت و زیبایی به انجام می رسید.

شاه جهان که نامش خرم می باشد، مانند جلال الدین اکبر ذوق و سلیقه خاص در ساختن تعمیرات داشت. دیوار بزرگ ریگی قلعه آگره، بزرگترین قلعه پیروزی، مسجد سکری فتح پور، تاج محل مرمرین در آگره، مسجد مروارید در دهلی همچنان خطاطی ها و نوشته های باکیفیت، دلفریب و قشنگ دیوان خاص که هوش از سر میبرد طبق نوشته مورخ، تاریخ جدید هندوستان اگر بهشتی در روی زمین وجود دارد همین است، همین است، همین است.

نزول امپراطوری تیموری در هندوستان

در سال ۱٦۵۷، شاه جهان احساس ناجوری نمود و فرزند ارشد خود داراشکوه را عوض خود به سلطنت نشاند و پسران دیگرش برای دفاع از منافع خویش، خود را مسلح نمودند. در سال ۱٦۵۹ شهزاده اورنگ زیب«عالمگیر» از میان پیروز برآمد و پدر خویش را محبوس ساخت.

سلطنت شهزاده از آن به بعد رو به اضمحلال نهاده مشکلات اقتصادی به میان آمد، ولایات از دادن مالیات ابا ورزیدند. جنبش افغانها «۱٦۷٦-۱٦٦۷» رو به انکشاف نهاد و دامنه دار شد.

توازن مذهبی را که جلال الدین اکبر بوجه شایسته‌ء برقرار ساخته بود ،صدمه دید در سال «۱٦۸۰» مالیات را بالای مردم غیر مسلمان رایج ساخت. در سال ۱٦٦۹ جت ها شورش نمودند، سکها هم در پی یافتن تفنگ و سلاح افتادند. بعد از الحاق ماروار در سال ۱٦۷۸ راجپوت دیگر از اورنگ زیب پشتیبانی نکرد. در سال ۱٦۸٦ اورنگ زیب برای گرفتن بی جاپور و گل کنده، سوقیات عسکری کرد، از جانب دیگر مراتای ها که فن جنگ را از بادشاهان دکن در ادارات آموخته بودند، به جنگ علیه اورنگ زیب آمادگی میگرفتند.

از میان ایشان یکنفر رهبر بنام سی واجی از احراز مقام و چوکی در حکومت تیموری خودداری کرد ،یکی از ایالات هند و خط ساحلی بمبئی را تصرف نمود و بخش وسیعی از بنگلور را هم متصرف شد. او دو مرتبه بندرگاه باثروت صوات را تاراج کرد. اورنگ زیب در سال «۱۷۸۷ - ۱٦۸۷» سعی ورزید تا مراتای ها را سرنگون کند که در ارتباط باین مسأله به سلطنت مرکزی لطمه بزرگ وارد آورد.

جنگ های متوالی ۱۷۱۳- ۱۷۱۲- ۱۷۰۷، اوضاع امپراطوری تیموری را دچار پریشانی کرد. راجپوت ها با اورنگ زیب مقاطعه کردند. نظام الملك والی دکن در سال ۱۷۲٤ در حیدرآباد خود را مستقل اعلان نمود، در حالیکه سعادت خان در اودهه و علی وردی خان در بنگال صرفاً بنام همپیمان باقیمانده بودند.

در سال ۱۷۳۹- نادر افشار به هندوستان هجوم برد و در سال ۱۷٤۸، احمد شاه ابدالی به دهلی حمله کرد که حکومت وی تا سال ۱۷۵۷-- در آنجا ادامه داشت- نادر قلی خان

اصفهانی یك جنرال مقتدر پارس برای اینکه افغانها را دوباره به افغانستان روان کند، از محمد شاه خواست تا با وی یکجا شده افغان ها را از میان بردارند، در حالیکه محمد شاه خود قادر نبود تا دهلی را از هجوم عساکر باجی راو درامان دارد. نادرشاه دیگر بخاطر محمد شاه انتظار نکشید و بجانب قندهار و کابل پیش روی کرد و در اخیر ۱۷۳۷ وی دریای سند را که چندین قرن قبل الکساندر عبور کرده بود- گذر کرد. لاهور را اشغال نمود و سکها به کوه های همجوار گریختند. نادر شاه بجانب دهلی شتافت و در بهار سال ۱۷۳۹ سلطنت تیموری را به آسانی شکست داد و شهر را غارت کرد و به تعداد سی هزار نفر را قتل نمود- جلال و شکوه امپراتوری تیموری را بخاکدان خاك برابر ساخت. تا قبل از تیموری ها درکشور امروز افغانستان کرنریت وجود نداشت، بخشی ازین سرزمین درسال ۴۸۹-۵٤۸ قبل از میلاد ذریعه داریوش فارسی فتح شده بود و در قرن چهارم ق م توسط الکساندر یونانی هم مناطق متذکره برای یك هزار سال توسط سران قبایل اداره می شد و در قرن(۷) اعراب به آن مملکت هجوم برده و مردم آن سرزمین را بدین اسلام مشرف ساختند.

ظهیر الدین محمد بابر پایتخت خود را از دهلی به کابل انتقال داد و از آن ببعد کابل پایتخت افغانستان شد.

اورنگ زیب(عالمگیر) در بیست و شش سال اخیر زنده گیش پیروزیهای چشمگیر و بی نظیری نصیبش گردید که به قیمت جان هزاران انسان تمام شد و اورنگ زیب در جنگ و گریز با مراتای روپیه و طلای بیحساب به مصرف رسانید. وی با انتقال دادن پایتخت به مسافت سی میل- تعداد بیشمار خیمه ها- دو هزار و پنجصد بازار و پنجصد هزار نفر پیرو، پنجاه هزار اشتر و سی هزار فیل را از عقب میکشید- تمام گدام های خوراکه و دیگر ذخایر درین کوچیدن به مصرف رسید و این مسأله نه تنها سبب بروز قحطی در آنجا گردید، بلکه طاعون نیز بجان مردم حمله کرد که عده بی حساب مردم تلف شدند. اورنگ زیب در حالیکه نود ساله بود به قصابی انسان و حیوان خاتمه داد و روزهای اخیر عمر خود را به تلاوت قرآن عظیم الشان می گذرانید و مراتای ها از هر طرف به بغاوت و سرکشی و چور و چپاول و متفرق کردن تیموری ها آغاز کردند. اورنگ زیب در فبروری ۱۷۰۷ به پسر خود اعتراف کرد «من تنها آمدم و بیگانه وار میروم» من نمیدانم که من کیستم و هم نمیدانم که چه میکنم، من سخت گهنگارم و نمیدانم چه جزا انتظار مرا میکشد. اورنگ زیب در روز جمعه وفات کرد. او را نزدیك قریه اورنگ آباد دفن کردند. تیموری ها گجرات را به یك شهر اسلامی تبدیل کردند و این اسلام از طریق سوداگران مسلمان گجرات در قرن ۱۳ و ۱٤ به اندونیزی انتقال یافت که البته پای مسلمانان شرق میانه هم در میان بوده است.

مصائب جنگهای جهانی

تا قرن پانزده جنگ ها عموماً از طریق زور بازو، نیزه و شمشیر، کمان و اسپ سواری در میدان های پیکار تعیین گر سرنوشت بود. اما بعد از اختراع باروت همهء این مهارتها به شیوهء دیگری تغییر جهت داد؛ زیرا که زمینه ذخیره انرجی بقسم مواد کیمیای بدست بشر افتاد و یك انسان ضعیف با داشتن چنان یك اسلحه خطرناك حاکم میدان میشد. زمانیکه جنون میرغضبان روبه شدت بگذارد، دشوار است که جلو چنان خشونت و خودسری زود گرفته شود. و لذا مردم در زیر این اوضاع ناگوار مفهوم زنده گی و پروبال خویش را از دست میدهند، در ناحیه بوسنیا سرایوو در بیست و هشت جون ۱۹۱٤، ارچ دوك فرانسیز فردیناند و صوفیا خانمش از جانب یك باند هفت نفری که ایشانرا نشنالست های صربستان میگفتند، بقتل رسیدند که در نتیجهء آن جنگ اول جهانی آغاز گردید و بالوسیله پای یك تعداد کشورها در آن کشانیده شد و ملیون ها نفر در این صف آرایی خطرناك نظامی گری که ناشی از انتقام جویی و شتابزده گی بود، جان خود را از دست دادند.

در جنگ اول روسها یك ملیون یا اضافه تر از دست دادند، زیرا که آن ها تمام نقاط حساس پولیند را اشغال کرده بودند. در تابستان ۱۹۱۵ آنگاه که روسها میخواستند داخل اطریش شوند هیدان بورگ HidEn burg بطرف شمال در حرکت افتاد و توپهای خود را متوجه حصارهای حساس روس کرد و تا اخیر همان سال تمام پولیند را از اشغال روس کشید.

ذخایر و مواد جنگی زیاد از روسها در آنجا باقی ماند. سال دیگر روسها تحت قوماندانی بروسیلوف Brusilorf دوباره به جنگ آغاز کردند؛ ولی شکست خوردند و در نتیجه این شکست، روس ضعیف گردید و تا آنکه در سال ۱۹۱۷، انقلاب بلشویکی آغاز شد.

در ترکیه از جمله چهار ملیون مردان واجب شرایط یك ملیون و شصت هزار آن به جنگ خوانده شدند که بموجب آن یك ملیون نفر به قلت مواد خوراکه گرفتار آمدند و به اندازهء زیاد زنان - اطفال و کهن سالان از گرسنگی و کمبود ادویه تلف شدند. در ناحیه قفقاز قشون انورپاشا از جانب قشون یك صد هزاری روس شکست خورد؛ زیرا که عساکر ترکی لباس مکلفی زمستانی به تن نداشتند، که در نتیجه پنجاه هزار تن آنان از اثر برودت از میان رفتند.

جنگ اول جهانی به قیمت جان بیست و پنج فیصد مردم ترکیه تمام شد. مورخین انگیزهء جنگ جهانی را از سال ۱۸۷۰ که جرمن ها با یك حمله برق آسا در فرانسه ناپلیون سوم را اسیر گرفتند، در حساب می آورند. فیلد مارشال هیل موت دانیال تکی که قوماندهء اردو را به عهده داشت، بیان نمود، چیزیرا که شمشیر جرمن در مدت نیم سال جنگ بدست آورد، همان شمشیر می باید این پیروزی را برای مدت نیم قرن حفظ نماید؛ ولی شهزاده بیسمارك از آن بیم داشت که فرانسویها این رویداد را هرگز فراموش نخواهند کرد.

حادثهء قتل ارچ دوك و کان تیس صوفیا چوتیك تمام سران دول اروپایی و امریکایی را متاثر ساخت. پادشاه انگلستان جارج پنجم هفت روز را و نیکولای سزار دوم پادشاه روس دوازده روز را ماتم اعلان کرد. و یلسن رئیس جمهور امریکا به پادشاه اطریش تیلگرام همدردی فرستاد؛ بیست و هشت جون روز بخصوص برای ارچ دوك و خانمش صوفیا بود چرا که همان روز چهاردم سالگرد عروسی ایشان بود. از ایشان دو فرقه بصورت منظم در مواضع بوسنیا مقیم بودند و همه ساله تمرینات نظامی خود را در نزدیك سرحد صربستان برگزار میکردند.

فرانیس به صوفیا محبت و علاقهء خاص داشت و انتظار می رفت که در همان روز صوفیا را به شیوه شاهانه استقبال نماید.

ارچ دوك مفتش عمومی عسکری بود و وظیفه داشت تا ازین جای (اطریش) به بوسنیا سفر نماید. در اثناء راه آنان و دیگر راکبین مورد حمله این باند هفت نفری قرار گرفتند که در نتیجه عده یی زخمی شدند، ولی ارچ دوك و خانمش ازین تهلکه جان به سلامت بردند. مجروحین به شفاخانه انتقال شدند. ارچ دوك و صوفیا در همان روز برای احوال پرسی زخمی ها روانه شفاخانه گردیدند. دریور راه خود را غلط کرده میخواست که ملتفت اشتباه خود گردد. ملاحظه گردید که ارچ دوك و صوفیا دفعتاً مورد هدف این قاتلین قرار گرفته و به هلاکت رسیدند. حکومت اطریش خواستار احضار عمومی شد و در بیست و هفت جولای زنگ خطر زده شد و بیست و هشت جولای روز حرکت سپاه تعیین گردید.

نمایندگان دولتهای خارجی به دولت اطریش توصیه نمودند که از چنین تصمیم صرف نظر نماید. ادوارد گری وزیر خارجهء انگلستان پیشنهاد کرد که نسبت یافتن یك راه معقول در زمینه حل موضوع باید سفیران فرانسه، جرمنی، ایتالیا با وی دیدن کنند و کوشش دوم گری این بود، تا برلین نقش میانجی گری را در مورد این مسأله خطرناك به عهده گیرد، ولی پهلوی جنگ عمومی اول به هیچ صورت گرفته نشد که در نتیجه ده ملیون مرد و زن درین جنگ

نابود و کشته شدند، اضافه از شش ملیون معیوب و معلول بجای ماند و آنچه را که فاتحین روی آن جشن گرفتند، پشته از کشته ها بود. تلفات انسانی بود که تا امروز جهان را تکان میدهد.

انتقال زخمیان به سطح نهایت پایین انجام پذیرفت که تعداد بی شمار از آنان در اثر گرسنگی و کم هوایی در قطارهای آهن به هلاکت رسیدند و به اتاق های گاز انداخته شدند و بعد از سوختاندن به قبرستانهای عمومی برده شدند.

جنگ اول جهانی و تشکیل یوگوسلاویا در سال های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۲ جنگ های بالقان و جنگ اول جهانی در نهضت آزادیخواهی سلاو های جنوب اثر قاطعی داشت. در جنگ بالقان دیگران صربستانی ها را یاری دادند تا ترک ها را از اروپا بیرون برانند و زمین های از دست رفتهء خود را دوباره بدست آورند.

در سال ۱۹۱٤ هم پیمانان اروپایی و اقلیت ها در میان سلاوهای جنوب بوسنیا را محل شروع آتش و صربستان را مرکز جنگ اول جهانی قرار دادند که در نتیجه امپراتوری اطریش و هنگری رو به سقوط نهاد و ایتالیایی های توسعه طلب رهبران صربستان کروات و سلووینیا را ترغیب نمودند که فیدراسیونی را بنام یوگوسلاویا یعنی منطقه سلاوهای جنوب را تأسیس نمایند.

در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست یوگوسلاویا از جانب حکومت ملغی قرار داده شد. جوزوف بروس تیتو فرزند کروات و سلووینیا رهبر گروه مقاومت به ماسکو رفت و درسال ۱۹۱۷ با بلشویک ها در ماسکو یکجا شد و عضو حزب کمونیست شوروی گردید.

«تیتو» دربرگشت از شوروی به یوگوسلاویا در سال ۱۹۳٤ عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاویا را بدست آورد. و بعد از پاک سازی در حزب در سال (۱۹۳۷) وی منشی عمومی حزب مذکور گردید.

درماه می ۱۹٤٤ قوای هوایی جرمن ها محل قوماندانی وی را بمباران کردند، بسیار احتمال میرفت که بدست جرمنها اسیرشود، لیکن وی از مرکز خود (Drawar) دراوار به ایتالیا گریخت.

در سپتامبر ۱۹٤٤ که عساکر سرخ به بنادر یوگوسلاویا و رومانیا رسیدند، تیتو مخفیانه به ماسکو سفر کرد و از ستالین دیکتاتور خواست که قشون سرخ داخل یوگوسلاویا شوند. اما بعد از تامین امنیت بدون دخالت درامور آنکشور یوگوسلاویا را ترک گویند. در عصر وسط سلاویاهای باسنیا و هرزی گووینا پیرو طریقت مسیحیت که آنرا عابد یا بگ میلیزم Bogomilism میخواندند، بودند. و با آمدن ترکها به دین اسلام روی آوردند. بعضی باین عقیده اند که مسلمان ها اصلاً صربستانی ها اند که در باسنیا مسکن گزین بودند و

بعضی میگویند که ایشان ترکهای ساکن اناتولیه اند که زبان کروات و صربستانی را فرا گرفتند.

در آخر سال ۱۹۶۰ حکومت یوگوسلاویا مسلمان های سلاو و باسنیا و هرزی گووینا را بحیث یك ملت بخصوص به رسمیت شناخت تا کشمکش دیرینهء صرب و کروات را که هرکدام مدعی بودند داشتن روابط اخلاقی با مسلمان های سلاو به اوشان یك پیروزی اکثریت سیاسی را درجمهوریت باسنیا و هرزی گووینا طرفه منازعه میدهد حل نماید، زیرا که نفوس مسلمان ها درین جمهوریت ۴۰٪ می باشد.

کشور یوگوسلاویا به شش جمهوریت و دو ولایت جدا شده می باشد که البته این رقم قبل از جنگهای خونین میان صرب ها و مسلمان ها درسال ۱۹۹۰ می باشد.

۱- مقدونی(Macedonia) ۲- صربستان(Serbia) ۳- باسنیا و هرزی گووینا(Bosnia Hercegovina) ٤- کروات یا کروشیا(Croatia) ۵- سلوونیا (Slovenia) ٦- مانتی نیگرو(Montenegro) و دو ولایت دیگر بنام های کوسووه(Kosova) و واج وادینا (Vojvodina).

در ششم اپریل ۱۹۹۲ باسنیا به حیث کشور مستقل از جانب امریکا و ممالك اروپایی به رسمیت شناخته شد. مسلمان ها در تمام یوگوسلاویا پراگنده می باشند اما درباسنیا و هرزی گووینا ۴۰٪ را تشکیل میدهند. درمانتی نیگرو ۱۳,٤٪ در صربستان ۲,۷٪ و درکوسووه ۳,۷٪.

بعد از ختم اولین جنگ بالقان که ترک ها آن منطقه را رها نمودند، دولت های اروپایی نسبت برگشت ثبات و آرامش کانفرانسی را درلندن برگزار کردند که درنتیجه تغییر در نقشهء منطقه بوجود آمد. صربستانی ها مدعی شدند تا کوسووه رسماً بدانها داده شود. در اثناء جنگ اول درسال ۱۹۱۲ البانیا نیز تقاضا داشت تا کوسووه به آن کشور ملحق شود، زیرا که البانیا از نظر تاریخ ادعای ساحهء مذکور را دارد.

قدرت های اروپایی بنا با درنظرگرفتن وجه مشترك روسها با صربستانی ها و همچنان ادعای ترکها در جنوب بالقان، کوسووه را به صربستان دادند، به همین اساس یك سوم حصهء مردم البانی خارج مرز کشور البانیا جدید واقع گردید.

زبان و مذهب مردم کوسووه با زبان و مذهب صربستانی ها تفاوت دارد و به موجب قانون اساسی ۱۹۷٤ کاسووه خود مختاری خود را بدست آورد. لیکن پانزده سال بعد که سلابودین میلاسوویچ رئیس جمهور صربستان بود، این خودمختاری را از اوشان پس گرفت.

در سال ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ مردم کوسووه علیه میلاسوویچ قیام کردند و حکومت مستبد (کمونیست) صربستان در رأس میلاسوویچ به کشتار کوچانیدن و به آتش کشیدن خانه های مردم مبادرت کرد. کوسووه دو ملیون نفوس دارد، یك ملیون و هشت صدهزار آن البانی و

مذهب ایشان اسلام می باشد. صرب ها آنهم در شمال کوسووه دارای دوصد هزار نفوس اند، زبان ایشان صربی و کروآتی میباشد و مذهب شان کریسچن(اُرتادکس و کاتولیك) است که روسها همچنان همین مذهب را دارند. صربستانی و روس از یك قبیله سلاو میباشند.

امپراتور عثمانی درسال ۱۳۸۹ درجنگ کوسووه پولجی Kosova Polje صرب ها را شکست داد و ترك ها برای مدت چهارصد سال درآنجا حکمروایی کردند.

نفوس یوگوسلاویا به اساس تخمین درسال ۱۹۹۰ به بیست و سه و نیم ملیون بالغ میگردید کشور مذکور دارای مساحت ۲۵۵۸۰٤ کیلومتر مربع میباشد.

قبل برین جنگهای پروس و اطریش در سال ۱۸٦٦ و "پروس" و فرانکو در سال ۱۸۷۰، در یوروپ رُخ داده است. اما جنگهای اول و دوم از نظر شدت و تلفات انسانها آنقدر بزرگ بود که نمی توان با جنگ های فوق مقایسه کرد.

بیست سال بعد جنگ دیگری از عین سرزمین، عین جنگجویان در عین مناطق بوقوع پیوست که در نتیجهء آن پنجاه ملیون، انسان به هلاکت رسیدند و جاپانی ها بنابر مقاومت و پایه داری شان سخت متضرر گردیدند.

در نهم مارچ ۱۹٤٥ جانب امریکا توسط سیصدو پنج طیاره بمب افگن و با پروازهای کم ارتفاع و استفاده از تاریکی شهر توکیو را بمباران کردند و در مدت چند دقیقه شهر توکیو را آتش گرفت که ساحه شانزده کیلومتر مربع را احتوا میکرد.

بمب های مذکور آنقدر حرارت تولید نمودند که جویهای شهر بجوش آمدند و هشتادونه هزار انسان دفعتاً به هلاکت رسیدند.

طبق قوماندهء جنرال کرتیس لی می (Curtis Le may) سیصد طیاره بمب افگن امریکایی در نیمه جون، پنج شهر صنعتی بزرگ جاپان را که عبارت از ناگویا (Nagoya) کوبی (Kobi)، اوساکا (Osaka)، یوکوهاما (Yokohama) و کاواساکی (Kawasaki) بودند، متواتر بمباردمان نمودند که در نتیجه دوصدو شصت هزار نفر به قتل رسیدند و در حدود دو ملیون عمارت و آبادانی بخاك نشست، از نه تا سیزده ملیون انسان بی خانمان شدند، و در برج جولای همان سال شصت فیصد ساحه شهر بزرگ به آتش سوخت.

در شروع اپریل بعد از عدم موفقیت در بارهء صلح جداگانه با چین - کایوسو (Koiso) صدراعظم جاپان توسط جنرال سرشناس میانه روز بنام ادمیرال کان تاروسوزکی (Kantaro Suzuki) تعویض شد. وی و توجو (Tojo) صدراعظم مخلوع که هیچکدام ایشان موفق به تأمین صلح نه گردیده، بلکه برعکس وی و دیگر نظامیان تصمیم گرفتند تا مرحله آخرین جنگ را ادامه بدهند. و یك ملیون جاپانی م‌ـلف به کندن و ریشه کشی درختان سوزن بر گ

شدند؛ چرا که از تقطیر این ریشه ها مواد سوخت هواپیما بدست می آمد.

فابریکه های آهن و صنایع در محله سقوط قرار گرفتند. خطوط آهن از فعالیت افتاد. با آنهم کس جرأت این را نداشت تا از تأمین صلح حرف بزند.

بامداد ششم آگست ۱۹٤۵ امریکا بمب اتوم خود را توسط طیارهء بمب افگن B-29 که پیلوت آن اینولاگی بود به هیروشیما انداخت که به تعداد هفتاد و هشت هزار انسان تلف شدند. همزمان به آن یك سخنگوی قصرسفید به جاپانی ها اخطار داد تا تسلیم شوند و در غیر آن بارانی از راکت ها بالای شان خواهد بارید؛ مگر جاپانی ها به امریکایی ها در بارهء پاسخی ندادند.

در نهم اگست طیاره B-29 بار دیگر از "تین یان" (Tinian) به منظور بمباردمان بجانب ناکاساکي" پرواز نمود و آن شهر را بمبارد کرد که در اثر آن بیست هزار نفر کشته شدند. این آخرین سلاح ذروی وقت بود، که امریکا از آن کار گرفت و انتظار آنرا می برد که بعد ازین همه خرابی آواز صلح از جانب جاپان شنیده خواهد شد. و اما یکروز بعد ازین حادثه، شوروی ها حملات خود را از طریق مانچوریا متوجه جاپانی ها ساختند درحالیکه دخالت شورویها درین مرحله حساس که باعث شکست جاپانی ها شده بود، موردی نداشت، به جز اینکه مرض توسعه طلبی شان شور خورده بود و در نتیجهٔ چندین هزار جزایر جاپان را تصاحب کردند که تا امروز آنرا در اختیار دارند و امریکائیها ازین حرکت شورویها چندان راضی نبودند.

در دقایق اخیر "هیروهیتو" امپراتور جاپان در اولین خطابهء خود از طریق رادیو که تا آنوقت از طرف هیچ زمامداری ملاحظه نشده بود، به عساکر بحری، بری و هوایی یك سلسله کلمات مبهم و پیچیده را بیان کرد و گفت: جنگ اضافه تر به سود جاپان نیست؛ زیرا که دشمن به تعبیه یك بمب جدید بشکل ظالمانه اش دست زده است.

در بیست و هشتم اگست جنرال میکارتر به "یوکوهاما" رسید تا تسلیمی جاپان را از جانب امریکا صبغه قانونی بدهد.

در دوم سپتامبر به حضور نماینده گان انگلستان، کانادا، شوروی، چین، فرانسه، استرالیا و زیلاند جدید، جنرال میکارتر و وزیر خارجهء جاپان قرارداد تسلیمی را امضاء نمودند. جنگ جهانی دوم که در سال ۱۹۳۹ آغاز یافت، در بهار سال ۱۹٤۵ قدرت نظامی نازی جرمنی سقوط کرد. وعدهء از صاحب منصبان هلتر خودکشی کردند و عده یی زهر نوشیدند و دستهء دیگر که قصد فرار داشتند، تسلیم شدند که در نتیجه عدهء از آنها غرغره و عدهء دیگر به حبس ابد محکوم گردیدند.

بعد از پایان این مصیبت عظیم کاملاً محقق شد که جرمنها تا کدام اندازه نزدیك به پیروزی و تحت الشعاع قراردادن مدنیت غرب بودند.

تلفات جنگ دوم جهانی

درین جنگ فرانسوی ها دوصد هزار عسکر از دست دادند و در نتیجهٔ حملات هوایی جرمن ها ، تلفات اشخاص ملکی به چهارصد هزار بالغ میگردید.

کشته شده گان ایتالیایی ها به سه صد هزار می رسید که نصف آن ملکی بودند. تعداد هلاك شده گان هالیند به دوصد هزار انسان بالغ میشد که به تعداد ده هزار تن آن افراد ملکی بودند. تلفات کشورهای مربوط به بازار مشترك به یکصد هزار تن که از آنجمله بیست هوار آن استرالیایی و بیست و چهار هزار دیگر آن هندوستانی بودند.

درین جنگ ها "زیلاند جدید" ده هزار، افریقای جنوبی شش هزار، انگلستان دوصد هزار و همچنان شصت هزار افراد ملکی کشته شدند.

امریکایی ها در حدود یك و نیم ملیون و جاپانی ها دوصدو نودو دو هزار کشته دادند. و نیز چهار ملیون از افراد جرمنی به قتل رسیدند که از جمله پنجصدو نودو سه هزار آن توسط بمباردمان متحدین که تعداد زیاد آن از طبقه اناث بودند و بنابران تعداد بیشتر خانمها در جرمنی قرار احصائیه ۱۹۶۰ بی شوهر مانده اند. یعنی ۱۲۹ خانم بالای یکصد نفر میرسید

تعداد تلفات در شوروی به هفت ملیون نظامی و هفت ملیون افراد ملکی می رسید که نیمی ازین کشته شده گان را مردمان اکراین و روسیه سفید تشکیل میدادند.

و قرار معلوم یك ملیون افراد جرمنی در ماه های سال ۱۹٤۵ در اثر بدرفتاری و یا بنام مجرمین جنگ در اروپای شرقی به قتل رسیدند متباقی افراد جرمنی در اروپای شرقی در سیلی سیا Silesia، چك سودی تین لیند (Check Sudeeten Land)، پومیرانیا (Pomerania) تعداد شان به چهارده ملیون می رسید. جمعاً در سال ۱۹٤۵ در محلی که در اشغال انگلیسها بود، اعزام شدند از جمله صدها هزار آنان به موجب ناتوانی جسمی نتوانستند این سفر را به آخر برسانند و هم در حدود دوصد هزار ایشان در راه خروج از چکوسلواکیا به غرب جان های خود را از دست دادند و همچنان یك ملیون و دوصد هزار و ششصد نفر دیگر در قسمت های اروپای غربی از بین رفتند. بیاد می آید آن روزیکه سه

ملیون پیاده نظام و پیانیر [(Pioneer) انجنیرهای عسکری راجع به مواضع ساختمان، استحکامات و حفظ و مراقبت خطوط مواصلات در جبهه مؤظف میشوند] جرمنی با سیصد هزار تانك و اضافه از هفت هزار تفنگ در روز اول حمله با بارباراسا (Barbarossa) در پوشش خاکریزه خط آهن انتظار قومانده را می کشیدند و زمانیکه شهرهای آباد جرمنی مانند: برلین، هامبورگ، کالُن و غیره جایهای آن توسط بمباردمان متحدین بخاك توده مبدل گشتند، این مصیبتی بود که سرنوشت یك عده ملل جهانرا در وضع دشواری قرار داد. آیا میتوان ادعا نمود که خاتمهء جنگ جهانی کاملاً ختم تمام جنگ ها خواهد بود؟ لذا بطور دقیق می توان اذعان کرد که واقعاً جنگ ها در هر سطح و در هر پیمانهء که وجود میداشته باشند، زشت و زیان آورند، زیرا نمیتوان مفهوم تباه کن و کثیف آنرا از فلسفه سیاسی جنگ افروزان دور کرد، برعکس بر حجم، ضخامت، پهنا و عصری ساختن سلاح که محیط زیست بشر را روز بروز تنگتر می سازد. مبالغ معتنابهی را به مصرف می رسانید.

آیا این جرمنها نبودند که جنگ ها را تا ویتنام، هنگری، چکوسلواکیا و غیر جاه ها توسعه دادند. بنابران هرکه را که دود باروتش قوی تر باشد، شاید از شعله ور ساختن آتش جنگ مضایقه نکند. با ارقام مبالغه آمیز یك هزار و هفتصد شهر، هفتاد هزار قریه، شش ملیون عمارات، هشتادو چهار هزار مکتب، چهل و سه هزار کتابخانه، سی و یك هزار فابریکه، یك هزار و سیصد پل، نودو هشت هزار کلخوز، یك هزار و ششصد و هفتاد و شش سافخوز، یك صدو سی و هفت هزار تراکتور، چهل و نه هزار کمباین، هفت ملیون راس اسپ، هفده ملیون راس مواشی، بیست ملیون خوك، بیست ملیون بز و گوسفند در شوروی از بین رفتند.

معاهده ورسای از سال ۱۹۱۹

به موجب این میثاق در خاتمه جنگ اول جرمن ها بروی سند که واقعاً ایشان مقصر جنگ عمومی اول بوده اند، باید امضاء نمایند. که برویت آن قاصران و دیگر کارمندان مسوول را به نام مجرمین جنگ همچنان به پنجه قانون و به دادگاه تسلیم دهند.

اندازه پولیکه پسانتر محاسبه شد، سی و دو بلیون دالر بود که باید پنج بلیون دالر آن در اول ماه می ۱۹۲۱، از جانب جرمنی برای متحدین بنام پرداخت خساره داده شود که البته مبلغ متذکره هرگزپرداخته نشد.

بر اساس این طرح و این معاهده هنگری که یك امپراتوری بود با داشتن هشتاد و سه هزار میل مساحت و هژده ملیون نفوس، در نتیجه به هشت ملیون نفوس و مساحت آن به دوم سوم حصه کاهش پیدا کرد. مناطق سلاو نشین مربوط به هنگری به کشورهای پولیند، یوگوسلاویا، چکوسلواکیا مبدل شدند و همزمان سه ملیون مجار از پیکر اصلی مردم خود جدا شدند. و به همان اندازه اطریش و جرمنی به چکوسلواکیا ضمیمه گردیدند.

در جنوب تیرال (Tyrol) ربع یك ملیون نفوس زیر بیرق ایتالیایی ها درآمدند. انگلیس ها، فلسطین، اردن و عراق را قبضه کردند و فرانسوی ها- سوریه و لبنان را تحت الحمایه خویش ساختند و آلمان ها تمام متصرفات خود را در افریقا از دست دادند. سه ملت اطریش، هنگری مانتی نیگرو و صربستان از نقشه یوروپ غیب گردیدند. در عوض نه کشور دیگر به میان آمدند. در حوزه های بالتیك - لیتوانیا، استونیا استقلال خود را از روسها گرفتند و از جمله ممالك آزاد به حساب آمدند.

در ختم جنگ عمومی دوم شورویها، دوباره این ممالك را ضمیمه کشور خویش نمودند. ممالك تازه دم دیگر عبارت بودند از پولیند، چکوسلواکیا، یوگوسلاویا، اطریش و هنگری.

اطریش در سالهای اخیر قربانی تجاوز روسیه گردید و به یك کشور کمونیستی تبدیل شد و همچنان یوگوسلاویا و نیز برلین بعد از پیروزی متحدین به چندین بخش تجزیه گردید، در محاصره شهر برلین یکصدو بیست و پنج هزار نفر کشته شدند و تعداد هم در محل بانکر دست به خودکشی زدند که در میان ایشان یکی هم جنرال کریبز (Krebs) بود. وی در زمان حمله بار بار اتاشه نظامی حکومت جرمنی در ماسکو بود. جنرال مذکور به زبان روسی

بدرستی صحبت میکرد. او در ۲۸ مارچ قوماندان کل قوا جرمنی تعیین گردید. وی به روسها پیشنهاد کرد تا صلح برقرار شود و از تلفات جانی و مالی جلوگیری بعمل آید. ولی ستالین پیشنهاد ویرا نپذیرفت و لذا در شکستن محاصرهء برلین که از شانزده اپریل تا هشت ماه می دوام کرد. روسها سیصدو چهار هزار و هشت صد و هشتاد و دو نفر کشته دادند. ده فیصد دیگر ایشان مفقود و زخمی شدند. ادولف هیلتر بجهت خودکشی خود ادویه مخصوصی را مهیا ساخته بود که اولاً بالای سگ های خود استعمال کرد که هر چهار ایشان دفعتاً مردند. هتلر در شب های ۲۸-۲۹ اپریل خـواب نکرد. در شب های ۲۹-۳۰ اپریل با منشی ها. نرسها و آشپزهای که در هفتهء گذشته در خدمتش بودند، خدا حافظی کرد. همچنان با فعالین حزب، مامورین و مقامات رسمی. وی در سی ام اپریل در آخرین کنفرانس حضور داشت که قوماندان SS "ویل هیلم" مانکی (Wilhelm-Monnke) راجع به چگونگی جنگ در اطراف برلین سخنرانی داشت.

در ۲۹ اپریل ترانسمیتر که مخابره را با دنیای خارج ارتباط میداد هدف مرمی قرار گرفت و از میان رفت. ادولف هتلر در دقایق آخرین خود را توسط فیر تفنگچه به قتل رساند و "ایوفراون" خانم هتلر با او یکجا کشته شد.

جسد هتلر را با پترول سوختاندند و خاکستر آنرا در باغ چانسلری دفن کردند. و در پنجم ماه می روسها خاکستر او را از زیر خاک بیرون آورده و به شوروی انتقال دادند. و همچنان بعض دستگاه های مهم را نیز انتقال دادند.

صعود و نزول آتن

در سالهای ۳۳۸-۹-۵ قبل از میلاد مردم اشراف آتن اساس دیموکراسی را گذاشتند و حریف تاریخی خود را که حکمرانان پارسی بودند، هم مغلوب نمودند.

افلاطون بود کـه مکتب فلسفـه و علم (Science and Philosophy) را کـه بنام اکادمی (Academy) یاد میشد و قرار افسانه ها که مربوط به قهرمان یونانی اکادی موس (Academus) بود در اتن اساس گذاشت.

بعضی دانشمندان به این عقیده بودند که این مکتب اولین دانشگاه بود که در اتن به میان آمد و راجع به مضامین علوم نجوم، بیولوژی، ریاضیات و سیاست بحث میکرد. یکی از شاگردان درجه یك وی در آن اکادمی، فیلسوف ارسطو Aristotale بود.

افلاطون در جوانی میخواست سیاستمدار شود، درسال ٤٠٤ قبل از میلاد دسته‌ء از مردم پولدار بشمول کاکایش چارمی دیس (Charmides) و پسر عمویش کری تیاس Critias خود را دیکتاتور آتن تعیین کردند و از افلاطون (Plato) خواستند که با آن ها یکجا شود.

افلاطون روش آن ها را ظالمانه و نفرت انگیز خواند و از اوشان کناره گرفت. درسال ٤٠٣ اتنی ها دیکتاتوران را خلع کردند و دیموکراسی را جانشین آن نمودند.



افلاطون باز خواست که به سیاست مراجعت کند، ولی محاکمه مرگ سقراط Socrates شاگرد وی در سال ۳۹۹ از سیاست دوری جست، وی اتن را ترک گفت و به روم رفت و در سال ۳۸۷ پس به اتن برگشت و مکتب فلسفه و علوم را اساس گذاشت.
این سالهای طلایی بود که نصیب آتنی ها شده بود، در سال ۵۰۹ رومی ها پادشاه خود را از کشور خارج کردند و آتنی ها هم "هی پایس" پادشاه خود را از آتن کشیدند. و آنها میخواستند که یك قانون ارستوکراتیك که انجمن لاتینی رازیرادارهء خود درآورد - بمیان آورند.
امپراتوری پاریس بازار معاملات و تجارت خود را بنابر مغلوبیت از دست داد و حس انتقام جویی آنان در برابر یونانی ها بیشتر از پیش شد. پادشاه مخلوع آتن که بنام مستبد و بیرحم معروف و از آن کشور اخراج گردیده بود، داریوش شاه پارس را مشورت داد که به زمین "مراتون"، پیاده شود؛ زیرا که منطقه مذکور وفاداری به پسر وی داشت. در جنگ با آتن ها عساکر پارس ٦٤۰۰ تن بود و به تعداد ۱۹۲ تن تلفات داشتند و نتوانستند موفقیت و پیروزی بدست آرند و بنابران پارس ها قوت های خود را از آنجا بیرون کشیدند.
داریوش کبیر پادشاه پارس در سال ٤٨٦ قبل از اینکه حمله دومین خود را بجانب آتن سازمان بدهد، وفات کرد.
بعد از آن پسرش به اسم "زیرکسز" حس انتقام جویی را به شکل دیگری مطرح کرد، او دیلفی وتی بلیس را از آتن ها گرفت و یکجا با قرطاجی ها ببالای سیسلی حمله نمود.
"زیرکسز" میخواست با تاخت و تاز و حملات بی شمار خود پیروزیهای بیشتر در یونان بدست آرد که البته چنین موفقیت امر سادهء نبود. او در قسمت جزیره آتوس شروع به جَرکنی کرد و قوتهای بحری خود را با ارتباط نزدیك در آن قسمت جابجا نمود و آتنی ها هم در جواب این قضیه دست زیر الاشه نشسته نبودند. و لذا در سال ٤٨١ اتحادیهء را بنام "پان هیل نیك"، تشکیل دادند و قوماندانی عالی آنرا به سپارتا دادند تا که نیروی بحری آتنی ها عملیات جنگی بزرگ را در "تیرموپلایی» دروازه مرکزی و جنوبی یونان علیه "زیرکسز" سازمان دهند. و مگر یك تن از افراد خائن آتنی، قشون پارسی را از بالای کوهی رهبری کرد و آن مقام از جانب "لیونی داس" پادشاه سپارتا دفاع میگردید.
"زیرکسز" میخواست که لیونی داس را زنده بچنگ آرد، لیکن سه صد نفر سپارتی با تکتیك و مهارتی جنگیدند، تا که همه مردند. ملاحظه می شود که با این تکتیك و این مانع اکنون راه بطرف یونان برای "زیرکسز" هموار شده است. و بنابران جهت جلوگیری از خطرات جانی و مالی بیشتر (تی میس توکل) یونانی امر تخلیه آتی کارا را داد، طوریکه زنان و اطفال به (ترای زن) رفتند. وی مروان پیر را به "سلامیس" فرستاد و لیکن کشش ها را در سر جای شان در "اکروپولیس" باقی گذاشت. عساکر پارس به مجرد داخل شدن به "اکروپولیس"، منطقه را آتش زدند و تمام ساکنان آنرا قتل عام کردند. لیکن (تی میس توکل) "ابناباریکه" بین سلامیس و زمین اصلی را انتخاب کرد. که تمرینات عسکری پارسی ها در آنجا صورت میگرفت. درین نبرد دریایی یونانی ها پیروز شدند.
یونانی ها کشتی های جنگی پارس را تخریب ساختند و عساکر بی شماری در دریا



داخل شد و پادشاه پارس این حالت را از نقطهء دورتر تماشا می کرد.

در عین روز یعنی بیست ستامبر (٤٨٠) پیش از میلاد مردم سیسلی، قرطاجی ها را در شمال ساحل سیسلی در هیمیرا شکست دادند. "زیرکسز" بعد ازین شکست عقب نشینی کرد و قواء زمینی اش تحت فرماندهی مردانیوس داماد داریوش وارد "تی سالی" شد.

در بهار سال ٤٧٩ بجانب پلاتایی در میدان بویوتین که امنیت و کنترول مناطق آتن و پی لو پونیس را تهدید می کرد، پیشروی نمود، لیکن یونانیها به قوماندانی سپارتان پاوزانیاس و آتنی ها زیر قوماندهء ارستوکرات آریس تایریس مردانیوس را به قتل رسانید. چندی بعد پاوزانیاس قهرمان پلاتایی بنابر خیانت از جانب مشاوران پادشاه زندانی شد و از گرسنگی مرد.

یکی از مناطق جنجالی و پرآشوب "مسی دونی" بود که فلیپ دوم در زمان طفلی سه سال خود را در آنجا گذراند. مردم آنجا علاقمندی زیاد به فرهنگ و کلتور یونان داشتند. فلیپ بنابر لیاقت و استعداد سرشاری که داشت عده یی از عساکر را بدور خود جمع نموده تا بربرهای شمالی را که مزاحمت بر مردم خلق می نمودند، نکوهش کند، و در عین حال به توسعه قلمرو خویش کوشید و اینك برخی مناطق را از یونان متصرف شد و سکه های فلیپ سبب شد تا تعدادی از عساکر بدورش مجتمع گردند.

او، ستاجیرا Stagira را که محل تولد ارستو بود، ضمیمه قلمرو خود کرد. و پیلا Pella، پایتخت خود را زیب و زینت بخصوص داد و پسر وی سکندر کبیر در سال ۳۳۸، در پیلا تولد شد.

در دوم اگست سال ۳۳۸ قبل از میلاد - فلیپ، "آتنی ها" و "تی بی ها" را در رونیا شکست داد و بنابران تمام یونان به استثنای سپارتا به وی تسلیم شدند. فلیپ نتوانست که اضافه تر طعم میوه پیروزی را بچشد گفته می شود که به استشاره خانمش "اولیمپاس" Olympas - در سال ۳۳٦ به قتل رسیده است. و بنابر اسلوب مسی دونیای ها پسر وی اسکندر که بیست سال داشت، از جانب نظامیان بپادشاهی برگزیده شد.

وی در سال ۳۳۱، تهداب فرهنگستان علوم را در سکندریه مصر گذاشت و آنجا را به مرکز فرهنگی آتن تبدیل نمود.

سکندر در سال ۳۳٤، با قشون سی و شش هزاری بجانب پارس تاخت و تاز نموده و این در موقعی بود که پارس در حالت ناتوانی قرار داشت و سکندر توانست در تمام این جنگ ها فایق آید. آیونی ها سکندر را چون خدای خود می پرستیدند. فنیقی و دیگران بعد از

محاصره هفت ماهه بوی تسلیم شدند. همچنان بابلی ها دروازه خود را بر وی باز کردند. سکندر از عقب داریوش سوم پادشاه پارس بطرف شرق به "میدیا" و هیرکانیا براه افتاد لیکن داریوش توسط یکتن از والیان خویش از پای درآمد.

سکندر قشون خود را بجانب سغدیانا و باکتریا که هیچ یك یونانی تا آنزمان آنجا را ندیده بودند، سوق داد.

الکساندر (سکندر) در سال ۳۲۷ در آنجا با یك شاهدخت (Roxana) ازدواج کرد و سپس بسوی هندوستان پیشروی نمود. در آنجا عساکر وی بغاوت کردند. وی دوباره بجانب پنجاب برگشت و از طریق بلوچستان داخل ایران شد. سکندر شاهدخت های ایران (پارسی) را برای هشتاد نفر صاحب منصب خود عروسی کرد. درحالیکه ده هزار نفر عالی مرتبت "مسنی دونی" با خانم های عادی ازدواج کرده بودند.

سکندر سرانجام در اثر یك مریضی در سیزدهم جون سال ۳۲۳ به سن ۳۳ سالگی در بابل وفات کرد و زخم های که وی در نبردها برداشته بو ، دیگر ویرا امان نداد. و همچنان جاه طلبی های بازماندگان جنرال های سکندر کبیر در مصر، سوریه و مسی دونی که بر سر قدرت در کشمکش بودند، باعث بران شد تا رومی ها از فرصت استفاده نموده، داخل یونان شوند و اینست که فتوحات سکندر برای امپراتوری رومیها یك نمونه بود. او، ساحه گسترش علوم، فلسفه و مسیحیت را بدون هرگونه موانع در غرب آسیا مساعد و آسانتر گردانید. وی در وطن خود سردار قوم، در شرق پادشاه و در مصر به صفت رب النوع پرستش می شد. و استراتیژست بی مانند و مثال تا زمان ناپلیون بود. بعد از مرگ سکندر تادی موس تی نیس، شخصی که بخاطر رشوه ستانی از یونان اخراج شده بود. به یونان خواسته شده تا انقلاب را اداره کند ولی موصوف کاریرا پیش برده نتوانست و شکست خورد و سپس دست به خودکشی زد و "آتن"، بدست "مسی دونی ها" افتاد. فتوحات اسکندر کبیر دروازه رفت و آمد و داد و ستد مردم جهانرا بروی یونان باز کرد.

وضع علم و دانش، فلسفه و حکمت بهتر شد، سکندر که خود شاگرد ارستو بود، کشور یونان را تا آسیای مرکزی پهنا داد. زیر دستانش او را پرستش میکردند و از وی می هراسیدند.

یکتن از جنرالان وی بنام کاساندر Cassander می گوید: من در دیلفی (Delphi) از جوار مجسمهء وی با رعب و ترس روانی می گذشتم. او کسی بود که یکبار جان سکندر را از هلاکت نجات داده بود. می گوید: زمانیکه سکندر به غضب می آمد، نهایت خوفناك می شد

و بعد از کرده، خویش پشیمان می گردید. وی در کشور پارس و در منطقه سوسه اقدام به ازدواج کرد تا یك اتحاد و هم آهنگی را بین پارس و یونان بوجود آورد.

سکندر کبیر برادری و برابری می خواست در جنگهای که میان پارس و یونان بوقوع پیوسته بود، هیچکدام فاتح و برنده نبودند.

در سال ۳۹٤ یك کشتی جنگی پارسی تحت قوماندهء ادمیرال کانون که یك صاحب منصب یونانی بود، کشتی جنگی سپارتی ها را که از حریفان سرسخت پارسی ها بود، غرق کرد. در سال ۳۳۸، در پارونیا جنگ بین پارس و آتن در گرفت، قواء آتنی زیر فرمان "پی ریك لیس" کشتی های باقیماندهء پارس را در سلامیس آتش زد و یك اردوی دیگری را نابود کردند.

همچنان در جنگ سال ۳۹٤، پارس مناطق زیادی را زیر کنترول خود درآورد و قدرت سپارتا روبه ضعف گذاشت.

سکندر در تاریخ درخشان یونان کارنامه های بزرگ تاریخی از خود بجا گذاشت و کومیدی (مین آندر) که زندگی بورژوازی (متوسط) مردم آتن را بعد از مرگ وی تمثیل می نمود از دست آوردهای ارستو می دانند . در زمان سکندر یك نفر بنام تی پیاس نقشه جهان را ترتیب کرد که بعداً کولمبس آنرا امتحان نمود و مجیلان به آن شکل واقعی داد.

سکندریه مرکز فرهنگستان یونانی ها شده بود و ارشمیدس در سال (۲۱۲ - ۲۸۷) از ریاضی دانهای مشهور و از فزیك دانان بعد از گالیله بود و او همچنان یگانه ریاضی دان بعد از "انشتاین" می باشد. وی در حمام دست به اختراع زد و برهنه از حمام بیرون دوید و گفت من یافتمش (eureko) او پیچ تاب (Endless screw) اختراع نمود، چرخ چاه و اله ایکه آب توسط آن از چاه کشیده می شود و همچنان با استفاده ازیك شیشه مقعر (Con Cave Glass) کشتی های رومی ها را که سیراکوس (Syracuse) در منطقه ویرا محاصره کرده بودند در داد.

ارشمیدس یك کشتی باردار ۲٤۰۰ تنی را در سیراکوسیا (Cyra Cosia) ب یکدست حرکت داد.

یکی از جنگهای بسیار ویرانگر در یونان جنگ پیلوپونی زیان (Pelopone Sian) در سال (٤۰٤ - ٤۳۱) است. قرار گفتهء مؤرخ توسی دیدیس Thucydides این کلانترین حرکت در تاریخ است که مثال ندارد، جنگ مذکور از نظر حجم عسکری قواء بحری، زمینی، ویرانی و خونریزی در نوع خود بی سابقه بوده است.

سقراط (۳۹۹ - ٤٦۹) که تمام افکارش محاط به چگونگی واقعات شده بود پیشنهاد کرد که یك حکومت از اهل خبره و متخصص بوجود آید و مگر یکتن از بنیادگراها ویرا محکوم به مرگ نمود. سپارتی ها به اتیکا هجوم بردند و پی ریك لیس (Pericles) بدشمن تسلیم شد. دراثر ازدحام بناهنده گان در چنین شرایط غیرصحی در سال ٤۲۹ طاعون شیوع یافت که سوم حصه نفوس بشمول پی ریك لیس به گورستان ابد شتافت.

در نیمه هزارم اول دو امپراتوری بزرگ سامی (فارسی و هندي) در منطقه رو به تبارز نهادند که ساحات شرق و غرب ایوفرات (Euphrates) زیر اداره این دو امپراتوری بود. داریوش اول (Darius) شخص اداره چی و ممتاز بود که مصر و بابل را زیر اداره مستقیم خود درآورد و متباقی را به بیست ولایت دیگر که از خود والی ها داشتند، تقسیم نمود و خود مختاری که شباهت به خودمختاری آشوریها داشت به اوشان اعطاء کرد.

در آن عصر سیستم مخابراتی منظم، سرك ها فوق العاده قابل استفاده و سکه رایج و قابل استفاده قرار گرفت و در هر دو بخش تجارت و دفترداری از زبان آرامیك (Aramic) بکار افتید.

داریوش کبیر برای جمع آوری مالیات، اشخاص مناسب را می گماشت که حیثیت چشم پادشاه را داشتند و آنها دایماً از اوضاع و دیگرگونی ها پادشاه را مطلع می ساختند، احوال رسانی از طریق شاهراه یك هزار و ششصدو هفتاد و هفت میل ساردیس Sardis و سوسه (Susa) که یکصدو یازده پوسته مخابراتی در آن مصروف بود، هفته وار از یك گوشه به گوشه دیگر صورت می گرفت، در قسمت کاوشهای دریایی داریوش، ادمیرال بحری خود را که سکای لاکس (Scylax) یونانی بود از طریق هندوستان به مصر می فرستاد.

بناها و قصرهای شاهی را در سوسه، پیرسه پولیس Persa Polis ، ایك باتانا Ecba-tana و بابی لون آباد کرد. یونانی ها مدعی اند که خرابه های پیرسه پولیس شگوفانی و عظمت موقوف قدرتی را نشان می دهد که صنعت فارس به اساس آن بنا یافته است و مدنیت یونان را مقدمتر از مدنیت دو امپرتوری فوق میداند.

هخامنشی های پارس مذهب زردشتی داشتند. زردشت در حدود سال (٦٦۰) قبل از میلاد در میدیا (Media) بدنیا آمده است گفته های وی در گاتها Gathas حفظ گردیده است که از سابقه ترین اشعار شکرانه در اوستا (Avesta) می باشد.

صدا آمد طاعت کن و بخداوند روشنی یاری رسان در کشمکش کائنات بی انتها میان خوب و بد یعنی اهورامزدا (AHURAMAZADA) را در برابر اهریمن AHRIMAN.

از نظر تیولوژی، دین پارسی ها و در مجموع ایرانی ها از تمام ادیان بجز دین یهود مقدمتر می باشد و نیز از جهت اخلاق و دسپلین امپراتوری پارس در عصر و زمانش بسیار وسیع بود و یونانی ها بودند که برای اولین بار از یوغ امپراتوری پارس سرپیچی کردند اما یونان اروپایی و یونان ماراتون (Maraten)، در سال ٤٩٠ قبل از میلاد- تیرموپی لای (Thermopylae) و سلامیس Salamis در سال ٤٨٠ و پلاتای (Platae) در سال ٤٧٩- داریوش و اهاسوی روس Ahasveros را شکست دادند. قراریکه ملاحظه می شود بعد از یك شورش در قبرس و مصر که توسط آتنی ها اتفاق افتاد، ارتکسرزاول ARTAXERES، در سال ٤٤٦ معاهده را به امضا رسانید که بموجب آن دست پارس از یورپ کوتاه ساخته شد. شهر های مصر و فنیقی ها با استفاده از فرصت با ایران قطع ارتباط نمودند.

اگرچه تکسریز سوم در سال ۳۳۸- ۳۵۸ اختیارات امپراتوری را دوباره احیاء کرد، لیکن فلیپ پادشاه مقدونیه Macedon قبلاً شهر ایونیا را آزاد ساخته بود- پسر نامدارش الکساندر، اهداف پدر خویش را به پیش برد و در مدت سه سال مؤفقیت های چشمگیر بدست آورد و ساحه سلطه خویش را از اروپا الی آسیا توسعه بخشید و در سال ۳۳۰ قبل از میلاد آخرین امپراتوری هخامنش ها را که داریوش سوم بود، تا کوه های باختر Bactria یا بلخ تعقیب کرد و وی در آنجا از جانب یك نائب الحکومه خود به قتل رسید.

بعد از وفات داریوش در متصرفات پارس بی منظمی پدید آمد خشونت ها و هم چنان درگیریهای فامیلی در دربار گردید و نائب الحکومه ها یکی بعد از دیگری از ربقهء اطاعت سرباز زدند که موجبات ناتوانی حکومت مرکزی را فراهم ساختند. مؤرخین به این عقیده می باشند که بزرگترین مدنیت ها برای اولین بار در جلگه های شرق نزدیك به میان آمده است.

قدیمترین سیستم قانون مندی در عصر هامورابی Hammurabi پادشاه بابی لون ۱۷۵۰ سال قبل از میلاد به میان آمد- چهار صد سال بعدتر ایخ ناتون Ikhnaton- رهبر مصر بیکتاپرستی خود را مقید دانست، آفتاب را به صفت روح حیات بخش پرستش میکرد.

امپراتوری روم

عصر هیلینستیک(Hellenistic)- ۱۳۱-۳۳۸ درخشانترین مرحله است که در آن، انکشاف دانش و بینشهای گوناگون بحد کمال رسید و سکندر کبیر را پدر آن عصر می خوانند و ساحه این تپ و تلاشها به مناطق دورتر آسیا پهن شد و اما مرکز آن در سکندریه بود.

کارنامهء علماء، فلاسفه، شعرا، نویسنده گان، معماران، نقاشان و هیکل تراشان در داخل و اطراف و اکناف پخش گردید. مرگ پیش از وقت امپراطور الکساندر هوشداری بود به تمام امپراطوری وی که آیا دیگران از ادامه اداره این مناطق مفتوحه بدر شده می توانند یا خیر؟

بعد از گذشت مدت کوتاهی جنرال های الکساندر و بازماند گان ایشان در مناطق مختلف سبب نزول یونان گردیدند و آتن به سادگی طعمه جاه طلبی ریپوپلیکان روم قرار گرفت، در سال ۲۲۹ پیش از میلاد یکتن از مشاوران نظامی خود را به ادریاتیک فرستاد تا دزدان دریایی را در "یلی ریان" «Illyrian» البانی امروز سرکوب نماید. بعد از آن مداخلات رومی ها در امور شرق افزایش یافت تا که تمام جهان هیلی نستیک بولایت ایشان درآمدند.

اتحادیه های آیتولیانAetolian و آچیان «Achaean» بخاطر قدردانی از شرط نامه صلح در سال ۲۲۸ که البانیا تحت الحمایه روم قرار گرفت از روم تشکر رسمی نمودند و از آنها دعوت کردند که به صفت عضو فامیلی یونان در بازیهای ایست مین I sthman اشتراک کنند.

در سال ۲۱۸ نسبت این حسن نیت رومی ها به اتن سفیر فرستادند، قسمیکه آتن یکسال قبل از می دونیا جدا شده بود..

رومیها در مدت پنجاه و سه سال(۱۶۸- ۲۲۰) تمام مناطق را فتح کردند.

پترلیمی (مربوط به علم نجوم) اول در سکندریه تأسیس شد، و پترلیمی دوم همچنان موزیم معروف، کتابخانه، جای که شاعران، زبانشنا سان، انتقاد کننده گان و تبصره کننده گان (Lexicographers) لیکسی کوگرافرز یعنی لغت نویسان، علما، نبات شناسان، جغرافیه دانان، فزیك دانان، ریاضی دانان وجود داشت، توسعه یافت. درین جا یك دستگاه

ستاره شناسی، مؤسسه اناتومی، باغ نباتات، باغ وحش موجود بود.

بیشترین قسمت این مرکز کلتوری با یك تصادم بین عساکر اشغالگر جولیوس سزار و عساکر مصری در سال۴۷ قبل از میلاد طعمه حریق گردید و به تعداد هفت صدهزار لوله کاغذ های مستند که لب لباب ادبیات کلاسیك بود، درین آتش سوزی بزرگ سوختند.

انتیوجوس سوم(Antiochus) امپراتوری، مصر را تقسیم کرد وی ایوتی دی موسEuthydemus پادشاه بلخ را شکست داد.

در زمان سکندر قسمیکه قبلاً تذکر رفت، نقشه جهان توسط پی تیاس ترتیب گردید، رسیدن به هندوستان که میبایست از جانب غرب شروع میشد، از نظرات وی بود، که قسماً توسط کولمبس امتحان و توسط ماجیلان به آن شهرت کلان داده شد. بعد از شکست پادشاه بلخ، انیتوجوس معاهده صلح را برای آخرین بار با یونان امضا نمود.

فلیپ پنجم پادشاه جدید مسی دونی بیخردانه تشویق شد تا اولین جنگ مقدونی را در سال «۲۰۵- ۲۱۵» شروع نماید.

رومی ها همرای آیترلیا و پارگایرم علیه پادشاه مسی دونی اتحاد کردند، برعکس فلیپ با قرطاجی ها، رومی ها طرف یونان را گرفتند. و فلیپ جانب مصری ها را. پارگاموم و جناح دیگر رهودیس مجلس سنا روم را اغوا کردند تا علیه فلیپ اعلان جنگ صادر نماید.

در خزان سال ۲۰۰ قبل از میلاد، رومن ها درایلی ریان البانیا عساکر پیاده نمودند و به استقلال "مسی دونی" پایان دادند، بدین ترتیب دخالت رومی ها در امور یونان گسترش بیشتر یافت. رومی ها، جنگ را بداخل اناتولیه بردند و به عساکری که خوش برضا در جنگ ها اشتراك نموده بودند، بخاطر شجاعت شان آنان را به نشان های افتخار آمیز سر افراز ساختند، آنان در حقیقت افزار امپراطوری بودند و راه و روش بربریزم را به شیوه رومی باوشان می آموختند که عساکر مسی دونی به آنها مقابله کرده نمی توانست. یکتن از جنرالان فاتح ایندوره « آسیمی لوس پاولوس» خسربره سی سی پیر افریکانوس که هانی بال را در جنگ Zama(ذمه شکست داده بود، می باشد. وی انسان عاجز، صادق، دیندار و با ترحم بود درحالیکه وی متقاعد بود به امر سنات حریص،این انسان مهربان هفتاد شهر پیروت را غارت کرد و یك صد و پنجاه هزار نفر را برده ساخت و هزار نفر آجیانرا به شمول پولی بیوس اسیر گرفت و مقدونیه را به چهار جمهوریت تبدیل کرد.

رومی ها هیچگاهی با قرطاجی ها از زد و خورد و خونریزی اجتناب نمی کردند و دشمن درجه یك آنها در سنات شخص کاتوCato بود. وی در هر بیانیهء خود ولو که موضوع اجندا

چیز دیگری می بود ببالای قرطاجی ها می تاخت و می گفت که قرطاجی ها باید نابود شوند سی سی پیرا فریکانوس جوان در سر خرابه های قرطجه گریان می کرد و انتظار داشت که روم هم روزی به چنین سرنوشت گرفتار خواهد شد.

در سال ۱۳۳ قبل از میلاد آتالوس از پاراگا سوم سلطنت خود را به رومی ها میراثی ساخت که آن ولایت مربوط آسیا بود. برای تحصیل مالیات گروه سرمایه دار حریص و والی های فاسد (امورداری) رومی ها را بدنام کردند.

روم از شروع قرن دوم قبل از میلاد بصورت یك قدرت بزرگ امپراطوری تبارز کرد، ولی از نظر یونانیها، رومن ها در حقیقت مردم بامدنیت نبودند. آنان همه چیز را از یونان و یونانیان آموختند. هیکل تراش، شاعر، معمار، درامه نویس و حکیم و فیلسوف نداشتند. مختصر اینکه در مقایسه با یونانی ها مذهب ایشان بسیار ابتدایی بود. حس وطن دوستی شهریان دهقانان، اتحادیه ها، ساختمان ها ی اجتماعی و تشکیل سیاسی مردم به حکمرانان رومی موقع داد، تا ایشان صاحب قشون بااعتبار و بزرگ گردند.

رومی ها این عساکر را بنابر وفاداری شان در هرکجا که ضرورت میافتاد، سوق میدادند. تی بیروس گراجوسTibarus Cirachus یکتن از حکمرانان رومی در قسمت تحصیل مالیات گفته بود: گوسفند را کل کردند نه پوستش را».

گراجوس در راه اصلاحات طبقه حکمرانان، رومی ها را بدو کمپ جدا نمود، یکی را بنام آپتی مات ها که متعلق به مردم فوق العاده بود و دیگر پاپیولر ها که به طبقهء عوام مربوط می شدند. برای یکقرن جدال و کشمکش چون یك رویداد تاریخی میان ایندو جناح ادامه داشت. آپتی مات ها، گرامپوس را به قتل رسانیدند و گایوس برادر مقبول و جوان ویرا وا داشتند، تا خودکشی کند.

قهرمان معروف جنرال باریوس در مقابل شخص مرتجع خونخوار و دیکتاتور سولا به زانو نشست.

سولا یکی از صاحب منصبان بزرگ پلپی بود که جنگ داخلی را بجالینوس سزار "قیصر رومJulius Cassar باخت. در سال (۸۴- ۸۸) سولا برای فرونشاندن شورش به منطقه آسیا به آجیان Aegean رفت و ده ها هزار تالینت از مردم ادعای غرامت کرد و در آتن به مردم گفت: من اینجا نیامده ام که تاریخ باستانی را فرا بگیرم، من باید بغاوت گران را جزا بدهم.

انواع مختلف نقاشی، مجسمه سازی و غیره اشیای قیمتی درین جنگ های لعنتی بروم انتقال یافت. اپ تیمات ها زمانیکه "تیبروس" را به قتل رساندند، جسد ویرا به هنگام شب

به رود"تیبر"، انداختند و با دایر نمودن محاکمه خاص قتل مذکور را به گردن پیروان «بیروس» حواله کردند. قیصر روم از عقب پامپی به مصر رفت و با دختر بیست و دو ساله بنام کلوپاترا ازدواج کرد و با وی برای مدت دو ماه به سفر دریایی رود نیل پرداخت.

ستم، بیداد و افزایش مالیات مردم را بجان آورده بود و قبایل جرمن در سال(۱۰۵-۱۱۳) پنج فوج رومی را تار و مار کرد.

جولیوس سزار قیصر روم تمام اختیارات را قبضه کرده بود و دشمنانش چون آتش سرخ انتظار فرصتی را می کشیدند، وی یك دیکتاتور عمری بود، در پول فلزی، صورت خود را حك کرد، مجسمه های قیصر ببالای قصر ها بپا ایستاده شد و آخر الامر بالای فرمان خود چلیپا کشید.

وی امور مالی، سیاست خارجی، همچنان امور ولایات و انتخابات را خود اداره می کرد. او نجیب زاده گان تازه را به میدان آورد، لحاف سنا را جمع کرد و قنسل ها را هم بدون مقام ساخت.موصوف مسئولیت را برای سانسور مورال از پاك نفسی حامی ملت میدانست، در حالیکه خود کلوپاترا را در دِره تیبر مخفی نموده بود. این عوامل فوق مرتجعین، حاسدین، ایدیالیست ها و نجیب زاده گان را به خشم آورده بود، تا آنکه در مارچ ٤٤ قبل از میلاد وی از جانب دو نفر بروتوس نجیب زاده و کاسیوس خشمگین در حالیکه در سنا در مجلس مشغول بود، در پای مجسمه پاپی به قتل رسید.

"انتونی" و "اکتاویان" در سال ٤٢ قبل از میلاد متحداً میخواستند که بروتوس و کاسیوس را در فلیپی از بین ببرند، طبق گفته شکسپیر و پلوتارچ ارواح قیصر در میدان نبرد نمایان شد و هر دوی این قاتلین دست به خودکشی زدند. قبایل وحشی کارپاتی ها در شرق بطرف یونان هجوم بردند، شهر مقدونی و ویلی یوسیس را غارت کردند، امپراطور روم بخاطر حل این مشکل که مبادا دخالت از بیرون به درون روم رخنه کند، بربریان را شامل عسکری نمود و خطوط مرزی را به اوشان سپرد.

در مصر فیصدی زیاد عساکر را خود مصری ها تشکیل میداد و انضباط در میان عساکر رومی روبخرابی میرفت.

پارتیان، ارمنستان را اشغال کردند و دو قشون از رومی ها را هم شکست دادند. جنرال روم بنام آویدیوس کاسیوس شورشی را در سوریه براه انداخت و در سال ۱۷٤ قبل از میلاد خود را در آنجا امپراطور اعلان کرد.

رومن ها شاید در مقابله با پارتیان پیروز می بر آمدند، لیکن آنها با مرض طاعون

دست و پنجه نرم میکردند. اکثر این عساکر که از شرق بجانب روم می آمدند، این مرض را به خود برده و به شهر انتقال دادند که آن سبب مرگ‌ه و میر هزار اندر هزار رومی گردید.

مارکوس امپراتور امر صادرکرد یا راه معافیت پیدا شود و یا افرادیکه مرض را انتقال میدهند، نابود شوند.

مردم و طبقات روحانیت به عبادت می پرداختند، تا مگر از شر این مصیبت خداوندی رهایی یابند.

ای سیس رب النوع حاصل خیزی مصر به عابدین وعدهء فنا ناپذیری داد، کشش ها خود را اخته کردند و مریدان خویش را در راه عبادت در آتش انداختند. بال سوریالی(Baal) در اردو رومی عبادتگران زیاد داشت و معماران رومی بخاطر قدردانی و احترام بنام وی قصر بعلبك را در لبنان اعمار نمودند.

آیین که زیادتر طرف علاقه مردم و عساکر قرار داشت دین میتراس (Mithras) ایرانی بود که از دکتورین زردشت ریشه میگرفت و هفت مرحله شناسای وعدهء نجات قوی ترین عنصر بود که همه را شیفته خود ساخته بود و اشخاصیکه برای انجام کاری به روم می آمدند، چنین مفکوره را با خود می آوردند و بندر بحری اویستیا (Ostia) برای نفوذ شرق باز گردید.

این وقایع بالا از سال ۱۹۸- ۱۳۸ ، ادامه یافت. به دوره انتونی نیس و کانستان تین می باشد،مارکوس آیورلیوس از سال (۱۸۰- ۱۶۱) امپراطور روم بود و از محاکمه مسیحیون که بوی تسلیم نمی شدند خودداری نمیکرد. وی به کشش های امپراطوری صلاحیت داد تا درحوض گلادیاتورها (شمشیر زنان) بندیهای کریسجن که به مرگ محکوم شده اند نابود شوند. طاعون انطلاسیون وحملات بربرها را غضب وند دانسته ومیگفتند: خداوند غضب قربانی خواهد

به تأیید وی کریسجن ها در گول Gual بندی شدند آنها غرغره، چارمیخ وسنگ باران شدند، و حتی که به پیش خیوانات وحشی آنها را انداختند و همچنان به دریا غرق شده، تیل داغ و به نزد سگان انداخته و دریده شدند.

یك ملیونر آتنی که هیرودیس آتی کوس نام داشت و معلم خانگی امپراطور مارکوس بود در اولمپیا، دیلفی، کورینت و در اودیونOdeon یعنی جای اصلی خود در آتن آبادی ها را بنا نمود که تا کنون برای نمایشات تراژیدی کلاسیك یونانی و کانسرت های سیمفونی از آن استفاده می شود.

(انقلاب روم را می توان با دو کلمه شرح کرد (خشونت و فساد). تای بیروس گراجوس، پاپی، قیصر و سی- لرو کشته شدند. گایوس گراجوس و کاتو خودکشی کردند،

هزاران بی نام دیگر توسط، جنرال سولای جلاد پاك سازی گردید، هزاران دیگر در جنگ ها تلف شدند، در داخل، انقلاب غلام ها و شمشیر زنان علیه جلادان شروع شد. رومن ها علیه ایتالیوی ها می جنگیدند. رومن ها علیه رومن ها. جنگ های داخلی سولا علیه ماریوس و پاپی علیه قیصر، اکتاویان علیه انتونی در خارج خونریزی جوگورد تا علیه سیم بری و تی یوتون و سه جنگ میتری داتیك و هشت سال خونریزی در گوال استخوانهای رومی ها در دشت های پارتیا و کوتل های ارمنستان سفید و پوده شد و مارکوس در سال ۱۸۰ از اثر مرض طاعون در دانیوپ درگذشت.

تاریخ پنجاه سال بعدی جنگ مابین رومن های زمین دار و سران بربرها از دیدگاه رومی ها نقطهء نزول بحساب می رود این مرحله برای بربرها یك حالت امیدوار کننده است که شاید به زودترین فرصت به پیروزی و استقلال خویش برسند.

کوچی ها علیه مردم بومی آنجا قیام کردند، کهنه به مقابل نو و غیره. بربرها تاریخ خود را ننوشتند، بلکه آنرا بدست آوردند. جنگ های داخلی، طاعون، افلاس، شگاف میان طبقات، بنده گی، مطلق العنانی و بیروکرات ها سربازان مزدور را علایم سقوط و نزول روم فکر نمی کردند و برای مدت ۲۴۰ سال دیگر این امپراتوری در غرب حیات داشت.

امپراتوری روم یك هزار و دوصد سال عمر نمود و سقوط او از کانستن تنیوپل شروع شد. اگر چه این دو امپراتوری مراکز مختلف کلتوری داشتند، لیکن از نگاه هم آهنگی چندان تفاوت میان شان نبود. کانستن تینوپل ها یونانی بودند و مذهب ایشان مسیحی بود.

امپراتور شرق ثروتمند و پرنفوس، لیکن امپراتور غرب معروض بخطر.

بربرها طوریکه در سال ۴۰۳، هانوریوس Hanorius به دربار پناهنده شد و برای حفاظت خود در مقابل حملات بربرها دیوار بزرگی بنا کرد. عساکر را نسبت حفاظت ایتالیا که مواجه بخطر گواتی بود از محاذ رهاین RHINE به ایتالیا و قبایل جرمن را از آنطرف دریا فرا خواند. خطرناکترین قبایل غارتگر راندل ها بودند که نام خود را هرج و مرج می گفتند. آنان به کشور هسپانیا رخنه کردند و به تدریج به افریقا و خطوط غله رسانی را به روم اخلال کردند و کشتی های غله رسانی را در آب غرق نمودند.

طایفه دیگری بنام الاریك Alarie که در سال «۴۰۸» این شهر را تهدید می کرد با پرداخت، چهار هزار پوند طلا توسط ستیلی چوStilicho دفع شد ولی دشمنانش در دربار او را خائن خطاب نمودند و هانوریوس را تشویق کردند تا او را دستگیر نماید.

ستیلی چو به کلیسای راویناRavenna پناه برد.

هانوریوس، ادامه گفت و شنود را به الاریك ها دنبال نکرد که در نتیجه الاریك ها شهر را به فاقه گی کشاندند و بعد غارتش کردند.

طبق اظهارات گیبون Gibbon، ها نوریوس تمام زنده گی خود را در قصر نظربند گذشتاند و یك نفر تماشاچی برای نابودی غرب بود.

امپراتوری روم روز بروز مورد استهزا و تحقیر قرار می گرفت و هون ها تقاضای باج بزرگ را از امپراتور مینمودند.

گوت ها Goths قوم دیگری که بهر شهر و دیار حمله می بردند و جاهای زیادتری را باین ترتیب اشغال نمودند. بربرها دو مرتبه روم را غارت نمودند یعنی در سالهای (٤٥٥ و ٤١٠). و در زمان امپراطور را مولومبی آگوستوس در سال ٤٧٦ قدرت روم از ایتالیا ناپدید شد لیکن جانشین امپراتور روم مقدس تا سال ۱۸۰٦ صرف بروی کاغذ باقیماند، اما نفوذ کلتور روم هرگز ناپدید نشد، عظمت و جلال عصر امپراتوری روم که اضافه از هزار سال دوام کرد، کارنامه های فوق العاده آن درج تاریخ گردیده است. ساختمان ها و تعمیرات عظیم و بزرگ چون قصرهای لیپ تیس Liptis و مگناMagna در لیبیا، تیم گاد Timgad در افریقا، بعلبك در لبنان.

ماتست اگرست فزیك دان و دانشمند شوروی این قصرها و امثال آنرا یکی از اسرار آمیز ترین معمار های طبیعت در حساب میگیرد. ایوان سنگی بعلبك، سنگ هائیکه هر یك از آنها تا بیست متر درازی و قریب به هزار تن وزن دارند. این سنگها را از معادن بدانجا آورده اند. و در ارتفاع هفت متری قرار داده اند. انجام این کار بوسیله وسایل فنی معاصر بسیار مشکل است.

فیلسوفان و نویسنده گان مسیحی راجع به حمام های داغ، نمایشات حیوانات وحشی مسابقات عراده های اسپی و بازیهای گلادیاتوری که انسان را به انسان می جنگاند تا که یکی از آن ها کشته می شدند، احتجاج می کردند. از این شرارت و بیعدالتی ها چنین نتیجه بدست می آمد که رومن ها به اروپائی ها میخواستند نشان بدهند که آنان تا کدام حد از نظر قانون مندی و داشتن بنادر بحری، سرکهای هموار، تیاتر، صحت، تهیه آب و غیره پیشرفته تر بودند.

شاهراه اصلی پری اوتوسترادا Pre autastrada ایتالیا از رومن ها سبب مرگ آپی میلیا Aemilia در لومباردی سرك کاسیا (Cassia) و فلامی نیا Flaminia از روم بطرف شمال و سرك آپیا Appia از روم بجانب جنوب موقعیت داشت.

همچنان سرک های زیاد در خارج ایتالیا از جمله فاس وی Fosseway و وات لینک ستریت Watling Street در لندن و تعمیرات نهایت زیبا در خود روم و غیره آبدات تاریخی عصر رومن ها که هوش انسانرا میبرد.

در عصر هیلنستیك قطر زمین به اشتباه کمتر از پنج فیصد از سنجش بر آمد، همچنان اریستاجوس Aristachus کشف کرد که حرکات سیارات به شکل دایرهٔ نعلسفال رقم می باشد و این نظر هیلیوسین تریك Helio Centric یعنی مرکز شمس هفت قرن قبل از نظر کوپرنیك به‌میان آمده بود.

حکمت و فلسفه خالص که توسط افلاتون و ارستو به مدارج عالی خود رسیده بود، ، توسط فلسفه ستایکس Stoics سقوط داده شد، زیرا که علم نجوم و روش روشنفکری مغایر مذهب ایشان بود. در عصر امپراتوری بیزاتین، یونان دیگر یك کشور مهم نبود. بازیهای المپیك رو به باختن نهاد.

تا زمان حکومت تیودوسیوس اول در آخر قرن چهارم برندهء اولمپیك واراستاد Voras-tad ارمنی بود. و بنابر هجوم نفوذ خارجی و فاتحین دیگر یونان تا سال ۱۸۲۹، قادر نشد تا به صفت یك مملکت مستقل در دنیا تبارز کند. بعد از فوت کانستنتین در سال ۳۳۷ تا سقوط امپراتوری روم چهار نسل دیگر باقیماند و امپراتوری روم شرقی هزار سال دوام کرد.

امپراتوری های مشترك(بی خدا) عمر خود را در مجادله با کلیساها وقف نمودند، تاخت و تازهای بربرها، امپراتوری غربی را از نظر سیاسی و اقتصادی پریشان ساخته بود. مرگ کانستانتین، امپراتوری را به هفت شهزادهء دیگر تقسیم کرد. از جمله سه پسر وی باین مقام دست یافتند.

یکی گوآل، بریتانیا و هسپانیا را گرفت، دومی وایلی ریکوم ایتالیا و افریقا، سومی کانستانتین تینوپل آسیا و مصر را.

پسر کانستانتین مجبور بود که جنگ بعد از جنگ و محاصره بعد از محاصره میراث پدر را در برابر حملات و هجوم شاهپور پادشاه پارس حفاظت کند.

امپراتور کانستانتین برعکس پدر مخالف ظلم و بیعدالتی بود و از حقوق مسیحیون مردانه دفاع کرد و گفت که آنها مخلوق صلح پسند اند و جنگ نمی خواهند، لذا با اوشان لازم است که رویهء انسانی صورت گیرد. در حالیکه دیگر مشرکان مخالف عقیدهء وی بوده و به تبلیغات زهرآگین دست زدند و گفتند که ــــ کانستانتین قبلاً بدین مسیحی گرویده بود و در محل مخفی و پنهان بوذ و این کلانترین خلاء سیاسی . بود که امپراتور بدان مواجه

گردیده بود خسر کانستانتین که یك مشرك بود، داماد خود را هوشدار داد که از عقیدهٔ خویش نسبت به مسیحیون صرف نظر نماید، مگر امپراتور در جواب گفت که آنها مردم صلح پسند می باشند و ضرر شان به کسی نمی رسد، و بنابر آن خسر وی در پی یك دسیسه شد، تا امپراتور داماد خود را به قتل برساند او مخفیانه بداخل اتاق خواب امپراتور شده و اشتباهاً شخص دیگری را به قتل رسانید که درین اثناء امپراتور و کسان دیگر داخل اتاق شدند و خسر امپراتور دیگر چاره نیافت با شمشیر امپراتور، خود را به قتل رساند.

خسربره کانستانتین که هم در حکومت مقام کلان داشت، توجه اعضای سنا را باین مسأله معطوف نموده و امپراتور را قاتل پدر خود قلمداد نمود و خود را امپراتور اعلان کرد و بناءً قشون خود را علیه کانستانتین بحالت آماده باش درآورد، مادر و خانم امپراتور با دیگر مسیحیون راهی زندان شدند. خانم امپراتور کانستانتین به برادر خود اظهار داشت که پدرم را امپراتور نه کشته است، بلکه وی خودکشی کرده است.

برادرش در جواب گفت: اول کانستانتین را و بعد ترا می کشم.

هادریان یکتن از قوماندانان کانستانتین بطور مخفیانه داخل زندان شده و تمام بندیها را به شمول مادر امپراتور و خانم وی از بند رها می نماید، ولی خود توسط پرتاب تیری به قتل می رسد.

امپراتور علیه خسربرهٔ خود اعلان جنگ داد و درین جنگ تعداد زیاد عساکر تلف شدند تا که نوبت به آنها رسید، در جنگ دو بدو امپراتور توانست که خسربرهٔ خود را از پای درآورد.

وی به آزار و شکنجه مسیحیون خاتمه داد و از آن ببعد علامه صلیب و تاج در سکه ها نمایان شد. روم در شروع قرن دوم به حیث یك قدرت بزرگ امپراتوری قد برافراشت و در سال۳۲۶، کانستانتین به آباد کردن شهری بنام کانستانتین پول شروع کرد که آن در قسمت ستراتژیکی بیزانتین قرار داشت. این شهر در مدت شش سال تکمیل گردید که خود کانستانتین و دیگر امپراتور های بیزانتین در آنجا دفن شدند. شهر مذکور دارای دو تیاتر، هشت حمام عمومی ۵۲ رواق ایوان، پنج انبار غله، چهارده قصر، چهارباسیلی کا (تعمیر نیم دایروی) چهارهزار و سیصد و هشتاد و هشت خانهٔ ممتاز بود.

گوت ها امپراتور کانستانتین را به تشویش انداخته بودند، ولی امپراتور همیش در برابر ایشان آماده باش بود. در سال ۳۳۷، می خواست با شاپور دوم پادشاه پارس بجنگد ولی در نزدیکی های نیکو میدیا فوت نمود وجسد آن ازطرف یکنفر عابد آریایی غسل تعمید داده شد

آنگاه ویرا بزرگش خواندند و دین مسیحیت در زمان او در امپراتوری وی رخنه کرد. با وجود مقاومت های سرسام آور از طرف جانشینان کانستانتین دین مسیحیت به بسیار خوبی پخش و گسترش می یافت.

تقسیم قدرت در میان گروه های رقیب که به سقوط امپراتوری پرثمر واقع شد. گیبون(Gibbon) به نسبت آزادی که دیگر خطری بدان مواجه نبود، می نویسد. شاید بجانشینان اگوستوس گفته شود که سرانجام آنها نتوانستند که به سر یك ملت غلام، بربرها (بی گناهان وحشی) اضافه تر حکومت کنند

آنها که با دین و آئین بنده گان خود سخت گیر بودند و یا بدان به استهزا و تمسخر مینگریستند بالآخره در برابر آن ها به زانو نشستند.

افریکان اپولیوس African Apuleius، متولد سال ۱۲۳ میلادی بوده و به زبان لاتین راجع به مذهب، ناولی نوشت بنام ماده خر طلایی، که قهرمان بر اثر سحر و جادو به نرخر تبدیل شد و این موضوع شاید کنایهء باشد در باب امپراتور کانستانتین.

در سال ٤٧٤، کتابخانه جولیان در قسطنطنیه در یك آتش سوزی از میان رفت که در آن همه گونه صنایع هنری صنعتگران باستانی مشرك Pagan شامل بود و این کاملاً آن زمانیست که امپراتور شرقی« جس تی نیان»، توانست که قسمت اعظم امپراتوری غربی را فتح کند.

در سال ۳۱۱، قیصر گالی ریوس پدر کانستانتین که مسیحیون را نهایت عذاب و شکنجه نموده بود، فرمان بردباری مذاهب را صادر کرد که دین مسیحیت نیز شامل آن بود.

روایت دیگر چنین آمده است که کانستانتین در جنگ بخاطر بدست آوردن امپراتوری روم و ایتالیا که با رقیب خود، کسن تیوس اعلان جنگ داد. قبل از شروع جنگ کانستانتین و عساکرش در فضا درنزدیکی پل میل و یان(Milvian) صلیب نورانی را دیدند که علامت پیروزی از آن نمایان بود. وبالا تیکه گفته میشد: "تو درین جنگ پیروز میشوی" بدیده میخورد.

در شب دوم امپراتور کانستانتین حضرت مسیح را در خواب دید و این مطلب توسط مؤرخ مشاور روحانی یی یوس بیوس Euse Bius بیان شده است و این مسأله از زبان شخص امپراتور نقل قول گردیده است شاید کانستان تین به مذهب مسیحیت گرویده باشد وحضرت عیسی به امپراتور کانستانتین علامهء نشان میدهد که به صفت پرچم یا علم در اردو خویش انرا بکار بندد. نمونه و سمبول که به قسم زره در نظام امپراتوری بیزانتین برای حفاظت استعمال می شده است.

انسان خوب و نیکوکار و مهربان چنین خواب های را می تواند دید که دور از حد باور

نیست (*).

این موضوع روشن است که امپراتور کانستانتین بعد از پیروزی بالای ماکسین تیوس که ویرا بدریای «تیبر» Tiber انداخت، از مذهب مسیحت طرفداری کرد و بعداً در موضوعات ایمان و عقیده خود را دخیل میدانست.

کانستانتین به صفت امپراتور خدای، که توسط مشرکان پرستش میشد به امپراتوری خود ادامه داد.او به عیسویت داخل نشد، مگر در بستر مرگ تلاش داشت که از ارتکاب گناه بپرهیزد و اجتناب نماید. این عقیده مسیحیون است که هیچگاه گناه بخشیده نمی شود و نخواهد شد، اگر کسی بعد از ایمان آوردن مرتکب می شود.

در دیانت اسلام هم چنین آمده است:

بئس الاسم الفسوق بعد الایمان «سوره حجرات»

یعنی بدنامی است فاسقی بعد از ایمان آوردن.

علاوه بر آنکه کانستانتین دین مسیحی را قانونیت بخشید، سیصد مرکز جدید را بنام امپراتوری کریسچن رومی اهداء نمود.و مرکز آن در محل شهر سابقه یونان در بیزانتین تأسیس گردید که آنرا کانستانتین تینوپل قسطنطنیه نام گذاری نمود که از نظرموقعیت استراتژی جغرافیایی از سه طرف به بحر و قسمت چهارم آن با دیوار عظیم و غیر قابل تسخیر محاط شده بود.

بجا خواهد بود اگر کمی به عقب برگردیم و در باره رومی ها اندك تأمل نماییم.

(*) من در خودسالی نمازخوان و عابد منش بودم و هیچگاه بدون وضو و طهارت گشت و گذار نمیکردم و هم اکنون با قلب پاك و مملو از صفا و صمیمیت، روحیه عالی انسانی، مهربانی و صله رحم میباشیم. =>

=> در قریهء ما مردی بنام صابر که شغلش دهقانی بود و از آن امرار معاش میکرد و ضمناً چند قطعه از زمین های ما را که در آن حوالی بود، کشت مینمود. شبی او را در خواب دیدم که فوت کرده است و من از شنیدن آن نهایت پریشان و ناراحت شدم، زیرا که او یك مرد فعال و زحمتکش بود. در همین حال پریشانی و اضطراب پروردگار را در خواب دیدم که در میان چادر سیاهی نهان بوده و بمن حکم میکند که برو استخوانهای او را حاضر کن تا دوباره برایش حیات و زنده گی داده شود. من فوراً به بیرون دویده، استخوان های سپید ویرا به نزد پروردگار حاضر میکنم. حضرت آفریدگار استخوانهای محمد صابر را بالای هم قرار میدهد و او را عمر درباره می بخشد. مامایم محمد ابراهیم که خداوند ارواحش را غریق رحمت داشته باشد قصه را برایش گفتم، وی جریان خواب را به مولوی عبدالرسول خان خطیب و امام مسجد جامع بنو بیان داشت وی گفت: شاید موصوف شخص بامعرفت و بینش بار آید.

گرچه دوره زنده گی ام مواجه با یك سلسله مشکلات بود، اما کسب معرفت از طریق، مدارس مکاتب و دانشکده و غیره در داخل و خارج بیاری بخت و عون و مدد پروردگار مرا حاصل آمد و داشت آرزوهایم که عمران آبادی وطنم افغانستان بود، تحقق می پذیرفت، زیرا بچشم سر میدیدم که دیگر ملل و کشور های جهان به کجا ها رسیده اند و تا کدام حد از ما پیشی دارند و ما که هنوز به عصر تونج و قرون اولایی دست بگریبان میباشیم. چقدر برایم ناراحت کننده بود، بازهم بر اثر بی تفاوتی ها و بی مبالاتی ها بود که دیو کمونیزم بر کشور ما سایه افگند و سالیان دراز کشور ما در کشاکش زجر و رنج و ناآرامی بسر میبرد.

در گذشته چنین استنباط میشد که جنگ داخلی ریپوبلیک Republic، امپراتوری روم را ناتوان ساخت. دو برادر یکی تی بیروس Tiberus و دیگری گایوسGaius، بحمایت مردم بپاخاستند و در سال ۱۳۳ قبل از میلاد تی بیروس بمقام حکومت برگزیده شد. وی پیشنهاد نمود زمین هاییکه دستاورد جنگ می باشد باید به مردم بیچاره و بی زمین داده شود و آنانی را که اندازه زمین بیشتر از مایحتاج داشتند، غیر قانونی دانست. بدین اساس زمین های یك تعداد ثروتمندان را در معرض توزیع قرار دادند که بالاثر ایشان به شورش دست یازیدند و "تی بیروس" را به قتل رسانیدند و پیروانش را که در حددو سیصد تن بودند، از دم تیغ زهردار کشیدند و میگفتند که اینان پیروان دشمنان مردم اند.

بعد ازین واقعه در سال بعد برادر وی گایوس گراچوس بحکومت تسلط یافت و اصلاحات ارضی را روی دست گرفت. ثروتمندان بار دیگر اعلان خطر نمودند تا آنکه دست به کشتار طرفداران گایوس زدند و خود او "گایوس" متوسل به خودکشی شد. و بنابران روم بعداً صحنه رقابت های میان گروه های رقیب گردید

حزب خلق Masses Peopleis Party.و دسته های دیگر با هم در افتادند که درنتیجه جنگهای تن بتن و خانه بخانه شروع گردید که صدها و هزاران رومی در اثر آن کشته شدند.

سولا(Sulla) یك جنرال فاتح امنیت را برقرار کرد و به تعداد اعضاء سنا افزود و قدرت رأی را محدود ساخت. بعد از جیولوس سزار در میان دیگران پیروز برآمد و به دیکتاتور روم معروف شد. وی قلمرو خود را توسعه داد و از طریق انگلش چانیال به انگلستان تاخت و سرانجام به شهرت او انجامید، لیکن سنا از قدرت روزافزون وی هراسیده و از سزار خواستند که بدون قشون خویش به روم برگردد.

قیصر درك نمود که اطاعت نمودن، به مرگ یا به بندی بودن وی خواهد انجامید. سنات و پامپی هر دو متحداً این دسیسه را برای نابود کردن سزار ترتیب نموده بودند. سزار در دهم جنوری سال ٤۹ قبل از میلاد عساکر خود را به آن طرف دریای روبی کان Rubican قسمت شمالی جزیره نمای ایتالیا جابجا نمود.

پامپی وعدهء زیاد سناتوران به یونان فرار کردند. سزار اوشانرا تعقیب و شکست شان داد و خود برای همیش دیکتاتور باقیماند. سنات ازین بیم داشت که مبادا جولیوس سزار جمهوریت را میراثی سازد. لذا یکتعداد مردم به شمول «مارکوس» از داستان بهترین سزار، بروتوس و دیگران که در توطئه دست داشتند. ویرا در صحن تعمیرسنا احاطه کردند و در پانزده چهل و چهار قبل از میلاد به ضرب شمشیر از پا درآوردند.

بعد از مرگ "سزار"، اوگوستوس، اولین امپراتور روم شد. جولیوس سزار قبل از مردن خواهر زاده پسر خوانده خود را وارث تعیین کرده بود این جوان هژده ساله متحداً با مارك انتونی امر سپاه سزار برای تأمین امن و امنیت روم اقدام کرد آنها دسیسه کاران را در جنگ فیلی پی شکست دادند. و بنابر آن برای مدت ده سال اکتاویانOctavian و انتونی از قدرت مساویانه استفاده کردند.

«اکتاویان» روم را اداره میکرد و «انتونی»، مصر را.

اخبار هر دست به روم اطلاع داد که انتونی قلمرو روم را به کلوپترا تفویض کرده است و عزم دارد که تمام امپراتوری روم را قبضه کند. اکتاویان، رومی ها را ترغیب کرد تا بالای مصر اعلان جنگ صادر نمایند.، در سال ۳۱ قبل از میلاد در ساحل غربی یونان کشتی اکتاویان با کشتی انتونی و کلوپاترا برخورد کرد، وقتاً که کلوپاترا از جنگ فرار نمود، انتونی هم عساکر خود را ترك گفته و از عقب ایشان به مصر رفت.

زمانیکه اوکتاویان بخاك مصر پیاده شد، انتونی و کلوپاترا هر دو قبلاً دست بخودکشی زده بودند. اوکتاویان مصدر یك سلسله کارهای خوبی در روم گردید و در سال ۳۷ قبل از میلاد مجلس سنا بوی لقب اوگوستوس یعنی شاهنشه را داد و اما وی در سال ١٤ میلادی در گذشت. سنات پیشنهاد کرد که لقب امپراتور به تی بیروس Tiberius بچه اندر وی داده شود، وی تا سال ۳۷ میلادی در مسند قدرت باقیمانده، این درست همان موقعی است که کفار حضرت مسیح علیه السلام را در جودیا **Judea** چارمیخ نمودند.

از زمان تیبروس الی ختم امپراتوری روم در سال ٤٧٤ روم توسط هفتاد امپراتوری اداره می شد.

فتوحات چنگیز خان

(١٢٠٦-١٢٢٧)

بعد از هجرت جورچین سلسله خاندان مانچو، منگولیایی ها بورچی جین، در منگولیای مرکزی ظهور کردند. سرکرده‌ء ایشان کابل خان Kabul Khan که حملات خویش را قسماً متوجه امپراتوری چین (بی جینگ امروزی) ساخت. تی موچین اولین پسر پیشوای منگول یاسوجای Yesugei و نواسه کابل خان بود که در آنجا بدنیا آمد.

در سال ١١٧٥، یاسوجای توسط همسایه های تاتار خود کشته شد و تی موچین درین موقع دوازده ساله بود و مردم کیات، وی را به صفت رهبر خویش قبول نکردند و ایشانرا در بیابان کوهستانی رها کردند، تا هلاك شوند، اما تی موچین ازین تهلکه جان به سلامت برد. وی در سنین بیست سالگی رهبر مردم کیات تعیین شد و در سال ١١٩٦ رئیس منگول های بورچی چین تعیین گردید. بعد از جنگ های متواتر داخلی در سال ١٢٠٦، رئیس تمام مغلستان شد و اسامبله مغولی بنام کوریلتایی Kuriltai، چنگیز را امپراتور جهان اعلان کرد. مغول ها مردم بادیه نشین بودند که با حیوانات سر و کار داشتند، طبقه بالایی آن یعنی ارستوکرات ها بجانب آسمان عبادت میکردند. اینان در وادیهای آنون (Onon) - "کیرولین" و "ارگون" زندگی مینمودند. ظهور این قوم از آسیای داخلی شروع گردید. چنگیزخان با متحد ساختن دیگر قبایل بادیه نشین همجوار خویش مناطق مختلف را در آسیا و اروپا فتح کرد.

قلمرو امپراتوری چنگیزخان از وسیع ترین امپراتوریها در تاریخ جهان بحساب می آید. که از کوریا تا بلغاریا و تمام آسیا بجز هندوستان و قسمت جنوب شرق آسیا را در بر میگرفت در تاریخ بشریت نام بدی کمایی کرده و بنام خون خواران و وحشي ها یاد میگردند.

تعجب اینجاست که منگولیا با داشتن کمتر از یك ملیون نفوس میتواند به بلاد، پرنفوس ترین مناطق جهان هجوم برد و آنرا تسخیر کند به ایران، سوریه، اناتولیه و دامنه های غرب سائبریا و روسیه تاخت و تاز کردند. ایشان اقلیت را در آن اردو تشکیل میدادند و متباقی افراد آنانرا ترك ها، تاتارها، تانگوت ها، قومان ها، بلغاریها و دیگر مردم آسیای داخلی تشکیل میدادند.

منگول ها در این عملیات جنگی موفقیت های چشمگیر بدست آوردند، چنگیز در سال ۱۲۲۷، در مسیر راه بجانب منگولیا مرد. و اما در بستر مرگ نقشه فتوحات خود را در آینده، به جوانترین پسر خود تولی خان Tului Khan توضیح داد تا امپراتوري جین را از ریشه برکند. چنگیزخان با مطالعه وضع نظامی از خلال عملیات خویش یك لشکر یکصد و هشتاد هزاری را علیه زیای غربی و جین مارش داد. این هر دو لشکر در کنار رود یخ بسته هوانگ هی ملاقی شدند و با وجود قواء سیصد هزاری طرف مقابل (زیای غربی و جین) لشکریان مغول آنها را تار و مار و حتی محو و نابود نمودند.

مغولها امپراتور زیای غربی را در حصار کوهی به قتل رسانیدند و پسر وی به دیوار بزرگ نینگ زیا پناه برد که در جنگ های پیشین مغول ها نتوانسته بودند، آنرا فتح کنند، مغول ها یك سوم حصه عساکر خود را بخاطر اشغال "نینگ زیا" در آنجا گذاشتند.

چنگیز پسر خود اوجی دای را به جانب شرق آن طرف بند بزرگ هوانگ هی فرستاد، تا قواء چین را در شمال دریا از آخرین پایگاه های شان برهاند و خود با قواء متباقی به طرف جنوب شرق به شرق ایالت سیخوان روان شد، محلی که امپراتور زیای غربی - جین و سونگ ملاقی میشدند، تا از رسیدن قواء عملیاتی سونگ به نینگ زیا جلوگیری شود. در این جا وی تسلیمی امپراتور زیای غربی را پذیرفت.

لیکن پیشنهاد صلح چین را قبول نکرد. چنگیز بعداً به جانب منگولیا رهسپار شد و در مسیر راه بنابر مریضی که قبلاً عاید حالش شده بود، وفات نمود.

شورای ملی (کوریل تای) در سال ۱۲۲۸ اوجی دای پسر چنگیزخان را به مقام رهبری برگزید، تا که نقشه های چنگیز را به پیش ببرد. او عملیات جنگی خویش را متوجه بلغارستان، ترك های منطقهء قازان در وسط دریای اولگا و اکمال فتح قلمرو زیای غربی نمود. در اوایل سال ۱۲۲۹ باتوخان نواسه چنگیزخان بلغاریا را فتح کرد و در سال ۱۲۳۱ اوجی دای گماشتهء خود را به خاطر فتح کوریا بدانجا اعزام داشت. اوجی دای در عین حال عزم داشت که امپراتور جین را از میان بردارد. به همین مناسبت وی اتحادیه با سونگ را تشکیل داد و بعد تولی را با یك لشکر عظیم به طرف جنوب غرب به جانب جین فرستاد و در سال ۱۲۳۲ در بین عملیات وفات کرد. سپس سوبی تی وظیفهء قوماندانی را عهده دار شد. او به محاصرهء کای فینگ مرکز جین ادامه داد، و با موجودیت مهارت انفجاری مدافعین شهر بدست مغولها سقوط نمود. مطابق به خواهش چنگیزخان تمام قلمرو وی میان پسرانش تقسیم شد و پسر ارشد چنگیز بنام جوچی در سال ۱۲۲۷ فوت کرد و بازماندگان ایشان تمام قلمرو

قراقرم را که در سال ۱۲۳۵ توسط اوجی دای دوباره اعمار شده بود متعلق به خود ساختند.

"باتو" پسر جوچي اداره شمال و غرب خلیج بلخاش را بدست گرفت. چاغداي پسر دوم چنگیز خان اداره‌ء جنوب غرب که شامل افغانستان امروزی، ترکستان روسی و سایبریا بود بدست گرفت. جانشینان ایشان بنام خان های چغدای مغول یاد می شدند.

اوجی دای از تقسیم مناطق مفتوحه با امپراتور سونگ انکار کرد و میخواست که در سال ۱۲۳٤ قسمت امپراتوری جین پیشین را قبضه نماید و در نتیجه جنگ دیگری به وقوع پیوست که چهل و پنج سال دیگر را در بر گرفت. لشکرکشي های مغول ها به جانب غرب توسط "باتو" نواسه‌ء جنگیز عملی شد، وی با قشون مختلط مغولی، ترکی (کومان ها) را فتح کرد و در سال ۱۲۳۸ ریازان، ولادیمیر را در شرق روسیه تسخیر نمود. و سپس از طریق اُکراین در سال ۱۲٤۰ کیف را اشغال کرد، همچنان در سال (۱۲٤۲ - ٤۱) پولیند و هنگری فتح شد.

در اخیر سالهای ۱۲٤۱ منگول ها باز آماده شدند تا به پیش روی خود ادامه دهند. در دسامبر همان وقت اردو ایشان دریای یخ زده‌ء دانیوب را عبور کردند و به شمال ایتالیا به طرف "وی نیس" و "تری وی سو" به جانب دانیوب طرف ویانا براه افتادند. و اما ناگهان خبر رسید که اوجی دای وفات نموده و به خاطر تعیین جانشین او همه اولادهای چنگیز به مغولستان فراخوانده شدند.

ایشان از طریق دال مایتان و صربستان به جانب شرق جای که پادشاهان صربستان و هنگری را تار و مار کرده بودند، براه افتادند، آنها بلغاریا را به خاطر قلت مالچر تخلیه کردند و به دامنه های جنوب روسیه پیشروی نمودند و اما از پیشروی به هندوستان صرف نظر بعمل آمد.

در میان سالهای ۱۲٤۲ - ۱۲٤٦ بیوه‌ء اوجی دای قدرت را تصرف کرد تا فرزند خود کویی یوك را به صفت خان جدید انتخاب نماید.

سران اروپایی اطلاع داشتند که کویی یوك خان عزم اشغال اروپا را دارد. و بنابران ایشان هدایا و تحایف زیاد را بوی ارسال کردند و پاپ هم نماینده‌ء خود را به دربار "کویی یوك خان " فرستاد. پاپ به پادشاهان اروپا توصیه نمود که خود را به استراتیژی منگولی ها آشنا بسازند تا از قتل عام در اروپا جلوگیری بعمل آید.

اروپایی ها حتی با مسلمانان مصر و فلسطین به خاطر مقابله علیه دشمن مشترک (منگول ها) متحد شدند. کویی یوك خان به خاطر تکمیل فتح چین و همچنان دوام فتح اروپا

و رقابت با باتوخان که ویرا نهایت خشمگین ساخته بود دست بیك سلسله اقدامات جنگی زد و اما زنده گی به وی وفا نکرد و در سال ۱۲٤۹ وفات کرد.

قرار احصائیه گیری سال ۱۹۸۹ نفوس آن به دو ملیون و یکصدو بیست و پنج هزار تن بالغ میگردید. از آن جمله ۳,۵ قزاق، دو فیصد چینایی، دو فیصد روسی، اوزبك و غیره یك و نیم فیصد و مسلمانان چهار فیصد.

مینگو Mangu

اسامبله ملی منگولیای ها که بنام (کوریلتای) یاد می شود در سال ۱۲۵۱ مینگو پسر تولی خان را به صفت خان منگولیا تعیین کرد.

وي چندین تن از پسرهای اوجی دای را که مخالف انتخاب وی به صفت خان منگولیا بودند، اعدام کرد و مسوولیت فتح چین را خود به دست گرفت. در مرحلهء نخست او اراده داشت تا آسیا را فتح کند و آنگاه فتح اروپا که انتخاب بعدی او بود.

مینگو برادران خود کوبلای خان و هلاکو خان را به ایران فرستاد تا به تجدید وسعت دایره امپراتوری منگولیا در جنوب شرق آسیا توجه نماید. مینگو، باتو را تشویق کرد تا به اروپای مرکزي هجوم ببرد. عساکر باتو عمیقاً به پولیند، لیتوانیا و استونیا نفوذ کردند. صربستان و بلغارستان را برای بار دوم لگدمال نمودند، اگر چه این عملیات نظر به عملیات جنوب شرق و جنوب غرب آسیا آنقدر مهم نبود مگر مینگو، پسران اوچی دای را محروم میراث کرد و کوبلای را وارث قدرت آسیای شرقی دانست. همچنان در بخش تسلط جانشینان چاکه دای حدودی قایل شد که آن به جوار آمو دریا و هندوکش ختم می شد عوض اینکه به جنوب شرق آسیا ختم میگردید؛ زیرا که وارث جنوب شرق آسیا برادر مینگو، هلاکو بود.

مینگو جنگ ها را در چین ادامه داد و همکار اصلی وی کوبلای خان بود که بعداً او را نائب الحکومه چین مقرر نمود. و در سال ۱۲۵۳ - ۱۲۵۲ نانچو (اونان) را فتح کرد.

کوبلای خان، در سال ۱۲٦۸، دوباره متوجه فتوحات چین گردید. وی با همکاری قوماندان ورزیدهء خود (Bayan) "باین" نواسه سوبی تی در چین به موفقیت های بس بزرگی نایل آمد و در سال ۱۲۷٦ پایتخت سونگ را اشغال نمود.

هلاکوخان به بغداد یورش برد و خلافت عباسی را از بیخ و بن کشید و در سال ۱۲۵۸ عراق و سوریه را فتح نمود و با آوازهء مرگ مینگوخان - هلاکو به طرف منگولیا روان شد.

با رفتن وی به جانب منگولیا، قواء وی توسط قواء بزرگ مملوك در جنگ عین جالوت در سال ۱۲٦۰، در فلسطین شکست خورد؛ زیرا که در رأس قواء یك نفر بنام بای برزکه از جنگویان قبلی منگول بود و با استراتیژی مغول ها آشنایی داشت، قرار داشت.

و بنابران این اولین شکست خیلی مهم مغول ها در مدت هفتاد سال بود. والا نه کوبلای خان و نه هلاکوخان از پی انتقام جنگ عین جالوت در فلسطین برآمدند. برعکس، خود را متوجه قانون و امنیت ساختند و مخالفین خود را هم سخت سرکوب کردند. ایشان بعد از دو مرتبه تهاجم به جاپان در سالهای ۱۲۷٤ - ۱۲۸۱ که کوبلای خان به پیروزی دست نیافت، در نتیجه موصوف از توسعه طلبی به جانب شرق دست کشید، لیکن در جنوری ۱۲۹۳ به جاوا حمله ور شد. بای برز Baibars سر کرده مملوك با بیرکه خان Berka برادر "باتو" وحدت نمود و بیرکه بدین اسلام مشرف شد، او از یك طرف به مملوك به خاطر دلایل مذهبی دلش میسوخت و از جانب دیگر به هلاکو پسر کاکای خود سخت حسد میبرد. وقتا که هلاکو به خاطر سرکوبی "بای برز" به سوریه لشکر فرستاد. آنها دفعتاً مورد حمله قواء "بیرکه" قرار گرفتند. هلاکو، قواء خود را به جانب قفقاز دور داد، تا دوباره خود را آماده سازد و کوشش داشت که به پادشاهان فرانسه، انگلستان و پاپ اتحاد کرده، مملوك را تار و مار کند. این حادثه ختم توسعه طلبی مغول را در جنوب شرق آسیا تشکیل میدهد. سپس وزراء ترکی کنترول ولایات را بدست گرفتند.

و با مرگ ابوسعید در سال ۱۳۳۵ اقتدار ایلك خان بپایان رسید. منگولیایی ها به کمك اینجزهای چینایي فن جنگ را فرار گرفتند که ایشان را از زبده ترین امور فن جنگ در تاریخ میدانند. در نتیجه یك عده موفقیت های فوق العاده در ساحات استحکامیه در چین و بویژه فتح دیوار بزرگ در سال ۱۲۱۳، توسط چنگیز بود. وی بعداً با سه لشکر منظم خود در قلب قلمرو چین مابین دیوار بزرگ و هوانگ هی پیش رویی کرده و با شکست قواء چین شهرهای متعددي را اشغال نمود و در سال ۱۲۱۵ شروع به محاصره تسخیر و غارت پایتخت چین، یان جینگ (بی جینگ امروز) کرد.

سوبی تی و ماموریت اروپایی او

لشکرکشی یکی از آرزوهای بزرگ مغول ها در اروپا بود، از نظر مبارزه و جنگ در مقایسه علیه چین یك تباهی تاریخی بشمار می رفت که مناطق مذکور با غارت، ویرانی، چور و چپاول و نابسمانی اجتماعی همراه بود. حکمران عمومی آن مناطق اروپایی "باتوخان" بود که در آن زمینه ها میراثی از چنگیزخان داشت. قوماندان ساحه جنگ شخص سالخورده‌ء بنام سوبی تی بود. وی در میان تمام جنرال های منگول بعد از چنگیزخان مقام دوم را حایز بود. و نیز وي از زمره‌ء قوماندانان فوق العاده و کشاف بحساب می آمد که طی پانزده سال جنوب روسیه را به خاکدان خاك برابر کرد.

در سال ۱۲۳٦ بلغاریا را شکست داد. سوبی تی و باتو در دسامبر ۱۲۳٦ با قشون شش صد هزاری دریای یخ بسته‌ء والگا را گذر کردند. مغول ها دامنه کشتار، ویرانی روسیه، ماسکو و مناطق شمال روسیه را قبل از تابستان ۱۲۳۸ گسترش دادند.

"سوبی تی" به طرف جنوب به دامنه های دون روی آورده و در آنجا به استراحت عساکر پرداخت تا آنان جهت حملات بعدی دم راست بوده باشند. همچنان از اینطریق وی میتوانست راجع به اروپای مرکزي و غربي اطلاعات از طریق جاسوسان خود بدست آورد.

سوبی تی در نوامبر ۱۲٤۰ به آنسوی دریای دنیپر مقابل شهر کیف توقف کرد، تا آنوقت که دریا را یخ قایم و سخت بپوشاند و حین عبور قشون به مشکلات مواجه نشوند.

و بنابران مغول ها با گذر از دریای مذکور شهر کیف را در ششم دسامبر فتح کردند.

سوبی تی حملات خود را به طرف غرب ادامه داده و عساکر وی جبهه یی وسیعی را که عبارت از یك ستون بزرگ بود به پیش باز نمودند.

گروه کایدوخان لیتوانیا و پولیند را در شمال غارت کردند و در ۱۸ مارچ عساکر پولیندی را در کراکوف از پای درآوردند. منگول ها قشونی را به خاطر تسخیر سواحل بالتیك به آنجا فرستادند و متباقی به طرف غرب به سیلی سیا روان شدند.

در نهم اپریل ۱۲٤۱ اردو مستحکم اروپایی را در نبرد امتحانی به تلخی شکست دادند. و در عین زمان یك گروه سه تومینی زیر قیادت کدان پسر دیگر اوجی دای با حفظ جناح جنوبی به تران سلوانیا، بوادی دانیوب به جانب هنگری پیشرفت در نیمه اپریل ۱۲٤۱

کدان خان و کایدوخان در مرکز هنگری با تمام قوای باتوخان یکجا شدند.
این لشکر عظیم در اپریل همین سال به سرکرده گي باتوخان کوههای کارپاتی را عبور کردند و در یازده اپریل اردو پادشاه هنگري بیلای چهارم را در جنگ در دریای ساجو بدام انداخت و نابود شان کرد و قوای منگولی "پیست" را اشغال نمودند.

فتح خوارزم

در سال ۱۲۱۸ چنگیز هیأتی به شرق خوارزم فرستاد، ولی محمد خوارزمشاه هیأتی اعزامي را به قتل رسانید.
چنگیز به خاطر تلافی آن دوصد هزار عسکر را به آن طرف مارش داد و تا سال ۱۲۲۰ سلطنت محمد خوارزمشاه را تار و مار کرد.
چنگیز در سال ۱۲۲۲ به زحمت توانست تالقان را فتح کند شدت مقاومت مردم تالقان ویرا نهایت عصبی ساخته بود و بنابران به سپاهیان خود امر داد، آنانیکه کشته شده اند، سر زنند تا مبادا زنده شوند. زنان حامله را شکم دریدند و طفللکان را به نوك نیزه در وجود مادران شان از میان بردند.
شهامت و پایه داری شهرهای بلخ، گرزیوان و حصارهای سیستان و نیمروز در تاریخ کشور آریانا نام جاویدانی از خود بجا گذاشته است. وی به خاطر بدام انداختن محمد خوارزمشاه مناطق آباد را آتش زد و به خاکستر مبدل ساخت و هم این انسان خون آشام از طریق حیله و فریب یا از در زور و مخالفت تمام حریف هاي خود را بیرحمانه سر زد و از میان برد.
جموکاغاصی را بند از بند جدا کرد و تعداد دیگری را از نهایت قهر و غضب در دیگ های آبجوش پخت.
چنگیز در سر راهش به کشور ما، شهر نخشب را لگدمال کرد و سپس به ترمذ تاخت. وی در آنجا امر صادر کرد تا شکم زنان را بدرند و دانه های قیمتی را که شاید داخل وجود خویش پنهان نموده باشند بدر آرند. میگویند خانمی در شهر ترمذ به چنین عملی دست زده بود و از نهایت ترس به کردهء خویش اعتراف نمود. مردم ما به هیچ صورت تسلیم دشمن نشدند تا که همه جام شهادت نوشیدند در مواقع حساس زنان و اطفال خود را کشتند، تا این قوم

متجاوز و مستبد به اوشان تجاوز و تعرض نتواند. مردم اجباراً در حصارها بندی ماندند و به ناچار مرده گان خود را خوردند. مغول ها مقبره ها را شگافتند و خانه هارا تلاشی نمودند.

چنگیزی ها پسران نرینه و حتی شیرخواره، سلطان جلال الدین را با ضرب شمشیر دوتا کردند، دختران و زنان او را به شمول ملکه ترکمان در زیر سم اسپان مغولی پیش انداز نموده به مغلستان فرستاد و همچنان چنگیزی ها در هرات چنان بیرحمی و قساوت نشان دادند، که در تاریخ کمتر میتوان نظیر آنرا دید.

به سال ۱۲۲۱ این سپاه وحشی به هرات هجوم برد و قرار گفته، قاضی جوزجانی در داخل و خارج هرات جمعاً دوملیون وچهار صدهزار نفر از سوی این جنایتکاران مغولی به شهادت رسیدند.

چکدای شهر را آتش زد و بعد به جانب اوبی عزیمت کرد و از آنجا دوهزار مغول اسپ سوار را برای بار دوم به طرف هرات سوق داد تا اگر کسی زنده مانده باشد به قتل برسانند.

قرار گفته، قاضی مذکر به تعداد سه هزار نفر که در وقت حمله مغول ها خود را به جاهای مصؤون مخفی نموده بودند، درمحلی مجتمع شده بودند که ناگهان نظامیان مغولی به بالای ایشان رسیدند و همه را قتل عام کردند. بعد ها معلوم شد که در تمام هرات صرف شانزده نفر از این حالت جان به سلامت برده بودند. درمیان ایشان یکی هم شرف الدین خطیب جفرتان بود که خود را در یکی از سوراخ های مسجد جامع پنهان ساخته بود.

چرا چنگیز درجنگها موفق بود؟

عساکر چنگیز بسیار با دسپلین بودند همچنان سوارکاران ماهر مطیع و مجهز، روزها در بالای زمین می نشستند. بخاطر خوراك درجای توقف نمی کردند، به گردن اسپ نیشتر می زدند و خون می چوشیدند، افزار جنگی ایشان عبارت بود از تیر، کمان، تبرچه، لباس چرمی، زرهی، هواپروف میپوشیدند. برای شکستن استحکامات شهرها، چینایی ها و انجنیران شرق میانه را استخدام میکردند. اگر نماینده های مغولی عقب میماندند و بقتل میرسیدند عساکر مغولی عقب مي گشتند و تمام مردم آنجا را نابود مي نمودند. مغولها بسیار کم اسیر میگرفتند مگر اینکه ضرورت می افتاد و بصورت پوشش انسانی یا جنگل انسانی درخط اول از اوشان استفاده میشد.

آدم کیسلر (Adam Kessler) باستانشناس از موزیم لوس آنجلس میگوید: «چنگیز خان .

باوجود بیرحمی اش انسان زیرک هم بود ، دفعتاً دست به اسلحه نمی برد ، او از جنگ اجتناب میکرد ، اگر طرف مقابل به وی تابعیت میکرد ، اگر میخواست جنگی را براه بیندازد اول جاسوسان خود را برای جمع آوری احوال به محل مطلوب میفرستاد و بعد هیأت خود را بخاطر نا آرام ساختن آن منطقه قبل از حمله اعزام میداشت».

قرار فرموده، کریستوفراتود Christopher Atwood پروفیسر در یونیورستی اندیانا در امریکا «چنگیزخان» در منگولیا از چسپندگی زیاد برخوردار است.

در اولان باتور کافی ها، رستورانت ها، هوتل ها، کوچه ها حتی وادکه نشان چنگیز را دارند. درناحیهء اوردوس(Ordos) قرار افسانه ها وی در آخرین عملیات خود قمچین(Horse whip) یا شلاق اسپ خود را که باید درآنجا دفن شود، پرتاب کرده است و هزاران مردم همه ساله به زیارت وی آنجا میروند.

چنگیز میگوید:

«بزرگترین خوشحالی آنست که دشمنان خود را قلع و قمع نماید. آن ها رابه پیش روی خود بیندازید، ثروت ایشان را بقپید، عزیزان شانرا در اشکشان حمام بدهید به سینه های زنان و دختران آنها چنگک بزنید».

ظهور ترک ها

نیمه قبیله قواء نظامی تویا که نمی خواستند، چینایی شوند اغتشاش نمودند و نظام شمال وی ئي بفوریت ازهم پاشید. وقتاکه این مصیب به شگوفانی امپراتوری روران ضربه زد. ترکان را که تاریخ وقایع چین آن ها را توجو می نامیدند علیه حکمرانان روران اغتشاش نمودند. این جنبش در کوه های التای بوقوع پیوست، جاییکه تعداد زیادی ازین ترکان به صفت غلام در معادن آهن کار میکردند.

آنان با استفاده ازین اغتشاش یك پایگاه مهم روران را در اختیار گرفتند. بین سال های ۵۴۶ - ۵۵۳، ترك ها حکومت روران را از میان بردند و خود را به حیث یك نیرو پرقوت در شمال و آسیای میانه قایم مقام ساختند، ازین جاست که فتوحات ایشان در مدت یك هزار سال اثرات بس بزرگی بر تاریخ آسیا و اروپا گذاشت.

ترك ها اولین انسان های بودند که نام اوشان به پیمانه وسیعی در جهان پخش گردیده است، همچنان اولین مردم آسیای میانه هستند که زبان شان مورد تأیید می باشد و کتابی بنام اورخون که الفبای آن قسماً داندانه دار بوده، از خود بجا گذاشتند که بعدها در سال ۱۸۹۶ بدست ترجمه سپرده شده است. ترکها مجذوب غنا و ثروت چینایی گردیدند و چینایی ها هم در برابر حملات ترکها آنقدر پایداری نشان ندادند. در اخیر قرن ششم چینایی ها سرحال خود بودند ترکهای شرقی و غربی چندی قبل به دو قسمت جدا شده و در شروع قرن هفت برای یك مدت مختصری باهم متحد شدند و به رهبری ترك های غربی بنام تاردو بار دیگر چینایی ها را تهدید نمودند و در سال ۶۰۱ اردو تاردو چنگان زیان امروزی و چین را محاصره کردند در سال ۷۴۴ امپراتوری توسط سلسله تانگ خاتمه پذیرفت. قدرت های ترك شرقی در شمال گوبی در سال ۶۱۸ - ۹۰۶ توسط تانگ ها تخریب شد و چینایی ها برای چینایی ساختن مردم کِتان نیمه کوچی منگولیای ساکن که مناطق ایشان ایالات چین امروز هیلانگ جیان و جي لین را تشکیل میدهد فشار آوردند و اتحادیه دیگری بنام یغورها تشکیل دادند که آنها در میان کوه های بلکاش و کوه های التای بود و باش داشتند.

در میان سال های ۶۴۱ - ۶۴۸ سلسله تانگ های شرقي را نیز شکست داد و قلمرو خود را تا غرب کوه های پامیر توسعه بخشید برای مدت یك قرن امپراتوری تانگ ها مرکز و

شرق منگولیا و قسمت آسیای میانه را زیر اداره خویش داشتند، در همین قرن تانگ قلمرو خود را تا وادی آمو توسعه داد، درینوقت است که اعراب با توسعه و گسترش دین حنیف اسلام وارد آسیای میانه شدند تانگ ها و هم پیمانان دیگر شان یعنی، یغورها بعد از تلخ ترین جنگ با اعراب ازین مناطق رانده شدند.

انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای ناپلیون بناپارت

این انقلاب در سالهای ۱۸۱۵ - ۱۷۸۹ اتفاق افتاد بنابر بزرگی و پهنای جغرافیایی خود بدتر از انقلاب مذهبی در قرن شانزده بود که در آن کشور بوقوع پیوست.

این حرکت آنقدر شدید بود که زنگ خطر را دورتر از مراکز مدنی غربی در ارجنتاین، برازیل، پیرو و ایالات متحده امریکا که تازه عرض اندام کرده بود، بصدا درآورد.

دگرگونی هایي را که این انقلاب در مدت چند ماه بوجود آورد یکنیم قرن بعدتر در نقاط بعیدتر دنیای غربی ادامه یافت. لیبرالیزم، دیموکراسي، سوسیالیزم، نشنالیزم و دیکتاتوری در سال ۱۸۰۰ - ۱۷۸۹ سربلند کرد و بنابران جهان سالهای ۱۸۱۵ با ۱۷۷۹ کاملاً ازهم متفاوت بود.

در سال ۱۷۸۰ لویس شانزده خواست که وضع مالی را سر و صورت بهتر بدهد ولی بران توفیق نیافت.

لویس در یك گردهمایی در سال ۱۷۸۷ از سران و بزرگان پاریس تقاضا نمود تا قسماً مالیه خویش را بپردازند. ایشان بیان داشتند که عواید سلطنت بایستی طرف نظارت اوشان قرار گیرد، همچنان تقاضا کردند که اداره‌ء محلی به اسامبله محلی انتقال شود و اداره‌ء خود را خود عهده دار گردند تا ازین بیش آله دست شاه قرار نگیرند.

از جانب دیگر دادگاه ازین روش حکومت انتقاد کرد که آن سبب بالا رفتن موج خشونت و تظاهرات گردید که البته اشراف و نجبا هم در صف اول تظاهرات قرار داشتند.

پادشاه از اخذ مالیات صرف نظر کرد و طالب همکاري از گروه نجبا شد، در نتیجه فیصله اسامبله ملی هم به فایده‌ء فتنه گران تمام گردید.

فرمان چهارم اگست راجع به ملکیت زمین در ولایت و ناآرامی به خاطر نان در شهرها وضع حکومت را پریشان ساخت، اعضای اسامبله لغو حقوق بقایای اقتصاد کوپراتیفی عصر

متوسط را صادر نمود، متعاقباً نوآوریهای به میان آمد که سبب سلب امتیازات جماعت متعدد گردید. انقلاب ا اعی مجازات را برای همه یکسان اعلان کرد یعنی که همه ازین نگاه در برابر قانون مساوی اند. انقلاب مذکور چوکات بندی نیمه کمونیستی داشت بروحیه اینکه به مصادرهٔ اراضی کلیسا ها اقدام کرد، این مسأله به حیثیت اعضای کلیسا و طبقه های روحانیت بی حرمتي تلقی گردید، همچنان به سیستم فیودالیزم و برده داری نیز خاتمه داد.

پیاده کردن مرام های متعدد در خامی انقلاب برای دولت تازه بمیان آمده خالی از مشکلات و پریشانی نبود. سیاست مداران طراز اول دوایر صنعتی شهری حکومت فرانسه توسط یك کودتا برچیده شد و شورشیان کمون اول جانشین آن گردید.

مقصود ضد انقلابیون این بود، تا چطور لویی شانزده را از میان بردارند، رهبر شورشیان کمون به قصر سلطنتی حمله کردند و اسامبله ملي را وا داشتند، تا پادشاه را خلع و توقیف نمایند. بعد از مدت چند ماه در جنوری سال ۱۷۸۹، آنان کنوانسیون ملی را مجبور کردند تا سرلویس شانزده را از تنش جدا کنند.

تبرگیوتین که از جدا نمودن وجود انسان ها هرگز خسته نمی شود، هر انقلابی را قادر می سازد تا سیاست مداران مخالف خویش را به تلك این تبر گیر بیاورد. یازده دسامبر ۱۷۸۹ طبق دستور کنوانسیون ملی فرانسه، لویس شانزده تحت بازداشت قرار گرفت.

یکتن از معاونان کنوانسیون بنام گرورویلی Grouvelle داخل قصر پادشاه شد و فیصله آخرین اسامبله را به پادشاه قرائت کرد. سیم سان Samson که از جانب کنوانسیون درینمورد توظیف شده بود، میگوید: زمانی که فامیل پادشاه از ماجرا آگاهی یافتند به فغان و ناله پرداختند و فرزند کوچك، خود را بپای پدرش لویس پیچ و تاب میداد.

بهنگام خروج از قصر، شاهدخت، دختر پادشاه خود را بپاهای پدر انداخته و ضعف نمود. لویی از جانب مخالفین توقیف گردید و از دیدار فامیل هم محروم شد و بنابران برای مدتي در توقیف ماند، سیمسن و معاونش پس از مدتی لویس را به کشتارگاه کشاندند. لباس های ویرا از تنش دور کردند و دستهایش را از عقب بستند و در برابر انبوه از مردم چشمانش را بستند، در آنحال تعداد از تماشاچیان به بیست هزار تن میرسید و او چنین گفت: من به جرم های که تهمتی شده ام، بی گناه میمرم و دعا میکنم خونیکه امروز در فرانسه ریخته میشود، دوباره تکرار نشود.

"سیمسن" پادشاه را قدم به قدم به جانب تبرگیوتین رهنمایی کرد، سر لویس شانزده را

داخل حلقه کرده و بعد طناب را به فوریت رها نمود و آنگاه تیغ دوازده انچه به گردن پادشاه فرانسه فرود آمد. این مراسم با دهل زدن ها و شادمانی ها انجام پذیرفت و سر پادشاه را از جالی بیرون آوردند، در حالیکه از وجودش خون میچکید، به مردم نشان دادند.

بیرحمی دلخراش تاریخی که شرم انقلاب فرانسه بود، در سراسر جهان و بویژه در اروپا اثرات ناگوار نمود، از ریختن خون پادشاه هزاران نفر در پاریس فریاد خوشحالی سر دادند، پسران مکتب کلاه های خود را بر سبیل خوشی به هوا پرتاب کردند و قلم ها و کاغذهای خود را بخون وی آلوده ساختند و حتی که یکتن از تماشاگران خون ویرا مزه کرد و همه کس سعی و تلاش مینمود که چیزیرا به خون وی آغشته سازد و بیادگار بگیرد.

خانواده های که آن محل را عبور میکردند خنده و چهچه سر میدادند گویا که به کدام مهمانی دعوت شده باشند. انقلابیون فرانسه ادعا داشتند گرچه ختم استبداد ذاتاً موجب رویکار آوردن قدرت در آن کشور نشد، لیکن نابود شدن حکومت پیشین و نظام جدید در عوض یك حقیقت حتمی بود. انقلاب فرانسه اگر کاری را از پیش برده نتوانست، اما عملیات گلچین شرم آورش با تبارز آله کشتار گیوتین که سر پادشاه فرانسه را از تنش جدا نمود تا کنون بر پیکرهء تاریخ سنگینی و نقطهء عطف تاریخی محسوب میگردد. در زمان لویی شانزده حبس و بندی گیری: در حصار باستیل افزایش یافت؛ زیرا که توطئه گران و غیره مخالفین دولت به هرج و مرج و ناآرامی دامن میزدند. در گذشته این حصار یك مهمانخانه معتبر و بزرگ بود که برای اشخاص مهم و سیاست مداران تخصیص داده شده بود و اتاق ها مطابق بوضوع مهمان ساخته شده بود و اطراف آن با کافه ها، دکانها، باغها و چمن ها و غیره وسایل تفریحی مزین گردیده بود و مردم با اخذ اجازه نامه یا تکت برای گشت و گذار به داخل باستیل میرفتند. این بنای هشت برجه ضخامت دیوارش به پنج فت و ارتفاعش به هفتاد سه فُت میرسید که در پایان سدهء چهارم به منظور دفاع در برابر انگلیس ها اعمار گردیده بود و در زمان چارلس ششم به زندان سیاسی مبدل گردید.

باستیل برای بندی ها تمام وسایل زنده گی را تهیه کرده بود به شمول کورسهاي سواد آموزی. و خانمها که بدیدن شوهران خود میرفتند، حتی شب را نزد ایشان میگذشتاندند.

یکی از بندیها ابی موری لیت ABBE MORELLET، می نویسد: محاکمه یکبار سبب بصیرت خوبترین‌میگردید، شش ماه در زندان باستیل سرزنش عالی بود که آیندهء مرا از خطاء مصئون نمود، زیرا که وی در زندان اندیشمند گردید. موصوف علاوه میکند، طوریکه واقعیت باستیل یك خطای تاریخی است، لیکن علم شیطانی وی فقط در تشخیص هویت

مخالفین دولت بود. باستیل دارای محبوسین مختلف بود :

۱ـ توطئه گران که علیه پادشاه و اعضاء کابینه دست بخرابکاری میزدند مردمان مذهبی و مظاهره چیان.

۲- نویسنده گانیکه آثار ایشان به شایسته گی و نظم عامه یا بهر دوی آن لطمه میزد.

۳- مقصرین جوان که بر اثر درخواست والدین شان بزندان افتاده بودند.

حصار باستیل به آن عظمت و جلال که داشت نتوانست از عزم و اراده مردم در راه رسیدن شان بیك هدف معین و مشخص جلوگیری کند.

این بنا با همه محکمی و قوت در چهاردهم جولای ۱۷۸۹، از جانب انقلابیون ویران گردید. پادشاهی لویس شانزده بموجب ناتوانی اقتصادی ، سیاسی و کمبود مواد غذایی و غیره از هم پاشید، ولی بدبختی و سیاه روزی فرانسه هنوز هم برجسته و چشمگیر بود. واضح است که انقلاب خطر بزرگ به صلح عمومی محسوب میگردد. این انقلاب بود که ما در تمام بدبختی ها در انکشور شد. آقایان انقلابی فریاد میزدند که ایشان ملل تحت ستم را آزاد خواهند نمود و این مرام را در سراسر اروپا پخش و گسترش خواهند داد.

ناپلیون بناپارت از پولیند الی اسپانیا را فتح کرد و در سال ۱۸۱۲- با قشون ششصد هزاری بجانب ماسکو مارش نمود، ولی دست خالی باز گشت.

هدف عمده آن عبارت از آزاد کردن پولیند، روس و لیتوانیا بود، از همه مهمتر در صدد آن بود تا با قربانی دو کشور فوق، اتحاد سزار الکساندر پادشاه روس را جلب نماید. اگر این اتحاد صورت میگرفت به یقین که کشور افغانستان توسط قشون این دو امپراتوری لگدمال میشد. و اما منظور ناپلیون صدمه زدن به امپراتوری انگلستان در هندوستان بود، زیرا که انگلیس ها و فرانسویها حریفان سرسخت علیه یکدیگر محسوب میگردیدند.

ناپلیون بناپارت در فکر تأسیس یك امپراتوری آسیایی بود و آسیا را نظر به اروپا بنابر پیشرفت و مدنیت سابقه اش ترجیح میداد ،زیرا که تمام شهرت و ابهت از آنجا منبع گرفته است. بطور مثال میتوان از مدنیت درخشان سلسله مانچو(۱۹۱۲- ۱٦۱٤) در چین ، خاندان تیموریان (۱۸٦۸- ۱۵۲٦) در هندوستان و افغانستان و سلسله خاندان تا کوگا و اشوگانات (۱۸٦۸- ۱٦۰۰) و نیز مدنیت دوره خلافت عثمانی قرن سیزده تا قرن بیستم را یادآور شد.

ناپلیون افسر توپچی در محاصره شهر تاولون Toulon در سال ۱۷۹۳ از خود لیاقت نشان داد و از طرف حکومت ژاکوبین Jacobin برتبه جنرالی ارتقاء یافت؟ زیرا که ضد انقلابیون تاولون از جانب عساکر انگلیسی و اسپانیایی تقویت میشدند.

در سال ۱۷٤۹- وی به قوماندانی واحد عملیاتی توپچی در ایتالیا علیه اتریش توظیف شد. بعد از سقوط حکومت ژاکوبین در جولای سال ۱۷۹٤- موصوف تهدید شد تا به جاه طلبی اش پایان بدهد. او را دستگیر نمودند و به محاکمه اش سوق دادند. اما وی آزادی خود را دوباره بدست آورد و در عین زمان اعتماد حکومت جدید را که دیرکتری میگفتند، از خود کرد. در اکتبر ۱۷۹۵- بعد از پراگنده ساختن صاحب منصبان ضد انقلاب که بنام قیام سیزده، (ویندی مایر)، در پاریس بوقوع پیوست مدیر پاول باراس Paul Baras، این افسر جوان خوش سیما را زیر بال گرفت و آن بود که ستاره بخت وی در فضای فرانسه رو به درخشش گذاشت و آرزوی جهانگیری در وی پدید آمد.

او آسیا را نظر به یوروپ بیشتر می پسندید و اهمیت میداد و لذا به منظور بدست آوردن این آمال به مسکو رفت تا الکساندر پادشاه روس را در راه این پیروزی تشویق نماید.

قسمیکه فرانسس بیکن میگوید سه برجسته گی علمی چین که عبارت از اختراع ماشین چاپ، قطب نمای دریایی و باروت است، قدرت تکنالوژیکی آنرا در دنیا نشان میدهد.

ناپلیون بناپارت آسیا را یك قاره غنی و با مدنیت تصور میکرد و هدف سیاسی که داشت خواست پادشاه روس را با خود همنظر ساخته، بجانب آسیا پیشروی نماید، لیکن پادشاه روس به امپراتور ناپلیون روی موافق نشان نداد برعکس ناربونی Nor Bonne سفیر فرانسه را از روسیه اخراج کرد. ازین جاست که ناپلیون، الکساندر پادشاه روس را یك شخصی نامشروع خطاب نموده و علاوه داشت که وی غیر قانونی به مسند پادشاهی تکیه زده است.

ناپلیون بناپارت که بیست و چهار سال داشت از نجیب زاده گان فرانسه بود. در دسامبر ۱۷۹۳- نام کپتان ناپلیون بناپارت بر سر زبانها افتاد، و در همان سال در جنگ تاولونToulon فاتح برآمد و دستهایش را بخون انسانهای بی گناه آلوده نمود. و چنانچه دیده میشد که یك شخصی نود ساله را بچوکی بسته جانب ساطور گلوتین میکشانیدند. ناپلیون دو تا سه هزار اسیران ترکی را با برچه زد و تیر بارانشان کرد. خبط های را که وی در سوریه و مصر مرتکب شد مگردر یوروپ شایع نگردید.

ناپلیون از سلطان سلیم پادشاه ترکیه خواست تا آندولت، موقف خصومت آمیز علیه روسیه اتخاذ نماید ولی سلطان از پیشنهاد وی شانه خالی کرد وی حاضر شد به اینکه اگر قادر شود ترکیه را تجزیه نماید.

او در سال ۱۷۹۸ به مصر حمله نظامی کرد و شیخ دیوان را ترغیب نمود که باور داشته

باشد طوریکه در قرآن پیش بینی گردیده وی و عساکرش به اسلام ایمان خواهند آورد و لیکن یکی از جنرال های وی به اسم میناو(Menou) بدین اسلام مشرف شد.

نبرد واترلو ۱۸۰۰ (The Batlle of Lepzig or waterlou) درین نبرد قوا متحدین روس، پروس و سویدن علیه ناپلیون جُبهه گرفتند و در هفده اکتوبر جنگ میان طرفین در گرفت. عساکر جنرال برنادات که سویدنی بود و هم چنان عساکر ساکسون تروپ(Saxon Troop) از ناپلیون روی گشتاندند و طرف متحدین را گرفتند و بروز نزده اکتوبر این جنگ خاتمه یافت. ناپلیون درین جنگ شکست خورد و عقب نشینی کرد و به تعداد یکصد و بیست هزار نفر از دو جانب کشته شدند.

تا سال ۱۸۱۲- اضافه نه دهم نفوس روسیه سرف بودند و در زمان پتر کبیر و وارث وی کاترین دوم برابر به قرن شانزده سیستم سرفداری به پیمانه وسیعی در روسیه قانونی شد در حالیکه در متباقی کشور های اروپا فیصدی سرفداری رو به کاهش گذاشت. پتر کبیر و جانشین وی کاترین دوم روسیه را بیك قدرت اروپایی تبدیل کردند. کاترین میگوید: هر اندازه که روسیه متمدن شود بهمان اندازه امپراتوری وی از استحکام و ثبات اضافه تری برخوردار خواهد شد.

مادر کلان کاترین کبیر قدرت سیاسی را غصب کرد و براي قتل شوهر خود پتر سوم دسایسی براه انداخت تا پاول فرزندش را جانشین آن نماید. کاترین میگوید: که پاول اولاد«پتر» نیست، بهمین اساس عدهء از صاحب منصبان با کاترین هم آهنگ شده در سال ۱۸۰۱- او را خفه کردند و الکساندر را عوض وی بر تخت نشاندند.کاترین دوم بخاطر کسب رضائیت طبقه بالای روسیه منظماً حقوق دهقانان را تنزیل داد و از صاحبان زمین را بلند برد باین ترتیب دهقانان وابسته بزمین شدند و در قرن هژده دهقانها مستقیماً در ملکیت صاحبان زمین درآمدند، طوریکه یکجا با سگها، اسپ ها و غیره مواشی، اموال مستعمل مربوط به زمین در بازار ها بفروش گذاشته میشدند.

نجیب زاده گان از طریق پربازی بر سرایشان قمار میزدند و در برابر آغوش گرم فاحشه ها تبادله میشدند و هیچ کس این بیچاره گان را به حیث یکنفر روسی و یا مسیحی قبول نداشت.

ناپلیون با شور انقلابی که در سر داشت عزم کرد تا سیستم شرم آور سرفداری را از روسیه برچیند .

الکساندر پادشاه روس با درك نیات امپراتور ناپلیون به فوریت اقدام به تبلیغات ضد

فرانسویها نمود و بمردم خود گفت: ناپلیون بخاطر ویرانگری داخل خاك ما شده است، ملت تماماً علیه وی متحد شوند. پیام پادشاه روس به تمام شهر و دهات و محلات پر ازدحام پخش گردید.. دی سیگور (De Seghur) که واقعات را ثبت میکرد، میگوید:

که الکساندر سزار، فرانسویها را نزد خود و مردم خویش چنین توجیه مینماید!

یك قشون شیطاني زیر قوماندہ ضد مسحییت باروحیه جهنمي دهشتناك و نهایت کثیف بطرف در حرکت است لذا تمام مردم باید علیه ایشان بیسج شوند به قلب ها صلیب بکشید و با شمایل مقدس به پیش بروید تا ملوخ یعنی خدای فنیقی ها را از کشور خارج نماییم. روسها، آبادی و گدام های مواد خوراکه و غیره را که در مسیر راه عساکر ناپلیون قرار داشت، تخریب یا آتش زدند.

امپراتور ناپلیون باین عقیده بود که بارسیدن بروسیه سرف ها از باداران خودفرار کرده با فرانسویها متحد می شوند از جانب دیگر طبقه عوام و کلاً اعیان روسیه نسبت به سرف ها بي اعتنا بودند ناپلیون بناپارت وارد روسیه نشده بود که هزاران اسپ را از دست داد. دی سیگور می گوید؛ تمام مارشال ها از ناپلیون خواستند که خود را بیشتر بداخل روسیه بکشاند و حتي مورات شوهرهمشیرہ وی خود را بپاهاي ناپلیون انداخت؛ و اما وي حرف هیچ کس را نپذیرفت.

ناپلیون در حرکت بجانب ماسکو در محلي بنام وي تیبسکي Vitebsky - توقف نمود و بعد بطرف سمالینسك Smaolensk رخ کرد و در شانزده آگست جنگ سخت میان قشون روسي و فرانسوي در گرفت و هر دو جمعاً نزده هزار کشته در میدان گذاشتند و در عین زمان آتش سوزي در شهر رخ داد. ناپلیون روي بجانب کاولین کورت Coulain Court نموده فریاد کرد، توفکر نمیکني چه منظره زیبایی است، وی در جواب گفت: وحشتناك است. ناپلیون بوی گفت بیاد بیاور که یکی از امپراتوران رومی گفته بود، جسد دشمن، همیش بوی مطبوع میدهد. بعد از فتح سمالینسك امپراتور ناپلیون با رژه خاص عسکری که همراه با موزیك و سورنابود، داخل ماسکوشد.

صبح پانزده سپتامبر ناپلیون داخل قصر کریملین شد که در آنوقت آن قصر در آتش میسوخت و از آنجا به قصر دیگر بنام پترو فسکی Petrovsky رفت و از آنجا به الکساندر پادشاه روس که بخارج شهر گریخته بود نامه نوشت. جنرال بارکلی دی تولی که در جنگ از ناپلیون شکست خورده بود از حدبیش زیر انتقاد قرار گرفت. حتی خواهر الکساندر ویرا یك شخصی بزدل خواند و عوض وی جنرال کوتوزوف را که یك صاحبمنصب یك چشمه بود تعیین

کرد. در پنجم سپتامبرقواء ناپلیون در ناحیه بورودینوBorodino - با لشکر جنرال کوتروزوف روبرو شد، درین نبرد خونین چهل هزار فرانسوی و چهل هزار روسی کشته شدند، روز دیگر که ناپلیون بدیدن میدان نبرد رفت در میان اجساد پنجاه هزار انسان و اسپ بیست هزار زخمی ناله و فریاد میکردند وزخمی ها از رفقای خود میخواستند تا بحیات شان هرچ زودتر خاتمه داده شود و ناپلیون بسیار پریشان معلوم میشد.

الکساندر پادشاه روس جواب نامه ناپلیون را نداد. دی سیگور میگوید که الکساندر در غیاب گفته بود که وی ریش خواهد ماندو با سرف ها کچالو میخورد تا زمانیکه یك عسکر خارجی درمملکت باشد با طرف صلح نخواهد کرد. ناپلیون پنج هفته نهایت حساس و قیمتی را بخاطر در یافت یك راه صلح از جانب پادشاه روس در ماسکو گذراند، پوشاکه و خوراکه انسانی و همچنان حیوانی روبه خرابی نهاد و عساکر هم که دیگر کفش های شان قابل پوشیدن نبود.

ناپلیون در نتیجه در نیمه اکتوبر تغییر عقیده داد و به سمالینسك عقب نشینی کرد. ناپلیون بانود هزار عسکر داخل مسیو شد و این رقم تا یکصد و چندهزار بالارفت.

بعد از عقب نشینی، باریدن یك برف بالا از تصور بوقوع پیوست. هدف شکل خود را داشت تغییر میداد و فهمیده نمی شد که بکدام طرف مسیر است؛ و هر چیز در برابر مان به موانع بدل میشد. عساکر از فرط برودت و سردی سخت میلرزیدند، دندان به دندان میزدند تا آنکه برف داخل کفش های شان شد و عساکر از شدت سرما و برفباری ازحرکت افتادند و کسی نبود که به گریه و ناله آنها گوش بدهد و پوشش برف از آنها تپه گك ها ساخت و پیشروی بمثابه یك قبرستان دیده میشد. در نهم نوامبر ناپلیون به سمالنیسك رسید و براي مدت پنج روز در آنجا توقف کرد، جنرالهای روسی به شمول کوزوتوف، چی چاگوف و ویت جین ستاین از شمال و جنوب به ناپلیون فشار می آوردند.

ناپلیون بخاطر نجات از سردی خود را با تکه جات مختلف و جامه زنانه ملبس کرده بود زمانیکه مارشال و یکتوریا قوای خود که از عقب وی در ماسکو بود، ناپلیون را به آن حالت دید، حیران ماند؛ زیرا امپراتور تمام بدن خودرا با تکه های آنقدر پیچانده بود تا که از سردی هلاك نشود. ناپلیون بخاطر گذشتن از بالای پل بیری زینا باید حلقه محاصرهء جنرال های روسی را که هرکدام هزاران عسکر در اختیار داشتند، بشکند. پل مذکور قسماً در ناحیه بود یسوف تخریب شده بود بخاطر آتش دشمن نمیشد که ترمیم شود و از آن عبورصورت گیرد. ستود زیانك بطرف شمال است. این خوش چانسی ناپلیون بود؛ زیرا که جنرال های روسی

متیقین شده بودند که ناپلیون از محل بورسیوف Borisov عبور میکند و در۲۵ نو امبر حینکه قشون فرانسوي در ناحیه ستود زیانك رسید یك گروپ کوچك قزاق ساحل مقابل را حفاظت میکردند. آن پل ها قسماً خراب یانیمه ویران شده بود.

صبح وقت با طلوع آفتاب فرانسویها با آباد کردن پل مذکور اقدام نمودند در حالیکه آنان تا حلق در میان یخ و آب غرق بودند، تاکه پل کوچك را ترمیم کردند و بعد از سه ساعت پل کلان تکمیل شد. توپ ها و قواء مارشال او دی نوت oudinot در روز اول پل را عبور کردند و اما امپراتور ناپلیون بروز دوم از آنجا عبور کرد. لشکرپارتاو نیاوکس Parteu neaux که در محل بوریسوف Borisof بخاطر عقب زدن قوا، روسی، وین جین ستاین Weihgen stein، معطل شده بودند، توسط روس ها از میان رفتند و به تسلیمی مجبور شدند. روز بعدی بیست و هشت نوامبر روسها حملات خود را بهر دوطرف دریا شروع کردند با استفاده از فرصت که مارشال اودی نوت و مارشال نی (Ney) درینجا با روسها در زد و خورد بودند، عراده ها باربری و مردمان ملکی از پل گذشتند. زمانیکه آتش جنگ شعله ور شد این یك سردرگمی و مصیبت دیگری را بار آورد، بعضی ها بطرف عراده ها و اسپ ها دویدند تا خود را از ین خطر نجات بدهند مردها با شمشیر ها، تفنگ و برچه.با شتاب زده گی بی پایان جای مصوون جستجو میکردند.

زنان و اطفال لگد مال شدند و از بین رفتند، صدهای دیگر بدیار افتادند و میخواستند که از آب بیرون شوند دو پاره پل را انداخته شدند. در عین زمان پل کلان بنابر ازدحام و ثقلت مردم از میان دو تاشد مردمانیکه از عقب به پیش میرفتند، از شکستن پل اطلاعی نداشتند و یکدیگر خود را به پیش تیله میکردند.

دی سیگور میگوید یکنفر توپچی را دیدم که از پي نجات یك طفل به در یا شناور است و آنرا بطرف ساحل میکشاند، و بخاطر مادرازدست رفته اش طفلك را تسلی میدهد، پل مذکور دوباره ترمیم شد. مارشال و یکتور سپاه خود را از انجا عبور داد. روز دیگر روس ها پل ها را آتش زدند که به تعداد هزاران مرد و زن و طفل در کنار دریا بدون یار و یاور باقی ماندند.

هر یك کوشش داشت از طریق آب بازی به آنطرف دریا برود، عده، ببالای یخها پریدند، بعضی ها حاضر شدندتا پلهای سوخته را ترمیم کنند و برخی دیگر بجانب روسها نگاه میکردند.

امپراتور ناپلیون بناپارت باگذشتن ازین پل بیست هزار نفر تلفات داد و با عبور از ین

پلها قواء فرانسوی کلاتجزیه شد، تا سوم دسامبر صرفاً نه هزار عسکر باقی ماند و بنا به سردی و برودت زیاد در مدت یك هفته نصف این قوا، از پا در آمدند؛ زیرا که درجه سردی به سیزده درجه فاران هایت رسیده بود. عساکر از مشاهده شعله های آتش دیوانه میشدند و بخاطر گرم کردن جان های خود خانه ها را آتش میزدند، هزیان گویی میکردند، دندانهای خود را بالای هم میکوبیدند و از تشنج بی حد و حصر اعصاب خنده ها سر میدادند و همچنان از قهر و خشم و جنون خود را در میان تنور های پر از آتش انداختند.

این بود داستان اردوی کبیر(Crand Army) که شش ماه قبل به شش صد هزار رسید. در روز سوم دسامبر امپراتور ناپلیون محو اردوی بزرگ را اعلان کرد و خود بجانب فرانسه روان شد. در دو آزارو مصیبت انقلاب فرانسه از طرق یکه تازی ها نه تنها سپاهیان زیاد در آب غرق شدند و در آتش سوختند، بلکه جامعه اروپایی را هم ماتم زده ساختند.

لویی شانزده مصروف غذا خوردن بود که فرمان بازداشت وی رسید و او لعنت گفته، جواب داد، بگذارید که من غذای خود را با آرامی بخورم.

ماریا انتونیت

خانم لویس که خود را در آیینه میدید بی خبر از آنکه چه اتفاق افتاده است از روی التماس به شوهر خود گفت: عزیزم لویس! هنوز دو قطعه فیل مرغ و ششبوتل شراب خود را تمام نکرده یی؛ تو میدانی که طعام شب را درجای فلان شخصی در مانت میدی Mant medy صرف خواهیم کرد.

شور و شوق مرگبار ناپلیون بخاطر امپراتوری سر تا سر اروپا و غیره خشم و حسادت رقیبان اروپایی را علیه خود بر انگیخت که در نتیجه موجبات زوال و یرا فراهم کرد.

متحدین در سی مارچ ۱۸۱٤ داخل فرانسه گردیدند، سزار الکساندر پادشاه روس جاده شیمپس ایلی سیز Cha mps Ely sees را عبور کرد.

ناپلیون در بیست اپریل ۱۸۱٤ به جزیره سینت هیلی نا Saint Helena تبعید شد و در برج ماه می ۱۸۲۱ از اثر سرطان معده در همانجا در گذشت . وی بعد از مدت بیست وهفت سال در بستر مرگ چنین گفت: در جوانی من مرتکب خطاها شدم لیك بزودی از آن رهایی یافتم. لویس هژده بعد از مدت بیست سال تبعید در جرمنی ، انکلستان،پولند،کورلیند باز گشتا به پاریس بازگشت. ناپلیون در مدت پانزده سال حکمروایی اضافه از یك میلیون انسان را تلف کرد؛ سر انجام فرانسه به مرز های ۱۷۷۰ خود محدود شد.

ناپلیون ملاقاتی را که در وسط نای من مقابل تیلی ست در روی آب به مدت سه ساعت با پادشاه روس الکساندر انجام داد فریدریك و یلیام پادشاه پروس در ساحل در ریزش باران انتظار نتیجه مذاکرات ایشان را میکشید. ناپلیون سلطنت ها را میان فامیل خود تقسیم کرد. جوزف را پادشاه ناپلیس، لویی را پادشاه هالیند و مورات شوهر همشیره خود را که بنام دوك بزرگ بود در سویس تعیین نمود.

امپراتوری چین

ازشروع قرن هفت تا دوازده سلسله خاندانی تی اینگ (T. ang) وسونگ (Sung) مدنیت آن کشوررا عالی تر ازمدنیت اروپا نشان میدهد نه تنها نقاشی های دلفریب سونگ وحکمت وفلسفه چوهسیChuhsi ودیگران به آن تاکید مینماید،بلکه دردوره های باستان تکنالوژی وی جای اول را درجهان احراز کرده است.

قسمیکه فرانسس بیکن میگوید: اروپا نمی تواند ازسه برجستگی علمی چین انکار نماید که آنها عبارتند از: ماشین چاپ،باروت وقطب نمای دریایی. واین خود برتری است که تکنالوژی اروپا راتحت الشعاع قرار داده است.

طبق گفتهء دکتور جوزف نیدهام (Need ham) به پیمانه زیاد بدعت گویی وبدعت گذاری درتکنالوژی چین رخ داده است که درنتیجه فوقیت فرهنگی آن کشوررانسبت به تمام ممالك شرق آسیایی نشان میدهد. درتاریخ جهانی ازنگاه سیاسی این کشور اززمره امپراتوریهای است که تا حال پابرجا وثابت قدم مانده است،لذا مدنیت سلسله خاندان (هان)Hanرامیتوان باعصر امپراتوری رومن ها مقایسه کرد ونقش مدنیت سلسلهء مانچورا ازسالهای ۱۹۱۲-۱۶٤٤با مدنیت سلسله تیموری (۱۸۶۸-۱۵۲۶)در هندوستان وافغانستان وهم چنان مدنیت سلسله تاکوگاواشوگانات(۱۸۶۸-۱۶۰۰)درجاپان وسلسله خاندان رمانوف ۱۹۱۷-۱۶۱۳درروسیه بامدنیت سلسله امپراتوری عثمانی از(۱۳۰۰)تا قرن بیستم را میتوان ملاحظه کرد (*).

انقلاب کلتوری چین که ازسال ۱۹۷۶-۱۹۶۶ شروع شد، واقعه دلچسپی میباشد وروشن نمی باشد که چه آیندهء را درتحت شرایط بخصوص به ارمغان می آورد.

پیاده کردن این نقش بزرگ در یك کشور نهایت باستانی وپرنفوس جهان از طریق خشونت وتند روشی بعید ازامکان مینماید، آیاتطبیق این دکترین یگانه جبر واضطرار خواهد بود.

*- حضرت مولانا جلالدین محمد بلخی نقاشی های چین را نظربه نقاشی های رومی ها مقام اول میدهد.هرگاه باستان شناسان سری به افغانستان بزنند،میتوانند ازابهت وجلال نقاشی های عصر بودایی در بامیان تصدیق کنند واما مقامات مسؤل درافغانستان درنگهداری ازین آبدات وآثار تاریخی توجهی مبذول ننموده اند.وبنابر آن هر بارکه تاریخ پهلو میزند حادثه ای می آفرینند وازمد وجذر آن جامعه رنگ متفاوت بخود میگیرد.

جوانان گاردسرخ به شهر ها دادوبیداد سردادند ومقامات بلند پایه دولت رابه صفت مجرمین تاپه (Label) زدند،بدنبال آن داستان شکنجه وقساوت آغازیافت.

درین مدت ده سال اختناق وبرهم خوردگی سالهای بی ثمر بود که در چین پیش آمد-انقلاب فرهنگی درآن کشور ازهرنگاه یك رویداد هوس انگیزی بود که جامعه چین راکه متشکل از چند صد ملیون انسان بود متأثر ساخت.مائو ده ملیون افراد گارد سرخ را بدون پرداخت تکت توسط ریلها بخاطر آزاروواذیت مردم به شهر هاگسیل داشت تا چهاراصل عتیقه را در چین از میان بردارنه که آن چهاراصل عبارت بود از (Old idea) فکر کهنه (Culture) یا فرهنگ (Customs) رسم و رواجها و عادات (Habit).ماهو مخالفان وحریفان خودرابنام ریوژی بنست ها یاد میکرد که ایشان اهداف انقلاب راترك گفته اند وآن منتج به اعاده کپیتالیزم در چین خواهد شد مثل اینکه این مرام دراتحاد شوروی توسط یکعده بیروکراتها سبوتاژ شد وفکر میشد که بیروکراسی نمونه دوران پیشین میباشد وحکومت مطلقه از بالا تا پائین دهقانان را در طبقه پایان قرار میداد.چنانیکه درگذشته چنین بوده است.وبنابران اصول مبارزه طبقاتی میباشد براي روشنفکران،بیروکراتها واعضای حزب تطبیق شود تاآنان را که کپتالیزم راروش قرار میدهندازریشه بکشند و میگفت که انقلاب راباانقلاب کردن بیاموزید این انقلاب فرهنگی اثرات نامیمون بالای سیاست خارجی چین گذاشت که آن سبب قطع روابط باچندین کشور شد،اردو سرخ به سفارت های انگلستان واتحاد شوروی حمله کرد وسفارتخانه های انگلیس واندونیزیا را بخاکستر مبدل ساخت.

درسال ١٩٦٧ گارد سرخ درهانکانگ دست اندازی نمود ونیز فعالیت های انقلابی «مائو»از طریق سفارت چین متوجه «برما» وکمبودیا شد که درنتیجه قطع مناسبات سیاسی را باعث گردید.«مائو»- کمونست های جاپانی راتشویق کرد تادست به یخن حکومت جاپان اندازند.زیرا که جاپان روبه مسلح شدن میرفت.برخورد هادرناحیه سیکیم(Sikkim) واقع درتبت باپهره داران هندوستان درسرحد رخ داد.درینحال کوریای شمالی بجانب شوروی تمایل پیداکرد ومناسبات چین وآن کشور روبه خرابی گذاشت.درسال ١٩٦٩،چینی هایك قوهء ضربتی رادر بخش طرف منازعه دریوسوری دریا شاخه آمور یا سرحد شمال شرق اعزام کردند،ولی روسها ضربه شدیدی به آنها وارد آوردند،که درنتیجه باعث بهتر شدن مناسبات چین با امریکاشد وباوجودیکه میان چین واتحاد شوروی چهار هزار میل سرحد بود،گاه وناگاه برخورد های میان شان رخ میداد.با پیاده کردن انقلاب فرهنگی«مائو»،اعضای حزب وغیره را مورد شکنجه قرار داد وحتی که اطراف کشور ازین روش ظالمانه وی درامان نماند.

به دهقانان گفته شد،مصروفیت های مانند خوك پروری،مرغداری که به امپریالیزم بستگی دارد ،ترك گویند که درنتیجه زمینه گرسنگی رادرچین سبب گردید.«مائو»درملاقات بانیکسن رئیس جمهور امریکا وداکتر کسینجر وزیر امور خارجه ایالات متحده جسماً ضعیف معلوم میشد ودر وقت عکاسی دو نرس در دو طرف وی ایستاده بودند، اما زمانیکه عکس هااز چاپ برآمد«مائو» رابدون نرسها نشان میداد. بعدازمرگ «مائو» دیگر این ترکیب وتحکیم ریفورم انقلاب فرهنگی رو به فراموشی رفت. زعمای جدید چین بویژه آنانیکه قربانی ریفورم مائو شده بودند دو باره ببالای وظایف خود بر گشتند و در سال ١٩٧٨ دینگ شیاو پنگ به قدرت رسید و در بخش ارتباطات خارجی مناسبات خود را با امریکا بهتر ساخت. وی اظهار داشت که اقتصاد چین تنها از طریق کمك های خارجی میتواند بسط و توسعه یابد و این دو قلم مهم تکنالوژی و سر مایه گذاری از ناحیه منابع خارجی میسر شدنی است.

اثرات بزرگ انکشاف علم و تکنالوژی در تحول ژرف کم سرعت فرهنگ جامعه و گران تمام شدن آن از روی سودمندی در جریان انقلاب میتواند از هم تمیز شوند. انقلاب فرهنگی تصنعی اثر ناتوان بر پیکر فرهنگ مردم چین وارد آورد، در عوض بند ش های را خلق کرد که بر طرف کردن آن وقت بکار داشت. بر تری آن در این بود تامیان موادو مدارك عصری شدن مانند شهر ها، ماشین های انرژی برق ، ترانسپورت، سرکها بس ها در مجموعه اشیاء عامه در تمام جهان معاصر از یکطرف و از جانب دیگر ارزشهای بخصوص جهات یابی و عادت اجتماعی مردم چین در راه و روش زنده گی و فرهنگ خود شان تمیز میگردید ما ئو در تاریخ مدعی خواهد شد که وی بانی انقلاب فرهنگی در چین است، این وانمود میسازد که چین باوجود عصری شدن با مشکلات و خطر انقلاب اجتماعی رو برو میباشد بعباره دیگر چطور میتوان دهقانانرا در سهم گیری کامل حیات ملی گردهم جمع نمود. در زمینه سیاسی چطور از نارامی ها و شورش ها در داخل چین جلو گیری کرد و در بخش انکشاف فرهنگی بینش برای استعداد ها و زمینه اقتصاد و تولیدات را بحد اعلی و اعظمی رسانید، در امور اقتصاد میتوان تحول سریع را بوجود آورد و اما فرهنگ یك کشور را نمیتوان به ساده گی تغییر داد زیرا که آن در بطی ترین مراحل انکشاف قرار دارد.

مائو در سال ١٩٧٥ اعتبار خود را در میان طبقات منور از دست داد، لذا برای وقایه ناکامی مطلق خود علیه راستی ها دست به سبوتاژ و ترور زد، چهار صد تا هفت صد هزار انسانرا بنام دشمن مردم علیه راستی ها تاپه (Label) زد و از وظایف شان سبکدوش نمود. مائو اخیراً در کانگرس ١٩٩٦ ختم انقلاب فرهنگی را اعلان کرد، عسکری و جناح وی در

سال ۱۹۷۱-۱۹۷۰- پسانتر که بنام داره چار تفری یاد میشد تا مرگ وی در سال ۱۹۷۶ در قدرت باقی ماندند.

او، شصت فیصد حزب را پاکسازی کرد، در نتیجه بدرفتاری چهارصد هزار انسان تلف شدند و هفتصد هزار دیگر را به تهمت های نادرست به محاکمه کشاند از آنجمله سیصد و پنجا هزار نفر بمرگ محکوم شدندبه تعداد زیاد دیگر روحاً و جسماً معیوب و عده، هم دست بخود کشی زدند.

احمد شاه ابدالی و جانشینان وی

بعد از مرگ نادر افشاردرسال ۱۷۴۷تا بمیان آمدن کمونست ها در ثور ۱۹۸۷، افغانستان توسط قبایل ابدالی قندهار اداره میشد.

اوبود که قبایل مختلف را بدور خود جمع نمود وبعد از بمیان آمدن چنین اتحادیه یی نام آنرا افغانستان گذاشت.در حالیکه صفحات شمال کشور حتی قبل از فوت نادر شاه رو به تقویت میرفت تا خودرا ازحکمرانان روبزوال فاصله بدهند.

احمدخان فرزند دوم سدوزایی بود. وی یکجا با برادرخود شورش را علیه نادر شاه افشار براه انداخت وتوسط غلجایی ها در قندهار زندانی شد.

درسال ۱۷۳۸- نادر شاه افشار قندهار را ازتسلط غلجایی ها کشید و احمد خان نیز از بند رها گردید.وی در خدمت نادرشاه افشار درآمد و به قوماندانی سواره نظام افغانی تعیین گردید.

نادر افشار توسط یکعده صاحب منصبان ناراضی به قتل رسید.احمدخان با چهار هزار سواره نظام و خزانه نادرشاه که همیش آنرا برای دادن رشوه برای مخالفین خود هر جا میبرد از آنجا فرار کرد و ازطریق هرات به قندهار آمد تا شخص برتری رادر رأس حکومت تعیین نماید. یکتن از رقیبانش به نام حاجی جمال خان محمد زایی که از شاخه، بارکزایی قوم ابدالی بود بعد از مدت یکهفته جر و بحث پیرامون موضوع سرانجام احمد خان که بیست وسه سال داشت به صفت سردار قوم تعیین گردید. ازچندین جهات این مقام برای وی شایسته بود. وی خزانه نادر شاه افشار را باخود آورد، چهار هزار سواره نظام متحرک در اختیار داشت.ومستقیماً ازتیره سدو خان بود، از دیگر رقبا جوانتر و ازتجارب اداری نیز برخوردار بود. او باعث بوجود آوردن یك امپراتوری بزرگ شد و تا سال ۱۷۶۰حدود فرمان روایی اش تا بحیره، عرب

توسعه یافت.

احمدشاه ابدالی نه تنها یك شخص با استعدادبود، بلکه خوش طالع نیز بود، همزمان با ظهور وی دوامپراتوری بزرگ دردو جناح وی یکی دولت صفوی در غرب ودیگر دولت تیموری درجنوب رو به پاشیده گی رفت. اویك کاروان بزرگ مال وخزانه راکه برای ایرانی ها از طریق افغانستان انتقال داده میشد، تصرف کرد تا معاش سواره نظام و رشوه برای مخالفین را ازآن مدرك تهیه بدارد. احمدشاه غزنی را از غلجایی ها گرفت و کابل را از حکام محلی تیموریان، وهمچنان منطقهء پنجاب شمال هندوستان وسند به احمد شاه تعلق گرفت. احمد شاه واپس به قندهار برگشت تا شورش قبایلی را در داخل آرام کند و آنگاه بجانب هرات رود. درآنزمان هرات توسط شاهرخ میرزا پسر نادرشاه افشار اداره میشد، بعد ازمدت یکسال محاصره و جنگ های خونین هرات را ازدست شاهرخ خارج ساخت ومشهد هم توسط احمدشاه فتح گردید و بعد بجانب نیشاپور رفت ،ولی جلو پیشروی احمدشاه در آنجا گرفته شد، مگر در بهار سال دیگر وی باز بر نیشاپورتاخت. احمدشاه ابدالی برای باردوم، سوم، و چهارم به هندوستان حمله کرد وصفحات شمال افغانستان را که در آنوقت حکومات مستقلی داشتند به تصرف در آورد.احمد شاه برای مطیع ساختن و گرفتن جلو شورشها در شمال هندوستان پسر خود را در آنجا گذاشت. تیمورشاه بایکی از شاهدخت های تیموری عروسی کرد و احمدشاه هم درآن اشتراك داشت. احمدشاه بابا از هندوستان به قندهار برگشت، زیرا که وی وطن خود را زیا ددوست داشت. دراین هنگام حکومت تیموری در هندوستان رو بزوال گذاشت و قوای مراتاها که هندو بودند ازمحل خود پونه، -هندوستان مرکزی وبخش اضافه تری قسمت های غربی را دراختیار و ادارهء خود داشتند- در عین حال سك ها هم پرتوان شده میرفتند، مراتاها با استفاده از ضعف حکومت مرکزی(تیموری) بطرف شمال هندوستان در فکر تجاوز بودند که آن ناحیه از جمله متصرفات احمدشاه بابا محسوب میگردید.

درسال ۱۷۵۷، وی به قندهار برگشت و بامقاومت بلوچ ها نه تنها درهرات روبرو بود، بلکه حملات مراتاها در متصرفات وی در هندوستان باعث بران شد که احمدشاه بابا در برابر مراتاها جهاد را اعلان کند و تمام مردم بخصوص اقوام خودش و بلوچ در این مورد آمادگی نشان دادند در سال ۱۷۵۹- احمدشاه و عساکرش به لاهور رسیدند ودرسال۱۷۶۰مراتای ها یك اردوی کلان تشکیل دادند. در میدان پانی پت بین د ورقیب بازیچه برخوردها قرار گرفت و چنان مینمود که تا حتی شمال هندوستان را ازتصرف ایشان خارج نماید.

این مراتب جنگ میان مراتای ها(هندوها) ومسلمانها باداشتن یکصد هزار عسکر که هر

کدام ساحهء دوازده کیلومتری را دربر میگرفت، شروع گردید. درین نبرد مراتاها شکست خوردند و این پیروزی آوازه افغانها رابلند ساخت. ولی احمدشاه بابا از زخمی که درصورت خود داشت و شاید هم سرطان بوده باشد،از ان رنج میبرد.سکها قبل از ختم سال ۱۷۶۱- قیام نمودند و قسمت های پنجاب را اشغال کردند و درسال ۱۷۶۲ برای بار ششم احمد شاه بابا کوه ها را پشت سر گذاشته به پنجاب رفت تاسک ها را مطیع و فرمانبردار سازد.

وی به لاهور حمله کرد باگرفتن شهر مقدس امرتسر هزاران ساکنین سك را قتل عام نمود و جاهای مقدس سك ها را باخون آلوده ساخت. و اما درمیانه دو سال بار دیگر سکها شورش کردند لیکن جد وجهد احمدشاه باباچندان موفقیت آمیزنبود و درسال۱۷۶۷ بازهم بالای سکها تاخت و تاز کرد وعدهء بیشمار آنها را ازدم تیغ کشید.

احمدشاه بابا در مطیع ساختن اهل سك کوششهای زیادی انجام داد، مگر نتوانست سکها راتابع سازد، و تا وقت مرگ تمام متصرفات را ازدست داد، زیراکه دانهء سرطان وی را ناتوان ساخته بود و سر انجام پنجاب کاملاً بدست سك ها افتاد. درسال ۱۸۴۹ انگلیس ها پنجاب را اشغال کردند، صرفاً سکها نبودند که علیه احمدشاه بنای بغاوت را گذاشتند، بلکه با پاشیدن امپراتوری درانی، هندوها هم از اطاعت سرباز زدند، امیر بخارا ادعای برخی ازقسمت های شمال را میکرد، لیکن احمدشاه بابا باوی قرار دادی را امضأ نمود و آمو دریا سرحد طبیعی میان دو مملکت قرار گرفت. در سال ۱۷۷۲ احمدشاه بابا در قندهار در خانه خود مقیم شد و در همانجا وفات کرد. احمدشاه بابا را در مقایسه باپادشاهان ایرانی همپایهء سیروس Cyrus امپراتور ایران میدانند.

جانشینان احمد شاه بابا

بنابر ضعف و ناتوانی جانشینان وی، امور کشورداری در نیم قرن توأم با خانه جنگی ها بود. در سال ۱۸۰۰، صفحات شمال توسط خان های نیمه مستقل اداره میشد و در سال ۱۷۹۰ بلوچستان خود را مستقل اعلان کرد و در سال ۱۸۱۸سك ها آنراضمیمه خود نمودند، هم چنان پنجاب و کشمیر در همان سال به سکها تعلق گرفت. حکمرانان سدوزایی که جانشینان احمد شاه بابا بودند تا سال ۱۸۱۸ در کابل شعاع یکصد و شصت کیلومتری را زیر اداره داشتند.

تیمورشاه فرزند دوم احمدشاه درانی وارث سلطنت برای مشورت، به سردار درانی دیگر

پاینده محمدخان از قبیله محمدزایی روی آورد، لیکن نفاق و کشمکش ها حکومت وی را متزلزل ساخت و در سال۱۷۹۳-تیمورشاه دفعتاً متوفی شد و تعداد سی وشش فرزندش که ازجمله بیست تای آن از طبقه ذکور بودند، ادعای تاج و تخت را بر سرمی پرورانیدند.

ازآنجمله سه نفر ایشان شهر کابل، قندهار و هرات را اداره می نمودند، در میان آنان زمان خان از موقف بهتر اداری برخوداربود.

پاینده محمدخان هم بطرفداری زمان خان خود رامتعهد کرد که دست یابی وی برای تاج وتخت کاملاًقطعی مینمود. پسر پنجم تیمورشاه درسن ۲۳ سالگی بمقام پادشاهی برگزیده شد و برادران دیگر را ازطریق زور و فشار مطیع خود ساخت، لیکن جنگ و نا آرامی دو میان پسران تیمورشاه دخالت خارجی رامساعدتر ساخت.

هفت سال سلطنت زمانشاه در کشمکش با برادرها سپری شد و در آخر به یك اشتباه بزرگ دست زد و یك سك جوان را بنام رنجیت سنگه به نائب الحکومگی پنجاب مقرر کرد.

آخرالامر وی بیك دشمن سر سخت حکمرانان افغان تبدیل شد، محمد زمان خان از طرف قبیله محمد زایی حمایت میشد، اوشان را از خود دور کرد، و درعوض افرادی از سدوزایی ها را تعیین نمود. این رویه موازنه احوال سیاسی قبایل درانی را که احمد شاه بابا اساس آنرا گذاشته بود، برهم زد.

زمان شاه فکر میکرد که پاینده محمد خان ودوتن دیگرازدرانی هاعلیه وی دسیسه میچینند، در حالیکه این هنوز واضح نیست که آیا ایشان در پی چنین توطئه بوده اند یا خیر؟

بهر حال محمد زمانخان سران این قبایل. پاینده محمدخان و دو سردار درانی نورزایی و علیزایی و سر کردهء قزل باش ها را به قتل رسانید. فرزندان پاینده محمد خان به ایران فرار کردند و طرفداری کامل قوم محمدزایی رابه برادر کلان وی محمود که رقیب وی بود وعده دادند دوگروه دیگر که سرکرده های شان به قتل رسیده بود، باشورشیان یکجا شده قندهار را بدون خونریزی تسلیم شدند. شاه زمان توسط مردم کور گردید، سپس فرار نموده به انگلیس ها در هندوستان پناه برد. با از میان رفتن شاه زمان در سال ۱۸۰۰ جنگ داخلی ختم نگردید، بلکه خشونت از سر شروع شد. شاه محمود صرف سه سال حکومت کرد و سپس فرزند دیگر تیمورشاه «شاه شجاع» جانشین او گردید. شاه شجاع از سال ۱۸۰۳ - ۱۸۰۹ سلطنت نمود، چند هفته بعدتر وی قرار دادیرا در سال ۱۸۰۹ با انگلیس ها به امضاء رساند، که بموجب آن توسط محمود برادرش از سلطنت خلع شد و محمود تا سال ۱۸۱۸ در قدرت باقی ماند. وی با حمایت و طرفداری فتح محمد خان پسر پاینده خان رئیس قوم محمدزائی قوی ترین

سرکردهء درانی ها به قدرت رسیده بود. فتح محمد خان یك شخص کاردان و اداره چی بود که در اثر مساعی وی در افغانستان زنده گی شکل عادی را بخود گرفت. وی برادران خود را به سمت هآی مختلف در داخل و خارج مقرر کرد. در وقت زمان خان، فتح محمد خان حمله ایرانی ها را در هرات دفع نمود و والی شهر را دستگیر کرد. درین وقت گمرك هرات به نقصان مواجه شد و فتح محمد خان جوانترین برادر خود یعنی دوست محمد خان را به حرمسرای نائب الحکومه مخلوع فرستاد و دوست محمد خان یك کمربند مرصع را از میان خانمی که دختر محمود بود به غنیمت گرفت، وقتی که این حادثه به وارث محمود، کامران که قبلاً از قدرت روز افزون فتح محمدخان و برادران وی هراس داشت، رسید. وی پدر خود را مجبور کرد تا علیه فتح خان قیام کند که در نتیجه فتح خان گرفتار و توسط کامران کور گردید. برادران فتح خان که از مقام های بلند اداری برخوردار بودند، با زمان خان مخالفت کردند. دوست محمد خان که مادرش قزلباش بود طرفداران مادر خود را در کابل تشویق کرد که با وی متحد شده و طرفداران محمود را در کابل از قدرت بیندازند.

محمود و یارانش به هرات پناه بردند. از تسلط دوست محمد تا سال ۱۸۱۸ ۱۸۲۶، پسران پاینده محمدخان برای کسب قدرت و برتری بین خود در کشمکش بودند و پیکر افغانستان واحد موقتاً از همدیگر جدا شد که توسط واحدهای که در رأس آنها درانی ها بودند، اداره میگردید. محمود و کامران هرات را در اختیار خود گرفتند.

محمود در سال ۱۸۲۹ وفات کرد و کامران تا سال ۱۸۴۲ در هرات به قوت خود باقی ماند و در همان سال به قتل رسید و پسران پاینده محمد خان کابل، قندهار، پشاور و کمشیر را اداره میکردند.

امیر دوست محمد خان و آغاز یک بازی بزرگ

امیر دوست محمدخان شخص فعال و جدی بود، وی توانست تا سال ۱۸۲۶ هماهنگی برادران خود را بخاطر تأمین امنیت جلب کند و کابل را تصرف و در نتیجه خود را امیر مملکت اعلان نماید.

انگلیس ها با بستن قرارداد در سال ۱۸۰۹ از طریق شاه شجاع به افغانستان علاقمند گردیدند، درگیری این بازی بزرگ که جو سیاسی نفوذ دو قدرت امپریالیستی(انگلیس و روس) را بطور قابل ملاحظه بهم نزدیك ساخته بود، سر انجام در افغانستان مقابل هم قرار گرفتند و تلاش های متواتر خارجی که یك حکومت دست نشانده را در کابل روی کار آورد، به راه افتاد. متباقی قرن هژده مرحله ایست که درگیری های اروپایی ها در افغانستان، کشمکش هایی را میان قدرت های توسعه طلب بوجود آورد. امیر دوست محمد خان شاگرد فتح محمد خان بنا بطرفداری مادرش سرآمد دیگر برادران قرار گرفت. وی با تمام معنی یك سردار خوش سیما بود و حکومت وی به مشکلات متعدد که به چارهء آن می بایست بپردازد هم روبرو بود. برادران وی محمود را در ایران شکست دادند و شخص امیر موصوف امنیت را در شهر کابل تأمین نمود.

طرح دوم امیر عبارت از برخورد با سکها بود. در سال ۱۸۳٤ شاه شجاع مخلوع را شکست داد و به سك ها موقع داد تا بسوی غرب پیشروی نمایند. قوای رنجیب سنگ پشاور را فتح کرد و از آنجا داخل محلی شد که توسط حکمرانان کابل اداره میگردید. در سال ۱۸۳٦ قوای دوست محمد خان تحت قوماندانی پسرش محمد اکبر خان، سکها را در جمرود به شکست قطعی مواجه ساخت، و اما سرکردهء افغانی این پیروزی را برای گرفتن دوبارهء پشاور دنبال نکرد. در عوض دوست محمد خان برای مقابله با سکها، از انگلیس ها طلب یاری نمود. در بهار سال ۱۸۳٦ به لارد اکلاند نائب الحکومه انگلیس نامه تبریکیه فرستاد و مشورت وی را در قسمت معامله با سکها خواستار شد، و این رویداد موجب دخالت انگلیسها در امور درونی کشور افغانستان شد.

لارد اکلاند، در جواب امیر نوشت که وی یك هیأت تجارتی را به کابل اعزام خواهد داشت و علاوه کرد عملی نخواهد نمود که حکومت انگلستان در امور داخلی یك مملکت

مستقل دخالت نماید، در حالیکه بریتانوی ها قبلاً در پی دخالت در کشور افغانستان طرح هایی را روی دست گرفته بودند.

قدرت های بزرگ امپریالیستی چه روس و چه انگلیس بدین امیدواری بودند تا کشورهای مستقل کوچك را که در میان ایشان قرار دارند، پیش دستی نموده، استثمار نمایند.

نفوذ کمپنی شرق اللهند انگلیسی در سال ۱۶۱۲ در هندوستان فقط در امپراتوری تیموری رو به ناتوانی گذاشته بود، تأسیس گردید.

انگلیس ها خیال دیگری هم داشتند که با تضعیف شدن امپراتوری احمدشاه درانی خواهند توانست به آسیای میانه نیز رخنه کنند. انگلیسها از استثمار شمال هندوستان توسط درانی ها چندین سال قبل مطلع بودند و از تشکل یك قدرت بزرگ افغانی احساس خطر مینمودند. در اخیر قرن هژده انگلیسها خود را به ایرانی ها نزدیك نمودند تا حرکات افغانها را زیر نظر داشته باشند.

در سال های اخیر قرن هژده زمانیکه ناپلیون قسمت های بیشتر اروپا را فتح کرد، انگلیسها چنین تصور میکردند که وی قادر خواهد شد تا به آسیای مرکزی و شمال هندوستان تاخت و تاز نمایند. و امادر سال ۱۸۰۷ ناپلیون و تزار پادشاه روس هردو معاهده، تیل سیت را امضاء کردند که به موجب آن از طریق ایران، هندوستان را اشغال نمایند.

انگلیسها با عجله روابط خود را با ایرانی ها تحکیم بخشیدند و معاهده دیگری را در سال ۱۸۰۹ با شاه شجاع چند هفته قبل از خلع وی نیز به امضاء رسانیدند؛ زیرا که انگلیسها دره های هندوکش را با اهمیت ترین طریق پیشروی مهاجمین بجانب هندوستان میدانستند. مورخان در بخش پالیسی«احمقانه لارد اکلاند» نائب الحکومه عالی انگلیس در هندوستان در سال ۱۸۳۸، که منجر به هجوم انگلیسها در افغانستان شد هم عقیده بودند.

انگلیسها بخاطر اینکه روسها در دربار ایرانی ها رخنه کرده اند تا به همدستی ایشان هرات را اشغال نمایند در تشویش افتادند؛ زیرا که هرات دروازه هجوم غربی ها بجانب شمال بود. لارد اکلاند قبلاً الکساندر برنز نماینده رسمی کمپنی شرق اللهند را بدون یك ارزیابی به نزد امیر دوست محمد خان فرستاد، تشویش دیگر انگلیس ها از موجودیت هیأت تجارتی روس مانند نماینده، خودشان (الکساندربرنز) بر کابل بود.

دوست محمد خان در مرحله نخست میخواست که «سك» را از نواحی پشاور دور بسازد. لذا الکساندر برنز در مارچ ۱۹۳۸ التیماتوم (اخطار آخر) اکلاند را به امیر دوست محمدخان رساند. اکلاند، از وی تقاضا کرده بود که از تماس با روسها و ایرانی ها بطور کلی

دست بردارد، همچنان نماینده های دولت روسیه را از کابل مرخص کند و هم از ادعاهای خویش نسبت به پشاور صرف نظر نماید در عین زمان به استقلال پشاور و قندهار احترام بگذارد. همچنان حکومت بریتانیا از رنجیت سنگ میخواهد که با موافقت طرف افغانی هرکس را که رنجیت سنگ تحت هر نوع شرایط برای اداره پشاور تعیین مینماید، میتواند.

هنگامیکه امیر دوست محمد خان از موافقه این قرارداد دیکتاتورانه و زیان آور کتباً خودداری کرد، مجبور شد که با نماینده دولت روسیه موضوع را در میان بگذارد.

برای اینکه اکلاند خود را حق به جانب نشان داده باشد، در اول اکتوبر ۱۸۳۸ اعلامیه‌ء را در سمله صادر کرد، به این مضمون که دولت انگلستان جهت آرامی و رفاه هندوستان در جهات غربی خود نیاز به یك هم پیمان مورد اعتماد دارد. و بنا بر آن انگلیس ها شاه شجاع را با نیروی عسکری خود در کابل بپادشاهی رساندند. انگلیس ها گفته بودند وقتی که شاه شجاع بر مسند پادشاهی قایم شد، عساکر خویش را از آن مملکت خارج می نمایند.

- دوست محمدخان به روسها اجازه داد تا در کابل نماینده گی سیاسی تأسیس نمایند که البته آن نماینده گی به محاذ انگلیس ها بسیار نزدیك بود و انگلیسها آنرا تهدید به نیم قاره هندوستان خواندند و از امیر دوست محمد خان خواستند تا نماینده سیاسی روس را از کابل اخراج نماید، ولی امیر موصوف این تقاضای انگلیس را رد کرد. بنا بر آن در سال ۱۸۳۸ عساکر بریتانوی و هندوستانی بکابل هجوم آوردند و اولین جنگ افغان و انگلیس از همین جا آغاز یافت.

- انگلیسها بخاطر حمایت از شاه شجاع به سرکوب نمودن مبارزین اقدام نمودند و ازجانب دیگر به سران قبایل رشوت میدادند تا از انگلیسها پشتیبانی نمایند.

در سال (۱۸۶۳) امیر دوست محمدخان وفات کرد ویکی از پسران وی بنام شیرعلی خان به تخت نشست که تا سال ۱۸۷۸ ادامه داشت. روس ها وی را زیاد زیر فشار گرفتند تا نمایندگی سیاسی خویش را در کابل تأسیس نمایند. این سیاست جدید خشم انگلیس را بار آورد؛ زیرا که شیرعلیخان قبلاً از تأسیس نماینده گی سیاسی انگلیس در کابل انکار نموده بود و در نوامبر سال ۱۸۷۸ عساکر انگلیسی و هندی بار دیگر به افغانستان حمله نمودند. شیرعلیخان از دولت روسیه طلب یاری کرد، ولی وی موفق به دریافت کمك از جانب روس نگردید.

چندی بعد امیرشیرعلی خان وفات کرد و پسر وی امیر محمد یعقوب خان از منطقه فرار نمود و در سال ۱۸۷۹ قوای افغانی عقب نشستند و انگلیسها کابل را اشغال کردند. در سال

۱۸۸۰ امیر عبدالرحمن خان، نواسهء امیردوست محمد خان امور اداره کشور را بدست گرفت و انگلیس ها شناسایی سرحد شرقی جدید را بالای وی قبولاندند. بعد از فوت امیر عبدالرحمن خان، پسر وی امیر حبیب الله خان در سال ۱۹۰۱ پادشاه شد. در سال ۱۹۰۷ دولت های انگلستان و روسیه اسناد مربوطه را امضاء نمودند. در این سند آمده بود که دولت انگلستان قصد ندارد که در حالات سیاسی افغانستان تحولی بوجود بیاورد و دولت روسیه افغانستان را ساحه خارج نفوذ خویش در منطقه به رسمیت میشناسد، لیکن امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان آن سند را امضاء نکرد؛ زیرا که وی در آن مجلس اشتراک نکرده بود. بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان پسر وی امان الله خان به پادشاهی رسید. این جوان رشید خواست که خود را از اسارت انگلیس ها نجات بدهد، موصوف علیه انگلیس ها اعلان جنگ داد و در مدت شش هفته جنگ، انگلیسها کمک های اقتصادی را به افغانستان متوقف ساختند.

برادشیر می نویسد: جوشیاهارلان Josia Harlan متولد دوازده جون ۱۷۹۹ دربِنولن تاون شیپ چیسترلونتی پنسلوانیای امریکا، عازم شرق الهند گردید، در شروع جنگ اول برما، در قواء توپچی جنرال پالك در بنگال به صفت معاون جراح مقرر شد، بعد از ختم جنگ برما وی بجانب لودهیانا جایی که شاه شجاع در تبعید بسر میبرد، رهسپار شد. شاه شجاع هارلان را قسم درویش ساخته گی و نماینده شخصی خویش بکابل روان کرد تا به نفع وی ناآرامی هایی را در آنجا دامن بزند. ولی وی ناموفق واپس به لودهیانا برگشت. هارلان بعد ها در خدمت رنجیب سنگ درآمد. سك ها وی را به صفت سفیر نزد امیر دوست محمدخان فرستادند. او امیر را با یك سلسله وعده های دروغین از ادعایش نسبت به سکها منصرف ساخت و امیر دوباره بجانب کابل براه افتاد، در عین زمان سك ها علیه انگلیسها دست به ماشهء تفنگ بردند و از امیر دوست محمد خان طلب یاری کردند. امیر پنج هزار عسکر افغانی را در خدمت سك ها قرار داد.

«هارلان» بعد از مدتی با سکها قطع مناسبات نمود و به نزد امیر دوست محمد خان رفت و او، از جانب امیر درست محمد خان به صفت جنرال تعیین گردید، در جنگ جمرود در سال ۱۸۳۷ قشون افغانها، نیروی سکها را شکست داد که در این برخورد هری سنگ قوماندان رنجیت سنگ به قتل رسید. هارلان این موضوعات را به قلم خود نوشته است. وی در حالیکه چهل سال داشت دوباره به فلادلفیای امریکا برگشت.

هارلان از حکومت امریکا خواست تا بار دیگر به افغانستان برگردد و به جمع آوری

تخمه ها و قلمه های تاك و اقسام میوه های درختی اقدام نماید. وی میگوید: میوه های افغانستان خیلی عالی و لذیذ میباشد و علاوه میکند که قسمت های غربی ایالات متحده امریکا به آب و هوای افغانستان خوب مطابق دارد. چون امریکا در آن وقت مصروف جنگهای داخلی بود. سر انجام هارلان به آرزوی خود نرسید.

اسلام ماوراء آمو در چنگال شوروی

بنیان گذار غاصب روس بخاطر مناطق زرخیز مسلمانان به ویژه در جنوب به تاخت و تاز و قاپیدن این مناطق آغاز کرد و در راه رسیدن به چنین پیروزی به طبقات روشنفکر، ملاها، روحانیون و غیره نشان ها و انعامات در خور شأن میداد. تا با اشغالگران روسی همکار شده، بجاسوسی وجنایت علیه مردم خود بپردازند.

روسها در آسیای میانه، گرجستان، باکو، فنلیند، قفقاز، پولیند و غیره جایها از حد زیاد خیانت کردند. شاهان تزاری روس در قفقاز کوهستانی دست اندازی کردند که به مقاومت و پایداری این قوم دلیر روبرو شدند، تا قرن نزده این پایمردی و جدال علیه اشغالگران ادامه داشت.

قبایل و سکنه قوبان فوقانی، چرگس ها، مردمان چیچن و لزگی شرق کوه های قفقاز علیه اشغالگران روس چهل سال به مبارزه ادامه دادند و هنوز هم دوام دارد.

روس ها برای بدام انداختن این مردمان شجاع و دلیر دسایس زیاد به خرج دادند لیکن درین مورد نه پول نه مرمی و هر آنچه دیگر کارگر نیفتاد، قوای قاضی ملا محمد پیشوای این مردم پلان ها و نقشه های تخریبی روسهای متجاوز را برهم زدند. روسها مجبور شدند تا بخاطر ازبین بردن مقاومت مردم آنجا عساکر زیاد در منطقه پیاده نمایند. که به این ترتیب قاضی ملا محمد ازجانب روسها در قله کوهی محصور شد. وی و دیگر مجاهدین قفقازی آنقدر جنگیدند تا که همه به درجهء شهادت نایل آمدند. روس ها جسد ملا محمد را بخاطر ترسانیدن مردم، قریه به قریه به تماشا و نمایش گذاشتند {طوریکه خلقی ها در تابستان سال ۱۹۷۹، جسد سید محمد علی (لم لم) را به روی تانگ انداخته از میان بازار بامیان عبور دادند. (لم لم) از جمله قهرمانان ولایت بامیان بود که حکومت کمونیستی را در آنجا سقوط داد و سپس تمام عساکر را به مهر و امضای خودش مرخص کرد}.

بعد از شهادت ملا محمد وظیفهء ادامه جهاد بدوش حمزه بیگ سپرده شد درین وقت است که عده از عساکر زجر دیده و بجان رسیده روس از قشون خویش جدا شده با مجاهدین قفقاز وصل گردیدند، سلاح و تفنگ های خود را علیه غداران روسی بکار بردند.

پهلوان حمزه بیگ بعد از یك سلسله نبردهای خونین در امر دفاع از وطن نیز به شهادت رسید بعد از آن مرد مجاهد دیگر به اسم «امام شامل» یا «شیخ شامل» روی صحنه حضور یافت. امام شامل یکی از شخصیت های پیشتاز اسلامی مردم قفقاز در قرن هژده بود.

امام شامل مظهر ارادهء قدرت اسلامی علیه کافران روسی در جهان اسلام محسوب میگردد. وی جنبش اسلامی را در آنجا آب و رنگ دیگری داد و مردم قفقاز بخاطر حفظ استقلال و دفاع از کشور خویش آماده گی عام و تام خود را به شیخ شامل ابراز داشتند.

قوای روز افزون امام به ده ها هزار پیاده و سواره نظام میرسید که از سنین هفت تا پانزده و بالاتر را احتواء مینمود و همه باید اسپ سواری و فن حرب را آموخته باشند. این جنگها نهایت ظالمانه بود که صاحب منصبان و عساکر تزاری از روی عطوفت و مهربانی از قشون خود فرار نموده با مردم مجاهد قفقاز ملحق میشدند. نویسنده مشهور روسی تولستوی که در زمره این قشون متجاوز بود، از مشاهدهء جنایات و بیرحمی هایی که عساکر روس در برابر مردم بیدفاع قفقاز انجام میداد، سخت متألم و متأثرمیگردید. احساس انسانی وی قسمی تحریك میشد که در نتیجه آن داستان حاجی مراد قفقازی را به رشتهء تحریر درآورد. وی این داستان کوتاه را در سال ۱۹۰٤ تکمیل کرد.

حاجی مراد جنگجوی خشمگین قفقازی که از مردم خود جدا شد و به روس ها پناه برد، ولی بعداً از نزد روس ها فرار نموده تا بدیدن پسر خود برود که از طرف روسها به قتل رسید و به عبارهء دیگر حاجی مراد از اثر ظلم بی پایان اشغالگران خود را به روس ها تسلیم کرد و سپس فرار نموده تا سر از نو به مبارزه شروع نماید تا آنکه سر انجام به شهادت رسید. از نبرد های تاریخی امام شامل یکی هم جنگ و نبردیست که در سال ۱۸۳۹ علیه جنرال گراب صورت گرفته است. درین برخورد خونین به تعداد چهار هزار مجاهد اسلام جام شهادت نوشیدند. زنان قفقازی در این نبرد مهم دوشادوش مردان مبارز آنجا نبرد خود را از قلعه نظامی آخولقه علیه نظامیان روسی براه انداختند، زمانیکه این قلعه بدست اشغالگران روسی افتاد، زنان قفقازی نه آنکه اسارت روسها را پذیرفتند، بلکه هر یك خود را از بلندیهای آن حصار به پایان پرتاب میکردند، جنگ تاریخی دیگری امام بنام جنگ دارالقصر است. امام شامل قصداً این محل را بروسها رها نموده و با یك شبیخون چندین هزار عسکر متجاوز و

چهار نفر از جنرال های ایشان را به قتل رسانید، این شکست نامدار سبب قهر و غضب امپراتوری روس را فراهم کرد و با فرستادن یکصد و پنجاه هزار عسکر تازه دم قوای امام شامل را مورد حمله قرار داد. این قشون وحشی در مرکز گرجستان اقامت گزید، سپس مطابق اوامر سرداران روسی به شهرها، دهات و جنگل های آنجا آتش زدند و در مناطق اشغال شده، عسکر، پولیس و ژاندارم را قدم به قدم مقیم ساختند که در نتیجه داغستان از چهار طرف مورد حمله دشمنان اسلام قرار گرفت و در طی هفتاد سال جنگ های دوامدار به ویژه در بیست و پنج سال اخیر از طرف طبقه جوان داغستان رو به گسستی گذاشت.

قحطی غله و علوفه و غیره مردم را از پا در انداخت و امام شامل در دهکدهء بنام کونیپ با چهارصد نفر افراد کمربستهء خویش ازجانب روسها محاصره شد. این مبارزین راه حق و آزادی در برابر کافران روسی طوری جنگیدند که از جمله چهل و هفت تن باقی ماندند.

امام شامل بدام دشمن افتاد و روسها وی را به پتروگراد برده محبوس نمودند، وی در محلی بنام کالوکا در وسط روسیه به حبس دوام پرداخت. مؤلف آلمانی ویل هیلم دیتل در کتاب خود مینویسد: امام شامل در سال ۱۷۹۷ تولد و در سال ۱۸۷۱ در مدینه درگذشت.

امیر تیمور که از فتح شرق میانه برکشته بود با قومی روبرو شد که ریش های دراز داشتند، وی از مصاحب خود پرسید که ایشان چه کسانی اند؟ وی پاسخ داد که ایشان وحشی های معروف روس اند که حتی خوردن و نوشیدن را تا حال نیاموخته اند. در سال ۹۸۶م شاه خوارزم ابتکاری بخرچ داد تا مگر روسها بدین اسلام مشرف شوند. وی یکتن از امامان خویش را با تحایف قیمتی به آنجا گسیل داشت تا قوانین اسلام را ترویج نماید، بزرگان روس به هیأت مذکور بیان داشتند که مؤرخان اسلام از آن جهت به اسلام روی آوردند تا حق رهبری جنگ را به منظور ترویج عقیده و ایمان در اختیار خویش گیرند. قرار شرح در سلاویك قدیم یکی از رهبران روس ولادی میرکیف چنین بیان داشت (ختنه کردن، ننوشیدن شراب و نخوردن گوشت خوك) بندش هایی اند که توسعهء دین اسلام را درینجا ناممکن میسازد. تا ختم سدهء پانزدهم غربی ها فکر میکردند که در آنطرف شرق زمین های وسیع و دشت های پهناوری وجود دارد که غرب به تناسب آن به جزیرهء میماند، حملات پیهم بادیه نشینان آسیا، غربی ها را از شناخت اضافه تر این وادیهای وسیع جلوگیری کرد. در عصر میانه مجارها، مغول ها، تاتارها، ترك ها زمین های بایر وخشك خود را ترك گفته، بجانب روسیه بالکان (Levant) کشورهایی که با شرق مدیترانه سرحد دارند و به شمال افریقا پیش روی کردند و دنیای کاتولیك مسیحی را در اروپا تهدید نمودند تا که در ختم قرن سیزدهم مارکوپولو درین

باره روشنی انداخت. مارکوپولو در سال ۱۳۲٤ ٥٤ - ۱۲ در زمان کوبلای خان منگول فاتح چین بدانجا سفرکرد. در سفر دومش به ختای برادران مارکوپولو را با خود بردند تا که بدربار امپراتور راه یابند و برای مدت چندین سال در خدمت امپراتور کوبلای خان باقی ماندند و با استفاده ازین فرصت، ایشان به تمام مناطق تحت کنترول وی سفرها کردند، سپس از طریق هندوستان به اروپا برگشتند. در سال ۱۲۹۸ وی از طرف (جی نو اس) Genoese گرفتار و به زندان افتاد، درحالیکه وی در زندان بود، شرح چگونگی شرق دور را به محبوس دیگری گفته است که اروپا از هر نگاه از آن مناطق کرده دوصدسال عقب تر میباشد، مارکوپولو شاهد حقیقی و سوداگر هوشیاری بود. در سفر اولی با وی پدر و کاکایش نیز همراه وی بودند.

جهاد مردم جزیره قرم و آسیای میانه علیه روسهای اشغالگر

انگلیس ها این جزیره را بنام کریمیا میخوانند و زمانی خیال تصرف آنرا داشتند و کشمکش هایی میان دو امپریالیزم روس و انگلیس در آن باره رخ داده است. جزیره مذکور از لحاظ زیبایی شهره جهان میباشد، مورخ معروف هیرودوتیس، جزیره قرم را خزینه عالم میخواند، طوریکه سکندر کبیر هندوستان را (ایل دورادو) یعنی خزانه جهان نامیده است. ایل دورادو یا ایندورادو داستان پادشاهی یا شهر امریکایی اسپانیوی که غنامند از فلزات قیمتی وجواهرات نفیس بود.

جزیره مذکور از طرف جنوب به دریای سیاه، شمال با کشور ترکیه، شرق به آبنای کیریچ وصل میباشد. آبنای آذوف جزیرهء مذکور را از سرزمین قفقاز جدا میسازد و وسعت آن بیست و هفت هزار کیلومتر مربع میباشد. این جزیره به مدت اضافه از سیصد سال (۱٤۷٤-۱۷۷٤) مربوط دولت ترکیه بود.

در سال ۱۷۷٤ روس ها بخاطر تصرف آن یك سلسله تاخت و تاز ها را براه انداختند و دولت ترکیه نتوانست تاب مقاومت بیاورد تا آنکه جزیره مذکور حیثیت یك کشور آزاد را بخود گرفت و قراردادی را که دولت روسیه با دولت ترکیه بخاطر استقلال آن امضاء نموده بود، آنرا نقض کرد، و جزیره مذکور ضمیمه متصرفات روسیهء تزاری گردید. قبلاً بخاطر تصرف این منطقه جنگ های خونین در آن محل رخ داد، تا آنکه در سال ۱۷۸۳ قوای بوتمکین

جنرال روس آنجا را ظالمانه متصرف شد. لاروس مؤرخ فرانسوی بوتمکین را در جنایاتی که در آنجا مرتکب شده بود محکوم نموده، چنین میگوید: بوتمکین سخت آدم کش و احمقی بیش نبود ، بخاطر ارتکاب به قساوت و بیرحمی هایش وی را به دادگاه امنیت می سپارم ستالین آدم کش بیسابقه، مردم بومی این سرزمین را جبراً به نقاط دیگری کوچانید تا این قوم شجاع و مسلمان نتوانند در اتحاد و اتفاق زنده گی نمایند، همچنان در حدود دو ملیون و چهارصد هزار نفر مردم اکراین که مخالف رژیم بلشویکها بودند بجاهای دیگر روسیه انتقال یافتند.

در سال ۱۷۱۷، لشکر پتر کبیر به امیر نشین خیوا هجوم برد، ترکمنستان، بخارا، سمرقند، قوقند، گرجستان، قفقاز، آذبائیجان و غیره بعد از جنگ های طولانی به تصرف آنان درآمد.

یکی از خصایص اشغالگری روسها به اساس شواهد تاریخی اینست که آنها قدم به قدم پیشروی می نمایند. موانع و عوایق را یکی بعد دیگر از سر راه خویش بر می چینند، در عوض فوراً به اعمار استحکامات و سنگر بندی های نظامی اقدام می کنند، و خود شروع به راه بند کردن ها و شبکه تدارکات رسانی مبارزین میپردازند تا به این ترتیب ارتباط ایشان را درمرحله نخستین از میان بردارند. از عقب نشینی و شکست این اردو خبیث خوشحال نشوید؛ زیرا که عساکر احتیاط و غیره وسایل کمکی فوراً به یاری ایشان میرسد و نیز روسها در محیط برده داری و سرف داری تربیت دیده اند.

و بنا بر آن علیه این خرسان قطبی، خرسان قطبی دیگری در کار است، روسها از شیوه های گوناگون اغوا کننده و فریبکارانه مطابق به شرایط و عرصه های حیات استفاده میکنند؛ مانند رشوه دادن، تقدیم تحایف و هدایا و کذا ازشیوه های دیگر و یا اینکه قحطی های ساخته گی را بوجود می آورند، تا بدین وسیله مردم را به انقیاد و گردن نهادن مجبور سازند. و هم یك محل و ناحیهء را آزاد اعلان میکنند و اداره آنرا بدوش خود مبارزین و قوامانداتان آن محل می سپارند، با این مفهوم که دولت روسیه ازین ببعد به شما کاری ندارد و خود باید سرنوشت خویش را بدست گیرید ولی مدتی نه چندان گذشته میباشد که قشون اشغالگر بالای ایشان شبیخون میزند و مناطق مزبور را تارو ومار میکند.[۹] دسایس دیگر روسها عبارت از تجزیه نمودن مناطق میباشد یعنی اینکه از منطقه مناطق از ولایت ولایات و غیره میسازند، تا پیوند های سنتی مردم را بدین وسیله از میان ببرند و یا به ملیت های ساکن آن کشور برجسته گی می بخشند. تا یکی کلهء دیگری را بکند و بخورد و زمینه تصرف و قاپیدن برایش میسر شود.

با از بین رفتن امپراتوری پال در سال ۱۸۰۱ پلان اشغالگری روس ها تغییر جهت نداد، بلکه با تبارز انقلاب بلشویکی این سیاست، خونین تر و بیرحم تر عرض اندام نمود، امپراتور پال در همان سال توسط پسرش دراتاق خوابش به قتل رسید. آشوب بلشویك بنام انقلاب اکتوبر که در سال ۱۹۱۷ در یك فضای تبلیغی و پروپاگندا پا به عرصهء وجود گذاشت، قدم نامیمون و نامبارکش منجر به صد پارچه شدن آسیای میانه گردید. آسیای میانه بخصوص سمرقند و بخارا محل پرورش آئین متبرك و بلند پایهء اسلامی بود که در بطن خود هزاران هزار دانشمند، علمای مذهبی، ادبا، هنرمندان، سلاطین و مبارزین راه آزادی را پرورانده است.

مردان و بزرگان این خطهء تاریخی در راه توسعهء دین مبین اسلام تا سرحد امکان سعی و کوشش نمودند که در نتیجهء آن علوم و فنون از طریق مساجد و مدارس در مبانی حکمت و فلسفه اثر فراوان گذاشت و آبدات تاریخی آن هنوز شواهد زنده بیست که مؤید قول ما میباشد. بیاید به بزرگ مردانیکه در راه انکشاف و حفظ ارزشهای عالی اسلامی، تمامیت ارضی کشور و آرمانهای ملی جان های خویش را فدا کردند، درود بفرستیم و ارج بگذاریم.

چنگیزیان، پترهای روسی، بلشویکهای دروغگوی چطور بر پیکر سالم این دژ فرهنگی ضربات خورد کننده وارد آوردند و خوار و ذلیلش کردند. بلشویك ها آسیای میانه را بخاطر استیلای کامل و انکشاف تشکیلات توسعه طلبی از طریق برهم زدن و کوچك ساختن همبستگی توده های اسیر ریزه، ریزه کردند. در سال ۹۸۶عیسوی شاه خوارزم هیئت اسلامی را با هدایای قیمتی که در رأس آن یکی از امام های سلطان قرار داشت، به روسیه فرستاد تا قوانین اسلامی را در آنجا تدریس نماید. همچنان در سال ۱۵۷۲ عیسوی یکی از بزرگان بخارا به اسم عبدالله خان هیأتی را به سایبریا نزد کوچوم خان حکمران آنجا فرستاد تا اسلام را در منطقهء مذکور ترویج نماید و آنجا را از تاخت و تاز و اشغال روس ها بدور داشته باشد که در مباحث قبلی آنها یاد آوری شده است.

جمهوریت اوزبکستان

این جمهوریت متشکل از شهرهای تاشکند، سمرقند، بخارا، فرغانه، نمنگان، اندیجان، سرخان دریا و کاشکا دریا میباشد، نفوس آن هشت و نیم میلیون است، هشتاد فیصد آن مسلمان بوده، عالم کتاب اصول شاشی از شهر شاش یعی همان تاشکند قدیم است.

آرامگاه قفال شاشی، بنام ابوبکر محمد بن اسماعیل شاشی که فقیه زبده، وقتش بود، نیز در همین شهر است، و همچنان محدث معروف حاکم نیشاپوری ٤۰۵ هـ ق ابو عبدالرحمن سلمی و حافظ بن منده ۳۹۵ هـ ق، ابن نصر و عمر بن قطافه از شاگردان وی میباشند که در میان علمای فقیه جای بزرگ دارد و او سبب نشر رساله پر قیمت امام شافعی در آن زمان گردید.

شخصیت معروف دیگر حافظ ابوسعید هیثم بن کلیپ نیز از همین جاست. شهر بزرگ و با ابهت تاشکند در گذشته و عصرهای پیشین به استان های مساجد معروف بود که اکنون در آنجا جز چند مسجد انگشت شمار وجود ندارد. آثار خطی علمای آن عصر در کتب خانه اداره دینیات تاشکند نگهداری می شود. شهر سمرقند مرکز فرمانروایی امیرتیمور لنگ بود. مسجد بی بی خانم از شمار آن مساجدیست که تیمور آنرا بنام همسر دومی اش بنا نموده بود و آن از مساجد بزرگ بحساب می رود.

الغ بیگ کلانترین مدرسه اسلامی را در سمرقند بنام خود بنا کرد که بحیث آبده، تاریخی دور اسلام مشهور و تاکنون پابرجاست. همچنان آبدات و آرامگاه های تاریخی دیگر از خانواده تیموری مانند گور امیر که به اساس فرمایش شخص تیمور بر قبرستان سلطان محمد متوفی ۱٤۰۳م ولیعهد او بنا گردیده است.

امام الهدا ابولیث نصر بن محمد سمرقندی ۳۷۳ هـ ق که به گهر تابان این منطقه مشهور می باشد و کتابهای چون، بواذالعیون و الفتوی و خزانة الفقه و شرح جامع صغیر از آثار وی محسوب میگردد. ابوزید دبوسی سمرقندی ٤۰۳ هـ ق موجد علم اخلاقیات صاحب اسرار و نظم فی الفتاوی و تقویم الوله. حافظ رجا، امام داود بن ماجه، علاء الدین محمد بن احمد سمر قندی و ماتریدی، شهسوار علم الکلام از افتخارات علمی و ارزشمندان معروف این سرزمین می باشند. از دیگر ائمه و رجال معروف می توان محمد بن عبدالله هندویی فقیه چیره

دست که اصلاً از بلخ بوده و در بخارا وفات کرده است که به نسبت دسترسی به فقه شریف به ابو حنیفه کوچك شهرت یافت. و نیز امام بزرگ ماوراءالنهر، ابوبکر صاحب مختصر تجنیس و مبسوط از اهل بخارا می باشد و هم حافظ علی بن ابوبکر بن عبدالجلیل صاحب هدایه صاحب اثر مشهور فقه حنفی باشندهء فرغانه است.

ترجمه انگلیسی این کتاب توسط هیلتون صورت گرفته است وکذا فخرالدین حسن بن منصور معروف به قاضی خان از فرخار صاحب فتاوی که از امهات کتب است و کتاب دیگرش چون شرح ادب التفات و جوامع الصغیر می باشد. شمس الائمه محمد بن احمد سرخسی فقیه و محدث نیمه دوم قرن پنجم صاحب کتاب فقه و کتاب مبسوط که دائرة المعارف فقه حنفی است و علمای دیگر چون؛ محمد بن محمود محدث خوارزمی ٦٦٥. ابوبکر خوارزمی نویسنده، شاعر مؤلف مفاتح العلوم قدیمترین دائرة المعارف که حاوی علوم کلامی، طب، حساب، ریاضیات و فلکیات بوده است، و محمد بن موسی خوارزمی منجم مشهور مامون الرشید صاحب کتاب اسطرلاب. ابونصر محمد مشهور به فارابی از مضافات خوارزم و هزاران دیگر ازین قبیل بودند که درین محل و سرزمین زیست و زنده گی داشتند.

از آثار تاریخی آندوره میتوان مدرسه میرعرب را نام گرفت که حیثیت یك دانشگاه اسلامی را داشت این دانشگاه اسلامی در سال ۱۵۳٦ در جوار منار کلان اعمار گردید و در سال ۱۵٤۱ مقابل آن مسجد دیگری ساخته شد که بنام مسجد کلان مسمی است. این بناها ممثل فن معماری به سبك قدیم می باشد- بلندی منار کلان که از مرتفع ترین منارهای آسیای میانه است، دارای ٤٦ متر طول می باشد و ساختمان آن در سال۱۱۲۷ تکمیل گریده است، همچنان این مسجد از نظر شکوه و عظمت پس از مسجد بی بی خانم بزرگترین مسجد در نوع خود خوانده می شود که هفت دروازه داشته و گنجایش ده هزار نمازگزار را داراست، صحن آن به شکل گالری و کمان گونه ساخته شده که دارای ۲۲۸ گنبد بباﻻ و ۲۰۸ستون استوار است و بهمین رقم مدارس و مساجد دیگر بنام های مدرسه کلتاش در بخارا و مسجد شیخ بهاء الدین نقشبندی خیلی معروف است. وی از موسسین سلسله نقشبندیه است که در نزدیکی بخارا مدفون می باشد و نیز آرامگاه پرحشمت و جلال محمد بن اسماعیل بخاری محدث جلیل القدر ۲۵٦ هـ ق صاحب الجامع الصحیح در حوالی سمرقند موقعیت دارد.

جمهوریت تاجیکستان

بیش از سه میلیون جمعیت دارد و نود و هشت فیصد آنرا مسلمانان تشکیل میدهد.

حضرت مولانا یعقوب چرخی صاحب نی نامه و مرید صدیق حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند در گلستان قریه نواح دوشنبه مدفون است و مسجد او در شهر دوشنبه محل بزرگی برای نماز گزارانست. وی تفسیری هم بزبان دری تألیف کرده است.

جمهوریت ترکمنستان

در حدود دو میلیون نفوس دارد، مرکز آن عشق آباد است.

از شهرهای مشهور و عمدهء آن چارجوی، چارچق، پولوتیسك و مرو میباشد.

شهر مرو در سابق مربوط افغانستان بود، روسها با یك حمله غافلگرانه آنرا اشغال نمودند.

مرو در بخش فقه و ادب، علم و فرهنگ کارنامه های قیمتدار از خود بجا گذاشته است.

علاوالدین سبکی در طبقات الشافعیه الکبری مرو را واسطة العقد یاد کرده است.

علامه سبکی مینویسد: که شهر مرو بس بزرگ، رهایشگاه عظیم، بهارستان علماء و عشرت کده ملوك و وزراء ست.

تیمور لنگ که در غرب بنام فاتح پارس معروفست نیز از جمهوریت ترکمنستان بود.

حضرت بریده بن حصیب صحابی و تعداد دیگری از صحابه درینجا زنده گی میکردند.

از جمله تابعین عبدالله بن بریده یحیی بن یعمر و حضرات دیگر درینجا بسر برده اند.

بعداً حسین بن واقد، ابوحمزه سکری، ابن المبارك، فضل بن موسی ابوتمیله، علی بن الحسن بن شفیق، عبدالله بن عثمان و غیره از جمله پیروانش بودند.

پیش درآمد های قرن چهارم موجبات کسر علوم در این استان (ترکمنستان) تا اندازهء محسوب میشود، ولی آنرا برهان قاطع در سد و کُند شدن نهضت های دانش نباید ثقه تلقی کرد. حافظ بن غیلان مروزی ۲۳۹، از جمله محدثین مرو بود، تمام اصحاب بویژه صحاح سته

جز امام داود، از جمله شاگردان وی بودند. ابو دردای مروزی ۳۶۷، هدیه بن عبدالوهاب مروزی ۲۴۱، محدث اسحاق بن راهویه ۲۳۸، عباس بن مصعب نویسنده تاریخ مرو، فقیه بن رستم مروزی ۲۱۱، شخصی که علم فقه را از امام محمد آموخت.

همچنان دیگر صاحبان کلام و سخن وران و شاعران که اسماء شان بنابر مآخذ مستند از قلم مانده از استان مرو اند. و نیز یوسف همدانی از جمله مجاهدین استان مرو میباشد.

ترکمنستان با ایران و افغانستان هم سرحدا ست. این جمهوریت از بحر قزوین که در عربی بنام بحر جرجان و دریای خضر و در لاتین بنام بحیره کسپین مشهوراست تا دریای آمو (جیحون) امتداد دارد. هشتاد فیصد این جمهوریت را دشت های قراقرم تشکیل میدهد و حفر کانال قراقرم که از دریای آمو سرچشمه میگیرد، قسماً این دشت ها را آبیاری مینماید.

جمهوری قرغزستان

این جمهوریت در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید و در سال ۱۹۳۶ تحت اداره مستقیم بلشویکها درآمد. جمهوریت قرغزستان از جانب شرق با دولت چین کمونست هم سرحد است. نفوس آن دو نیم میلیون میباشد.

نود و دو فیصد آنرا مسلمانان تشکیل میدهد، نام اصلی آن بیشك است و مرکز آنرا روس ها- فرونز نام نهادند. فرونز یکتن از افسران روسی بود که قشون بیست هزاری از جوانان مسلمان آنجا تشکیل داد و برای سرکوبی مردم محل از همین قشون استفاده نمود. اوش از جمله قصبات آن جمهوریت میباشد. سراج الدین علی الحنفی از باشنده گان اوش است که به لقب امام الحرمین معروف بود . لامیه از مقبولترین تالیفات وی میباشد ادباء، اوضاع و احوال آنرا برشته تحریر آورده اند.

جمهوریت قزاقستان

این کشور شش میلیون نفوس دارد، شصت و هشت فیصد آنرا مسلمانان تشکیل میدهد مرکز آن الماآتا میباشد، اما روسها آنرا بنام ویرنی یاد مینمایند.

شهرهای دیگر آن عبارتند از قره جنده، سیمی پلاتینسك، پیروپالوسك، چقند، ارال سیك و جمبول میباشد. این جمهوریت وسیع ترین چراگاه های روسیه را تشکیل میدهد از نظر

ذخایر تیل، زغال سنگ در شمال شرق بحیرهء کسپین و غیره غنی است.

قزاق ها مانند ترکمن ها دلاور و شجاع بوده و در دینداری شان محکم میباشند.

روسها در گذشته کلمهء قزاق را به معنی اوباش، غارتگر و بربر ترجمه کرده اند، برعکس قزاق عبارت از کلمه شجاع و دلاور میباشد.

آذربایجان شمالی

این استان دارای چهار میلیون نفوس بوده و هشتاد فیصد آنرا مسلمانها تشکیل میدهند و هفتاد در صد ترکان در آن اسکان دارند. مرکز آن شهر باکو است. آذربایجان شمالی از طرف شرق به بحیره کسپین ، از طرف شمال به کوه های قفقاز و جورجیا ، از جانب جنوب به ایران و از طرف غرب به ارمنستان، ترکیه و عراق هم سرحد است.

آذربائیجان شمالی از نظر ذخایر نفت نهایت غنی است که قسمت اعظم ضروریات نفتی دولت غاصب روس از همین جا رفع میگردد. نام تاریخی آن گنجه است.

احمد بن عمر نظامی گنجه یی شاعر و ادیب نامی آذربائیجان درین شهر چشم بجهان گشوده. مزار این فاضل گرامی در نواحی کِروف آباد که دومین شهر بزرگ آذربائیجان است، موقعیت دارد. خاقانی شاعر چیره دست اَدیب زبان فارسی دری و فضل الدین ابراهیمی حقایقی در ۱۱۰٦ و ۱۲۰۰ نیز از همین محل میباشند. که مولانا شبلی در باره اش چنین مینویسد: «قصیده گویی در زبان فارسی دری، از خاقانی آغاز و به قاآنی ختم میگردد».

خاقانی در گنجه بدنیا آمد و در تبریز چشم از دنیا بست. کُلیاتَ خاقانی مشهور و مورد توجه کلیه ادبا و دانشمندان می باشد و او گوید:

زروسی نجوید کسی مردمی
که جز گوهر نیستش ز آدمی
همه رهزنان چون گرگ و شیر
بخوان نادلیر اند بر خون دلیر

اسلام دین مبارك است تمام اصول، مفهوم و قواعد زندگی در آن طوری مطرح گردیده که صاحبدلان و رهروان طریقت به حکمت و جلادادن معنوی اش پی میبرند.

روسها، پترها و بالشویکهای بیخدا با تمام فعالیت های خسته گی ناپذیر شان در پخش نمودن تیوری تألیف و نوشتن میلونها کتاب در راه بدنامی و بی عزتی مسلمانان قادر نشدند، محبت و بزرگداشت این آیین کبیر الهی را از دل آنان در اتحاد شوروی بدر کنند.

روزنامه واشنگتن تایمز مؤرخ ۸۹/ ۱۵/ ۳ چنین مینویسد:

«مسلمانان اتحاد شوروی از خوشحالی گریه میکردند»

دیروز با برگشت چند قرن، قرآنکریم دوره، خلافت عثمانی به مسلمانان آسیای میانه رسید و هزاران مسلمان از نهایت، احساسات و خوشحالی گریه میکردند- یکی از رهبران مذهبی اظهار داشت که این نمونه تحول بنیادی میان مردم و حکومت با کلیسا ها میباشد.

هنگامیکه مسلمانان قرآنکریم را حمل و همراهی میکردند، فریاد میزدند که خداوند عالم "ج" بزرگست، و چنین جمع و جوش و خروش در سرزمین الحاد هرگز نشده بود. زمانیکه مردم قرآن مبارك را از محوطه محکمه بروی شانه های خویش حمل مینمودند، جوانی از فرط سرور و ادای احترام از رواق پایانی یك منزل خود را در میان اجتماع پرتاب کرد و آنگاه دستهای خود را بروی خود کشید و دعا نمود، مردم وی را در آغوش گرفته و بشانه ها میکشیدند، عده دیگر دیوانه وار خود را بکتاب مقدس آسمانی نزدیك ساخته تا دستمال منبر را که بدور قرآن مجید پیچانیده شده بود، تبرکاً لمس نمایند. محمد ابراهیم یوسف از میان مردم قد بر افراشته چنین گفت: قرآن مبارك ایمان ما، قانون زندگی ما و حقیقت وجوه ما میباشد.

مقامات رسمی شوراهای مذهبی و بورد مذهبی در آسیای مرکزی و قزاقستان اظهار داشتند که ایشان چنین احساسات و جوش و خروش را هرگاز بخاطر نمی آورند.

مسلمانان روسیه اروپایی، تاتار و باشکر

این مسلمانان در قسمت والگا، کوه های اورال، قازان، تاتار و باشکر موقعیت دارند و همچنان ایشان بنام های ترکان بلغار، ترکان قازان، ترکان تاتار و ترکان باشکر یاد میشوند. طبق آمارگیری سال ۱۹۵۵ مجموع نفوس آنان به ده ملیون و هفت صد هزار میرسد که از جمله ده ملیون شانرا مسلمانان تشکیل میدهند. ایشان از خود حکومت های علیحده نداشته و در جمهوریت مرکزی روسیه مدغم شده بودند.

آری! زمانیکه شکوه و جلال مطنطن این شهرهای مسلمان نشین در آسیای میانه با تبارز شاهان و امیران با قدرت لرزه بر اندام اروپائیها می انداخت. روس ها با ریش های دراز و قیافه های چرکین که حتی فاقد نان و فرهنگ بودند، چسان از گزند امیر تیمور لنگ در امان ماندند؟

تیمور که حدود قلمرو خود را از مرز چین تا سواحل مدیترانه و از هند تا روسیه گسترش داد بعد از شکست سلطان بایزید یلدرم در سال ۱٤۰۲ عیسوی که یگانه شاه مقتدر وقت خود بود با تحایف و تبریك نامه های شاهان کشورهای مختلف اروپایی روبرو شد.

مناطق تاریخی خوقند، سمرقند، بخارا، خیوا و غیره در نتیجه پالیسی هژمونستی روسها و قراردادهای یازده می ۱۸٦۳ و ۲۷ سپیامبر ۱۸۷۳ چسان بدولت های تحت الحمایه روس تبدیل شدند. تمام مستعمرات مسلمانان روس تزاری باین عقیده بودند که با تغییر شرایط و از میان رفتن پترهای روسی زمینه آزادی ایشان میسر شدنی است. از قضا انقلاب بلشویکی بسر وقت ایشان رسید و همه را اسیر و غلام ساخت و آرزوهای ملت های مسلمان آن مناطق را بخاك یکسان کرد. لینن و ستالین هر دو برای بی آبرو ساختن مذاهب و عقاید مردم در زمان های مختلف و جاهای مختلف زیرکانه عمل میکردند. یعنی از سالهای ۱۹۱۷- تا ۱۹۲۹ در مقابل دین و مذهب یکنوع سیاست را پیشه کردند و سپس تا سال ۱۹٤۱، این وضع یك روش جداگانه داشت و در خلال جنگ جهانی دوم این سیاست سیمای متفاوت را ارایه میکرد.

لنین از مذهب خوشش نمی آمد و آنرا بمثابه زهر کشنده تلقی مینمود و چنانچه میگفت: «دلایل مارکس مقنع، کامل و راست است و آن منبع الهام کامل جهان بینی انسانهاست».

او میگوید که تحت علم ضد کمونیزم کلیهء دشمنان ترقی یعنی از فاشسیت ها تا سوسیال دموکراتها از علماء نویسنده گان، نقاشان، بورژوازها تا امامان وحدت نموده اند.

او میگوید: تشکیلات توسعه جهانبینی علمی و اخلاق کمونستی بدون جنگ با ایدیولوژی مذهب ناممکن است. او تمام کتابهاآسمانی نوشته های تورات و معجزات ظهور را بباد مسخره میگرفت. پیدایش علوم طبیعی چون کیمیا، فزیك، بیالوژی و غیره را اساس افتضاح کتابهای فوق میداند».

کمونست ها خود دشمنان ترقی و سعادت بشری اند. علی الرغم احساسات و آزادیهای انسانی عمل نموده و بر در و دیوار این معابد و محل نیایش بنده گان خدا چنان قفل و زنجیر زده اند که گویا نمی خواهند دیگر هرگز باز شود.

مجسد عظیم خان تاتار درنفس سینت پیترزبورگ (لیننگراد) از جانب بلشویکها به ذلت و خواری کشانده شد و امروزه آن صرفاً بروی زیارتچی ها باز میباشد هکذا کلیساها.

سران کمونیزم مشاهده نمودند که مسلمانان تحت استعمار در روسیه سخت سنتی و

معتقد بدین مقدس اسلام اند و بنابر آن لنین و ستالین هر دو مشترکاً برای فریب و اغوای مردم قطعنامهء را باین عنوان صادر نمودند:

مسلمانان روسیه!

«تاتاری، ولگایی، یا اهالی جزیره نمای قرم، ترکستان، ترك، سایبریا، قرغز، ساراطی، اطراف قفقاز، اهالی کوهستانی قفقاز، چرگس و تمام مردم که از طرف سادهای جنایتکار روس، مساجد، عبادتگاه عقاید و غیره شان پایمال شده ، رسانیده می شود که سر از امروز تمام این ها آزادانه در دسترس استفاده شما قرار دارد، بدون ترس و ارعاب و ممانعت میتوانید که بحیات عنعنوی خویش سر و سامان دهید.»

در حالیکه ساد های روسی در قسمت دین و آئین مردم قیودی وضع نکرده بودندچنانکه روز هفدهء اکتوبر ۱۹۰۵ حکومت تزاری ابلاغیهء را باین شرح پخش و اعلان نمود:«حکومت روسیه آزادیهای اشخاص، وجدان، مذهب، آزادی تحریر و بیان و اجتماعات را با اساس شورای قانون گذاری تأمین خواهد کرد. بواقعیت که مسلمانان این آزادیها را به چشم سر مشاهده نمودند.

مسلمانان به یقین کامل و قلوب سرشار از حب وطن در راه استخلاص سرزمین های شان با بلشویك ها در یك صف علیه قدرت تزاری قرار گرفتند، تا مگر این فداکاری ایشان در رسیدن به اهداف و آرزوهای شان مثمر ثمر واقع گردد. لیکن لنین با گذاشتن مرهم ناشفا بخش بر زخم های دیرینهء مردم که سخت در اشتیاق آزادی بودند، تصمیم ظالمانهء بود.

جرمن ها لنین را در یك ریل پوشیده داخل روسیه نمودند تا انقلاب را براه بیندازد تا بدینوسیله جنگ روسیه از دست اندازی به یوروپ کوتاه گردد. به گفتهء چرچیل صدراعظم وقت انگلیس، جرمن ها، لنین را مانند باسیلوس (میکروب) طاعون استعمال نمودند و این نوعی از مرضی بود که در سرزمین پاك سویتزرلیند بدست آمده است.

مجلس موسسان و دسایس لنین

ذکر این نکته بسیار جالبست؛ زیرا که بلشویکها انتخابات مجلس موسسان را اجازه دادند. لینن برای اینگونه پارلمان که طبق اصول دیموکراسی انتخاب شده باشد، اصلاً اهمیتی قایل نبود و آنرا مادون سویت تلقی میکرد. با این وصف شاید به علت آنکه مدتها از حکومت وقت نسبت به تعویق افتادن انتخابات انتقاد میکرد از آنرو خود را مکلف و مجبور دید تا انتخابات را براه بیندازد. روسها برای اولین بار و شاید برای آخرین دفعه چنین انتخابات کاملاً آزاد در تاریخ خویش داشتند که مرد و زن در آن سهم گرفتند. آمار و ارقامی را که خود لنین نشان میدهد، بلشویك ها در حدود یك ربع آراء را از خود کرده بودند که متعلق میشد به شهرهای ماسکو و پترگراد. قسمیکه آراء در روستاها چندین برابر آن بود یعنی به سود انقلابیون اجتماعی بود نه به نفع لنین. و بلشویکها کذباً ادعا نموده بودندکه به طرفداری لنین مترقی ترین افراد رأی داده اند. پیشروترین عناصر کسانی بودند که به سود انقلابیون اجتماعی رأی داده بودند. در هژده جون ۱۹۱۸ لنین صرف برای یك مرتبه تصمیم گرفت تا مجلس مؤسسان را بوجود آورد، اما یکروز بعد از تصفیه حساب مجلس مذکور را به فرمان خویش منحل کرد.

مدت بعد لنین بنابه منافقت هایش از طرف خانم نان کپلان هدف گلوله قرار گرفت و جراحت سخت در گردن برداشت؛ زیرا که لنین بجز بلشویك های خود که بدان منسوب بود دیگر احزاب را ماجراجویانه و بدل توصیف نموده، از اعتبار ساقط نموده بود.

لنین با بدست آوردن قدرت سیاسی نه تنها به بلشویك ها میتاخت بلکه در مجموع چنین میگفت «یکی از شرایط ضروری آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارتست از مبارزه طولانی پایه دار، بیرحمانه بر اپورتونیزم سوسیال شونیزم و غیره جریانات بورژوازی که موجودیت آنها ناگزیر است بر آنها می تاخت برای آنکه پرولتاریا در شرایط کپیتالستی عمل مینماید.

هرگاه بلشویزم طی سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۷ علم مغلوب نمودن ظفر یافتن و راندن بیرحمانه منشویکها یعنی اپورتونیست ها، ریفورمیست ها و شوونیستها را فرا نمی گرفت، در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۹ بر بورژوازی پیروزی حاصل کرده نمیتوانست.

او، میگوید: یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویکها همانا دسپلین حزبی و حکمرانی

آهنین آنان بود. وی علاوه میدارد که تمام نیروهای مترقی پاکدامن، فداکار و با نفوذ از او حمایت میکنند و این طبقات قادرند که قشرهای عقب مانده را با خود همگام نمایند. اگر اینها نمی بود بلشویك ها دونیم سال نه، بلکه دونیم ماه هم حکومت کرده نمی توانستند. از بیانات لنین چنین نتیجه میشود که او از طریق انجام دادن قساوت و آدم کشی، خشونت و بیرحمي، دزدی و چپاول میتواند قصرهای عظیم ستم را در بالای لاشه های مردم بیدفاع بنا نماید. مصطفی چوکی یکتن از تاریخ نویسان عصر چنین میگوید: جنایاتی را که بلشویکها در آسیای میانه انجام داده اند، هیچ یك امپراتور در قلمرو و مستعمرات خویش چنان کشتار و قتل ها را مرتکب نشده است. تمام نویسنده گان غربی باین عقیده اند که جنبش دروغین سوسیالستی در سرزمین های آسیای میانه صرفاً توسعه طلبی امپریالیزم روس بود. و جنبش های آزادی خواهی مسلمانان ترکستان زمین را از بین برد، بویژه سرزمین باستانی خودمختار خوقند که یگانه ممثل استقلال ملی آنجا بود. نفرت و سؤ نیت بلشویکها نسبت به مسلمانان روزبروز تقویت میشد، مردم ناچار بخاطر دفاع از شرافت، ناموس، وطن ایمان و عقیده میبایست به مبارزه برخیزند و جنبشهای چون پان اسلامیزم (اخوان المسلمین) پان ترکیزم و پان تورانیزم که انگیزه مذهبی و سیاسی داشت به میدان بکشند.

ریشهء اصلی این جنبش ها را پان سلاویزم اروپایی تشکیل میداد. در دسامبر ۱۹۱۷ شریعت اسلامی از طرف حکومت کمونیستی تاشکند باطل اعلان شد و روسها بخاطر از میان بردن حکومت خودمختار خوقند اتهامات نادرست را بان نسبت دادند. چه از یکطرف آنرا با دولت انگلستان همکار میدانستند، از جانب دیگر آنرا به کشتار روس ها و ارمن ها متهم میساختند، تا قصداً خشم و نفرت عساکر روس را نسبت به مسلمانان افزایش داده باشند. و بنابران ماجراجویهای روسها از لابلای دسایس و حیله گریها تقویت شده در نتیجه با قشون بزرگ باین شهر حمله نمودند که مدت سه شبانه روز جنگ ادامه یافت، در نتیجه شهر مذکور در فبروری ۱۹۱۸ بدست بلشویك ها غارت شد. چهارده هزار باشنده این شهر قتل عام گردید و عساکر اشغالگر دارایی مردم را چور و چپاول کرده و سپس شهر مذکور را به آتش کشیدند.

آرویل از قول چارلز دیکنز هنرمند می نویسد، تحول معنوی به مراتب بهترتر است از تحول مادی. وی دکترین دیکنز را به ده کلمه ختم میکند: اگر انسان بتواند شایسته عمل نماید، دنیا شایسته خواهد بود. بُرن Brun در یادداشت های خویش می نویسد که او در سال ۱۹۱۸ به آن شهر سفر کرده است و آنجا را نیمه خالی توصیف مینماید. وی میگوید که به

تعداد هزاران اسکلیت انسان بروی جاده ها افتاده بود که آدمی را به حیرت فرو میبرد.

سکالف، نویسندهء روسی، تحت عنوان طبیعت اجتماعی جنبش باسمقچی(*) در ترکستان مینویسد: «پالیسی اقتصادی و فرهنگی حکومت های مستبد روس از شروع، استعماری بود و منافع مردم مسلمان مناطق را در جهات مخالف تشویق و رهبری میکرد.» در همانوقت روسها به مبارزین مسلمان اتهام وارد میکردند که آنها کمك های از امریکایی ها، انگلیس ها، ترك ها و چینی ها، افغان ها و حتی روسهای سفید بدست می آورند.

روسها اکنون دروغهای مشابهی را به مبارزین و مجاهدین جنبش آزادی بخش کشور ما نسبت میدهند. سکالف علاوه میدارد، از بین بردن حکومت خودمختار خوقند عبارت از دزدی ها، شدب عمل پارتیزان های روسی، باندهای وحشتناك و ربودن آخرین قلمهء نان از دهن دهقانان توسط رژیم بلشویك ها در جهت تهیه آذوقه برای کارگران شهر و خطوط آهن بود که در نتیجه دهقانان را بیك مبارزه اجتناب ناپذیر در برابر بلشویکها ترغیب کرد.»

اما مصطفی چوکی اوغلو نظریهء فوق را رد نموده چنین میگوید: با از میان رفتن خوقند موج اعتصابات و تظاهرات بالا میگیرد که نه حکومت خوقند و نه خود او این جنبش را دامن زده است. به عقیدهء وی این جنبش به شکل طبیعی آمدنی بود.

مصطفی چوکی اوغلو از سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۱ صدراعظم حکومت موقت ترکستان بود. الیزابت باکبون جنبش مسلمانان آسیای میانه را مربوط به اشخاص میداند که در اوایل کودتای، بلشویکی از زندان ها رها گردیده بود. اما لنین این نهضت های مقاومت مسلمانان را خصوصیت طبقاتی داده به این معنی که غربا و بینوانیان قیام کردند و طبقه حاکم (کپیتالیست ها) را از میان بردند. دگرگونی مسلمانان آنجا را هر کس از دیدگاه های متفاوت ارزیابی مینماید.

انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس
تا کس نکند رنجه بر در کوفتنت مشت

مسلمانان و بخصوص حکومت خودمختار خوقند که ناتوان نبودند تا از موجودیت خویش، وطن دین و شوونات ملی خود در مقابل آدم خواران روس دفاع نتوانند، این جنبش ها ماهیت طبقاتی نداشته، بلکه ضد ملحدین بوده و از پالیسی توسعه طلبی سوسیال امپریالیزم روس نشأت میکرد، مبارزات مسلمانان بخاطر حصول استقلال و حاکمیت ملی در ایام سارهای روسی به اوج خود رسیده بود.

بلشویکها به منظور تجزیه و تضعیف مسلمانان در آسیای میانه، قفقاز و دیگر جایها از

شیوه های کهن استعماری استفاده کرده اند، یعنی تفرقه بینداز و حکومت کن.

اقدام به ترور فرهنگ، نژاد وحدت و عقیده نموده، از ملت، ملتها و از مرز، مرزها ساختند، اقوام را علیه هم تحریك کردند و جنگانیدند، پسر را با پدر و پدر را با پسر درآویختند و به مقام ارجمند اسلام استخفاف نمودند، قسمیکه یك عدهء اغواشده گانرا با ریش های ساخته گی به صفت واعظ و ملاامام به محراب مساجد کشانیدند. این واعظان تصنعی از بالای محراب مساجد شروع به جنبانیدن سرو پا می نمودند و از فرط احساسات ریش های ساخته گی این فریب کاران روسی بزمین می افتید.

سرزمین قوقند از همچو دسایس شیطانی روسها از میان رفت. بلشویك ها نهایت سعی کردند تا آوازه عمل وحشیانه شان به بیرون سرایت نکند؛ زیرا که عساکر مختلط تمام دارایی مردم را غارت نموده بودند. روسها به صورت مستقیم و غیرمستقیم از ورود کالاها باین شهر موانع ایجاد میکردند که در نتیجه قحطی عظیمی بوقوع پیوست.

طبق گفته ریترتون قونسل دولت انگستان در کاشغر در حدود صدهزار انسان از گرسنگی مردند ده ها هزار دیگر به دربار ترکستان فراری شدند و از نهایت پریشانی اطفال و جگرگوشه های خود را در مارکیت های حیوانی فروختند. اگر لقمه نانی از درون قطار راه آهن به بیرون پرتاب میشد، در آن واحد تجمع، اطفال و کودکان بر سر آن تشکیل میگردید که تماشای آن خیلی تأثرآور مینمود.

روسها از دادن تلفات و کشتار و قتل عام مردم باکی نداشتند. آنها چنین قحطی های تصنعی را در اوکراین نیز تجربه کردند، از طریق جمعی ساختن اراضی در حدود پنج تا هشت ملیون به هلاکت رسیدند و اضافه از دو ملیون و چهارصد هزار دیگر به اردوگاه های کارهای اجباری بدیگر جاهای روسیه انتقال یافتند. در سالهای ۱۹۴۹ - ۱۹۵۹ عصر ستالین تعداد بندیها در کمپ های اجباری سایبریا به ملیون ها میرسید. روس بیوف جنرال روسی در شب نزده جنوری ۱۹۱۹ که خود کمیسار جنگ در تاشکند بود، علیه بلشویکها کودتا نمود تمام کمونیست ها را دستگیر و به قتل رسانید و بعد به فرغانه متواری شد. همچنان مان ستروف جنرال دیگر روس به رهبری لشکر دهقانان بنام لشکر مردم و لشکر محمد امین بنام لشکر سفید مسلمانان درترکستان مسمی شد،* این نیرو مختلط در آکست همان سال جلال آباد را به تصرف خویش درآوردند.

(*) نبرد باسمقچی در سال ۱۹۱۷، از جانب مسلمانان علیه روسها براه انداخته شد و تا سال ۱۹۲۸ به همان شدت ادامه داشت. هدف نبرد مذکور این بود تا نیروهای متخاصم را از سرزمین های خویش بیرون و در عوض بنای حکومت اسلامی را بگذارند.

ایرگش و روس بپوف، پامیر، مرغاب، قزل رباط را در تصرف گرفتند، قوای ایشان خطوط آهن که اندیجان را با نمنگان وصل میکرد، تخریب کردند و در نتیجه وقت کافی برای دایر کردن مجلس مؤسسان فرغانه میسر گردید. در آن کانگرس دولت مؤقت فرغانه اعلان شد. رئیس آن دولت محمد امین و معاون وی جنرال نستروف تعیین گردید. و بیلکین نام از جمله قوماندانان روسی ضد بلشویکها امور نظامی را بدوش گرفت و شخص محمد امین با مساعدت صاحب منصبان روس با ادمیرال سفید کولچاك ارتباط پیدا نمود و طالب کمك از دولتهای افغانستان و انگلیستان گردید. طبق یادداشت ریترتون کولچاك در دادن کمك به محمد امین تعلل ورزید، اما در نوامبر و دسامبر همان سال هیأت های حکومت افغانستان به نزد محمد امین رسیدند و کمکهای مالی و نظامی را به وی وعده دادند، از جانب دیگر محمد امین را با ایرگش که مدتها باهم درگیر جنگ بودند، آشتی دادند که در نتیجهء آن حرکتی بنام (اتحاد ملی) بوجود آمد و روزنامه وحدت از طریق اتحاد ملی بچاپ رسید که در آن از همه ترکان توقع وحدت شده بود.

هکذا هیئت های دیگری به نامهای مردانقل و بنیخ بردی از جانب حکومت فرغانه در کنفرانس صلح پاریس اعزام شدند تا موضوع جدایی ترکستان را از حکومت روسیه مطالبه نمایند.

فرونز یکتن از جنرالهای محلی روس که مؤظف، به کارهای اداری ترکستان بود، قشون سی هزار نفری را از جوانان مسلمان تشکیل داد و آنها را تشویق کرد تا در حزب بلشویك شامل شوند و در عین زمان وی روش ملایمی را در پیش گرفت که در نتیجه وضع داد و ستد در بازار رویگرمی نهاد و مواد خوراکه و غیره به ندازه کافی به بازار عرضه شد.

جنرال مانستروف معاون حکومت مؤقت فرغانه با بلشویك ها اعلان آتش بس داد. به تعقیب آن تمام روسهای که ضد بلشویکها بودند، از قشون محمد امین جدا شدند و خود را به بلشویك ها تسلیم نمودند. ایرگش هم خود را به کمونیست ها تسلیم کرد، لیکن عساکر خود را طبق فرمایش روس ها در اختیار خود گرفت و اما به اعتبار اینکه نباید با محمد امین ارتباط قایم کند. ایرگش در سال ۱۹۲۰ در یك نبرد در نزدیکی ماجیلان کشته شد. "فرونز" با کلمات چرب و نرم که در گذشته و در بسا موارد روی آن اشتباهات رخ داده بود، بیان داشت که باید دوباره تکرار نشود و اصلاحاتی به میان آید که مردم در آرامش حیات بسر برند. فرونز نماینده لنین و مسوول ادارهء حکومت تاشکند بود، تصور میکرد که محمد امین خود را تنها می بیند و با قوای خود یکجا به حکومت تاشکند تسلیم میشود.

و در فبروزی ۱۹۲۰ پاپی نام که جبههء مقاومت را در ناحیه اندیجان تشکیل داده بود با سه هزار عسکر خود را به بلشویکها تسلیم کرد. بلشویك ها پیشنهادات صلح و آتش بس را با دیگر اعضای جنبش مقاومت که عبارت از اسلام قل در بخش نمنگان و خال خواجه قایم مقام ایرگش و پهلوان امان بودند، قبول کردند و مواد آن قرار ذیل میباشد.

۱- مبارزین میتوانند ساحه بدست آورده را با عساکر و مهمات در اختیار داشته باشند.

۲- کدام دفتر یا شعبه رسمی در حدود قلمرو آنان از جانب حکومت شوروی تأسیس نخواهد شد.

۳- هر کدام شما رهبران از امتیازات و موقف یك قوماندان روسی برخوردار خواهید بود.

در سال ۱۹۸۳ روسها خواستند به اساس همین پالیسی عوام فریبانه فرمانده احمد شاه مسعود قوماندان جبهه مقاومت شمال را به صلح و آتش بس فراخوانند، مگر ایشان در باره به موفقیت نایل نشدند.

تجارب تلخ و دردناك تاریخی برادران مجاهد ما در آسیای میانه و غیره چشم و گوش مردم ما را باز نموده بود. روسهای فرصت طلب چندی قبل پیمان سه فقره ایرا با رهبران مسلمان بسته بودند نادیده گرفته، بالای محمد امین بیگ حمله کردند، مگر وی. به وساطت قوماندان لواء تاتارها ازین خطر رهایی یافت و به وساطت قوماندان لواء تاتارها - روسها میگفتند محمد امین بیگ در صورتیکه تسلیم شود، خواهند بخشید و مگر محمد امین فریب خورده، خود را بروس ها تسلیم نمود. صرفاً یکی از رهبران مقاومت به اسم شیرمحمد به صفت جناح مخالف مقاومت بر ضد کمونیست ها باقیماند. بتاریخ چهارم می ۱۹۲۰ روس ها، محمد امین را نزد شیر محمد اعزام داشتند تا او را تشویق کند که از مخالفت علیه روس ها دست بردارد.

محمد امین بحیث یك شخص خائن و نماینده بلشویکها از جانب شیرمحمد به قتل رسید، بعد از آن شیرمحمد تصمم گرفت تا در برابر حملات ناگهانی و دسایس شان خود را تقویت نماید روی همین ملحوظ هیأتی را نزد امیر بخارا فرستاد تا نظر او را به طرفداری خود جلب نماید.

لیکن امیر بخارا هیئت ایشانرا توقیف نمود. این پیش آمد پادشاه بخارا، شیرمحمد را سخت ناراحت ساخت و در نتیجه شیرمحمد برادر خود را نزد پادشاه افغانستان اعلیحضرت غازی امان الله خان فرستاد. درین زمان بر اثر فشار و آزار بیحد کمونیست ها، مناطق آرام

به نهایت اختناق و تشنج بدل شده بود. نویسنده فلسفه تحول اجتماعی رهبر آواره کمونیزم (کارل مارکس) که باعث کوچانیدن و هزاران کشتار و بدبختی و مصائب و آلام در تمام جهان گردیده بود، میگوید:

شرایط اقتصادی از هر عوامل دیگر در روش اجتماعی نقش مهم و تعیین کننده دارد. از برخورد و دیالکتیك تی سیز - انتی سیز در نتیجه شی جدیدی سن تی سیز به میان میاید به عقیده "مارکس" سازمان بلند مرتبت اجتماعی در آنوقت کمونیزم خواهد بود و بنابر تیوری دیالکتیك تمام طبقات دیگر از بین میروند، ملکیت ها عامه میشود، بیکاری و استثمارگاران از میان میرود، کالاها به اندازهء کافی تولید میشود و مطابق به ضرورت مردم توزیع میگردد کارل مارکس در سال ۱۸٤۲ در آلمان شروع به نشر ژورنال سیاسی کرد، ولی دولت نشر آنرا مسدود نمود. وی از آلمان به پاریس رفت و بنابر نشرات انقلابی اش در سال ۱۸٤۵ از آنجا اخراج گردید و راهی بروسیل شد. مختصر اینکه بعد از چاپ مانیفیست به کلون جرمنی برگشت و دوباره شروع به نشر یك اخبار نمود و بنابران دولت جرمنی ویرا از آنجا نیز اخراج کرد. سپس وی به لندن رفت و متباقی ایام زنده گی را در همانجا گذرانید.

سید محمد عالم شاه، امیر بخارا

حملات متداوم و حیله گری های روس های توسعه طلب، امیر بخارا را به تشویش انداخت و تصمیم گرفت تا با این وضع معاملهء انجام بدهد که مگر از فتنه و دسایس آنان جلوگیری شود طی یك قرارداد از ورود اموال انگلیسی از طریق افغانستان به بخارا ممانعت به عمل آمد به این ترتیب سؤتفاهم بنابر نزدیکی امیر بخارا با دولت انگلستان که در گذشته ها روس ها از آن نگرانی داشتند، باید برطرف میشد.

موافقتنامه سی مارچ ۱۹۱۸ که بنام قزل تیپه یاد میشود از طرف فرونز به امضا رسید، در اپریل ۱۹۱۹ صدها اشتر سلاح انگلیسی، افغانستان را عبور کرده و به بخارا رسید که به تعداد شش صدنفر از معلمان انگلیسی را هم با خود همراه داشت.

بلشویك ها بنابر معاذیری نمی خواستند عجالتاً بخارا را تحت ادارهء مستقیم خویش درآورند، و بنابران دست بیك سلسله فرصت طلبی های مزورانهء زدند، تا پادشاه بخارا را از تقرب بیشتر با دولت انگلستان جلوگیری نمایند. روی این مرام روسها مبلغ پانزده ملیون روبل بنام قرضه به پادشاه بخارا وعده سپردند.

متعاقباً ایشان از دادن کمک پانزده ملیون روبل به بهانه اینکه ارزش آن در بازار هندوستان پایان آمده است، خودداری کردند.

در جنوری ۱۹۲۰ قونسلگری بخارا در مزارشریف تأسیس شد، همچنان سفارت افغانستان در بخارا. این استقرار و استحکام مناسبات میان دو کشور به ناراحتی بلشویکها تمام شد. اطلاعات نادرست و دروغین رژیم کمونیستی تاشکند که حکومت افغانستان و بخارا مشترکاً قصد حمله را به تاشکند دارند، شدیداً از طرف کمونیست ها دامن زده می شد.

استخدام یك هزارو پنجصد تن افغان در اردو پادشاه بخارا که گویا از طرف امیر وقت افغانستان امیر حبیب الله خان تجویز شده باشد، آتش حیله گری های آنان را بیشتر شعله ور میساخت. روسها یك دسته از مسلمانان ناخودآگاه را علیه امیر بخارا استخدام نمودند، تا توسط ایشان فعالیت های حزبی خود را به صورت سری براه بیندازند. باین معنی که این تحول جدید مظهر اراده، مردم آنجا باید باشد و در برآوردن درخواست کمك به اصطلاح از جانب شما انقلابیون به منظور سرنگونی حکومت امیربخارا. اینطرف خود را متعهد میداند و حاضر است تا در راه پیروزی از ائتلاف دو جناح مخالف (حزب جوانان بخارا و حزب کمونیست بخارا) که هر دو اساس مارکسیستی دارند به نفع این تحول کمك کند.

سازمان جاسوسی شوروی بنام (کی. جی. بی) عیناً همین شیوه را در عصر ریاست جمهوری محمد داود خان در کابل بکار برد. دسایس خرابکارانه، "فرونز" از طریق دو جناح ق که باهم قول اتحاد و همبستگی داده بودند، در میان مردم ناامنی ایجاد کرد. پادشاه ا بخاطر تأمین نظم و آرامش در جهت اکمالات عسکری و غیره تحت فشار قرار گرفت و ر ... کردن آن روز تاروز عاجز میماند و قشون بر اثر تبلیغات شوروی ها با سلاح خویش در صف جوانان بخارا قرار گرفتند. دهقانان که نیز از پرداخت مالیه به تنگ آمده بودند برضد امیر بخارا در یك صف ایستادند. حزب کمونیست و حزب جوانان بخارا یکجا در شانزده آگست ۱۹۲۰ نخستین جلسه، خویش را در محل کارگران خط آهن چارجوی که اهالی آنرا ترکمن های مخالف پادشاه بخارا تشکیل میداد، دایر کردند و بتاریخ بیست و سه آگست چارجوی را به تصرف خود درآوردند و مطابق به پلان این مسلمانان فریب خورده در اول سپتامبر از کارگران و قشون سرخ زیر فرمان فرونز طلب یاری نمودند. بر اساس گفته الکساندر پارك اجرای این کمك طبق وعده بزودی انجام شد و به این ترتیب ده هزار افراد عسکری مسلمانان اغوا شده به شمول عساکر سرخ حکومت بخارا را مورد حمله قرار دادند و بعد از مدت سه شبانه روز جنگ، حکومت بخارا سقوط کرد. پادشاه بخارا به جانب بخارای

شرقی فرار نمود و در آنجا با ملا ابراهیم بیگ، ایشان سلطان و دولت محمد بیگ که از سابق ضد بلشویکها بودند، یکجا شد.

در فبروری سال ۱۹۲۱ قشون روس اشغالگر به تعقیب پادشاه بخارا برامد و نیروی ویرا در بخش ناحیه گذر درهم کوبید. بلشویك ها بتاریخ ۱۵ فبروری ناحیه کولاب، در شانزده همان ماه ده نو و در بیست و یك فبروری دوشابه را در تصرف درآوردند و پادشاه بخارا به جانب بایسن و حصار عقب نشینی کرد.

پادشاه مذکور هیأتی را تحت ریاست یکی از وزراء فراری اش نزد وایسرای هندوستان به اسم ریترتون که صاحب منصب نظامی دولت انگلستان در کاشغر بود، فرستاد تا کمك های نظامی از وی دریافت نماید. پادشاه به وایسرای هندوستان چنین نوشت: «او حاضر است که امور مملکت بخارا را بلاقید و شرط به قلمرو دولت بریتانیا ضمیمه نماید تا مگر از شر بلشویکهای بدبخت نجات یابد.» صاحب منصبی بنام بیلی بیان داشت که این پیشنهادات هرگز به مرجعش مواصلت نکرده است؛ زیرا که پادشاه بخارا خود در محاصره قرار داشت و حیاتش در معرض خطر جدی بود. امیر بخارا هم اکنون در سر دوراهی قرار داشت یا وی به هندوستان برود و یا به افغانستان؟!

پامیرات در تصرف بلشویکهاست، موسم زمستانست، عبور از گذر گاه گل گیت به جانب هندوستان دشوار مینمود. امیر بخارا دریای آمو را عبور کرده، در خان آباد توقف نمود و سپس به جانب کابل عزیمت کرد. وی یك اندازه تحایف را با خود به افغانستان آورد، از آن جمله یکی هم یك رمهء بزرگ گوسفندان قره قل بود و همچنان یك صندوق خاك بخارا و عمارتی را که اعلیحضرت امان الله در پغمان برای موصوف تخصیص داده بود، بیرق کشور بخارارا با قبه های نقره ای آن برافراشتند.

اعلیحضرت امان الله خان در بیانیهء خیرمقدم به امیر بخارا بوی وعده سپرد که در راه اعاده و حصول استقلال سیاسی بخارا او را یاری خواهد رسانید، ولی بخت یاری نکرد؛ زیرا که عمر سیاسی اعلیحضرت موصوف نهایت کوتاه بود. فلسفهٔ مارکس و لنین دفعتاً مغزهای یك عده افراد را سرچپه ساخت و هوای جهانگردی را بر اساس محو دیموکراسی و دیگر آزادیهای اجتماعی یکبار دیگر زنگی نمود. همانطوریکه تذکر داده شده است، روسها اولاً آب را خشك نموده و سپس ماهی میگیرند.

ماکسیم گورکی یکتن از نویسندگان مشهور روسی میگوید: وقتاکه انسانها در مقابل اجنبی ها تسلیم نشوند، مفکوره های را بزور و فشار در کله اش تزریق میکنند تا عقلش را مزاحمت نمایند. وی علاوه میدارد، اینجا میخواهند انسان نو و عالم نو بسازند این غیرممکن

است و باطن انسان را چطور میتوان مطابق طبیعت خود عیار نمود. و قرار عقیده گورکی تا زمانیکه انسان شعور حیوانی دارد، باید در انتظار رنج کشیدن باشد.

در بیست آگست ۱۹٦۸ در روز روشن و در همین جهان معاصر، شورویها، توسط نیرو پکت وارسا به شمول عساکر بلغاري، آلمان دیموکراتیك، هنگری، پولیند و با قشون تخمین پنجصد هزاری خود به کشور مستقل چکوسلواکیا هجوم بردند و در بیست و یك آگست آن کشور را اشغال کردند. در همان روز وزیر خارجهء با تأیید رئیس جمهور چکوسلواکیا در غیاب مردم به اشغال غیرقانونی پکت وارسا احتجاج نموده و خواستار توقف اشغال و خروج نیروی بیگانه از آن کشور شدند. در شام همان روز بیانیه از طریق رادیو توسط سوابودا رئیس جمهور چکوسلواکیا وسیعاً پخش گردید و گفت که قوای پکت مذکور بدون رضایت رسمی ارگان دولت داخل چکوسلواکیا شده است. قوای چکوسلواکیا در بارك های شان بندی ماندند، مراکز فرماندهی بزرگ روس به شمول پنج فرقهء زمینی تا سال ۱۹۷۸ در چکوسلواکیا باقی ماندند.

آنور پاشا در آسیای میانه

احساس بلند میهن پرستی و بشردوستی، جوش و خروش درونی انسان به موجب مفهوم واقعی حفظ نوامیس ملی، آزادي، حاکمیت ملی همراه با دیگر اندیشه های سیاسی در راه رسیدن به پیروزي، رهایی مردم اسیر از بند استثمار و استعمار پدیده ایست برا که میتواند انسانها را در تعیین سرنوشت شان به جانب خوشبختی و سعادت رهنمون باشد.

بیجا نخواهد بود که اگر بگوییم سراسر این فداکاریها و دادن قربانی ها به مغلوبیت قهرمانان می انجامد و اما خاطره های لذت بخش آنان زیب و زینت تاریخ و کسب افتخارات تاریخی است و آینده گانرا در راه حصول این وجیبه با ارزش که حیات توده ها بان بسته گی دارد، متوجه میسازد. هر تجدد گرایی که اوضاع عمومی را دچار دگرگونی های فریبنده نماید و زور و فشار را یگانه راه موفقیت بخاطر ارضاء هوسهای خود قرار بدهد گمان میکنم که راه درستی را دنبال نکرده است.

در آغاز قرن نزده یك سلسله تحولات و انکشافات فکری و سیاسی در بخش های مختلف جامعهء انسانی پدید آمد که در نتیجه، منجر بدیگرگونیهای اجتماعی گردید.

اعلیحضرت امان الله در افغانستان، مصطفی کمال در ترکیه، محمد رضا شاه در ایران، گاندی جی در هندوستان، قائد اعظم علی جناح در پاکستان و دیگران که با ابراز

لیاقت و اهلیت در استحکام بخشیدن پایه های دولتی شأن مؤثر افتادند. زحمات خسته گی ناپذیر، ایثار و از خود گذری افراد در جهت رهایی مردم تحت ظلم و ستم پایان بدبختی ها نمیباشد. چنانست که استعمار جدید با شیوه فریبنده و با نشاندادن دانه های پر زرق و برق و رنگین در صحنه های از زنده گی گاه و ناگاه متبارز میگردد. لینن بخاطر بکرسی نشاندن ایدیولوژی میتریالیزم تاریخی نه تنها مخالفین خویش را بیرحمانه از میان برد، بلکه فلسفه توسعه طلبی پتر کبیر را بوجه ظالمانهء آب و تاب داد، باین معنی که وی انقلاب مارکیستی را یگانه راه نجات مردم زیر ستم از زنجیر بردگی و استعمار فرد از فرد میدانسبت و این وسیلهء بود که با ریختن خون بی گناهان و قلع و قمع مالکان اراضی، دکانداران و غیره طبقات و اعیان که خون مردم را می مکیدند، میتوانست ریشه های بورژوازی را در کشور روسیه که افکار و زنده گی مردم را در تنگنا قرار داده بود، از بیخ و بن بکشد.

لینن مصالحه و مسالمت را در امر پیروزی در مراحل حساس، ضیاع وقت میدانست و بنابران میگفت: مشکوک بودن حتی برای یکدقیقه هم در قسمت پیروزی اصول انقلاب سوسیال دیموکراتیک سازمان پرولتاریا و دسپلین حزبی بمعنی جنایت کارانه ترین ضعیف النفسی خواهد بود.

وی علاوه میدارد؛ ما بموفقیت های بزرگ نایل شده ایم، ما بمبارزهء خود ادامه میدهیم و با رو برو شدن بعدم موفقیت مأیوس و دلسرد نمي شویم و با حقیر شمردن اسلوبهای تنگ نظرانهء محافل، وحدت حزبی را از دست نمیدهیم. لینن به اصول مکاتب سیاسی، حکمت و فلسفه سازمان های سیاسی دیگر بجز جامعه کمونستی معتقد نبود. از آنجاست که سازمان مذکور بر اساس چنان یك فلسفه خاص روی یا روی و یك جانبه مسیر گمراه کننده را دنبال نمود. داکتر محمد عمر شهید چنین میگفت: فردی را که زبانش بسته، فکرش محکوم، آرزو هایش درون کوبیده، کیسه اش خالي و دست و پایش از تصرفش بیرون و در اختیار دیگران باشد، آیا میتوان او را انسان **آزاد خواند؟ هرگز!**

آقای رونالد ریگن میگوید: جای تعجب است که امپراتوری شوروی تا چه وقت دست ناخورده باقی خواهد ماند. اگرشورویها در سیستم خود تغییرات وارد ننمایند مسلم است که کمونیزم در نفس خود سقوط میکند ومابنام یك ملت و کشور میتوانیم سقوط آنرا سرعت بخشیم.وی اظهار میدارد که لنین زمانی گفته بود، ماباید نخست اروپای شرقی را تصاحب کنیم وبعد قبایل آسیایی را. وآنگاه به امریکای لاتین میرویم،زمانیکه امریکای لاتین ازماشد، استحکامات.آخرین کپیتالزم اضلاع متحده امریکا مانند میوه بسیار رسیده در

دست ما میافتد. بخاطر تجاوز شوروی به افغانستان جیمی کارتر فروش غله باب را به روس ها قطع کرد.این پیغام شدیدی بود که بروسها داده شد ومیگفت که من از آن سیاست نیز حمایت می کنم لیکن آن تجویز صدمه کلان به دهقانان ماميزند؛ زیرا که هم پیمایان دیگرما بروسها غله خواهند فروخت.ماکیوبا را ازدست داده ایم وکمونیزم در آنجا پیاده شد و روس ها-کیوبا را در راه پیاده کردن ایدیولوژی مارکسیزم،لنینزم بدیگر کشورهای امریکای لاتین خوب مستحکم نمودند جین پاتریك سیاست مدار وسفیر امریکادر ملل متحد میگوید: مابايد در بخش ارجحیت مهارت سیاسی سختی وسفتی شوروی مشکوك نباشیم؛ زیرا شواهد آزادی در خفا اجبار واضطرار درآن جامعه نمایان شده میرود.یك تعداد روشنفکران عصر مصطفی کمال مانند انورپاشا، جمال پاشا، داکترناظم وطلعت با مخالفت از روش های اتاترك،ترکیه را ترك گفته به آلمان مسافرت نمودند ودرسال ۱۹۲۰، رهسپار روسیه گردیدند.

انورپاشا در آنجا بالنین ملاقات نمود واعتماد لینن ویرا موفق ساخت تا اتحادیه جوامع انقلاب اسلامی ویك حزب خلق را که هدف آن اسلامیزم بین المللی بود،طرح نماید لنین میخواست که بااین پالیسی بامسلمانها تماس بیشتر حاصل نماید واز طریق اتحادیه ایشان مشت محکم بر پیکر لرزان امپراتوری انگلستان در هندوستان بزند.

روسها در سال ۱۹۲۰ کنفرانس انقلابیون اسلامی را برگزار کردند که نماینده گانی از کشورهای اسلامی مراکش،تونس،لیبیا، الجزائر به شمول انورپاشا در آن اشتراك نمودند.

بعد از ختم این کنفرانس انورپاشا بجانب آسیای میانه رفت، لنین خیلی ها راضی بنظر میرسید که موضوعی را در جهت رسوایی امپرایالیزم انگلیس و جلب نظر مسلمان ها درك کرده‌است.

حکومت شوروی در مرحله نخست خواست تا ویرا به ترکیه متواری سازد،لیکن روی بعضی دلایل اورا زندانی کردند.مگر وی با زرنگی که داشت از دولت شوروی خواست تا برنامه سفر اورا دوباره بجانب آسیای میانه زیر غور و مداقه قراربدهند.

وبنابران وی بجانب ماوراءکسپین رفت تا از جمال پاشا که تازه از کابل برگشته بود،دیدن نماید. انورپاشا درسال۱۹۲۱ باحاجی سمیع یکجا از طریق اتك آباد به بخارا آمده بود تا بکمك ترکها شرقی اتحادیی را بخاطر آزادی مسلمانها تشکیل بدهد.

ترگون میگوید: انورپاشا تصمیم داشت تابه افغانستان برود وازآنجا علیه بلشویکها به مبارزه خود را ادامه دهد،ولی حاجی سمیع مخالف عقیده وی بود. او انورپاشا را ترغیب کرد که باوحدت ویکپارچه گی مسلمانان ترکستان، مبارزه را به پیش برد.

قسمیکه ذکی ولید طغان(توگون) ازمحی الدین، یاور انورپاشا نقل قول میکند:

انورپاشا بروی زمین چار زانونشسته بود واشك از چشمانش سرازیرمیشد به پیشنهاد سمیع مأیوسانه موافقت نمود. دراینجا انورپاشا میگوید: من تصمیم گرفته ام به بخارای شرقی بروم اگر پیروز شویم،غازی میشویم در غیر آن درصحنه جهاد شهید خواهیم شد، بخاطرآزادی ترکستان باید بجنگیم و مبارزه نماییم، اگر ما از مرگ که مقدرات برای ما معین کرده است،هراس داشته باشیم، درآنصورت زنده گی حیوانی را خواهیم داشت، باین معنی که آواره ودربدر خواهیم شد اگر ما در راه حصول آزادی برای آنانیکه بعد از مامیایند، سعادت وآزادی راتضمین کنیم،سزاوار لعنت اولاد واحفاد نخواهیم بود.محی الدین میگوید انور پاشا باین آرزو بود تایك دولت مستقل ترکی در ترکستان بمیان آید.وی بایك تعداد از یارانش که به ۲٤ تن میرسیدند، به بهانه شکار از شهر بخارا بیرون شده و با خاسانوف از کمیساراز بلشویکها یکجا شده،بجانب بخارای شرقی در حرکت افتادند ودربیگدم نزدیك دوشابه بادلنیاربیگ که یکتن از کلانان رهبرجنبش مسلمانها در ترمذ بود، همچنان بارئیس ملیشای شیر آباد که تعداد شان در حدود دوصد تن بالغ میشد متحد شدند و در عین حال خلیلی نام معاون قوماندان پولیس به دوشابه رفت تا وزیر داخله عثمان خواجه را که در رأس حزب جوانان بخارا قرار داشت از ورود انور پاشا مطلع سازد.

عثمان خواجه با انور پاشا ارتباط مخفیانه برقرار نمود و با شش صد تن از حزب جوانان بخارا با انور پاشا ملحق گردید. و نیز عبدالحمید وزیر حرب و اعضای شورای بخارا انور پاشا را همراهی کردند، تا علیه بلشویکها بمبارزه دسته جمعی شروع نمایند.

آنان اعلامیه را بدین مضمون پخش کردند که؛ بلشویکها در پی از میان بردن نظام زنا شویی اند زن ها را مانند سایر اشیاء و اموال، حقه عامه اعلان میدارند، در اعلامیه علاوه شده بود که بلشویك ها دشمن دین هستند. در پراگراف اخیر این اعلامیه از تمام مسلمانها دعوت شده بود تا از اسلام حمایت و پشتیبانی نمایند. جوشاکونتز میگوید؛ قرابت انور پاشا با خلیفه ترکیه و علاقه وی با پان ترکیزم و پان اسلامیزم و پذیرایی گرم روشنفکران بخارا سبب گردید که علمای مذهبی وطبقات روحانی ویرا به چشم ناجی اسلام بنگرند.

انگیزه‌ء متحد شدن خواجه عثمان و عبدالحمید با انور پاشا این بود که چرا روسها کلیه دارایی وزارت مالیه را که اشیاء قیمتی بود با خزاین آن به ماسکو انتقال دادند. انور پاشا در عرض راه شخصی را بنام توغی ساری که از زمره‌ء رهبران مقاومت بود، ملاقات نمود و او انور پاشا را تشویق کرد که با ابراهیم بیگ که یکی از دوستان امیر بخارا بود، تماس حاصل

کند. وقتی که انور پاشا به گورگان در جنوب دوشابه رسید، ابراهیم بیگ از آن مطلع شد.

* ملا ابراهیم بیگ انور پاشا را نسبت سرپیچی اش از اطاعت به سلطان عثمان و طرح ریزی جنبش جوانان ترکیه با همراهانش در حدود شش هفته توقیف کرد، ولی بر اثر وساطت ایشان سلطان یکی از رهبران مبارزین از توقیف رها شد.

امیر بخارا، انور پاشا را به نزد خود خواند، وی به امیر بخارا گفت که جز خدمت به آزادی امت مسلمه مرام دیگری ندارد، از آن ببعد وی و ملا ابراهیم متحداً به جهاد آغاز نودند. ابراهیم بیگ به قلعه حصار حمله کرد، اسلحه و غنایم زیاد را متصرف شد. حاجی سمیع به دوشابه سفر کرد و باتفاق عثمان خواجه و علی رضا که تعداد شان به ششصد نفر میرسید، بجان روسها افتادند. مگر بلشویك ها این حمله شانرا دفع کردند و هر سه رهبر به افغانستان متواری شدند. انور پاشا نظر به پیشنهاد ملا ابراهیم بیگ در قسمت حصار با ایشان سلطان یکجا گردید. انور پاشا با دو هزار افراد تاجیکی که اسلحه چندان نداشتند، بتاریخ اخیر جنوری ۱۹۲۲ بطرف دوشابه حرکت کردند. انور پاشا در اولین حمله یکصد و بیست قبضه تفنگ و دو پایه ماشیندار را به غنیمت گرفت و آنگاه به محاصره شهر پرداخت که در نتیجهء زد و خورد در حدود یکصد نفر روسی بهلاکت رسیدند و هشتاد تن دیگر با افراد انور پاشا ملحق گردیدند. این حادثه خطرناك تاریخی آتش انتقام جویی روسها را سخت دامن زد و انور پاشا زرنگی نموده به کافرنگین عقب نشینی نمود. پیروزی انور پاشا در دوشابه باعث شهرت دوچندان وی شد. در ارتباط باین پیروزی عدهء دیگری رهبران با وی متحد شدند. در اپریل ۱۹۲۲ جنگجویان داوطلب افغانی که با عثمان خواجه، حاجی سمیع و علی رضا در کابل یکجا شده بودند با اسلحه و پول نزد انور پاشا آمدند.

میکس میگوید: افغانستان توسط سفیر خود در بخارا به انور پاشا کمك های زیاد میکرد، نماینده گان دولت افغانستان در بخارا عبارت بودند از: محمد گل مهمند که زبان ترکی را خوب بلد بود و عطا محمد خان توخی که در خصوص وضع جیوپولوتیکی آسیای میانه معلومات کافی داشت. پدر توخی با امیر عبدالرحمن خان در بخارا یکجا زنده گی میکرد وقتی که این کمك ها بدولت روسیه افشا گردید، سفیر افغانستان را از بخارا اخراج کردند.

قرار گفتهء مؤرخ، در اردو انور پاشا یك هزار داوطلب افغانی خدمت مینمود، انور پاشا باین عقیده بود که افغانستان به حیث منبع جنبش اسلامی میتواند در هندوستان کاری انجام دهد، ازین خاطر بود که در سال ۱۹۲۱ لقب افغانی(سردار) را کسب کرد.

انور پاشا در سرزمین هندوستان شهرت و محبوبیت زیاد پیدا کرده بود و در آنجا سوالی مطرح بود که اگر هندوستان به استقلال سیاسی خود برسد قوماندان نظامی آن باید انور پاشا باشد. انور پاشا در برابر شعار کمونست ها که تمام کارگران جهان با هم یکجا شوید، شعار تمام مسلمانان جهان با هم یکجا شوید را بکار برد.

وی بخاطر تطبیق این مرام هیأتیرا بجا های مختلف ترکستان فرستاد، علی رضا را نزد جنیدیان رهبر ترکمن ها فرستاد. انور پاشا با ریختن طرح دولت کبیر مسلمانان در آسیای میانه که از نظر سیاسی بسیار مهم بود، زیاد در تلاش دیده میشد، اگر این آرزو تحقق می یافت بوضاحت ملاحظه میشد که نه تنها پایه های استعماری دولت کبیر انگلستان در هندوستان بفوریت متلاشی میگردید، بلکه روس ها دیگر نمیتوانستند که در آسیای میانه جای پایی داشته باشند.

بنابران این دو امپراتوری شرق و غرب از بمیان آمدن چنین یك نهضت اسلامی واهمه داشتند. عدم همکاری در بخش ارسال کمك های نظامی از جانب انگلیسها به مجاهدین بخارا که مبارزین از ادامهء جهاد ناتوان گردیدند، یگانه علتی بود که پیشروی بلشویکها را درین ناحیهء از جهان بی حریف گذاشت.

طرفداران انور پاشا به هفت هزار میرسید و بنابر روحیهء اسلام دوستی و وطن دوستی این جنبش روز تا روز قوت میگرفت. یك تعداد رهبران دیگر مبارزین دولت پیشین قوقند مانند عادل جهان، حاجی حکیم قبلاً همکار یعقوب بیگ در کاشغر بودند یکی از علمای آذربائیجان یوسف آخوند طالب زاده با انور پاشا متحد شد.

انور پاشا به پچورین نمایندهء بلشویکها که در بایسن بود نامه فرستاد و عقب نشینی عساکر سرخ را از منطقه تقاضا کرد.

این پیغام از جانب ابراهیم بیگ و دیگر رهبران امضا شده بود. در نامهء مذکور چنین آمده بود: به نمایندهء روس در بایسن و نماینده گان مردم بخارا اعلان میداریم تا زمانی علیه شما به جنگ ادامه میدهیم که وطن ما را ترك گویید. ما خون ریزی نمی خواهیم ولی وظیفهء مقدس خود میدانیم علیه کسانی که بر خلاف آرزوی مردم مملکت مارا اشغال کرده اند، بمقابله بپردازیم، مسرور و شادمان خواهیم بود تا خون خود را در راه آزادی وطن خود بریزیم و در راه حفظ ناموس وطن خویش به شهادت نایل گردیم. عدهء دیگری از اعضای جنبش مقاومت قاری عبدالله، نورگل، باتیار، دانیار و الغ باشی بجواب حکومت کمونستی بخارا چنین نوشتند: محض بخاطر یك لقمه نان شما، دین مذهب و وجدان خویش ره به روسها فروخته

اید. عثمان خواجه که رئیس جمهوریت بخارا بود، میگوید: ما فرزندان واقعی وطن پهلو به پهلوی همدیگر علیه شما کمونستان می جنگیم، رهزن نیستیم، بلکه از جمله صادقین ملت خویش میباشیم، اگر خواسته باشید که با لشکر اسلام متحد شوید، روس ها را از خاک خود میرانیم، بیایید همهء مان یکجا بخاطر شگوفایی هرچه بیشتر وطن خود کار کنیم این یگانه آرزوی ماست. مبارزین مسلمانان در مارچ ۱۹۲۲ شهر بخارا را محاصره کردند، بتاریخ ۱۹ می انور پاشا توسط نارین نارینمانوف بحکومت روسیه التماتوم داد که قوای روس در مدت پانزده روز مناطق ترکستان، خیوا و بخارا را ترک گوید.

در ماه می ۱۹۲۲ نهضت مسلمانان در سمرقند نهایت قوی بود که حتی هیأت اعزامی از ماسکو تحت شرایط امنیتی سخت توانست از رصد خانهء الغ بیگ دیدن کنند. در برج اپریل ۱۹۲۲ هیأت ده نفری روس بمنظور مذاکرات صلح و آتش بس نزد مسلمانان به بایسن رفتند. و چون انور پاشا به شعبده بازیهای روس ها آشنایی داشت و به آنها چنین گفت: تا زمانیکه قوای روسی ترکستان را ترک نگویند موضوع صلح و آتش بس مفهومی نخواهد داشت. مبارزین راه آزادی که من فرماندهٔ آنان هستم، سوگند خورده ایم که تا آخرین قطرهء خون در راه حصول آزادی می جنگیم.

ذکی ولید تُوگان به انور پاشا نوشت تا پیشنهاد صلح را قبول کند، در غیر آن بلشویک ها یك صد هزار عسکر به ترکستان خواهند فرستاد. در جولای ۱۹۲۲ انور پاشا به منظم ساختن گروپهای مبارزین زیر نظر قوماندانان ورزیدهء دست بکار شد برای آنکه روسها جواب التماتوم انور پاشا را نداده بودند روسها در بخش جاسوسی مهارت زیاد دارند وتوسط افراد ضعیف النفس وبی اراده کسب اطلاعات میکنند.

مامورین سابق بخارا باجوانان کمونست،تماس برقرار نموده، اطلاعات را در ارتباط باجنبش مسلمانان در اختیار روسها قرار میدادند، یعنی اینان بودند که احوال واطلاعات را از طرفداران امیر بخارا میدزدیدند. طرفداران امیر بخارا دسته از لیبرالست ها بوده درین هنگام یکتن از قوماندانان نامدار مبارزین بنام عبدالقهار با دوازده تن از افسرانش بغرض اتحاد از بلشغر به سمرقند امد واما در نیمه راه از جانب کمونست ها به قتل رسید.

اهلیاقل نوك سابا که از طرفداران امیر بود، بالای جباربیگ یورش برد واما باچهار صدسوار خود بروسها تسلیم شد. همچنان ایشان سلطان بالای فضل مخدوم وافراد وی که از طرفداران انورپاشا بود،حمله نموده، همه راخلع سلاح کردند.این پیشامدهای نادرست مناسبات را میان انورپاشا و ملا ابراهیم بیگ بحد آخر بحرانی ساخته بود. درجولای ۱۹۲۲،انورپاشا

با امیر بخارا تماس گرفته وازوی خواست تا طرفدارانش از مخالفت علیه وی دست بردارند.

ولی امیر بخارا در برآوردن این آمال چندان تمایلی نشان نداد. وبنابران وی بانوشتن نامه های ضدونقیض به انورپاشا وابراهیم بیگ آتش مخالفت ها را چندبرابر شعله ور ساخت امیر بخارا- انور پاشا را بخاطر پیروزیهایش تحسین مینمود، از جانب دیگر ابراهیم بیگ را به نسبت پیروزی ونفوذ روز افزون انور پاشا به سنگ اندازی تشویق میکرد.درنتیجه این روش متناقض سیاسی کشمکش های میان این هردو رو به زیادت گذاشت.

انورپاشا، ابراهیم بیگ را دستگیر وبرای مدت پنج یوم توقیفش نمود. درجولای همان سال قشون سرخ بیك حمله شدید دست زد •موراتان را که یکی ازمراکز وسنگرهای مجاهدین بود، در سمرقند اشغال کرد. روس ها راه های تدارکاتی وتجهیزاتی مسلمانان را که از طریق افغانستان صورت میگرفت، بستند که در نتیجه ده نو-دوشنبه،قرغان تیپه وبول دیجان بدست قشون سرخ افتاد و انورپاشا بجانب بخارای شرقی عقب نشینی کرد. حکومت روسیه بابکار بردن کوششهای زیاد درراه بهبود روابط میان ماسکو وافغانستان زمینه همکاري متقابل را جلب کردند- دولت آنروز افغانستان داوطلبان افغانی را که با انورپاشا علیه روسها در جنگ بودند. در سال ۱۹۲۲ واپس به افغانستان فراخواند. بتاریخ چهارم آگست سال ۱۹۲۲ به هنگام تجلیل از عید قربان، انورپاشابخانم خود بدین مضمون نامهء نوشت!

«باورکن ترا ووطن خودرا باین خاطر ترك نگفته ام که ثروت وسلطنت را طوریکه دشمنان من تبلیغ میکنند بدست آورم من از آن سبب این دوری رااز تومتحمل میشوم که خداوند وظیفه مقدسی را که برای من سپرده است انجام بدهم. این وجیبهء هر فرد مسلمان است که درراه خدا جهاد نماید تا مظلومان رااز چنگال ظالمان نجات بدهد. من خداوند را شکر گزارم که این وظیفه خویش را عاملانه انجام میدهم-لطفاً به نمازت متوجه باش و بصورت خاص به سلامتی من دعانمای؛ چراکه این کمال خودپسندی است.

انورپاشا اطلاع یافت که سه صد تن از عساکر ملحدین در ناحیه علیای بول دیجان،بجانب تپه در حالت پیشروی اند.بااحساسات وجذبه اسلامی که داشت با دسته بیست وپنج نفری یاران دلاورش در مقابل دشمن شتافت واولتر دشمن خودرا ببالای تپه رساند ۷۵تن آنان راخلع سلاح نموده وبالای متباقی حمله ورشد.

انور پاشا بعد از یك جنگ شدید تن به تن باقواء روسی مورد اصابت گلوله یکی ازماشینداران روس قرار گرفت واز اسب به زمین غلتید.

دولتمند بیگ که باتعدادی از عساکر خود بیاری انورپاشارسیده بود آنهم درین درگیری

به شهادت رسید. واما ملا ابراهیم بیگ ازین تهلکه جان بسلامت بردوبجانب سارساریاك آنطرف دریای وخش فرار نمود. اجساد این دوقهرمان بعد از ختم جنگ فرداعصر آنروز در محلی بنام چکن بخاك سپرده شد. قرارقول اولاف کار درتشیع جنازه این قهرمانان در حدود بیست هزار نفر اشتراك نموده بودند.

انورپاشا جراحات زیاد برداشته بود و مردم بوضع این ترك مبارز زار- زار میگریستند ودست وپایش را می بوسیدند وسعی داشتند تاتارهای ریش این مردشجاع را طور تبرك بدست آرند، موجودیت این انسان شجاع درآسیای میانه که فجایع روس ها راآیینه سان به تمام جهان انسانیت و اسلام روشن ساخته است، از فوق العاده گی خاص برخوردار می باشد وفقدان او درخاطره صفحات تاریخ برجسته باقی مانده وبفراموشی نمیرود.

ولید طغان علاوه میدارد که مرگ قهرمانانهء انور پاشا در سرزمین ترکستان یك قربانی بزرگ در تاریخ کشور ترك بود. سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ بنابر مصائب جنگ که میزان کشت وکار در درجه پایان قرار داشت، سالهای قحطی بحساب می آمد مردم مبتلا به امراض محرقه وملاریا گردیده و سرانجام دهات وقصبات فرغانه ازمردم خالی شد- کسانیکه ازین امراض نجات پیدا کردند بجاهای دیگ متواری گردیدند. ادامه جنگها ونبودن مواد غذایی و خوراکه مردم را به مصیبت های کلان روبرو کرده بود.

ملحدین از یکطرف از گوشت و پوست مسلمانان استفاده مینمودند، از جانب دیگر به حاصلات کشت و زراعت آتش میزدند. در نتیجه مردم، ملك و جایداد خود را رها کرده به کوه ها و جایهای مصوون دیگر پناه بردند. درینموقع زمین ها در عدم موجودیت کشت و زراعت بخاره بدل شد، فقر و قحطی دور و بر مردم را احاطه کرد، یکی از عوامل و فکتور های بود که مردم را به تسلیمی و گردن نهادن مجبور نمود. از جانب دیگر روسها تماس مردم فرغانه را با شهر و دهات قطع کردند که آنها در فاقه گی و ناداری بزرگ بسر برند. روسها به دهقانها وعده دادند که برای اوشان جواری میدهد بشرطیکه آنرا در زمین های خود کشت نکنند و صرف بغرض خوراکه از آن استفاده نمایند در عوض پخته بکارند؛ زیرا که فرآورده مزبور از جمله قلم های مهم و استراتژیکی روسها را تشکیل میداد.

کشت پخته

• این پالیسی در سال ۱۹۲۳ جبراً بمردم تحمیل گردید، مسلماً که آن یك توطئه سیاسی بود تا مبارزین مسلمان را ازین طریق بخواری و فاقه بکشانند، در اثر چنین یك تجویز ماهرانه کاهش بزرگ در بخش مراوده های زراعتی بخصوص گندم، برنج، جو و غیره حبوبات گردید.

روس ها ازخوردن پخته سیرنمی شوند و آن مرام شوم خود را در افغانستان بویژه در صفحات شمال نیز عملی کردند. بموجب کشت پخته در آسیای میانه مبارزین از دریافت مواد غذایی محروم شدند و آنان مجبور بودند که از دهقانان پنبه را بزور بستانند و خود بفروش برسانند.

لذا زارعان ازین سلوك مبارزین رنجیده شدند که در نتیجه مبارزین پشتیبانی قوم را از دست دادند و شیطنت روسها بود که جهاد از مسیرش خارج شود. در چنین احوال متزلزل امیر بخارا رهبری جنبش را برای حاجی سمیع که سالم پاشام نام داشت و از دوستان انورپاشاه بود، واگذار گردید.

یك عده سران مجاهدین از جملهء ایشان سلطان و ملا ابراهیم بیگ که قبلاً متهم به خیانت بودند از سالم پاشاه اطاعت نکردند، در نتیجه از جانب حاجی سمیع، ایشان سلطان به قتل رسید. حاجی سمیع در مقابل کمونست ها تاب مقاومت نیاورده، خود را با اسپش در گرداب های دریای پنج غرق کرد. او گفت من میروم تا با انور پاشا در بهشت برین یکجا شوم و ادامه داد. او مردم خوب و دلیر تاجیك!

انور پاشاه و من پیام آوران خداوند"ج" بودیم، شما نمیدانید که چرا امیر پرهیزگار خود را از دست دادید و هم نمیدانید، چرا قبلاً پیروز بودیم و حال شکست خورده و مغلوب در میان شما قرار داریم. تا زمانیکه شما از اوامر ما اطاعت میکردید و راه اسلام را دنبال مینمودید، پیروز بودیم، ولی حال شکست خوردیم؛ زیرا پسران شما توسط مردم پلیدی که شریعت اسلامی ما را به استهزاء گرفته اند، بدام افگنده شده اند.

من تصمیم گرفته ام که با انور پاشا در بهشت برین در میان حوران و مسرت بی پایان احاطه گردیده است یکجا شوم، من آنجا میروم.

اگر شما خواسته باشید که با ما در جنت یکجا شوید پسرانتان را مجبور و مکلف

بسازید تا قرآن مقدس را رعایت بکنند و بطرفداران شریعت در برابر بلشویکها و جدیدی های بی دین برزمند. اینست رسالت تاریخی و وجیبه یکنفر مسلمان که قبل از مردن درس وفا و امانت داری بدیگران بدهد. ذکی ولید طغان میگوید: حاجی سمیع در ماه می ۱۹۲۳ شکست سخت خورد و مجروح گردید و به افغانستان رفت ولی بعد از صحت مندی دوباره به مبارزهء خود با بلشویك ها ادامه داد. وی میگوید: در افغانستان برایش گفتم که در زمان حیات انور پاشاه مطمئن بودید، ولی حالا دلتانرا از دست داده اید، جواب وی مملو از شرف و وقار بود و چنین گفت: دلم را از دست نداده ام، ولی جراحت برداشته ام و نمي توانم بر اسپ سوار شوم.

فرزندان دلیر و باشهامت تاجیك، ازبك، ترك و غیره اقوام آسیای میانه که تسلیم نرهء دم های روسی نگردیده، مرگ باوقار را در راه آزادی وطن و اسلام عزیز، بمراتب از مقام و منزلت که رژیم بلشویك ها به این و آن میدادند، برتری داده و مردانه وار در طریق جهاد مقدس جان های شیرین خود را فدا نمودند.

روسها بغرض فریب مردم جهت رسیدن به اهداف استعماری شان بیك عده دسایس دست زدند. اول به تقلیل مالیه زمین مبادرت کردند، یکتعداد کارمندان را برطرف و عده دیگری را از بند رها نمودند. موسسات تعلیمی اسلامی، مکاتب و محاکم شرعی را بطور موقت دوباره فعـال ساختند. کمیته مرکزی حزب کمونست مسکـو در اکتـوبر ۱۹۲٤، شروع بـه تأسیس جمهوریت های سوسیالیستی در آسیای میانه کرد که ازبکستان یکی از این جمهوریت ها میباشد که بخش های مرکزی بخارای قدیم، جنوب خیوای قدیم، مناطق سمرقند، فرغانه آمو دریا و سیر دریا در آن شامل میباشد.

جمهوریت دومی ترکمنستان است که آن شامل مناطق ترکمن، بخارای غربی، خوارزم و منطقهء کسپین بوده که تاجیکستان نیز شامل همین جمهوریت میباشند. مردم این مناطق از فرط ظلم و ستم بی پایان روسها خانه های خود را ترك گفته، بکوه ها پناه بردند، بتعداد چهل و سه هزار خانواده با مواشی شان بکشور همسایه جنوبی (افغانستان) متواری شدند. ساحه حاصلات رزاعتی به هفتاد و دو فیصد تقلیل یافت، این رقم در مواشی شصت فیصد و در انسانها بیست و پنج فیصد تنزیل را نشان میداد. علما اصلاحات ارضی وتوزیع زمین ملکیت های قانونی مردم را که بدون مقرره و قانون و خلاف شریعت به دیگران داده می شود آنرا محکوم نمودند و مردم را از قبول چنین معاملات برحذر میداشتند، لیکن این موعظه ها را نه ملاها قبول میکردند و نه آنانیکه جدیداً صاحب زمین شده بودند. سازماني به اسم اتحادیه دهقانان به صفت یك نبرد سیاسی که نفوذ بلشویك ها را در آن قراء تحکیم می بخشید، بمیان

آمد سازمان مذکور انضباط خود را از طریق معاملات بگیر و بده به دهقانان در سال ۱۹۲۲ تقویت کرد.

این کمیته، کمیته دهقانانرا بوجود آورد و به اضافه نمودن کلمه عضویت رؤسای سازمان های دیگر اتحادیه ها را مکلف به قبول عضویت در آن اتحادیه نمودند که همه کمك ها تصامیم و تصاویب بتایید هیأت اتحادیه صورت میگرفت. این نقشه های مزورانه بلشویك ها بود تا ازین طریق پیوند های سنتي مردم را محدود سازند؛ زیرا که علماء و روحانیون این دسایس را مخالف روحیه شریعت اسلامی میدانستند، و بنابر آن فعالیتهای بلشویکها را که مربوط پلانگذاری و طرحهای دیگری این اتحادیه بود، تخریب میکردند. روسها سعی نمودند تا ضدیت طبقه سرمایه دار و علماء مذهبی را به ذرایع مختلف به سود خویش برگردانند، و بهمین منظور تاکتیك های جدیدی را در راه پیروزی استراتژی خویش روی دست گرفتند، یعنی اینکه یك مدت نه چندان زیاد حق مالکیت زمین داران را برسمیت شناختند و از تحریك علما و روحانیون ابا کردند و از تماس در امور مذهبی دست کشیدند حتی که از نهایت زیرکی در مواقعی به اوشان احترام هم صورت میگرفت.

این روش بلشویك ها آنقدر فریبنده بود که بعضی از روحانیون بجانب بلشویکه ها روی آوردند. در ارتباط بموضوع فوق یکعده رهبران مبارزین که مورد عفو بلشویکها قرار گرفته بودند، یکی بعد دیگری خود را بروس ها تسلیم نمودند.

یکتن از رهبران مبارزین بنام ملاابراهیم بیگ خود را در صف مبارزین قرار داده بود براي انکه دیگر حاجی سمیعی وجود نداشت تا باین مبارزه ادامه بدهد.

مردم اگر ازبك بودند یا تاجیك، ملا ابراهیم را شایسته این مقام میدانستند و از وی دعوت بعمل آوردند و نگذاشتند تا آتش جهاد خاموش گردد. ملا ابراهیم بیگ شیوه تبلیغ و خبر پراگنی را از روسها آموخته و رسانه های استخباراتی را بوجود آوردند.

در برخی از دهات و قصبات اشخاصی بوی مربوط بودند مانند: ملاها، روحانیون و مامورین حکومتی که ابراهیم بیگ را از پلان و کار و کردار روسها آگاه میکردند.

در سال ۱۹۲٤، ملا ابراهیم بیگ بر قشون بلشویك ها حمله ور گردید که در نتیجه بموفقیت های چشمگیر نایل آمد، یکعده توپهاو هژده هزار تفنگ، سیصد هزار مرمی، پنجصد قبضه شمشیر، ده عراده تانك جنگی، دو طیاره و تعدادی ماشیندار ثقیل و خفیف از روسها غنیمت گرفت.

در دسامبر ۱۹۲۷، یکتن از مبارزین بنام جنید خان که هفتاد و دو سال داشت بر قشون

متجاوز و اشغالگر متعرض شد و اما شکست خورد و درضمن در پسر جوان خود را از دست داد. جنید خان یکتن از رهبران ترکمن بود که در نتیجه فشار اقتصادی و ایجاد بندش از ناحیه روسها بباج گیری کاروان ها در صحراها مبادرت ورزید. این جنبشهای ملی گرای اسلامی در همین سالهای ۱۹۲۳- ۱۹۲٤ به نفاق، تجزیه، بی نظمی، فاقه گی و ناامیدی روبرو بود که در نتیجه عوامل فوق اسلوب رهزني بمیان آمد. نظام اداره و تابعیت قوم از قوم، رهبر از رهبر رو به ناتواني میرفت. جنید خان خواست با روسها مصالحه کند لیك بلشویکها آنرا به شغل زراعت در ناحیه ازغنج تشویق کردند، ولی او این پیشنهاد را رد کرد.

ماسکو روسی

زیر قیادت ایوان بزرگ و فرزندش باسیل سوم آخرین امیر مستقل تحت فرمان ماسکو در آورده شد. در سال ۱٤۷۲ وی با شاه دختر شایستهء بنام صوفیا که از بقایای آخرین عصر بیزانتین بود، عروسی کرد و سپس خود را قیصر روم اعلان نمود.

باسیل سوم فرزند ایوان چهارم که بنام ایوان مخوف یاد میشود، در سال ۱٥٤۷ که شانزده بهار زنده گی را میگذرانید، تاج پادشاهی را بر سر نهاد. از شدت ظلم و وحشت ایوان مخوف که تا سال ۱٥۷۲ دوام کرد، هزاران انسانرا به قتل رسانید و شهرهای زیاد را بخاکدان خاك مبدل نمود. بعد از فوت ایوان مخوف پسر وی فیودور اول (۱٥۸٤- ۱٥۹۸) نسبتاً امنیت را برقرار کرد. بعد از مرگ وی کدام جانشینی از خود بجا نگذاشت روسیه در میان آتش آشوب سخت میسوخت. خسربره فیودور اول بنام گادونوف قدرت را تصاحب کرد که این مرحله را سر درگمی دورهء اغتشاش مینامند.

بوریس گادونوف زار تعیین گردید که حکومتش با بحران های متعدد رو برو بود. در سال ۱٦۰۳-۱٦۰۱- خشك سالی مردم روسیه را از پا درآورد، و در عین زمان شایع شد که گادونوف در قتل شهزاده دمیتری Dmitri برادر جوان زار فیودور دست داشته است.

بعضاً به این عقیده شدند که شخص دیگری بعوض شهزاده دمیتری Dmitri به قتل رسیده است و بنابران شهزاده دمیتری دوباره روی صحنه ظاهر خواهد شد و ادعای سلطنت خواهد نمود.

در واقعیت که همینطور هم شد. جوان دیگری بنام شهزاده دمیتری با یك اردو و کمك

پولینديها در اکتوبر ۱٦۰٤، بروسیه هجوم برد و مردم روسیه هم از وی پشتیبانی نمودند.

بوریس گادونوف در اپریل ۱٦۰٥- فوت کرد، زن و فرزند وی فیودور دوم را به قتل رسانیدند و دمیتری تقلبی به سلطنت تسلط پیدا کرد. این شهزاده ساخته گی که روسها را تحقیر و توهین مینمود و اضافه تر بسر پولینديها حساب میکرد در ماه ۱٦۰٦ توسط مشاوران روسی از سلطنت برانداخته شد و سرکردهء کودتاچیها با سیل شویسکی از شهزادههای اشراف قبلی که توسط دیوان برچیده شده بودند، خود را بحیث قیصر اعلان کرد.

دمیتری دروغین دیگر در زمان حکومت باسیل ظهور کرد و در سال ۱٦۱۰- باسیل را از میان برداشت و برای مدت سه سال کشور روسیه توسط هفت نفر ارسطوکراتهای قبلی اداره میشد.

باسیل شویسکی جهت دور ساختن دمیتری دروغین دوم با سویدنی ها اتحاد کرد، همچنان منطقه بالتیك را بخاطر خوش خدمتی به سویدنی ها واگذار شد.سویدنی ها عساکری را بخدمت باسیل شویسکی قرار دادند که در نتیجه پولینديها و دمیتری دروغین دوم را شکست دادند.

در سال ۱٦۰۹، پادشاه پولیند«سی جیس موندسوم» Sigismund 3، بنابر درخواست طرفداران دمیتری دروغین دوم بروسیه حمله کرد، باسیل شویسکی راخلع نمود و پولینديها مسکو را اشغال نمودند. ماسکوی هاازفرزند پاشاه پولیند لادی سلاس Ladislas دعوت نمودند تا خود را تزار روسیه اعلان کند. در عین زمان سویدنی ها از جانب شمال غرب روسیه تاختند تا جلو پیشروی پولیندی ها را بگیرند و بخاطر عدم پابندی به اتحادیهء روسها را جزا دادند. روسیه بیک وضع ترسناک بخود گرفته بود از یکطرف پایتخت اشغال شده بود و ازجانبی سرپرست و رهبری هم وجود نداشت، تا در برابر دو متجاوز مقابل نماید. و بنابران پیروان کلیسای ارتودوکس با احساس ملی گرایی پولینديها را از ماسکو راندند و میخائیل رومانوف نواس برادرزاده اناستاسیا خانم اول ایوان مخوف تاج پادشاهی برسرنهاد وسلسله ایشان تا سال۱۹۱۷ درروسیه سلطنت کرد.

آغاز و انجام سلسله رومانوف

میخائیل رومانوف نا آرامی های داخلی را بسرعت خاموش ساخت و درسال ۱۶۱۷ ،باسویدنیها قرار داد صلح را امضاء کرد و منطقه ناوه گوراد واپس اداره اش درآمد. همچنان در سال۱۶۱۷ باپولینديها معاهده صلح را امضا نمود و شهر سـ مسیك و دیگر مناطق غربی روسیه به پولیند تعلق گرفت. درسال۱۶۳۲ که موعد این قرارداد به آخر رسید، جنگ دوباره آغاز یافت و درسال ۱۶۳٤- توسط معاهده یی پایان پذیرفت و برای بار دوم تسلط پولیندی ها در روسیه غربی برسمیت شناخته شد برای اینکه وضع اقتصادی ماسکو بهتر شود، میخائیل رومانوف مالیات را سر ازنو بلند برد وقرضه دادن را بخاطر بهبود معاملات رویدست گرفت تا روسیه را از در شکسته گی مالی نجات بدهد. باآنهم این در شکسته گی سالهای سال ویرا اذیت و آزار میداد بعد از وفات میخائیل رومانوف پسر وی الکسیز از(۱٦٤٥-۱٦٧٦) پادشاهی کرد. بعد ازاینکه پولینديها از اکراین خارج گردیدند، او اکراین را با روسیه یکجا ساخت و عساکر وی شورش دهقانان را که در سال ۱٦٧٠ توسط ستیپان رازین براه انداخته شده بود درهم کوبید. زارفیودور سوم پسر ارشد الکسیز درسال ۱٦٧٦ برمسند پادشاهی تکیه زد. وشش سال بعد تر به عمر بیست ساله گی بدون اینکه وارثی از خود بجا گذاشته باشد، وفات نمود.

پتر کبیر Pitri Kabir

پتر اول(۱۷۲۵-۱٦۷۲) که اورا پترکبیر یادمیکنند، روسیه را در ربع اول قرن هژدهم ب یکقدرت پیشتاز اروپایی عوض کرد. وی فرزند خانم دوم الکسیز اول بود وی بعد از فوت برادر خود تزارفیودور سوم که در آنوقت پتر ده سال داشت مخالفت وشورش رابرپا نمودند ت آنکه ایوان به صفت تزار و پتر معاون وی تعیین شد لیکن در غیاب امور را خود صوفیا ب پیش میبرد. ودر سال ۱٦۸۹ صوفیا دعوي تاج وتخت کرد ولیکن مقامات کلیسا واشراف سابقه، از پتر طرفداری کردند و کودتاي صوفیا منجر به ناکامی شد. پتر سر رشته مملکت ر بدست خود گرفت و ایوان را معاون خود تعیین کرد. وی درسال ۱٦۹٦ وفات یافت و«پتر»

کمك و رهنمایی مادرش نتالیاناریشکینه امور کشور داری را تازمان وفات مادرش یعنی تا سال ۱۶۹٤ ، به پیش برد. روسیه در اینوفت از بسیار جهات عقب مانده بود و روابط سیاسی محدودی با چند مملکت داشت.

پتر بایك ماموریت سیاسی در وهله اول سلطنت خود بغرب مسافرت نمود کلتو وتخنیك پیشرفته غرب ویرا شیفتهء خود ساخت ودر برگشت خود بوطن، کشورش را بیك کشور عصری ومدرن مبدل ساخت. او دوباره اردو منظم ساخت، قوت بحریه را توسعه داد بنادر را ایجاد کرد، به منابع خام صنعتی ومعادن توجه خاص مبذول داشت، تعلیمات اجباری رابالای فرزندان اعیان قبولاند، نشر اولین اخبار روسی را بمیان آورد. اشخاص فنی وحرفه یی رااز اروپا بروسیه استخدام نمود

وی سیتم حکومت را با بوجود آوردن ولایات و تأسیس سنا که وضع مالی را وارسی نماید، منظم ساخت.«پتر» يك‌سیاست فعال را به پیش میبرد دشمنان خود را منهدم [illegible] و خویش رانیز توسعه بخشید. وی بصورت مداوم در دوره‌ء حکومت داری اش باسویدن ترکیه واینران در جنگ بوده است.

و درجنگ بزرگ درشمال علیه سویدن در سال ۱۷۰۰-۱۷۲۱ مناطق زیادی را چون فنلاند، سینت پترزبورگ همچنان لتویا و استونیا شامل بود، از سویدن باز گرفت. بعد از شکست دادن سویدن، مجلس سنای روسیه به«پتر» لقب امپراتور را اعطا نمود. و او پایتخت را از ماسکو به سینت پترزبورگ انتقال داد، و اما اصلاحاتیکه او بوجود آورد از جمله عوض نمودن لباس، مردم روسیه را رنجیده خاطر ساخت و همچنان اگر کسی میخواست ریش‌های سنتی خود را حفظ کند باید در معامله با آن مالیات بپردازد. وی در سال ۱۷۲۱ راجع به کلیسای ارتودوکس فرمان صادر کرد که رئیس کلیسا میتواند يك نفر غیر روحانی باشد و روحانیون را از اداره امور مذهبی محروم ساخت. پتر کبیر در هشت فبروری ۱۷۲۵- وفات کرد و از خود جانشین بجا نگذاشت و در مدت سی و هفت سال دیگر روسیه توسط شش پادشاه اداره شد که هیچ يك آن بسویه و به نیرومندی پتر نمی رسیدند و طبقه اعیان بار دیگر در پی منافع خود افتادند.

در سال ۱۷۳۶ خدمت برای طبقه اعیان عمری بود و آنها از آن بد میبردند موعد آن بیست و پنج سال تقلیل یافت. و در سال ۱۷۶۲ اینوع خدمت کاملاً ملغی شد و در عین حال غلامان صاحب ملکیت و زمین شدند و حقوق شان از آنان سلب گردید و از طریق خدمات عسکری هم نمیتوانستند آنرا بدست آرند آنها بدون اجازه باداران شان قدرت نداشتند که زمین بخرند و یا

به معاملات تجارتی و غیره مبادرت ورزند. و بنابران اوشان مال شخصی طبقات اعیان شمرده شده و بادارانشان میتوانستند آنرا نابود سازند، بفروشند و یا به سایبریا بفرستند.

کاترین کبیر

کاترین دوم(۱۷۶۹- ۱۷۲۹) که بنام کاترین کبیر یاد میشود، شاه دخت از ایالت کوچك جرمنی آن هالت زیر بست(Anhalt Zerbast) بود. وی پتر را که نواسه پتر کبیر بود در سال ۱۷٤٥، ازدواج کرد و در مدت هفده سال زیره کانه روابط خود را با اعضای دربار امپراتوری قایم نمود. شوهر وی در سال ۱۷٦۲ به حیث پتر سوم تاج امپراتوری بر سر نهاد، لیکن قبل از اینکه سال مذکور بآخر رسد، توسط یکعده دسیسه کاران، شوهر خود را به قتل رسانید و خود مقام ویرا تصاحب کرد.

کاترین از طرفداران سرسخت ادامه پادشاهی در روسیه بود؛ برای اینکه برده داری را خوب محکم کرده باشد، برای طرفداران خود زمین های دولتی را توزیع نمود و دهقانان را که بالای مزرعه کار میکردند به طرفداران خود یعنی به زمین داران تحفه داد.

قیام برده ها(۱۷۷٥-۱۷۷۳) توسط ایمی لیان پوگاچوف علیه کاترین اخطار بزرگ بود، برای وی و طبقات اعیان و اشراف. در پاسخ کاترین بیست ولایت روسیه را به پنجاه ولایت تقسیم نمود، تا مردم را اضافه تر تحت نفوذ حکومت مرکزی بیاورد. کاترین در سال ۱۷۸٥ طبقات اشراف را از کشانیدن به محکمه و محاکمه، پرداخت مالیات، خدمت اجباری و جزای حسابی معاف نمود و در سال ۱۷٦۲، طبقات اعیان را از خدمت ملکی و عسکری معاف ساخت.

سیاست خارجی کاترین این بود تا سرحدات جنوبی و غربی روسیه را توسعه بدهد، در قسمت جنوب عساکر دریایی و زمینی کاترین، ترکها را در سال ۱۷۷٤ شکست داد و سواحل بحیره سیاه را زیر اداره‌ء خود درآورد، و در سال ۱۷۸۳، قوای روسی جزیره‌ء کریمیا را اشغال نمود. از جانب غرب کاترین با دیگر قدرتهای غربی متحد شده و امپراتوری پولیند را پارچه پارچه نمودند، در نتیجه میلیون ها غیر روسی با زمین هایشان مربوط روسیه شدند. بنابر جنگهای داخلی و دیگر پریشانی ها امپراتوری پولیند رو به تضعیف گذاشت و تسلط همسایه قدرتمند را در زمینه سبب گردید.

در سال ۱۷۷۲، روسیه پروسیا و اطریش یك سوم پولیند را بین خود تقسیم کردند، بخش که امروز بنام روس سفید مسمی است، بروسیه رسید. در سال ۱۷۹۲- پولیند باز دیگر

تقسیمات شد، قسمت اضافه تر روسیه سفید و غرب اکراین ضمیمه روسیه شد.

پولیندیها بخاطر از دست دادن قلمرو خود شورش کردند، ولی این شورش و قیام در سال ۱۷۹۵، توسط روسی و پروس به شکست مواجه شد. برای اینکه اغتشاشیون را جزا داده باشند، متباقی خاك پولیند میان این سه قدرت برای بار سوم تقسیم گردید و پولیند بنام یك کشور دیگر وجود نداشت. کاترین در سال ۱۷۹٦، وفات کرد و پسرش پاول بقدرت رسید، وی مدت پنج سال سلطنت کرد و در کودتای ۱۸۰۱ به قتل رسید.

وی علیه انقلابیون فرانسه، جنگ را براه انداخت لیکن بعداً شامل اتحادیه فرانسه و روس شد، او طبقات اعیان را تحقیر مینمود که همین مسأله باعث قتل وی گردید، و فرزندش الکساندر اول از(۱۸۲۵-۱۷۷۷) پادشاهی کرد. وی شخص تعلیم یافته و آزاد بود و خواست که روسیه را به شگوفانی بیشتری نایل سازد. بهمین مناسبت قدرت سنا را بالا برد، ارگانهای اجرایی را بهتر تنظیم کرد و معارف را انکشاف داد و ارتقاء بخشید، غلامان و اسیران را آزاد نمود. در امور سیاست خارجی بنابر انکشافات در یوروپ و بخاطر دست اندازی های ناپلیون با هزاران عسکر به روسیه حمله کرد و ماسکوی های شهر ماسکو را آتش زدند و امپراتوری روس با تمام طبقات اعیان و غلام ها بجاهای دور تر فرار کردند.

ناپلیون امیداوار بود که الکساندر پادشاه روس را به گفت و شنود بکشاند.

و اما الکساندر با نزدیك شدن به چنین معامله یی خود داری نمود و ناپلیون دست خالی و با زحمات زیاد واپس به فرانسه مراجعت کرد. الکساندر با متحدین اطریشی، سویدنها و انگلیسها، ناپلیون را تا فرانسه تعقیب کردند و در اکتوبر ۱۸۱۳ متحدین، قشون ناپلیون را در منطقهء «لیب زیك» شکست دادند. و هم در ۳۱ مارچ ۱۷۱٤ داخل پاریس شدند. در ابتدای پانزدهم سال دورهء سلطنت الکساندر گرفتاری در سرحدات شمال و جنوب خود داشت. و در سال(۱۷۱۳-۱۷۰٤) بنابر درخواست کمك از جانب گرجستان با ایرانیها و با ترکها در سالهای ۱۷۰٦-۱۷۱۲، درگیریهای نیز داشت و همچنان در شمال با سویدن. در نتیجه روسها فنلاند را اشغال کردند. و در سال ۱۸۲۵ الکساندر وفات کرد و سلطنت بدون شاه باقی ماند و میان دو برادر کلان کانستانتین و نیکولای بالای مقام سلطنت دعوی بود سر انجام خواستند کودتا را براه اندازند- لیکن توسط عساکر دولتی شکست خوردند و سرکرده انقلابیون به نام دسامبرمیت از بین برده شد. این انقلاب دارای دو نتیجه بود یکی خبر از یك عصر جلوگیری تحت امپراتوری جدید میداد و از جانب دیگر نسلهای آینده انقلابیون روسی را بحد مال رساند که کودتای اکتوبر ۱۹۱۷- ثمر آن بود.

و بنابران بعد از کانستانتین، نیکولای اول(۱۷۵۵-۱۷۹۶) پادشاه روسیه شد.

وی مصمم بود که نظم و امنیت را برقرار خواهد کرد، او مرد سختگیری بود و برای رشد دیموکراسی قطعاً موقع نداد، برده داری را توسعه بخشید، و خارجی ها را اجازه داخل شدن بروسیه نمیداد و از ورود نظریات غربی بروسیه جلوگیری بعمل میاورد. بالای مواد تعلیمی دارالفنونهای روسیه قیود وضع کرد، قطعاً طرفدار آزادیهای ملکی و نظامی نبود، پولیس مخفی وظیفه داشت تا مردم را بکشند و یا بجاهای دور تبعید نمایند، به غلامان هم آزادی نداد و میترسید که آنها انقلاب خواهند کرد.

سیاست خارجی نیکولاس در جزیرهء قرم بخاطر موضوع بیت المقدس که مربوط امپراتوری عثمانی بود در سال(۱۸۵۶-۱۸۵۳) بین ترکیه و روسیه آتش جنگ شعله ور شد که سر انجام منجر به مصیبت عظیم در روسیه گردید. آرزوی نیکولاس صرفاً بخاطر اعادهء حقوق مسیحیون ارتودوکس در بیت المقدس خاتمه نمی یافت، بلکه میخواست یك قدرت در بحیرهء سیاه باشد، تا بدین جهت توانسته باشد امپراتوری عثمانی را تهدید کند و بنابران ترکیه، انگلستان و فرانسه با هم اتحاد کردند و بساوستاپول را محاصره نمودند.

بعد از مدت یکسال در سپامبر سال ۱۸۵۵- روسها شکست را قبول کردند و در سی مارچ ۱۷۵۶ معاهدهء پاریس به امضا رسید. ماسکو ملزم ساخته شد تا تمام قوای خود را از بحیرهء سیاه خارج نماید و از ادعای خود بخاطر حمایت از آرتدکس در امپراتوری عثمانی صرف نظر نمایند.

با وجود وضع قیود و سختگیری های متعدد نیکولاس در راه رشد و انکشاف وضعیت مردم روسیه، شعرا و ادبا بیشتر تبارز نمودند. الکساندر پوشکین، نیکولای گوگول وبعداً ایوان تارژینوف، فیودور داستایوسکی، لیون تولستوی و غیره. سالهای ۱۸۲۰-۱۸۶۰ را عصر طلایی در روسیه میدانند. نیکولاس اول در ماه مارچ ۱۸۵۵، وفات کرد و الکساندر دوم(۱۸۸۱-۱۸۱۸) عوض وی پادشاه شد وی خواست که مناسبات روسیه را با جهان بین المللی بهتر بسازد و با استفاده از فرصت جنگ روس و فرانسه در سال ۱۸۷۰ قرار داد پاریس را که فعالیت های روسیه را در بحیرهء سیاه قدغن کرده بود، نقض نمود و در جنگ سال ۱۸۷۸- ۱۸۷۷ بر ترکیه غالب آمد. و با ختم قرار داد صلح، روسیه خود را بر کشور بلغاریا مسلط ساخت، لیکن کنفرانس قدرت های اروپایی در برلین بسیاری از مناطق از تصرف روسیه خارج ساخته شد، ولی جلو توسعه طلبی روسیه امپریالیزم، بنابر ملاحظات ممالك اروپایی در شرق گرفته نشد، و بنابران تزار تسلط ماسکو را بالای قفقاز و آسیای میانه

جبراً تحمیل و مسجل ساخت. در عین زمان چینی ها بعضی اراضی را بشمول ساحه ولادی واستیك در سال ۱۸۵۸ بروسها واگزار شدند.

در ابتدای قرن نزدهم غلام ها دست به آزادیخواهی زدند و در میان سالهای ۱۸۰۰-۱۸٦۰. یکهزار و پنجصد شورش در روسیه صورت گرفته است، و تقریباً پنجصد مرتبه این شورش میان سالهای ۱۸٦۰-۱۸۵٤ بوتوع پیوسته است، اثرات نامطلوب جنگهای جزیره قرم، وضع نابهنجار اقتصادی و جنبش های آزادیخواهی غلامان که تزار و طبقات اعیان را به فکر و اندیشه چاره جویی انداخت، در سال ۱۸٦۰ که چطور میشود موضوع غلامان عملی گردد، مسأله بود که با مخالفت ها رو برو شد. اگر زمینداران بزرگ غلامان خود را از دست میدادند، بایستی به نهجی جبیره میگردید و برای غلامان زمین های قابل ملاحظهء در اختیار شان گذاشته می شد که بالای آن زنده گی نمایند. زمینداران روسی وظیفهء سیاست مداران را نیز انجام میدادند. و بنابران زمانیکه غلامان از میان میروند، حاکمان محلی این خلاء را که در عقب میماند، باید پر نمایند و با پشتیبانی قوای تزار الکساندر- در سال ۱۸۵۸ ؛کمیته های اعیان موضوع را تحت مطالعه قرار دادند و پادشاه در سوم مارچ ۱۸٦۱ امر آزادی پنجاه میلیون غلام را امضا نمود تحت این شرایط زمین داران نصف زمین های خود را به غلام ها دادند و دولت بالای آنان مالیه تعیین نمود و قرار بمیان آمد تا غلامان در مدت چهل و نه سال قیمت زمین را بدولت تأدیه کنند. این فوق العاده بار گران بود که غلامان نمیتوانستند از عهدهء آن برایند و برای ایشان صرفاً شش تا هفت هکتار زمین داده شده بود (یك هکتار مساویست بدو جریب زمین) و عاید آنان تا آن حد نبود که دیگر زمین خریداری نمایند و دولت هم حاضر نشد تا برای آنها امکانات، آبیاری، مالچر و دیگر منابع که حیات آنان را بهبود بخشد، آماده بسازد که در نتیجه دهقانان دست به شورش زدند و یکسال بعد از این شورش خاموش گردید.

در سال ۱۸٦٤ الکساندر به اصلاحات اضافه تری دست زد، نماینده گان ولایتی و محلی را بخاطر تقویت اجراءات اداری بنام زیم ستوفس Zemstves برجود آورد و نماینده گان زیم ستوفس از طریق انتخابات مغلق تعیین میگردید و نماینده گانرا به طبقات تقسیم میکرد، دهقانان دارای نماینده گان زیاد شدند و طبقات اعیان به زیم ستوفس ولایتی مسلط گردیدند و هم در محلات نسبتاً نماینده گان کمتر حاصل کردند.

زیم ستوفس سال یکمرتبه جلسه دایر میکرد و آنهاوظیفه داشتند. تا وضع مالی، صحی عامه حفظ و مراقبت سرکها و معارف را بهبود بخشند. الکساندر در سال ۱۸٦٤ اصلاحات

قانونی ساخت اداره قضا را از حکومت جدا نمود ، هیأت منصفه تعیین شد، آزادی بیان برای قانون دانان محکمه داد و حقوق مساویانه برای تمام مردم روسیه قایل شد، این طرزالعمل حتی در عسکری هم معمول گردید. دوره‌ء خدمت از بیست و پنج سال به شش سال تقلیل یافت که آن منتج به ذخیره بزرگ عساکر گردید و یکی از عوامل مهم پیروزی قشون روسی در زمان جزیره قرم بود.

قیام بنیادگرایان Radicalism

در نیمه دوم قرن نزده جنبش بنیادگرایان و روشنفکران روسی بحد اعلای خود رسید، انقلابیون روسی در جستجوی بر انداختن رژیم تزار و آوردن نوع حکومت شدند. روشنفکران این براندازی را بخاطر بهتر ساختن وضع زنده گی مردم روسیه میخواستند. در ابتدای سال ۱۸٤۰ دو حرکت اسامی عقلانی سلاوه فی لیس و غربی به ظهور رسید. سلاوه فی لیس ملی گرایان که در تلاش بازگشت سرزمین روسیه قبل از ورود نظریات غربی و برقم دور پتر کبیر و جانشینانش بودند که درینصورت کشور روسیه را بیك سرزمین منزوی تبدیل مینمودند و برعلاوه خواهان کلیسای آرتدکس تصفیه شده، حکومت مستقل وآزاد از دخالت بیروکراتها، یعنی که دارای صفت دهقانی باشد، شدند.

غربی نظران افزایش استعمال و استفاده تکنالوژی، تفکر و ساختمان اجتماعی غرب را اساس تقریب معقول انکشاف روسیه میدانستند، آنها ادعا داشتند که روسیه مانند یك کشور غربی بوده و لیکن غربی نظران نتوانستند طرق سیاسی، اقتصادی و عصری شدن را با غرب ادامه بدهند. الهام آور ایشان پتر کبیر بود که در جستجوی غربی ساختن در قرن هژده شد.

گروه سوم در سال ۱۸٤۰ پیروان میخائیل پتراشیفسکی بودند که خود را بیتراشیفسکیست ها میخواندند که در خانه ها محرمانه مجالس دایر میکردند، ایشان تعلیمات غیر عملی چارلس فوریار سوسیالیست را تعقیب میکردند. ایشان وظیفه داشتند تا دبیات سوسیالیستی را در میان متفکرین پخش نمایند که با مخالفت عمومی نیکولاس اول روبرو شدند که آن شامل بندی شدن، گرفتاری و محکوم بمرگ بود به شمول ناول نویس کبیر فیدر داستایوسکی که محاکمه مرگ وی در آخر به بندی شدن منجر گردید.

این حرکت روشنفکران در سالهای ۱۸٤۰- ۱۸۵۰ توسط مردم سرکوب گردید و در میان ایشان متنفذترین شخصیت انقلابی الکساندر هیرزن میانه رو بود که برخی عناصر

سلادافیل را در فلسفه اجتماعی خود گنجانیده بود. وی سوسیالیزم را مطابق به شرایط روسیه میخواست و میگفت: سوسیالیزم از انقلاب دهقانان سرچشمه میگیرد که بر بالای عنعنه و رسوم روسی و زنده گی ساده ء دهات استوار باشد.

نظریات هیرزن در مجله کالوکول در سال ۱۸۶۷-۱۸۵۷، زمانیکه وی در غرب در تبعید زنده گی میکرد، بچاپ رسید که مشتاقان زیادی در میان قشر تعلیم یافته پیدا نمود.

میخائیل باکونین (۱۸۷۶- ۱۸۱٤) غربی نظر آتشی بود، دفعتاً خواهان براندازی سیستم کپیتالیزم و برقراری نظام سوسیالیزم در روسیه شد. او همچنان هیرزن حیات خود را در غرب در تبعید گذرانید و در سال ۱۸٤۸ در انقلاب یوروپ سهم گرفت و در اولین جنبش بین المللی سوسیالیستی وی سرکرده ء انارشیست ها شد و در سال ۱۸٦٤، برای اولین بار انجمن کارگران بین المللی را اساس گذاشت، ولی مخالفت وی با مفهوم سوسیالیزم کارل مارکس بالتدریج از آن سازمان خارج ساخته شد. زمانیکه مد و جذر انقلاب در روسیه بالا گرفت، نظریات باکونین، هیرزن و غیره تندروان منور فوراً برای براندازی حکومت افتاد.

نیکولای چیرنی شیفسکی (۱۸۸۹-۱۸۲۸) که ناول وی بنام چه باید کرد، یادنشر نظریات هیرزن را پذیرفته، بینش خود را تحت سوسیالیزم روسی اساس گذاشت. وی میگفت: که روسیه از انکشاف کپیتالیزم صرف نظر نماید و مستقیماً بجانب سوسیالیزم قدم بردارد و برخلاف هیرزن پیاده شدن سوسیالیزم را از طریق صلح آمیز رد میکرد.

این نظریات تندآمیز وی مورد پسند عده ء زیاد بنیادگرایان انقلابیون نسلهای آینده شد. در سال ۱۹۰۲، زمانیکه لنین راجع به توسعه حزب بلشویك مقاله نشر کرد در آن کلمه یا عبارت چه باید کرد را علاوه نموده بود. نظریات مختلف گروه های مختلف از راههای گوناگون در اوقات مختلف سبب براندازی حکومت شد، لیکن توفیق نصیب ایشان نگردید.

در جنوری ۱۸۷۸، مارش فعالیت های بنیادگرایان اوج و سرعت گرفت یك انقلابی بنام دیرازاسولیچ در سوء قصد خود بحکومت سینت پترزبورگ ناکام گردید و خانم هنگام ارتکاب جنایت گرفتار شد و هیئت منصفه از محاکمه موصوفه انکار نموده دفعتاً حکومت فیصله کرد که تمام محبوسین سیاسی از طریق یك دادگاه خاص محاکمه خواهند شد.

در سال ۱۸۷۹ دو گروه بنام لی بیرتی و زمین، بدو شاخه جدا شدند، یکی خواهان آماده ساختن مردم برای انقلاب و شاخه دوم خواستار دست زدن به ترور و اختناق.

این دو گروه قبلاً در بالای زمین با دهقانان همکاری میکردند که اضافه تر ایشانرا متعلمین تشکیل میداد.

گروپ آخری بنام رضائیت مردم، تصمیم گرفت که با قتل الکساندر دوم دولت را متشنج بسازد به شمول سوء نیت نامؤفق پنج فبروری ۱۸۸۰ که با انفلاق دادن بمب که منتج به قتل یازده تن خدمتگاران و تخریب اتاق نانخوری قصر زمستانی الکساندر دوم گردید. تروریست ها در اول مارچ ۱۸۸۱ توسط یکتن انقلابی ایکه با یك بمب دستي خودسازی، الکساندر دوم پادشاه روس و خود را به قتل رسانید، به آرزوی خود نایل شدند.

الکساندر سوم

وی پسر الکساندر دوم بوده که در سال های ۱۸٤٥- ۱۸۹٥ پادشاه روسیه شد وی مطمئن بود که میتواند نظم و امنیت را در کشور برقرار کند، وی حکومت استبدادی را رویکار نمود و مقصد آن محو کامل فعالیت های انقلابیون روسیه بود. و به پولیس اختیار وسیعی داده شد تا مردم را گرفتار و مزاحمین را زندانی نمایند و یا به سائبریا تبعید شان میکردند و یا اینکه برخی از دانشمندان و متفکرین به اروپا گریختند. اتحادیه محصلان قدغن گردید و مواد درسی یونیورستی ها شدیداً تحت کنترول آورده شد، تا از نفوذ مباحث مترقی جلوگیری شود و حکومت تزار قدرت خود را از طریق حمایت طبقات اعیان و کلیسا ها علیه فعالیت های انقلابیون افزایش داد. بانك را به میان آورد که برای نجبا اعتبارات میداد، طبقات پائین را از کسب تحصیلات ثانوی جلوگیری و محروم نمود و تمام قلمرو امپراتوری روسیه را جبراً به دین مسیحی کشاند. الکساندر سوم یك روسی ملي گراء بود، زیادتر تحت نفوذ معلم خانگی خود کانستانتین پابیدنوستسره (۱۹۰۷-۱۹۲۷) قرار میگرفت که وی بعد از سال ۱۸۸۰ رئیس امور مذهبی شده شورای کلیسا های آرتدکس را نظارت میکرد و راجع به فضایل دولت مطلقه و نشنالیزم روسی خطابه میداد، در عین زمان از علوم طبیعی و بی دینی و هر انحراف دیگر از عقاید مذهبی آرتدکس انتقاد میکرد.

الکسندر خواهان تقویت روحی نشنالیزم روسی بود و برعکس از یهودیها و دیگر اقلیتها در روسیه خوشش نمی آمد به این نسبت یك طرح وسیعی روسی سازی را براه انداخت. تبعیض و اختیارات ناروای روسها، عنعنات، زبان، مذهب، اقلیت های محلی غیر روسی را در آن امپراتوری کله پَر کردند. مسلمانها و یهودیها در زمان الکساندر سوم آزار زیاد دیدند، و ملیونها یهود در آخر قرن نزده از روسیه بخارج مهاجرت کردند؛ زیرا که آنان از تحصیلات ثانوی بی بهره بودند.

نیکولاس سوم آخرین زار روسی

الکساندر سوم بر اثر یك حمله قلبی در سال ۱۸۹٤، درگذشت و پسر وی نیکولاس سوم پادشاه روس گردید، وی خط مشی پدر خود را تعقیب نمود، مطبوعات را سانسور کرد، اختیارات اسامبله محلی را محدود ساخت، اهل مذاهب را به غیر از آرتدکس زیاد شکنجه داد و روسی سازی را بدرجه اعظمی رسانید، پالیسی محافظه کارانه نیکولاس سوم تهدید مداوم قحطی وضع بی نهایت ابتر و خراب زنده گی دهقانان و کارگران به جنبشهای آزدیخواهی و بنیادگرایی ثبات سیاسی نیکولاس سوم را متزلزل ساخته بود و در سال ۱۸۸۰، این جنبش ها سرکوب گردید و در ابتدای قرن نزده ۱۹۰۰- این آزادی طلبان که اکثریت ایشانرا کارمندان مسلکی تشکیل میداد اتحادیه های رهایی بخش را تشکیل دادند و در سال ۱۹۰۵- قانون حزب دیموکراتیك و اعضای آنرا که بنام کادیت Kadits یاد میشد و حقوق مساوی برای عامه مردم قایل بودند، ساختند.

بنیادگرایان بدو شاخه تقسیم شدند، یکی بعنوان سوسیال دیموکرات کارگری که دهقانانرا قاعده قدرت بحساب میگرفت و حزب سوسیال انقلابی خلق که متعهد به انقلاب دهقانان بود که آن آورنده حق تعیین سرنوشت برای گروههای اقلیت و هم دارای رای حق عمومی ازاد مدنی، بهبود بخشیدن شرایط اقتصادی دهقانان را در بر میگرفت. در سال ۱۹۰۳ حزب کارگری سوسیال دیموکرات بدو شاخه بلشویك و منشویك جدا شد و حزب بلشویك توسط (لینن) رهبری میشد که گروه نخبه و انقلابیون فداکار را ترجیح میداد و منشویکها دارای ساحه دید وسیعی بودند. یولی مارتوف رهبر منشویکها می نویسد که دیموکراسی لامحدود یگانه شکل سیاسی است که در آن آزادی اجتماعی کارگران تائید می شود این دو حزب در مورد زمان انقلاب سوسیالیستی اختلاف داشتند. منشویك خود را وفادار به تیوری جارج پلی خانوف (۱۹۰۸-۱۸۵۷) که ویرا پدر ماکسیزم روسیه میخواندند، میدانستند وی میگوید قبل از اینکه روسیه به سوسیالیزم برسد، باید مرحله کپتالیزم را که طبقه بزرگ کارگری و دیگر شرایط ضروری را برای آماده ساختن جامعه سوسیالیستی خلق میکند، بگذراند.

الکسندرا ملکه روس خانم نیکولاس دوم جرمنی بود که اصلاً پرورش یافته انگلستان بود. نیکولاس انسان ساده باحیا و اشرافی بود، برعکس الکسندرا زن شیاد و حقه باز

محسوب میشد. او از طریق اتحادیه دوما علیه شوهرش توطئه میکرد و از جانبی شوهر خود را تشویق و ترغیب مینمود تا با فیصله های دوما مخالفت نماید. ملکه الکسندرا به نیکولاس نوشت که تو باید ریاست منش، خود سر و نیرومند چون پتر کبیر باشی. بهمین ترتیب ملکه فوق العاده گی های نسبت به تزار بدست آورد که تمام امور دولت را خود در اختیار گرفت. اتحادیه دوما از اختیارات زیادی برخوردار بود که آن مایه پریشانی پادشاه روس گردید؛ لذا مشاوران دربار با صدور قانون فعالیت های دوما را محدود نمودند، در ضمن پادشاه را وارث تاج و تخت خواندند و پادشاه صلاحیت تام داشت تا سیاست های امور خارجه و نظامی را خود اداره کند، همچنان انتخاب وزراء رؤسا و محکمه داخلی بعهده وی میبود و وزیر مالیه مسئول حصول پول و بدست آوردن قرضه از کشور فرانسه شد. اتحادیه دوما شصت فیصد بودجه دولت را اداره میکرد. در نتیجه شورای دولتی تزار و مشاورین آن از نظر صلاحیت برابر به مجلس دوما ارتقاء جست، تا اوشان مانند اعضای در مقابل تندرو ها و لیبرال ها محافظه کارانه عمل نمایند. مجلس مذکور در دهم ماه می سال ۱۹۰۶ جلسه دایر نمود. تزار و مشاورانش از دهقانان توقع داشتند تا آنان برای محافظه کاران که از تزار دفاع مینمودند، رأی بدهند، برعکس دهقانان طرفداری از ریفورم(اصلاحات) اتحادیه دوما نمودند و اتحادیه مزبور سی و هشت فیصد نظر آراء را بدست آوردند. اتحادیه مذکور فوراً تقاضای اصلاحات اراضی را نمودند، لیکن تزار تقاضای ایشانرا رد کرد و در جولای همان سال مجلس دوما لغو شد و اعضاء آن به فنلاند رفتند و از آنجا بر علیه تزار دهقانانرا تحریک نمودند که بدولت مالیه نپردازند و از مردم خواستند که بخدمت زیر بیرق حاضر نشوند. اتحادیه مذکور در مارچ ۱۹۰۷، دوباره تاسیس شد و تندرو تر از گذشته بود که باز هم لغو گردید، بعداً دوما سومین ۱۹۰۷- ۱۹۱۲ و دوما چهارمین ۱۹۱۲- ۱۹۱۶ اساس یافت که تا اندازهء مورد رضائیت پادشاه بود.

امپراتور نیکولاس پسر نداشت که وارث تاج و تخت وی شود و اما بعد از چهارم دختر پسر بدنیا آورد که وی بمرض هیموفی لیبا (Hemophillia) که باندك ضربه وجودش کبود میشد و به اندك جراحت خون ریزی زیاد تولید میکرد، مبتلاء بود. پادشاه و ملکه انواع طبابت را بکار بردند ولی هیچ کارگر نیفتاد. و ناچار جانب تصوف روی آوردند.

یکتن از واعظان بیسواد وشارلتان سایبریایی که گری گوری نام داشت و لقب آن راس پوتین ولانتین Rasputin بود، بخاطر شفای شهزاده بدربار راه یافت که در نتیجه وی مقیم دربار شد و در میان مردم نفوذ فراوان پیدا کرد که بعداً حتی پولیس جلو آنرا گرفته

نمیتوانست. ملکه الکساندرا بیان داشت که برای حفظ سلسله پادشاهی خداوند ملك فرستاد و در اگست ۱۹۱۵ یکعده سران پارلمان به شمول اعضای خانواده سلطنتی و سوسیالست های میانه رو عضو فامیل اشرافی و یکنفر از اتحادیه دوما راسپوتین را به محل دیگری انتقال دادند و سپس بحیاتش خاتمه داده شد. در سال ۱۹۱۶ روسیه دچار بحران اقتصادی گردید، نفوس آن از بیست و دو ملیون به بیست و هشت ملیون بالا رفت که کمبود مود غذایی را سبب شد. از جانب دیگر عساکر نبرد خود را در جبهات موفقانه پیش میبردند اما مورال و معنویات ایشان با آوازه های که ملکه الکساندرا و صدراعظم ستومرStumer، از طرفداران جرمنی اند و راسپوتین عاشق ملکه مضطرب شده بود. واقعه مرگ راسپوتین امپراتوری روسیه را سخت تکان داد و ملکه هرگز بحال نیامد و موصوفه این رویداد را ختم امپراتوری روسیه تزاری خواند.

در چاردهم مارچ تزار نیکولاس یکتن از بهترین جنرال های خود را که روسکی نام داشت، بدربار خواست و برایش گفت که چه باید کرد؟ وی بجواب تزار گفت بایستی با «رادزیانکو» رئیس اتحادیه تماس گرفته شود. رادزیانکو به پادشاه گفت اختیارات را به اتحادیه تفویض نماید. الکسندر گاچکوف وزیر جنگ به تزار پیشنهاد کرد که سلطنت را به پسر خود وا گذار نماید، ولی نیکولاس گفت که وی نمیتواند از فرزندانش جدا شود و اضافه کرد که سلطنت را به برادرم میخائیل دوك کلان تسلیم میکنم، و تحریری آنرا به کمیته مذکور تسلیم داد. در نتیجه وزراء و اشخاص جدید شامل حکومت گردیدند و یکی ازین اشخاص که شامل کابینه جدید الکسندر کرنیسکی سوسیالست گردیده بود، از هم صنفان لینن بود و پدر کرینسکی مدیر همان مکتب، وزارت عدلیه را عهده دار شد.

تمام نماینده گان خواهان تاسیس حکومت جمهوری شدند، لیکن آنرا به وقت و زمانش موکول کرد و گفت همه چیز دفعتاً در یك وقت صورت گرفته نمیتواند و به دوك میخائیل گفته شد که از مقام خویش کناره گیری کند. در شانزدهم مارچ سلسله خاندان رومانوف برچیده شد. در هژده مارچ در پتروگراد ناآرامی ها رخ داد که نیکولاس سوم و خانمش الکساندرا کدام عکس العمل نشان ندادند.

مردم و عساکر بخاطر انتقام راسپوتین بهر طرف خیابانی شدند و اتحادیه عهده دار مسوولیت داخلی شد و یك حکومت متزلزل بمیان آمد؛ که به مشکلات بزرگ اقتصادی روبرو بود، در خزانه پول نبود قیمت روبل پایان آمد، ترانسپورت نظم نداشت و انتقال مواد خوراکه به کندی مواجه گردید.

قواء پولیس لغو شد، دوایر نظم و نسق دفتری خود را از دست داد و خبر سقوط خاندان رومانوف به زوریخ و سویزرلیند رسید. لنین که تمام دوره های جنگ را در زوریخ گذرانده بود، گفته بود که وی نخواهد توانست در روسیه انقلاب را به چشم ببیند، و اما این خبر ویرا حیات دوباره داد.

جرمنها، لینن را بطور مخفیانه، محفوظ و مصؤن داخل خاك روسیه نمودند تا آنکه وی بنیانگزار انقلاب کمونستی در روسیه گردید. نیکولاس سوم امپراتور روس، الکسندرا خانمش و پنج طفل شان همراه چهار خدمهء صبح وقت هفده جولای ۱۹۱۸ از جانب بلشویکهای طرفدار لینن هدف گلوله قرار گرفتند و به عمر سیصد و چهار سالهء امپراتوری خاندان رومانوف خاتمه داده شد. امپراتور و خانوادهء ویرا به منطقه دورئ بنام یکاترین برگ، سی ویرولوفسکی امروزی که هزار میل بجانب مشرق مسکو در ناحیه یورال قرار دارد، انتقال دادند و ده نفر آدمکشانرا قبلاً در آنجا جابجا کرده بودند. یوروفسکی اولین کسی بود که مستقیماً به سینه نیکولاس سوم توسط تفنگچه اش آتش کشود. این جوخه یازده نفری آدمکشان صد مرمی را بجان یازده نفر خالی کردند، یوروفسکی بعداً امر کرد تا سر و رویشان توسط انجام تفنگچه خوب کوبیده شود تا از شناخت برایند، کوزه های گلی پر از تیزاب گوگرد در جوار اجساد دیده شده، و همچنان توسط فیرتفنگ ریز- ریز شان ساختند. این کشفیات توسط پولیس محقق بنام گالی ریبوف صورت گرفته است. وی بیان داشت که استخوان های زیاد بدست آورده، از جمله وی سه جمجمه را از خاك بیرون آورده که توسط دو پیچك تفنگ میده میده شده اند و آن استخوان دیگر عبارت از لگن خاصره است که گمان میرود از نیکولاس سوم خود امپراتور باشد. پولیس مخفی حزب بلشویك بنام چیکا چنان به ملت روس ستم فراوان کرده که در تاریخ روسیه بی سابقه میباشد، این شیوهء آزار و دور از انسانیت در وجود عساکر سرخ ریشه عمیق داشته است و بنا بران از اثر یورش هجوم این گرگ های خاکستری گرسنه ملتهای آباد بویرانه تبدیل شدند. فرار، قتل، حبس و بیجا کردن مردم بیدفاع در نزد این فرومایه گان یك شی بی تفاوت بود، ایشان از کلمات چون آرتش سرخ، پرولتاریا، کمونیزم و غیره لذت میبردند و طوری میپنداشتند که تمام خوشبختی های جامعه بلشویك نه بلکه جهان از لابلای این خرقه بویناك پدیدار شدنی است. در نتیجه به ادیان، مقدسات، رسم و رواجها، ارتباطات فرهنگی، حقوق و غیره مردم بی حرمتی کردند.

خلاصه این پدیدهء خیالی از طریق برمه کاری فشار و چکش زدن فراوان به کله های مردم جا زده شد و اصلاحات زیر و زبر دار چون بورژوازی ملی، ایدیالیزم، متریالیزم،

دگماتیزم دیالکتیك، متافزیك، سوسیال دیموکرات، کپیتالیزم، کمونیزم، شوونیزم، سوسیال شوونیزم، اپورتونیزم و امثال آن بروی مردم کشیده میشد و مردم جز خواندن و نوشتن و شنیدن آثار لینن از مطالعه دیگر کتب و رساله های معتبر در داخل اتحاد شوروی محروم شدند. تماس فرهنگی مردم و دیگر پیوند های شان با دنیای خارج قطع گردید و مردم اطلاعی نداشتند که در آنطرف روسیه چه چیز در جریان است و میگذرد و حزب بلشویك نسبت به احوال بیرون مرزی هر چیز را سرچپه و اغراق آمیز و کذب از طریق اخبار و رادیو بمردم خود پخش میکرد که در مدت کوتاهی مغز های مردم از شنیدن و خواندن چنین اطلاعات نادرست شروع به ترش کردن نمود تا مزاحم عقلشان گردید؛ زیرا که مردم در شرایط مطلق خواب مصنوعی(هپنوتزم) بسر میبردند.

ارکاری نیکولای شیف چیکو، یکی از دیپلوماتهای شوروی در ملل متحد که از امریکا پناه سیاسی خواست، مي نويسد: حقایق زیاد راجع به مارکسیزم- لیننزم در شوروی بهر در و دیوار به نظر میخورد، اما راجع به انقلاب شوروی و رهبران ایشان هر آنچه هست از نظرها پوشیده میماند.

هیچ یك از کارنامه های تروتسکی به دست رس قرار نمی گیرد، اکنون که به امریکا آمده ام قادر شدم که حقایق زیاد در مورد سران کمونست شوروی از قبیل تروتسکی،ژیانی وف گمینیوف، بخارین وغیره کسان صاحبان هویت وشخصیت که بنام خائن ویاخارجی تاپه شده بودند- کسب اطلاعات نمایم، همچنان درینجا موقع یافتم تا برای اولین بار بدانم که کارل مارکس عمل سانسور را به صفت مورال شرارت که بنتیجه شرارت آمیز دارد، محکوم نموده است بخارین کمونست وعضو پولیت بورو پیشین بنابر مخالفت با ستالین در سال ۱۹۲۹ از خرب اخراج و بعد از محاکمه در سال ۱۹۳۸، اعدام گردید. تروتسکی طوریکه در بالا ذکرش رفت با بخارین، ژینوویف وکمینیف از همکاران نزدیك لینن بودند نه ستالین. اما ستالین بنابر موقف آینده خویش که از آنها احساس خطر مینمود، همه آنها را اعدام کرد.

لینن در یاد داشتهای خود مینویسد مقام منشی حزب را بغیر از ستالین بهرکس دیگر ترجیح میدهم و تروتسکی را هم بخاطر دو دلی اش در ان موقف مناسب نمیدانست تروتسکی که برای کشور روسیه مفید بود، لینن را ترک گفت.

امپراتوری عثمانی

... سلجوقیان شاخه از ترك میباشند که از چمن زارهای آسیا یعنی از منگولیا الی غرب روسیه تسلط پیدا کردند و در قرن دهم دستهء از ایشان زیر قیادت شخصی بنام سلجوق در ازبکستان، شمال افغانستان امروزی مسکن گزیدند وبا قواء مرزی حکمرانان محلی متحد شده و بزود ترین فرصت دارای نام و نشان گردیدند. سلجوقیها بخاطر فتوحات بیشتر بجانب غرب رخنه کردند در سال ۱۰۵۰ - ازبکستان- افغانستان ومرکز فارس را فتح نمودند و خلیفه عباسی را در بغداد نیز تحت فشار قرار دادند. در قرن یازده قبایل ترکی باتعداد زیادی خانواده هایشان به آسیای صغیر نفوذ کردند، بویژه نواسه سلجوق بنام طغرل بیگ که در سال ۱۰۵۵ بغداد را از سلسله بووحید گرفت ورهبر روحانی مسلمانها به طغرل خان لقب سلطان داد وویراحکمران مدافع امپراتوری عباسی برسمیت شناخت. آلپ ارسلان برادرزاده طغرل بیگ اردو بیزانتین را برهبری امپراتور رومانوس چهارم در سال ۱۰۷۱ در نبرد مان ذیکرت نزدیك جهیل وان در آسیا صغیر شرقی بخاطر اینکه شمالی سلجوقی را در شرق میانه دفاع نموده باشد، از بیخ وبن برکند.

این پیروزی موثر و بطور دایمی قدرت بیزانتین را در اناتولیه درهم شکست و آن امپراتوری باردیگر هرگز بحال خود برنگشت. عساکر ترکی،. بادیه نشینان، شهزاده گان ومسکونین به این سرزمین باز هجوم آوردند. درین هنگام شهزاده دیگری باسم شهزاده سلیمان در میان سلجوقیان تعیین گردید تا از دست آوردهای اسلام در آنجا دفاع نمایند. وی بااصل سلجوقی ها قطع رابط نموده یك ایالت جدا سلجوقی را درآسیا صغیر بوجوده آورد.

نفوذ سلجوقی ها در انجا انقدر نیرومند بود که امپراتور بیزانتین را فوق العاده نا امید ساخته بود و بنابران امپراتور بیزانتین دست کمك بجانب مسیحیون غرب دراز نمود. دردوره سلجوقی ها مساجد زیاد اعمار گردید- برای آموختن آئین اسلامی، معلمین در مساجد و مدارس تعیین گردید، مدیران مالی اسلامی اساس یافت، تجارت توسعه پیدا کرد وکاروانسراها بالای سرکها و درجاهای مناسب اعمار شد. شاعران، نویسندگان، دانشمندان وغیره در نیمه قرن سیزده تا هجوم مغلها بوفرت موجود بود. درجنگ تازه داغ سال ۱۲۴۳ مغلها- حکمران سلجوقی کیخسرو دوم را شکست دادند.

وآنها را باج گذار خود ساختند. سلطان کیکاوس دوم به قسطنطینه فرار کرد، ولی مغلها درآن باره کدام عکس العملی نشان ندادند. سلجوقی ها مدتی فاقد رهبری شدند تاکه نوبت به گروه غازی رسید، آنان جنگنجویان و تازیهای مسلمان مرزی بودند، لیکن بسته به عرفان و درویشی. و توسعه دین اسلام را از طریق مبارزه میخواستند وعثمان از همین شاخهء غازی بمیان آمده است. در شروع قرن چهارده عثمان وغازی بحیره سیاه، بحیره مارمورا همچنان ناحیه غربی دریای سکادیا ودر جنوب کوهتایا را فتح کردند. درسال ۱۳۲۶ عثمان وفات نمود پسروی اورخان شهر دیوار شده بورسه Bursa رااز بیزانتین گرفت وتازمان سقوط قسطنطنیه بورسه به صفت پایتخت عثمانی در آسیا باقیماند - امپراطوری عثمانی درطول قرنها از حکمروایی، سیاست، کشورکشایی و توسعه اسلام لذت فروان برد وسرد های ایشان در بالکان و یوروپ شکوه و جلال اسلام را به جهان افتابی نمود، پس از فوت اورخان، مراد اول پسرش درسال ۱۳۶۰ به قدرت رسید، وی مرد فوق العاده ممتاز بود، در سال ۱۳۶۱ اوریانوبل را به قلمرو خود افزود و ادرین Edirn تا سقوط قسطنطنیه (۱٤٥۳) مرکز امپراطوری عثمانی بود. مراد قلب بالکان را فتح نمود ودرسال ۱۳۸۶، پادشاه صربستانرا در جنگ کاساوه شکست داد، و اما وی درین مبارزه آخرین جان خود را از دست داد.

او قلمرو خود را تا جنوب کوههای تاوروس (Taurus) توسعه بخشید و شاه دختر کرامین Karaman را به پسر خود بایزید عروسی کرد و ایالت آنرا نیز تصاحب نمود. محمد دوم بعد از وفات پدرش مراد دوم که نواسهء سلطان بایزید اول میشد، در سال ۱٤٥۱ به قدرت رسید. وی در مکتب قصر که پدرش آنرا تأسیس کرده بود، تعلیم یافته شد، طوریکه دیگر شهزاده گان اروپایی به سویهء وی نمی رسیدند و حدود قلمروش از زمین های بایر فرات تا دانیوپ میرسید، وی فاتح کانستان تیناپل بوده که بعداً آنرا استانبول نام گذاشتند و مرکز امپراطوری قرار گرفت. سلطان بایزید اول بعد از فوت پدرش مراد در جنگ کاساوه امر داد تا برادر دلیرش را غرغره نمایند. در ۲۹ ماه می ۱٤٥۳ دیوارهای قسطنطنیه شکست و عساکر ترکی بداخل آن ریختند، در روز سوم محمد دوم در مسجد صوفیا، به نمازگزاران گفت، اکنون وقت آن رسیده است تا نام قسطنطنیه را به استانبول عوض نماییم. سقوط کانستان تیناپل یا قسطنطنیه برای غربی ها یك ضربه روحی بزرگ بود و برای دولت عثمانی یك پیروزی محسوب میگردید؛ زیرا که ترکهای عثمانی یك نقطه بسیار استراتیژیك را از نظر تجارت جغرافیای تاریخی بدست آوردند.

سلطان بایزید در سال ۱٤۹۲ دروازه امپراطوری را به رخ یکصد هزار یهودی که از

اسپانیا اخراج گردیده بودند، کشود. و بنا برین او را بهمین نسبت پیر یا ولی میخوانند، سلطان بایزید یلدرم اول که حدود قلمرو موصوف از زمین های بایر فرات تا زمین های حاصل خیز هنگری میرسید، شهزاده های صربستان و امپراتوری بیزانتین به وی سر تعظیم فرود آوردند، و اما شهزاده های ترك که به قسم صاحب منصبان در اردو سلطان خدمت میکردند، از وی فرار کرده به نزد تیمور لنگ رفتند و تیمور را علیه سلطان بایزید تحریك کردند، هردو لشکر در سال ۱٤۰۲ در محلي بنام انگوره برخورد نمودند، سلطان بایزید شکست خورد و توسط تیمور اسیر شد و یکسال بعد از اسارت وفات کرد. تیمور از آنجا بجانب اناتولیه-ازمیر و آی‌جیان رفت و امپراتوری عثمانی را میان چهار پسرش؛ موسی، عیسی، سلیمان و محمد تقسیم کرد. بعد از فوت تیمور در سال ۱٤۰٥ شهزاده های عثمانی میان هم افتادند. تا سال ۱۷٤۰، امپراتوری عثمانی از امپراتوری های باقوت، درخشان و بزرگ اسلامی بود در سال ۱۷٤۰ دولت عثمانی با دولت فرانسه قراردادی امضا نمود که به موجب آن به فرانسوي ها اجازه میداد که در قلمرو عثمانی فعالیتهای تجارتی و مذهبی داشته باشند.

تا زمانیکه دولتهای خارجی ناتوان بودند و امپراتوری عثمانی نیرومند، این قرار داد بسیار با اعتبار بود و از سال ۱۷٦۳ به بعد امپراتوری عثمانی رو به ضعف گذاشت، بخصوص که روسها از طریق قفقاز دولت عثمانی را قیچی قیچی کردند و تا جنگ اول جهانی امپراتوری عثمانی از جانب روسها بخاطر توسه مذهب عیسویت و اعمار کلیساها سخت زیر شکنجه بود و معاهده تحمیلی کوچوك کای نارچی در سال ۱۷۷٤ به تزار نکولاس اجازه میداد که میخواست در امور داخلی دولت عثمانی مداخلت نماید، وقتی که نماینده‌ء مسیحیون روسیه میتوانست از جانب مسیحیون دولت عثمانی نماینده گی کند به اساس این معاهده منطقه‌ء آذوف به تزار روس تعلق گرفت. جزیره‌ء قرم (کریمیا) مستقل اعلان شد، و بگ Bug، میان روسیه و دولت عثمانی مرز شناخته شد. دشمنان امپراتوری عثمانی در قرن هفده، "اتریش" و "ونیس" بود. در قرن هژده بازهم اتریش و روسیه امپریالیزم. در قرن هژدهم دولت عثمانی تمام متصرفات خود را در بحیره‌ء مدیترانه از دست داد و منطقه بالکان درگیر کشمکش های دامنه دار میان اتریش و دولت عثمانی قرار گرفت. در سال ۱۸۰۹، ترکیه داخل پیمان دردانیل شد و کشور ترکیه بازار فعالیت بازرگانی انگلستان قرار گرفت. درین پیمان ذکر شده بود، در صورتیکه ترکیه در شرایط صلح زنده گی نماید، آبنای دردانیل بر روی برخی از کشتی های جنگی مسدود میباشد. چونکه دولت ترکیه با سیستم قاره وی ناپلیون مخالفت نورزید. و بنا بران این معاهده برای رقیبان ترکیه نقض وفاداری تلقی میشد

و تزار روس به این بهانه به دانیوب تجاوز کرد و یك تعداد شهر ها را در بلغاریا و والاچیا متصرف شد و در قرارداد بخارست در سال ۱۸۱۲ دولت عثمانی بسیار مناطق را بروسیه واگذار کرد. در عوض روسها از پشتیبانی شورشیان صربستان دست کشیدند.

در سال ۱۸۱۵ امپراتوری عثمانی از طرف کانگرس ویانا بحیث قدرت اروپایی برسمیت شناخته شد. انقلاب ملی گرای در داخل امپراتوری عثمانی در اثناء انقلاب فرانسه و جنبش ملی گرای مسیحیون در بالکان سر دردی های بزرگ برای دولت عثمانی ایجاد نمودند.

به مجردی که انقلاب فرانسه و ناپلیون پایان یافت محمود دوم با انقلاب ملی یونانیها روبرو گردید. یونانیهایی که در یوروپ تحصیل کرده بودند و در یوروپ زنده گی میکردند متحداً با تاجران یونانی در بنادر بحری مختلف مدیترانه و همراه اعضای زیر زمینی انجمن ملی گرایان، استادان و نویسنده گان یونانی و کلیشاها علیه سلطان قیام کردند. محمود دوم برای سرکوب کردن یونانی ها از محمد علی مصری کمك خواست، لیکن قوای دریایی محمد علی مصری از جانب فرانسوی ها، انگلیسها و روسها درهم شکسته شد و روسهای اشغالگر از طریق قفقاز بجانب استانبول در حرکت افتادند و در سال ۱۸۲۹ محمود معاهده ادریانوپول را امضاء کرد که به موجب آن استقلال یونان برسمیت شناخته شد. چند سال بعد قواء محمد علی مصری تحت قوماندانی پسرش ابراهیم پاشا سوریه را اشغال کرد و در آبنای باسفورس در آسیای کوچك شرایط خطرناکی را بوجود آورد و لیکن محمود توسط قوای بحری روسیه از خطر آن نجات یافت، بعد از آن محمود نتوانست که از شر روسها خود را خلاص نماید و در نتیجه اهانت بار ترین معاهده را بنام قرارداد (هونکرایسکی لیسی) در سال ۱۸۲۲ با تزار روسها امضاء کرد. این معاهده به تزار حق میداد که از سلطان حمایت نماید و بر اساس تقاضای تزار روس آبنای مذکور برخ کشتی های جنگی باید باز و بسته شود.

بعد از کانگرس ویانا و سالهای بعدی آن به امپراتوری عثمانی دوره‌ء مصیبت ترین بود یونان از دستش رفت که خونین ترین جنگها را در بر داشت، محمد علی مصر را آزاد اعلان نمود، علاوه بر اینکه سوریه را اشغال کرده بود، جنوب غرب صربستان، والاچیا، و ملداوی را نیز در تصرف داشت در جون ۱۸۵۲ در بیت اللحم آشوبی بوقوع پیوست، راهبین رومن کاتولیك کلید پیش در را به کلیسهای نی تی وی تی مربوط فرانسویها دادند، تا ستاره نقره یی خویش را بر بالای آن نصب نمایند ولیکن رقبای ایشان مربوط به کلیسای ارتدکس سی پول چر روسی به آن مخافت ورزیدند، که درنتیجه میان ایشان جنگ درگرفت وغده‌ء به قتل

رسیدند. تزار نیکلاس به پولیس ترکیه احتجاج نمود، ولی دولت عثمانی به آن اعتنایی نکرد و در خلال یکروز عساکر روسی بخاطر موضوع مذکور بجانب دانیوپ مارش نمودند، تزار توقع داشت تا دولت انگلستان علیه روسیه دست به ماشه نبرد و بنا بر آن نامه ها از سینت پترزبورگ به پاریس و از کانستان تیناپول از طریق ویانا به لندن مخابره گردید. در برج اکتوبر همان سال میان ترکیه و روسیه آتش جنگ شعله وز شد و انگلستان در آن فرصت بیطرفی اختیار نموده بود، ناوگان بحیره سیاه به قوماندانی ناچیموف از سی باستی پول بجانب ترکیه پیشروی نمود و ناوگانهای ترکیه را در آب غرق کرد و که بالاثر چهار هزار عسکر ترکی در آب غرق شدند. این مصیبت طوریکه در اخبار انتشار یافت، گفته شده بود که عساکر ترکی از جانب روسها در میان آب به گلوله بسته شدند. و دولت انگلستان این عمل وحشیانهء روسها را به قتل عام ارتباط دادند و ملکه انگلستان که تا آنوقت بیطرف مانده بود، این حالت وی را بیحوصله ساخت، و بنا بر آن خود را متعهد دانسته و مالیه را افزایش داد و در بیست و هفت مارچ ۱۸۵٤ بروسیه اعلان جنگ داد و دولت فرانسه هم یکروز قبل چنین کرده بود. این جنگهای جزیره قرم (کریمیا) عبارت بودند از جنگ این کرمان Inkerman و بلیك لاوا Balaklava که تعداد زیاد افراد درین جنگ ها کشته شدند و فرانسوی ها انگلیس ها و ترکها متحداً در مقابل روسها می جنگیدند.

پسانتر بنا بر معاهده ۱۸۵٦ پاریس جنگ در آنجا خاتمه یافت، بحیره سیاه بیطرف و غیر نظامی اعلان گردید، دانیوپ به آبنای بین المللی تبدیل شد، سی باستاپول بروسها مسترد گردید، اروپای مرکزی برای مدتی از نفوذ روس ها خارج شد. برف، باران، سیلاب، توفان، گرمی و سردی و غیره امراض مختلف بخصوص اسهال، طاعون که هزاران انسان را بسوی نابودی می کشاند، تهیه و رساندن مهمات در چنان شرایط دشوار که انگلیس ها در جزیرهء مذکور روبرو بودند یك مشکل بزرگ بود، عساکر در خندق ها در گل و لای تا بزانو غرق بودند، حیوانات در چنین یك حالت نمیتوانستند ضروریات را به محل برسانند، در نتیجه از فرط گرسنگی و سردی هلاك شدند.

صاحب منصبان انگلیس خود را با لباسهای عساکر روسی که در جنگ کشته شده بودند، ملبس ساخته بودند در یك پای یکنوع کفش و در پای دیگر نوع دیگر، دریك پای جوراب و در پای دیگر نه.

درازی بروتهای بعضی شان تا دو انچ میرسید و چنان یخ بسته بود که بدون حرارت، دهن باز نمیشد مواد سوخت درینوقت از جمله مواد و وسایل لوکس محسوب میگردید، اشجار

و ریشهٔ بوته های درختان در دور و پیش باقی نماند -عساکر شروع به سوختاندن درختان تاك نمودند، و حتی آنها قادر نبودند تا یك پیاله قهوه خود را بالای آتش بجوشانند- آنها بوت های کهنه را پارچه پارچه ساخته، میسوختاندند، یکتن از صاحب منصبان بیان داشت که چنین مواد سوخت را هرگز در زندگی ندیده است، در جواب گفته: بوتها بسیار خوب میسوزند کاش ازین زیاد میداشتیم، در جای دیگر این افراد گوشت خشك را ریزه ریزه کرده قهوهٔ خود را بالای آن می جوشانیدند.

در جنگ المه Alma در کریمیا انگلیس هادر ساحل برای زخمی های خود و روس ها آب میرساندند، یك عسکر انگلیس در اثنای شب بجانب یك عسکر زخمی روس که چار غوك میکرد، هدف گلوله قرار گرفت. جراحان و نظامیان که تمام شب بدوست و دشمن آب میرساندند و هر گاه به عساکر روسی نزدیك میشدند، اسیران روسی بجانب ایشان آتش میکردند و حتی بجانب عساکر زخمی انگلیسی. تی مونتی گروینگ انگلیسی که صحنه های نبردها را یادداشت میکرد، میگوید، یکنفر صاحب منصب جوان انگلیسی برای یك روس شراب «براندی» داد و زمانیکه مذکور از وی فاصله گرفت، روس زخمی وی را به گلوله بست.

یکنفر ضابط انگلیسی به یك زخمی روس در ساحل آب میدهد، زخمی دومی روس، ویرا هدف گلوله قرار داد. روسها که در جنگ اینکرمان از انگلیس ها شکست خورده بودند، دیوانه وار خود را بجلو عساکر انگلیسی بزمین می انداختند و فریاد میزدند و حضرت مسیح را به یاری میخواستند، اعضای شورای این جنگها عبارت بودند از عمرپادشاه سلطان ترکیه، لارد دایگلان جنرال انگلیسی و پیلی سیر جنرال فرانسوی.

جنگ های بالکان

حکومت جوانان ترکی بنابر مخالفت های جناح های داخلی بزودی شارید، برای ترکها ازدست دادن قلمرو اروپا موضوع درد ناکی بود. درسال ۱۹۰۸ شورش ترک ها سبب استقلال بلغاریا شد حکومات اتریش وهنگری، بوسنیا وهرزه گوینا را بخاك خود ضمیمه کردند و اما ترك های جوان از این مسئله بسیار ناامید شده و درسال ۱۹۱۱ با ایتالیا درگیر جنگ شدند ودرسال ۱۹۱۲ لیبیا از طرف ایتالوی ها اشغال شد و درهمانسال جزیره کریت بایونان متحد گردید وسپس یونان، صربستان، مانتی نیگرو وبلغاریا متحداً بالای ترکیه حمله کردند که آنرا اولین جنگ بالکان میگویند ودرمیان چند هفته ترکیه تمام متصرفات خود را در یورپ از دست داد به استثنای استانبول، ادایران، لوآنی نا وسکوتاری درالبانیا. زمانیکه اروپایی ها موازنه قوا راحسب دلخواه خود یافتند، آتش بس اعلان کردند و طالب یك کنفرانس شدند، لیکن ترکهای جوان مناطق فوق را رها نکردند که در نتیجه جنگ دوم آغاز یافت و البانیا نیز ازدستش رفت، بجز استانبول. درینوقت مناطق بالکان میان خود در گیر شدند وترکها دوباره علیه بلغاریا داخل بالکان شدند واین جنگ دوم بالکان در سال ۱۹۱۳ زیر معاهده بخارست پایان یافت وبه تعقیب آن جنگ جهانی اول شروع شد. دنیای مسیحیت که قرنها در انتظار سرنگونی امپراطوری اسلامی عثمانی نشسته بودند به آن توفیق یافتند. این مسیحیون شانه به شانه به شمول روسها در براندازی امپراطوری بزرگ عثمانی بایکدیگر سخت همکاری نمودند و تا اکنون دلهای شان در زمینه موجودیت ترکها پاك بنظر نمی رسید. جهان اسلامی باید باین نکتهء حساس متوجه شده باشند و باید خود را در برابر چنین یك رویداد قبل از وقت آماده بسازند. اگر تیمورلنگ با سلطان بایزید خردمندانه رفتار میکرد، امروز تمام مناطق بالکان از جمله ممالك اسلامی میبود و جنگ هاي اول و دوم جهانی که قلمرو آندولت را نهایت محدود نمود و سر انجام و به امپراطوری عثمانی خاتمه داد و جنرال مصطفی کمال از طریق انتخابات در سال۱۹۲۳، بحیث رئیس جمهور ترکیه تعیین گردید که توسط وی به اسلام زیاد اهانت روا داشته شده است.

امیر عبدالرحمن خان

جین میردال نوسینده کتابی بنام « درها بجانب آسیا »Gates to Asia مینویسد:

امیر عبدالرحمن خان افغانستانرا بیك کشور دارای سیستم ونظام پادشاهی تبدیل کرد. او ازین مردم بینوا بیچاره و مظلوم که شاید در آینده طعمه کدام قدرت امپرایالیستی میگردید یك ملت ساخت. امیر موصوف شهزاده های هندی رامورد اهانت قرار داده، چنین میگوید: « ایشان با پازیب های شان مردم خویش را به انگلیس ها فروخته اند، تا ازینطریق زنده گی خویش را در سرور سپری نمایند.

امیر عبدالرحمن روش ورفتار خشن داشت، او برجی در جلال آباد ازجمجمه دزدان آباد کرد و در موضعی بنام کوتل لته بند یکعده دزدان را در قفس انداخت و سپس بچوبه دارشان آویخت. عدالت وآرامش در سراسر مملکت حکمفرما بود وهمه مسؤلیت دولتی را خود عهده دار بود و مقام سلطنت را از طریق وحدت و یکپارچه گی بادیگر اقوام بوجود آورد. موصوف مینویسد: « اولین اقدامی که من کردم این بود که تا به عده بیحساب غارتگران، دزدان، پیام آوران دروغین وامیران خورد و بزرگ و کوچك خاتمه بدهم. اجرای این عمل کار ساده‌ء نبود و مدت پانزده سال جنگ و در گیری را در بر داشت، تا سر انجام تسلیم شدند و یا اینکه مملکت را ترك گفتند.

امیرعبدالرحمن خان عدهء از معلمین هندی را به افغانستان استخدام کرد تا مردم را در برابر امراض چیچك واکسین نموده و همچنان در برابر امراض دیگر چون اسهال، پیچش پیش گیریهایی بعمل آورند. از سوی دیگر مردم را در زمینه آموزش دندانسازی و ماشین بخار آماده سازند، تا در آینده به کار خانه ها بلدیت حاصل کرده و صاحب روحیهء کار و عمل شوند، و بایستی تخصص همه امور مورد نیاز را به شاگردان بیاموزند. آنها مکلف بودند تا زمانیکه باقی میمانند از فراگیری شاگردان کاملاً وقوف حاصل کنند و اطمینان اینجانب را در زمینه فراهم ساخته باشند، در غیر آن من میدانم و آن معلمین. شاگردان مجازات خواهند شد و متخصصین اجازه بیرون رفتن از مملکت را نخواهند داشت امیر موصوف یك شخص دیموکرات نبود، اما ماستر معماری قلمرو سلطنت خویش بود. او مملکت را به جلو هدایت میکرد و بمردم خود میگفت:«ای مردم بخانه ها، مزارع، علوفه، گوسفندان، مواشی، خانم ها

و اطفال خود سخت توجه کیند.»

در سال ۱۸۸۹، یک هیأت انگلیسی بنام جورج رابرت سن بغرض نقشه کردن درهء باشگل وارد نورستان شد، در حالیکه او هرگز نمیخواست که هیچ دروازه یی برخ انگلیسها باز باشد موصوف همچنان باین عقیده بود که درهء باشگل مهمترین راه تجارتی است که مناطق سند بدخشان و آسیای مرکزی را بهم وصل میکند و بنابران در پی توسعه امپراتوری خود بود. انتونی هیمن، امیر عبدالرحمن خان را قدرتمندترین فرمانروای افغانستان جدید دانسته است، و میگوید که او توانسته است در مدت شانزده سال چهرهء افغانستان را عوض کند و اما افغانها هیچگاه بوحدت ملی شان توفیق نیافته اند. هانریراولین سن Henry Rawlin Son در سال ۱۸۷۵ در بارهء مردم افغانستان چنین میگوید: «این ملت از مجموعه قبایل تشکیل میشود که دارای نیرو های متفاوت و عادات گوناگون میباشند که کم و بیش آنها را بهم پیوند داده است. و شخصیت رئیس قبیله درین عرصه از اهمیت زیاد برخوردار میباشد. احساس وطن دوستی طوریکه در اروپا متداول است میتواند در میان افغانها وجود داشته باشد؛ زیرا یک کشور مشترک برای آنها وجود ندارد، حس آزادی فردی در آنان بحدی قوی است که بالطبع موجب طغیان علیه سردمداران حکومت میگردد، در نتیجه معلوم است که این مردم تاب تحت کنترول قرار گرفتن را ندارند. خواه قدرت حاکمان انگلیسی، روسی، ایرانی یا درانی باشد».

امیر عبدالرحمن خان بعد از وفات امیر شیر علیخان و بندی شدن محمد یعقوب خان پسروی توسط انگلیسها در سال ۱۸۸۰ زمام امور کشور افغانستان را بدست گرفت. وی قاطع و مصمم بود و فرزند امیر محمد افضل خان میباشد. او در جوانی سهواً بسوی یکی از افراد تیر انداخت و او را به قتل رسانید، بموجب آن پدرش که در آنوقت والی بلخ بود، عبدالرحمن خان را زندانی ساخت، موصوف تا زمانیکه از زندان رهایی نیافت، موی سر و ریش خویش را اصلاح نکرد.

امیر عبدالرحمن خان از دولتهای امپریالستی روسی و انگلیسی سخت نفرت و انزجار داشت. یکی از مجله ها بنام آسیا و افریقا که در روسیه چاپ و نشر میشد، مطلب زندهء تاریخی در آن تذکار داده شده بود؛ الکساندر سوم پادشاه روس به امیر عبدالرحمن خان نامهء ارسال داشت و در آن متذکر شده بود تا هر نوع کمک و مساعدت را بدولت افغانستان دریغ نماید.

امیر عبدالرحمن خان علاوه از اینکه از آن دولت طالب کمک و همکاری شود، ضرب

المثل عامیانهء مردم افغانستان را که عبارت از سگ زرد برادر شغال است را در جواب آن نامه تذکار داد- از آن بعد روسها دست به توطئه علیه امیر زدند، تا بآن وسیله میخواستند عزم و اراده امیر را از طریق این حرکات مغرضانه دیگرگون سازند. روسها در سال ۱۸۸۵ پنجده- آق رباط و ذوالفقار را اشغال کردند. جنرال گورمچوفسکی از جانب الکساندر سوم در سال ۱۸۸۷ ماموریت حاصل کرد تا سردار محمد اسحق خان پسر کاکای عبدالرحمن خان را که والی بلخ بود علیه امیر بجنگاند. در نتیجه جنرال مذکور بصورت محرمانه با والی بلخ تماس حاصل نمود و به تعداد ده هزار قبضهء تفنگ، یك ملیون کارتوس و مبلغ یکصد هزار روبل نقره یی بوی کمك کرد تا حکومت امیر را سرنگون نماید.

و بنابران محمد اسحق خان علیه امیر عبدالرحمن خان دست به ماشه برد و جنگ سخت میان دو لشکر درگرفت، در خاتمه قشون امیرمنهزم گردیده شکست خورد. و چون والی مذکور که از امیر عبدالرحمن خان سخت واهمه داشت، دست و پاچه شده، فکر نمود که لشکر خودش شکست خورده است و لذا فرار را بر قرار ترجیح داده و بروسیه پناه برد و روسها که روی شان سیاه بود، سیاه تر شد. روسها در سال ۱۸۹۳ بخاطر نصب بیرق روسی بر بالای گلمهء افغانی در پامیر حمله کردند و همزمان با آن بنای مراوده، تجارت را با افغانستان در میان گذاشتند، ولی امیر عبدالرحمن این پیشامد شانرا رد نمود، بعد از اینکه امیر عبدالرحمن خان سیلی محکمی برروی روسها حواله کرد، آنان چانس تجاوز را بر هندوستان فراموش کردند. درموقعیکه روسها در جنگ با جاپانی ها شکست خوردند، نهایت مأیوس شده، معاهده خیلی معروفی را با انگلیسها امضاء کردند که به موجب آن روسیه دیگر مجال آنرا با خود نمی دید که در امور داخلی افغانستان مداخله کند و اما در امور سیاسی آن با حکومت انگلیس تماس خواهد گرفت. درین معاهده چنین گفته میشود که این سند تاریخی بعد از تأیید پادشاه افغانستان بمنصهء اجرا گذارده خواهد شد و اما سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان از قبول آن شانه خالی کرد و آنرا مردود و بی اساس خواند و بناچار روسها آنرا بدون تایید پادشاه افغانستان قابل تطبیق دانستند و به همین رقم و دلیل امیر افغانستان روابط سیاسی خود را با کشور تزاری قطع نمود.

امیر عبدالرحمن خان در برابر فشار و دسایس روسها مواجه به تنزل و سقوط سیاسی نشده بلکه کمال احتیاط و هوشیاری را بهترین شیوه درگیر نشدن با روسها تشخیص داده است. او از تجارب آموخته بود که روسها صرف بهانه میخواهند؛ زیرا این قوم توسعه طلب گفته بودند: «تأکید سیاسیون هر دو قدرت متمدن که همسایه های نامتمدن دارند، بسیار

مشکل است که در توسعه قلمرو خود توقف نمایند.»

امیر موصوف بخاطر تقویت نیروی نظامی در امر دفاع از تمامیت ارضی در برابر تجاوزات قدرتهای امپریالیسی به اکمالات یك ملیون افراد عسکری تصمیم اتخاذ میدارد، چنانچه در سال ۱۸۸٦ اولین و بهترین دستگاه بزرگ بنام فابریکه حربی که توسط بخار فعالیت میکرد به افغانستان وارد ساخت که قادر به ساختن توپ، تفنگ، مرمی، ماشیندار و صدها نوع سامان آلات دیگر بود. این فابریکه برعلاوه اجناس ذیل را تولید میکرد: توپ جلو دنباله پر صحرا، توپ قاطرکوهی، توپ بزرگ استخدام و قلعه، توپ عرابین(ماشیندار) تفنگ نوع هانری مارتین، تفنگ سیصدو سه بور، تفنگ بغل پُر، تفنگ دوازده تکه، تفنگ پنج تکه چاغور دار، تفنگ دومیلهء شکاری، کرچ، برچه، حربه، خنجر، کارد، چاقو، باروت، کارتوس، گوله شارب نل فولادی و چودنی، خول برونزی، پتاقی توپ و تفنگ، فیوز برنجی، چوبی و غیره. این دستگاه قسماً توسط دست به تولیدات میپرداخت مانند: دریشی نظامی، خیمه، بیرق، بوت، موزه، دستکش و کلاه، دوربین مساحت، آلات جمناستیك و غیره. فابریکه مذکور متشکل از بخشهای صنعتی ذیل بود: آهنگری، نجاری، حلبی سازی، سیم دوزی، صندوق سازی، گلسازی، حجاری، فلزکاری، زرگری، مسگری، مسکوکات، گلیت کاری، چاپخانه لیتوگرافی، جراب بافی، دندانسازی، شطرنجی، قالین بافی، کاشی سازی، نقشه کشی، چودن ریزی، شیشه سازی چرمگری، اسپریت کشی، سوهان سازی و غیره.

تورید یك چنین فابریکه عظیم در وقت و زمانش بی سابقه چه، که فوق العاده گی عجیبی داشت. فابریکه مذکور صدسال پیش به کشور وارد شد و تا کنون تحت اداره نظامیان قرار داشته و اما کمال تأسف که در اثر تجاوز بیگانه ها وجنگهای بی مفهوم و برادرکشی در این اواخر بخاکدان خاك برابر گردید. امر عبدالرحمن خان در موضوعات سرقت و حیف و میل بیت المال سخت متوجه و با اداره و دسپلین بود، سارق محکوم به اعدام میشد کاروانهای تجارتی از شرق تا غرب مملکت از قطاع الطریقان و دزدان مصوون بوده و به همین سبب تجارت در کشور از انکشاف قابل ملاحظهء برخوردار گردید و همچنان اموال به سرقت برده شده حتماً پیدا و به صاحبش مسترد میگردید. امیر موصوف یکصد سال قبل از پخش تریاك در کشور جلوگیری بعمل آورد و طرق معاملات اصولی آنرا جستجو کرد. در سال ۱۸۸۵ به مقدار ده سیر لعل از معدن جگدلك استخراج و به خارج از کشور یعنی هندوستان صادر شد. درینوقت تعمیرات زیاد در کابل و ولایات کشور اعمار گردید، مانند: منزل باغ قندهار، باغ جهان نما درخلم، ارگ کابل، بوستانرا، گلستانسرا، زرنگار و غیره.

میرغلام محمد غبار امیر موصوف را به نسبت عدم رشد و توسعهء فرهنگی تهمتی میسازد و امیر امان الله خان را که میخواست کشور را بسوی یك جامعه نوین سوق بدهد، فراموش میکند ———— امیر عبدالرحمن خان بیشترین فعالیت های خود را در راه امنیت کشور مبذول میداشت؛ زیرا که بدون تأمین امنیت پلان و پروژهء به ثمر نمی رسید. او از استثمار خوشش نمي آمد و آنعده از خوانین و صاحبمنصبان و صاحبان قدرت که مردم را اغوا و اسباب معیشت خود را از اینطرق مهیا میکردند مجازات و بزندان میانداخت، همین صاحبان رسوخ و ماجراجوها بودند که امیر موصوف را به کله منارها متهم میسازند و از نهایت اغراق در مورد وی صحبت میکنند، برادر! خرکاری هم دریای علم است. حکومت داری که بدون سیاست نمی شود.

اگر به غور و تعمق بنگریم به ملاحظه میرسانیم که افغانستان در آنزمان تحت چه شرایطي قرار داشته بخصوص که دولت امپریالیستی روسیه هیچ خلوص نیت درمورد حکومت های افغانستان و بالاخص بحکومت امیر عبدالرحمن خان نداشته است. از جانب دیگر دستان غرض آلود از داخل مملکت به حمایت دشمنان خارجي امیر موصوف را بجانب انضباط آهنین ترغیب میکرد. امیر عبدالرحمن خان به قوم محمد زایی که خود بدان منسوب بود، چندان احترامی قایل نبود، کلمات زشت و اهانت آمیز بدانها استعمال میکرد و حتی که به فرار مجبور شان میساخت. او در امور مملکت داری قدم های متین و هوشیارانه برمیداشت در بخش زراعت و چراگاه ها اقدامات قابل قدر نمود، برای هر قوم و هر شخص چراگاه معین در داخل حدود تعیین کرد تا در آینده نزاع میان شان تبارز نکند. و بنا بران مالداران کشور به اساس همین اوراق معتبر تا کنون در گوشه و کنار کشور مواشی خود را غرض چرائیدن بدینجا و آنجا میبرند، که البته آن به نفع مردم و اهالی که در اطراف این مالچرها زنده گی مینمودند، میباشد و باهم از اینطریق به شناخت و پیوند ها اقدام میکردند. برای آنعده فراریان که دوباره بجاهای خود برگشته بودند تخم بزري و غیره بقسم تقاوی توزیع نمودند، تا در آینده از کاهش غله باب جلوگیری شده و مردم به قحطی دچار نشوند و آنهاییکه به کمبود مواد غذایی روبرو بودند، مواد خوراکه ارسال گردید، آقاي غبار واقعات را با اسلوب ذهنی گری، یکجانبه به شکل داستانهای تراژیدي که در غلو و غرض آمیخته میباشد، خواسته است تا در قلب ها نسبت به زمامداران کینه و نفرت ایجاد کنند.

وی اداره و انضباط امیر موصوف را در طغیان و سرکشی قوم هزاره و غیره به وحشت و قتل عام چنگیز شباهت داده که این صراحت لهجه بهیچ وجه، موجه بنظر نمی آید، بلکه او

خواسته است که برادران ما را در حال حاضر و گذشته در ارتباط با حکومت ها مشکوک، مشتبه و در عین حال خالی ذهن بگذارد -ملتهای افغانستان از هر قوم و قبیله که هستند، هوشیار باشند تا فریفتهء حرف‌ها و حرکات عوام فریبانه، اجنت های خارجی نشوند. و لذا این جنبشهای کاذب را که توسط مزدوران شوروی وقت در دهه ۱۹۶۰ تمثیل داده شد، دیدیم و شنیدیم. آنها به ظاهر چیزها میگفتند تا تعداد خوش باوران و ساده دلان را فریب دهند، ولی بعداً بچشم سر دیدیم که از شکم این ماده خران، نر خران بخرامیدند. افغانستان بصورت کل یك وجود واحد است و مال مشترك همه میباشدو بنابران بیشتر روی مصالح علیای وطن و یکپارچه گی آن که رسالت تاریخی و آینده کشور است، بیندیشیم. در سال ۱۹۱۹ جنگ سوم افغان و انگلیس در محاذ قندهار به سلسله دسایس انگریزها و گماشته گانشان حادثه خطرناکی رخ داد که نزدیك به نزاع بزرگ برادران اهل تشیع و تسنن گردید.

سرداران هراتی و قندهاری و غیره در محاذ قندهار که علیه انگلیسها به صف آرایی مجاهدین و نظم و ادارهء ایشان معروفند و در این عرصه انگلیس ها که خود را مقابل قواء افغانی ناتوان می یابند، ناچار به فکر سبوتاژ می برآیند، قسمیکه طفل خوردسال سنی مذهب را ترور و آنرا در محوطهء سید نورمحمدشاه خان قزلباش در زیر انبار اسپ مخفی اش داشتند، درحالیکه شخص سیدنورمحمد شاه خود ازجمله بزرگان و در صف جهاد قرار داشت این مسأله بصورت شایع میگردد که قزلباشان به چنین عمل زشت دست زده اند، مردم با شنیدن این خبر دفعتاً دست به تیر و کمان بردند و به کشتار یکدیگر شروع کردند. خوشبختانه که بزرگان و ریش سفیدان محاذ به واقعیت موضوع پی برده و دسایس را خنثی ساختند. امیر موصوف روحانیون را از تادیه مالیات معاف کرد و نماینده های تجارتی را در پشاور، مشهد و دفتر قونسلگری را در کراچی تأسیس نمود. در آستانهای افغانستان تجار باشی ها مقرر گردید و برای هر تاجر مبلغ پنجاه هزار روپیه بدون ربح در قید ضمانت قرضه داد، تا تجارت بر اثر تشویق امیر انکشاف بیشتر و بهتر نماید، افغانستان کشوریست محاط به خشکه، و از بدو امر متوجه این نقطهء حساس شده بود، تا افغانستان از طریق بلوچستان راه خود را بطرف اقیانوسیه باز کند که در آنصورت افغانستان یك کشور ثروتمند و با سعادت خواهد بود. او آرزو داشت تا قبل از مردن این آرزو را جامعه عمل بپوشاند. و میگفت: اگر من باین مقصد نرسم، پسران و جانشینان من باید بلوچستان را فراموش نکنند درینعصر وزمان اشیاء مانند؛ چوب، پوست قره قل، بادام، پسته، چارمغز، سنگهای معدنی و غیره بخارج صادر میشد، در بخش زراعت، پنبه دانه از ایالات متحده امریکا و نیشکر از لاهور

وارد میگردید. در زمان زعامت وی اسپ نسلی خوب از سیلون و مرکب از بخارا بکشور آورده میشد. امیر عبدالرحمن خان بند سابقهء غزنی را بنام بند سلطان محمود ترمیم کرد. نهرهای غوری و اجمیر را احداث و آباد نمود و همچنان توجه بس بزرگی در زمینهء صادرات شیرتوت بدخشان مبذول داشت.

مالیات نقدی یکساله ولایت قندهار در سال ۱۸۹۷ به شش و نیم میلیون روپیه بالغ میشد که در تاریخ آنزمان بی سابقه بود. در سالهای ۱۸۹۱- ۱۸۹۲ برادران هزاره بنا بر تحریکات عناصر مغرض سر از اطاعت پیچیدند. تأمین امنیت وظیفه هر حکومت و دولت میباشد. امیرعبدالرحمن خان خرید و فروش دختران و پسران را که تا آنروز از جانب قدرتمندان هزاره اعمال میشد، قدغن نمود یعنی که در زمینه برده داری خط بطلان کشید. امیر دشمن سرسخت کله شخ ها بود و از استثمارگران سخت نفرت داشت، در عصر وی مردم نورستان که تا آنوقت بت میپرستیدند، به دین حنیف اسلام مشرف گردیدند. خدماتی را که سپه سالار غلام حیدرخان چرخی در نورستان انجام داد، نزد فرد فرد مردم نورستان و افغانستان قابل قدر و تمجید میباشد. لیکن امیرتیمور کورگان (تیورلنگ) در سال ۱۲۹۳ میلادی توانست این دره را تسخیر نماید. آقای غلام محمد غبار از حکومت های تزاری در روسیه سخن میگوید؛ ولی از جنایت، تجاوز و کشتار بلشویکها در آسیای میانه حرفی بزبان نمی راند.

امیر عبدالرحمن خان پادشاه مبتکر بود، آثار قدمگاههای وی در تمام افغانستان بدیده میخورد حکومت های افغانستان در قسمت بزرگداشت از این مرد تاریخی و شخصیت ملی هیچ توجهی نکردند. مزار وی در محوطهء پارك زرنگار بجانب جنوب غرب ارگ کابل موقعیت دارد که روز تا روز شکوه خود را بر اثر ریزش برف و باران از دست داده است. مردم همه روزه از جوار آن میگذرند و متوجه آن نیستند که چه شخصیتی در آنجا بخواب رفته است. سوق دادن هر جامعه بجانب ترقی و خوشبختی یکی از وظایف درجه یك و خطیر مسوولین اداره میباشد و در راه تطبیق نقشه ها و طرح انکشافی نمیشود سالها با مردم که عقلشان در آن باره قد نمی دهد چانه زد. و بنابران همین مردم اند که بدون یك قضاوت نسبی وی را به آدم کشی منسوب میسازند. مصطفی کمال یکتن از جنرال های مقتدر ترك در سال ۱۹۲۰، اسامبلهء ملی را در انقره تأسیس کرد، رژیم سلطنت لغو گردید و محمد ششم پسر سلطان عبدالحمید آخرین سلطان عثمانی توسط یك کشتی جنگی انگلیسی از استانبول خارج گردید. در ۲۹ اکتوبر ۱۹۲۳، ترکیه به یك جمهوری تبدیل شد و مصطفی کمال بحیث رئیس جمهور انتخاب گردید. در سال ۱۹۳۱ موصوف طرح خود را بر بالای شش نقطه متمرکز

کرد، Republicalsm جمهوری ساختن، Secularism بیدینی، Populism جمعی ساختن، Nationalism ملی گرایی، Statism یعنی حکومت نقش فعال دراقتصادعامه داشته باشد. زیرا که درگذشته از اثر قرضهای کمر شکن خارجی، ملت ترک دچار مشکلات بزرگ گردیده بود.

مصطفی کمال درسال ۱۹۲۶ قوانین اسلامی را لغو کرد و قوانین سویسی را جاگزین آن نمود، درسال ۱۹۲۹ اسلام به صفت مذهب حکومت از میان رفت، حج رفتن را ممنوع ساخت، حجاب را از میان برد، زیارتها، دراویش خانه ها و محلهای مقدس مذهبی بر رخ مردم بسته شد و مراسم مذهبی در هرکجا به استخفاف گرفته شد، فوتوهای مصطفی کمال بر هر در و دیوار آویخته شد، وی روز یکشنبه را عوض روز جمعه تعطیل عمومی اعلان کرد.

جنتري گریگوری بوجود آمد، بساط همه تعلیمات دینی از مکاتب برچیده شد، پوشیدن لباس دینی هم در بین مردم ملغی قرار داده شد. و در سال ۱۹۳۸ کشور ترکیه بحیث یك کشور غیر مذهبی عرض اندام کرد. مصطفی کمال معتقد بود براینکه معارف تمام بیعدالتی را درمیان جامعه ترك از میان خواهد برد، بدین اساس هزاران مکتب درکشور تأسیس شد، عوض الفبای عربي از لاتین استفاده گردید، او همه شئون زندگی مردم را زیر و زبر کرد و به رسوم و رواجهای عنعنوی مردم ترکیه استخفاف و تحقیر زیاد کرد. با آنهم ویرا اتاترك خواندند و برایش احترام میگذاشتند.

اعلیحضرت غازی امان الله خان:

شاه افغانستان، امیر امان الله خان بعد از اینکه دولت امپریالیستی بریتانای کبیر در برابر مبارزهٔ برحق مردم افغانستان تسلیم شد، درسال ۱۹۱۹ استقلال سیاسی این کشور از جانب انگلیس به رسمیت شناخته شد. ویلی دیتایل در کتاب خود بنام«گذرگاه افغانستان» می نویسد:

«افغانستان به کمك روسها استقلال خود را حصول کرد» که چنین صراحت کاملاً نادرست تلقی میگردد، عزم و ارادهٔ استوار مردم این مرز و بوم بود که انگلیسها را مجبور به چنین فیصله کرد. افغانستان با بدست آوردن استقلال سیاسی، هنوز بامشکلات گوناگون و دسایس و توطئه داخلی و خارجی روبرو بود، رژیم جبار و ستمگر بلشویکها آرزوی پلید پتر کبیر را در رسیدن به آبهای گرم از طریق افغانستان هیچگاه فراموش نمیکرد.

چنانکه آقای تروتسکی وزیر جنگ بلشویکها گفته بود، «اگر میخواهید به فرانسه و انگلستان برید، باید از طریق افغانستان بروید». روی همین واقعیت ها، شعرا و نویسنده گان زمان اعلیحضرت امان الله خان به این آرزو بودند که از طریق دوستی و داشتن مناسبات حسنه با روسها قادر خواهند شد زمینهٔ آزادی مملکت بخارا را در چارچوبهٔ مذاکرات سیاسی

حل و فصل نمایند. وی فکر میکرد که انقلاب بلشویکها برهبری لینن شاید رهکشای آزادی ممالك در بند استعمار روسیه باشد، لذا نظام جدید روسیه را بمراتب از حکومت تزاری در آن کشور که بروی فلسفه توسعه طلبی بنایافته بود، برتری میداد. و اما نظام کمونستی روسیه که مملو از خدعه و فریب و ریاکاری بود، اکثر کسان فریب آنرا میخوردند. در سال ۱۹۶۱ کشتی نمبر ششم امریکایی که در آبهای مدیترانه لنگر انداخته بود، در ساحل بیروت در لبنان لنگر گرفت، وقتی که در همان شب دست به سویچ رادیو بردم، دفعتاً بگوش شنیدم که میگفت، اینجا مسکو است. نخستین خبر از آن پخش شد که مردم بیروت عساکر امریکا را امروز در لبنان سنگ باران کردند. با شنیدن چنین خبر فوراً از اتاق خارج شدم و با موتر تکسی خود را به شهر رسانیدم میخواستم بدانم که آیا این خبر واقعیت دارد یا خیر؟

عساکر بحری امریکا با لباسهای سفید در تمام خیابان ها جوقه، جوقه در حرکت بودند از مغازه ها سودا میخریدند و با یك دیگر به خنده و شوخی مشغول دیده میشدند، حواسم پریشان شد و با خود گفتم، حماقت و دروغ پراگنی هم حد و اندازه یی دارد!

فردای همانروز تمام محصلین یونیورستی بیروت با اخذ کارتهای از سفارت امریکا توسط قایق ها بداخل کشتی طیاره بردار امریکایی شدند و از تمام بخشهای این کشتی غول پیکر دیدن بعمل آوردند.

در تابستان سال ۱۹۶۶ نسبت گذشتاندن رخصتی تابستانی در بحیره، سیاه در ادیسه رفته بودم یك کشتی نظامی روس که مشغول تمرین پراشوتست ها در بحیره، سیاه بود، و یکنفر محصل افریقایی این افراد پراشوتی را در عین عملیات عکاسی نمود، دفعتاً یك کشتی بسرعت سرسام آوری بجانب این محصل در حرکت شد، عساکر بدون اینکه از محصل پرسش نمایند، کمره، عکاسی ویرا از دستش چنگ زدند، فلم آنرا پاره پاره کرده و کمره، آن را بزمین زدند. اینبود نمونه، از اخلاق کمونستی که آنرا بچشم سر دیدم.

کمونست ها بمراتب از تزار ها کرده، امپریالست تر بودند و در راه پیروزی و بدست آوردن قدرت، دوستان و اقارب خود را کشتند. در دوم ماه مارچ ۱۹۲۱ قوای بحری روسیه در پایگاه دریایی شان در کرونستار، شورش نمودند، کمیته انقلابی مؤقتی را بخاطر رسیده گی امور پایگاه مذکور تعیین و خط مشی بمیان آوردند، ایشان باین عقیده بودند که دهقانان با اوشان علیه بلشویکها متحد خواهند شد درین اعلامیه از تضمین حقوق عامه، آزادی بندی های سیاسی و دهقانان که بتوانند آزادانه به کشت و زراعت خود بپردازند، مطالبی ذکر گردیده بود. کالنین مؤظف شد تا به این شورش خاتمه بدهد ولی او باین کار توفیق نیافت. در

هژدهم مارچ لینون تروتسکی بالای ایشان غالب شد وپانزده هزار عسکر بحری بوی تسلیم شدند و تروتسکی کاملاً این پانزده هزار نفر را اعدام کرد. و مارکنس که سازمان بلند مرتبه اجتماعی را کمونیزم میگوید نابجاست در حالیکه این سازمان اجتماعی یك سازمان ترور، فاشیستی متجاوز و بیحرمتی بیش نیست و پادشاه افغانستان اعلیحضرت امان الله خان نباید از این جنایتکاران در رأس لینن، تروتسکی، ستالین و غیره ادعای آزادی ممالك بخارا را مینمود، در عوض باید با انگلیس ها کنار میآمد و به این حقیقت جامه عمل می پوشانید، قسمیکه ترکها با کمك فرانسویها- انگلیسها در جزیرهء قرم در برابر روسها چنین کردند. اعلیحضرت امان الله با وجود خصومتهای تاریخی میبایست.مناسبات دوستانه را با دولت بریتانیا از سر میگرفت و از مشوره های سیاسی و نظامی ایشان بخاطر آزادی بخارا و همچنان شناخت ماهیت رژیم بلشویك استفاده میکرد؛ زیرا که انگلیسها قدم به قدم حرکات توسعه طلبی روسها را و بلشویکها را در قفقاز، آسیای میانه و جاهای دیگر زیر نظر داشته و از هر نوع انکشاف جدید خود را مطلع میساختند، اکنون صرفاً روسها بودند که چشم طمع بکشور افغانستان دوخته بودند، روسیه کمونست و طرفداران ایشان گروهك های خلق و پرچم بدون در نظر گرفتن پایه داری، شهامت و از خود گذری مردم افغانستان ابلهانه اصرار میورزند که انقلاب اکتوبر در بخش نهضت آزادیخواهی و حصول استقلال این کشور بی الهام نمی باشند.

اربابان کریملین و کاسه لیسانشان فکر نمی کردند که سلاح و نیرو های نظامی روسی در راه حصول استقلال سیاسی با افغانها متحداً علیه انگلیسها نه جنگیده اند، بر عکس شما وطن فروشان بودید که در بدل کشور افغانستان برای حفظ جاه و مقام و سرداری صد ها هزار عسکر روسی را با هزاران توپ و تفنگ، تانك، طیارات و غیره مهمات جنگی از طریق هوا و زمین بیاری طلبیدید.

تاریخ نشان میدهد که افغانها در درازنای هستی نامه خود هر متجاوز و اشغالگر را گوشمالی سخت داده است و به یقین شما و یاران شما را خط بینی خواهند داد.

اعلیحضرت امان الله بموجب یك هدف عالی که بتوان کشور رنج کشیده خود را به شاهراه ترقی و خوشبختی برساند، با بلشویکها دست دوستی و حتی که از ایشان خواست تا زمینه مقدمات سیاسی را در بخش آزادی بخارا فراهم سازند.

امیر حبیب الله خان تا دم حیات رژیم پلید بلشویك را برسمیت نشناخت و بر علاوه روسها را به دروغگویی و حیله گری متهم میکرد. تبارز اعلیحضرت امان الله در زمینه اینکه

چطور با امپراتوری بزرگ انگلیس پنجه نرم کند، بوضاحت مشهود است و همچنان از تصمیم و اراده، قاطع وی روسها نگرانی های داشتند.

شکست یك قدرت امپریالیستی از جانب یك کشور کوچك و پراگنده نه تنها مایه، شگفتی رژیم بلشویك در ماسکو میگردد، بلکه تمام جهان غرب را به حیرت فرو میبرد و این خود مایه امیدواری رهایی کشور های تحت سلطه استعمار بود. علمای مذهبی هندوستان خطبه های نماز جمعه را بنام وی میخواندند و برخی از جراید لندن بوی نام پتر کبیر را داده بود و دنیای غرب بجانب وی به صفت یك قهرمان میدید و همچنان در شرق به قهرمان ضد استعمار شهرت یافته بود. تاخت و تاز بلشویکها در آنطرف رود آمو، چون افغانسان امروزی بر بالای مردم یك جنگ تحمیلی بود، تا مناطق زر خیز همچنان معدنیات و غیره آنرا از مجاری قتل و کشتار اشغال نمایند.این شیوه وحشت و ظلم بی پایان ملحدین در بخارا قلوب مردم با شهامت و شجاع افغانستان را روز تا روز غمگین تر میساخت و آرزو داشتند تا بامبارزین و مجاهدین آنجا متحد شده، بلشویکهای بی مسلك را اخراج نمایند. حینیکه اعلیحضرت امان الله امور خلافت مملکت افغانستان را بدست گرفت، علیا حضرت محترمه والده، موصوف عنوانی امیر بخارا نامه، فرستاد و از هر نوع همکاری و کمك ویرا مطمئن ساخت. علیا حضرت روابط حسنه و همبستگی را میان دو مملکت افغانستان و بخارا درین موقع حساس یك ضرورت اساسی و مبرم و عمل سودمند تلقی میکرد. علیا حضرت محترمه به امیر بخارا چنین نوشت:«امان الله آزاد ساختن بخارا را از تسلط روسها و برسمیت شناختن آنرا از جانب دولت روسیه شرط اول قرار داد دانسته است. اعلیحضرت امان الله خان متوقع بود تا نقش مدافعین پان اسلامیزم را بعد از خلافت دوره، عثمانی در جهان اسلامی بازی کند.

دولت روسیه به پادشاه افغانستان تعهد سپرد تا اعلیحضرت مناطق خیوا و بخارا را از جمله ممالك آزاد و مستقل بحساب آورد. در شانزدهم جولای ۱۹۱۹ دولت ترکستان روسی بپادشاه افغانستان نامه، ارسال داشت که متن آن از اینقرار است: چونکه جناب شما نسبت به موضوع بخارا علاقمندی زیادی نشان میدهید و خواهان حل مسالمت آمیز منازعه مذکور میباشید، اینطرف سعی میدارد تا مطابق فرمایش شما به موضوع عطف توجه صورت گیرد. روسها به ویژه بلشویکهای پیمان شکن که به بد قولی معروفند، در گشایش این مسأله نهایت خطیر که مردم و شاه به آن دلچسپی خاص داشتند به نیرنگ های متوسل میشوند. به این معنی که اخیراً ترکمن های بخارا بالای کشتی هیأت روسی تحت ریاست (ن برون) در ارتباط

با پایان دادن مشکل بخارا عازم آنجا بودند، نیز اتذکاری نموده اند که چنین رویداد بین افغانستان و بخارا تولید شك و بدگمانی مینماید.

بلی! این شورویها اند که با یك تخطی بسیار کوچك باعث بتدش معضله مهم بین المللی میشوند، و چون مرغان گرك به قورت، قورت میپردازند. و شایده هم رهبران بلشویك در دقایق اخیر باین نتیجه رسیده باشند که با اعطای استقلال سیاسی بخارا، امان الله پا فراتر گذاشته و مطالبات دیگری را پیرامون اوضاع سیاسی کلاً مسلمانان آسیای میانه پیشکش نماید. واضح بود که پادشاه افغانستان اهداف مهمتر دیگری نیز در نظر داشت که آن عبارت از ایجاد پان اسلامیزم افغانی بود. و بنابرین شورویها دروازه های افهام و تفهیم سیاسی را در حل معضلهء افغانستان با کشور بخارا کاملاً بستند. پادشاه بخارا سیدعالم شاه در جولای سال ۱۹۱۹ از اعلیحضرت امان الله تقاضای کمك نمود. در ماه اکتوبر همان سال دولت شاهی افغانستان به تعداد ششصد نفر مشاور نظامی، عده متخصصین اسلحه و شش توپ به بخارا فرستاد، متعاقباً تعداد عساکر، چار توپ و دو فیل دیگر به کمکهای قبلی علاوه کرد. در سال ۱۹۲۳، اعلیحضرت لویه جرگه را در جلال آباد دایرکرد که هدف از آن ایجاد پان اسلامیزم افغانی بود. اعلیحضرت شان به سران اقوام اظهار داشت که محور این جنبش خود کشور افغانستان خواهد بود. روسها که در جاسوسی و دهشت افگنی دست بلند و پنجهء طولانی دارند، قادر شدند تا جریانات اجلاس فوق را توسط یکنفر مهاجر هندی م (مهندراپرتاب) بدست آورند. روسها از نهضت پان اسلامیزم افغانی سخت در تشویش ودند که مبادا دولت انگلستان در تقویت و انکشاف این جنبش دولت افغانستان را یاری ساند و گفته بودند که این حرکت امنیت آسیای میانه را به مخاطره میندازد.

لنین از جنبشهای مذهبی سخت می هراسید و آنرا تریاك ملتها و زهر کشنده خطاب میکرد ، در گردهمایی لویه جرگه فوق یك تعداد خوانین از پشتونهای پشاور نیزاشتراك نموده بودند که آن خلاف میل و رغبت دولت انگلستان بود و دولت انگلیس آنرا دخالت مستقیم در امور داخلی خود تلقی مینمود. در مرتبه اول حتمی بود تا پادشاه افغانستان مناسبات سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی خویش را با دولت انگلستان حسنه میساخت، چه از یکطرف موقف سیاسی آن بخطر نمی افتاد و از جانب دیگر کمکهای عساکر و غیره دولت انگلستان از طریق افغانستان نصیب کشور بخارا میگردید. که درینصورت بلشویکها بنا بر اشتراك نظامیان انگلیس درجنگ بخاطر آزادی بخارا یا دست به عقب نشینی میزدند و یا باب مذاکرات قبلی را دوباره احیاء مینمودند؛ زیرا که روسها در سال ۱۸۵۴ درجنگهای قرم

یا کریمیا از انگلیسها شکست خورده بودند و حضرت عیسی(ع) را به کمك میخواستند. زعامت پادشاه افغانستان به صفت رهبر یك کشور مستقل و آزاد، در همچو شرایط حساس و درهم و برهم منطقه دارای اهمیت فراوان بود و دولت انگلستان هم در آرزوی آزادی کشور بخارا بود و نمیخواست که شورویها اضافه تر بجانب جنوب پیش روی نمایند، زیرا که آن بمنافع دولت بریتانیای کبیر در منطقه خلل وارد مینمود.

افغانها در آنروزها می اندیشیدند که حیات افغانستان مربوط به حیات بخارا است، قسمیکه امروز حیات پاکستان به حیات افغانستان گره خورده است. مطابق قول (ایس سرجونزی دوك) افغانها از سالهای ۱۹۱۹ به بعد با مبارزین مسلمان فرغانه تماس های داشته اند، به گفتهء وی درهمان سال یك هیأت افغانی با محمد امین رئیس و رهبر مردم فرغانه ملاقات کرد، هیأت افغانی وی را با ایرگش نام که از جمله سران مبارزین بود، آشتی دادند. محمد امین بیگ هیأت افغانی را از وضع و چگونه گی منطقه آگاه ساخت و بلشویکها را دشمن حقیقی مسلمانان و باعث نا آرامی در حوزه خواندند. محمد امین بیگ نسبت دفاع فرغانه که هردم مورد حمله بلشویك ها قرار میگرفت دست کمك به جانب هردو کشور افغانستان و انگلستان دراز کرد. حکومت بریتانیا بنا بر توصیه ایترتون،در ارسال کمك نظامی به محمد امین سستی نشان داد؛ زیرا که محمد امین بیگ گفته بود که در قدم اول باید خود را از چنگال آنها نجات بدهیم و بعد از انگلیس.

ملاقات محمد امین بیگ و هیأت افغانی در ترکستان صورت گرفت، افغانها به محمد امین تعهد سپردند که معاونت های نظامی و غیره را دراختیار وی بگذارند، همچنان با تشکیل یك اسامبله مؤسسان در فرغانه با همکاری دولت افغانستان مذاکره بعمل آمد و از محمد امین تقاضا شد که از دریافت کمك نظامی از دولت انگلیس صرف نظر نماید. در چنین یك مرحله نازك اشتراك دولت انگلستان به منظور کمك رسانی به محمد امین نهایت حیاتی و پر ثمر بود ولی اصرار دولت افغانی در مورد نهایت بعید از سیاست اندیشی و غیر مسوولانه میباشد و به اصطلاح که آنها طرف روسها را گرفتند نه محمد امین را.

محمد امین بیگ به اعلیحضرت امان الله نامهء ارسال داشت و در عین زمان تقاضا نمود تا اعلیحضرت پالیسی خود را نسبت به وی روشن نماید. حاملین نامه یکی هم جاسوس قونسلگری انگلیس در کاشغر بود. روسها اطلاع یافتند که افغانها بصورت مخفی علیه ایشان دست به تخریبات میزنند و بنا بر آن یکعده عساکر را در تاشکند به منظور حفاظت از بند سلطان مؤظف ساختند و در هراس بودند که مبادا افغانها ذخیره آب ایشان را منهدم و

نابود سازند.

براوین وزیر مختار دولت روسیه در کابل بحیث سفیر از جانب پادشاه افغانستان بگرمی استقبال نشد، قرار گفته صاحب منصبان عسکری بیلی براوین درکابل بدولت روسیه توصیه میکرده که افغانستان درنتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس زیاد ناتوان شده است و حکومت روسیه میبایست از همین فرصت استفاده پربار نماید و بعضی مناطق مرزی که از نظر استراتیژیکی به دولت روسیه با اهمیت میباشد در اشغال آن تعلل نورزد.

سفیر موصوف در زمان انقلاب حبیب الله کابل را به مقصد خارج با اعلیحضرت امان الله یکجا ترک گفته و وی در بالاحصار غزنی به شکل مرموزی کشته شد. پادشاه افغانستان در راه بازگشت از سفر شش ماهه در اروپا، وارد روسیه شد. روسها در مورد سفر اعلیحضرت که با اکثر سران ممالك اروپایی و غیره ملاقاتها نموده بود، بدگمان بودند و پولیس مخفی دولت شوروی چمدانهای ایشان را به شمول اشیاء قیمتی ملکه ثریا با مهارت خاص دزدیده مورد بازجویی قرار دادند که مبادا اعلیحضرت قرارداد بخصوص نظامی را بخاطر آزادی بخارا و دیگر مناطق آسیای میانه منعقد نموده باشد. بقول برخی از جاسوسان شوروی اسناد پروتوکول سرك سازی امریکا را با افغانستان از داخل ارگ شاهی دزدیده و فوتوکاپی کردند.

در سال ۱۹٦۳ یکتن از پروفیسران روسی که از یکدست معیوب بود، در اکادمی زراعت کیف دراکراین به دانشجویان علم نباتات می آموخت، اظهار داشت که اعلیحضرت امان الله درحالیکه ملبس با دریشی بود، در استان باکو، بیانیهء خیلی جذاب ایراد نمود، پروفیسور مذکور از جرئت و فصاحت کلام وی به نیکویی یاد کرد. اعلیحضرت شان در بیست جون ۱۹۲۸ وارد افغانستان شد، قبل برین قونسل دولت روسیه در هرات با جعل نمودن عکسهای را که از ملکه ثریا و اعلیحضرت امان الله که در خلال این سفر شش ماهه، بدست آورده بودند، درگوشه و کنار شهر هرات پر اگنده میسازد، پادشاه افغانستان در حین ورود به وطن، در قندهار متوقف شدند و در ارتباط مسافرت خود در اروپا بمردم اطلاعات کافی دادند و از پیشرفت های غرب و همچنان سهم فعال طبقه اناث در امور زنده گی و غیره سخن ها گفتند و توقع نمودند که کشور عزیز ما هم خود را با این کاروان مدنیت همگام بسازد و از بارگاه رب العزت استدعا میکرد تا مردم کسور ما ازفقر و مذلت و بدبختی نجات یابند.

مردم از شنیدن چنین کلمات تازه و نا آشنا دچار تردید میشدند که شاید این همان اعلیحضرت نباشد؛ زیرا که شبکه های جاسوسی روسی قبلاً ذهنیت مردم را از طریق پخش

نامه ها و عکسهای دروغین مصاب به مرض بیخودی و مالیخولیا نموده بودند. انکشاف علوم مختلف، اختراعات و دیگر نو آوریها نه تنها سمت و صحت بر زنده گی می بخشد، بلکه حرکات جسمی و دماغی انسان های با احساس را در راه پیدا کردن راه و روش بهتر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و غیره حکیمانه تحریک می نماید.

انقلاب صنعتی که در سال ۱۷۰۰ در انگلستان به وقوع پیوست تا اخیر قرن هژده بالای تمام شوون اجتماعی بخصوص زراعت درغرب اروپا و شمال شرق امریکا تاثیر فراوان بجا گذاشت، این انقلاب صنعتی سبب بمیان آوردن فابریکه ها و کارخانه های بزرگ شد و در عین زمان فعالیت های تولیدی دستی مردم را که در خانه ها و دهات صورت میگرفت، جانشین گردید و لذا برای چرخش ماشین های انقلاب صنعتی و انکشاف اضافی آن سرمایه گذاری خصوصی و موسسات مالی ضروری بود که در اخیر سیستم بانکداری تبارز نمود. انقلاب صنعتی نقطه عطف در تاریخ جهان میباشد که حالت مردم اروپای غرب را از وضعیت دهاتی و زراعتی به جامعه شهری و موسسه صنعتی تبدیل کرد. و برای اولین بار در تاریخ یوروپ سران دولتمندی که فعالیت های امور را در دست داشتند، گفتند که کپتالیزم (سرمایه داری) اداره مؤسسات صنعتی کارخانه داری را در دست گرفتند.

پادشاه افغانستان موقعی به اروپا مسافرت کرد که انقلاب صنعتی چهره اروپا را کاملاً دگرگون ساخته بود، اختراعات، انکشافات و پیشرفت های شگفت آور آنجا، موصوف را سخت تحت تأثیر قرار داد و آرزومند شد که آنوقت نیکبخت خواهد بود که مردم وطنش (افغانستان) را در چنین حالتی مشاهده کند.

درسال ۱۳۰۳ در ولایات جنوب بغاوت از طرف «چلیی لنگ» براه انداخته شد، ولی حکومت بدستگیری ایشان اقدام کرد و سرکوبشان نمود، شورویها نسبت خاموش کردن این آشوب چند هواپیمای جنگی به افغانستان داد، تا بالای شورشیان بمب پرتاب کند، لیکن پادشاه افغانستان اعلیحضرت امیر امان الله بنا بر عواطف خاص بشری شان به عوض پرتاب بمب ها، ازهوا اعلامیه ها را بدین شرح برای مردم پرتاب کرد: «شما برادرهای ما هستید و بنابران نگذارید که مسلمان کشی میان ما و شما صورت گیرد.» اعلیحضرت شان در آغاز سلطنت مواجه به مشکلات داخلی و خارجی بود. تنگ نظری و بی دانشی، اصلاحات اجتماعی و غیره، ویرا روز به روز عمیقتر میفشرد و به پشتیبانی مردم خیرخواه و نیک نظر بس نیازمند بود.

در بخش سیاسی روابط خود را با یکعده کشورها تقویت و گسترش داد و کشور

افغانستان را به جهان غرب شناسانید و برای بار اول روابط سیاسی را با دولت روسیه برقرار ساخت که طبقات روحانی و مردم افغانستان را آزرده خاطر و رنجیده کرد. داشتن روابط سیاسی است که ممالك را به هم پیوند میدهد و آن نه تنها سبب بیشتر استحکامات شناسایی، احترام متقابل و افهام و تفهیم میگردد، بلکه همکاری های گونه گون را در زمینه های مختلف به میان می آورد.

مردم افغانستان قبل از انقلاب اکتوبر با روسها روابط تجارتی داشتند، کالاها و پول مروج روسی در بازارهای وطن ما زیاد به نظر میخورد. بلشویکها تحول سیاسی افغانستان را مربوط به انقلاب سوسیالیستی اکتوبر میدانند و میگویند این مقراضی بود تا به تار و پود دولت بریتانیای کبیر خاتمه بدهد. یعنی که جنبش انقلاب سوسیالیستی روسیه الهام بخش حصول انقلاب سیاسی افغانستان در سال ۱۹۱۹ است. مردم کشو ر ما استقلال سیاسی خود را تحت رهبری و زعامت اعلیحضرت امیرامان الله با پشتیبانی دیگر فرزندان قهرمان بدون اینکه دست حاجت بجانب شما روسها دراز نماید از یك ابر قدرت فاتح در جهان بدست آورد.

درجولای سال ۱۸۸۰ درجنگ میوند در قندهار- افغانها، انگلیسها را شکست دادند و انگلیسها این شکست را قبول نداشتند و اظهار میکردند که در اردو محمد ایوبخانروسها اشتراك کرده بودند. اعلیحضرت امان الله به کتاب، مدرسه، معارف و ادبیات علاقه خاص داشت، روی همین منظور و احساس معارف خواهانه خویش که اولاد وطن در آینده صاحب بصیرت و علم و دانش شوند، برای بار اول یك عده دختران کشور را غرض فرا گرفتن تحصیلات عالیه به کشور ترکیه فرستاد، تا اندوخته های ایشان درگسترش دانش و فرهنگ حاصل پربار باشد.

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
قدم بیرون نه اگر میل جستجو داری

تعدادی از افراد که علم آموختن را خصوصاً برای طبقات اناث خلاف شریعت مپینداشتند در میان راه تورخم و جلال آباد میخواستند، این عزیزان ما را غافلگیر نموده به قتل برسانند خوشبختانه که این نوجوانان سریعتر از تنگ نظران متعصب طی طریق نموده بودند.

جنبش امانی درتاریخ کشور ما نقطه عطفی محسوب میگردد، بر اینکه هیچ وقت نمیتوان از چنان یك واقعیت مهم تاریخی چشم پوشی کرد. ناتوانی ثمره ایست که فقر سیاسی، اجتماعي، اقتصادی و فرهنگي را به وجود می آورد. حضرت امام اعظم(رح) با

وجودی که عالم علم فقه بود اما از بالغ شدن چوچه سگ بی اطلاع بود و این معلومات را از سگ بانان حصول کرد. انسان از راه آموختن روش، هوشمند میشود، متفکر بار می آید و این اندوخته ها کلید رهیابی در زنده گی بوده، مشکلات را آسانتر و به خرافات پسندی پایان میدهد:

چو شمع از پی علم باید گداخت که بی علم نتوان خدا را شناخت

عزم و اراده خلل ناپذیر پادشاه افغانستان بخاطر حصول استقلال سیاسی کشورش از تصرف یك ابر قدرت وقت که آفتاب در مستعمراتش غروب نمیکرد، ضربهء کاری بود که اردوی شکست ناپذیر بریتانیا را بزانو در آورد. پیروزی و تغییر یابی مردم سلحشور و دلیر ما زنگ خطر را در جهان به صدا در آورد و ملل تحت استعمار را از خواب گران بیدار نمود.

مارگریت تاچر، صدراعظم انگلستان بیانیه ایرا که بخاطر داعیهء مردم افغانستان در درهء خیبر ایراد کرد به روسیه اخطار داد، و گفت که افغانها چنان مشت محکمی بر پیکر اردوی با قدرت ما وارد کردند که تاریخ انگلستان آنرا از یاد برده نمیتواند و شما روسها ازین هم بدتر مزه را بزبان خواهید چشید. و بنابران هرچه عاجلتر ازآن سرزمین خارج شوید. کشور ما به موجب پایان بودن سطح دانش، شعور سیاسی حسادت و بدبینی از تشخیص بمقاموطن پرستی، دلسوزی و آرمانهای ملی و بنیادی پادشاه جوان که بالاتر از در و گوهر بود، عاجز ماندند. جان اف کندی رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۶۳ به قتل رسید. ملت امریکا روی درك و احساسات ملی که داشتند، بصورت مداوم از طریق رادیو، تلویزیون، اخبار و غیره گفت و شنود محبوبیت او را در میان مردم امریکا و حتی جهان چند برابر ساختند.

یکتن از نویسنده گان غربی میگوید:

من تصاویر آغاخان را که وفادار و متحد دولت امپریالیستی بریتانیا بود، در بسیاری جا ها دیدم وی که جز با پلی بای و کلوپ های شبانه مشغولیت نداشت، مردم خرافات پسند بوی نام معلم حقیقی و الهام آور خداوند«ج» را داده بودند به این تصور که همه چیز پاك و منزه است، برای مثال شرابی که مینوشد، حینیکه با لبش در تماس میاید به آب بدل میشود.

تصویر دیگری ویرا که با زر سرخ وزن شده است، هم دیدم، پول و دارایی که علیه فقر، بیسوادی، مرض و غیره بدبختی ها بمصرف میرسد، حاصل رنج این بینوایان است که بدون غل و غش به کیسه او میریزد و درآمد او را تشکیل میدهد. چند سال بعد یکنفر هزاره سقاب که از چاه آب می کشید و یکتن چوب شکن را در کابل ملاقات کردم وی که از فقر پوست بدنش به استخوان چسپیده بود، آغاخان نزد وی مقام الوهیت را داشت و او را می پرستید. و

بناًبران پول و دارایی این بیچاره ها که به عرق جبین و آبله دست پیدا می شود، آغاخان را قادر می سازد تا به کلپ های شبانه در انگلستان عیاشی کند و بعد به جماع زنان لخت و برهنه و بخواب و خور بپردازد. وی اضافه میکند: من باین نتیجه رسیدم که یك چیز خنده آور و مضحکه چنان به حالت غمگین انسانها تمام میشود. در نوامبر سال ۱۹۸۵- رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا که با گرباچوف رهبر شوروی در جینوا ملاقات داشت، منزل رهایشی کریم آغاخان را به کرایه گرفته بود- آنرا بسیار زیبا و دلربا وصف میکند.

من تصاویر رنگه و دلفریب اعلیحضرت امان الله خان را در موزیم کابل دیدم که بهر طرف بی باکانه و غیر مسؤلانه انداخته شده بود که خاك و گرد روی آنها را پوشانیده بود. موزیم سرمایه ملی و مال مردم میباشد، ملکیت یك شخص یا یك پادشاه نیست، و بنابران مامورین مسؤل موزیم ها چسان با جرئت میتوانستند بروری واقعات خطیر تاریخی و سیاسی که آن بازتاب تمام جریانات حیاتی، ثقافی، فرهنگی و غیره میباشد، از تسهل انگاری و بی پروایی استفاده نمایند.

لذا مسوولیت دانشمندان دانشگاه کابل بویژه استادان و مؤسسات هنر های زیبا و ادبیات در قبال این مسأله چه خواهد بود؟ اعلیحضرت امان الله بنابر بحرانی بودن شرایط شمال کشور که از ناحیه روسها تهدید میشد به شخصیت های ورزیده ضرورت داشت، تا درایت و کفایت وی پاسخگوی فعالیت های مغرضانه بلشویك ها در آنجا باشد. بهمین اساس جنرال محمد نادر خان را در همین پست ماموریت مهم حسب ضرورت تشخیص داد و هدایات لازمه را نسبت کمك رسانی برای مبارزین آسیای میانه با وی در میان گذاشت ولی از درگیری مستقیم با روسها ویرا بر حذر داشت.

جنرال محمد نادر خان در سال ۱۹۲۲ به انور پاشا نامه ها رد و بدل نمود و بهترین عساکر خود را بسرحدات شمال اعزام داشت تا به انکشاف بعدی انتظار بکشد، در آن طرف آمو دریا در حدود هزار عسکر داوطلب افغانی معیت انور پاشا را داشتند. لوازم و غیره ضروریات ایشان از داخل افغانستان تدارك میگردید. اعلیحضرت امان الله فعالیت های مبارزین بخارا را همیشه زیر نظر داشت و از انکشاف آن بوجه خیلی مطلوبی خود را آگاه میساخت و بخاطر آزادی سیاسی کشور بخارا بسیار پریشان بود و بنابران بصورت مخفی با سفیر بریتانیا فرانسیز همفری دیدن نمود و از وی برای مبارزین آنجا تقاضای کمك کرد.

انگلیسها همانطوریکه امیر بخارا را در جهت دادن کمك نظامی یاری ندادند، پادشاه افغانستان را نیز وعده، کمك ندادند. روسها دریافتند که دولت انگلستان از دادن کمك

نظامی به امیر بخارا از طریق اعلیحضرت امان الله سرباز زد، بلشویك ها بفوریت از حکومت افغانستان خواستند تا قوای خود را از مناطق مرکزی عقب بکشند و از دخالت خود علیه حکومت روسیه دست بردارند. در ارتباط باین رویداد جدید اعلیحضرت شان، جنرال محمد نادرخان را در کوتل خاواك ملاقات کرد. اما جنرال محمد نادر خان فعالیت های خویش را موکول بحالتی کرد، انگلیسها میکوشیدند تا افغانها را که از نظر نظامی و اقتصادی در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس ناتوان شده بودند، با روسها درگیر نمایند تا پادشاه افغانستان نتواند مبني بر حدود تحمیلی حاشیه سرحد شمال غربی پافشاری کند.

انگلیسها باین عقیده بودند که صفحات شمال افغانستان تحت یك حکومت جداگانه باید اداره شود. چونکه هر دو قدرت استعماری سالهای پیرامون منافع خویش در باره افغانستان و حفظ آبروی یکدیگر به سازشهای سیاسی تن در داده بودند، چنین تصور میشود که دولت روسیه حکومت بریتانیا را در جهت ندادن کمك های نظامی به امیر بخارا از طریق افغانستان تشویق نموده باشد، زیرا که دولتهای افغانستان و بخارا از طریق چنین معاونتهای نظامی نیرومند گردیده، و در نتیجه بیك جنبش کبیر اسلامی تبدیل خواهد شد که آن منافع هر دو قدرت امپریالیستی را متأثر خواهد ساخت. در نوامبر ۱۹۲۵ جزیره ارتاتوگی(درقد) توسط قوای روسی محاصره شد و بعد از آن بلشویکها حکومت افغانستان را در جنبشهای آزادی بخش آسیای میانه سهیم خواندند. در ماه مارچ ۱۹۲۶ روزنامهء پراودا در سرمقالهء خویش نوشت که حل قضیه جزیرهء مذکور برای حکومت افغانستان یك درس سیاسی می باشد. حکومت پادشاهی افغانستان قبلاً در سال ۱۹۲۱ قرار دادی با دولت شوروی وقت به امضاء رسانده بود که بموجب آن حکومت روسیه پول نقد و سیزده فروند طیاره که پیلوت های آنها هم روسی بودند به افغانستان کمك نمود. اشخاص فنی مخابرات را در دسترس این کشور قرار داد که ایشان خط تلفن را مابین مزار شریف- کابل- قندهار و هرات سیم دوانی کنند و از جانب دیگر امور حمل و نقل مملکت را نیز سرو صورت دادند. با وجود این مساعدت های دولت روسیه، اعلیحضرت امان الله نتوانست از ظلم و ستم و غیرهء روسها در آنطرف آمو دریا که بالای برادران مسلمان عملی میگردید، چشم پوشی نماید. وی به مسلمانان هندوستان اجازه داد که در افغانستان پناه گزین شوند و مسلمانان هندوستان از طریق افغانستان در صف مجاهدین آسیای میانه درآمدند. پادشاه افغانستان که از انگلیسها رنجیده خاطر بود، روابط خود را با دولت روسیه بهبود بخشید و از جانب دیگر پشتون های سرحدی را علیه دولت انگلیس تحریك کرد.

بهمین سبب انگلیسها هیچ گاهی به پادشاه افغانستان، اعلیحضرت خطاب نمیکردند، در بخش مالتجاره، افغانی بندش ها خلق میشد و این کشور را منحیث یك کشور مستقل قبول نمیداشتند. ده سال حکومت اعلیحضرت شان یکی از دوره های درخشان کشور محسوب شده و او همچنان دلچسپی زیاد در تغییر و تحول سریع حیات اجتماعی سیاسی اقتصادی و عمرانی مملکت ما داشت که بعد ها هرگز به آن آب و تاب دیده نشد. اعلیحضرت امان الله واقعاً قربانی فرهنگ کهنه و مزخرف و ناعاقبت اندیشی های مردم خود شد. وی زمانی امور کشور افغانستان را در دست گرفت که میان دولت بریتانیا و روسیه، کمونست شور وی توسعه طلبی و تشنج نهایت بالا گرفته بود و حصول استقلال سیاسی کشور، این دیوانه گی جهان گشایی دولت شورروی را در بخارا متوقف ساخت.

در میان اصلاحات اجتماعی و تربیوی امیر امان الله یکی هم تطبیق جنتری شمسی بود. مردم کابل و بعضی مناطق را تشویق میکرد تا لباس اروپایی بپوشند و دختر ها باید چادر بسر کنند نه چادری.

تدریس علوم دینی به شمول تحصیلات زنانه، تعلیمات اکابر و آموزش برای کوچی ها از طرحهای اصلاحی وی بود. در سال ۱۹۲۳، اولین قانون اساسی که حقوق عامه را تضمین مینمود، بمیان آمد، توزیع اوراق شناسایی به تأسیس اسامبله قانونگذاری، تأسیس سیستم محاکماتی، مجازات دینوی، تثبیت نمره با کود تجارتی، ملغی قرار دادن خون پولی، از میان برداشتن کمك مالی و امتیازات برای سران قبایل و خانواده سلطنتی از جمله کارنامه اساسی وی بود. اعلیحضرت شان قانون اسلامی را یگانه منبع قانون قرار داد که بالوسیله رسمیت دوباره خود را بعد از شورش ملای لنگ در سال ۱۹۲۳، ۲٤ بدست آورد.

تصویب قانون ضد قاچاق، مالیه حیوانی، قانون ضد فساد، بوجود آوردن قانون بودجه در سال ۱۹۲۲ واحد پولی بنام افغانی، سیستم میتریك بانك ملی در آن عصر پایه گذاری شد.

وی لقب امیر را به پادشاه عوض کرد، مناسبات سیاسی را در سال ۱۹۱۹ با روسیه، درسال ۱۹۲۱ با دولت ایران، انگلستان، ترکیه و ایتالیا و درسال ۱۹۲۳ با دولت فرانسه قایم کرد. در سال ۱۹۲۷ مسافرتهای به مراکز کشورهای خارجی از جمله هند بریتانوی، مصر، ترکیه، ایران و ممالك اروپایی به شمول انگلستان انجام داد، که خیلی ها مفید و ثمر بخش بود.

مطابق به گفته پاولادا که در باره، اعلیحضرت امان الله مطالعات زیاده نموده است،

آمده است که «پادشاه افغانستان بروسها اعتماد نداشت و کمك هائیکه از شورویها بدست میآورد، وسیلهء بود که انگلیسها را خله بزند.» بعضی ها برنامه های اصلاحی امان الله خان را بالای ملت تحمیلی میدانند، عجب است که با گذشت اضافه از شصت سال هنوز دانش و بینش ما بگرد تصورات منفی، غیر واقعی غیر ملی و ذهنی گری یکجانبه میچرخد (رفت موسم و حافظ هنوز می نچشید) عده از اندیشمندان بهمین عقیده بوده اند و نیز اظهار میکنند که ما اعلان میکنیم که مردم بوضع موجود قانع نباشند، این مفکوره که ما صرف بیك قرص نان و وضع موجود قانع باشیم یك مفکوره افغانی و اسلامی نیست و اضافه میکنند این را گناه دولت میدانیم که کار و سیاستش را از مردم مخفی میدارد. جوهر نبوغ اعلیحضرت شان در ضمیر کور دلان بیخرد و تاریك نظر متأسفانه درست بازتاب یافته نتوانست چه سود که امروز انگشت ندامت بدندان بگزیم. نجابت ذاتی، شایسته گی این هموطن دلیر و خردمند که فهم عمیق ملی و بین المللی اش مایهء تعجب و شگفتی امپراتوران شرق و غرب گردیده بود، دیگر در میان مردم خود قدر و منزلتی نداشت و میوهء نیمرس درخت تخیلاتش به پخته گی نرسید و از میان برداشته شد.

انقلاب حبیب الله خان

حکومت جهت رفع نارسائیهای جامعه نه تنها در یك کشور، بلکه در سراسر جهان همیشه در تلاش بوده، تا محیط کر و گنگ را بخاطر بهتر شدن وضع عمومی، آزادی در زندگانی تکان بدهد، و در راه رفع این مسئولیت تاریخی بدون اینکه احساس منفی گری باطنی خود و دیگران را که با شك و تردید و یا دو دلی همرا هست در زمینه راه بدهند، دست به اقدامی میشوند. واضح است که مردم در بر خورد با نوع پدیده ها احساس بیگانه گی و ترس مینمایند، ایشان در محیطی تربیت و پرورش یافته اند که ره آورد ده و قریه بصورت عنعنه وی سالها با آن اوضاع باقی خواهند بود. از اینجاست که از بروز هر مفکوره تازه سخت واهمه میکنند و سعی میدارند تا جلو افکار متجدد را بگیرند، ولی حکومت ها بهر قیمتی که میشود، جلو چنین ذهنیت های زهر آلود را باید بگیرند. به پیش بردن طرحها و نقشه های انکشافی در تمام شئوون زندگی بموجب رهایی از مزخرفات، امراض، گرسنه گی، پسمانی معارف و غیره که قضاوت تاریخی را در قبال دارد، از وظایف مهم هر حکومت

میباشد و پیاده کردن آن نیاز بیك انضباط آهنین دارد، زیرا که گشایش آن از طریق مفاهمات بنابر پایان بودن سطح دانش و فرهنگ یا عوامل دیگر جامعه دشوار میباشد.

اعلیحضرت امان الله درین ارتباط در تمام افغانستان مسافرت ها کرد و تماسهای رهبرانهء را در هر کجا بکار برد، تا آنکه کمال پشتیبانی و حمایت مردم را در راه ایجاد یك کشور مترقی بدست آورد. و اما نمیشود که در یك فرصت کوتاه مغزهای بوسیده و نارس را به آسانی بیدار و صیقل داد.

در دسامبر ۱۹۲۸ بر اساس پیشامد خائنانه حاکم کوهدامن، حبیب الله با بدست آوردن یك قبضه تفنگ از یك پهره دار دست به شورش زد و بزودترین فرصت سرنوشت مملکت را دگرگونه ساخت.

موصوف در قطعه نمونه ارگ کابل عسکر بود و بخاطر گذرانیدن عید کلان پای پیاده بطرف قره باغ براه افتاد، درین اثناء وی از جانب دزدان تهدید شد که، تفنگ خود را رها کرده از پی کار خود برود. وی در جواب ایشان میگوید که این تفنگ مال دولت میباشد، دزدان اصرار ورزیدند که زودتر تفنگ خود را بر زمین بگذار و در غیر آن نابود خواهی شد. حبیب الله از آنها پرسان کرد که شما کیستید؟

یکتن از دزدان جواب داد، تو مگر نام محمد افضل و آقا محمد را نشنیده یی؟

حبیب الله واقعاً بخود آمده و متوجه شد که این همان دزدان زبر دست اند که مردم و حکومت ا ز دست ایشان نهایت به تکلیف میباشند. در میان این گفت و شنود حبیب الله زرنگی نمود، و با استفاده از فن محاربه خود را به عقب کشیده، داخل موضع میشود و از آنجا بالای دزدان معروف آتش میکند و آناً هر دویشانرا به قتل میرساند. اینجا سوالی بمیان میاید که چرا حبیب الله نتوانست دوباره بکابل برگردد و جریانرا به مقامات دولت گزارش دهد که در آنصورت مورد نوازش حکومت قرار میگرفت و نتیجهء فدا کاریش درج اوراق طلایی تاریخ میشد. ولی حبیب الله را شوق و هیجان زیاد پیچانده بود و عجله داشت تا احوال کشته شدن دزدان را بمردم و حکومت کوهدامن برساند. حبیب الله و پدرش نزد حاکم رفتند و ما وقع را برای وی زبانی عرض کردند. از آنجا که حاکم مزبور یك شخص فاسد، ملوث و در عین حال بی احساس بود ازین رویداد خیلی مهم چندان خوشحال نشد، گویا که خود وی دزد بیگی بوده باشد.

حاکم جریان را ذریعهء تلفون بوزارت داخله بیان داشت که سارقین معروف از جانب گماشته گان وی به قتل رسیده است. وزارت داخله مبلغ شصت هزار افغانی را بنام پاداش

بحاکم کوهدامن فرستاد تا به مستحقانش سپرده شود که دزدان را به قتل رسانیده اند. حاکم مذکور بوزارت داخله وانمود کرد که گویا حبیب الله نام عسکر قطعه نمونه را که با دزدان همدست بود، نیز دستگیر و بندی کرده است.

حبیب الله و پدرش مدتها در بند ماندند، ولی سر انجام حاکم را تطمع نموده از حبس رها شدند و اما شور انتقام گیری در تمام وجود حبیب الله درجوشش بود که چطور فداکاری و ایثار یك فرد در راه تأمین امنیت عمومی برباد میشود، و بنا بر ان وی با ربودن یك قبضه تفنگ همراه با یکدسته از اندیوالانش دست به شورش بردند، در اندك زمان سلاح خانه را تاراج و همه محفوظهء آنرا با خود بردند. میاییم باین مسأله که اگر واقعاً درستی و فداکاری حبیب الله از روی عدالت و انصاف بررسی میگردید به ایقان کامل که از وقوع چنین مصیبت جلوگیری میشد. عجبا! که یك سپاهی بی سواد پتواند، سبب سقوط یك نظام پادشاهی شود.

امتیاز طلبی فرقه یی و حسادت که از ناتوانی روحی و جسمی، ترس سیاسی، عدم عدالت اجتماعی ناشی میشود، نمیتواند پایه استوار در راه اعتماد یگانه گی همگانی محسوب شود، دور یا زود این رقم هیکل گروه بندی که اعمال زور و حق تلفی در آن مشاهده میشود، از هم میپاشد و نظام جامعه را به مصیبت بزرگ مواجه میسازد که التهام و پیوند دوبارهء آن رنج فراوان در قبال دارد.

گفته های بی اساس و بی پایه، بی ارتباط و ضد و نقیض که امیر حبیب الله خادم دین رسول الله را تهمتی می سازند ـــــ ، نه به مثل یك هموطن، بلکه یك خارجی که از طبقهء تاجك است، به وی ـــــ می نگرند.

وی را بچهء سقاء میگویند که حقا این معروفیت، هزاران مرتبه از جاسوسی، گدایگری، اجیر شدن، چاپلوسی و بدام افتیدن این و یا آن بهتر و پسندیده تر است. وی با عزم و ارادهء آهنینی که داشت، توانست یك دولت شاهی مقتدر را چپه کند، بدون اینکه کمك رهنمایی و نصایحی از کدام جانب (شرق و غرب) متوجه احوالش بوده باشد.

در جای دیگر وی را حکمران تاجك خطاب میکنند به این معنی که گویا تاجیکها حق ولایت و رهبری و سرداری را ندارند و منحیث یك برده و از طبقه بی اعتماد جامعه نگریسته شوند و برعکس از عواملی که حقیقت را تمثیل میکند هرگز حرف بمیان نمی آید که چرا چنین مصیبت کربلا دامنگیر فرد، فرد مردم افغانستان شد. ما نباید قدامت تاریخی و فرهنگی اقوام را که مانند آفتاب نمایان است و جهان شمول میباشد، بباد فراموشی بسپاریم و نادیده بانگاریم.

ویلیام ل، لیسنجر، پروفیسور در دانشگاه هاروورد امریکا در تألیف خود بنام مدنیت غربی می نویسد: علامه این سینا بود که علم طب را مرتب و مدون کرد و بحیث منابع پر ارزش در غرب مورد استفاده قرار گرفت و اضافه میکند که دلچسپ تر برای مسلمانها در آنوقت موضوع ادویه بود که ایشان حتی از حکمای یونانی پیشی گرفتند که البته منظورش حکیم سقراط و گالین بود، ریچارد دونالد و محقق نویسنده کتابی بنام افغانستان از یونیورستی واشنگتن دی- سی، حبیب الله را رهزن و بچه سقاء، عسکر گریز، تجار چای فروش در پشاور میخواند که بر اثر دزدیدن کدام خانه یکسال در بندی خانه گذرانیده است. و هم علاوه میکند که در جنگ خوست علیه امان الله با شورشیان پیوسته بود. چنین کلمات و اظهارات میان تهی و پوچ چه کسانی به وی منسوب داشته اند، مسلماً یك دلال خارجی و یا یك ترجمان فروخته شده، بی خاصیت و غیر مسوول.

احیاناً اگر حبیب الله تجارت چای میکرد، چرا دست به دزدی می زد؟ و چرا دزدان مشهور را به قتل رسانید، در حالیکه عسکر نمونه در قطعه نظامی ارگ کابل بود.

حبیب الله کلکانی در ساحه بین المللی صاحب نام و شهرت گردید، چنانچه جناح ضد امپریالیزم کامن ترین Comintern قیام حبیب الله کلکانی را یك جنبش مردمی و دهقانی میداند که از قشر پایانی جامعه الهام گرفته است و به همین نسبت بلشویکها بطرف وی به صفت یك قهرمان مینگرند. واقعه قتل دزدان از جانب حبیب الله که حاکم کوهدامن از آنچشم پوشی کرد، بر علاوه وی را به صفت شریك جرم به زندان انداخت، ظلم و بیعدالتی روشن و مشهود بود که مردم به چشم سر آنرا مشاهده کردند و بنا بر آن اهالی کوهدامن طرف حقیقت را گرفته از وی حمایت کردند.

قضیه، کشته شدن دزدان به بزرگی نام وی افزود، تا آنکه مردم او را تا سرنگونی دولت وقت افغانستان یاری رسانیدند. دولت روسیه بعداً درك نمود که حبیب الله از قوم تاجك است و بنا برموجب ملی گرایش و شاید هم بخاطر رهایی تاجکان آنطرف آمو دریا از قید استعمار روسان دست به نا آرامی ها بزند، سخت به تشویش و اضطراب بودند.

در ماه مارچ سال ۱۹۱۹ که احزاب کمونیست جهان در ماسکو اجتماع کردند به آن اسم کامن ترین را دادند و هدف ایشان عبارت بود، از میان بردن نظام سرمایه داری و تأسیس کردن نظام مطلقه کارگری، به همین نسبت تا سال ۱۹۳۳، اضلاع متحده امریکا در ماسکو نماینده گي سیاسی نداشت. لنین میگویدکه دشمن را میتوان فریب داد، اما به نسبت تاریخ نمیتوان تقلب روا داشت.» حبیب الله عزم قاطع داشت تا برای آزادی بخارا اقدامات جدی و

عملی نماید، روی همین ملحوظ گردهمایی را که در آن امیر بخارا و ملا ابراهیم بیگ حضور داشتند، در کابل افتتاح کرد. روزنامه پراودا ارگان نشراتی حزب کمونیست روسیه بتاریخ بیست و ششم ماه می سال ۱۹۲۹ مینویسد که: حبیب الله از ادامه جنبش مبارزین آسیای میانه سخت پشتیبانی نمود و بنا بر آن روسها تصمیم گرفتند، غلام نبی خان چرخی را که سفیر دولت افغانستان در ماسکو بود با یك قشون جنگ دیده خود بطرفداری اعلیحضرت امان الله خان داخل کشور نمایند.

آنان با گذشتن از رود آمو، طیارات شان به حمایت این افراد اینجا وآنجا را تحت آتش قرار دادند عساکر روسی همچنان تا نواحی تاشقرغان به قوت خویش پیش رفتند. درینحال یکتن از علمای جید محل به اسم مولانا محمد آدینه عرب، مردم را به مبارزهٔ سراسری علیه روسها دعوت کرد که در نتیجه نبرد شدید میان اوشان به وقوع پیوست. که در حدود سه هزار تن از کفن پوشان مردم تاشقرغان به درجهٔ شهادت نایل آمدند. همزمان با این انکشافات یك لشکر مردمی از جانب قندهار بسوی غزنی حرکت کرد آنها مقر و غزنی را در محاصره گرفتند و در ششم ثور همانسال در آنجا واقعهٔ رخ داد که شامل یك سلسله دسایس و توطئه ها بود. در میان راه مقر و غزنی یکعده اشخاص مجهول الهویه با اسناد نماینده گی سیاسی انگلیس دستگیر شدند که لابد اشتراك عناصر داخلی درآن مشهود بود، بیست تن از سوار کاران قوم درانی در محل بود و باش غلجایی ها به قتل رسیده و به وضع فجیعی در پایه های تیلفون بسته شده بودند. امیر امان الله خان از مشاهده این حالت وحشیانه نهایت ناراحت و متأثر گردید و به برادران قندهاری و هزاره که تعداد شان به ده هزار می رسید، چنین گفت: اکنون معلوم شد که دشمنان ما میخواهند بصورت علنی و آشکار در میان قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا بدست خود یکدیگر خود را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز ستانی تاج و تخت بار دیگر کشت و خون روی دهد. پس ای مردم عزیز من! به یقین بدانید که من این مناظر دلکش جنگ داخلی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تاج و تخت به چنین فعالیت ها دست و پا بزنید و بنا بران باید از میان شما بروم تا خدای ناخواسته موجب این کشتار و خونریزی من نباشم. شما ملت عزیز زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی و مسوولیت این هنگامهٔ نامیمون بنام من ثبت خواهد شد. اعلیحضرت امان الله به غلام نبی خان سفیر پیغام فرستاد که کمایی کردن مقام و منزلت به زور بازوی غیر لکه ایست تاریخی.

حبیب الله ازین عمل روسها به غضب آمده، تمام سفرا را به شمول سفیر روس نزد خود

خواسته و آنگاه روی بجانب سفیر روس نموده گفت: غلام نبی خان با ما جنگ کرده نمیتواند، این یك توطئه و دسیسه است از طرف شما روسها. مردم افغانستان در مقابل کافران یك مشت میشوند شما از شکست انگریز ها خبر ندارید به امیران روسی خود بگو که ولایات اشغال شده را در ظرف بیست و چهار ساعت تخلیه کنند و الا فردا ساعت ۱۲ بجه اول از همه تو و سپس تمام خاندانت را به توپ بسته می کنم و بعد ساعت یك بجه خودم در رأس سپاه با روسیه جنگ را آغاز مینمایم.

روسها از عزم واقعی حبیب الله هراسیده، منطقه را به فوریت تخلیه نمودند. حبیب الله از جانب جنرال محمد نادرخان به دار زده شد و جسد او چندین روز به چوبهء دار آویزان بود و به جسد وی بیحرمتی شد. وقتا که به حیات یك انسان خاتمه داده میشود، جای اصلی او خاك است. از اینکه نظم و آرامش جامعه بر اثر بی کفایتی حاکم کوهدامن ازهم پاشید، همگی آزرده خاطریم ولی محال است که سلطنت ها و دولت ها صدمه پذیر نباشند و با گذشت اضافه از نیم قرن هنوز غش از دلهای بعضی ها نرفته است غذای نامطلوب، خرابی محیط زنده گی، نبودن مطبوعات آزاد بالای قضاوت ها، طرز تفکر، عکس العملها و غیره اثرات منفی میگذارد، از همین جاست که به یکی ببرك خان و بدیگری بچهء سقاء خطاب میکنیم.

اعلیحضرت محمد نادرخان

پس از سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله توسط امیر حبیب الله خادم دین رسول الله(ص)، محافل و حلقات مختلف حسودانه کوشیدند تا اسباب سرنگونی حبیب الله را فراهم سازند و نمی خواستند که تحت رهبری چنین کسی از ملت تاجیك قرار گیرند. حبیب الله کلکانی در کشور امنیت را تأمین کرد، به سارقین که اموال مردم را در دوران اغتشاش چپاول کرده بودند، جزا تعیین نمود و تا آنجا که گوشهای شان را به ستونهای چوبی میخ کرد. حبیب الله اعلان کرده بود که بخارا را آزاد خواهد کرد، چنین اظهار عقیده باعث خشنودی امیر بخارا و تشویش روسها گردید. شورویها به موجب این نگرانی غلام نبی خان سفیر افغانستان را در ماسکو با تعداد صاحبمنصبان ورزیده و غیره مهمات بجانب افغانستانکشانیدند، تا سلطنت را برای امان الله خان دوباره بدست آورند، که درینصورت خشم حبیب الله خان را دو چندان ساختند، در حالیکه قشون روسی تا درازه های تاشقرغان رسیده بود و اما بفوریت عقب نشینی نمودند. یکتن از معلمان دورهء ثانوی که برای ما در لیسه زراعت خاکشناسی

تدریس میکرد و او که تعلیمات زراعتی از فرانسه داشت بیان کرد که حبیب الله آنان را به نزد خود خواسته، سفارش کرده بود که چون شما بچه ها از فرانسه بازگشته اید، تدابیری بکار ببرید تا برگهای گندنه ازین هم بزرگتر شود. موصوف درك کرده بود که تعلیم و تربیه در امر بهتر ساختن راه و روش زنده گی تا چه حد اثر مطلوب دارد. جنرال محمد نادرخان که سفیر مختار دولت پادشاهی افغانستان در پاریس بود در نزده مارچ ۱۹۲۹ از طریق جنوبی داخل کشور گردید و به معاونت انگلیسها قدرت سیاسی را از حبیب الله کلکانی تصاحب کرد.

محمدنادرخان بعد از پیروزی اعلان پادشاهی کرد. وی به مردم جنوبی وعده بازگشت امان الله خان را داده بود، و اما بعد از شنیدن این اعلان عده یی آزرده شدند، سران قوم یکی بعد از دیگری به وی روی آوردند و حرفهایی از وفاداری و بیعت بجا آوردند، ولی اوضاع کشور همانطور بی سر وسامان بود در همین آوان ملا ابراهیم بیگ بخاطر آزادی بخارا در صفحات شمال دست از فعالیت بر نداشت و از جانبی هم چشم امید به سوی حکومت های افغانستان دوخته بود تا بنام مسلمان دوستی و وجه مشترك در راه آزادی و رستگاری خاك بخارا به وی یاری و مددهای صورت بدهند.

وی در رویا روی با شورویها نمیتوانست کاری را انجام بدهد، نداشتن سلاح و پرسونل ورزیده او را در تنگنای وحشت زا قرار داده بود، و صرفاً از طریق شبیخون زدن به روسها میتوانست کاری بانجام برساند. حکومت لرزان و نوبنیاد جنرال محمدنادرخان البته نمیتوانست در برابر اخطارهای متواتر شورویها نسبت به فعالیت های ملا ابراهیم بیگ در صفحات شمال بی تفاوت بماند و از جانبي در درازمدت این وضع شاید حالت موجوده، افغانستان را به خطر مواجه می ساخت.

جنرال محمدنادر خان در همان سال معاهده، عدم تجاوز را با دولت شوروی به امضاء رسانید و در سال ۱۹۲۳، افغانستان در کنفرانس خلع سلاح اشتراك کرد و دولتهای ترکیه و افغانستان نظر دولت شوروی را تأیید کردند. در جون سال ۱۹۳۰ روسها، ابراهیم بیگ را تا داخل افغانستان تعقیب نمودند و حکومت افغانستان را حیرت زده ساختندو بدنبال آن شورویها به شایعات زهر آگین دیگری دست زدند و آن اینکه انگلیسها میخواهند ملا ابراهیم بیگ را در صفحات شمال به قدرت برسانند.

این حرکات مغرضانه همراه با کلمات چون پیوندهای نژادی، زبانی و غیره مردم شمال که ابراهیم بیگ به آن امیدواری دارد اضافه تر سوء ظن و بدگمانی را در ذهن حکومت

افغانستان خلق کرد. جنرال محمدنادرخان تمام حواس خویش را متوجه این باریکی نموده و برای سرکوبی ابراهیم بیگ که وی با تعداد خانواده و مواشی به اینطرف دریا پناه آورده بود، قوای ملیشایی را به جانب صفحات شمال سوق داد، رهبری این قشون ملیشیایی را شاه محمود خان برادر محمدنادرخان به عهده داشت. در اپریل ۱۹۳۰ نبرد سخت میان شان در جوار دریای پنج درگرفت در نتیجه ابراهیم بیگ شکست خورد، و واپس به آنطرف دریا عقب نشینی کرد، تمام خانواده با مواشی شان از دنبال ملا محمد ابراهیم بیگ خود را بدریا انداختند که البته تلفات سنگینی را در بر داشت. ابراهیم بیگ و همراهانش مدتها به این تپ و تلاش های خود ادامه دادند، ولی وی و رفقایش از طرف کارکنان کولکتیف ناحیه خودزی بلبلان و عشق آباد توسط قوای ملیشیایی زیر فرمان مقیم سلطان دستگیر و بعداً از طرف بلشویکها اعدام شدند.

در جاییکه صلح و آشتی بنا بر عدم مهارت سیاسی یا انگیزه دیگری میسر شده نتواند شخص برای پیروزی نهایی دست به حقه بازی ها میزند که مورد پرسش قرار میگیرد.

چنانچه ناپلیون بناپارت میگوید:

در تمام مسایل مربوط به زد وخورد و کارنامه ها، عقاید مختلف، مفکوره ها و بسا جهات دیگر انسان طرفی را انتخاب نماید که فاتح از آن بیرون آید، جانبی که مغلوب میشود چپاول و تاراج میگردد، به آتش کشیده میشود، بناءً ضرورت به تشخیص انتخاب دارد و میگوید بهتر است بخوری تا آنکه خورده شوی، ناپلیون این گفته ها را برای برادر خود در فرانسه نوشت، زیرا که ناپلیون قوماندان قشون فرانسوی در شهر تاولون (Taulon) بود. در قرارداد ۱۹۳۱ روسها خواستند تا در بخش دخالت خویش دروازه را نیم باز گذارند، بدینگونه که اشغال هردو کشور توسط دیگری بی اعتبار شناخته شده و دست درازی به اوضاع داخلی یکی دیگر ممنوع میباشد. اگر رویداد اپریل یا دسیسه هفت ثور ۱۳۵۷ یك حادثهء درونی بود، روسها چگونه و به موجب کدام اسناد و دستاویز به کشور مستقل و بیطرف و خارج حوزه بلاك شرق تجاوز نظامی نمودند. هزاران عسکر سرخ بصورت مرگبار و سرسام آور از طریق هوا و زمین به وطن ما هجوم آوردند. و هزاران توپ، تانك، طیاره و انواع اسلحه مخرب و پیشرفته دیگر برای قتل، تخریب، از میان بردن منابع تولیدی و غیره کشور ما به غرش در آمدند. در نتیجه این خونریزی طولانی آبادیها به خرابه، جنگلات و تاکستانها بدشت های لامزروع مبدل گردیدند و میلیونها هموطن ما را از محل و خانه و کشانهء شان کوچانیدند.

محمدنادرشاه در سوم نوامبر ۱۹۳۲ در حالیکه او از شاگردان یکی از مکاتب پایتخت دیدن میکرد ، توسط یکتن از متعلمین بنام عبدالخالق که از نزدیکان غلام نبی خان چرخی بود هدف گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. غلام نبی خان از جمله شخصیت های مورد اعتماد اعلیحضرت امان الله خان بود.

و به صفت وزیر مختار افغانستان در روسیه ایفاء وظیفه میکرد و در برگشت بکابل از جانب جنرال محمد نادر خان که پادشاه بود ، تیرباران شد.

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

۱۹۳۳-۱۹۷۳

در مدت بیشتر از بیست سال کاکایش محمد هاشم خان ویرا در امور کشورداری کمك و یاری میرساند و سخت به اوامر او منقاد بود. بعد از مرگ نادرشاه- محمد هاشم خان مساعی زیاد بخرچ داد تا طرفداران امیر امان الله خان را اغفال نموده، حرکات شانرا تحت کنترول بگیرد زیرا که مردم بی صبرانه در آرمان برگشت امیر امان الله انتظار می کشیدند و اما با بمیان آمدن جنگ عمومی دوم اوضاع دیگر گونه شد و این آرمان به فراموشی سپرده شد.

در سال ۱۹۵۳ حکومت افغانستان جرمن ها را دعوت کرد تا در اعمار مجدد این کشور سهم گیرند و بنابر آن دولت جرمنی تا سال ۱۹٤۰ یکی از ممالك بسیار دوست افغانستان بود. در سال ۱۹۳۵- افغانستان به انجمن ملل پیوسنت و در همان سال امریکا، افغانستان را برسمیت شناخت.

افغانستان در سال ۱۹۳۵ قرارداد عدم تعرض را با ترکیه و ایران امضاء کرد و بعد از جنگ عمومی دوم شاه محمود خان به عوض محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان شد که با مساعی وی پروژه وادی هیرمند رویکار آمد و افغانستان خود را به امریکا نزدیك کرد. ولی چنانکه لازم بود پادشاه مصدر خدمات در راه رفع نیازمندیها و رشد نظام اقتصادی در کشور نگردید.

مردم افغانستان در نهایت جهل و بی دانشی سالها را سپری کردند، روی همین علت بحقوق خویش و مسوولیت دیگران چندان پی نمیبردند. در بیستم ماه دسامبر ۱۹٦٤ قانون

اساسی از طرف چهارصد و پنجاه و دو نفر نماینده ء مردم به تصویب رسید و در اول اکتوبر محمد ظاهر شاه آنرا امضاء کرد. این قانون اساسی دخالت خانواده سلطنتی را در امور سیاسی و حکومت داری قدغن نمود.

و درین مساله هدف راندن محمد داؤد خان از صحنه سیاسی بود؛ زیرا که پادشاه موجودیت ویرا از جمله موانع در راه پیاده کردن فعالیت های سیاسی و غیره خویش میدانست. قانون اساسی که شیوه دیموکراتیك داشت به فعالین سیاسی اجازه میداد که با در نظرداشت مصالح مملکت میتواند در حدود معین نظرات خویش را بازتاب دهند. در نتیجه یکعده کمونست های طرفدار شوروی در اول جنوری سال ۱۹۶۵ سازمان دیموکراتیك خلق را اساس گذاشتند. در پهلوی این سازمان فوق گروه های سیاسی دیگری نیز بوجود آمدند که نشرات میکردند و همچنان مظاهرات بزرگی را براه می انداختند که سبب تشویش و نگرانی فوق العاده دولت میشد. در قبال این ناآرامی ها خشکسالی های متواتر سال ۱۹۶۰ به تشویش دولت بیشتر افزود و زمینه اضافه گویی نوکران خارجی را بیش از پیش مساعد کرد.

مردم از نهایت قحطی و خطر هلاك شدن بدیگر شهرها هجرت کردند وحتی که فرزندان عزیز خود را مانند امتعه در بازار ها بفروش رسانیدند. این بهترین سندی بود که اخلال گران میتوانستند ضربه کاری بر پیکر علیل و ناتوان دولت وارد کنند و دولت در یك حالت عجیب و پریشان قرار داشت.

بعد از مدتی شاه بسر حال آمد و در تلاش رفع اوضاع آشفته مردم شد و هیأتی را مقرر کرد تا هر چه عاجل به نیازمندی مردم آگاهی حاصل نماید.

دکتور عبدالصمد حامد معاون صدارت بنابر هدایت شاه بجانب ولایت غور پرواز کرد قسمیکه سلیمان ایماق مدیر زراعت آنجا بمن قصه کرد، مردم چخچران مرکز غور محل ملاقات ویرا که در اقامتگاه والی بود، سنگ باران نمودند. آقای حامد نهایت دست و پاچه شده و به نسبت نجات جان خود به عجله خود را به محل طیاره رسانیده و میخواست که فرار کند، در آن اثناء سنگی بسویش پرتاب گردید و باعث جراحت صورت وی شد. اگر چه این خشك سالی ها یك مصیبت و آفت سماوی اند، لیکن پادشاه مسوولت داشت تا از طریق اداره ء مربوط در بخش ذخیره یا عدم آن و یا همچنان مراجع دستیابی به ان قبل از وقت آمادگی میداشت، مردم به غذا ضرورت داشتند نه به معاون صدارت نه به طیاره نه به سخنان که نتواند مشکل عظیم گرسنه گی شانرا رفع کند.

اگر اداره حاکم به امور، به همچو مسایل پی میبرد و این نزاکتها را در نظر میگرفت،

در قدم اول میبایست عراده ها مواد خوراکه را بدانجا نقل میدادند و مردم چخچران در آنوقت از معاون صدارت به عنوان بهترین مهمان عزیز پذیرایی بعمل میاوردند. از اینکه مردم در نهایت فاقه و گرسنه گی بودند و محبوبیت پادشاه هم در میان مردم از بین رفته بود- لاید که این دامنگیری فقر مردم را در زمینه سازی لانهء کمونیزم گیر میاورد، بویژه که افغانستان در همسایه گی اتحاد شوروی قرار داشت و از آن شورویها و همدستان شان در بهره برداری قلم وسیع برداشتند.

پادشاه غرض رفع پسمانی اقتصادی، اجتماعی و دیگر آلام و مصائب جامعه باید با کشورهای خارج تماسهای جدید برقرار میکرد تا کمکهای خیرخواهانهء بین الملل وارد کشورمی گردید، ولی به چشم سر دیدیم که مردم همه مال و منال خود را فروختند، نور چشمان خود را بر بازار غرضه کردند تا زنده بمانند و اتحاد شوروی که انتظار چنین فرصتی را بدل میپرورانید، در آنوقت به قرغزی های پامیر بدخشان کمک های ناچیز و اندکی نمود.

هایزن هاور رئیس جمهور امریکا در سفر خود به ترکیه، گفته بود که عدنان مندرس صدراعظم مصتین زورلو وزیر خارجه ترکیه از کمک های که اتحاد شوروی به افغانستان مینمود، تشویش داشتند که افغانستان بزودی در کام کمونیزم فرو خواهد رفت و من با داشتن موقف نظری میتوانم پادشاه افغانستان را از دریافت معاونتهای اتحاد شوروی و پرسونل تخنیکی آن هوشدار بدهم.

من به اوشان گفتم، آیا حکومت افغانستان چنین مطلب حساس را قبول خواهد کرد؟

بزودی دریافتم که دولتهای ایران و پاکستان هر دو ازین رهگذر نگرانی های داشتند. این سفر در زمستان سال ۱۹۵۹ به ایتالیا، ترکیه، پاکستان، افغانستان، هندوستان، ایران، بوتان، تونس، پاریس، اسپانیا، مراکش که مرا با سران آنها آشنایی داد، بسا چیزها دریافتم. هایزن هاور از میدان هوایی نظامی بگرام که توسط اتحاد شوروی اعمار شده بود با سواری موتر تیزرفتار وارد شهر کابل شد. شهریان کابل جهت پذیرایی و اظهار خیرمقدم بدوطرف خیابان در قسمت کوته سنگی و کارته چهار صف بسته بودند و از رئیس جمهور پذیرایی گرم نمودند. برای استقبال از هایزن هاور من هم از جمله مستقبلین بودم. هایزن هاور میگفت: زمانیکه من از میان تاکهای بی برگ در کوهدامن عبور میکردم، بمن گفته شد که ساختن شراب از انگور در اسلام ممنوع است، با خود گفتم اگر این مجاز میبود، درآمد افغانستان ازین رهگذر بطور قابل ملاحظهء بالا میرفت. خوشبختانه که هندوستان بهترین بازار صادرات آنرا دارد و نیز میگفت مردمی که جهت پذیرایی ایستاده بودند، ریش های

انبوه و دستار های رنگ، رنگ بسر داشتند و بدان نسبت چهره های آقتاب خوردهء شان در لابلای آن پوشانیده شده بود که شباهت به تصاویر کتاب مقدس(بیبل) در عصر ابراهیم علیه السلام داشت. فقر واضح کشور و مردم دود زده در مقایسه با عظمت کوه های هندوکش فرقهای است که سالها در مخیله من باقی خواهد ماند. رئیس جمهور امریکا اظهار کرد: در قصر چهلستون ملاقات ما با محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود، به موصوف گفتم این کمك هاییکه شما از اتحاد شوروی دریافت میدارید باعث تشویش همسایه ها گردیده است. پادشاه در جواب گفت: من احساس جنابعالی را تقدیر میکنم، لیکن از روحیه سرشار آزادیخواهی مردم افغانستان بشما اطمینان میدهم.

و شك دارم که قبول کمك ها منتج به عـــدم رضا شود. وی عواید سالانه فی نفر را چهل دالر خواند که شبه بدوره جالینوس سزار میباشد. محمد ظاهر شاه برای یك تحول سریع و تغییرات طالب کمك از منابع مختلف شد و گفت که صرفاً اتحاد شوروی است که کمکهای اساسی نسبت به امریکا به افغانستان نموده است، بعد از قرارداد چارساله در سال ۱۹۵۱ بین شوروی و افغانستان تولیدات روغنیات شوروی، پخته، کالا، شکر و دیگر برآورده ها در مقابل پشم، پوست و پنبه افغانی معاوضه می شد. اتحاد شوروی نه تنها راه ترانزیت آزاد را برای اموال افغانستان قایل شد، بلکه امتعهء آنرا به قیمت بلندی خریداری می کرد که دیگر ممالك غربی از خریداری آن عاجز بودند. عجب است که پادشاه با داشتن اینهمه فهم و درایت کافی از احوال مردم اطلاعی نداشته باشد، جنبش های ضد شاهی که البته محمد داؤد خان نیز در آن بیدخالت نبود قدرت و توان کار را از وی سلب کرد. مامورین عالی رتبه که حضور یابی پادشاه را میافتند ویرا بصورت واضح از مشکلات و نیازمندیهای خود بوجه مطلوبتری مطلع نمیساختند و او هم از عبا و قبای ایشان درك میکرد که شاید هر نوع کار و فعالیت بر حسب مراد پیش میرود.

پادشاه هیچگاه نتوانست با مردم و اهالی شهر و دهات روابط نزدیك برقرار سازد، زیرا که انسان بسا چیزها را از میان توده ها و مردم می آموزد که آن سبب رفع خطاها و اشتباهات میگردد و بایستی در آینده تکرار نشود. اگر پادشاه چنین روش دیموکراتیك را به پیش میگرفت، واضح است که آن منتج به درازی حکومت و پادشاهی وی میگردید. وی امور مملکت را در مدت بیست سال به همکاری کاکایش به جلو میبرد- ده سال کامل محمد داود خان و ده سال بعدی را خود وی مستقیماً به عهده داشت که شامل سفرهای ذیل در ممالك خارجی بود.

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در سال ۱۹۶۳ از جمهوریت آلمان غرب، اضلاع متحده امریکا و در سال ١٩٦٤ از جمهوریت مردم چین، در سال ١٩٦٥ از فرانسه و در عین حال از ماسکو بازدید رسمی نمود که بدینوسیله توانست افغانستان را به جهان بشناساند.

این مسافرتها و دیدارهای موصوف با سران دول جهان، بمردم افغانستان امیدواری زیاد میداد، تا پادشاه بتواند در کوتاه مدت جوابگوی نیازمندیهای اساسی مردم ما باشد. ولی این فرصت بنابر کودتای محمد داؤد خان پسر کاکایش دیگر میسر نشد.

دکتور محمد یوسف، اولین صدراعظم افغانستان است که ارتباط و پیوندی بخاندان سلطنتی نداشت پس از استعفای محمد داؤد صدراعظم، وی از جانب پادشاه به این مقام رسید. در چنین یك مرحله حساس که رکود اقتصادی از طریق کمك های منابع مختلف خارجی درهم شکسته بود، اعتماد بین المللی در راه بدست آوردن این پیروزی شرط اساسی بحساب می آمد. موازی بخواسته های وقت و دیگر گونه نمودن اوضاع و احوال کشور به یك صدراعظم تحصیل کرده احساس ضرورت می شد. پادشاه بعد از دریافت فرصت به بازنمودن پر و بال خود نمود و متوجه گردید که دیگر نمیتواند با کله شخی ها و خودخواهی های محمد داؤد خان در داخل خانواده سلطنتی، ملت را بیش ازین اغفال نماید. و بدینوسیله خواست تا خود را در برابر مکلفیت های جامعه که اهالی به غور و بررسی اضافه تری نیاز دارند، مسوول نشان دهد. و بنابر آن چنین تپ و تلاشها مردم را بیك آینده درخشانتری امیدوار ساخت. این اولین بار سیاست پراگماتیك وی بود که در طول دوره سلطنت خود بمردم نشان داد.

داکتر محمد یوسف به سلسله دریافت کمك های اقتصادی از جانب شوروی و نیز جهت قایم نمودن روابط سیاسی با اتحاد شوروی به آن کشور سفر نمود، و در ادامه بازدید خویش سری هم به کیف مرکز اوکراین زد که نگارنده کتاب در میان محصلان افغانی حضور داشتم و در میدان هوایی از موصوف پذیرایی گرمی بعمل آمد.

در جمله هیئت معیتی عبدالله یفتلی- دختر صدراعظم و دو نفر عکاس با صدراعظم همراه بودند یکتن از محصلین که عاکفی لقب داشت، خود را به جلو کشیده به نماینده گی از سایرین بیانیه خیرمقدم ایراد کرد.

وی با بیان والاحضرتا! بخواندن مقاله خود شروع کرد که همه ما حیران زده شدیم. درکتر محمد یوسف در ضمن بیانات خود گفت که برادرها من از میان شما صدراعظم برگزیده شده ام و کدام ارتباطی بخانواده سلطنتی ندارم.

داکتر محمد یوسف در تالار شورا، حین ابراز احساسات روی به محصلین نموده گفت که او از نظام سوسیالیزم خوشش میاید. لیکن همین وزرا و دیگر کارمندان دولت چون؛ زنبوران عسل برای جمع نمودن زهر از گلهاي نو شگفته باغهای طلسم کمونیزم به ماسکو و دیگر جاهای آن سرزمین اشغالگر پروازها میکردند.

اعلیحضرت در مدت چهل سال پادشاهی با خصوصیات ملیتهای ساکن در افغانستان آشنایی کافی حاصل کرد و بصورت عموم به صفت عنصر کاملاً قبایلی درامده بود. او میدانست که عصر و زمان دیگر به سود او نخواهد بود و لذا کوشش داشت تا نظلم اداری کشور را صبغهء مردمی بدهد.

پادشاه با سران اقوام ملاقات ها نمود و حتی بخواسته های ایشان گوش فرا میداد و بنابر آن برخي ازین اشخاص بانفوذ از چنین حالتی با پادشاه استفاده های نادرست میکردند و نظام ادارات را در برابر برآوردن خواسته های خویش اخلال مینمودند. برای مثال سناتور علی احمد بابانی، یکروز داخل دفتر یکی از مامورین آبیاری وزارت زراعت گردید و از مامور مربوطه طالب اعزام یك گروپ آبیاری به ولایت پروان شد، زیرا که ولایت مزبور همه ساله دروقت کشت و زراعت نسبت قلت آب به مشکلات زیاد مواجه می بود از آن سبب جنجال و نزاعی را بدنبال داشت. وکیل محمد نظر از تخار و وکیل محمد خواجه عثمان از پروان، بابانی را همراهی میکردند. چونکه مامور مذکور به سیاست های اداری چندان آشنایی نداشت و نتوانست که ازین ریش سفیدان بوجه شایسته ای استقبال کند، این شخص عبدالواحد شینواری نام داشت، خلاف توقع، در مقابل این وکلا حتی از چوکی خود هم نجنبید و از نهایت بی اعتنایی کار گرفت. سناتور به شینواری خطاب کرد که شما مردم از پول و دارایی، مردم فقیر تعلیم یافته شدید و اکنون شیوه های کارشکنی را بکار می بندی و خود را به چوکی چسپانیده گاهی به اینطرف و گاهی بآنطرف غلت میزنی.

شینواری به سناتور بابانی گفت که سرویر های ایشان در کدام محل دیگر مصروف سروی اند، به مجرد که از آنجا بر گشتند بولایت پروان اعزام میشوند. سناتور گفت: نمی شود آنانرا عاجل به مرکز بخواهید. او جواب داد که نه؛ زیرا که کار آنجا ناقص میماند.

سناتور گفت: من از وزیر صاحب امر میگیرم. شینواری گفت که مدت چند روز صبر کنید. سناتور سخت برافروخته گردید و چنین گفت: مگر نمی بینی که در مقابلت چه کسانی بپا ایستاده اند. شینواری بی اعتنایی نموده، گفت: بلی. می بینم چند وکیل. سناتور مذکور بطرف مامور دست انداخت، سپس با خاکستر دانی به جانب وی حمله ور شد. بابانی

در زیر میز درآمد تا از پا های مامور کش کند.

سخنان کوچه یی میانشان رد و بدل شد. عبدالودود ظفری و محمد عارف نوری مامورین مربوطه که در همان دفتر نشسته بودند، بایانی را بطرف دهلیز همان ریاست کشاندند تا موضوع زیاد جنجالی نشود. در نتیجه یکتن از کارمندان بی ادب شعبه دیزاین آنریاست بطرفداری مامور شینواری، برس دسته چوبی را بطرف راست شقیقهء این ریش سفید و کلان قوم حواله کرد که ضربت شدید وارد آمده دفعتاً خون از آن محل خارج شد. البته این حرکت بایانی هم بعید از هوشمندی مینمود چطور میتوان یك پروژه را نیم کاره گذاشت و کارمندان را بوظایف فرمایشی دیگری فرا خواند؟

و بنابر آن این حادثه کلانترین افتضاحی بود که دامان وزارت زراعت و آبیاری را لکه دار کرد. اراکین آنوقت از سناتور بایانی بسیار معذرت خواسته و از بازار پیراهن و نکتایی جدید برایش خریدند.

اکثر مامورین دولت فاقد درك نزاکت ها و حفظ آبروی ادراهء خویش بودند، خود را بسیار رسمی و اشرافی تصور میکردند تا پراگماتیك ——— و تکنوکرات. این خود عواملی بود که سبب کندی معاملات در امور روزمره ادارهء دولت میشد.

سناتو علی احمد بایاني مانند سایر مردم شمالی، آدم تند و تیز و مملو از احساست بود او روزی درخواستی را که یکی از روسای وزارت زراعت جهت دادن یکپایه تراکتور طور مؤقت به وی تجویز نموده بود، بفارم بادام باغ کابل نزد من آورد. از راه خوش رفتاری با من پیش آمد. من به او گفتم که این ماشین ها مال ملت اند و باید در دسترس ضرورت مردم قرار گیرند و زیرا منافع اجتماع با قیمت تر از منافع فردی است، بایانی فوراً صحبتم را قطع کرده چنین گفت: من هم نماینده مردم پروان هستم. شاید من می توانستم در مورد میرزا قلمی یا به اصطلاح کارشکنی کنم؛ برای آنکه مرا از صاحبان رسوخ خوشم نمی آمد. همچنان نادرعلی الله داد وکیل سرخ و پارسا، داکتر محمد عالم نوابی والی پروان را در دفتر کارش بیحرمتی کرد، کلمات نامناسب و پوچ، بوی حواله نمود، ولی نوابی آن پیش آمد تلخ را نتوانست هضم نماید.اگر دامنه وسعت نارضایتی های چپ و راست با بکار بردن پالیسی های واقع بینانه عیار میشد نه تنها فشارهای داخلی بلکه خارجی هم بصورت غیر مسقیم بالای روحیه شاه در جهت انکشاف و ترقی کشور اثرات مطلوب بجا میگذاشت.

در اخیر ماه فبروری سال ۱۹۶۸ بعد از یکدوره تحصیلات شش ساله در اتحاد شورروی بوطن برگشتم و غرض کاریابی به اداره مربوطه مراجعه نمودم، رؤسای شعبات بجانب من چَپ،

چَپ نگاه میکردند که شاید من کمونست یا چپی بوده باشم، آنان اشتباه کرده بودند یا اینکه حق بجانب بودند؛ زیرا شناخت هر شخص کار ساده نیست. بنابر ان درخواست من از روی یك میز، به میز دیگر می لغزید تا که سر انجام با وزیر زراعت میر محمد اکبر رضاء روبرو شدم. وزیر موصوف، به مدیر قلم مخصوص هدایت شفاهی داد تا مرا به پروژه ننگرهار معرفی دارند. وی علاوه کرد که آن پروژه مربوط بدولت روسیه است و خودت تحصیل یافته آنجا میباشی و بایستی در آنجا خدمت کنی.

در جواب گفتم: جناب وزیر صاحب، من ترجمان زبان روسی نیستم و میخواهم در ساحهء مصدر خدمات عملی برای هموطنانم گردم. و مردم هم نیازمندی زیاد در پیاده کردن راه و روش جدید زنده گی دارند. این عالی جنابان وزیر صاحبان بودند که افغانستان را قدم به قدم برای روسی ساختن آماده میساختند. وزیر صاحب که عینك های سیاهی در چشم داشت به حرفهای من اعتنایی ننموده و برعکس مرا چشم سفید خطاب کرد. و بنابر آن دو بار به پروژه ننگرهار معرفی و رد شدم در مرتبه سوم جناب وزیر زراعت با محترم عبدالحکیم رئیس پروژه مذکور تماس تلفونی گرفت که در نتیجه در یکی از فارم های پروژه هده بدون سرنوشت و داشتن وظیفه معین پذیرفته شدم. طبق معمول بودجه دولت همه ساله روی مسایل اگر و مگر ازجانب وزارت مالیه که اجرای معاشات و حواله ها در ماه های اول سال به کندی روبرو بود، مامورین و غیره عمله و فعله مواد مورد نیاز خود را به مشکل تهیه مینمودند.

باغبانهای فارم هده حتی تا برج جوزا همان سال بی تنخواه ماندند، در حالیکه آنها در چنان گرمای سوزان با شکم گرسنه کار میکردند و سرانجام همه آنان دست به اعتصاب زدند. معاون پروژه که یك شخص هیپوکرات و مورد اعتماد رئیس پروژه بود، این حرکت را مربوط بمن دانسته و شاید هم با اضافه گوییها و اتهامات بیمورد احساسات رئیس پروژه را نسبت به اینجانب برافروخته باشد. او مرا یگانه عامل و انگیزه این ناآرامی دانسته و بدون دقت کامل و ارزیابی در جستجوی برطرفی من برآمد و بنام یکنفر کمونست که مکلفیت ام هنوز معلوم نبود، از آنجا رانده شدم و به ارتباط این اتهام مسخره آمیز مدتها بوظایف بسیار عادی و سرگردان کننده گماشته میشدم. برعکس تعلیم یافته گان امریکا و اروپا، نام های شان قبل از ورودشان بکشور درج لست تعینات میگردید. در آنزمان میان کارکنان دولت دو طرز اندیشه غربی و شرقی وجود داشت و اما زمان و شرایط، کار خود را کرده بود، رؤسای ادارات بصورت کل اشخاصی را که از بلاك شرق می آمدند و چون چندان شناخت و ارتباط با آنان نداشتند و از جانبی طرز دید دو جناح در بخش نوسازی افغانستان فوق العاده مختلف

بود، باین معنی که حرکت به جانب مدنی ساختن و بهتر ساختن زنده گی مردم به کندی صورت میگرفت، رشوت و دیگر مفاسد عامل پسمانی دانسته میشد. اشخاص ماجراجو کم سویه را که به هیچ ایدیولوژی چپ یا راست مربوط نبودند به اطراف و اکناف استخدام میکردند و به این ترتیب میخواستند جلو انکشاف ذهنیت های چپی ها را بگیرند. آنها که فاقد ایدیولوژی چپ یا راست بودند، فاقد این درك هم بودند که ایدیولوژی از هر نوعی که باشد، خواص آب را دارد از هر در و دیوار میلغزد و از هر جویبار سر میکشد که جلو پیشروی آنرا گرفتن کار آسان نیست، یا آنکه مسیر آن تغییرداده شود.

در ولایات طرز العمل هم از همین قرار بود، انسانهای که از نظر ایشان مطلوب جلوه نمیکردند، به اصطلاح چشم سفید بودند، آنانرا از مرکز به اطراف کشور تغییر و تبدیل مینمودند، آنها مشت به تاریکی میزدند و به سمت مخالف باد در حرکت میشدند. این مامورین حاکم به امور، بدون اینکه درمورد خواسته های زیر دستان توجهی کنند، از دفاع و اظهار عقیده هم عاجز بودند. در نتیجه به عقب نشینی های ناموافق مبادرت می ورزیدند، یکنوع احساس غلامی و باداری از طرز اجراآت شان هویدا بود.

و بنا برآن دیدن یك وزیر، معین و رئیس خیلی ها مشکل مینمود؛ زیرا که همه دفاتر و ادارات درگیر و دار شیوه های ارستوکراتی و بیروکراتی بودند و مدیران قلم مخصوص، خانه سامانها موجب عدم دید و بازدید های مامورین نیازمند به رؤسای دوایر میگردیدند. مقرریها بسیار کم و حتی بدون رشوه صورت نمیگرفت، مامورین پاك بجاهای مقرر میشدند که آن جایها درنهایت خرابی اوضاع اقتصادی قرار داشتند. دوره‌ء تحصیل در یکی کشور خارجی بخصوص روسیه شوروی برای یك نفر افغان غریب و بی بضاعت که چشم در جهان دیگر باز میدارد دشوار است که نوع پدیده‌ء در چنان شرایط بی قید و بند پیرامون فعل و انفعالات ذهنیت ها را متأسر نسازد.

چنانیکه یکتن از محصلین افغانی دریکی از مغازه های خوار و بار فروشی داخل شد و دفعتاً چشمش به مسکه افتاد، به افغان دیگر خود گفت:«والله من در عمر خود اینقدر مسکه را ندیده ام» درچنین احوال و شرایط و تحصیل در اتحاد شوروی عده یی از این محصلان روسی مشرب، عده یی میانه رو، و دسته یی هم ضد روسی می شدند. و عناصر چپی در افغانستان زوی این تحصیل کرده های شوروی حساب می کردند. چرا که ستالین درجنگ داخلی اسپانیا بنام« Brunetc» برونتی سال ۱۹۳۷ تانك و اسلحه برای عساکر جمهوریخواه کمونیست که علیه نشنالیست ها بسرکردگی جنرال فرانکو می جنگیدند، کمك کرد. چونکه افغانستان در همسایه گی اتحاد شوروی قرار داشت، کمونیست های افغانستان باین عقیده بودند که آنکشور از چنان نهضت کمونیستی در افغانستان حمایت خواهد کرد. درحالیکه کمك های که ستالین، هتلر و موسولینی به هردوجناح مخالف نمودند، رایگان نبود.

ستالین زیادتر پشتوانه بانك اسپانیا را توسط یکصد و پنجاه و هشت موتر به ماسکو انتقال داد. قسمتی از آنرا در بانك های ماسکو محفوظ داشت و قسمت دیگر را عوض کمك های خود گشتاند. همچنان هتلر معادن مس، آهن و تانك ستین (Tungsten) را عوض

(۰ ٦) طیاره، دوصد تانك متخصصین عسکری و هفده هزار کمکی خود و نیز موسولینی یا موسولونی عوض طیارات تانك و هفتاد و پنج هزار نفر رضاکار خود بند بحری ماجورکا Majorca را در اختیار خود گرفت و ستالین عوض تانك، توپ، طیاره، مشاوران نظامی که بعداً چهار نفر آنان داراردوی سرخ به رتبهء مارشالی ارتقا جستند. و من هم که تازه از اتحاد شوروی از تحصیلات برگشته بودم. حالت پریشان فقر و بیکاری مردم روحاً مرا شکنجه میداد، از جانب دیگر مظاهرات که تقریباً عادت روز شده بود، از آیندهء آن واهمه داشتم. روزی به دفتر میراکبر خیبر رفتم که سلطان علي کشتمند هم حضور داشت، خود را به وی معرفی کردم. خیبر از چوکی خود برخاسته مرا درآغوش گرفت و رویم را بوسید. به وی گفتم کشور در حال پریشانی قرار دارد و گفتم عاقبت بخیر. او در جواب گفت: ما به افغانستان مترقی انقلابی و پیشتاز نیاز داریم که آن بدون پخش تیوری انقلابی میسر نیست و بنابر آن چشم امید ما به جانب جوانانی است که در اتحاد شوروی تحصیل کرده اند و بنابر آن، این اولین بار صحبت من با میراکبر خیبر تیوریسن جناح پرچم بود.

او نیز مقوله لینن را بکار برد که گفته بود: «بدون پخش تیوری انقلابی حرکت انقلابی بوجود آمده نمی تواند». خیبر توقع داشت که این توانایی را مردم افغانستان درآینده خواهند داشت تا صاحب قدرت سیاسی درکشور شوند. چند روز بعد به موجب شناسایی قبلی که با ببرک کارمل در دورهء ضابطان احتیاط در بالاحصار کابل داشتم به دفتر حزبی او که در جوار منزل وکیل عبدالرشید خان وکیل پلخمری درکارتهء ٤ موقعیت داشت، رفتم.

نورمحمد نور مرا به اتاق انتظار رهنمایی کرد و بعد از چند دقیقه کارمل وارد اتاق انتظار شد و پس از احوال پرسی اظهار داشت که خیلی وقت میشود شما را ندیده ام به ولایات وظیفه اجرا میکنید؟ من در جواب گفتم نه خیرا جهت تحصیلات به شوروی رفته بودم، او با بسیار علاقمندی مرا به آغوش کشید و رویم را بوسید.

کارمل بیان داشت که فعالیت های حزبی ما روی پخش تیوری مترقی از طریق جریدهء پرچم صورت میگیرد، لطفاً آنرا مطالعه فرموده در قسمت نواقص و نارسایی آن با ما همکاری کنید. وی علاوه نمود که چون شما درآنجا هرچیز را از نزدیك دیده و مطالعه کرده اید و ما که تنها شنیده ایم لذا نظرات شما نزد ما بسیار با ارزش است. کارمل نطاق پرگوی و ازجمله نطاقان درجه اول حزب پرچم به حساب میآمد. روزی در حال پیاده گردی در بالاحصار کابل که جهت هدف گیری همه روی به زمین افتاده بودیم، صاحب منصب مؤظف که جمال الدین نام داشت، سوال کرد که هدف را کدام شخص تعریف میکند؟ ببرك کارمل از همه اولتر صدا زد که من. جمال الدین فراهی اظهار داشت که نه، تو بسیار حرف میزنی و هدف ناپدید میشود.

در تابستان سال ۱۹۵۹، روز اعطاء ترخیص ها در مکتب خورد ضابطان در قوای مرکز سابقه که قوماندان عسکری، سردار عبدالولی آمر لواء قلعهء چنگی جنرال محمد حسین، پدر ببرك حضور داشتند، یك سلسله بیانات صورت گرفت، ببرك درختم این محفل به نمایندگی دیگر ضابطان احتیاط به پیش آمده، چنین گفت: «هرگاه میهن عزیز ما از سوی کدام قدرت خارجی مورد تجاوز و تعرض قرار گیرد، من اولین شخص خواهم بود که بخاطر دفاع از استقلال وحاکمیت ملی در زیر درفش سه رنگ قرارگرفته وخود را به زیرتانك دشمن پرتاب

خواهم کرد.» در سنبله ۱۹۸۳ جمال الدین فراهی را با مشاور نظامی روسی در میدان هوایی قندز دیدم، بیادش دادم که چرا ببرك را به تعریف هدف موقع نمیداد، از خنده بلند، بلند پرید و گفت که در موقع توزیع مدال ها یا کارت ترفیعات او خودش همین موضوع را یادآور شد. میدان هوایی مذکور پر از نیروهای نظامی روسی و طیارات مختلف النوع بود و از غرش آنها سخن یکدیگر را شنیده نمی توانستیم، و این میدان به صفت یك بازار معاملات درآمده بود.
در سال ۱۹٤٦ زمانیکه محمد هاشم خان صدراعظم بنابر کسالت مزاج از مقام صدارت کنار رفت و شاه محمود خان برادر وی به مقام صدارت رسید او بمردم افغانستان دَم تازهء بخشید؛ زیرا که وی خود شخص آزادیخواه و دارای حسن نیت بود و در اثر توجه وی پر و بال تبلیغات در قبال یك سلسله نشرات کشاده تر شد، نشریه های وطن، انگار و ندای خلق که در رأس آن غبار محمودی و انگار قرار داشتند، بوجود آمد. در سال ۱۹٤۷ شاه محموذ خان به امریکا مسافرت نمود، تا برای تکمیل پروژه نهر بغرا از دولت امریکا کمك اقتصادی مطالبه کند.
حکومت امریکا در حدود چهل ملیون دالر در اختیار کشور افغانستان گذاشت و یکی از کمپنی های امریکایی بنام موریسن کنودسن موظف شد تا در اکمال آن با دولت افغانستان داخل مفاهمه شود. تلاش های بهخواهانه صدراعظم شاه محمود خان در جهت پی ریزی یك افغانستان آزاد و آباد و تنویر اذهان جامعه ناشی از آن بود تا میوه سالم از نهال به دست آید. ولی یك عده ماجراجویان در پی تبارز پدیده های برآمدند که خلاف توقع دولت بود؛ زیرا که پخش همچنین اخبار علیه دولت که جدیداً بجانب دیموکراسی گام بر میداشت باعث سردرگمی ها و اخلال افکار عامه میشد که در نتیجه قضاوت نادرست یك جامعه بیسواد، مصالح علیا و امنیت کشور را بخطر مواجه میساخت. لذا حکومت در پی لغو این سازمانها و بازداشت اعضای آن برآمد که ببرك کارمل هم شامل همین دار و دسته بود.
روسیه شوروی در همانوقت از طریق اخبار، رادیو، مخالفت خویش را ابراز کرد و این تصمیم دولت افغانستان را دیکتاتورانه توصیف کرد. چنین پیش آمد یك قدرت خارجی از دیدگاه فهم و بصیرت یك چشم سفیدی علنی و دخالت در امور داخلی یك کشور مستقل محسوب میگردید و این بمشابه آن بود که گویا روسها افغانستان را از جمله ایالات نیمه مستقل خود بحساب میآوردند.
در زمینه چشم دوخت روسها و پیشروی آنان به کشور های کوریا، چین، ایران و پامیر افغانستان در وصیت نامه امیر عبدالرحمن خان وضاحت دارد.
لینن زمانی گفته بود، در تاریخ نمیتوان تقلب کرد، لیکن میتوانید دشمن را فریب

دهید. پاول واش چانوف منشی بوریس یالت سین رئیس فدراسیون روسیه به استناد اسناد بدست آمده از آرشیف «کی جی بی» میگوید: در شروع انقلاب اکتوبر لینن به حیث رهبر شوروی جدید از امپریالیزم بخاطر حمایت از جنبشهای انقلابی علیه وی انتقاد میکرد، پیشنهاد نمود که همسایه های لتویایی و استونیایی را از طریق عسکری جزا بدهید. برای مثال مرز را به اندازهء یك میل عبور نموده به تعداد یکصد یا یکهزار نفر بیروکراتها و ارادتمندان را غرغره نمایید و بعد تمام ملامتی را بدوش مردم خود آنجا حواله کنید، سپس ده تا بیست میل دیگر بدرون این کشور ها رخنه کرده، مالکان بزرگ «کولاك ها» زمینداران، دهقانان ثرومند به شمول مجتهدین «کشش ها» را غرغره کنید و جهت دلداری، شفقت و دلسوزی وابسته گان هر یك آنان را صد، صد روبل بدهید.

واش چانوف محتویات مکتوب را که در دسامبر سال گذشته ۱۹۹۰ از طرف موسسه مارکسیزم، لینینزم نوشته شده بود، افشا نمود. مدیر این انستتیوت بنام (جی سیمروف).G Smirov اخطار کرد که بعضی اسناد مربوط به لنین باید مخفی بماند و همچنان اسنادی که باعث بروز خشونت دولت های مستقل مانند؛ هندوستان، کوریا، افغانستان، ایران، بریتانیای کبیر، ترکیه و یونان میگردد. اکنون درین مورد جر و بحث زیاد در جریانست تا دانسته شود که مسئول اینهمه دسایس و توطئه و آدم کشی شخصی لینن یا ستالین می باشد.

دورهء صدارت محمد داؤد خان

محمد داؤد پسر کاکا و شوهر همشیرهء محمد ظاهر شاه بود.

در زمان صدارت شاه محمود خان، وی سمت وزارت جنگ (دفاع) افغانستان را داشت وی از روش کار و پالیسی های اداری کاکای خود شاه محمود چندان راضی نبود و آنرا سبب کندی رشد اقتصادی و اجتماعی در افغانستان میدانست.

این نوع طوز تفکر علیه صدراعظم، سکته گی های را در امور اداری و غیره کشور وارد مینمود. چرا شاه محمود خان نمیخواست روابط نزدیك با روسها داشته باشد؟ و یا محمد داود خان نسبت پشتیبانی سیاسی و اقتصادی بجانب روسها تمایل زیاد نشان میداد.

بموجب این کشمکشهای خاندانی وضع اداره امور کشور روز تا روز به بی ثباتی کشانیده میشد و صدراعظم شاه محمود خان، محمد داؤد و برادرش محمد نعیم را از وظایف

شان برطرف کرد. در قبال این واقعه هر دو برادر دست به ماجراجویی زدند.

محمد داؤد به تأسیس کلوپ ملی اقدام نمود، در عین زمان به تشویق و تقویت اتحادیه محصلین در کابل و ویش ځلمیان در قندهار دست به کار شد. چونکه این سازمانها خلاف توقع دولت به گروپ بندیهای سیاسی مبدل شده میرفت، حکومت مجبور شد تا دروازه های وارد وصادر اشیاء را ببندد، همزمان باین گریبان دریدنها دفتر خبر پراگنی روسیه بنام تاس در سپتامبر سال ۱۹۵۲ درکابل تأسیس شد که در رأس آن نور محمد تره کی قرار داشت. این مزاحمت ها از جوانب مختلف به حمایت محمد داود خان، شاه محمود خان را مجبور ساخت تا در دسامبر ۱۹۵۳ از عهده مقام صدارت مستعفی و کنار رود. و بنابر آن محمد داود خان بلافاصله از جانب پادشاه بحیث صدراعظم تعیین شد. در همین سال جوزف ستالین آدم کش قرن در شهر ماسکو درگذشت و محمد داود خان به نماینده گی از دولت افغانستان در مراسم سوگواری آن اشتراك کرد که این سفر بموقع موجبات دید و بازدید و ملاقات ها را با سران اتحاد شوروی فراهم ساخت. همزمان بان مبارزه پیگیر علی جناح قاید ملی پاکستان در سال ۱۹٤۷، این کشور اسلامی را از پیکر قارهٔ هندوستان جدا کرد.

به تعقیب آن روسها شعبده باز (سیاست مداران روسی) حکومت افغانستان را ترغیب نمودند تا بنای تجاوز را باین کشور تازه به استقلال رسیده هم کیش و همسایه ما، گذاشته و بدینوسیله شهرهای پشاور و بلوچستان را بکشور افغانستان ملحق سازد.

حکومت افغانستان بنابر نیات پلید روسها آنرا معقول و موجه ندانسته، در زمینه باب مذاکرات سیاسی را با آن دولت (پاکستان) باز کردند. چنانچه جنرال شاه ولیخان و سردار نجیت الله خان به صفت هیئت افغانی روی همین ملحوظ به آن کشور سفر های انجام دادند و اما سردار محمد داود خان با موقف سیاسی که داشت دیوانه وار به شدت مخالفت خود علیه دولت باکستان افزود و از طریق نشرات رادیویی بخصوص پروگرام پشتونستان طولانی ترین جنگ سرد را آغاز کرد. این روش ناسالم سیاسی و احساساتی آنقدر گمراه کننده بود که در دلهای مردم افغانستان حس نفرت وکینه توزی را نسبت بکشور پاکستان تبارز داد. محمد نعیم خان، برادر محمد داود خان که وزیر خارجه بود، حرکات ماجراجویانه را بکار برد که در نتیجه متعلمین و مردم پایتخت بجانب سفارت پاکستان هجوم بردند و با پایین نمودن بیرق آن سفارت سبب بی حرمتی سیاسی را مرتکب گردیدند.

محمد داود در نخستین بیانیه خویش که در سال ۱۳۳۲، ایراد نمود، از آزادی پشتونستان سخن زد و در همان سال ریچاردنکسون معاون هایزن هاور رئیس جمهور امریکا

به کابل آمد تا بر اوضاع جدید سیاسی این کشور معلومات حاصل کند. محمد داود خان بار دیگر از موضوع پاکستان بوی یادآور شد. موصوف در پانزدهم نوامبر سال ۱۹۵۵ روی برهم ریختن موازنهء نظامی از طریق پاکستان که نتیجه این دیگرگونی در حوزه به نیرومندی آنکشور و تضعیف افغانستان می انجامید، لویه جرگه را دایر کرد.

این سردرگمی های سیاسی سردار محمد داود نه تنها بوسعت ناخوشنودی در منطقه کمك کرد، بلکه گراف تشنج را بالا برد. بر اساس مصوبات ۱۹۵۵، لویه جرگه یا شورای بزرگ، سردار محمد داود در سال ۱۹۵۶ قرارداد نظامی بیست و پنج ملیون دالری را با روسیه شوروی منعقد ساخت. کشور پاکستان روی مزاحمت های دولت افغانستان و هندوستان که امنیت خویش را در خطر می دید بناچار در سال ۱۹۵۵ در پکت بغداد که ایران، ترکیه و عراق اعضای آن بودند عضویت خود را به آن پکت اعلان کرد. مرکز این پیمان بار نخست در بغداد بود و بسال ۱۹۵۸ به ترکیه انتقال یافت و بعداً بنام پکت سنتو یاد شد.

تحت چنین اوضاع متشنج بین افغانستان و پاکستان محمد نعیم خان به امریکا مسافرت نمود او از شخص رئیس جمهور امریکا جان- اف کنیدی تقاضای کمك کرد تا سرك میان افغانستان و ایران آباد گردد. کنیدی بنابر ملحوظی این پروژه را غیر اقتصادی خواند و از اعطای کمك به حکومت افغانستان ابا ورزید. علی الرغم خواهش محمد نعیم خان، او را در بخش حل مسایل سیاسی با پاکستان از راه مسالمت آمیز تشویق کرد. رئیس جمهور امریکا علاوه داشت: «یك مملکت تابع مملکت دیگر را نمیتوان مملکت مستقل به حساب آورد.»

در تابستان سال ۱۹۵۵ زمانیکه من در کمپنی موریسن کنودسن در قندهار کار میکردم در یکی از مجله های امریکایی عکس داود خان را که نکتایی خالدار به گردن بسته بود، در حال سگرت کشیدن دیدم.

در پاشنهء عکس آن چنین نوشته شده بود:

He burns American cigarettes with Russian maches.

یعنی او سگرت امریکایی را با گوگرد روسی در میدهد.

نزد غربی ها سردار محمد داؤد یك چهره شناخته شده بود و قرابت از اندازه زیاد او با روسها جهان غرب بخصوص امریکا را در مورد افغانستان بی علاقه گذاشت. لویی دوپری افغانستان شناس امریکایی در کتابی خود بنام افغانستان می نویسد: در سال ۱۹۵۰ نظر اضلاع متحده امریکا از اینقرار بود:

هر کشوری که ارتباطات نزدیك اقتصادی با شوروی داشته باشد، امریکا آن ممالك را در

زمرهٔ کشورهای کمونستی به حساب میاورد». و افغانستان بود که در دههٔ سالهای ۱۹۵۰ کمك های فراوانی نسبت بهر مملکت خارج از بلاك شوروی و کمونستی بدست می آورد. چنانچه یکی از سیاستمداران امریکایی به شخص سردار محمد داؤد گفته بود «افغانستان در مدت زمان تحت ادارهٔ کمونست ها خواهد آمد». زمانیکه ایالات متحده امریکا از دادن کمك های نظامی به افغانستان سر باز زد، احساسات ضد امریکایی سردار محمد داؤد رو به افزایش گذاشت.

یکی از دیپلوماتها از شخص صدراعظم راجع به دسایس و خرابکاریهای روسها سوال کرد وی در جواب گفت: آیا کسی فکر خواهد کرد که ما از واقعه چکوسلواکیا بی خبریم؟

در جنوری ۱۹٤۸ وزارت داخله چکوسلواکیا که توسط کمونست ها اداره میشد به پاکسازی قوای امنیتی پرداختند و کمونست ها را عوض غیر کمونست ها تعیین و بوظایف مهم گماشتند. در عین زمان اصلاحات اراضی را رویکار کردند که کس نمیتوانست از پنجاه هکتار زمین اضافه داشته باشد.

کمونستها در فبروری همانسال کودتا کردند و در بیست و پنج فبروری بی نیس رئیس جمهور از ترس دخالت شوروی استعفای وزرای غیر کمونست را قبول کرد. عجب است که سردار محمد داؤد ظلم و وحشت روسها را در همسایه گی افغانستان (آسیای میانه) بباد فراموشی سپرده بود. روسها با خدعه و فریب، زور و کشتار مردم بیگناه آسیای میانه، مناطق مسلمان زمین را یکی پی دیگری اشغال نمودند. قرارداد ۲۷ جنوری ۱۹۵٤ با روسها بدترین میثاق در نوع خود بود که آن قرارداد مؤرخ ۱۹۲٦ پغمان را تحت الشعاع قرار داد. بموجب قرارداد مذکور تنورهای نان پزی و آسیاب های بزرگ آن در سینه افکار مردم که مغایر پذیرش جامعه بود، اعمار شد. مردم ساده لوح ما که درگیر چنان بازیچه سیاسی شده بودند با شك و تردید بجانب این عمل انجام شده مینگریستند. که شاید این اولین و آخرین ماجرا خواهد باشد. افغانستان اموال وارداتی خود را از طریق کشور پاکستان بدست میاورد و با بسته شدن راه ترانزیت جریان متاع وارداتی و صادراتی به رکود مواجه شد. در نتیجه در جون سال ۱۹۵۵ افغانستان پروتوکول ترانزیت آزاد را با روسها به امضاء رساند. در دسامبر همان سال بولگانین و خروشچوف کلان سران شوروی به افغانستان دعوت شدند. بولگانین در بیانیه خود چنین گفت: اتحاد شوروی، در حل منصفانه قضیه پشتونستان بدون با در نظر گرفتن منافع مردم آنجا بی تفاوت مانده نمی تواند» در سال ۱۹۵۵ افغانستان در برابر سه ملیون دالر نقده از دولت چکوسلواکیا اسلحه خریداری کرد. شاه محمود خان صدراعظم به

این عقیده بود که این مبلغ در راه عمران و انکشاف پروژه های مختلف باید به مصرف برسد. اما سردار محمد داؤد از طریق نظامی گری میخواست، فعالیت های حکومت پاکستان را تحت الشعاع قرار بدهد.

در اکتوبر سال ۱۹۵۵ برای اولین بار اسلحه چکوسلواکیا بعد از ارسال اسلحه انگلیسی در ختم جنگ عمومی دوم بسرحدات روسیه رسید، اما سردار محمد داود ازین بیشتر سلاح تقاضا داشت.

در جولای سال ۱۹۵۶ قرارداد نظامی به مبلغ ٤ر۳۲ ملیون دالر با ماسکو به امضاء رسید که زبان تخنیکی آن روسی بود و متکی به متخصصین روسی و سامان فالتو میگردید.

در سال ۱۹۵۸ قرارداد توپو بین روسیه و افغانستان به امضاء رسید، این قرارداد بر اساس مسافرت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به ماسکو بود و همچنان بخاطر توسعه گاز طبیعی پانزده ملیون دالر از آن کشور کمك دریافت کرد. در بیست و یکم جون سال ۱۹۵۷ محمد داود بموجب دعوت هایزن هاور رئیس جمهور امریکا به واشنگتن مسافرت کرد.

قبل از مسافرت محمد داود به امریکا بریژنف وارد کابل شد و سنگ تهداب پولی تخنیك کابل را گذاشت. در اکتوبر سال ۱۹۵۸ مارشال ورشیلوف صدر هیأت رئیسه شورایعالی روسیه بکابل آمد. بدنبال سفر ورشیلوف، محمد نعیم خان به ماسکو سفر کرد، بعد از دید و بازدید با سران کریملین اعلامیهء مشترك که بیطرفی افغانستانرا تأیید مینمود به نشر رسید و با بازگشت مذکور از ماسکو قرارداد اقتصادی در سال ۱۹۵۹ با دولت روسیه به امضاءرسید.

قرضه صد ملیون دالری در مدت سی سال که ربح آن دوفیصد بود، از جانب روسیه به افغانستان کمك شد. سرك سالنگ در شمال افغانستان که با روسیه وصل می شود با حفر تونل ۷ر۱ میل و با ازتفاع ۱۰۰ر۱۱ فت از قلب هندوکش عبور داده شد.

همین شاهراه بود که تجاوز نظامی روسیه را به افغانستان آسانتر ساخت، اعمار میدان هوایی عسکری بگرام که در بیست میلی شمال کابل موقعیت دارد، توسط روسها ساخته شد.

اکنون خود آنها طیارات جنگی خود را بغرض بمباردمانهای نه تنها شهر ها و قصبات ما به پرواز آوردند، بلکه پا را فرا تر گذاشته، صد ها مرتبه بخاك پاکستان تجاوز هوایي نموده و هزارا نفر را در جوار مرزی به شهادت رسانیدند که تلفات مالی فراوانی را هم در بر داشت. بمنظور تولید انرجی برق از دریای آمو در ۲۶جون ۱۹۵۸ بین دولتین افغانستان و اتحاد

شوروی قرارداد ای به امضاء رسید.

در همانسال ۱۹۵۸ پروتوکول همکاری اقتصادی میان دو کشور منعقد شد که در پرتو آن سرکهای قندهار، هرات و کشک توسط روسها آباد شد، این همان شاهراه است که از قندهار الی تورغندی تا سرحدات شوروی کانکریت شده است که اکنون روسها تانکها و عراده های ثقیل خود را بروی آن میدوانند. در گذشته مردم افغانستان که بالای آن جاده حرکت میکردند، چنین میگفتند: «روسها این سرك را بخاطر فرود آوردن طیارات خود کانکریت نموده اند» گفته های مردم ساده دل ما طلسم ملحدین را شکست و به جهانیان یکبار دیگر نشانداد که روسها را خوب بشناسند. در ششم دسامبر ۱۹۶۱ روابط سیاسی بین افغانستان و پاکستان قطع شد. روسها دفعتاً دروازه های مساعدت خویش را بروی داؤد خان باز کردند و از جهات مختلف معاونتهای معتنابهی را بخاطر احداث پروژه های آبیاری ننگرهار، برق نغلو میدان هوایی کابل، تخنیکم ها، شفاخانه چارصد بستر، مکروریان ها، بند سرده و غیره در اختیار دولت افغانستان گذاشتند. بستن قرارداد های بیحساب و پی در پی زاویه دید اندیشه و تشویش ها را که افغانستان در تلك بدهکاری های شوروی گیر مانده است، افزایش داد؛ زیرا که این هیولای غارتگر در میان ابرهای غلیظ از فراز کوه های پر ارتفاع میهن ما چهره واقعی خویش را قدم به قدم نمودار ساخته میرفت.

سردار محمد داود خان بهیچ وجه نتوانست قناعت منابع داخلی و خارجی را در زمینه بیطرفی افغانستان که از تعادل بیرون میشد، فراهم نماید؛ زیرا که نماینده های سیاسی افغانستان در اکثر محافل و مجالس بین المللی طرف روسها را میگرفتند. صدراعظم محمد داود میخواست که مانند اعلیحضرت امان الله از جهات مختلف در راه عمران و شگوفانی هر چه بیشتر افغانستان خدمات صادقانه انجام دهد.

پیاده کردن این آرمانها که مردم درنتیجه فقر معنوی و مادی سخت پابند مزخرفات طلسم و جادو شده اند بوقت و زمان زیادتر نیاز دارد، ولی تا چه وقت انتظار باید کشید؟

بقول حافظ شیرازی:

خـواب و خورت ز مرتبـه عشـق دور کـرد
آنگه رسی به خویش که بیخواب و خور شوی

سالهاست که مردم ما در میان امراض رنگارنگ زنده گی میکنند، مکاتب وجود ندارد آب آشامیدنی صحي نیست، فقدان مواد غذایی که از رشد و نمو اطفال میکاهد. علماء روحانیون ما به جز از تخصص شان بمطالب دیگر اجتماعی، اقتصادی و صحی مردم چندان تماس نمیگرفتند.

اعمار منازل بدون درنظر داشت پرنسیپ های اساسی که فاقد روشندان ها و غیره اند دروازه هاییکه مردم خود را دو قات کرده داخل حجره های خویش میشوند. حمام وجود ندارد و اکثراً خود را به ماه ها شست و شو نمی کنند که آن باعث امراض و ناجوریهای مختلف میگردد.

مردم افغانستان از اثر بیماریهای خیلی ها عادی چون پیچش، اسهال سرخه کان اپندیکس، توبرکلوز و غیره قبل از وقت تلف میشوند. در یك اتاق تمام فامیل خانواده به خواب و خور میپردازند، لباس در تن و کفش در پای ندارند، حتی چراغهای تیلی بنام شیطان چراغ میسر شان نگردیده، شب را در تاریکی و یا شعاع مهتاب میگذرانند. حکومت ها اگر دست به نوآوری های بزنند، اقشار جامعه که از فیض و نور معرفت کم بهره اند، دست به تحریکاتی میزنند تا نظم امور اداری را بوجهی متأثر سازند، یك سلسله تپ و تلاشها که بمنظور بهتر نمودن شرایط زنده گی در جامعه براه انداخته شده، نتوانسته که کشور ما را از انزوای سیاسی بیرون بکشد؛ زیرا که این فعالیت ها اساس ملی نداشته است.

شرایط عقب ماني در یك جامعه پریشان که از حیات بخور و نمیر تشکیل شده است، احساسات هر فرد وطن دوست را بوجه از اشکال تحریك مینماید و در راه پیاده کردن آرزوی سعادت و خوشبختي همکاری تمام اقشار جامعه ضروری پنداشته میشود. لیکن این مرام فوق نمی تواند به سهولت هضم شود؛ زیرا که شیوه دید، طرز تفکر در میان اوضاع و منشانه پر و بال میزند. و بنابر آن سردار محمد داود با تقدیم نظرات کتبی در سال ۱۹۶۳ از مقام صدارت مستعفی شد. وی در پیشنهاد خود سیستم اداری کشور را زیر نظر شاهی مشروطه مطالبه کرد. این ابراز عقیده مبین درك پسندیده، آن در جهت یك اداره، باثبات در کشور قابل ستایش بود. سردار محمد داود علاوه نمود که بعد از به میان آمدن لویه جرگه و احیاء نمودن قانون اساسی مملکت برای مدت چهار سال بنابر فقدان رشد سیاسی جامعه از طرف یك جناح اداره شود. محمد داود خان در ارتباط به توسعه احزاب سیاسی در پیشنهاد خود بندش را پیشکش نکرد، صرف روی ناپخته گی فهم عمومی و ناسازگاری شرایط جامعه آنرا موکول بوقت نمود. در بهار سال ۱۹۹۰، محترم ابراهیم قندهاری را برای اولین بار در شیرینی خوری ارجمندم عبدالاحد جان در ویرجینیا امریکا دیدم وی به صراحت بیان داشت که سردار محمد داود بهیچ صورت اعلیحضرت را موقع نداد تامصدر خدمات بیشتری در کشور شود. برخورد های خانواده گی و فامیلی باعث رنجشهای ریشه دار شد که در نتیجه موجبات مأیوسی، پریشانی و دلسردی اعلیحضرت شانرا در امور

دولت فراهم ساخت. بلی! گفته اند چیزی گندم تر و چیزی هم آسیاب کند.

درینجا شك نیست که سردار محمد داود در ارتباط با بسط و توسعه کشور ما از مختلف جهات شب و روز در تلاش بود، بموجب همین اندیشه فعالیت های گونه گون را براه انداخت.

سفرهای متعدد را بخصوص به کشور های اسلامی انجام داد که رهاورد اقتصادی خوبی را در بر داشت. وی به ایران مسافرت کرد با محمد رضاشاه پهلوی ملاقات کرد و پادشاه ایران به وی ملیون ها دالر بخاطر استحکام هر چه بیشتر روابط سیاسی میان دولتین کمك نمود، روابط خود را با پاکستان بهتر ساخت و آقای نور احمد خان اعتمادی را به صفت سفیر کبیر در آنجا تعیین و مقرر گرد. و پیدا بود که دیگر موضوع پشتونستان یك مسأله حاد سیاسی نیست و نیز درك کرده بود که سیاست های اقتصادی با مدعای روسها در قبال مساله پشتونستان صرفاً یك زمینه سازی در راه توسعه طلبی روسهابود و بس.

عوض شدن طرز دید محمد داود خان، انگیزهء بود تا در اعمار پل حیرتان بالای دریای آمو تجدید نظر شود، اگر چه این پل در آینده تحت شرایط بهتر بین المللی بخصوص روسیه شوروی دارای منافع و اهمیت سیاسی زیادتر خواهد بود، از یکطرف میهن ما از طریق خشکه به اروپا وصل میگردد، از جانب دیگر به واردات، صادرات و انکشاف توریزم میان ممالك کمك شایان بعمل می آید.

پشتونستان (یادکردن کاه بیدانه)

از چندین دهه جنگ سرد فرضیه بی محتوای پشتونستان میان دو کشور افغانستان و پاکستان در جریان است که بعد ها ملیون ها افغان رانده شده از وطن بنابر بی عدالتی کمونست ها در آغوش گرم آن جا گرفت، علاوه بر آن کشور پاکستان پایگاه با استوار فعالیت های سیاسی، اجتماعی آزادیخواهی افغانها علیه شورویها درآمد. دیالوگ (دا پشتونستان زموږ) و چپه شدن چند پایه تلفون و غیره صداهای دروغین باعث ایجاد نفرت، بدبینی، خصومت و دشمنی گردید که برادر کشی ها را در بر داشت و خسارات بزرگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن از اثر مبالغه احساسات و بی کفایتی حکومتهای فاقد بصیرت در عمق سیاستهای خارجی و حتی داخلی که راه یابی چندانی نداشت، گردید.

افغانستان اکثراً معاملات تجارتی خود را از طریق کشور پاکستان صادر و وارد میکرد،

ا مسدود شدن راه ترانزیت، اقتصاد مملکت کاملاً مواجه برکود گردید. آنانیکه ناخودآگاه رهبری کشور را در تصرف داشتند آیا میاندیشیدند که یگانه راه زنده گی و بازار داد و ستد ز طریق پاکستان است و خسارات عایده از آن رهگذر متوجه چند نفر نه بلکه مردم افغانستان میگردد. فرصت طلایی و باارزش که در راه شگوفایی و بهتر شدن زنده گی عقب ماند و چسان به هدر رفت.

بر عکس اعلیحضرت فقید امان الله خان فرزند دلاور و با استعداد وطن در مدت وتاهی دستاورد بافیض و برکتی داشت. این روش و رفتار خودسرانه، احساساتی و ورکورانه پیکر علیل اجتماعی ما را علیل تر ساخت گذشته از آن مملکت ما را یك قدم دیگر بدولت روسیه امپریالیزم نزدیکتر نمود.

در جوزای ۱۹۷٤ از طریق هندوستان وارد پاکستان شدم، راکبین سرویس را از لاهور تا پشاور، پشتونهای آنجا تشکیل میدادند، اوشان راجع به اوضاع سیاسی افغانستان و شخصیت محمد داود رئیس جمهور تبصره ها می نمودند. این برادران پشاوری اظهار داشتند که دیگر گونی سیاسی در افغانستان از نظر ما مهم نیست؛ زیرا سردار محمد داود پسر کاکای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه است. موصوف در ادامه صحبت خود گفت: ما مسلمان و همسایه در بدیوار شما ها هستیم و اما سردار محمد داود خان، هندوها را برادر خوانده است.

درحقیقت این یك موضوع مسلم بود که روابط افغانستان در عصر محمد داود خان با هندوستان به سویه بسیار عالی بود و آن زمانیکه کمونستها حکومت ویرا توسط یك کودتاه خونین سرنگون نمودند هندوستان دومین کشوری بود که بعد از شوروی رژیم کمونستی کابل را برسمیت شناخت نه پاکستان نه ایران و نه چین چنین کاری را انجام دادند. در جنوری ۱۹۸۶ میخائیل گرباچوف رئیس جمهور شوروی سفر چهار روزه به هندوستان کرد و برای پذیرایی وی سیصد هزار نفر جمع شده بودند علاوه برآن مکاتب در دهلي جدید مسدود شد تا اطفال درین پذیرایی اشتراك نمایند.

از میدان هوایی الی قصر ریاست جمهوری در حدود سه هزار پولیس توظیف گردیده بود. و در قدمگاه شان قالین سرخ فرش شده بود. این تحول سیاسی در افغانستان باب دندان حکومت اندراگاندی و دیگر سیاستمداران هندوستان که روابط بسیار نیکو با شوروی داشتند نیز بود. و رژیم کابل از اندازه زیاد با حکومت هندوستان همکاری داشت که در نتیجه این اتحاد و همبستگی قادر شدند تا جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور فقید پاکستان را به قتل برسانند.

این برادران پشاوری در باره پشتونستان قطعاً تماس نگرفتند گویا که این مسأله هرگز در ذهنشان نمی گنجید و علاوه داشتند، هر زمانیکه محمد داود خان بچوکی سیاست تکیه میزند، مسببات ناآرامی پاکستان را فراهم میسازد. جمیله نام دختری بود از پشاور و در دانشگاه امریکایی بیروت تحصیل طب مینمود ر همدوره، من بود ، روزی یکی از افغانهای ما بنام نظر محمد شیرزی که از پغمان بود ، بوی گفت: چه میشود که شما پشاوریها با افغانها یکجا شوید، جمیله فوراً جواب داد و گفت که هرگز ممکن نیست؛ زیرا که شما افغانها در سازمان دادن ساختمان اجتماعی بسیار ضعیف و عقبمانده هستید و لذا شما باید با ما متحد شوید.

سردار محمد داود در پانزده نوامبر سال ۱۹۵۵ روی برهم خوردن موازنه سیاسی و قواء از جانب پاکستان که آنکشور کمك های نظامی از امریکا حصول کرده بود ، شورای کبیر ملی را دایر نمود ، این بازیهای سیاسی در حوزه، بوسعت ناخوشنودی و میزان تشنج افزود..

اخلال گران داخلی و خارجی بخصوص دولت شوروی ازین انکشاف جدید و بدشگون سود کلان بردند و موضوع پشتونستان با جهت یابی های مختلف زیادتر کسب اهمیت نمود. که در نتیجه عده، فرصت طلب بزدل به پکه کردن آتش تبعیض و تعصب فرهنگی مبادرت نمودند به این معنی که فلان زبان به صفت زبان ملی و آندیگرش زبان رسمی باشد.

زبان عبارتست از وسیله افهام و تفهیم و کلید حل مشکلات و نیازمندیهای جامعه بشری و همچنان فرهنگ که رسم و رواجها ، آداب سنن، تاریخ، هنر ادبیات، موسیقی و غیره را تشکیل میدهد، دارای اهمیت مادی و معنوی میباشد.

چرا عده حسود و عقده دار از ادب پارسی دری که در دامن آن دانشمندان و فیلسوفانی چون ابن سینای بلخی، مولانا جلال الدین بلخی، بیهقی، البیرونی، حکیم سنایی، ابوالمعانی مرزا عبدالقادر بیدل، خواجه عبدالله انصاری و هزاران دیگر صاحب آثار و تالیفات ارزشمند که از کفیده گیهای درخت رنسانس اسلامی چون عصار بیرون آمدند خوششان نمی آید، مولانای بلخی در مثنوی معنوی میگوید: سخت گیری و تعصب خامی است، تا جنینی کار خوناشامی است. و در زمان امپراتوری سلطان معظم محمود غزنوی علم ادب و بیان به معراج خود رسیده بود ، گنجینه ذی قیمت شهنامه فردوسی طوسی که حیرت جهانیان را بر میانگیخت،چرا ترس بدل میپرورانند چرا دسته های از اهل علم و عرفان و استادان ادب دری ناآگاهانه و غیر مسوولانه بیاد فراموشی میروند،.و چرا جاده ها و شهر ها عناوین نام ایشانرا نمی یابد و یا اینکه از ده و قریه آوازه های شان دورتر نرفته است. چسان میتوان ازین همه

افتخارات معنوی چشم پوشی کرد. چشم پوشی از وحدت ملی بدون در نظرداشت احترام به فرهنگ های دیگر که نقش ارزنده و بارز در حفظ استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی دارد از نطفه خفه میکنند.

عده یی در تالار شورا از طریق بلندگوها باصراحت لهجه اعلان داشتند، اشخاصیکه زبان بشتو نمی فهمند اصلاً حق شمولیت در دانشگاه های داخل کشور را ندارند و غرض تحصیلات عالی نمیتوانند بخارج بروند. این نظرات تحریك آمیز و نفرت بار در محافل شب نشینی های خصوصی و محرمانه که ضد فرهنگ کشور تلقی میگردد، زیاد بملاحظه میرسید.

و نیز غرور و تکبر بیش از حد که ناشی از کم دانشی است بعضی ها را چنان در تاریکی های خودخواهی و حسادت فرو برده بود که کردار و پندار شان باعصا راه میرفت و جسم از روحشان شکایت داشت، بودند جمعیت ماموران بلند رتبه و مقام که به فرهنگ و زبان های اقوام شجاع کشور، بیحرمتی کردند، جای تعجب است اگر انسان لسان های فارسی دری، پشتو و ازبکی و غیره را نداند نمیتوان اذعان کرد موانعی در راه رشد و انکشاف روحی یا بدنی انسانها پیدا می شود. فرهنگ و زبان هر قوم نزد همان قوم و ملیت محترم و مقدس میباشد و هیچکس حق نخواهد داشت که فرهنگ بی.شیمه خود را بمنظور تفوق طلبی جانشین فرهنگ پها پهنا و غنامند دیگران جا بزنند. زبان بمنظور یك ضرورت اقتصادی، سیاسی، عرفانی و غیره آموخته میشود نه به صفت لسان مادر سالاری و استثمارگری.

روسها از طریق شبکه های خبری شان بزبان پشتو خوب صحبت میکنند؛ زیرا که سیاست استعماری و عوام فریبانه اینان در جهت فریبیدن پشتونهای افغانستان و پاکستان یك ضرورت سیاسی و استرتژیکی میباشد، زمامداران افغانستان بنابر یك امر ضروری در زمینه فراگیری زبان پشتو به ایجاد کورسهای اکابر اقدام میکردند تا دایر نمودن کورسهای پشتو برای مامورین.

خنده آورتر اینکه مضامین درسی مکاتب شغنان، اشکاشم و خاش ولایت بدخشان و میمنه به پشتو تدریس میشد و این بذات خود ستم کلان در جهت پر و بال کندن مظلومین بود، حیات سیاسی، اجتماعی و محیطی آنان این مسأله به مسخره گرفتن تمام میشد. و بنابران این نمونه ایست مشت از خروار که بیان شد.

به عقیده بنده چنین روشهای کدو مانند بی مزه و دور از خرد و تدبیر که بمرحله تطبیق در آورده میشود، حمله بر حقوق ملتهای به اصطلاح مستضعف است.که در نتیجهء این اسلوب نا مبارك باعث تجرید پیوندهای اجتماعی ملتها میگردد." ننگ یوسف زی" را برای اولین بار

در سال۱۳۶۳ در مراسم سوگواری روشندل روشن در پشاور دیدم. وی بیان داشت که او زبان دری میداند، ولی نمیخواهد به آن متکلم شود، این برادر باید می فهمید که دانستن السنه متعدد به شخصیت و مقام انسان تأثیر ارزنده و مثبت دارد و به بیان دیگر به این مرحله ارجمند معنی هر کیرا دسترسی نیست.

«چارلس وی لوتر» یکتن از حکمرانان روم که با لسان جرمنها تعصب میورزید، میگوید: زبان مذکور شایسته آنست که باید صرفاً با اسپ صحبت شود، لیکن «مارتین لوتر»(۱) با ترجمهء کتاب بیبل به زبان جرمنی که اکنون با خداوند راز و نیاز میشود، ارزشمندی خود را به اثبات رسانید. درسال ۱۹۵۸ خان صاحب برادر خان عبدالغفارخان به قتل رسید. وی از حکومت پاکستان روی گردانید و گفت: برای حقیقت پشتونستان شیمه آخرین بکار خواهد برد، از جانب دیگر خان قلات در بلوچستان اعلان استقلال کرد و نزدیك بود که کشور پاکستان به حالت تجرید درآید و حکومت پاکستان مجبور شد تا شرایط نظامی را اعلان کند و انتخابات را نیز ملغی قرار داد. این بی ثباتی سیاسی در پاکستان صدراعظم محمد داؤد خان ودیگر بلی گویان را امیدوار ساخته بود که پشتونستان ضمیمهء افغانستان میشود، درحالیکه خان عبدالغفارخان کلمهء لوی پشتونستان را زمزمه میکرد و به زبان میراند، پاکستان هجرت در موقع حساس و باخلوص نیت افغان ها را در آغوش گرم جا داد و همچنان برادران ایرانی ما هم عمل مشابهی را انجام دادند.

در سال ۱۹۸۳، شورویها پای خویش را در کشور ما حسابی محکم نمودند و درهء استراتیژیکی واخان را کاملاً اشغال کردند که افغانها دیگر به آنجا رفته نمیتوانستند و شورویها موضوع فنلاند شدن افغانستانرا که سرزبانها افتیده بود، رد کردند. و خود را برای منگولیایی ساختن وطن ما آماده میساختند. شورویها از جنرال محمد ضیاالحق رئیس جمهور پاکستان خواستند تا اگر ممکن باشد رژیم کمونیست کابل را به رسمیت بشناسد، آنها حاضراند که نه تنها خط دیورند را تضمین کنند، بلکه قواء خود را نیز از افغانستان خارج نمایند. لیکن این جنرال مسلمان و باغیرت با داشتن عزم و ارادهء متین و با درك عمیق سیاسی که داشت، این پیشنهاد کریملین را رد کرد. شاید دوستان و آشنایان من درین سوداگری با من هم عقیده و سازگار نباشند، و مگر آنهاییکه از پهنای بصیرت کامل جهانبینی و بشر دوستی بحکم عدالت و مساوات برخوردار اند، جانب مصلحت اندیشی را خواهند گرفت. موضوع تحصیلات خارج از کشور که حق مسلم فرزندان مالیه ده و محروم وطن ما بود، با پیروی از مشی فیصله های عجولانه و ظالمانهء باجگذاری از نام پشتونستان یکسان پیوند داده شد که سفرا و وزراء و دیگر کارکنان بلندپایه کمونیست ازمیان ایشان تبارز کرد.

اراضی پرحاصل ولایات بادیده درایی و جنون محمد گل مهمند و غیره به بیگانه ها داده شد و خود مردم بومی آنجا ها به کوهها، دره ها و تپه های بی حاصل بدون سرك، مکتب، بیمارستان، داکتر و غیره تاکنون محدود شدند.

نویسنده گان، محققان، استادان و دانشمندان با تبارز و گفتن حقایق و واقعیت ها نباید ترس و خوف را بخود راه بدهند، در غیر آن مرتکبین مغرور بخطاهای خویش ملتفت نگردیده و از تکرار چنان تمرینات بی ثمر مضایقه نخواهند کرد. و یا ممکن است اگر قدرت سیاسی درین مدت طولانی در کف طبقات دیگر میبود، شاید هم چنین و یا چنان میکردند! چرا که مردم از قبایل تشکیل شده است. (محترم عبدالقیوم وردك که درعصرجمهوری محمدداؤد خان

۱- مارتین لوتر(Martin Luther) متولد ۱۴۸۳-۱۵۴۶ در ایزل بن Eisleben جرمنی.

صاحب جاه و جلال گردید،خود بالای خویش تمسخر میکرد، در حالیکه وی بنا بخواند نبض مردم، شایسته، هیچ مقام منزلتی نبود، زیرا که مغز وی در موم پیچیده بود) یکی تنفگ و قطارها در گردن داشت، در خانه دومی درفشی سراغ نمیشد.

یکی بخدمت عسکری میرفت و آندیگری از عسکری میگریخت، یکی سال چند مرتبه مالیه میپرداخت و آندیگری از دولت مالیه میگرفت. هانری برداشیر میگوید: در سال ۱۹۵۱ در یکی از ژورنالهای روسیه نوشته شده بود که؛ مسکو افغانستان را تشویق میکند که تا پشتونستان را که از مناطق پاکستان است در تصرف خود درآورد، زیرا که شورویها از شبکه های پرس و پال خویش یافته بودند که پشتونها سخت خواهان باین کشیدن مفکوره، پشتونیزم بوده و بدیگر اقوام اعتنا و احترامی ندارند.

رادیو کابل زمان و وقت بسیار کم را از روی انحصارگری به برنامه، پشتونستان وقف کرده است و چون مردم بآن دلچسپی نشان نمیدادند، ناچار به رادیو تاجکستان، ایران، هندوستان و غیره گوش لم میدادند. حکومتهای افغانستان کمکهای مالی و سیاسی شورویها و خاندان گاندی جی را به سودای پشتونستان در جیب جاسوسهای دروغگوی حواله کردند و پول هنگفت و خیلی هم زیادی را از دارایهای ملت فقیر. روسیه و کاسه لیسانش در کشور از در های مختلف تا توانستند، میان دو مملکت مسلمان و برادر فاصله ایجاد نمودند و در بخش قرار داد آب هیرمند با ایران کمونست ها و عده، ناعاقبت اندیشانه دادند و چون از ایرانیها خوششان نمی آمد، راه غلط پیمودند.

در میان سالهای ۱۹۶۰- شورویها روی موضوع پشتونستان خستگی احساس میکردند، زیرا که کشور پاکستان که یکی از اعضای پکت سینتو بود، از آن پیمان خارج شد و روسیه میخواست که روابط خود را با یار طرف دار امریکا و دوست نزدیك چین انکشاف بدهد.

رفتار ناملایم و انعطاف ناپذیری سرادر محمد داود در برابر کشور همسایه موجب شد تا یکعده پاکستانیهای ناراضی که خوی و بوی کمونستی از دماغشان محسوس بود، در ردیف کمونستهای مسکو در کابل افزوده شوند. آیا آنهایکجا با کمونستهای کابل در هرج و مرج کشور بلا کشیده ما سهمی نداشتند؟ در مصیبت کبیر وطن بنابر روشهای اشتباه آمیز که اقتصاد، حیات اجتماعی، فرهنگی و غیره را شامل میباشد. سردار محمد داود، تره کی، امین، کارمل، نجیب یا جنبش های مذهبی ملاها، روحانیون و مسلمانان افراطی قرون وسطایی را مقصر دانست یا پکت های نظامی پاکستان، پشتونستان یا سازمان جاسوسی

شرق و غرب یا روشهای غیر عادلانه قبایلی و هکذا خویشتن تراشی ها. واضح است که در یك جامعه عقب مانده بیسواد و فقیر چون افغانستان همهٔ این عوامل اثر داشته است. چند تا روشنفکر ما با اکتساب دانش اندك و ناچیز مغزی، فاقد این درك بودند که بافت ساختمان جامعه، بموجب مثنی خودسریها به بمب ساعتی میماند که در اثر دست زدن بماشه انفلاق میگردید. خانهای دوسره در بالای خون مردم مهمان نواز در محافل و جشن ها زانو میزدند، نطاقی میکردند و دیگران در مقابل ایشان به خیز و جست میپرداختند، دستمال بازی میکردند، دیری نگذشت که این خان ها در جوار کمونیستهای کابل و دوستان شوروی شان قرار گرفتند. گرومیکو وزیر امور خارجهٔ شوروی میگفت: مرگ نورمحمد تره کی، بریژنف را بی نهایت متأثر ساخت و آن انگیزهٔ بود که شورویها به آن مملکت هجوم نظامی کردند. گرومیکو، لیویند بریژنف را شخص احساساتی میخواند و رویداد افغانستان را که از روی احساسات صورت گرفته است، مستقیماً به بریژنف ارتباط میداد. نور محمد تره کی در یکي از بیانیه های خود به مردم دلیر افغانستان چنین گفته بود: (کاروان تیریژی سپی زغیژی). وطنداران قهرمان و با شهامت افغانستان در وحدت و یکپارچه گی با وجود دسایس درونی و بیرونی و سنگ اندازی ها موفق شدند تا در راندن و بیرون کشیدن دشمن زورآور و سرتنبه ماهرانه کاری را انجام بدهند. ایثار، فداکاری و از خود گذری شما در راه استحکام و بقا یك کشور واحد نیرومند مثمر ثمر واقع می شود به اقوام فرهنگها و ملیت های مختلف کشور احترام داشته باشید و بیایید از کینه توزی و توفق طلبی بخاطر رضای خداوند(ج) و تأمین صلح و امنیت صرف نظر نمایید. بعد از سقوط سلطنت اعلیحضرت فقید امیر امان الله خان کسانیکه در رأس این کشور قرار گرفتند ثمر شان متأسفانه شیرین نبود. از آنجاست که درین عرصه طولانی وحدت ملی به میان آمده نتوانست و هم نمی شود که بدون ظهور زعیم هوشمند و یاران سلیم این پدیده تحقق یابد.

داکتر محمد یوسف صدراعظم

داکتر محمد یوسف عضو کابینهء صدراعظم محمد داود بود، روی سوابق کار و تجارب دورهء استادی طرف اعتماد پادشاه قرار گرفت و در سیزدهء ۱۹۶۳، از جانب اعلیحضرت محمد ظاهرشاه به حیث نخست وزیر افغانستان تعیین گردید. موصوف دورهء تحصیلات خویش را در آلمان فدرال به پایان رسانیده و از آن جهت با روحیه دیموکراسی آشنا بود. دگرگوني کشور از طریق بیداری شعور اجتماعی، سیاسی، اقتصادي و غیره که سالهاست در خواب غفلت فرو رفته اند به شخص واجب الشرایط ضرورت مبرم احساس می شد.

مرام دکتور محمد یوسف از فحوای مطالب و بیاناتش از سفرهای که به ولایات کرده بود درك میشد که کشور دارد به جانب دیموکراسی و اهداف آن قدمها بر میدارد. دکتور محمد یوسف اولین صدراعظمي است که مربوط خانوادهء سلطنت نمیشد. وی یك تعداد وزراء کابینهء قبلی را که اشخاص مورد اعتماد سرادر محمد داود بود، شامل کابینهء خویش نمود. و اما این پیوندها پسانتر فیمابین محمد داود و صدراعظم محمد یوسف روبه سردي نهاد که موجب خروج بعضی اعضای کابینه طرفدار محمد داود از حکومت دکتور محمد یوسف گردید.

با تصویب قانون اساسي در سپتامبر ۱۹۶۳ از جانب لویه جرگه مکلفیت های پادشاه خاندان سلطنتی، مردم، شورا - قوهء قضائیه و اجرائیه روشن ساخته شد.

درین قانون ما بدو کلمه مضحك و مسخره روبرو میشویم.

۱- پادشاه از نظر قانون اساسی غیر مسوول و واجب الاحترام میباشد، تذکر چنین مطلب کودکانه درین دور معاصر آنهم در کتاب قانون اساسی به هیچ وجه مورد نداشت. وقتاکه زعیم یا پیشوای قوم از بار مسوولیت شانه خالی نماید، رعیت و اراکین دولت هم زیر بار مسوولیت نمیروند. این خلاء بزرگ سیاسی مردم افغانستان را در جهان بین المللی بی آبرو و بی حیثیت ساخت، در همین زمان به اعتبار و حیثیت پادشاه لطمه جبران ناپذیر زد و برای هر کس فرصت میسر بود تا درین مورد بخصوص واکنشهای از خویش تبارز بدهد و کمونیستها که دو برابر تیزتر شدند.

بنابران چنین استنباط میگردد که هیچ کس در برابر کس دیگر مسوولیت ندارد و جامعه نمی تواند به پیروزیهای چشمگیر و انکشاف در زمینه های مختلف حیات، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره امیدوار بوده باشد.

۲- اعضای خانواده، سلطنتی نمی توانند که به چوکی ها و پست های بلند و با اعتبار دولتی دست یابند که البته ذکر چنین مضمون از نظر پرنسیپ های علوم اجتماعی و حقوق بشر بیمورد بود.

وقتاکه یکی از افراد جامعه در هر ردیف، شرایط و موقف قرار داشته باشد، یا بهر قوم و قبیله، مرتبط میشود، از خود در امور محوله لیاقت و ابتکار و نوآوری نشان بدهد چرا این و یا آن انگیزه جلوگیری شخص از گماشتن بکارهای بزرگتر اداره، دولت شود؟ در دوره، حکومت دکتور محمد یوسف روابط سیاسی میان کشورهای افغانستان و پاکستان از سر گرفته شد، انتخابات آزاد پارلمانی برگزار گردید که در نتیجه یك تعداد حرافان کمونیست به عضویت شورا درآمدند. این کمونیست های پرگوي در مجالس شورا موجب سنگ اندازی و کارشکنی های زیاد گردیدند، ولی بنابر محدودیتهای شان نتوانستند به موفقیت های لازم برسند. البته چنین یك تحول نابهنگام در کشور مایه، تعجب بعضي ها و خورسندی بعضی ها گردید. و مردم امیدوار بودند تا در اثر مساعی دلسوزانه، حکومت و پادشاه، کشور شان به مدارج ترقی و انکشاف ارتقا کند.

در عین زمان این انکشافات سیاسی در کشور مایه، خوشنودی دنیای خارج گردید؛ زیرا که دنیای پیشرفته سخت پشتیبان نهضت حقوق بشر و نوع آزادیهای اجتماعی که انسان ها بتوانند نظر و عمل خود را پیرامون آن ابراز نمایند، بوده اند. و شاید هم به موجب آن بود که دولت اضلاع متحده، امریکا، از اعلیحضرت محمد ظاهرشاه خواست تا به ایالات متحده، امریکا سفر نماید.

محمد ظاهرشاه در دوم دسامبر ۱۹٦۳ به ایالات متحده، امریکا سفر کرد که البته در مورد انکشافات بین المللی بخصوص اوضاع افغانستان از نظر موقف استراتیژیکی اش که روسها بدان چشم طمعه دوخته بودند، شاید «جان اف کنیدی» رئیس جمهور امریکا پادشاه افغانستان را متوجه این باریکي نموده باشد و جریاناتیکه اکنون به عناوین مختلف در آن کشور برو بقوت گرفتن است، صرفاً ماجراجوی های شوروي مزید بران چیز دیگر نخواهد بود و پیروان شان این توانایی را ندارند در چنان یك شرایط خطرناك حاکم بر اوضاع شوند. البته مقامات امریکایی از حالات بی ثبات افغانستان در همسایه گی با شوروي ها نگرانی های

داشتند؛ زیرا که ملاقاتهای مقامات بلند پایهء امریکایی چون؛ آقایان نیکسون، هایزن هاور، اکنیو و غیره از افغانستان که حالت پریشان و غربت این مملکت را خوب عکاسی کرده بودند از همه موضوعات آگاهی کامل داشتند. جان اف کنیدی پادشاه افغانستان را از نزدیکی زیاد با روسها هوشدار داده بود که ادامه چنین سیاست اضافه تر به نفع مردم افغانستان نیست، ولی محمد ظاهرشاه برای رئیس جمهور امریکا (هایزن هاور) که به افغانستان آمده بود گفته بود : که گرفتن کمك های اقتصادی از اتحاد شوروی به غلامی ما تمام نخواهد شد.

امیر عبدالرحمن خان در وصیتنامهء خود گفته بود که از نزدیکی با روسها اجتناب کنید؛ زیرا که آنان عادت فیل را دارند در هر کجائیکه پای مانند به عقب بر نمیگردند. در شانزده اکتوبر ۱۹۶۸، روسها فیصله کردند که حتماً قواء پکت وارسا از چکوسلواکیا خارج می شوند.

الکسی کاسگین صدراعظم روسیه، در رأس یك هیئت عالی رتبه به پراگ رفت تا برگذاري این تشریفات را مشاهده کند. وقتاکه مردم چکوسلواکیا اطلاع حاصل کردند که قسمت اعظم قواء اشغالگر در چکوسلواکیا میمانند همه مأیوس شدند. طبق این فیصله، شورویها به قوای هنگری، بلغاریایي، پولیندی، آلمان شرق فرمان دادند تا از چکوسلواکیا خارج شوند و مسوولیت مراقبت سرحدات غربی کشور چکوسلواکیا را به گردن اردو آن کشور که در بارکهای شان ترقیف بودند، انداختند و گفتند که قوای شوروی به طور مؤقت در چکوسلواکیا باقی خواهد ماند، درحالیکه آنها قبلاً در داخل کشور چکوسلواکیا جابجا شده بودند. دیدیم که این اردو اشغالگر آنهم بعد از مدت بیست یکسال درگیری های دوامداریکه بخاطر تجاوز نظامی با آزادیخواهان افغان داشتند، از چکوسلواکیا بیرون شدند. در نتیجه حکومت امریکا یك سلسله کمکهای اقتصادی را در بخش انکشاف معارف، زراعت و غیره وعده داد. امریکایی ها باین عقیده بودند که با بلند رفتن سطح دانش و فراورده های زراعتی از طریق استعمال کودکیمیاوی و انواع تخمهای اصلاح شده، میتوان افغانستان را در آینده به خودکفایی نسبی رسانید.

جان اف کنیدی احساس خوشبینی می کرد تا حکومت افغانستان و پاکستان بنابر پیوندهای عنعنوي، تاریخی و مذهبی مساعی واقعبیانهء را در راه اعاده نمودن روابط سیاسی به خرچ بدهند تا از نفوذ روزافزون شورویها جلوگیری بعمل آید؛ زیرا که این پربارترین مرحله ایست که خروشچف از در ریاکاری میخواهد بنای دوستی را بخصوص جهان سوم در افریقا، آسیا و امریکای لاتین بگذارد. در عین زمان درگیریهای امریکا در ویتنام، حکومت اصلاح

متحده، امریکا را روزبروز بنابر مظاهرات علیه جنگ در ویتنام پریشان ساخته بود، از جانب دیگر پیمان پکت وارسا به شمول چین کمونیست از ویتنامی ها سخت پشتیبانی میکردند و حکومت امریکا آرزو نداشت تا آتش دیگری در گوشه دیگر شرق دور شعله ور شود. بعد از برگشت اعلیحضرت از امریکا مردم تا حدی امیدوار بودند که این استحکام روابط بین دو کشور باعث توسعه ثبات سیاسی در منطقه خواهد شد و با گذشت زمان کمک های اقتصادی جهان غرب بخصوص امریکا جاگزین مساعدت های اقتصادی بی کیفیت و پُرمدعای روسها در کشور گردد. درین مرحله تازه که پادشاه از امریکا برگشته است. بریژنف وارد افغانستان شد و از پروژه تونل سالنگ دیدن کرد و از جانب دیگر وی میخواست تا روحیه پادشاه افغانستان را زیر ارزیابي قرار بدهد.

بریژنف عجله داشت تا تونل سالنگ هرچه کاملتر بپایان برسد: این شاهراه در شمال با حفر تونل يك اعشاریه هفت میل از قلب هندوکش میگذرد و افغانستان را در شمال با روسیه وصل میکند. پادشاه غیر از پیش درآمدهای احزاب نام نهاد با کله شخ ترین رقیب (محمد داود) در کشمکش بود که رشته، امور را از وی سلب کرده بود.

در اول دسامبر ۱۹٦٤ کاسگین صدراعظم شوروي به منظور افتتاح تونل سالنگ وارد پایتخت شد. و در اخیر همان سال پلیانسکی معاون کاسگین به کابل آمد و پروژه، ننگرهار را در شرق افغانستان "جلال آباد" اساس گذاشت. به وضاحت ملاحظه میشد که استراتیژیست های روسی با کشیدن خطوط استعماری از شمال الی شرق وطن ما در رسیدن به آبهای گرم خواب های می دیدند. به موجب همین سیاست استعماری که از پتر کبیر باقیمانده بود سر و گوشهای اشغالگران از عقب دیوارهای خم و پیچ میهن ما بارها نمایان گردیده است. این همین جبهه پیشروی روسها در زمان الکساندر دوم است که به الکساندر کوفمین هدایت میدهد تا از طریق سمرقند، بخارا، بلخ و بامیان با چندین هزار لشکر وارد کابل گردد و بعد به جانب پشاور؛ زیرا که در آنوقت امیرشیرعلیخان از جمله دوستان روسها و دشمن انگلیسها به حساب میرفت.

اشخاص بنابر جبن و ضعیف النفسي هیچگاه نتوانستند که زعمای شوروی را به خبطه ها و اشتباهات روزمره، شان متوجه سازند؛ زیرا رفتار ظالمانه ستالین که شامل قتل ها، بندي شدن ها، ناپدید شدن ها و بسا شکنجه و آزار دیگر بود، مردم شوروی را هوش و گوش شان ربوده شده بود.

در سال ۱۹٦۲ مطلب از ناول سول ژی نیت سین ناراضی شوروی راجع به کمپ

محبوسین که حقیقت آن تا آنروز برای مردم ناشناخته بود، به صورت یك موضوع بسیار حاد و احساساتی در مجله ناوی میر به چاپ رسید، که دلیل واضح ثبوت به افتراء و دروغهای ستالین بود و راپور سری خروسچف در سال ۱۹۵٦ که متمم آن میباشد. ارکاوي شیف چینکو میگوید: هیچ یك ما قادر نبودیم که با صدای بلند حرف بزنیم، از خواندن کتابهای شاعران و غزلیاتیکه توسط اشخاص دلیر نوشته شده بود، محروم بودیم. اما در میان ازدحام ترافیك از خواندن آنها لذت میبردیم.

وی که در سال ۱۹٦۲ یکی از اعضای کمیتهء خلع سلاح از سوي شوروی در ملل متحد بود میگوید: جای دست و پاچه گی بود که ولیریان زورین در رأس این کمیته قرار داشت. وی در اثنای صحبت حافظه خود را از دست میداد و بعضی اوقات این مصیبت به هنگام مصاحبه رسمی رخ میداد و زمانیکه وی موضوعی را پیشکش مینمود، دفعتاً بیك موضوع کاملاً بی ارتباط دیگر تماس میگرفت. گاهی در صحبت میان همکاران خوه نیز همچنین میشد. وی خاموش میماند بعد به طرف بالا به جانب ما میدید و پرسان میکرد، این کدام سال است؟ ولی همکاران نزدیکش این موضوع را از وی پوشیده داشتند که سرانجام به ناکامی زورین منتهی شد.

•زمانیکه گرومیکو به خاطر کنفرانس بیطرفی لاؤس در جینوا آمد، بعد از ختم جلسه در باغی تفریحي روسیه زورین به گفتن کلمات چرت و پرت ولاطائل شروع کرد، گرومیکو مرا به گوشه کشاند و گفت: از کدام زمان این حالت ادامه دارد، من حقیقت را بوی گفتم که از ماه ها قبل گرومیکو فوراً او را جهت تداوي به شوروی فرستاد.

دکتور محمد یوسف در اکتوبر سال ۱۹٦٥ برای بار دوم به حیث صدراعظم تعیین شد. تصویب قانون اساسي بیك تعداد ماجراجویان موقع داده بود تا دست به فعالیت های تخریبی بزنند و از طریق فریفتن شاگردان مکاتب که لجام اختیار شان در دست احساسات می باشد، یگانه وسیلهء بود که دوستداران و اربابان کریملین به آن زیاد امیدواری داشتند. این شاگردان چون گدی های کوکی که رشتهء شان بدست دیگران بود، در صفوف طولانی منافقین به خیزك زدنها و چك چك کردنها خود را گاهی براست و گاه به چپ پیچ و تاب میدادند و مرده باد و زنده باد میگفتند. در ضمن برای گرفتن رای اعتماد داخل اتاق مجلس شورا شدند و چوکی های نماینده گان ملت را تصاحب کردند. پادشاه در برابر این اوباشان نمك حرام به استناد قانون اساسی از خود شکیبایی نشان داد، ورنه برای تیت و پراگنده کردن این تودهء بی اراده و مخوف با استفاده از یك موتر آب پاشي کاری بود معقول و بجا.

خداوند(ج) در سوره، النحل میفرماید: «ان الله مع الذین التقوا والذین هم مُحسنون»
ترجمه: هرآیینه خداوند(ج) با پرهیزگاران است و آنان که نیکوکاران اند.

مردم نمیدانستند که و چه در درون دل این نوکران بیرونی مارکس و لنین پنهان اند. کارل مارکس یکصد سال قبل غریب و ناتوان در محله، فقیرنشین لندن فوت کرد. وی بنیان گزار کمونیزم بود و مردمان تحت ستم را علیه استبداد متحد میساخت. ماریون بارزن (Marion Barzen) مورخ که در خانه مارکس مصروف تتبع بود، میگوید: بنابر تغییرات بزرگ مارکس فکر دیگری میکرد، در صورتیکه امروز او زنده میبود و به کارگران میگفت وضعي که در اروپای شرق پیش آمده، تحولی است که نباید از آن گـریز کرد.

به چشم سر دیدیم که چه کسان از وجود آنها پدید آمدند و گلیم غم را بنام هفت ثور در سراسر کشور ما تاله نمودند و مردم افغانستان تا زمانیکه وطن شان در روی نقشه، جهان چون مشعل فروزان است آنرا از یاد نخواهند برد؛ زیرا که ملیون ها انسان که هیچ گناهی نداشتند درین قلزم خون ناپدید شدند. محترم صباح الدین کشککی در اثر خویش دهه قانون اساسی مینویسد: من از میوندوال تقاضا داشتم تا در باره، مظاهرات و عدد صحیح تلفات جانی خبری نشر شود. کشور ما عقب مانده ترین کشور جهانست و آن به انجنیران، معارف، زراعت، داکتران طب، متخصصین اقتصاد، پلان گذاري، انکشاف دهات و پروژه های ساختمانی از همه اولتر نیاز مبرم دارد تا فرستادن اشخاص به اروپا و امریکا که فن ولایت فراگیری بیاموزند، مدعی العموم شوند، قانون دان بار بیایند یا صاحب منصب کمونست شوند.

این تپ و تلاش شما در بخش نشر این رویداد نه به سود حکومت و نه به نفع مردم بود، برعکس موجبات رضایت چپی ها را حاصل مینمود یا طالب اعتباری برای خود در سطح بین المللی میشدند. اگر سردار عبدالولی برابر ذوق شما نبود، یا اعلیحضرت، لیکن مصالح علیای کشور را از یاد نمیبردید (باد کشت کردن و گردباد درویدن).

هر فرد وطن دوست با درک مسوولیت، دلسوزانه، زیرکانه رویدادهای محیط خویش را زیر نظر داشته باشد و به کمال هوشیاری آنرا ارزیابي نماید تا باشد که به رمز فتنه گریهای دست اندرکاران که چسان این کشور را به اساس حتی یك دسیسه، کوچك داخلی به نزاع های دامنه دار و خونریزی های اسفناك سوق داده اند. آشنا بسازد، تا مردم دوست و دشمن را بوجه احسن نیز تشخیص نموده باشند. ما احساسات عمیق مردم خود را درست درک نکرده ایم افغانها بدون اینکه جان مطلب را دریابند، فوراً دست به ماشه میبرند، خود و جامعه، خود را

به جانب تباهی میکشانند؛ زیرا که اوضاع و احوال ایشان در محیط غرور آزادی خواهی فردي پرورش یافته است. این قوم گاهی به دشمن تسلیم نمیشوند، ولي پاکدلی و صفای نیت ایشان موجب بدام افتادن آنها میگردد. اگر مردم افغانستان بخصوص اشخاص چیز فهم - وطنداران پاکدل و نجیب خویش را از خبث نیت روسها آگاه میساختند، شاید این دریای خون که چرخ آسیابها و فابریکه های اسلحه سازی ملحدین را به حرکت میاورد، ریخته نمیشد. و بنابران هیچ یك از ما و شما ازین مصیبت عظیم تاریخی شانه خالی کرده نمی توانستیم و آن کسانیکه مستقیماً به جان رئیس جمهور محمد داود وبخصوص خورد و بزرگ خانواده او بیرحمانه شلیك آتش مرمی نمودند. غالب مامورین چه ملکي و عسکری از پرداخت مالیه فقیرزاده ها بیوه زنان و غیره در قاغوش های نظامی و کشوری نان و نمك خوردند، نمك حرام و روغن آش روسی شدند. این اجنبی پرستان ندانستند که وطن تا چه حد شیرین و زعامت در هر شرایط چقدر خطیر میباشد. در یکی از سفرهای اسکندر، طبیبش در نوشیدنی وی زهر مخلوط کرده بود که درین اثناء نامه اش رسید که طبیب میخواهد ترا زهر بنوشاند. سکندر با یك دست نوشیدنی را به زمین ریخت و با دست دیگر نامه را برای طبیب خود داد.

دورهء صدارت محمد هاشم میوندوال

پس از استعفای دکتور محمدیوسف از مقام صدارت، میوندوال در بیست و نهم اکتوبر ۱۹۶۵، از طرف پادشاه به حیث صدراعظم تعیین گردید. میوندوال روابط حسنه با محمد داودخان داشت و بنابران با رویکار آمدن وی در صحنه سیاست این امیدواری بوجود آمد تا از تشنج بیشتر میان محمد داود و محمدظاهر شاه بکاهد. میوندوال یك کارمند کارآگاه و سابقه دار بود. وی پست های بلند دولتی را در داخل و خارج به عهده داشت. او میخواست به صفت یك سیاستمدار با سابقه بر اوضاع نا متعادل افغانستان مسلط شود.

وی تماس های مردم را با اعضای خاندان سلطنتی تضعیف نمود و اجراآت امور اداری را کلاً منحصر به مقامات دولتی دانست. میوندوال این باریکی را درك نکرده بود که مردم افغانستان یك مردم قبیلوی است و رابطهء خلل ناپذیر با پادشاه و دیگر اعضای خاندان سلطنتی دارند، روی همین عنعنه تاریخی مردم و سران قبایل با پادشاه ملاقاتها میکردند. [illegible]ال با جنرال عبدالولی داماد پادشاه خصومت میورزید؛ زیرا که از قدرت روزافزون وی

در هراس بود شاید هم محمد داود، میوندوال را درین عرصه ها کمك میکرده، برای آنکه میوندوال از جمله شاگردان محمد داود محسوب میشد. من در سال ۱۳۳۸، دوره، احتیاط خود را در قلعه، جنگی سپری کردم، در آنوقت سردار عبدالولي آمر لواء آنجا بود. اکثر صاحب منصبان به نزد وی میرفتند و با وی در حل مشکلات یاری میجستند، من هم دو مرتبه به دفترش رفتم، سفارش داشتم تا مگر از طرف موصوف به منصه اجرا گذارده شود. پیشآمد وی خیلي شریفانه و نجیبانه بود، ولی به درخواست من روی موافقت نشان نداد.

افغانستان در همین اواخر از جانب یك عده میرزا قلمان بیك کشور کاملاً بیروکراتیك بدل شده بود. کارهای مردم ولو که اصولی هم میبود، بدون دادن رشوه سربراه نمیگردید، و لذا مردم به مرجع آخرین که مقام سلطنت بود، روی میاوردند. میوندوال به سازماندهی گروپ یا دسته ویش ځلمیان که از وجود ایشان بوی کمونیستی استشمام میشد، پرداخت و توقع داشت با جناح چپی های که کمونیست های طرفدار شوروی بودند، کنار آید. یعنی اینکه هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد. میوندوال گرماگرم برای معذرت خواهی حادثه سوم عقرب ۱۳٤٤ مطابق ۲۵ اکتوبر ۱۹٤۰ که در آن میان یك نفر مظاهره چی نیز به قتل رسیده بود به دانشگاه کابل نزد مظاهره چیان رفت و این خامي وی از نظر سیاست بود که با دزد دهن جوال را میگرفت. این جوانان مکتبی با مغزهای کوچك، حرکات گماشته گان خارجی را به ساده گي درك کرده نمیتوانستند، درحالیکه قبلاً درین خانه جرم و جنایتی رخ داده بود. هر اندازه که صدراعظمان تغییر و تبدیل میشدند، وزراء جدید به میان میامد و اردوی تیت و پرك به آن دلشاد نمی شد؛ و آنها حکومت دلخواه خود را نه در وجود پادشاه نه میوندوال و نه محمد داودخان میدانستند. لنین به آنها آموخته بود که بدون شکستن تخم مرغ خاکینه آماده نمی شود در حقیقت که اینان از تار و پود مردم افغانستان خاکینه آفریدند. میوندوال، مُحمد داود و محمد ظاهرشاه درین راه قربانی شدند.

میوندوال از حرکت نامیمون سوم عقرب نکوهش کرد و دروازه های شورش را برخ مظاهره چیان گشاده تر ساخت. میوندوال به محصلان قول داد، تا مسوولین حادثه، مذکور را به آنها معرفی کند و این چیزی بود ناممکن. روز دیگر مظاهره چیان به جانب دفتر میوندوال براه افتادند و از صدراعظم خواستند تا اجازه ورود به صدارت برای شان داده شود. موصوف علاوه بر اینکه به مظاهره چیان اجازه ورود بداخل صدارت داد و به اوشان ادای احترام هم بجا آورد. این مظاهره چیان به میوندوال بی احترامی کردند به این نهج که این ناکسان سلام صدراعظم را علیك نگرفتند، با آنهم میوندوال از آنان معذرت خواهی نمود. در یك کشور ک،

در همه جهات پسمانیهای اجتماعی و فرهنگي و بیگانه پرستی به نظر میخورد، پیاده کردن اهداف دیموکراسی قبل از وقت میباشد.

در اول باید روح جامعه را بسازیم و سپس استخوان بندی و ساختمان آنرا. لیکن وجود این تخم شکنان لنینی را شیطان در بر گرفته بود که حتی نصایح و معذرت خواهی اشخاص را هم قبول نداشتند. میوندوال میخواست اعتبار خود را ازین طریق بالا ببرد، درحالیکه شورویها و نوکران ایشان او را قبلاً نماینده‌ء سی. آی. ای تاپه زده بودند، اگرچه غرور وی اجازه نمیداد که وی خدا ناخواسته اجنت روسي یا امریکایی باشد. حفیظ الله امین و نورمحمد تره کي خلاف عقیده و آرمان شورویها ببرك کارمل را جاسوس غرب خطاب مینمودند. احیاناً اگر نورمحمد تره کي از فرمان شورویها شانه خالي میکرد، مسلماً که او هم نماینده‌ء C. I. A میبود.

محمد داود در سفر اپریل ۱۹۷۷ در ماسکو با بریژنف که از روی احساسات پیش آمد کرد در نتیجه شورویها او را از پای درانداختند؛ زیرا که ماسکو درست تشخیص کرده بود که وی دیگر فریب های ماسکو را نخواهد خورد. محمد هاشم میوندوال در تابستان سال ۱۹۶۸، در پارك زرنگار درحالیکه به استقامت ارگ موقف گرفته بود، بیانیه انقلابی میداد و حتی بعضی اشعار عربی را هم میخواند. انقلاب را توده ها میسازند نه چند نفر صاحبان رسوخ که شهرت شان از دور و بر شان بیرون نرفته است و نه کمونیستها که به زور سرنیزه یك دولت شغالگر نصب کرسی های جعلی شده بودند. انقلاب واقعی از خوان غذای چند رنگ تبارز نکند. سنگر نشینانی که بالین سر شانرا سنگها و صخره های از کوه های وطن ما میسازد با پای پیاده، شکم گرسنه چون شیران جنگلي در دل شبهای سرد زمستان و گرمای سوزان تابستان، فاصله های دور و درازی را پشت سر میگذرانیدند، توقع داشتند انقلاب بیافرینند و سازندگان جامعه‌ء نوین کشور ما باشند. حادثه‌ء سوم عقرب ماهیت انقلابی نداشت، بلکه یکنوع نوشادر روسی بود که یك عده نوکران اجنبی را بی اراده و بی طاقت ساخته بود. حکومت ها با داشتن نظام های مختلف اجتماعي و سیستم های متفاوت اقتصادی در جهان بدون مخالفین نیستند، حقیقت اینجاست که حکومت های افغانستان با پرنسیپ های معدود انقلابي و اصول مبارزه بنابر عدم تجارب و رسایی معنوی اطلاع چندانی نداشتند و آن یکی از ناکامی های فاحش در امور حکومت داری شان بود.

مامورین عالی رتبه که در پست های حساس کشور قرار داشتند، در تصمیم گیری های شان متردد و مشکوك میماندند و ازین جنبش های کاذبي و غیرملی و از دست دادن موقف

های خویش واهیمه داشتند؛ زیرا که حادثه سوم عقرب و هنگامه نادرست آن بالای روحیه اکثریت تأثیر ناگوار گذاشته بود. پادشاه در تمام دوره ء زمامداری اش متوسل به اقدام خشونت آمیز و حرکت قهریه نگردیده بود ورنه ممکن بود که جهت متلاشي کردن این فرقه های اجنبي از گاز اشك آور یا ماشین آبپاشی استفاده می نمود؛ زیرا که این شیوه پاشان سازی اجتماعات در تمام ممالك جهان متداول میباشد. در سال ١٩١٧، لنین بخاطر پیروزی انقلاب اکتوبر ده ملیون انسان را به قتل رسانید، تا بتواند دیکتاتوری را جانشین حکومت شاهی نماید. در سال ١٩٧١، مردم پاریس علیه حکومت موقتی ادولف تیرز بپا خاستند و کمون را تأسیس کردند که آن اولین نهضت کارگری علیه کپیتالیزم بود و دو ماه بعد عساکر حکومت آنرا از بیخ و بن کشید و بیست هزار نفر شان به قتل رسید و دولت از شر ایشان درامان ماند. راستی که انسان اگر مرغ را نه کشته باشد، تیغ به گلوی گوسفند مانده نمی تواند، شاید این طرز بیان صورت احساساتی داشته باشد و اما اتفاقات آن در جهان ما بعید از امکان نبوده و نخواهد بود.

خوب بیاد دارم که شاگرد یکی از مکاتب پایتخت در پل لرزانك میان شهر مقابل لیسه حبیبیه وقت که بعداً لیسه دخترانه عایشه درانی در آن محل موقعیت گرفت، بدریا پرت شد و هلاك گردید، اخبار و جرای همواره در آن باره مینوشتند، و از آن خسته نمیشدند. آیا شکستن سکوت نسبی چهل ساله آرامی، دوره ء پادشاهی از طریق شنیدن صدای تفنگ مایه تعجب خواهد بود؟ صرفاً با فیرهای هوایی این نوکران اجنبي به دویدن شروع نمودند و از نهایت دست پاچه گی یکی به دیگری تصادم کرده و به زمین افتادند که عده از آنان جراحات شدید برداشتند.

شاید هم کدام نفر از موظفین نظامی از نهایت خشم و نفرت که زیاد احساس خسته گی میکرده، چنین فیری نموده باشد. کاملاً معلوم بود که در آنروز هیچ یك ازین پادوهای روسي کشته نشده بودند، و اما زخمی شده گان به خانه های همجوار برده شده و در آنجاها شست و شو و پانسمان هم گردیدند و حکومت پخش آوازه نادرست آن به بیرون جلوگیری کند، درحالیکه آن اداره خود به پکه کردن این آتش نمرود ادامه میداد. تا احساسات مردم را ازینطریق علیه دولت شعله ورتر سازد. در همچو شرایط اداره مربوط نهایت میکوشید، تا روحیه و مورال مردم را از طریق بخیر سپری شد، بلند نگه میداشت. لنین که خود یك عقده کاملاً جنایتکارانه بود میگوید: دشمن را میتوان فریب داد، اما در تاریخ نمیتوان تقلب کرد، او که ده ملیون انسان را در جنگ داخلی کشت و اینرا به تردد تسلی میبخشید ما به پیروزی رسیدیم اما یك

روز اضافه تر از کمون فرانسه دوام نمود کمونیستان و باداران آنان به هزاران تن کتاب و مواد تبلیغاتی را از طریق شعبات، مکاتب و غیره سازمانهای تبلیغاتی به مردم افغانستان توزیع نمودند و چون سورنای چیان آنقدر پُف کردند که دندان در کله های ایشان نماند، ولی مردم بدور ایشان جمع نشدند، بلکه از نزد ایشان فرار کردند. میوندوال منحیث یك نویسنده روشنفکر برایش مشکل بود تا به نکوهش فلان و بهمدان بپردازد؛ زیرا که حزب وی در قطار دیگر احزاب بدون فعالیت نبود.

میوندوال روی موانع و دیگر مخالفتها که روز بروز به حکومت وی اضافه مي شد در اکتوبر سال ۱۹۶۷ از مقام صدارت مستعفی شد و کنار رفت. وی اقدام به چاره های کرد تا از اینطریق موقف خود را در میان مردم مستحکم سازد، او از حد زیاد خود را به دامان وکلا انداخت و اما وکلا، استفاده های خلاف توقع از مقام صدارت نمودند. در سال ۱۹۷۳ مدت چندی بعد از کودتاي محمد داود، وی به اتهام کودتا علیه محمد داود به زندان افتاد و فرزندان ناخلف افغانستان این مرد دانشمند و سیاستمدار را در سلول زندان خفك نمودند، سپس شایع ساختند که گویا مذکور خود را توسط نکتایی اش غرغره کرده است.

میوندوال از جمله دوستان نزدیك محمد داود بود، بعید از امکان مینماید که محمد داود امر قتل او را صادر نموده باشد، از اینکه کمونستان از تماس وی با محمد داود میترسیدند، علیَ الفور به حیاتش خاتمه دادند و به رئیس جمهور محمد داود اطلاع دادند که میوندوال خودکشي کرده است. انسان که تشنهء قدرت باشد شاید از مسوولیت وجدانی و رعایت حقوق بشری و غیره چشم پوشی نماید. رئیس جمهور محمد داود از بندی کردن و بی احترامی در برابر خود و خانواده سلطنتی نیز دریغ نکرد. ریختن خون میوندوال و دیگران زوال و افول آفتاب خوشبختی ما را سریعتر جامهء عمل پوشاند.

صدارت نوراحمد اعتمادی

اعتمادی بنابر سابقه داری اش در وزارت خارجه و شناخت از سیاست های بیرونی در سال ۱۹۶۸، از جانب اعلیحضرت محمدظاهرشاه به صفت صدراعظم کشور تعین گردید تا باشد او به وضع نابسامان اجتماعی، اقتصادی و غیره پسمانی های مملکت گامهای بر دارد.

وی به پارلمان رفت، به جز وکیلان کمونیست، دیگران به وی رأی اعتماد دادند. و با وجودیکه اعتمادي روش ملایمت آمیز با چپی ها داشت، ولی کمونیست های طرفدار شوروی، به این وسیله خواستند تا رضائیت شورویها را به سوی خود بیشتر جلب نمایند. در سال ۱۹۶۹ دوازدهمین دوره، شورا بپایان رسید و مطابق به روحیه قانون اساسی اعتمادي از مقام صدارت مستعفی شد و برای بار دوم از طرف پادشاه به تشکیل اعضای کابینه مکلف ساخته شد.

در پایان سال ۱۹۶۸ کاسگین صدراعظم شوروی از طریق هندوستان وارد افغانستان شد و از اعتمادی دعوت نمود تا رسماً سفری به ماسکو نماید. اعتمادی که در سال ۱۹۶۹ با پایان یافتن شورا سبکدوش شده بود، بار دیگر موقف خود را اشغال کرد. این بار وکلا به بیانیه های دامنه داری مبارزت کردند که اضافه از سه هفته را در بر گرفت و سرانجام رأی اعتماد حاصل کرد و کمونیستها بازهم برایش رأی اعتماد ندادند. آنان میخواستند تا با استفاده از مقام و مسند، دست به باز کردن عقده های شخصی بزنند و خواسته های بدون چوکات را به حکومت پیشکش میکردند که آن نه تنها سبب کندي امور اداری میگردید، بلکه راه را برای حقه بازان و نوکران اجانب هموارتر میساخت، وکیل صاحبان حیثیت و اعتبار خود را نزد اراکین دولت از دست داده بودند، ایشان روی تحریکات وکلای کمونیست، اعتمادی را وقتاً فوقتاً جهت استیضاح به شورا میکشانیدند. و بنابران اعتمادی مجبور شد تا از مقام صدارت در سال ۱۹۷۲ استعفي بدهد و اما قسمیکه بعضی ها ویرا به همکاري با کمونیستها متهم میسازند، عاری از حقیقت است، اعتمادي شخصیت معتدل و میانه رو بود و هم نمی خواست که ملت را در تاریکی همیشه گي نگاه دارد و هم مشکل بود که آن همه ناآرامي ها را به پُف خاموش نماید و جنبشهای اسلامی و کمونیستی که همیش در زد و خورد بودند و این خود درد سر و تشویش کلان به مقامات دولتی بود. رئیس جمهور محمد داود که میخواست احزاب چپی را تهدید و نکوهش کند به تباهی ملت افغانستان انجامید؛ زیرا که

جنبشهای کمونیستی از طریق اخبار و نشرات رادیو مسکو که توأم با فریب و ریا بود به قوت بی سابقه ای پیش میرفت که هیچ یك از ما و شما ازین حقیقت انکار و شانه خالی کرده نمی توانیم. در گذشته ها شواهد و براهني در دست نیست که محمد داود ازین جنبشها انتقادی بعمل آورده باشد.

محمد هاشم میوندوال که سابقه طولانی در امور مطبوعات داشت به آزادی قلم و بیان اهمیت زیاد قایل بود و از کمونیستها خواست تا مظاهره کنان به داخل دفتر او شوند.

اعتمادي که در زمان عهده داري صدارت از جانب روسها به سنگ اندازي متهم نشده بود باین معنی نمیباشد که وی از روسها و کمونیستها طرفدار ایشان حمایت نموده بود. جنبشهای چپي در افغانستان باعث نگرانی دولتهای ایران، پاکستان، دنیای غرب و به ویژه امریکا گردید. سپیرواگنیو معاون رئیس جمهور امریکا، در سال ۱۹۶۸ به افغانستان آمد، موتر ویرا که اعتمادی در کنارش نشسته بود، پرچمی ها بخصوص نجیب الله گوساله وقت که در زمان تسلط روسها در افغانستان به نجیب گاو تبدیل شد، تخم باران کردند و اما اندراگاندی صدراعظم هندوستان زمان ورودش به کابل از جانب کمونیست های طرفدار ماسکو خوب پذیرایی گردید.

آقای اعتمادی ناوقت بالای وظیفه حضور میافت و وقت تر هم به منزل بر میگشت که البته این نوع سلوك سستی و کم مسوولیتي را بوجود میاورد و زمینه های انتقاد را به همه کس میسر میساخت. اعتمادی بنابر فشارهای گوناگون بخصوص از ناحیه وکلا بیك سلسله ناراحتي های روانی دچار گردید و نسبت تداوی به کشور فرانسه رفت. اعتمادي قبل از توطئه هفت ثور سفیر افغانستان در روم بود و سپس ماسکو و برای بار اخیر سفیر دولت جمهوری افغانستان در پاکستان بود.

وی در راه بهتر ساختن مناسبات سیاسی افغانستان و پاکستان که بر موضوع پشتونستان به خرابي منجر شده بود، مساعی بخرج داد و رفت و آمد ها را درین ارتباط میان کابل و اسلام آباد ذریعه موتر انجام میداد. اعتمادي قبل از توطئه هفت ثور غرض آوردن و بردن پیام های سیاسی میان پاکستان و افغانستان در کابل بود و در راه بازگشت به جانب پاکستان، بتاریخ هفت ثور میان جادهء کابل و جلال آباد از جانب خلقی ها گرفتار و در پلچرخی محبوس شد.

ناتوانی روسها از اشغال افغانستان، بریژنف را به فکر انتخاب اعتمادي و دکتور یوسف در امور کشور افغانستان انداخت. قرار اظهارات شاهدان عینی، اعتمادي توسط موتر

مخصوص از پلخرخی خارج ساخته شد. حدس و گمان چنین بود که روسها او را به همین منظور اول به سفارت شوروی و سپس به ماسکو برده باشند تا به پیشنهاد بریژنف موافقت کند.

قرار اطلاعات دیگر که دریشی ویرا از منزلش تقاضا کرده و بعداً ملبس از زندان پلچرخی خارج گردیده - اینجا دو سوال پدید میاید؟

اول - اگر کمونیست های افراطي "خلقی ها" نسبت به نیات و مرام بریژنف در ارتباط به اشتراك اعتمادی در امور اداری کشور دچار ترس و تردد شده باشند، شاید به اعدام وی دفعتاً مبادرت نموده اند.

دوم - گردن ننهادن در برابر خواست بریژنف شاید روسها دیگر در برابر حفظ سلامتی او علاقه مند نشده باشند. و یا به احتمال قوی که او بعداً توسط حفیظ الله امین و تره کی به قتل رسیده باشد. به قرار گفتهء هانری برایشر، تره کی در پنجم دسامبر ۱۹۷۹، در کنفرانس ممالك بیطرف در هاوانا مرکز کوبا؛ اشتراك کرد، وی در برگشت، دو روز در ماسکو متوقف شد و یك سلسله ملاقات هایی را با بریژنف و گرومیکو وزیر خارجه شوروي انجام داد.

بریژنف به تره کي توصیه نمود تا با جناح پرچم بخصوص ببرك کارمل در آشتی را باز بگذارد و همچنان جذب اشخاص غیرکمونیست مانند نوراحمد اعتمادی و داکتر محمدیوسف صدراعظمان اسبق را بسیار ضروری خواند. مظاهرات احزاب چپی طرفدار شوروي در دانشگاه کابل و مکاتب شهر، روز بروز روبه افزایش بود که حتی به ولایات نیز سرایت نمود که از آنجمله ولایات هرات و لغمان در ردیف اول قرار داشتند، این جریانات دولت را واداشت تا ضدیت گروهای مذهبی را علیه ایشان دامن بزنند، چونکه آنان رهبری واحد نداشتند و هرج و مرج از آن متصور بود؛ و باز هم به فیصله دولت آنان دوباره به مرجع مربوطهء شان فرستاده شدند.

دولت افغانستان از چنین جنبشهای مذهبی هم چندان خوشدل نبود و چنانچه در نهضت اماني عین ملاحظات بدیده میخورد که سبب سرنگونی مسیر ترقی در کشور گردید.

صدارت دکتور عبدالظاهر

در جون ۱۹۷۱ داکتر عبدالظاهر از جانب پادشاه به صفت صدراعظم تعیین گردید. وی از نظر اداری شخص نیرومند معلوم نمیشد و به همین علت دوره حکومتش کوتاه بود که بیش از یکسال طول نکشید. داکتر عبدالظاهر مقام های بزرگ دولتي را که عبارت بود از ریاست شورای ملی، وزارت صحت عامه، ریاست اداری لویه جرگه و معاونیت صدارت به عهده داشت.

رادیو بي بی سی در یکي از برنامه های سرویس خبری خود از لندن، داکتر عبدالظاهر صدراعظم را یك شخص مریض و علیل توصیف کرد. همان قسمیکه آقای اعتمادي بنابر فشارهای وکلا، عاقلانه صحنه را ترك گفت و آقای عبدالظاهر همچنان. وکلا بسیار کوشش داشتند تا او را به شورا بکشانند و ازین موقف خود راضی معلوم میشدند. مشکلات لاینحل در امور کشور، از یك حکومت به حکومت دیگر باعث درزهای بیشتر میگردید.

خشکسالی های ۶۹-۱۹۷۲ به پریشانی حکومت داکتر عبدالظاهر افزود و مردم نسبت زنده ماندن خویش و خانواده های خود تمام زنده گي خود را فروختند و در آخر جگرگوشه های خود را به فروش رساندند که دیدار ازین فاجعه قلب هر انسان با احساس را پاره پاره میساخت. اکثر رودخانه ها به جویها مبدل شد که مردم به سهولت میتوانستند از آن عبور کنند. حکومت به عوض اینکه در آن ساحه مصیبت زده به اقدام عاجل دست بزند و مواد عاجل خوراکه بفرستد برعکس هیأتی را سوار طیاره نموده به آنطرف روانه می ساخت تا احوال آن مناطق را به مرکز انتقال دهد. پس حکام و والیان از برای چه بودند؟ شواهد عینی و دهنی بر ما حکم میکند تا عوض هیأت و اشخاص مواد مورد ضرورت اولیه توسط وسایط نقلیه به مناطق مزبور فرستاده میشد.

مردم گرسنه به نان ضرورت داشتند؛ زیرا که آنها از دیدن قواره ها و شنیدن سخنان بی عمل سیر نمی شدند، از جانب دیگر احزاب مختلف به جان حکومت افتادند و کمونیستها اهداف دیموکراسي را وارونه جلوه میدادند و مسلمانان از نفوذ کلتور غرب در کشور شکایت داشتند. و موجودیت هوتل انترکانتیننتال را نیز ناجایز میدانستند.

وقتاکه گروه یا جمعیت معتقد به عتیقه از موجودیت پدیده های تکنولوژیکی عصر ماهواره و فکس و کمپیوتر دچار اختناق فکری می شود دیگر جای تعجب از داشتن هوتل

انتر کانتیننتل نیست.

هوتل بین المللی در اضافه از یکصد کشور جهان اعمار شده است، که سیاحان خارجی از آن استفاده مینمایند. آن نه تنها سبب توسعه و انکشاف توریزم میگردد، بلکه به معرفت و شناسایی یك کشور افزوده و کمك بزرگ به اقتصاد آن کشور میکند، همچنان کلیساها در اکثر ممالك اسلامی موجود است که خوشبختانه موجبات آزار مسلمانان را فراهم نمی کند، بلکه حس تساند و همبستگي را میان انسان ها تقویت مي کند. فرانسیس بیکن که از سردمداران روش تحقیقات علمی است به نقل واقعه میپردازد که بدان وسیله حال جوامع مذهبی، فرهنگی قرون میانه را شرح میکند. در سال ۱۴۳۲ در یکی از محافل علمی میان شاگردان مناقشهء در گرفت و مدت سیزده یوم دوام کرد. موضوع سر شمار دندانهای اسپ بود. آنان آثار علمای پیشین را چندین بار سروزیر نموده و اما موضوع قسمیکه قبلاً بود بی نتیجه و لاینحل مانده بود.

روز چهاردهم جوان تازه کار و جسور چنین پیشنهاد کرد که این مسأله بسیار ساده میباشد طرف مقابل بیان داشت، چطور میتوان این قضیه را ساده فکر کرد. جوان گفت: لطفا بدهن اسپ نگاه کنید تا رفع سرگردانی شود. این پیشنهاد کفرآمیز خشم حاضرین را برانگیخت، ایشان بلاوقفه بسوي این جوان شدند و به جانش افتادند و لت و کوب فراوانش نمودند و از میان اجتماع به بیرونش راندند و علاوه کردند که شیطان در وجود وی حلول کرده است. مردم وطن ما بدون اینکه متوجه شرایط عینی و ذهنی، کمي و کیفي شواهد و براهین گردند، در پی سقوط حکومت شدند و به عوض همکاری به ارگان های دولتی به حقه بازي و دسایس دست زدند که موجب گسستن ذهنیت ها و بافت امور زنده گی گردید.

هر کس درد دلی داشت و به شکستن عقده ها و بغض ها، دل خوش مینمودند، لیکن شخص دیگر، که در جوار وی نشسته بود با او سر میجنبانید و کسي نبود که این شخص ناامید و مأیوس را به نارسایی هایش متوجه سازد و یا اسباب قناعتش را فراهم کند. دولت ها معجزه کرده نمی توانند، یا اینکه مشکلات و عقب مانی را در مدت کوتاهي از میان بردارند، هیچ امور بدون برقراری نظام اجتماعی بجایی نمیرسد. زیرا که رهکشای انکشاف و ترقی با عوامل دوران معاصر برخورد ناگسستنی دارد و به اساس این تسلسل و پیوندها رو به تکامل میرود. انسان های شریف و شجاع بخاطر پیشرفت در راه آزادی و سعادت بشری و نجات از همه اوهام پرستی ها، امراض، بیسوادی و غیره، فداکاری بی شماری میکنند و طبیعت همه خدمات شایانی را به نفع نوع بشر انجام میدهد. شکر خدایرا که چنین نعمت ها را در دسترس استفاده انسان ها قرار داده است. برای مثال تابش آفتاب سبب تبخرات آب ابحار

شده و این بخارات متعدد ابرهای خورد و بزرگ را میسازند، بعداً مطابق به شرایط و اوضاع جوی به برف یا باران نزول میکند که باعث شادابی و حاصل خیزي اراضي میگردد؛ در نتیجه به وفور نعمت و فراورده ها زراعتی کمك مینماید که بدان وسیله انسان ها و حیوانات به زنده گی پرداخته و درصلح صفا بسر میبرند یا برعکس خشك سالی ها یا سیلاب های عظیم شده که باعث ویرانی شهرهای آباد و معمور میگردد. دیدیم مشکلات ناشی از خشك سالی ها و سیلاب ها ویران کننده و همچنان قیل و قال جناحهای مخالف را که به ضعف حکومت داکتر عبدالظاهر افزود و در دسامبر ۱۹۷۲ وی از مقام صدارت مستعفی گردید.

صدارت محمد موسی شفیق

وی شخص مصمم و قاطع بود و بناءً تجارب تلخ حکومتهای گنشته رهگشای پیاده نمودن پالیسی جدید وی در امر دیگرگون کردن حیات اجتماعی مردم ما شد. موصوف تعداد زیادی از قوانینی را که از سالها قبل ترتیب ولی نافذ نشده بود بتصویب رسانید. شهرت و اعتبار وی در مدت کوتاهی در داخل و خارج کشور رو به تبارز نهاد که در نتیجه دوستان افغانستان مساعدتهای زیاد اقتصادی را بوی وعده دادند. از جمله قرار داد تاریخی و حسن نیت که افغانستان را با ایران بسیار نزدیك ساخت، بستن معاهدهء آب هیرمند بود که در دوازده مارچ ۱۹۷۳ با امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران به امضأ رسید.

روسها نهایت در تلاش بودند که از راه های غیر مستقیم مانع امضای این پروتوکول شوند، تا بتوانند پشتونستان دیگری را در غرب وطن، ایجاد نمایند، چنانچه جناح افراطی طرفدار شوروی همچنان حزب دیموکراتیك مترقی محمدهاشم میوندوال واکنشهای از خود نشان دادند. این آب فراوان بنابر محاسبه کارشناسان افغانی اگر اضافه از ضرورت بود و یا اینکه بنا بر ملاحظاتی در داخل از آن استفاده نمیشد، عاقلانه هم نبود که این سرمایه سرشار در جایهای دیگر مورد بهره برداری قرار نگیرد. با روی کار آمدن محمد موسی شفیق تصویب قانون اساسی که از جانب پادشاه هنوز امضاء نشده بود، برای ماجراجویان دروازه را نیم باز گذاشته بود. حکومات افغانستان زود زود یکی از پي دیگری می آمدند با آنهم اسباب رضائیت روسها را فراهم کرده نتوانست. متخصصین روسی بنام های مستشار به هر جا و هر ولایت که دل شان میخواست سفر میکردند و جمع آوری احوال در پهلوی دیگر فعالیت ها از

مسوولیت های اهم ایشان بود، کمك و معاونتهای شوروی در همچو شرایط دشوار در همسایه گی افغانستان که مردم از گرسنه گی در هر کوچه و بازار میمردند، نهایت نامحسوس مینمود و بر عکس تا توانستند از طریق نوکران شان با استفاده ازین مصیبت دردناك مردم را به بیراهه کشانیدند.

روسها باز شروع به گوی و چوگان بازی نمودند، یکی از نخستین نیرنگهای آنان موضع کریدت با اعتبار هشت میلیون روبل بود که اعمار یك دستگاه نفت را به ظرفیت صدهزارتن در بر میگرفت در آن علاوه کرده بودند و این همان کریدتی است که در زمان نوراحمد اعتمادی وعده داده شده بود و اما عملی نشد. در بیست و یك برج جدی سال ۱۳۵۱ اعلان شد که در چاه های جرقدق شبرغان ۳۸ میلیارد مترمکعب گاز کشف گردیده است و همچنان استفاده از بیرایت هرات همزمان با آن به نشر رسید. در چهاردهم برج دلو ۱۳۵۱ به اطلاع رسید که از بدو قرارداد تا کنون از معادن خواجه گوگردك و یتیم تاق پنج ملیارد و یکصد و هفتاد و چهار میلیون متر مکعب گاز به شوروی صادر شده است.

در هشتم فبروری سال ۱۹۷۳ خبری پخش شد گویا که راه ترانزیت افغانستان از طریق بندرعباس تا لشکرگاه سروی خواهد شد و تا سال ۱۳۵٤ کار آن به اتمام میرسد. بخاطر دریافت معلومات ازین پروژه ها یك هیأت اقتصادی دولت لیبیا وارد کابل شد تا امکان کمك های خویش را مورد مطالعه قرار بدهد و هم میخواست تا مفیدیت این پروژه را که از ناحیه شورویها در افغانستان در نظر گرفته شده است، ارزیابی نماید؛ زیرا که لیبیایی ها تا آنوقت خود را با صابون روسها شست و شو ننموده بودند، از سوی دیگر نیکسون معاون رئیس جمهور وقت امریکا به محمد موسی شفیق پیام تبریك فرستاد و این پیام دارای اهمیت بخصوص بود با این ترتیب موسی شفیق میخواست که روابط همه جانبه را با ممالك همسایه و همچنان جهان دیگر استحکام بخشد، شفیق شخص مجلس آرا بود، از لوکس پوشیدن و خوب خوردن خوشش می آمد، کشور ما که هنوز نفس های خسته کن خشك سالی سالهای ۱۹۶۹- ۱۹۷۲ را می کشید، مصارف گزاف این شب نشینی ها مورد نداشت. در هفده جولای ۱۹۷۳ محمدداود با همکاری عدهٔ یی دست به کودتا زد، موسی شفیق، سردارعبدالولی داماد پادشاه، شهزاده احمدشاه وکیل مقام سلطنت و باقی اعضای خاندان سلطنتی را محبوس نمود. باید بخاطر سپرد طوری که موسی شفیق را رفقایش صاحب نبوغ و سیاست مدار پیشنهاد منیمودند، آن اندازه در سیاست سابقه نداشت؛ زیرا که وی با فعالیت های اعضای خاندان سلطنتی نهایت حسادت می ورزید، و کمونیستان همچنان، اگرچه

محمدظاهرشاه پادشاه بود، لیکن وی از ثقلت کار سیاسی داخلی و حتی خارجی محمد داود بی خبر نبود؛ زیرا که هیزم چینان دربارش، وی را از جریانات روز با خبر میساختند. یکی از دوستان من خان محمد که از کشکك پغمان و مامور وزارت زراعت بود، خیلی آرزو داشت تا شامل پوهنحی زراعت کابل شود، لیکن موفق به آن نمیگردید. وی چندین روز در عقب دروازه صدارت کشك میداد تا چطور وارد قصر شود، تصادفاً روزی از عقب صاحب منصبی داخل قصر گردید و محافظین بگمان اینکه خان محمد یکی از همراهان صاحب منصب است بوی چیزی نگفتند. وی بیان داشت که صاحب منصب به طبقه دوم بالا شد، من هم از عقب وی در دهلیز بسرعت در حرکت افتادم، دفعتاً چشمم به علامت برخورد که نوشته شده بود مقام صدراعظم. من نمیدانم چسان جرأت کرده داخل دفتر صدراعظم شدم. وی با عینك هاییکه در چشم داشت و مشغول مطالعه راپور بود، سر خود را بلند کرده دفعتاً چشمش به من افتاد و گفت چه میخواهی؟ من خدمتشان عرض کردم که صاحب، آرزو دارم شامل فاکولته زراعت شوم، در جواب گفت: تو از خود وزیر و رئیس نداری؟ دو جواب عرض نمودم: دارم صاحب. لیکن ایشان رضائیت نشان نمیدهند. صدراعظم مرا به پیش خواند، عریضه، مرا گرفت و مرخصم ساخت و متیقن گردیدم به آرزوی که داشتم رسیدم؛ زیرا که در فکرم رسید چنان یکروز با فیض و برکت را خداوند نصیب من ساخته است. در همان ساعات هنگامه به وزارت زراعت افتاد و غلام جیلانی باختری مدیر عمومی اداری بنابر تلفون حسن شرق رئیس دفتر صدراعظم، دفتر بدفتر میدوید که خان محمد کیست؟ خان محمد بلادرنگ و در همان روز شامل فاکولته زراعت شد ملاحظه میشود که صدراعظم محمد داود در عصر و زمانش از چه اجرآات مهم اداری برخوردار بوده است.

من یکروز نسبت اجرای کاری بدفتر یکی از کارمندان محمد موسی شفیق صدراعظم رفتم، شخصی را که ننگرهاری تخلص میکرد و از یك تلفون به تلفون دیگر دست میانداخت و دور و بر او را تلفون های متعدد احاطه کرده بود و مصروفیت بزرگ وی با همین تلفونها بود و در عین تلفون کردن با رفقایش بخنده و چهچهه باینطرف و آنطرف ذریعه چوکی لول میخورد، از مردم خود و از رنج آنها و نیازمندیهای ایشان و مسوولیت خود شان در قبال جامعهٔ بی خبر و بی اطلاع بودند و به بی تفاوتی در برابر این مسائل معامله مینمودند. محمد موسی شفیق یکبار چنگ به دیموکراسی میزد و باری هم به تیوکراسی. جناب کشککی صاحب میفرماید که یکی از ابتکارات من در زمان شفیق پنج وقت آذان بود که که از رادیو پخش میگردید. درینوقت و با تخریب یك معبد درکابل سبب رنجش گروهي از مذهبیون آن

ملیت شد و این مسأله نه تنها انتقاد مذهبیون مربوط را فراهم کرد، بلکه از نظر سیاسی افق دید و درایت ویرا مورد سوال قرار میداد، در حقیقت که اهمیت و بزرگی پادشاه افغانستان را در برابر ادیان دیگر بسیار ناتوان معرفی میکرد و اما در مورد داشتن وساختن درام و درام، سالها برای اهل هنود ممانعتی وجود نداشت.

کلیسا و معبد در اکثریه کشور های اسلامی وجود دارد و همچنان مساجد در غالب کشورهای غیر اسلامی. در هندوستان که اهل هنود در حق مسلمانها و مساجد ایشان تا چه اندازه بیحرمتی مینمایند و حتی که مسلمانان نمیتوانستند به آواز بلند آذان بدهند.

هند و تروریزم بنام هندو- ویشاپریشاد Hindu- Visha parisha که توسط حزب جاناتا حمایت میشود، مسجد بابری را بهانه قرار داده و میخواست که بتخریب و آتش زدن مساجد در سراسر هندوستان اقدام نماید.

صدراعظم محمد موسی شفیق هم بزودی بدامان وکلاء سقوط کرد، چنانچه یکی از وکلا از کشم بنام سید محی الدین صرف بخاطر هم چشمی که با وکیل محمد حسین خان در کشم داشت، همراه با حاجی هیکل وکیل حضرت امام در شورا بخاطر جنجال برپاکردن مالچر دشت حرم کشم که از مربوطات وکیل محمد حسین بود، شفیق را اغفال نمود. وی بنابر تپ و تلاشهای غرض آلود خود از طریق صدراعظم تلگرام عاجل به والی بدخشان محمد ایوب عزیز فرستاد و سید محی الدین برق آسا خود را به فیض آباد رسانید و والی را غیر مستقیم تهدید کرد که مگر از تیلگرام شفیق صاحب اطلاعی ندارید و چرا تا کنون بسر موضوع طرف منازعه نرفته اید؟ محمد ایوب که چشمان کلان و سبز داشت برآشفته شد و سید محی الدین نیز زود معذرت خواست. وکیل محی الدین برای بخش کردن و نقشه کردن مالچر مذکور یکعده هیأت توپوگرافی را نیز بدانجی آورده بود، من هم به صفت مدیر زراعت وظیفه داشتم تا در جمع هیئت ولایت حضور داشته باشم. در نتیجه موضوع مطابق خواست وکیل محی الدین عملی نگرذید، او باز هم هیأت را به شمول والی تهدید نمود که موضوع را به آگاهی صدراعظم میرساند که هیأت ازطرف مقابل رشوه گویان پول اخذ کرده است. درینوقت بود که سردارمحمد داؤد حکومت را سقوط داد و از شر وکیل ماجراجو رهایی یافتیم.

دوره ریاست جمهوری محمد داؤد

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بتاریخ بیست و پنج جون ۱۹۷۳ غرض معاینات و تداوی چشم عازم ایتالیا گردید، سردار محمد داود موقع را مغتنم شمرده بتاریخ هفده جولای با یك کودتای آرام قدرت سیاسی را بدست گرفت. صاحب منصبان طرفدارش با عده معدودی از عساکر، ارگ کابل، رادیو افغانستان و میدان هوایی را در محاصره گرفتند و یکروز پس از آن، وی خود را رئیس جمهور و صدراعظم اعلان نمود. مردم چیز فهم وطن ما ازین رویداد خطرناك و غیرمترقبه گیچ و حیرت زده شده بودند و میگفتند که پیر مردن حقست، لیکن رخنه مرگ باز میگردد، یعنی که درین راه قربانی بسیار خواهیم داد صرف آنعده که خود را روشنفکر چپی میدانستند، ازین تحول نوبنیاد استقبال گرم کرده و خوش بین به آینده بودند. رئیس جمهور حکومت نظامی را اعلان کرد، قوانین گذشته ملغی گردید و پارلمان را نیز لغو نمود. این دگرگونی سیاسی باعث گشاده شدن فعالیت های خرابکارانه چپی ها (کمونست ها) و غیره فریب خوردگان گردید و گرماگرم با دسایس و فریب های ماهرانه عقیده رئیس جمهور را وارونه تر ساختند تا حریفان کمونست را هرچه تمام و عاجل از میان بردارند. در جمله قربانیان توطئه کمونستی یکی هم غلام محمد نیازی بود که در فاکولته شرعیات دانشگاه کابل استاد بود. وی در عصر محمد داود محبوس گردید و در زمان رژیم کمونستی به شهادت رسید.

محمد داود طبق وعده درماه دلو ۱۳۵۵ مطابق فبروری ۱۹۷۷ شورای بزرگ مردم را دایر کرد و خود را رئیس جمهور افغانستان خواند. بطوریکه روشندل خان روشن مینویسد: «مدتی انتظار کشیده شد و همه گوش با آواز بودیم که چهره های بمیدان خواهندآمد، ولی با مرور چند هفته همهء امید ها به یأس مبدل گشته، غالب همان قیافه های منفور و بیکاره بار دیگر به حیث وزراء قانونی نمودار شدند». که در میان یك تعداد از وزراء کمونست نیز شامل بود.

عبدالقیوم وردك و عزیز الله واصفی علی هذالقیاس. در زمان وزارت واصفی من (نویسنده کتاب) مدیر عمومی زراعت ولایت بدخشان بودم. وی مرا بر اثر شکایتی تلگرامی بکابل خواست. نسبت دریافت سرنوشت خود بدفتر رئیس ترویج محمد غفران رفتم،

وی در جواب با شوخی چنین گفت: خدا بزنید چه کار کردی که وزیر زراعت واصفی به تقرر دوباره ات موافقه نمیکند. بعداً شخص بلند پایه، برایم گفت که واصفی میگوید که وی از صفحات شمال ازبک یا تاجیک میباشد. مسوولیت را بازیچه احساسات قرار دادن یکی از اشتباهات کلان تاریخی است که نمیتوان سیاستمداران، استادان، ملاها، شاگردان مکاتب و اقشار مختلف جامعه را در چنان ویرانگری های اجتماعی بلاقصور دانست. سردار محمد داود، شهزاده احمدشاه وکیل مقام سلطنت و مارشال شاه ولیخان کاکاي خود را تحت بازداشت قرار داد، جنرال عبدالولی قوماندان قوای مرکز را که داماد محمد ظاهر شاه بود، محبوس ساخت. محمد داود القاب مامورین دولتی را به شمول کلمه«خان» که از سالیان سال در میان مردم مرسوم و مروج بود، از بین برد.

ریش سفیدان و بزرگان قوم این تحول جدید و کرده، او را فال نیك تلقی نکرده و پریشان معلوم میشدند؛ زیرا که مردم یك زنده گی فقیرانه آرام داشتند و امید بهبود شدن آن در افق نظرها پدیدار شده میرفت. من در دفتر والی محمد ایوب عزیز نشسته بودم که معززین آنولایت مرکز فیض آباد و قراء به کلانتری وکیل محمد سرور یفتلی و حاجی حضرت قل خان رئیس تیم بزکشی داخل دفتر او شدند. ایشان در مورد چگونه گی حکومت جدید از والی طالب معلومات گردیدند و اظهار کردند که هرگاه این رویداد جدید غیر منتظره مصالح ملی را بخطر اندازد، مردم دست زیر الاشه نه نشسته کاریرا انجام خواهند داد. والی آنها را خاطر جمعی داده گفت: محمد داود پسر کاکای محمد ظاهر شاه است و شخصیت وی نزد هیچکدام ما ناآشنا نیست، لطفاً بخانه های خویش بدون تشویش و اضطراب برگردید و از احساسات وطن پرستانه، تان خیلی ها تشکر. حاجی حضرت قل خان درحالیکه اشك از چشمان این ازبك باوفا سرازیر بود، روی بمن نموده و چنین گفت: داود خان شخص نهایت نمك حرام و بی پاس بوده؛ زیرا که چنین یك تحول و دگرگونی در حال حاضر مغایر روحیه مردم می باشد.

از مردم عامی تا سیاستمدار افغانستان و همچنان اشخاصیکه در امور کارگزاری و کارشناسی صاحب تجارب بودند، نزول و سیر قهقرایی کشور را مرتبط به آغاز آن میدانستند. از جانب دیگر رئیس جمهور محمد داود، اشخاص نامطلوب و مشکوك و بی تجربه را شامل اعضای کابینه و کدر اداری خود نمود.

پرسشها و کنجکاویها اوج میگرفت، کمونستها ازین موقع پربار استفاده عظیم بردند در نتیجه حبس و گرفتارها رو بفزونی نهاد. من این حالت را بچشم سر در خوست ولایت پکتیا دیدم که فیض محمد وزیر داخله در ارتباط به معامله چهارتراشها و غیره برای شخص

وشندل خان والی آنجا هدایت آمرانه داده، او را رهنمایی میکرد.

مردم بدخشان میگفتند که محمد داود برعکس محمد ظاهر شاه دارای خصلت دیکتاتور منشانه (خودسری) بوده و بنابر آن روش خشن و نامسالمت وی باعث ساخته رنجش مردم گردد ناراحتی و نارضایتی را فراهم سازد که سرانجام منتج به یک حالت بد خواهد گردید؛ شخاص را تشویق خواهد کرد تا در مورد مختلف دست بخرابکاری و استفاده های نادرست زنند.

این حدس و گمان مردم درست از آب بدر آمد و مامورین عالی مرتبت بخاطر سرکوب ودن سرچندك کردن حریفان خویش موجبات پریشانی و آزار اهالی بخصوص سیاست مداران، روت مندان و اشخاص چیزفهم گردیدند. بگیر و به بندها زیاد گردید و ناروا شایع میساختند ه ایشان علیه منافع دولت دست به فعالیت های می زنند که اگر جلو ایشان تازه گرفته نمی شود، بعد تر اداره ایشان مشکل میگرد، و قرار قول بعضی ها که معاون صدارت حسن شرق ر رأس این شبکه دروغبافی قرار داشته است. در ارتباط این حرکت بی پایه احوال غلط و روغ که ساخته و بافته شبکه مخفی کمونست ها بود، گوش و هوش رئیس محمد داود را به راهه کشانیدند. سپاس خدایرا عزوجل چه اندازه و چقدر گران خواهد بود بار مسوولیت و ه اندازه غم انگیز مرگ اسرار آمیز معاون صدارت و اطرافیانش که در میان مردم و رئیس مور فاصله ایجاد میکردند و به این نکته حساس تاریخی هرگز متوجه نبودند که با از داشتن محمد داود رئیس جمهور چه اندازه به ملت افغانستان گران تمام میشود.

جارج اوریل بنابر توطئه انارشیست ها که ویرا کمونست خوانده بودند و به زندان یرفت، دیگر کتاب مزرعه حیوانات بچاپ نمیرسید. وی با شنیدن این اطلاعیه غلط که ولیس امنیت در پی گرفتاری او برآمده از بارسی لونا به پاریس گریخت ولی باب سمیلی Bob Smilli دوست شخصی اوریل باعده دیگری بزندان کمونست ها افتاد و در اثر مرض مدیسیت در زندن جان خود را از دست داد. شش هفته قبل از کودتا (توطئه) هفت ثور سفیر امریکا در کابل، واشنگتن را خاطرجمعی داده بود که اوضاع داخلی و خارجی فغانستان با ثبات جلوه میکند، و شخص محمد داود نیز خود را بر اوضاع مسلط یدانست.

محمد داود در بیانیهء خویش از تحکیم مناسبات با پاکستان سخن میگفت که این مسأله نزد مردم افغانستان بخصوص پاکستان یك حادثه غیر مترقبه بود. وی در ماه جون ۱۹۷۸، از محمد رضاشاه پهلوی شاه ایران دعوت کرد تا از افغانستان دیدار نماید، و خود به

کشور های مصر، یوگوسلاویا و هندوستان سفرها نمود. جنرال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا ویرا تشویق کرد تا در کنفرانس ممالك بیطرف که در سال ۱۹۷۹ در هاوانا پایتخت کیوبا برگزار میشود، از انتخاب هیأت کوبایی به صفت رئیس ممالك بیطرف که زیر فرمان شوروی میباشد، جلوگیری نماید.

نقش رئیس جمهور محمد داود در کنفرانس کشورهای بیطرف که از شش تا دهم ماه می ۱۹۷۸ تشکیل جلسه میداد تحت ریاست وی آماده گی گرفته شده بود. محمد داود به عربستان سعودی سفر کرد و با ملك خالد پادشاه عربستان دیدار و ملاقات نمود و در چارم اپریل ۱۹۷۸، سران هر دو کشور اعلامیه مشترك را به عبارت ذیل نشر کردند.

از جمله اظهار گردیده بود، متازعهء که فی مابین ممالك سومالیا و حبشه بر سر شاخ افریقا بروز کرده است، راه حق تعیین سرنوشت بایستی برای مردم اوگادین سراغ شود. این یك مخالفت روشن محمد داود علیه روسیه بود؛ زیرا که مشاورین روسی و عساکر مزدور کوبایی به نفع کشور حبشه و مصروف حمایت از رژیم کمونستی بودند. رئیس جمهور محمد داود به افغانستان برگشت و مدت زیاد پایدار نماند و سرانجام بر اساس دسیسه و توطئه روسها و نوکرانش (خلق و پرچم) جام شهادت نوشید.

در گذشته در عصر حکومت محمد موسی شفیق صدراعظم، جناح خلق و پرچم که موریانه خورده شده بودند، کودتای محمد داود به اوشان دم تازه داد، طوریکه صاحبان دفتر و دیوان در کابل گردیدند، و از طریق رئیس جمهور، وزیر، والی و حاکم مقرر میکردند.

حزب تودهء ایران که تحت فرمان کی گی بی در شوروی فعالیت مینمود، اوراق اسناد و کتب را در ارتباط با ایدیولوژی سوسیالیستی به صورت مخفیانه به افغانستان گسیل میداشتند که سفارت شوروی در بخش و توزیع آن دست بالا داشت. شخصی بنام دستگیر پنجشیری روزی اثر استروفسکی را که چسان پولاد آبدیده شد، بمن نشان داد. گلچین و فشرده این نوشته را که از یك نویسنده علیل و مریض بود، معلمین شوروی به ما در دانشکده زراعتی کیف(اکادمی) میاموختند، ولی قطعاً مایه تعجب و اندیشه من نگردید. دستگاه پولیس مخفی شوروی چنین اسناد و آثار را بروی کاغذ نهایت نفیس و بخطوط بسیار باریك بدسترس کمونستهای افغانستان میگذاشت.

دستگیر پنجشیری گفت: اگر این اوراق بهمکاری رفقاء به فروش برسد از یکطرف بنیه اقتصادی سازمان ما تقویت میشود و از جانب دیگر ایدیولوژی کارگری به پیمانه وسیعی پهن میگردد.

او، این سخنانرا در یك رستورانت کوچك مقابل لیسه حبیبیه سابقه در کابل بیان داشت. وی علاوه نمود که اگر دوستانم همه روزه مرا درین رستورانت دعوت بدهند به غذای شب ضرورتی احساس نخواهد شد. زمانیکه کمونستهای شوروی حکومت رئیس جمهور محمد داود را سرنگون نمودند، او وزیر کابینه و عضو بوروی سیاسی حزب گردید. وی در پست وزارت معارف کار میکرد و بعداً وزیر فوائد عامه شد که به امر و هدایت وی درختان دو جناح جاده ها قطع گردید؛ زیرا که اینگونه اشخاص به اهمیت سرسبزی، گوارایی هوا درمحیط زیست چیزی سرشان نمیشد. او زمانیکه وزیر فواید عامه بود ، من به نزدش رفتم و از وی تقاضایی داشتم و آن اینکه مشکل خسرم روشندل روشن را مانند هزاران دیگر که در زندان پلچرخی محبوس می باشند، بمن روشن نماید. وی در جواب گفت:«شمشیر انقلاب برادر ندارد ». یعنی که شمشیر انقلاب بران است و برادر را نمی شناسد. در دوره محمد داود کتابهای مختلف با عناوین جذاب و گیرا و صحافت رنگین در جوار هوتل سپین زر در کابل که اثر نویسنده های روسی بود ، بوفرت ملاحظه میشد. یکتن از پولیسان پاکستانی بنام خورشید احمد در پشاور که بخاطر اخذ ترتیبات سفر جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان بکابل آمده بود ، بیان داشت: او کتابهای زیادی را که توسط نویسنده گان روسی تالیف شده بود در جوار هوتل سپین زر بچشم سر دیده است و علاوه داشت که این خود شواهد مسلم بود که افغانستان، روز بروز زیر نفوذ شوروی میرود. در زمان تصدی محمد هاشم خان میوندوال که بعداً توسط رئیس جمهور محمد داود به صفت جناح مخالف اعدام شد، آزادی قلم و بیان رو بتوسعه رفت به تجربه رسیده بود که کمونیزم و عقیده کمونستی بروی یك سلسله کلمات میانتهی احساساتی بنا یافته که سبب تلفات میلیونها انسان در سراسر جهان گردیده است. در سال ۱۹٤۸ کمونستها، حکومت چکوسلواکیا را قبضه کردند، و وزیر خارجه جان مساریك را کشتند و جسدش را از کلکین بر سرك پرتاب نمودند. از شروع انقلاب کمونستی چین در سال ۱۹۲۷-۱۹۷۱ از سی و چهار تا شصت و چار ملیون انسان به قتل رسیدند، صرفاً ماوتسی تونگ میان سالهای ۱۹٤۹ تا ۱۹۵٤ دو ملیون انسانرا کشت و در راه صنعتی ساختن چین در سال ۱۹۵۸ بیست وپنج ملیون و در راه انقلاب کلتوری سال ۱۹٦٦ یك ملیون انسان اعدام شدند.

در شوروی زمان به قدرت رسیدن بلشویکها در جنگهای داخلی ۱۹۱۸-۱۹۲۱ پانزده ملیون کشته شدند. در سال ۱۹۲۱، نسبت توزیع زمین قحطی برقوع پیوست که باعث نابودی پنج میلیون انسان گردید و ده ملیون دیگر بنابر نوشته ماکسیم گورکی به کمك مواد

غذایی امریکا از مرگ نجات یافتند. و در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۲ بنابر اصلاحات ارضی ستالین از پنج تا پانزده میلون انسان تلف شدند. در سال ۱۹۴۵، متحدین سه ملیون عسکر ندی روسی را، بروسیه تحویل دادند.

حکومت شوروی این سه میلیون را اعدام کرد. پال پوت که در سال ۱۹۷۵ در کمبودیا به قدرت رسید، در مدت چهارسال از جمله هفت میلیون نفوس کمبودیا یک ملیون آنرا قتل نمود.

محترم صباح الدین کشککی در اثر خود بنام دهه قانون اساسی از قول لیون پولادا مینویسد: هنگامی نونهال دیموکراسی جدیداً در سیستم غرس میشود که مردم آن مدتهای رامعروض بحکومت مطلقه بوده باشند، عکس العمل ایشان در اول این میباشد تا از آزدیهای جدید استفاده ناجایز نمایند و قدرت جدید را برای حل مشکلات و شکایات قبلی شان بکار برند. و بنابر آن با جرقه، اول یك دیموکراسی ناآشنا، واقعاً باید از مردم توقع داشت تا بیدادگریهای گذشته، اجتماعی نژادی، قومی و لسانی را مطرح کنند. «بعبارت دیگر هنگامیکه دیموکراسی در جامعه که حکومت آن در دست یکعده متنفذین قرار داشته باشد و هم اینکه برای بار اول اساس آن گذاشته می شود.، باید تفرقه ها و منازعات ملی را از بین ببرد، و اما متاسفانه به شدت آنها افزوده می شود. و این چیزی است که تا حدی در افغانستان اتفاق افتاده است و بر علمای سیاست و اجتماع لازم میاید تا رهبران افغانستانرا در باره، توقعات بی جای ایشان اخطار میدادند.» عدم تعادل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بموجب روشهای خودسرانه در دلها پوقانه های از باروت تولید کرده میرفت که باشنیدن طبل آزادی بر ترکیدن و انفلاق شروع نمود و هرکس دردهای درونی و پنهانی خویش را به پیش میکشید. و واقعاً فرموده پولادا مصداق عبارت فوق میباشد، وقتا که شرایط تازه و بکر به خاطر یك تحول اصولی تر اجتماعی و آزدیهای بیشتر و ارتباط برخورد آن به نیازمندیها وارد اجتماع میشود، خصوصیات نیرومندان با ابعاد گسترده و تماس آن با اشیا و پدیده ها همچنان محیط زنده گی مسلم است که طرز تفکر مردم را دگرگون میکند.

مردم افغانستان خوش بخت میبودند، در صورتیکه میتوانستند ازین نوع دیموکراسی ها که از جوانب سپوتاز نمیشد، مستفید میگردیدند. نوکران روس (خلق و پرچم) که تامین کننده منافع امپریالیزم شرق در کشور ما بودند، این دیموکراسی را قلابی هم میگفتند؛ زیرا که روسیه امپریالیزم در همسایه گی با افغانستان خوش بین، بمیان آمدن چنین دیمکراسی ها که آزادیهای را به اجتماع تضمین و تأمین نماید، نبود. و خود واهیمه داشت که این دگرگونی

جدید شاید ببالای جمهوریت های مسلمان شوروی اثرات منفی نماید.

مسلمانها همچنان از آمدن چنین یك تحول اجتماعی قسماً در ترس بودند، عده هم کلاسان من در شوروی از خبرهای رادیو B. B. C و صدای امریکا ناراضی بودند و بخصوص B. B. C که افکار ایشانرا کاملاً مشوش و مضطرب مینمود، لذا روسیه شوروی کشور پیشرفته و انکشاف یافته، را در مرزهای جنوبی خود تحمل نداشت، برای آنکه هرگاه مردم این کشورها صاحب دانش و بصیرت کافی در زمینه های حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره شوند، دیگر نیازی به شوروی نخواهند داشت.

اعلیحضرت امان الله- اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و والاحضرت محمد داود نتوانستند به تطبیق اصلاحات اجتماعی و دیموکراسی ملی در کشور موفق شوند، *زیرا آیا* که اجنت ها و نماینده گان اجانب با دریافت هدایا و تحایف از چپ و راست ثبات سیاسی و تمامیت ارضی کشور ما را معروض به خطر و اختلالات نمودند.

در سال ۱۹۶۰، نهضت نسوان از جانب سردار محمد داود صدراعظم اساس گذاشته شد. در قندهار یك تعداد مردم علیه این ریفورم دست به شورش زدند که تعدادی از آنان به قتل رسیدند و بنابران پیاده کردن چنین دیموکراسی ها که بدون مطالعه احوال و اوضاع و خصوصیات مردم بمرحله تطبیق گذاشته میشود منجر به خطر جدی گردیده که تلافی آن خیلی دشوار مینماید.

مردم تا زمانیکه لذت زنده گی را از طریق علم و معرفت و دید و بازدید ها و غیره فعالیتهای سالم اجتماعی و تربیتی درك نکنند به کیفیت دیموکراسی پی نبرده و آنرا با ارزش نمیدانند. در مرحله اول میباید اقشار مختلف جامعه را به دبستانها جمع کرد و آنگاه با تأسیس کلاسهای اکابر و سوادآموزی برای زنان و مردان، نشان دادن فلم های گوناگون بخصوص تربیتی، دایر کردن کنفرانس ها، سیمینارها، گردهمایی ها که خصوصیات مثبت خود را میداشته باشند، توجهات جدی مبذول گردد.

علمای کرام، معززین، واعظین و غیره دانشمندان مسوولیت دارند، تا مردم را در راه آموزش و روش جدید از طریق بیانات و نصایح خودملتفت سازند و مردم را در راه آبادی، وحدت و شگوفایی کشور تشویق نمایند، علل عقب مانی، نارسایی، امراض، فقر و بیچاره گی را به آنان روشن سازند و از بروز کینه و نفرت و بدبینی بیکدیگر که سبب تباهی یك قوم یا یك مملکت میگردد، برای شان آگاهی شود. ماو، همچنین میگوید در مرحله انقلاب دیموکراتیك نمیتوان از بروز تضادها و مبارزات میان طبقات، احزاب سیاسی و گروهبندیهای

دیگر در داخل مملکت اجتناب کرده. ماوتسی تونگ در راه رسیدن به قدرت میلیونها چینایی را قتل عام کرد کمونیزم را مکتب همه چیز میدانست. جارج اُرویل ناول نویس میگوید: شخص دیکتاتوری را بخاطر حمایت از انقلاب تاسیس نمی نماید، انقلاب بخاطر اینست که دیکتاتوری را اساس بگذارد، منظور از اذیت، اذیت میباشد و منظور از شکنجه، شکنجه و از قدرت، قدرت.

او علاوه میکند، هنوز وقت است تا بدانیم که اتحاد شوروی از کدام طریق خود را نابوده میکند. و یا اینکه بپا خواهد ایستاد. ابراز نظر پالاوا یا ماو، ارتباط مستقیم به فهم و دانش و پاکیزه گی زعیم دارد که عزم و تصمیم او در جهت دگرگون کردن اوضاع اجتماعی، سیاسی و غیره یك کشور با ملاحظه به درك شعور همه جانبه مردم باشد؛ زیرا عدم حمایت ایشان از پدیده، نوین بنابر نارسایی های مغزی که بی تفاوتی ها را تبارز میدهد، مبارزه را بخاطر استقلال ملی از جاده مطلوب منحرف میسازد انهماك در راه پیروزی آزادی ملی، وحدت ملی و افکار متجدد که نمیشود، سنن، آداب و عنعنات مردم را بباد فراموشی سپرد، بدست آوردن نام، شهرت و جاه طلبی که صدها هزار انسان در جهت آن تلف میشوند، هیچ ارزش ندارد. دیمکراسی در جامعه افغانستان راه را برای جنگیدن دو نفر نه بلکه برای میلونها انسان باز کرد که در نتیجه سهمگیری و اشتراك جهان صلحدوست را در آن اجتناب ناپذیر ساخت. اشتراك صدها هزار انسان در چنین نبرد های تحمیلی بیگانه گان در امر کاهش تولید فوق العاده مصیبت بار است و تعداد زیاد نفوس بناموجب نا آرامی عمومی که از فعالیت های تولیدی کناره میگیرند دچار به کمبود مواد خوراکه، مسکن ومبتلا به امراض گردیده میمر .. مردم افغانستان بنابر خرابی اوضاع مالی وپایان بودن سطح دانش که نمی توانند حتی از یك ولایت .ولایت دیگر سفر نمایند، لذا کار وفعالیت های شان به فرهنگ محیطی ده و قریه محدود میماند به فرهنگ و پروسه های دیگر و دیگران برخورد بیگانه گی میکنند و بنابران حکومتها مسؤلیت داشتند تا در جهت روشن ساختن اذهان مردم به آموختن ونشاندادن اهداف دیمکراسی از طریق رادیو، اخبار، فلم ها و برنامه های سمعی و بصری وغیره اقدام آگاهانه مینمودند. پروفیسور پاولادا حکومات افغانستان را نظام مطلقه توصیف مینماید و ورود دیمکراسی را رهکشای پیچیده گیهای زندگی در جامعه میداند.

مسلم است که اگر دو پدیده متضاد بهم بر خورد میکنند از تصادم و جرقه های ایندو محیط زنده گی به نحوی متأثر میشود، نفرت وبدبینی های گذشته را دامن میزند و آن بسرعت به پیشرفت مرام دیمکراسی ضربات شدید وارد میاورد ویا کاملاً منحرف میشود ویا

خویش خاصتاً در افغانستان و بطور عام در جهان احساس خطر فراوان مینمودند ورنه حبیب الله کلکانی به هیچ صورت نمیتوانست که حکومت شهزاده افغان را سر نگون کند البته این قدرتهای امپرایالیستی بخاطر حفظ ادامه روشهای استعماری در حوزه مشترکاً پول فراوان به سران قبایل در مرزهای مملکت رشوه و تحایف داده بودند. محمد داود در مرحلهء اول ریاست جمهوری خود سخت تحت تأثیر حرکات مغرضانه کمونستها رفته بود وحتی بمشوره های برادر خود محمد نعیم خان هم گوش نمیداد واین کلانترین خلاء سیاسی وی بود که حاکمیت ملی وتمامیت ارضی کشورما را اضافه تر به بی ثباتی می کشانید. وی در سال ۱۹۷۶ به ایران سفر کرد و در راه باز گشت بوطن وارد هرات شد و مورد استقبال بسیار گرم و پرشور اهالی آنجا قرار گرفت. وی از مهمان نوازی شاه ایران توصیف نمود ودر ضمن بیاناتش بر ایدیولوژی ملی تاکید کرد که خود را متکی بان بسازیم واین تازیانهء بود که جناح متخاصم بخصوص وطن فروشان کمونست وارباباب شانرا از خواب بیدار می نمود.

رئیس جمهور بعضی از افراد کمونست را که شامل کابینهء وی بودند از وظایف شان برکنار کرد واین یکی از عدم تمایل بجانب روسها بود. محمد داود بکشور های هندوستان، پاکستان مسافرتهای انجام داد که تحکیم مناسبات بیشتری را متضمن بود.

از چهار تاهفت جون وی مهمان رسمی دولت شوروی بود، روسها از پالیسی اقتصادی و همچنان مساله پشتونستان که همیش در ذهن رئیس جمهور بود، دفاع نمودند.

پادگورنی رئیس جمهور روسیه که میزبان رسمی محمد داود بود، درصحبت های خصوصی که میان بریژنف، کاسیگین، و داود خان صورت گرفت حضور داشت، آنان به سردار محمد داود خان گفتند که افغانستان در قدم اول نیاز به نو آوری اقتصادی، سیاسی و کلتوری دارد و آنگاه خواسته ها، نظرات واحساسات مردم. واما بنابر تنگ نظری های چوکی نشینان صدر بالا بباد فراموشی سپرده شد، آنها مردم را اسپ فکر میکردند، که همیشه به پشت آنها سوار خواهند بود. روشهای غیر عادلانه چه مصائبی نبود که برما وارد نکرد و درخت وجود وطنداران شجاع مارا با تیشه های جلاد ان کمونیزم داخلی و خارجی پارچه و پرخپه نمودند و در گرد باد این تراشه های خون آلود همگی ناپدید و دور ازهم شدیم. چونکه جلای وطن و آتش در بدری در سراپای وجود ما ول-ول میزند اقارب و دوستان مارا از ما بریده اند و نوامیس ما بیحرمت شده اند، آسان نخواهد بود تا بزودی بتوان از خطاهای اشخاص دخیل در حیات ملی و بین المللی چشم پوشی کرد.

وطن!

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم (حافظ)

رئیس جمهور محمد داود شخصی بود وطن دوست وخدمات بزرگی را در راه انکشاف وتعالی مملکت از طریق مساعدتهای بخصوص مالی شوروی انجام داد. این معاونتها نقشه های استراتژیکی شورویها را قدم به قدم به پیروزی می رساند. ما افغانها در همسایه گی اتحاد شوروی سوسیالستی همسایه شمالی و بزرگ تاچه اندازه از سیاستهای جهانکشایی آن غافل بودیم. جوزوف، یی- دیویس سفیر امریکا در ماسکو که از طرفداران شوروی بخصوص ستالین بود، میگوید: جوزف ستالین در آزادی قانون اصرار داشت و رازهای واقعی را طرح مینمود و طرفدار حق رأی و انتخاب هم بود. اینجا سوال بمیان میاید که آیا روسیه شناسی کار مشکل است؟ همه سیاستمداران داخلی و خارجی باین عقیده بودند که شورویها به افغانستان تجاوز نظامی نخواهند کرد. بعضی ها چنین میاندیشیدند که ماسکو از سالیان دراز باین آرزو بود که به افغانستان تسلط یابد و بریژنف بود که به آن جامه عمل پوشاند پاول چانوف رئیس سابق فدارسیون شوروی بدولت اخطار کرد. اسناد محرمانه در وقت لنین راجع به افغانستان، ایران، هندوستان وغیره باید مخفی بماند تاسبب رنجش این ممالك نگردد. فرضاً اگر مناسبات کشور ما با پاکستان، ایران، چین، امریکا حسنه میبود فکر میکنم این شرایط بهتر نه سیاسی، بلکه اقتصادی، عزم پیشروی روسها را بجانب این کشور یا بطی تر میساخت یا بتعویق میانداخت و براساس یك چنین روش های ارتجاعی فرصت از میان رفتن سیاستمداران پیرو کهنه کار روس میسر شدنی بود و زعامت نسل جوان شوروی خواه ناخواه به این سیاست توسعه طلبی پایان میداد، تیمور کبیر عزم فتح چین را در سر داشت ولی در سال ۱٤۰۵ فوت کرد. در سال ۱۸۰۱ پاول اول پادشاه روس که میخواست با اشغال افغانستان راه خود را بجانب هندوستان باز کند ودر همان سال در اتاق خوابش مرد. تروتسکی هم گفته بود، اگر به انگلستان و فرانسه میروید طریق افغانستان را انتخاب نمایید. مرحوم روشندل، رئیس جمهور را بنابر ارتباط وظیفه داری خوبتر میشناخت، در کتاب بنام عهد شکنی های شوروی چنین مینویسد:

« محمد داود شخصیت احساساتی، قاطع وسرزور بود. غالب در کردار خود زیاد زیر

تاثیر قرار میگرفت که معقولیت را کاملاً از دست میداد وی بمرض خود خواهی و اقتدار پسندی هم مبتلا بود، مشاورت و مصلحت دیگران خوشش نمیاید و جز خدمت به وطن مرامی هم نداشت.

من بنابر احساس مسوولیتکه داشتم، بحضورش رفتم و برایش گفتم، چنین حرکات اصلاح شود و الا عواقب ناگوار در قبال خواهد داشت. ابراز نظراتم راشنید واما ظاهراً آنرا مهم تلقی نکرد ویا نمیخواست در آنوقت کدام عکس العمل نشان بدهد. وی میگفت که این وضع مارا سخت خسته ساخته بود، بار دیگر نزدش رفتم و واضح گفتم که اگر وزراء شما نابلد کار باشند، شما که از نزاکت های کار اگاهی دارید و هم از روحیات جامعه اسلامی خوبتر میفهمید و نباید آنها را به ادامه چنین تخریبات آزاد گذارید که عکس العمل های خطرناك ببار بیاورد. موصوف این بار دلایلم را پذیرفت و اما عکس العمل قاطع در تصمیم خودنشان نداد، تنها اینقدر گفت که باید همه آنها در امور ولایات مداخله ننمایند.» از جانب دیگر بعضاً حکام در بی تفاوتی های غرق بودند ووقت خود را زیاد تر بکارهای سود جویانه مصروف میداشتند تا منافع ومصلحت مردم.

اگر سیاست بازی هم میکردند عمل شان پر از اشتباهات بود- برای مثال، عوض اینکه خلقی وپرچمی، ستم ملی، شعله جاوید، افغان ملتی ها وغیره درون گنده ها را دستگیر کنند از زنخ ملاها و روحانیون سخت محکم میگرفتند ودیدیم که کمونستها بعد از پیروزی هم بجان ایشان تاختند. محمد داود ابتدا گرم گرم به گفتار کمونستها گوش میداد و یك تعداد شخصیهای ملی را که مخالفت به پالیسی وهم علیه کمونیزم بودند به قتل رسانید، برعکس نوکران روس را به سمت های وزارت، سفارت وولایت وغیره گماشت. سردار محمد داود بعد از گذشت مدت زمانی بحال آمده، از کرده، خود پشیمان شد. تیمور لنگ هم در دوره اخر توبه کرد وجام سبو بشکست.

هفت ثور

پیدایش علوم معاصر در چگونگی دید سازمانها ، گروه بندی های سیاسی، اجتماعی و بصورت کل در راه دگرگون ساختن قیود زنده گی که بستگی برفع نیازهای جامعه دارد نقش سازنده بجا میرود روشهای عتیقه یی که در سستی و بطائت پائین و بالا میروند ناگزیر در نشیب و فراز عقاید متجدد بموجب یك هدفمندی خاص انکشافی در ساحات همگون بحکم زمان ناپدید می شوند، لیکن نادیده گرفتن اوضاع . احوال محیط پرورش که پیاده کردن پدیده مورد نظر کورکورانه صورت میگیرد واضح است که آن پدیده با نداشتن خصوصیات ملی در میان مردم اجنبی نمودار میگردد و یا اسلوب زور و فشار در راه پیاده کردن اهداف آن بکار رفته است، مسلماً که محیط طبیعی مردم مواجه بسردرگمی میشود.

و بنابرآن لازم است تا در پرتو اندیشه های سالم واقعی و ملی که انسانها بتوسط خود و محیط جامعه خود را در راه پیدا کردن اهداف و قوانین اجتماعی بوجه احسن دنبال نمایند ارزیابی قسمی در تمام جوانب فورمول زنده گی شرط اساسی میباشد، در غیر آن برخورد پدیدهء مذکور به انواع بندشها صورت گشایش پیچیده گیها را دوچندان خواهد ساخت و لذا شکل مغلق جامعه در زیر شرایط مذبذب و مشکوك به سادگی نمیتواند روشی را پیروی کند که از جانب سازمانها ، صورت بندی اجتماعی یا حزبی بخصوص، بمرحله اجرا گذاشته میشود ، مردم درین تشویش اند که پذیرش روشهای متجدد یا صادر شده از جوانب، بنابر ملاحظات قادر نخواهد بود تا به حفظ عنعنات، رسم و رواجها ، اقتصاد و ارزشهای دیگر پای بند بماند؛ زیرا ورود شی جدید یا اضافه شدن عنصر نو و تازه در چوکات پدیده مطلوب اثر انقلابی گذاشته که آن منتج بدگرگونی ذاتی میشود ، مسلماً پژوهش اساسات جامعه شناسی در راه پیشبرد و تحولات ارتقایی و غیره از طریق تربیت گاه سالم بخاصر شگوفایی مطلوبتر تغییر ماحول زنده گی که جهات همه جانبه فعل و انفعالات بشری به آن بسته گی دارد ، ضروری پنداشته میشود .

چرا تفاله ها و تخم شکنان لنینی درمدت اضافه از یازده سال با حمایت قاطع نظامیان روسیه امپریالیزم و سیاست مداران کهن و هم طرازان ستالینی با زور و سر نیزه، شلاق، اختناق، زنجیر، زندان، کشتارهای دسته جمعی و غیره وحشت و ترور در برابر ارادهء آهنین

مردم بیدفاع کشور ما دست به عقب نشینی زدند.

روسیه امپریالیزم با داشتن ید طولا در ارتباط با توطئه ها و دسایس بین المللی در راه نیست کردن حکومت های غیر دلخواهشان همچنان افراد، متهم بوده است. ده سال بود که طراحان روسی در پی از میان بردن اصول آزاده گی یعنی لیبرالیزم Libalism آزاد فکری و سیمای افغانستان بودند که البته بلن موفق نشدند، بناءً توطئه قتل علی اکبر خیبر مربوط به جناح پرچم و طرفدارانشان که در کابل نفوذ فراوان داشتند، حکومت محمد داود را متزلزل ساختند.

هر سازمان سیاسی که بخواهد مرام خود را با ذهنی گری یکجانبه یا سطی گری بکرسی بنشاند بعید از پذیرش علم اجتماع است، نه تنها کمونستها بلکه حکومتهای افغانستان با مسایل عینی آشنایی نداشتند؛ زیرا که سیاست و کاردانی به بازی و جابجاکردن دانه های شطرنج میماند.

برادشیر مینویسد: مرگ علی اکبر خیبر بود که کشور افغانستان را بجانب تباهی سوق داد عجب است که یك باند کوچك کمونستی مقدرات مملکت را در اختیار خود گیرد؛ زیرا این باند بهیچ صورت این ظرفیت و لیاقت را نداشت، حتی خلاف توقع و تصادف بود تا دولت در دامان ایشان سقوط کند. و به اشغال افغانستان، شورویها اهداف استراتژیك و درازمدت داشتند، تا از طریق این پرورشگاه ترور و جاسوسی مفکوره انقلاب کمونستی را به پاکستان، ایران و جایهای دیگر صادر نمایند و هم از نفوذ چین کمونست درین مناطق جلوگیری کنند.

با بمیان آمدن انقلاب اسلامی امام خمینی (رح) در ایران- برای شورویها مشکل بزرگ خلق گردید. هجوم قواء پکت وارسا بچکوسلواکیا در سال ۱۹۶۷ که شوریها آن مملکت را غیرقانونی اشغال کردند، کریملین کاملاً اعتماد خود را در میان جهان بین المللی از دست داد؛ زیرا که قشون شورروی دیگر از آن کشور خارج نمیشد و غربیها نیز از وحشت و چشم سفیدی اربابان عتیقه پسند کریملین ترسیده بودند. با دورکردن رئیس حزب کمونست چکوسلواکیا از مقامش و تعیین دوبچك از طریق سازش سیاسی عوض وی، مردم خواهان اصلاحات عمومی گردیدند.

در چوکات جامعه سوسیالیستی چك که توسط کمونست ها اداره میشد، تقسیم قدرت و دیموکراسی شیوه صلاحیت حزب کمونست در حیات ملی و انتقال مسوولیت بزرگتر به اعضای منتخب حکومت برنامه ریزی شده بود. در نظرخواهی عمومی مردم حمایت وسیعی

خود را ازین ریفورم آغاز نمودند، ولی شورویها از آینده آن بسیار به تشویش افتادند و به آن کشور هجوم بردند.

روسها در کشور ما به ساختن ساختمان ها اقدام کردند که از آنطریق بتوانند توجه و علاقه مردم را جلب کنند و اما برعکس ذهنیت آنها را نسبت به جهان غرب و امریکا میخواستند مغشوش نمایند. طوریکه قبلاً اشاره شد محیط نشدن بر تمام جوانب یك موضوع عبارتست از ذهنی گری یك جانبه که آینده نافرجامی را در بر دارد. مسافری در رباط توقف مینماید تا شب را در آنجا سپری کند، وی مرکب خود را در محل محفوظ جابجا میکند واما یك عده رندها خر ویرا دزدیده به فروش میرسانند و از پول آن در همان شب ضیافت کلان میارایند و غذای مکفی بر سر سفره حاضر میکنند و از مسافر هم دعوت میشود تا در صرف طعام شب با دیگران اشتراك نماید.

زمانیکه این مراسم به آخر میرسد، همه گان بصورت دسته جمعی یك کلمه را تکرار میخوانند (خر برفت و خر برفت و خر برفت). مسافر که هم زیر احساسات آمده بود از همه کرده بلندتر صدا میکشید. وی صبح وقت از خواب بیدار شد چشمان خود را مالیده بجانب مرکب خود روان شد که متأسفانه دیگر مرکبی وجود نداشت.

سید داود والی بامیان در مجتمع مردم بیان داشت: ما عزم قطعی داشتیم که این کودتا در بیست و شش سرطان صورت بگیرد. شورویها از آنجهت هر دو جناح خلق و پرچم را بهم آشتی دادند تا دسیسه قتل اکبر خیبر متوجه ایشان نگردد، برعکس آتش خشم و نفرت کمونستها را علیه حکومت داود خان تحریك نموده باشند که آن خواه ناخواه منتج به اضمحلال حکومت رئیس جمهور میگردد.

نیویارك تایمز در هفت جنوری، ۱۹۷۰ نوشت که کمونستها در پایتخت افغانستان نتوانستند موتر حامل ویرا متوقف سازند. سپیرو اگینو معاون رئیس جمهور امریکا برای بازدید نزده ساعته وارد کابل شد و از جانب مردم استقبال گرم شد، لیکن جناح چپ بسوی موتر وی خشت حواله کردند، اگینو عالیترین مقام بلندپایهء امریکا بود که بعد از هایزن هاور رئیس جمهور در سال ۱۹۵۹ از آن کشور دیدن مینمود. من نویسنده این اثر، بچشم سر مشاهده کردم که نجیب الله از حزب پرچم به جانب موتر اگینو که آقای نوراحمد اعتمادي در کنار وی قرار داشت، تخم مرغ پرتاب مینمود.

کمونستها در سال ۱۹۷۸ با یك کودتای خونین و شرم آور حکومت افغانستان را سقوط دادند حزب کمونست طرفدار شوروی بیك سلسله اصلاحات که سالها مورد انتقاد عدهء مردم

بود، مبادرت کرد.

نور محمد تره کی اعلان داشت که بدون درنظرداشت قوم و قبیله، ملیت، نژاد و زبان برای همه مردم حقوق مساوی مرعی الاجرا خواهد بود. بهمین اساس وی فرمان چارم مساوات را در پانزده ماه می صادر کرد.

سردار محمد داود بنابر خرابی شرایط اقتصادی و غیره کشور در تلاش آن افتاد تا جامعه عقب مانده افغانستان را از طریق مساعدتهای گوناگون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در همسایه گی ما قرار داشت به شگوفایی برساند، تا تحصیل یافته گان و فرهنگیان شوروی جوابگوی نیزمندیهای آینده کشور افغانستان باشند. نقش تکاملی معرفت از دبستان فلسفه مارکس و لینن جز ورود نظریات مارکسیستی و توسعه تبلیغات امپریالیستی به سود شوروی چیز دیگری نبود. چونکه عدهء انگشت شمار منحرف، از حمایت قاطع شورویها برخوردار بودند، لذا حرکات توطئه آفرین مزدوران روسی سری نه، بلکه علنی هم بود. پخش کتابها، اسناد، اوراق، فلم ها و غیره از طریق شبکه های جاسوسی کی گی بی به پیمانه وسیعی در نفس کابل پراگنده شده میرفت که این خود یکي از شواهد زنده و برجسته در بخش دگرگون نمودن افغانستان بود. در اپریل ۱۹۷۷ ملاقات میان محمد داود و لیونید بریژنف سردبیر حزب کمونست و ستاد کل ارتش سرخ در ماسکو صورت گرفت. بریژنف با محمد داود رئیس جمهور افغانستان به شیوه صحبت کرد که گویا داود خان یکی از سران اتحاد شوروی در بلاك شرق باشد. محمد داود بنابر تند مزاجی اش دفعتاً برافروخته شد و گفت که من رئیس یك مملکت مستقل هستم و بکس حق نمیدهم با چنین شیوهء با من صحبت نماید و چنین یك مجلس رسمی و مهم را فوراً ترك گفت و بریژنف جهت خداحافظی وی بمیدان هوایی رفت و لیکن رئیس جمهور هنوز درك نداشت. رهبر شوروی یکساعت انتظار کشید تا که وی حاضر شد.

بریژنف از وی خواست مدتی در ماسکو توقف نماید، لیکن وی در جواب معذرت تقدیم داشت و گفت من وقت ندارم. خدا حافظ.

ما افغانها مردم کوهستانی هستیم، تندخویی و آتشین مزاجی در طبیعت ماست و بنابران به مشکل میتوان جلو چنین سرکشی و طغیان را که از نهایت احساسات منبع گرفته است، گرفت. اگر چه شکیبایی و بردباری شاخی است پرمیوه و گاهی ممکن است توسط خشم از عکس العملهای که مصیبت بارمیاورند، جلوگیری کرد.

انسانهای که از ارادهء نیرومند برخوردارند، در برابر مزاحمت های شدید تکان نمیخورند

و بعضیها به این عقیده اند که اگر تحریك قویتر از میکانیزم باشد، عکس العمل بمیان میاید، عکس العملها از برافروخته گی و تند مزاجی ها چه ملی باشد و چه محلی، همه مصیبت آورند.

ماجرای ارج دوك و خانمش صوفیا که در اصل یك حادثه کوچك بود، منجر به جنگ جهانی اول گردید. بروز جنگ جزیره قرم(کریمیا) بخاطر کشته شدن چند نفر از طرفداران کلیسای ارتودوکس روسی که پادشاه روس به سر دولت عثمانی تاخت، دولتهای انگلستان، فرانسه و ترکیه علیه روسیه اعلان جنگ دادند.

محمد داود با پابندکردن عده از نوکران ماسکو مارا در گرداب خون غرق کرد. تبارز خشم بیحاصل از بدن شخص ناسالم حرکتی است مرگبار که بایستی جداً از آن جلوگیری شود موازی به آن موقع میسر شد تا فرمان هاي دیگر از طریق رادیو و اخبار بمردم پخش شود ولی بنابر موجبی ادامه نیافت. صدور فرمان ششم با رباخواری پایان داد، براستی که مردم از جانب یکعده سودخواران سخت در شکنجه بودند، سن ازدواج برای پسران هژده و دختران شانزده سال تعیین گردیده بود و توسط فرمان اعلان شد. فرمان هشتم نوامبر که ارباب الرعیتی را نیز از بین برد، فرمان ششم که قبلاً در آنباره ذکری بمیان آمد عده یی از بیچاره ها را بخاکدان خاك برابر ساخت که شامل حال بیوه زنان، معیوبین، و یتیمان بود.

فرمان اصلاحات ارضی که از حساس ترین مسأله بود، درباره مالکان زمین صورت گرفت و باید این فرمان قطعاً عملی نمیگردید و یا اینکه کلاً به تعویق می افتاد؛ زیرا که در افغانستان زمین های زراعتی بان پیمانه نبود که برای مردم توزیع میگردید. از جانب دیگرخلقی ها در مقابل زمینداران که سالها مورد احترام عامة الناس بودند، بنابر کور درکیشان بی ادبی کردند و حتی که زیر لت و کوب قرار گرفتند. این کسان احساساتی نظام سیاسی خویش را مارکسیزم و لینینزم نامگذاری نمودند، استادان روسی جهت آموزش دادن تعلیمات مارکسیستی وارد دانشگاه کابل شدند. خلقی ها در اثر نوشادر روسی در مدت کوتاهی بدون درنظرداشت احوال و اوضاع عصر جدید کاملاً خصوصیات حیاتی مردم را دگرگون ساختند، آنان از موقف خوبی برخورداری یافتند و پرچمی ها جوقه، جوقه از صحنه سیاسی بکنار کشیده شدند. متواری و یا زندانی گردیدند، سطح دانش و بینش پرچمی ها بمراتب برتر از خلقیها بود و اما بودند عده یی از گروه پرچم که ناتوان تر و خبیث تر از خلقی ها مینمودند.

بطور مثال ببرك کارمل زمانیکه از سفر شوروی به کابل برگشت، پرچمی ها مردم را از

کوچه و بازار گرد آورده و به استقبال وی میبردند. من در آنوقت مدیرکوپراتیفهای زراعتی کابل بودم. یکنفر پرچمی عضو کمیته ولایتی کابل مرا از صف مامورین خودم بزور اخراج کرد و چونکه من صرف اینقدر گفته بودم که چرا مردم را از کوچه و پس کوچه و راه های دور جمع کرده به محل پذیرایی میبرند. سو استفاده کمونستها از قدرت در ارتباط با اصلاحات نظری و اختیارات مطلقه، کشور را به پرتگاه نابودی سوق داد و آنهم بدست یکدولت غاصب خارجی.

در شانزدهم اپریل، علی اکبر خیبر در جوار عمارت ساخت شوروی در کابل از جانب شخصیکه تا هنوز هویتش نا مشخص و نامعلوم مانده است به قتل رسید. وقوع چنین رویداد بسیار بامهارت بدون آموزش یك مکتب یا سازمان تروریستی از توانمندی و قابلیت یك همشهری بدور مینماید. این قاتل ماهر و خطرناك بچنان موضوع حساس تماسی گرفت که ضربهء قوی آن تا زمانه ها و قرنها باقی خواهد ماند. مراسم بخاك سپاری وی با مظاهرات بزرگ و شعار های ضد دولتی همراه بود و مردم تماشاچی که شاید این جنایتکار بین المللی هم در میان ایشان بود، اجتماع را انبوه تر ساخته بودند، تشکیل اجتماعات به اسلوب مظاهرات در نظام جمهوری تازه بمیان آمده ممنوع بود و لذا حکومت فیصله نمود تا رهبران احزاب را دستگیر و توقیف نمایند. آیا این تصمیم یك تجویز مدبرانه بود یا نبود؟ محتاج بوقت و قضاوت مردم بود. اگر به تاریخ کودتا های سیاسی نظری بیندازیم می بینیم که اکثراً نظامیان در راس چنین براندازیها قرار داشته اند، لذا عمل معقول و مؤثر شاید از همه اولتر این بوده باشد، تا افراد مشکوك و مظنون در قطعات عسکری عادلانه شناسایی میشدند. این حرکت عاجل و ناوقت رئیس جمهور گروه ها و دسته های اجنبی را بسیار دست و پاچه ساخت، بطوریکه هرکدام مرگ خود را بچشم سر مشاهده میکرد. اسناد ومدارك نشان میداد که روسیه امپریالیزم در سازمان دهی این گروه بیوطن سهم داشته است. و بنابران سفارت شوروی از افشا شدن اضافه تر این بدنامی بزرگ ایران وکریملین را وارد ماجرا میسازد.

سهمگیری مشاورین و دیگر کاردانان روسی در رأس اعضای کی جی بی بنابر عدم مهارت و دانش نوکران در چنان یك مرحله نهایت نازك و حساس حتمی به نظر میرسید. بعض ها کشته شدن علی اکبر خیبر را به پولیس مخفی ایران (ساواك) ارتباط میدهند و حزب کمونست طرفدار شوروی بعد از غصب قدرت سیاسی، رئیس جمهور محمد داود را بان متهم میسازند و بعضیها خلقی ها را به آن تهمتی می کنند.

علی اکبر خیبر از تیوری نظری که داشت، سرآمد احزاب چپی دیگر بود، لذا حسادت و کینه

توزی جناح مقابل که از احراز مقام وی در آینده واهمه داشتند، شاید دست به چنین اشتباه و خطایی زده باشند؛ زیرا که اکثر مظاهرات و گردهمایی ها در کابل علیه دولت را پرچمی ها سازمان میدادند و نفوذ فراوانی در میان افراد بلند پایه دولتی داشتند، مبرهن است که سطح دانش و بینش در شهرها بیشتر از حومه میباشد و بنابران پرچمی ها در ارتباط باین مسائل و با معنویات بلندتر و نیرومندتر جلوه میکردند. در صورتیکه امنیت و مصالح مملکت از رهگذر چنین خطای کمونستی در معرض خطر جدی قرار داشته باشد، چرا تیشه بدم پشك میزنند، دولت در قدم اول میباید برای از میان بردن این چند نفر اجنبی محدود که تجارب و فهم ایشان در حداقل قرار داشت، نمی شد که از طریق یك دستگاه خاص برای نابود کردن ایشان اقدام مینمود، که البته این حد ویرانگری، مهاجرتها و قتل عام ها زیاد تر بوقوع نمی پیوست. کمونستها و طرفداران ایشان در اندونیزی بنام جنبش سی سپتامبر ۱۹۶۵ تحت قوماندانی یون تونگ کلونیل (کرنیل) دستگاه رادیو را اشغال کردند، و تشکیل شورای انقلابی و کابینه را اعلان داشتند و اما در جریان همانروز دستگاه رادیو از تصرف شان بیرون شد و با تلاش برق آسای جنرال سوهارتو قوماندان قواء احتیاط این جنبش برای همیش خاموش ساخته شد. کمونست ها شش نفر از جنرالها را به قتل رسانیدند، رئیس جمهور سکارنو هنگامیکه بمرکز فرماندهی کودتا در میدان هوایي رسید، ویرا از کشته شدن شش تن از جنرالها مطلع ساختند او در جواب گفت: در انقلاب از این موارد بسیار اتفاق میافتد. آوازه کشته شدن جنرال ها آتش خشم و غضب را در آن کشور بیشتر شعله ور ساخت. اعضای انصار Ansor شاخه نهضت علماء علیه کمونستها جهاد اعلان کردند که در نتیجه از یکصد و شصت هزار تا پنجصد هزار نفر قرار تخمین به قتل رسیدند.

حفیظ الله امین بنابر دلسوزی پولیس موظف در همانروز مخفی ماند، نامه ها و پلانهای ویرانگری خود را در بخش به ثمر رساندن این کودتا توسط ارجمندان خود و غیره به سمع نظامیان وطن فروش میرسانید و پولیس آشنای وی به او موقع داد تا بخاطر آرام اوامر خائنانه خود را از محل خودش صادر نماید. یکتن از نماینده های اخبار بی بی سی که از کابل به تهران رفته بود، از طریق رادیو تهران هوشدار داد که عنقریب یك کودتای نظامی در کابل صورت خواهد گرفت.

جارج میدویدوف مینویسد: افغانستان یك کشور فئودالی است که از ملیت های متعدد و طوایف متعدد ساخته شده است و مطلقاً آماده انقلاب سوسیالستی نبود، صرف از طریق معاونتهای اقتصادی شوروی میتوانست، عصری و مدرنیزه شود. ماو، مردم را به ماهی

تشبیه نموده و میگوید: گوریلاهائیکه بکمك مردم در آب زنده گی میکنند به پیروزی رسیدند، لیکن استراتژی انگلیسها، فرانسویها و امریکایی ها طوریست تا طبیعت مردم را در میان آب بدست آورند اما روسها آب را خشك میکنند و ماهی را سر میبرند.

داکتر کلاودمال هوریت Dr Claud Mal Huret مؤلف کتاب (دکتوران بدون سرحد) که از وضع شفاخانه های مبارزین در داخل و خارج افغانستان دیدن نموده است غفلت و چشم پوشی سازمانهای خبری را که درین مورد نقش سازنده، دارند، نکوهش میکند. وی اضافه میدارد که شورویها درگیریهای طولانی تری علیه افغانها نسبت به جرمنها در جنگ دوم دارند، چیزیکه در افغانسنان در سال ۱۹۸٤ واقع شد شبیه است به قتل عام مردم اکراین در سال ۱۹۳۳. جارج آورویل کمونیزم را خوب درك نموده، میگوید: اگر میخواهید به فکر آینده شوید، کفش را در صورت خود قبول کن و این آینده که چار سال قبل در افغانستان واقع شد و شورویها در راه رسیدن به پیروزی بمب های ضد پرسونل را به اشکال و رنگهای مختلف مطابق بوضعیت ارادتی در اطراف دهات و قریه ها پراگنده کردند، طوریکه یکنفر پائین رتبه به هوا شد و خود بزمین خورد و دستش به بمب دیگری تصادم کرد ودست خود را از دست داد.

اشخاص فنی روسی می فهمند که این زخمی ها بار دوش جامعه اند که تداوی متداوم میخواهند روسها ببالای افغانها بکرات آنقدر آبجوش خواهند ریخت تا آزادیخواهان و مردم افغانستان از روسها تقاضای عذر و مرحمت بخواهند. داکتر مال هوریت اضافه میکند که این شکنجه و آزار بیکران در نتیجه جنگ اجتناب ناپذیر تاثیر جنبی ندارد، بلکه آن زرع، زرع تلخی است که توسط استراتژی شورویها کشت گردیده است. رشد نا بهنگام Precocity احزاب مختلف این کشور را بخرابه‌مبدل ساخت. سر انجام یك تعداد قتل های سیاسی در کابل زنگ خطر برای کارشناسان دولتی بود تا خود را علی الفور متوجه آن میساختند.

سابقاً عقاید محمد داؤد به شاخ و برگ دادن گروهبندی های سیاسی مقید ملتح میشد و این انگیزه بود تا بوسعت چشم سفیدی و آزاد زبانی عده، کمك نماید؛ البته شبکه های جاسوسی ماسکو به این بی نظمی و قتلهای بی نهایت مرموز بی ارتباط نبود. اورویل میگوید: این ضرورت هوش و فهم بکار ندارد، بلکه تصوری است تا رفتار شوروی را درك نماییم؛ زیرا تمام حرکات را از عقب دیوار بلند کریملین که توسط مشتی از سیاستمداران عتیقه که جز به فلسفه مارکسیزم و لینینیزم بدیگر اخلاقیات عقیده مند نبودند بایستی درك نمود، کاریست مشکل. بعد از سپری شدن ۲۳۱ سال دوره سلطنت از اینان بپایان رسید. درانی ها این کشور را بنام افغانستان مسمی ساختند. کسانیکه خود را جانشین ایشان میدانند، باید

بدانند که این یك کار و عمل ساده یی نیست، کشمکشهای قومی، نژادی، زبانی و غیره زمینه ساز ناآرامی های خواهند بود که عملاً به چشم خواهیم دید.

قتل در بالای پل واترلو

در هفت سپتامبر ۱۹۷۸، گیورگی مارکوف ناراضی بلغاری که به انگلستان پناهنده شده بود. بعد از پخش سرویس خبری بی بی سی از بالای پل واترلو به طرف خانهء روان بود که دفعتاً خلهء در اطراف ران خود احساس کرد، وی به عقب نظر انداخته شخصی را می بیند که به طرف زمین خم شده چتری خود را راست میکند و با لهجه خارجی غُم غُم کرده می گوید: عفو میخواهم. مارکوف این موضوع را با خانم خود در میان نگذاشت، لیکن فردای آنروز تب شدید نمود و دفعتاً به خاطرش آمد که این تب شدید شاید با حادثه شب گذشته بی ارتباط نباشد.

پولیس سکاتلیند یارد اعلان کرد که داکتران از ران مارکوف یك ساچمه گك کوچك را که ری سین (Ricin) در آن بکار رفته است، بدست آوردند. مارکوف یك ادیب بلغاری بود، وی قبل از اینکه به انگلستان پناهنده شود، اخطار زیاد متوجه حال وی بود. در یکی ازین اخطارها به وی گفته شده بود که او توسط زهری که در ماسکو تحت آزمایش قرار گرفته و تب شدید بار میاورد، مسموم خواهد شد. Ricin و از جمله زهریات کمیاب است که به پیمانه وسیعی در اروپای شرقی روی آن مطالعه می شود، آن ساچمه گك به اندازهء آخر مغلق میباشد و به همین منظور آنرا در تکنالوژی آدمکشي بکار میبرند. این ساچمه گك از پلاتی نوم ایریدم ساخته شده که وجود انسان آنرا دفع کرده نمی تواند، این ساچمه گك به اندازهء سر سنجاق جسامت دارد و دارای چهار جری میباشد که در هر جری آن زهر جابجا شده میباشد. مشابه به آن ساچمه گك به جان بلغاری ناراضی دیگر که در فرانسه پناهنده شده بود، زده شد که وی هم چند روز بعد از فوت مارکوف درگذشت. یکی از جنرالهای امنیتی بلغاریا به خاطر کمکهای مسلسل کی جی بی در یك بیانیه اظهار قدردانی نمود.

حمله به جان پاپ دوم در ایتالیا ازجانب یك ترك تفنگدار که به تنهایی عمل کرده باشد دور از منطق است. شواهد درین مورد موجود میباشد که حکومت بلغاریا این دسیسه را نمی تواند بدون تشبیت نظر مقامات باصلاحیت شوروی وقت به مرحلهء اجرا گذارد و بنابران

رد کرد. قتل سیاسی آمر هوایی آریانا در اگست ۱۹۷۷ که در بیرون خانه اش در مکروریان سوم صورت گرفت از همین قماش بود و کذا قتل علی احمد خرم وزیر پلان در روز روشن در نوامبر همان سال از جانب مرجان نام بعداً معلوم شد که خلقی بود، شواهد خوبی میتواند باشد.

قتل علی اکبر خیبر در جوار تعمیرات ساخت شوروی و مطابع دولتی اتفاق افتاد. وی به تاریخ شانزده اپریل ۱۹۷۸ از جانب شخصی که هویت وی معلوم نشد، هدف گلوله قرار گرفت.

منهاج الدین مدیر یکی از جراید که نشرات ضد الحاد و کمونیستی میکرد، در خانه اش در سال ۱۹۷۳ به قتل رسید، قاتل وی شخص معروف بنام اوبلوف عضو کی جی بی که به پاریس فرار کرد، در آن باره معلومات ارایه کرده است، میباشد. پروپاگندهای احزاب مخالف به خصوص کمونیستها که میان حکومت و مردم فاصله ایجاد کرده میرفت و حکومت مجبور گردید تا به دستگیری و توقیف این باند خطرناك و فروخته شده اقدام نماید. توقیف و دستگیری ایشان البته به افشاگریهای اضافه تری باندهای مخفی به خصوص در نظام عسکری رهیابی فراوان مینمود. وطن فروشان از نظام عسکری بخصوص قادر، اسلم وطنجار و گلاب زوی و غیره مزدوریاران با تصمیم جنون آمیز وطن عزیز ما را به خاك و خون تبدیل نمودند که مردم بیچاره تاکنون درین ماتم اشك میریزند. قساوت و بیرحمی این لنین زاده های وحشی آنقدر غم انگیز است که تاریخ معاصر از آن روی میتابد. طوریکه مشتی از اجنبی پرستان پست و بی فرهنگ و اراذیل که مغزهای شان ترش کرده بود، بدون درك مشخصات ملی و شرایط عینی و ذهنی جامعه دست به چنین جنایت جبران ناپذیر زدند.

پنج شنبه هفت ثور ۱۳۵۷ مطابق ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ گروه خائن و بیوطن سوار بر تانکها به جانب قصر ریاست جمهوری براه افتادند و در دروازه شرقی قصر برخورد شدید رخ داد، که در نتیجه تعدادی از تانکهای دشمن از جانب گارد جمهوری به آتش کشیده شده و موجبات شکست شانرا فراهم کرد. مگر در آن اثنا، طیارات جنگی جت از میدان هوایی پرواز میکردند و قصر ریاست جمهوری را شدیداً زیر آتش گرفتند. به گفتهء شاهدان عینی هدف گیری دو پروند طیاره را به قصر ریاست جمهوری نمیتوان به پیلوتهای افغانی مربوط دانست. با آنهم قادر نمك حرام به عجله خود را به میدان هوایی بگرام رسانیده به پیلوتهای طرفدار خود هدایت داد، تا قصر را زیر بمباردمان شدید قرار بدهند.

رئیس جمهور محمد داود تا آخرین رمق در برابر این کافران خداناشناس مقاومت کرد و

هیچ یك از اعضای فامیلش تن به تسلمی ندادند تا که همه به شهادت رسیدند.

جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع با وجود که از اثر تصادم موتر سخت مجروح گردیده بود از یك پادگان به پادگان دیگر در تلاش افتاد تا مگر از اینطریق بتواند جان رئیس جمهور را نجات بدهد. فرقهء ریشخور درین امر پیشقدم شد و به جانب شهر پیشروی کرد، لیکن در قسمت گذرگاه و دهمزنگ مورد حملات شدید هوایی کمونستها قرار گرفت که تلفات بزرگ جانی را در بر داشت، چونکه نیروی هوایی بدست کمونستها بود، ایشان قادر بودند که مراقب اوضاع و حرکات جناح مخالف نظامیان طرفدار رئیس جمهور باشند.

عدهء از صاحب منصبان بزرگ و همچنان ریزه پایان که چندان دلخوشی از وزیر دفاع غلام حیدر رسولی یا شخص محمد داود نداشتند، درین موقع خطیر تاریخی بی تفاوت ماندند، اگر در داخل ماجرا هم قرار داشتند، بنابر عدم درك بینش سیاسی در چنین یك مرحله نهایت پرقیمت که امن و سلام کشور بسته گی به فورم و نشان ایشان داشت، به صفت یك سپاهی مسوول از برزگی مقام، شجاعت و شرف خود آگاهی نداشتند که در نتیجه مصالح علیای کشور و دستاوردهای تاریخی آن در اثر عدم دوستی از وطن که حیات و همه آرزوهای ملت افغانستان به آن پیوند ناگسستی داشت برباد داده شد.

میگویند اردوی جاپان در یکی از جنگها به دام دشمن افتاد، بیرق دار که بیرق جاپان را در دست داشت، شکم خود را دریده، بیرق را در داخل وجود خود مخفی نمود. هوا و زمین کشور ما مال وزیر دفاع یا از شخص رئیس جمهور محمد داود نبود که به طریق ناخود آگاه انتقام گرفته میشد. عبدالقادر که تحصیل یافتهء شوروی بود، رهبری کودتاه را به عهده داشت، او با شخص محمد داود آشنا و از نزدیك او را میشناخت. و از طریق رادیو بیان گردید که آخرین بقایای دورهء سلطنت نادرخان از میان رفت و قدرت در دست قوای مسلح شورای انقلابی میباشد. بتاریخ دوم ماه می ۱۹۷۸، شورای انقلابی نور محمد تره کي را به صفت منشی حزب و رئیس دولت و صدراعظم افغانستان تعیین نمود. این رژیم تحت الحمایه از ابتدا در میان موج حس عدم اعتماد و تفوق طلبي ها دست به گریبان بود و به هیچ صورت توقع زنده ماندن آن در دیرزمان نمیرفت.

تره کی، حفیظ الله امین و ببرك کارمل را معاونین خود تعیین کرد که اولی خلقی و دومی پرچمی بود. به مجرد تشکیل نظام دیموکراتیك در کشور فرمان های متعددی پیَ در پی به خاطر سرکوب نمودن مخالفین، سیاستمداران، روحانیون، علما، ریش سفیدان، صاحبان ملکیت و زمین و غیره وطن دوستان صادر گردید.

از شروع این نظام دست نشانده و غیرملی و بی خاصیت و دسته های مربوط به وی گرفتاری ها، تلاشی خانه ها، اختطاف ها و راه بندی ها را براه انداختند و هر قدر توانستند، انسان کشتند و محبوس کردند، دست به چپاول دارای مردم زدند، مردم را زنده به گور کردند، دختران این و آن را به زور تصاحب نمودند، زنان شوهردار را در دهات و در شهرها برفقای خود ارمغان کردند. شلاق و سیلی زدن ها حتی در دفاتر از حساب خارج بود، ملکیت های قانونی و اصولي مردم بخصوص زمین های زراعتی، باغها و منازل را بدون کدام میتود ملی یا بین المللی از در بی دانشی به این و یا آن دوست خود بخشیدند، از اینجاست که با تصاحب دارایی های مردم نجیب ما در موجودیت داشتن اسناد و قباله ها در صف مبارزین درآمدند. از جانب دیگر شدت مخالفت به خاطر کسب قدرت سیاسی میان احزاب خلق و پرچم روبه وخامت گذاشت؛ زیرا که موقف های حساس و مهم دولتی و حزبی به جناح خلق تعلق گرفت. این کلانترین شگافي بود که این دو پسر ناخلف را از هم دور کرده میرفت و به همه روشن بود که سازش میان این دو جناح هرگز صورت نخواهد گرفت.

اکثر اعضای فعال پرچم و قادر رهبر کودتا به زندان افتادند، به گفته، یکتن از شاهدان عینی که در همانروز گرفتاری عبدالقادر وزیر دفاع، تره کی، امین و یك مشاور روسی که مخابره در گردنش بود با یك صاحب منصب مسلح که شاید گلاب زوی بوده باشد. به دره، آجر توسط هلیکوپتر گریخته بودند که توسط اهالی آنجا دیده شدند. کمونستهای ریزه پا به رهنمایی کمونستهای کریملین و غیره طبق هدایت آنان چند برابر تیزتر شدند، به هر قلعه و خانه و به هر در و دروازه شبیخون میزدند، مردم را از خانه ها، سرکها، کوچه و بازار اختطاف میکردند که تا امروز مدرکی از ایشان در دست نیست.

راه و روش این کمونستهای وحشي به پیکن چین میماند، شخصیکه چارصدو پنجاه هزار سال قبل گوشت دشمنان خود را در غارهای چاوکاوتین چین میخورد و مردم از وحشت این مغاره نشینان چاوکاوتین به ستوه آمده و راه فرار را در پیش گرفتند و به پاکستان، ایران، هندوستان پناه بردند. بعد از قتل تره کی توسط حفیظ الله امین شاگرد وفادارش، این شاگرد وفادار همه جنایات و قتلها را به گردن تره کی انداخت، خواست مردم را اغفال نموده و خود را برائت بدهد، درحالیکه او یکی از اعضای فوق العاده با صلاحیت تره کی بود.

عبدالعلم شمس در سال ۱۹۸۶ در مهمانی که توسط امریکایی ها در یکی از مهمان خانه های البانی در نیویارك ترتیب شده بود، راجع به حفیظ الله امین بیانات میداد و او را از شخصیت های ملی افغانستان به حساب می آورد و اضافه کرد که امین میخواست با مقامات امریکایی دیدار نماید ولی امریکایی ها به درخواست وی ترتیب اثر ندادند.

حفیظ الله امین به قتل محمد داود رئیس جمهور و تمام خانواده وی و مردم افغانستان متهم میباشد، قسمیکه یك عده دلالان خواستند با دیده درایی جنایات وی و دار و دسته او را بپوشانند.

ملک یک چشمه

قسمیکه در گذشته ها گفته شد، انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷، از در تجاوز، ظلم، استبداد و دیده درایی ممالك زیادی را غصب و به خاك خسود ضمیمه کرد و با تقلید از طرز حکومت بندی، امریکا نام آنرا اتحاد شوروی گذاشت، این دستگاه با مردم از در خشونت و از در خدعه و فریب در مختلف شرایط عمر متفرق بعضی را اعدام نمود، برخی را تحایف بخشید، عده یی را نصب چوکی کرد و بعضی را هم بی مقام و چوکی ساخت.

و بهمین رقم غالب مخالفین خود را زیر نام مالیخولیا و خلل دماغی به زندانها انداختند. لنین از دهشت اندازی خوشش میامد و تروتسکی میگوید: ما نباید با دستکش های سفید داخل فرش بالش شدهء سوسیالیزم شویم. لنین میگوید: بدون شکستن تخم خاگینه جور نمی شود. وی در سال ۱۹۱۹ سازمان جاسوسي شوروی را بنام چیکا تهداب گذاشت و ماشین شکنجه وی در هر ماه یك هزار مخالف را به قتل میرساند و در مدت هشتاد سال این عدد در هر سال به دوازده هزار نفر میرسید. لنین زمانیکه در سویس بود، در یك ملاقات در مورد کمون پاریس گفت: «پرولتاریا با داشتن چنین یك موقف بزرگ مجرم هستند، او باید دشمنان خود را محو و نابود میکرد». لنین به بلشویکها امر داد که همسایه های خود مردم لیتویا و استونیا را چرا بدهند کولاکها، زمینداران و دهقانان ثروتمند را به شمول مجتهدین "کشیش ها" غرغره نماید و سپس به خاطر دلسوزي دشمنان سوسیالیزم آنهایی را که غرغره نموده اند به وابسته گان شان انعامات بدهند. در سال ۱۹۷۱ مردم پاریس علیه حکومت مؤقت ادلف تییرز قیام کردند و کمون اول را اساس گذاشتند، این اولین جنبش کارگری علیه سرمایه داری بود، دوماه بعدتر حکومت آنها را تار و مار کرد و در حدود بیست هزار نفر به قتل رسید. بعداً سازمان جاسوسی دیگری بنام کی جی بي جاگزین جیکا شد که فعالیت های نهایت خرابکارانه ای را در داخل و خارج مملکت انجام میداد، اکثراً مامورین سفارتهای شوروی در خارج از همین سازمان کی جی بی بودند که شناسایی ایشان

بسیار مشکل بود، ایشان با خریطه های پول فراوان برای فریب دیگران در هر کجا تظاهر خوبی داشتند. ارکاوي شیف چینکو یکتن از سیاست مداران روس در ملل متحد میگوید: که ایشان با پول زیاد به نیویارك میامدند و در شعبات ملل متحد وظیفه انجام میدادند، موترهای جدید میخریدند و با لباس اروپایی خود را خوب ملبس میساختند، در نوشیدن و خوردن زیاده روی مینمودند، و بنابران یك دیپلومات برجسته شوروی از پس انداز معاش یکساله اش حتی قادر نبود که یك موتر بخرد و آنهم موتر مستعمل امریکایی، از آنجا که تعداد ایشان بخاطر جاسوسی در ملل متحد زیاد بود. رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا از موجودیت اضافه تر ایشان در امریکا راضی نبود. و اما فعالیت های سازمان کی جی بي در افغانستان بسیار زیاد بیرقی بود، و لیکن کم افراد متوجه آنها میشدند؛ زیرا که روابط سیاسی اقتصادی، حتی نظامی افغانستان و شوروی به احد اعلی خود رسیده بود.

محترم عبدالمجید مهندس سرگذشت ملك یك چشمه را برایم بیان داشت، کمونستها میخواستند که انقلاب ثور را در قشله عسکری جلال آباد برگزار نمایند. مبارزین برای شان اخطار نمودند که اگر توانستند که آنروز را در جلال آباد تجلیل کنند، چادر خواهیم پوشید، با آنهم تمام اراکین ولایت به شمول مشاورین و دیگر اشخاص روسی به فرقه عسکری رفتند و حرف مجاهدین را نادیده گرفتند که ناگهان راکت بداخل قشله عسکري پرتاب شد و همه به جانب دفتر والی گریختند، نزدیك ساعت ۱۲ طعام خوبی بروی میزها چیده شد که به هر طرف عطرپاشی میکرد. نوبت سخنرانی به ملك یك چشمه رسید، وی در خلال سخنان خود گفت که عساکر روسی به خاطر ما خون خود را میریزند و ما در حصهء ایشان از ناموس خود تیر هستیم، به مجرد شنیدن این خبر شرم آور و ننگین بشقاب با پنجه و قاشق از دستم خطا شد و به زمین خورد که سر و صدایش برامد و محفل را خاموشی فرا گرفت و یکی با دیگری چشم به چشم شدند.

یکی از مامورین ولایت به من نزدیك شد و گفت، مهندس صاحب، خیریت خو است برایش گفتم بلی، لیکن من نوعی مریضی دارم که ساعت ۱۲ بجه تام باید نام بخورم، در غیر آن یك قسم تشنج بمن رخ میدهد. او برایم گفت شاید سخنان ملك به بالایت بد خورده باشد. وی هم اعتراف کرد که این بی ناموس سخن بسیار خراب زد، من در جواب گفتم: هرگز. متوجه نبودم که ملك چه میگوید. ملك یك چشمه و همسالان او ازسوء نیت روسها اطلاعی نداشتند از سؤنیت روسها اطلاعی نداشتند، صرف به سخنان شیرین و آب و تاب دستگاه اسپناج روسی بازی خورده بودند و شورویها وادی واخان را که از نظر استراتیژیکی

به خاطر مراقبت فعالیتهای نظامی چین و امریکا در بحر هند با اهمیت بود، قبلاً اشغال کرده بودند، بعضیها باین عقیده بودند که افغانستان قربانی چین کمونست گردید. شورویها یك ملیون عسکر نسبت محاصره چین در سرحدات آن مملکت جابجا کرده بودند، وادی واخان راه شرق و غرب بود و با سطح پامیر بنام بام دنیا که هفت هزار متر ارتفاع دارد، در قرن سیزده نواسه چنگیز از آن طریق به ایران و جنوب اروپا رفت، این منطقه به مساحت بیست هزار کیلومتر مربع خصومت را میان چین و روس به میان آورد و مارکوپولو به خاطر کشف چین از سمت مخالف آن، دره را عبور کرد، این منطقه لم یزرع که قرغزها در آن بود و باش داشتند. مزایای استراتیژیکی داشت که از آنجا بخوبی میشد به دشمن حمله کرد، در سال ۱۹۷۹ کریملین اطلاع حاصل کرد که ماوئیست های افغانستان یکجا با اجنت های چینایی مردم قرغز را از آن منطقه میرانند و بالترتیب آنرا اشغال کردند.

به استناد گفته، کریملین - اسناد بدست آمده از گوریلاهای چینایی در ماسکو نمایانگر آنست که حفیظ الله امین نماینده، سی آی ای امریکا بود، او موافقت کرد که عساکر امریکایی یکجا با عساکر چینایی داخل افغانستان شوند و چینایی ها آماده بودند که از طریق واخان بداخل افغانستان شوند، این یگانه انگیزه یی بود که شورویها به افغانستان تجاوز نظامی نمودند.

قرار اظهارات داکتران در هنگام تجاوز نظامی، صحت بریژنف و کاسگین بسیار خراب بود و امید بهتر شدن آن هرگز نمیرفت تا آنکه کاسگین در شفاخانه مرد، در آن زمان آوازه، مرگ بریژنف نیز بر سر زبانها افتاد.

دو نفر دیگر از پولیت بورو (دفتر سیاسی) به نامهای آرویدپیل مشی و اندری کیری لینکو هم مریض بودند و میخائیل سوسلوف زیر عملیات جراحی قرار داشت. فرستادن یك عده عساکر محدود به خاطر کمك به رژیم کمونست کابل فیصله، خصوصی بود که از طرف یوری اندروپف [illegible] گرومیکو، گرباچوف به شمول سه تن از صاحب منصبان، مارشال الیکسي اپی شیف رئیس نظامی دفتر سیاسی، مارشال اوگارکوف، مارشال دیکتورکولیکوف، صورت گرفت و مارشال اوستینوف وزیر دفاع از آن کورکورانه بیعت نمود. این عملیات توسط کی جی بی زیر اداره، اندروپف براه افتاد و پلان تخنیکی آن از جانب نظامیان بخصوص جنرال ای، پی شیف که در سال ۱۹۷۹ دو مرتبه از افغانستان بازدید نمود. عملی گردید.

ملك یك چشمه اطلاعی نداشت که شورویها وادی واخان را قبلاً اشغال کرده اند. با

گذشت مصیبت بزرگ افغانستان، هستند بعضیها که گرباچوف را ناجی از این همه قتل و خونریزی و تباهی عمومی در آن کشور میدانند. جنرال محمد ضیاء الحق که به خاطر خاك سپاری چرنینکو رهبر شوروی به ماسکو رفته بود، گرباچوف با لهجه غیردوستانه با او صحبت کرد. وی به گرباچوف گفت که کریملین به هیچ صورت نمیتواند، مقاومت مردم افغانستان را درهم بکوبد وی درست به حقیقت گفته بود، تجاوز نظامی شوروی در افغانستان از برجسته ترین مثالهایست که امپراتوری آن پس به دوره ء ستالین رجعت میکند.

دیوانگی کریملین

اسناد روسی

در حالیکه جنگ در کشور افغانستان ادامه داشت، اتحاد شوروی فعالیت های نظامی گرانه خود را در سرحدات چین آغاز نمود. اضافه از یك ملیون عسکر را با میزائیل و سلاح هستوی در طول این سرحد جابجا کرد، تا جمهوریت چین را از منطقه هند و چین براند. از جانب دیگر ویتنام، امپریالیزم را تا سرحد تحریك استعمال کرد که حکومات لاؤس و کمبودیا را تصرف کند و زد و خورد بزرگی را میان چین ویتنام در سرحدات شان بوجود آورد، برعلاوه، صلح تهاجمی هندوستان را از طریق بستن قراردادهای مرهونیت و منت گزاری در تار عنکبوت پیچید، در عین زمان خصومت و دشمنی هندوستان را در مقابل کشور چین و هم پیمان آن پاکستان دامن زد. این حرکات نظامی گری و دیپلوماتیك و شاخه، شاخه شدن و به شمول اشغال افغانستان عبارت از محاصره ء کشور چین بود در غیر آن افغانستان ارزش استراتیژیکی دیگری نداشت. از نظر رهبران کریملین از خروشچوف تا گرباچوف، جمهوریت مردم چین از نظر نفوس و عسکری دشمن اساسی آن ها محسوب می شود، زیرا که کشور چین از دیدگاه نظامی، اقتصادی، سیاسی روابط نزدیك با امریکا، جاپان و اروپای غربی دارد، یکی از وزراء تزار روس گفته بود که ما ارمنستان را کار داریم نه مردم آنرا. این مقوله در مورد افغانستان صدق میکند. در آخر قرن بیست، ستالین سعی کرد که افغانستان را ضمیمه ء شوروی بسازد.

گیورگی اگابیکوف رئیس استخبارات زون شرقی و کامل گر طرح ماجراجویی ستالین ازین راز پرده برداشت. بعداً وی به غرب فرار نمود و در آنجا از جانب اجنتان روسی به قتل رسید. و هم بنابر اوامر ستالین به تعداد هشت صد نفر عسکر خونخوار اردوی سرخ ملبس به

کالای افغانی که با ماشیندارها و غیره لوازم زمینی مجهز بودند، نزدیك ترمذ در جنوب آمودریا متمرکز گردیدند تا دریا را به جانب افغانستان عبور نمایند، بدین منظور کشتی های مخصوصی را آماده کرده بودند. صبح وقت طیارات بمب افگن، مجهز با ماشیندارها از میدان هوایی ترمذ به هوا شدند، آنان با گرفتن ارتفاع به کنار دیگر دریا جاییکه پوستهء سرحدي بنام پته گیسا از جانب پنجاه نفر محافظین، نگهبانی میشد، رفتند از سر و صدای موترها و طیارات چنین استنباط میگردید که آنها به طرف کابل روان باشند، بسیاری از آن عساکر به بیرون دویدند تا آنها را تماشا کنند. بعد از اینکه این طیارات دوبار پوسته ایشانرا حلقه زدند و بمباران کردند، همه آنان در زیر خاکها مدفون شدند این عملیات صرفاً چند دقیقه دوام کرد. سپس قشون سرخ سوار به کشتی ها به پوسته دیگر افغانی بنام سیاه گرد در محل دیگری که تعداد شان به صد نفر میرسید و صرفاً شمشیرها داشتند، آرام آرام هجوم بردند و همه را توسط ماشیندارها قتل عام کردند، فردا عصر به شهر مزارشریف حمله ور شدند و اما یك چیز را فراموش کرده بودند که طبق رواج همیشه گی خود "هورا" میگفتند. کشته شدن مدافعین شهر به سه هزار نفر میرسید. روز دیگر این عساکر سرخ با یونیفورم افغانی به پیشروی خود ادامه دادند و در سر راه هرآنکه را میدیدند به گلوله می بستند، لیکن ازین حمله شورویها هیچکس اطلاعی نداشت. ستالین میخواست یك حکومت طرفدار شوروی را در آنجا ایجاد کند، لیکن موفق نشد و قشون خویش را واپس از مزارشریف فراخواند، در بازگشت خود عساکر روسی پوست قره قل، پشم گوسپند و غیره را از تحویلخانه های مزارشریف به غنیمت گرفته با خود بردند و بعداً اخلاف ستالین این انتقام را از مردم افغانستان گرفتند.

دستگاه تبلیغاتی شوروی ها از پخش اخبار رادیو خارجی زیاد نفرت می کردند، لیکن مافیای کریملین در عقب دیوار بلند به این رادیوها خوب گوش فرا میدادند.

از ستالین تا گرباچوف به شنیدن اخبار از رادیو صدای امریکا و بی بی سی و غیره زیاد علاقمند بودند؛ چنانچه کودتای را که همکاران گرباچوف در آگست ۱۹۹۱، علیه وی براه انداختند و شخص گرباچوف تحت محاصره قرار گفت، و از رادیو بی بی سی شنیده شد که کودتا در شوروی به شکست مواجه شد. در جنگ دوم جهاني به خبرهای که از جبهات جنگ توسط قوماندانان ستالین میرسید. وی بان اعتماد چندان نداشت و شخصاً خود ستالین گوش خود را به یک رادیوی یکموجه خارجی چسپانده بود.

او، برای اولین بار اطلاع یافت که یاکو پسرش توسط جرمنها اسیر شده است و نازیها

بعد از مدت مختصری ویرا اعدام نمودند. هیچکس قادر نبود تا به راز و نیاز جمعیت مافیا از عقب دیوار کریملین دسترسی داشته باشد، تا که یك رادیو خارجی آنرا افشا نمود. زمانیکه بریژنف علیه خروشچف کودتا کرد، از اخبار صدای امریکا شنیدم که فوتوهای خروشچف را دور مینمایند، درحالیکه در سراسر شوروی از آن اثری نبود. من به هم کلاسان شوروی خود گفتم که بنابر اظهارات رادیوهای خارجی گویا که چنین اتفاقی افتاده است. آنها ما کها ل لی تنفسا وتی خنده کنان گفتند که سرگی نکیتا دو دوسیه را زیر یك بغل گرفته است. در اول ماه می ۱۹۶۰ ساعت پنج صبح وزیر دفاع مارشال رادیون مالی نوفسکی با تیلفون خروشچف را از خواب بیدار کرده و گفت: طیارهء جاسوسی امریکا یوتو سرحد افغانستان را عبور کرده و به استقامت سویروتوفسکي در پرواز است. خروشچف فوراً امر داد تا طیارات را هدف راکت قرار بدهند.

روسها آن طیاره را در هوا هدف قرار دادند و فرانسیس یاور پیلوت آنرا زنده گرفتند. خروشچف در ملل متحد در اثنای سخنرانی هیئت فرانکو از اسپانیا مشت خود را گره کرده بر سر میز زد و در سال ۱۹۵۶ مردم بی گناه هنگری را قتل عام نمود. روسها طیاره مسافربر کوریا را با ۲۶۹ نفر از مسافرینش در بالای آبهای جاپان سقوط دادند و اندروپف آمر مافیای کریملین این فرمان را داده بود، وی میخواست از طریق چنین ماجراجویهای دو ابرقدرت را بهم بیندازد و یا انتقام ناکامی شکست توهین آمیز دره بغا را در جنگ لبنان بین سوریه و اسرائیل که اسرائیلی ها یکصدو چهار میگ سوریایی ساخت شوروی را نابود کرده بودند، بگیرد. درحالیکه اسرائیلی ها هیچ یك طیاره از دست ندادند. در سپتامبر ۱۹۸۳ در کلوپ فیض آباد بدخشان بودم که حاکم صاحب محمد اکرم خان داخل اتاق من شد و در گوشم گفت که روسها یك طیاره مسافربر کوریایی را هدف راکت قرار دادند، هژده ماه بعد ازین حادثه در زمان گرباچوف یك صاحب منصب امریکایی (آرترنیکولسن) توسط عساکر روسی در آلمان شرق کشته شد، مافیازادهء دیگر وسیلی گازمین پیلوت روسی که طیاره کوریایی را هدف راکت قرار داد، طیارهء مذکور از آبنای بیرنگ گذشته در بالای کامچتکا پرواز داشت و پیلوتهای روسی از چندین پایگاه هوایی از عقب آن پرواز کردند.

با کمی تفاوت تمام نویسنده گان بزرگ روس مانند گوگول و دیگران امپریالیست بودند، پوشکین با همه وطن دوستی خود اشعار افراطی در بارهء نظامیان روسیه بخاطر سرکوب کردن قیام مردم پولیند و اشغال وارسا دارد. داستایوسکی در بستر مرگ از اشغال کانستانتینوپل سخن میراند و گریبایدوف کومیدی نویس چندین معاهده استعماری را برای

دولت پیشنهاد نمود و یکی از کامل گران این معاهده، سفیر روس در ایران است که از طرف مسلمانان آنجا کشته شد.

مافیای سردمداران کریملین تا افراد رسمی در دفاتر از حیات بسیار اشرافی و بی بند و بار بهره مند بودند، تفرجگاه ها، شفاخانه ها و خانم های مقبول در اختیار شان قرار داشت. فساد و رشوه ستانی و چاپلوسی ها در عقب این دیوار وحشتناك بعید از حدس و گمان ها نبود.

هر نوع تصمیم خیلی ها محرمانه اتخاذ میگردید. در بهار سال ۱۹۸۲ بریژنف از یك فابریکه تراکتور سازی در تاشکند دیدن میکرد که درین اثنا بنابر اصابت ضربهء سرش مجروح شد و اما از کشته شدن درامان ماند، فوراً او را به جانب ماسکو انتقال دادند. در میدان هوایی توسط موتر امبولانس به شفاخانه کانت سیوا برده شد، لیکن به بهانه حملهء قلبی از یك پذیرایی بزرگ اعضاء بیروی سیاسی، خبرنگاران و عکاسان تلویزیون در میدان هوايي جلوگیری شد. خبر برداشتن جراحت و کبودیها - توسط نرس های شفاخانه به بیرون انتشار یافت.

در سپتامبر همان سال بریژنف به باکو سفر کرد و قوی ترین رئیس کی جی بی آذربائیجان حیدرعلی اف پذیرای پرخرچی را به این مرد سالخورده ترتیب داده بود، مردم همه شاهد این ترتیبات خنده آور بودند. عکاسبان و تلویزیون از وی پذیرای خوبی بعمل آوردند. بریژنف بر میز خطابه بلند شد تا بیانیهء خود را برای اعضای کمونست وغیره ایراد کند. وی به خواندن متن شروع کرد که از خود وی بود، در ابتدا او متوجه نشد که این کاغذ به وی ارتباط ندارد، بعداً همکاران او به هر طرف به سراسیمه گی د و ید ند، تا که متن اصلی را پیدا کردند. بریژنف فکر کرد که شاید این یکی از چالهای اندروپف باشد، تبسم کرد و گفت، رفقا چیزیکه واقع شد خطای من نبود، من باید آنرا از سر شروع کنم که آن مدت چهل دقیقه را در بر گرفت. فکاهی پردازان برای بریژنف درین مورد، دو فکای جور کردند.

۱- بریژنف براي خطابه نویس جزای رسمی داد، چرا عوض خطابهء پانزده دقیقه یی، خطابهء نیم ساعته را برای وی آماده ساخته بود، خطابه نویس جواب داد. لیونید ایلیچ آنجا دو خطابه بود، باید هر دوی آنرا قرائت میگردید.

۲- بریژنف بر میز خطابه بالا شد، کاغذ را از جیب خود بیرون کرد و شرح حال گذشته خود را بیان نمود. زمانیکه نوعی ناآرامی در میان مردم بوجود آمد، یکباره متوقف شد و به کاغذ خوب خیره شده گفت، من دوباره خواندمش. من عوض جاکتخود،

جاکت اندروپف را پوشیده ام. اندروپف امید کلان به هفت نوامبر روز تجلیل از شصت و پنجمین انقلاب بلشویکها داشت، هواشناسان هوا را بسیار سرد پیشگویی کردند، دکتوران بریژنف برایش توصیه کردند که به دیدن رسم گذشت و بالای قبر لنین نرود؛ زیرا که خطرهای پوتیرمیا به وی میرود که بر اشخاص مسن و سالخورده خیلی خطرناك است. و اما اندروپف اصرار داشت که عدم موجودیت وی در چنین روز پراهمیت از نظر ژورنالیستان خارجي و مردم شوروی تعبیراتي را در ذهنشان میرساند و اندروپف ازین فرصت استفاده کلان برد.

بریژنف این مرد سالخورده سه روز قبل از مردنش درحالیکه به هر دو طرف آن تکیه دهنده گان قرار داشتند، در هر قدم توقف میکرد و دم میگرفت او را بر بالای قبر لنین به میز خطابه نزدیك کردند و چندین ساعت در آنجا باقی ماند. به خاطر خوش آمدید دست کرخته شده‌ء خود را یك مرتبه بلند کرد، اندازه‌ء سردی تا ده درجه بالای صفر رسید و خون کهنه‌ء وی دیگر گرم نگردید، عضلات روی وی ورم کرده و خشك شده بود و این آخرین خداحافظي وی برای همیش بود.

حیدر علییوف و هماخانوف دو مسلمان که در ردیف چاپلوسان و رشوه دهنده گان قرار داشتند، به اربابان کریملین تحفه و هدایا میدادند. هماخانوف دو سماوار طلایی بیست کیلوگرام را به مافیای کریملین رشوه داد و علی یوف چهل کیلوگرام طلا را در وصف بریژنف بکار بود.

وی در سال ۱۹۸۱ در افتتاح بیست و ششم کانگریس حزب سیزده مرتبه از بریژنف نام برد. درحالیکه سی و نه نفر سخنگویان دیگر قطعاً چنین نکردند. حیدرعلی از چاپلوسي زیاد استفاده کرد.

بعد از مرگ بریژنف، اندروپف ویرا به خاطر پاك کاری فساد به ماسکو خواست؛ زیرا که اندروپف ویرا نیز دوست داشت و تربیت یافته دست وی بود. این ترك بی غیرت دفعتاً نام مسلمانی خود را بنام روسی علی یوف عوض کرد.

بریژنف بخاطر Senility کبرسن هر چیز را خوب شنیده و به حافظه گرفته نمی توانست و چرنینکو به وی بسیار نزدیك بود به آواز بلند به گوش وی قرائت میکرد. وقتا که بریژنف از چوکی بلند میشد، چرنینکو ویرا کمك میکرد، زمانیکه وی از شراب بیخود میشد، چرنینکو دکمه های ویرا بسته میکرد، در زینه ها همراهش میبود و همچنان به وقت تشناب.

اندروپف از بدترین اشخاص در جمعیت مافیای کریملین بود، ویرا از نظر شدت همپایه‌ء

ایوان مخوف، پتر کبیر و ستالین میدانند. در جنگ عمومی دوم روسها بیست ملیون نفر از دست دادند و بیست ملیون دیگر توسط ستالین به قتل رسید و نفوس لنینگراد در اثر نهصد روز محاصره کاملاً از هم پاشید. یك قوماندان آتنی زمانی گفته بود، اگر نکشم خود کشته خواهم شد. ستالین هم به قوماندان آتنی تی میس توکل شباهت داشت.

ستالین که از یهودیها بسیار بدش میامد به پولیند هدایت داد تا همهء آنها را از بین ببرند، درحالیکه دخترش سویت لانه علی لویوا دو مرتبه با یهودی عرسي کرده بود. ستالین شخصاً دختر خود سویت لانه را سیلی برویش زد و گفت تو قادر نبودی تا یك روس را پیدا میکردی. روسها که جنبش اتحادیهء کارگری پولنید را به یهودیها مرتبط میدانستند، درحالیکه در آنوقت یك نفر یهودی در پولیند باقی نمانده بود و مادر خود جنرال یارازیلسکی یهود بود. جاسوس ها به ستالین احوال دادند که دخترش با ژورنالیست الکسي کاپلر یهودي روابط عاشقانه دارد، به موجب آن کاپلر دستگیر و کشته شد. بعد از مدت مختصر سویت لانه با یك پهودي دیگر ازدواج کرد، ستالین پدر آن بچه را به زندان انداخت و شوهر آن را هم. و ستالین به دختر خود گفت که آنها از تو به قسم جاسوس استفاده مینمایند. اندروپف بعد از ستالین بدترین انسان در کریملین بود، در آنوقت روابط امریکا و شوروی به بدترین مرحله خود رسیده بود و در اخبار شوروی ریگن رئیس جمهور امریکا را هتلرثانی خطاب میکردند.

نویسندهء کتابی بنام عقب دیوار بلند کریملین مینویسد، اگر اندروپف دو یا سه سال اضافه تر در مقام خود باقی میماند نه تنها فعالیت های تروریستی در داخل و خارج شوروی افزایش میافت، بلکه برخورد ابرقدرت ها بعید از امکان نبود. خوشبختانه وی در فبروری ۱۹۸۹ پانزده ماه بعد از مرگ بریژنف در تابوت مانده شد و سیزده ماه بعد جانشین وی چرنینکو را که شخص مضر به حساب نمیگیرند. در وقت اندروپف این انسان بیرحم که جنگهای افغانستان به خونین ترین مرحلهء خود رسیده بود. خوب شد که یك سلطان مستبد به سرنوشت شومش رسید.

بعد از مرگ بریژنف محمد سلام ایلیاسه ویچ هماهان امر پارتی حزب کمونست داغستان از جمهوریت قفقاز در کنار بحیرهء کسپین که بنام جمهوریت خویش برای برژنیف یك سماوار بیست کیلوگرام طلا رشوت داده بود، در خانهء بریژنف مصروف تلاشی و جستجو بود تا آن سماوار را بدست آورد.

ماشین کوفتهء ستالین که از قلع و قمع کردن مردم خسته نمیشد، مجادله بر سر قدرت

میان تروتسکی و ستالین اوج گرفت، فرونز عوض تروتسکی آمر اردوی سرخ شوروی شد. ولی وی به مرض معده دردی گرفتار شد، لیکن شفا یافت، اما ستالین اصرار ورزید که باید عملیات شود تا که کاملاً تندرست گردد، فرونز به بالای میز عملیات جان داد.

ستالین بخصوص از صاحب منصبان خود بسیار میترسید و به ترتیب آنها را محو میکرد. وی سی هزار صاحب منصب اردو سرخ را نابود نمود که آن شامل پانزده قوماندان عسکری، شصت از شصت و هفت قوماندان دیویژن (فرقه) سه از هفت مارشال درجه اول شوروی، چهارده از شانزده جنرال عسکری و تماماً ده ادمیرال بحری شوروی، لذا اردوی شوروی در شروع جنگ عمومی دوم بی سر بود. این یکی از دلایل شکست اردوی شوروی در ماه های اول جنگ بود؛ زیرا که ستالین اضافه تر از عسکرهای خود میترسید تا هتلر. و قوماندانان که بنابر خوشبختی سرنوشت زنده ماندند هم در ماشین کوفتهء ستالین حلاجی شدند، جنرال کانستانتین راکاسوفسکی قوماندان یك دیویژن که در اثنای جنگ نام قهرمان را کمایی کرد و به رتبهء مارشالی ارتقا جست، وزیر دفاع و نائب الحکومهء عسکری پولیند مقرر گردید و در سال ۱۹۳۸ به زندان افتاد. شکنجه دهنده نه دندان ویرا کشید، سه قبرغه او را شکست، پنجه های ویرا توسط چکش به گوشت تبدیل کرد و در زندان به مرگ محکوم شد. یك شب او را در یك جنگل بردند که قبلاً قبرها کنده شده بود. وی و دو نفر دیگر را به ضرب گلوله به قتل رسانیدند.

جنگ افغانستان درازترین جنگ در مدت دوصد سال است که روسها به آن روبرو هستند، درین درگیری امپراتوری شوروی را از ریشه خواهد کشید امریکایی ها افغانستان را ویتنام شوروی گفتند که به هیچ صورت آن به ویتنام شوروی تبدیل شده نمیتوانست و نخواهد شد و نمیتوان آنرا به ویتنام امریکایی مقایسه کرد. روسها در برابر ضایعات خویش نظر به جوامع دیموکراتیك غرب بی احساس میباشند؛ زیرا که پیکر نظامی بخاطر مظاهرات ضد جنگ در آن جامعه آسیب پذیر میباشد، درحالیکه در شوروی این آسیب پذیری (چیلی هیل) وجود ندارد و نخواهد داشت. ما این را از نبرد کولیکوف می آموزیم که روسها در مقابل حمله تاتارها در هر ده، نه نفر خود را از دست دادند مؤرخان روسی آنرا با جنگ بورادینو در برابر ناپلیون و محاصره لنینگراد با جرمنها مقایسه میکنند، باید متذکر شد که جنگ کولیکوف جنگ مملکتین نبود، بلکه یك جنگ منطقوی و نژادی بود و شش صد سال قبل به وقوع پیوست. افغانستان باین زودي نمیتواند به ویتنام شوروي تبدیل شود و نخواهد شد، نویسندهء کتاب از عقب دیوارهای بلند کریملین مینویسد: مصیبت ویتنام سراسر وجود

امریکایی ها را احتوا نموده است، اگر افغانستان ویتنام شوروی است، پس لبنان ویتنام اسرائیل و فاکلیند ویتنام انگلستان و سنیدروم ویتنام، امریکا را در باره، موضوع افغانستان در مقابل روسها بی رقیب گذاشت.

اتحاد شوروی در افغانستان مطبوعات آزاد ندارد تا رقم ضایعات روسها را درک می کردیم مخالفین، آزاد فکران، صلح طلبان و فراریان جنگ به نظر نمی رسند. در مدت ده سال اشغال افغانستان روسها مانند امریکایی ها در ویتنام پنجاه و هشت هزار عسکر باید تلفات داده باشند.

۱- اندازه، این تلفات بدسترس مردم شوروی قرار داده نمی شد.

۲- مردم را نمیتوان به مظاهرات بزرگ تحریک کرد.

۳- شورویها را نمیتوان مجبور کرد تا از افغانستان خارج شوند یا مذاکرات را شروع کنند، لیکن آن تعداد افرادیرا که امریکا در جنگ ویتنام از دست داد، شوروی نداده است.

رسانه هاي خبری امریکا جنگهای پراگنده مجاهدین را علیه قشون شوروی اغراق آمیز توصیف کرده اند، دوم کمك های نظامی که به مجاهدین میشد در مقابل اسلحه ایکه به ویتنام و ویتکانگ در ویتنام شمالی از جانب دو ابرقدرت چین و شوروی تهیه می شد، نمیتوان قابل مقایسه دانست. سوم ویتنام به دو بخش شمالی و جنوبي تقسیم شده بود، اما افغانستان یك کشور واحد است که در اشغال شوروی درآمد. از جانب دیگر شورشیها باهم توافق نظر نداشتند، تربیت دیده هم نیستند . افغانستان از برجسته ترین مثالهاست که آن امپراتوری را باز به جانب ستالنیزم هدایت خواهد کرد -

موضعگیری عمال روس نسبت به تجاوز نظامی ماسکو در افغانستان

در سال ۱۹۷۱، اندراگاندی صدراعظم هندوستان قرارداد بیست و پنج سالهء دوستی، اقتصادی و نظامی را با دولت روسیه به امضا رسانید؛ زیراکه هندوستان از مدتی با همسایه های خود چین و پاکستان به موجب اختلافات سیاسي، روابط چندان حسنه و خوبی نداشت و گاندی به خاطر حفظ مقام و استحکام هندوستان به پشتیبانی دولت شوروی نیاز اشد داشت.

در دسامبر سال ۱۹۷۹ که روسها به خاك افغانستان تجاوز مسلحانه نمودند، اندراگاندی شغل رسمی نداشت، ولي دولت بر سر اقتدار هندوستان حزب جاناتا عمل شوروی را در افغانستان محکوم کرده و خواستار خروج نیروی نظامی روسیه از آنکشور گردید.

اندراگاندی در انتخابات ۱۹۸۰ طرف حمایت روسها بود، مقام صدارت هندوستان را بار دیگر احراز کرد. خانم گاندی در هیچ یك از خطابه های خود دولت شوروی را بخاطر تجاوز به افغانستان محکوم ننمود. در شروع سال ۱۹۸۲ غرض ازدیاد معلومات از جانب اتحادیهء کوپراتیفها برای جنوب شرق آسیاء عازم پونه در بمبی شدم. یکتن از نامه نگاران هندی که جدیداً از کابل برگشته بود، در یکي از اخبارهای هندي چنین نوشت، مگر معجزه شود که شورویها از افغانستان برایند. در حقیقت مساله همینطور هم بود؛ زیرا که روسها بآن کش و فش و هزاران تانك، زره پوش، طیارات مختلف، عراده های ثقیل و عسکرها که همه جای کشور ما را پر کرده بودند عقل را از سر همه برده بود. اما سپاهیان دلیر آریانای بزرگ در قله های بلند و مرتفع کوه پایه ها با صدای رسا فریاد میزدند که اوشان علیه متجاوزین هزار سال خواهند جنگید.

من از یك ترجمان تاجیکستانی که ضیاء الدین نام داشت و با مشاورین روسی در وزارت زراعت همکار بود، پرسان کردم که وضعیت مردم ما با این حکومت انقلابی چندان خوش آیند نیست، چه نظر داری؟ وی فی الفور جواب داد، خیر بعد از دوازده سال خوب میشود. روسها کاملاً تمرینات بلشویکهای سرخ را به خاطر سرکوبی مبارزین مسلمان آسیای

میانهء بعد از هفتاد سال در افغانستان سرمشق قرار دادند و متقین بودند که افغانستان بلاشبهه یکی از جمهوریت های جنوبی شوروی می شود.

در این ارتباط من گفتگوی با داکتر رنا رئیس کوپراتیف های حوزهء جنوب شرق آسیا در ریاست وای کینت متادر پونه بمبی داشتم و از سیاست خارجی اندراگاندی در مورد وضع اسفناك کشور خویش گله گردم که چرا وی راجع به تجاوز نظامی روس در افغانستان اظهار نظر مثبت نمی نماید. داکتر رنا در جواب گفت: که تنها حکومت هندوستان نه بلکه تمام مردم هندوستان مخالف موجودیت نیروی نظامی شوروی در آن کشور اند؛ زیرا که حضور نظامی روسیه در افغانستان موجب آزار هندوستان نیز میگردد. وی اضافه کرد که افغانستان و هندوستان از دیدگاه تاریخ از بسا جهات دارای وجه مشترك میباشند، که هیچکس از آن انکار کرده نمی تواند.

در سال ۱۹۸۳ کنفرانس ممالك بیطرف در دهلی جدید برگزار شد، باز هم نقش هندوستان در حضور نیروی نظامی روسیه در افغانستان خوانا نبود، صرف جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان با بر زبان راندن چند آیاتی از کلام الله مجید در تالار کنفرانس صدای خود را بلند نموده، خواستار خروج بدون قید و شرط عساکر شوروی از افغانستان شد.

شواهد نشان میدهند که شورویها در افغانستان بخاطر سرکوب کردن مبارزین از اسلحه کیمیاوي استفاده نموده اند و صدراعظم هندوستان همه این جنایات را که در جهان به پیمانه وسیعی پخش گردیده، نادیده گرفت. حافظ اسد دیکتاتور کشور سوریه که حیات همه جانبه وی بسته به مساعدت های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و غیره شورویها میباشد، تجاوز نظامی روسیه امپریالیزم را در افغانستان نتوانست محکوم نماید. معمر القذافی رئیس دولت لیبیا که از جانب امریکا به اسم رهبر تروریزم بین المللی شناخته میشود، بنابر ملحوظی از رژیم دست نشاندهء شوروی در افغانستان دفاع نمود؛ زیرا که وی از جنبش مسلمانان بنیادگرا خوشش نمی آمد و مبارزین مسلمان آنجا را که در راه حصول آزادی علیه اشغالگران می جنگید، دزد یا رهزن مینامید. آیا مردم آزادیخواه افغانستان حق نداشتند که از استقلال، دیموکراسی و حاکمیت ملی شان که توسط امپریالیزم جهانخوار پایمال شده بود به دفاع برخیزند. زمانیکه "بیریا" رئیس پولیس مخفی شوروی از میان برداشته شد، تیغ های ریش تراشی و هدایت نامه ها هر دو صفحه مربوط از دایرة المعارف (انسکلوپیدیا) قطع و عوض آن دو صفحه جدید مربوط به آبنای بیرنگ علاوه گردید. بما مورین دائرة المعارف شوروی بزرگ رسید

تراشیدن عکسها و نوشته ها در صنایع دروغپراگنی در صورتیکه ضرورت محسوس میگردید یك امر عادی بود. خرشچف در شوروی یك رهبر پرقدرت و مبتکر آن کشور بود زمانیکه وی از قدرت و مقام رهبری بر اثر کودتای بریژنف برانداخته شد، دیگر هرگز خبری از وی در اخبار و جراید دیده نشد. وقتا که یك فلم هندی راجع به نهرو و صدراعظم هندوستان به روی پردهء سینما آورده شد، خرشچف از پاورقی آن بیرون انداخته شده بود.

ادوارد گیرار دیت در جمهوریت جدید در کتاب خود بنام قتل عام مهاجرین در افغانستان مینویسد: چنین خوك صفتی بخش ساختمان نظام شوروی است. این سیاست در برگیرندهء انهدام هشتاد فیصد از مناطق تحت کنترول آزادیخواهان که اساس زنده گی را تشکیل میدهند، میباشد. همچنان در جمهوریت جوان جیرلیبراز هلسنگی و اچ بارنیت روبین از یال yale مینویسد: بعد از اولین کودتای کمونستی در سال ۱۹۷۸ مشاورین روسی به دانشگاه کابل رسیدند و به عجله به جرح و تعدیل پلان و پروگرومهای درسی اقدام نمودند.

کلاس تاریخ اسلام از بین رفت، در عوض مضامین جدید چون دیاللتیك میتریالیزم تاریخ جنبش کارگری، اقتصاد سیاسی تاریخ معاصر افغانستان و تاریخ شوروی و نظایر اینان تدریس میشد و نیز دیپارتمنت های زبان و ادبیات روسی و اسپانیوی در فاکولته زبان و ادبیات پوهنتون کابل تأسیس و گنجانیده شد که زبان اسپانیوی از جانب کوبایی ها تدریس میگردید.

قذافی، مصاحبهء را که در ششم جولای ۱۹۹۳ با نمایندهء واشنگتن تایز نایو دی بورك گریو Grave NAUDE BORCH بخاطر مبارزه علیه قشون اشغالگر و تروریزم نمود. آن در صفحهء اول اخبار بچاپ رسید. وی دولت لیبیا، اضلاع متحدهء امریکا، همچنان ممالك دیگر را به موجب کمك رسانی برای مبارزین افغانستان بخصوص آنهایی را که علیه شورویها می جنگیدند، متهم کرد و گفت که آن انگیزه گسترش تروریزم اسلامی در بخشهای دیگر از جهان گردید. مردم و حکومت افغانستان در راه آزادی الجزایر در خطبه های نماز جمعه، همچنان محافل و مجالس داخلی و خارجی حمایت قاطع خود را از برادران و خواهران الجزایری نشان دادند. و اما حواری بومَدین رئیس سوسیالیست الجزایر نتوانست اشغال نظامی روسیه را در افغانستان محکوم کند. در سال ۱۹٦۰ که من در یونیورستی امریکایی در لبنان محصل بودم جوانان کشورهای اسلامی و عربی به ویژه به روزهای جمعه در مسجد دور هم آمده بخاطر آزادی الجزایر از استعمار فرانسه دعا مینمودند. یکی از کاسه لیسان زنجیری شوروی علی ناصرمحمد رئیس دولت کمونیست یمن جنوبی این بردهء کاملاً به فرمان روس از

تجاوز نظامی شوروی ها در افغانستان استقبال نموده. در سال ۱۹۸۰ یکصد و چهار عضو ملل متحد تجاوز نظامی روس را در آنکشور محکوم کردند در جمله ۱۸ مملکت رأی مستنکف و ۱۸ دیگر رأی مخالف دادند.

فیدل کاسترو، رئیس دولت کیوبا که تأمینگر منافع روسها در افریقا و امریکای لاتین بود، تجاوز نظامی شوروی را در افغانستان مورد تأیید قرار داد و شماري از خلقی ها که عکس های وي را یکجا با حفیظ الله امین دست بدست میگشتاندند. در بیست و نهم جنوری ۱۹۸۰ سران کشورهای اسلامی در اسلام اباد پاکستان گرد آمدند و حمله نظامی اشغالگر شوروی را به اتفاق آراء محکوم نمودند. سوریه و یمن جنوبی از اشتراك درین کنفرانس خودداری نمودند، آنانیکه نتوانستند از کشور کوچك و مستضعف افغانستان بخاطر هجوم نظامی امپریالیست روس به حمایت برخیزند، باید بدانند که ایشان نه تنها به حیثیت و اعتبار مردم خود لطمه زدند، بلکه منحیث نوکران ذلیل امپریالیست روس درج تاریخ خواهند گردید، حمله نظامی شوروی، جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا را شگفت زده ساخت؛ زیرا که اکثر سیاست مداران جهان وقوع تجاوز نظامی را در آن کشور بعید از امکان میدانستند.

رئیس جمهور امریکا با ارتباط به این رویداد خطرناك فروش غلات و تکنالوژی پیشرفته امریکا به شوروی ـ ممنوع اعلان داشت و همچنان بازی های المپیك ۱۹۸۰ در ماسکو از جانب امریکا تحریم گردید. به موجب اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی یك تعداد ممالك صلح دوست جهان به شمول کشورهای اسلامی در بازیهای تابستانی بین المللی ماسکو اشتراك نکردند. جمهوریت مردم چین شوروی را یك کشور اشغالگر نامید و بیان داشت تا زمانیکه اردوی شوروی خاك افغانستان را ترك نگفته اند، روابطش با اتحاد شوروی بهبود نخواهد یافت. اندراگاندی صدراعظم هندوستان یوم ۳۱ جنوری ۱۹۸٤ از طرف محافظین خودش به قتل رسید، روسها فوراً علل قتل او سازمان جاسوسی C.I.A امریکا را دانست، بدنبال آن چکوسلواکیا، بلغاریا، آلمان شرق و رژیم دست نشانده روسیه در کابل و غیره که انتیناهای رادیو ماسکو میباشند به تأیید قول کریملین، سالاران صدای خویش را بلند کردند، لیکن زمانیکه پاپ را [redacted] رهبر روحانی و طرفدار اتحادیه همبستگی کارگران پولیند و دوست نزدیك لیغ والنسا رهبر اتحادیه کارگری پولیند که توسط عمال پولیس وزارت داخله به قتل رسید و جسد وی چند روز بعد از زیر آب کشیده شد و روزسوم نوامبر که مراسم بخاك سپاری وی ـــــــــــــ با سوختاندن جسد ایندراگاندی همزمان بود، این انتیناها صدای خود را بلند نمی کردند. زمانیکه جارج شولز وزیر خارجه امریکا بخاطر ادای

احترام در مراسم سوگواری گاندی به دهلی آمده بود با تیخانوف صدراعظم شوروی به گفتگو نشست. تیخانوف دست داشتن CIA را در ارتباط با قتل مذکور که از جانب سازمان خبرپراگنی شوروی براه انداخته شده است تکذیب کرد. روسها صدراعظم هندوستان را از دوستان نزدیك خود بحساب می آوردند؛ زیرا که وی تجاوز نظامی شوروی را در افغانستان هیچگاه محکوم نکرد.

وی تکیه گاه بزرگ و نیرومند شوروی در حوزه بود، در مارچ ۱۹۸۳ کنفرانس ممالك بیطرف در دهلی برگزار گردید و ایندراگاندی رئیس این گردهمایی بود، در روز هفتم مارچ که سخنرانی شروع شد، افغانهای مهاجر در اطراف ساختمان مذکور دست به تظاهرات زدند، در صورتیکه حکومت هندوستان از آنها خواسته بود که در آن روزها از خانه های خود بیرون نبرایند. وقتا که جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان وارد تالار کنفرانس شد، در میان حاضرین یکنوع احساسات بمیان آمد؛ زیرا که جنرال محمد ضیاء الحق از پشتیبانان درجه یك مبارزه برحق مردم افغانستان بود و عادی شدن شرایط زندگی را در آن کشور مربو ط به خروج نیروهای بیگانه از آن مملکت میدانست. بمجرد داخل شدن جنرال ضیاء به سالون، سلطان علی کشتمند نماینده، رژیم کارمل از مجلس خارج شد. کشتمند اظهارات جنرال ضیاء و دیگران را دخالت در امور داخلی افغانستان گفت و فیصله های نماینده گان کشورهای بیطرف را در مورد کشورش مردود دانست و از سران ممالك بیطرف خواست تا رژیم کابل را به رسمیت بشناسند.

اندرا گاندی آرزو داشت تا تسلط شوروی در افغانستان قادر گردد که با ایجاد نا آرامی و غیره دسایس، حکومت جنرال ضیاء را بزانو بکشد. لذا چشم امیدخود را سخت بطرف پایه داری نیروی شوروی در افغانستان دوخته بود.

جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا اوضاع منطقه را از حد زیاد بحرانی و حساس توصیف نمود و با وجود داشتن اختلافات بر سر ساختمان دستگاه اتومی پاکستان علی العجالة به ارسال اسلحه به کشور پاکستان اقدام نمود و کمك های اقتصادی را به قیمت چهارصد میلیون دالر به آن کشور تصویب کرد. کشور پاکستان تا ختم سال ۱۹۸۷ مواد و تجهیزات نظامی معادل اضافه از سیصد میلیارد دالر امریکا را بدست خواهد آورد. طبق فرموده کامپل من - وارن سوف سفیر شوروی در ملل متحد همچنان معاون اول وزارت خارجه شوروی که با مسایل ایران، عراق و همچنان افغانستان سرو کار داشت، اوضاع منطقه را خیلی حساس توصیف نمود.

ماکس کامپل سفیر امریکا در خلع سلاح می گوید: رئیس جمهور امریکا ریگن در نوامبر ۱۹۸۵ آماده گی می گرفت تا در اسامبله ملل متحد سخنرانی نماید، رئیس جمهور در مورد خواستار نظر من شد که به کدام موضوع باید تماس گرفته شود، من برایش گفتم بر حالات افغانستان و حقوق بشر؛ زیرا که این دو انگیزه کشیده گی هاست که ملت ها دست به اسلحه میبرند. در سالهای ۱۹۶۳-۶۸ که من در روسیه محصل بودم، آرتیست های روسی تصاویر رنگ- رنگ اندرا گاندی را به اندازه های مختلف به طرز دلپذیری رسامی نموده بودند و بنا بر آن مردم افغانستان از وی نباید تقاضای پشتیبانی را مینمودند. چنانچه ویل هیلم دیتل درکنفرانس ممالك بیطرف در دهلی از قول اندرا گاندی میگوید: صدراعظم هندوستان به من اطمینان داد که سیاست هندوستان در پشتیبانی از موضع شورروی است.

س: آقای رئیس دفتر: نظر جنابعالی در بارهٔ اوضاع کنونی افغانستان چیست؟

ج: در بارهٔ این موضع نظر بخصوص ندارم، و اصولی نیست که ما در بارهٔ مسایل داخلی و حاکمیت کشور مستقل اظهار نظر کنیم. در مارچ ۱۹۸۱ طرفداران ذوالفقار علی بوتو صدراعظم اسبق پاکستان یك طیارهٔ مسافربری آن کشور را ربوده، به میدان هوایی بین المللی کابل در خواجه رواش که در زمان روسها از آن به صفت پایگاه هوایی نظامی خویش استفاده میکردند، فرود آوردند. واضح است که دست نشاندهٔ روس در کابل علاوه بر اینکه اجازه فرود آمدن را به طیاره رباینده گان داد، به گفتهٔ شاهدان عینی اسلحه گرم هم از جانب رژیم گدی گك به داخل طیاره به سارقین تحویل داده شده بود و بنا بر تشویق و پیش آمد ملایم و خوش خدمتانه رژیم کابل طیاره رباینده گان یکتن از راکبین هواپیما را که مامور سفارت پاکستان در تهران بود در جلو چشمان دیگران به گلوله بستند. من این حرکات ساخته کی و تماسهای تیلفونی داکترس اناهیتا راتب زاد یکی از وزرای رژیمرا با طیاره ربایان در کابل از طریق تلویزیون بدقت دنبال میکردم، به وضاحت دیده میشد که در ربودن این هواپیمان رژیم کابل دست بالا داشت. هوا خواه دیگر روس در منطقه حافظ اسد دیکتاتور دولت سوریه بود که بر اساس میانجی گری روسها طیاره مذکور بجانب سوریه به پرواز درآمد، طیاره ربایان، خواهان آزادی یکعده محبوسین سیاسی طرفدار خود از رئیس جمهور جنرال محمد ضیاء الحق شدند. در نتیجه رئیس جمهور پاکستان ٥٤ تن بندیان سیاسی را از بند رها نمود. حافظ اسد این مسلمان بی‌دل که تجاوز نظامی شورروی را در افغانستان محکوم نکرد، چنان می نمود که او هم مانند اندراگاندی به کمك و حمایت اقتصادی و نظامی شورروی فوق العاده نیازمند بود. در فبروری ۱۹۸۲ تعدای از مسلمانان در شهر حما در سوریه علی

وی دست به شورش زدند، وی با استفاده از سلاح و طیارات جنگی روسی اقدام به قتل عام آنها نمود که در نتیجه ده هزار مسلمان کشته شد.

ایالات متحده امریکا، سوریه را از جمله ممالك تروریستی حساب نمود، طوریکه در سال ۱۹۸٦ یك نفر سوریایی بنام نظارهنداوی در لندن که میخواست یك طیاره مسافر بر اسرائیلی را در هوا منفلق بسازد، دستگیر شد. وی یك بمب ساعتی را در کف دست معشوقه ایرلندی اش که در عین زمان حامله بود و بجانب اسرائیل پرواز میکرد، تعبیه کرده بود.

حمله هوایی در سال ۱۹۸٦ به کشور لیبیا از جانب ایالات متحده امریکا که آنکشور اکثر ترورهای بین المللی را مرتکب میگردید، درس بزرگی بود برای حافظ اسد.

معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا پول و دارایی فراوان ملت لیبیا را در راه منفی گریها به مصرف رسانید و ملت خویش را در تاریکی و خلاء ذهنی قرار داد، و اما حمله هوایی امریکا در چارده اپریل ۱۹۸٦ چشم وگوش او را خوب باز نمود.

امریکا تمرینات نظامی خود را در آبهای بین المللی سیدرای لیبیا شروع کرد بعد از پایان گرفتن دو روز تمرین نظامی هوایی و دریایی، قذافی راکتهای سام خود را بجانب کشتیهای امریکایی رها کرد، ولی همه به هدر رفت. طرف امریکا یك ناوگان دریایی لیبیا را غرق کرد و دستگاه هوایی آنکشور که راکتها را رهبری میکرد تخریب نمود.

قوماندان انحنا ناپذیر عصر اتوم و اسلام جنرال محمد ضیاء الحق

وی در دوازدهم آگست ۱۹۲٤ در جلوندور پنجاب شرقی تولد شد و در یك خانواده متوسط الحال نمو و رشد کرد. پدرش وی را بجانب ارزشها و بزرگداشت فضائل اسلامی تشویق و ترغیب مینمود. محمدضیاء الحق کالج عالی ستیفین را در دهلی به پایان رساند و در عین زمان به امور مذهبی روزه و نماز سخت پابندی داشت و جوانان مسلمان را درین راه تشویق فراوان میکرد.

محمد ضیاء الحق درجنگ عمومی دوم زیر نظارت انگلیسها در برما، ملایاو اندونیزیا ایفای خدمت نموده است. در سال ۱۹٤٥ قبل ازینکه انگلیسها استقلال هندوستان را به رسمیت بشناسند، اکادمی عسکری را در دهره دون به پایان رسانید و زمانیکه پاکستان به استقلال خود رسید وی به پاکستان مهاجرت کرد. تخصص وی در فرماندهی قوای زرهی میباشد. و در سال ۱۹٦۳ کالج لیون وارت را در امریکا به اتمام رساند و در سال بعد تر برای بار دوم در سال ۱۹۷۱ علیه هندوستان جنگید. وی در سال ۱۹۷۰ روی اختلاف فلسطینی ها با ملك حسین پادشاه اردن به صفت مشاور نظامی از پاکستان عازم عمان گردید که بالاثر فعالیت های ثمر بخش، مفتخر به اخذ نشانها و مدالها از جانب ملك حسین شد. ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان، جنرال محمد ضیاء الحق را قوماندان عمومی قواء تعیین نمود که یکعده شخصیت های سابقه دار نظامی هم تحت اثر وی قرار گرفتند. موصوف اختلافات خود را همواره با بوتو در میان میگذاشت، یکروز بصورت ناگهانی ذوالفقار علی بوتو با ضیاء روبرو شد و جنرال سگرت روشن شده خود را فی الفور بداخل جیب یونیفورم خود مخفی نموده تا مبادا در نزد آمر خود بیحرمتی کرده باشد. قبل از کودتا، صدراعظم بوتو تصمیم گرفت تا برای بار دوم دست به اصلاحات ارضی بزند، همزمان با آن شرایط کار را نیز بهبود بسازد، اما این تپ و تلاشها جلو شورش و نا آرامی ها را گرفته نتوانست. در انتخابات سال ۱۹۷۷ بوتو از جمله دو صد چوکی اسامبله ملی، یکصدو پنجاه آنرا صاحب شد، نه حزب سیاسی مختلف دیگر علیه وی اتحاد ملی را تشکیل دادند و صدراعظم بوتو را متهم در انتخابات کردند.

این اتحادیه خواستار یك مظاهره عمومی و استعفای صدراعظم شد. صدراعظم پاکستان اقدام به گرفتاری رهبران مخالف نمود و شهرهای بزرگ پاکستان را در اداره نظامیان در آورد. به موجب آشوب و نا آرامی سیصد و پنجاه نفر به قتل رسیدند، ازجانب دیگر گفت و شنود میان حکومت و اتحاد ملی به موفقیت نیانجامید، در پنج جولای ۱۹۷۷ جنرال محمد ضیاء الحق دست به کودتا زد تا امنیت کشور زیادتر به خطر مواجه نشده باشد. ذوالفقار علی بوتو صدراعظم منتخب تحت بازداشت قرار گرفت و بعد از محاکمه نظامی در چهارم اپریل ۱۹۷۹ به دار آویخته شد که این یك عمل شایسته نبود و غالب رهبران جهان از جنرال محمد ضیاء الحق تقاضا کردند تا بوتو را مورد عفو قرار بدهد و یا اجازه بدهد که وی از کشور خارج گردد.

ضیاء الحق به یك نامه نگار انگلیسی گفته بود که اگر حکم دادگاه علیه وی صورت گیرد وی به دار زده خواهد شد. بوتو به امریکا و اطلاعات مرکزی امریکا اتهامات وارد میکرد که ایشان در راه زوال وی چاه ها می کَنَند، جنرال ضیاء الحق در پنجم جولای بعد از کودتا بیان داشت که به یاری خدای بزرگ نظام عسکری تمام قدرت خود را در راه استحکام و پایه داری پاکستان خرج خواهد کرد و گفت اصلاً احساس میکنم که بقای کشور پاکستان مربوط به آزادی و دیموکراسی میباشد. وی در سال ۱۹۸۵ تشکیل اسامبله ملی را اجازه داد تا حکومت نظامی را از میان ببرد و یکنفر از اشخاص ملکی محمدخان جونیجو را به حیث صدراعظم پاکستان بعد از انتخابات مقرر نمود. حکومت جونیجو بعد از مدت سه سال بنا بر عدم کفایت در امور اسلامی سقوط نمود.

محمدضیاء الحق انتخابات دومی را تا شانزدهم نوامبر موکول کرد و بیان داشت که این انتخابات بر اساس پیوند حزبی صورت نخواهد گرفت. جنرال ضیاء الحق مقوله حکم تحریم، جارج واشنگتن را در زمینهء بیان داشت که گفته بود: امریکا بودن احزاب سیاسی امور مربوط را به مراتب خوبتر انجام داده میتواند. پاکستان اقدام به تأسیس کورهء اتمی کرد چرا که در جنگ سال ۱۹۷۱ بنگله دیش به حمایت هندوستان از دولت پاکستان جدا شد، سه سال بعد تر هندوستان انفجار اتمی اش را آزمایش کرد و صدراعظم بوتو بیان داشت، پاکستانی ها علف خواهند خورد اگر ضرورت بیفتد تا به هندوستان مقابله نمایند. در سال ۱۹۷۹ جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان به مفتشین بین المللی اجازه نداد تا از تأسیسات اتومی آن کشور دیدن نمایند. در همان سال جیمی کارتر رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا بنا بر تجاوز نظامی شورویها در افغانستان به کشور پاکستان قسماً کمك نظامی نمود و جنرال

ضیاء آنرا پینت گفته با اهمیت توانست. جنرال محمد ضیاء الحق اولین رهبر آن مملکت میباشد که زبان اردو را جانشین زبان انگلیسی ساخت. کشور پاکستان بنا بر موقف استراتیزیکی اش در جنوب شرق آسیا نقش بارزی را درین مدت طولانی در مصیبت خونین افغانستان بازی کرده است و آن کشور را به صفت پایگاه مبارزین آزادیخواه افغانستان در آورده است، همچنان ورود مساعدتهای گوناگون جهان، جهان بین الدول را با درنظرداشت اخطارهای پی درپی شوروی و رژیم دست نشانده اش در کابل از طریق پاکستان برای افغانها فراهم کرد. جنرال محمد ضیاء الحق بارها گفته بود، افتخار دارم که در سنگر در جوار یك مجاهد افغان علیه شوروی بجنگم؛ زیرا که افغانها نه تنها که برای افغانستان می جنگند، بلکه بخاطر پاکستان هم. و به اساس این دلسوزی برادرانه خویش به سازماندهی و تشکل گروه های مقاومت افغان پرداخت و تعدادی از افغانها را در رأس چنین گروه بندی های سیاسی لازمی دانست. وی از اکثر شخصیت های سیاسی و صاحب بصیرت جهان دعوت کرد تا از وضع رقت بار مردم افغانستان که توسط یك قدرت خارجی جبراً از آنکشور رانده شده اند، دیدن نمایند تا باشد این وسیله دید و بازدید ها اساس استوار در بخش حق تعیین سرنوشت ملت افغانستان بوده باشد.

براستی که رئیس جمهور پاکستان در ارتباط با این موضوع زحمات خسته گی ناپذیری را به کار برد، موفقیت های چشمگیری درینمورد بدست آورد. تراکم و ازدحام فراریان افغان به کشور پاکستان تشویش و اندیشه جنرال محمد ضیاء الحق را افزایش داد؛ زیرا که رژیم کمونیست کابل مطابق به هدایات باداران بالقوه مردم را از شهرها و دهات جمع آوری کرده علیه مخالفین به اصطلاح اشرار به جنگ و برادر کشی اعزام میداشتند.

در بعضی جایها مردم چونکه نهایت به تنگ آمده بودند، از رژیم کابل خواستند که به ایشان سلاح داده شود تا علیه مجاهدین بجنگند و به این ترتیب خود را مسلح نموده با مواشی و خانواده های خود به جانب پاکستان فرار نمودند و یا اینکه با برادران مجاهد خود یکجا و متحد گردیده، حکومت ها و علاقه داری ها را یکی پس از دیگری قبضه کردند.

جنرال محمد ضیاء الحق که یکی از مدافعان واقعی سنگر نشینان اسلام میباشد به سرعت در راه به وجود آوردن مراکز مقاومت نهضت اسلامی بخاطر آزادی افغانستان اقدام فوری نمود و روی همین ملحوظ کنفرانس وزرای خارجه ممالك اسلامی را در سال ۱۹۸۰ در اسلام آباد افتتاح کرد که بر اساس آن رژیم کمونیست کابل را در انظار جهان بی اعتبار نمود.

در ارتباط با این مساعی نماینده گی های سازمان مقاومت اسلامی در افغانستان توسط مردم مسلمان پاکستان، دنیای اسلام و جهان صلحدوست تحت زعامت جنرال محمد ضیاء الحق بوجود آمد. این تصمیم شجاعانه رهبر پاکستان موجب امیدواری و تقویت روحی مردم مبارز کشور ما و مسلمانها گردید و بر اساس این پشتیبانی سازمانهای مقاومت قرار ذیل بوجود آمد:

پروفیسور برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی

پروفیسور صبغة الله مجددی رهبر جبهه نجات ملی

انجنیر گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی

سید احمد گیلانی (پیر) رهبر محاذ ملی

مولانا محمدیونس خالص رهبر حزب اسلامی

مولوی محمد نبی محمدی رهبر حزب حرکت اسلامی

پروفیسور عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی

همچنان سازمانهای دیگری چون شورای انقلابی تحت رهبری سید علی بهشتی، سازمان نصر، حرکت اسلامی تحت نظارت شیخ محمد آصف محسنی و غیره که بیرون از مرز فعالیت میدارند. اگر روحیه حسادت، تعصب، تبعیض و قوم پرستی ها و زبان سالاری طوریکه در گذشته معمول بود، کنار گذاشته شود، به امید قوی که حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و کلتوری ما بنا بر کمکها و مساعدتهای جهان بین المللی فوق العاده رو به بهبود میرود. درد آواره گی، بیچاره گی و هزاران پریشانی های دیگر بزرگترین استاد و تجربه عصر است که ما را متوجه مسامحه گریها میسازد تا مبادا وطن در آتش برتری طلبی های اشخاص، بار دیگر بسوزد. تجارب و پخته گی سیاسی سیاستمداران و دانشمندان ما در هر کجا که هستند بدون با درنظر گرفتن رنگ و پوست در امر نو سازی و یکپارچه نمودن کشور ضرورت حیاتی و ملی داشت. اگر افراد ملتفت این نزاکت حساس و خیلی با اهمیت که حیات میلیونها مردم ما به آن بسته گی دارد نشوند، دور یا زود مواجه به انتحار سیاسی خواهند شد. وسعت دید و جهان بینی اسلامی جنرال محمد ضیاء الحق منحصر به یك پدیده خاص نبود، بلکه از نظر سیاسی هجوم شورویها را به افغانستان تهدید بزرگ به امنیت پاکستان میدانست، لذا کشور خود را به پایگاه مقاومت افغانها تبدیل کرد.

ما افغانها فداکاری و پایمردی این مرد بزرگ اسلام را که در چنان یك مرحله نهایت حساس و حیاتی ما را در آغوش گرفت، از یاد نخواهیم برد. من در پشاور از لوئیس دوپری

محقق امریکایی در باره افغانستان پرسشی کردم که مردم ما از حملات هیلیکوپترهای روسی سخت به تکلیف میباشند. وی با تبسمی جواب داد، ما در تلاش این هستیم که اسلحه مخصوص ضد طیاره به مبارزین داده شود، تا فیصدی تلفات طیارات روسها را بالا ببرند و شخص مذکور از ذکر نام آن خودداری کرد. وی اضافه نمود درین وقت این ایجاب نمی کند تا در یك روز معین و یا جای معین چندین طیاره، سقوط داده شود.

اگر امروز یك طیاره در قندهار سقوط داده میشود، فردا دو پرِوند آن در پکتیا و بعد برای مدت یك هفته توقف کرده، سپس پنج طیاره دیگر را در محل دیگر و روسها از این رهگذر نهایت آسیب پذیرند که در آنصورت راضی به صلح خواهند شد. پروفیسور دوپری بیان داشت که گردهمایی نماینده گان مردم افغانستان در عربستان سعودی حاکی از آنست که گویا مردم یك نفر را که شاید محمد ظاهر شاه باشد، برهبری انتخاب نمایند، در صورتیکه این شورای بزرگ از طرف کدام جناحی سپوتاژ نشود.

بدبختانه که عدم هماهنگی و جهل سالاری نگذاشت تا ما از یك موقف وحدت و یگانگی حرف بزنیم، اگر چنین میشد روسها قبلاً از کشور خارج میشدند.

ذوریس یی میدوف در اثر خود بنام اندرویف مینویسد که اتحاد شوروی نه پیروزی و نه یك رژیم کمونست بی محتوای را در افغانستان میخواهد، بلکه از نظام دوستی طرفداری میکند که به تمام افغانستان تسلط داشته باشد.

جنبش جهانی اسلامی

برای مدت یکهزار سال مبارزه میان اسلام و مسیحت بخاطر تعیین سرنوشت انسانیت در جهان ادامه داشت و در قرن بیست و یك از نو شروع خواهد شد.

تعداد مسلمانان پاکستانی، هندوستانی ، ترکی در بریتانیا بدونیم میلیون، در فرانسه دو میلیون، در بروسیل و بیل جین چارم حصه نفوس آنکشور، در آلمان غرب صرف در برلین سیصد هزار و در اتحاد شوروی پنجاه میلیون وجود دارد و نفوس ایشان روز بروز رو به افزایش نیز میباشد.

در شهرهای برلین، هامبورگ و مارسی لیس تعداد مسلمانها از حساب بیرونند. جنگهای داخلی در سودان ریشه اسلامی دارد و مسلمانهای شمال میخواهند که قوانین اسلامی را در حنوب بالای مسیحیون عملی نمایند. پیروزی مجاهدین را در افغانستان برای اولین بار، بالای قشون سرخ پیشروی مهم اسلامی در قرن جدید میدانند. قسمیکه در سال ۱۹۰۵ قشون سزار روس از طرف یك کشور آسیایی (جاپان) برای اولین بار شکست خورد.

واضح است که اسلام در افریقا، آسیا و شرق میانه رو به ازدیاد است و زاد و ولد هم زیاد صورت میگیرد. هزاران سال قبل شهر قسطنطنیه (کانستان تینا پول) Canstant mopole که از بقایای امپراتوری روم شرقی بود و عصب مرکزی بیزانتین محسوب میشد توسط ترك های سلجوقی اشغال شد. این امپراطوری تا آنوقت بقسم حایل، ممالك غربی را در برابر هجوم هونها- اوارها، پارس ها، کومان ها، روسها، مغول ها و ترکها مصوون ساخته بود.

بموجب بی ثباتی محیط زنده گی از اثر تاخت و تاز ترکها ایشان دوباره به یوروپ برگشتند و دنیای غرب را از آن رهگذر تابناك ساختند که البته این انکشافات از طریق توزیست ها و سیاحین یونانی صورت گرفت. ظهور اسلام باعث تیت و پرك ساختن امپراتوری ها در مناطق جهان شد و کشور های زیاد بدین اسلام مشرف گردیدند.

رحلت حضرت محمد "ص" در سال ۶۳۲ اتفاق افتاد و پسانتر بحران های در اسلام بوقوع پیوست، البته امپراتوری مسیحیت بخصوص عصر بیزانتین Byzantin علاقمند بی ثباتی در اسلام بود؛ زیرا که مسلمانها در مدت ده سال به فلسطین، سوریه و امپراتوری

پارس غالب آمدند در میان سالهای ۶۴۶-۶۴۰ مصر با بندرگاه بزرگ بحری سکندریه که مربوط به امپراطوری بیزانتین بود، بدست مسلمانها افتاد.

مسلمانان قلمرو امپراتوری بیزانتین در شمال افریقا را تسخیر کردند و لیبیا را مربوط بخود ساختند. در قرن هفت بر سر خلافت میان مسلمانها جنگ ها درگرفت که آن باعث کندی رشد و توسعه اسلام گردید، لیکن تحت قیادت اولین خلیفه اموی، امیر معاویه در سال ۶۸۰-۶۶۱ جنبش اسلام دوباره آغاز شد و تا سال ۷۲۰ تمام شرق میانه، شمال افریقا، اکثر مناطق هسپانیا به استثنای آسیای صغیر از جانب مسلمانها فتح گردید.

طبق گفته مورخ جی جی بری J.J.Bury اگر قلعه های بزرگ و مستحکم قسطنطنیه در سال۷۱۷ در مقابل هجوم مسلمانها وجود نمیداشت یا اردوفزان کیش زیر قوماندانی چارلیس چکش در منطقه نمیبود، مسلمانها به آسانی میتوانستند که غرب ضعیف را فتح کنند و به این صورت تمام یوروپ را عربی میساختند. مورخان گمان میکردند که اعراب میخواستند بجانب شرق و هم غرب بتازند تا مرکز تقاطع ایشان مرکز اروپا باشد، لیکن در شکست فوق عالیترین نهضت اسلام را نشان میداد و مناطق سیسلی sicily و ساردی نیا sardinia و اسپانیاSpain تا آن حد مسلمان ماندند که زبان و کلتور شان عربی شد. در اواسط قرن هفتم میان خلیفه چهارم حضرت علی کرم الله وجهه پسر عم و داماد پیغمبر "ص" و معاویه نائب الحکومه سوریه جنگ رخ داد که در نتیجه سلسله اموی بوجود آمد.

امیر معاویه درسال ۶۶۰ مرکز خود را از مدینه به دمشق انتقال داد، این انکشاف جدید از آن جهت نزد اروپائیها مهم بود که اعراب با کلتور بیزانتین که در سوریه عمومیت داشت، آشنایی پیدا کردند. بعد از وفات امیر معاویه در سال ۶۸۰ جنگ دیگری بین پسر معاویه و مدعی وی وارثین حضرت علی کرم الله وجهه در گرفت که منجر به قبولی خلافت اموی گردید. اهل تشیع ادعا کردند که خلافت متعلق به نبیره حضرت محمد"ص" میباشد. سلسله اموی در سال ۷٤۰ از میان رفت و در سال ۷۵۰ مردم تشیع در تمام مناطق دارای نفوذ فراوان شدند، تا که قدرت بدست ابوالعباس کواسه حضرت محمد "ص" افتاد. در سال ۷۵۰ آخرین خلیفه اموی در جنگ شکست خورد و کشته شد و ابوالعباس تمام فامیل ویرا به قتل رسانید، صرف عبدالرحمن نام از خانواده اموی به اسپانیا گریخت و خلافت اموی را در کور دوه (Cordova) اساس گذاشت و مذهب تشیع با یك قدرت و توان فوق العاده بهر طرف شاخ و پنجه زد، ولی حکومت عباسی بهیچ صورت از طرف امیر اسپانیا برسمیت شناخته نشد.

در قرن دهم مصر، سوریه، فلسطین، عراق کاملاً زیر بیرق اهل شیعه درآمدند و در سال ۹۶۹ قاهره بحیث پایتخت عباسی شناخته شد. در قرن یازده با ظهور ترکان سلجوقی قشون بیزانتین روم شرقی را در سال ۱۰۷۱ در منطقه مان زیکیرتManzikert ارمنستان شکست داد و امپراتور مذکور بدست ترکها اسیر شد و اما در ترکستان آسیای مرکزی سنی مذهبان با سرسختی که داشتند، مذهب تسنن را دوباره احیاء کردند و خلیفه عباسی آله دست سلجوقیان شد.

بعد از ترکهای سلجوقی، ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را فتح کردند و از قرن (۷؟) تا (۸) اعراب تماس مستقیم با مدنیت بسیار عالی بیزانتین و مردم پارس حاصل نمود، اعراب را قادر ساخت تا موارد جدیدی را از آنان بیاموزند.

طرز حکومت سیاسی و افکار سیاسی، بمیزان وسیعی در امپراتوری پارس بمیان آمد، بهترین مطالعه فنون سیاسی در جهان اسلام مقاله یا رساله TREATISE در باره سیاست توسط نظام الملك پارسی وزیر اعظم سلطان ملکشاه سلجوقی است که در سال ۱۰۹۲ نوشته شده است درین اثر در بخشهای از فلسفه، علوم عربی و یونانی قدیم و تا اندازه از نوشته های مدنیت بیزانتین روشنی انداخته شده است. مواد و رساله های پرقیمت از گنجینه های فیلسوفان یونانی همچنان سوریایی، هندی و پارسی در زمان خلافت امویها، عباسی ها و هارون الرشید ترجمه شده است.

دوره آل مامون الرشید (۸۳۳-۸۱۳) از درخشانترین مرحله دانش، خردمندی و اعتبار اسلام محسوب میگردد. از جانبی عدم وحدت میان مسلمانها در تمام جهان از نظر عقلانی و سیاست و همچنان تنگ نظریها و حرکات احساساتی که اسلام را از یکدیگر جدا کرده میرفت بملاحظه میرسید و از جانب دیگر دشمنان اسلام مانند: لاراوسی، ری ناولتم فرانکوس مایکل- پیل (Peel) گای برت دی نوجینت، داوتی، فاستر Foster و غیره مشرکین که تهمت های ناجوانمردانه و دور از انسانیت راجع به حضرت محمد "ص" پیغمبر عالیشان اسلام حواله کرده اند که به قلم جور نمیاید و اینجانب از نوشتن آن بروی کاغذ نتوانستم جرأت بکنم حتی درین تازه گیها یکنفر مشرك بنام سلمان رشدی در لندن هم کلمات شرم آور به پیغمبر اسلام نوشت که مشرکان جهان از آن استقبال کردند، ولی بزودترین فرصت امام خمینی (رح) رهبر انقلاب اسلامی در ایران امر اعدام آن مشرك را صادر کرد، از آن ببعد دیگر وی نتوانست در محضر عام حضور یابد و اکنون هرلحظه در انتظار مرگ خود دقیقه شماری میکند.

. جهان اسلام باید مرکزیت داشته باشد؛ زیرا که آن باعث تحکیم ارتباطات و اعتبار دنیای اسلام در جهان میگردد و از طریق تماسهای مذهبی سیاسی و اقتصادی میتوان میزان تشنج، کدورت و حسادت را میان جامعه مسیحیت و یهودیت کاهش داد. هیچکس حق ندارد تا بخاطر بدست آوردن شهرت یا پول و غیره به خصوص به سالاران دین اهانت نمایند. آنان باید از سرنوشت سلمان رشدی درس عبرت بگیرند.

دنیای اسلام، مسیحیت و یهودیت مساعی زیاد بخرج بدهند تا با تماسهای شریفانه و خلوص نیت، نزاکت های یکدیگر را درک نموده، صمیمیت و محبت را جاگزین حسادت، نفرت و بدبینی نمایند. اسلام امپراتوری خود را در جهان از دست داد، لیکن عقیده وایمان نه تنها بحال خود باقیست؛ بلکه رو بتوسعه و شگوفانی میباشد، البته اسلام در بعضی جاها سخت در زیر فشار و ستم میباشد، در یوگوسلاویای سابق مسلمانها نهایت عذاب دیدند، طفل، جوان، زن و مرد از جانب کمونیستان سلاویك و غیره افراطیون به قتل رسیدند، آبادیها، پل ها، منازل، شفاخانه ها به نابودی کشانیده شد.

مشکل است تا قبول کرد که دنیای متمدن چسان این قساوت و بیرحمی و کشتار های دسته جمعی مسلمانان را در آنجا تحمیل میکنند. در هندوستان مسلمانان تا چه حد به نارامی روبرو اند و از جانب هندوها مزاحمت فراوان میشوند، حتی مساجد ایشان به آتش کشیده شده اند، مسلمانان مواجه به قتل گردیدند، لیکن جهان اسلام بنابر عدم وحدت و هم آهنگی نمی توانند از خود عکس العمل نشان بدهند. در زمان آل مامون الرشید در بغداد یك دانشگاه و یك دیدگاه Observatory ستاره شناسی بنا گردید و کارنامه های بزرگ یونانی شرقی علم و فلسفه هندی بعربی ترجمه شد، تا سال ۹۰۰ بصورت کل آثار افلاطون و ارسطو غیره متفکرین یونان در مورد استفاده محققین اسلامی قرار گرفت. بعد از دوره افلاطون، رسطو، علمای اسلام جای ایشان را پر کردند و بصورت افلاطونیان جدید در هر جا تبارز نمودند. مثل بیزانتین، کریسچن، مسلمان ها آشتی دادن دین را با دلایل عقلی دشوار میدانستند. لذا مسلمانها از بینش کلاسیك یونانی بخصوص از طریقت و مضمون فلاسفه استفاده نمودند تا که تیالوژی خویش را تشریح نموده باشند، لیکن برعکس دنیای غربی (متوسط) حکمای اسلامی، دانشمندان را بروی صحنه کشیدند که بدون مراجعه به تیولوژی کاملاً علاقه مند به فلسفه خالص بودند، مانند آل کندی AL- Kindi و ابن سینا Avicenna در قرن دهم.

آنها فلسفه را توسعه دادند به اندازه وسیعی متکی به نظریات شرك ارسطو و عقیده نیوپلاتونیك بود که با تیولوژی اسلام کمتر ارتباط داشت. مسلمان کبیر اسپانیوی اوریوس Avrroes در سال ۱۱۹۸ مقالات زیاد راجع به ارسطو نوشت که بعداً به لاتین

ترجمه شد، قبل از اینکه حتی غرب قادر باشد که متون اصلی یونانی را از بیزانتین بدست بیاورد، بسیار نوشته های ارسطو به عربی عنوان میشد، نظریات اوریوس به ظهور مکتب فلسفی در غرب کمك کرد که آن سبب جدایی دین و فلسفه گردید، بندشها و مشکلات فراوانی را در میان مجامع مذهبی تنگ نظر غرب متوسط بمیان آورد، پیشرفتهای مهم در زمینه علم قضایی تبارز داده شد، ریاضی دانهای مسلمان از سیستم جیومتری (هندسی)

یوکلید یونانی Eaclid استفاده کردند، آنها ارقام هندسی را نیز بکار میبردند و آن عدد مهم صفر بود که یونانیها و رومن ها تا آنروز آنرا نمی شناختند و بدون این سمبول تحقیقات ریاضی عالی امروز در دنیا ناممکن بود. دانشمندان اسلامی در بخش مثلثات و هندسه تحلیلی کارهای بزرگ انجام دادند، همچنان مطالعات الجبری که به اوشان اعتبار بزرگ داده است، دلچسپتر برای مسلمانها موضوع ادویه بود و در بسا جهات حتی از آقایون یونانی یعنی حکمای یونانی پیشی گرفتند که البته مقصود از هیپوکراتس (HippocRATES) و گالین (Galen) میباشد. رساله های طبی غربی در بارهء امراض چشم، سرخکان، چیچك، حتی تا قرن هژده از جمله موضوعات مهم حیاتی است که بحال خود باقیمانده است.

ابن سینا بطور کامل علم طب را مرتب نمود و آن به صفت منابع ارزشمند علم طبابت در غرب مورد استفاده قرار گرفت. پیشرفت های زیاد در ساحه فارمکولوژی(Pharmocology) علم دارو شناسی بمیان آمد. درمان و معالجه با دارو در نصف جهان پیشرفته ترین بود، یك عده حروف عربی مانند الکحول سمت الراس، صفر، الجبرا شامل علم اصطلاحات علمی غرب گردید.

در باره موسیقی در اسپانیا تا کنون از نقش موریش(Moorish) مسلمان های اسپانوی پیروی میشود. ترك ها دنباله انکشاف و توسعه دین اسلام را بعد از عباسی ها وظیفه خود دانستند و خلافت عثمانی به آن نام بزرگ بخشید، البته ادامه یا بسط این آئین کار سادهء نبود. زیرا که جنگها، چه اسلامی باشد چه مسیحی و چه یهودی براساس یك هدف بمیان می آید که خواه نا خواه با خون ریزی و قتل عام و غیره تباهی توأم میباشد و تا کنون این روشها به شکلی از اشکال وجود دارد. اگر جهان صلح پسند مسامحه و سهل انگاری را زیاد تر پیشه کنند، گمان میکنم که ذهنیت های افراطی برای برتری دادن مفکوره ها روزی پیشقدمی خواهند کرد.

انکشاف و نموی مذهب هیچوقت از نمایش نمی افتد، لذا برای بهتر ساختن مفکوره های اخلاقی باید جهان بشریت صادقانه همت بخرچ بدهند.

جنگهای چهل ساله قرن شانزده بین پروتستان و کاتولیك بخاطر وحدت عقیده و ایمان را نباید از یاد برد. ماری ستوارت خانم فراسیس دوم ملکه سکاتلیند ورثه دختر کلان هانری هفتم سرش از تن جدا گردید. قتل عام ۲٤ آگست سال ۱۵۷۲ در پاریس قتل عام اولاد یهودي در سال (۱۵٦۷-۱۵٦۵) از جانب هیرود Herod اسپانیوی در هالیند که بر سر مذاهب مختلف صورت گرفت نهایت عبرت انگیز میباشد.

سلطان بایزید اول(۱٤۰۲-۱۳۸۹) بعد از نبرد کُساوه Kosovo یکی از رقیبان اورپایی وی بنام پالی یولوگس مانیول دوم Palaeogus Manuel که یکتن از حکمرانان یونانی بود، خواست که قسطنطنیه را از خطر ترکها در امان دارد، لیکن انجام این ماموریت کلان از امکان بدور مینمود؛ زیرا که راه بحری آن توسط ترك ها بریده شده بود و راه های خشکه همچنان. به این ترتیب شهر مذکور بحالت محاصره بسر میبرد، اما دیوار بزرگ آن باعث پیروزی ترکها گردید. ترکها به هنگری هجوم بردند، پادشاه آن از دنیای مسیحیت طلب یاری نمود و بنابران در سال ۱۳۹٦ قشوني از بارگاندی تحت قوماندانی جان فیرلیس John Fearless و قشون فرانسوی بسرکرده گی مارشال باوشی کالت Bouci Cault و از هنگری تحت قوماندانی سی جیس ماند King Sigismand با سلطان بایزید در میدن هموار نیکوپولیس Nicoptolis بلغاریای امروز روبرو شدند.

از قضا این لشکرها از جانب ترکها شکست فاحشی خوردند که ده هزار جنگجوی کمر بسته به اسارت ترکها افتاد. لیکن پادشاه هنگری از اسیر شدن فرار کرد. مانیول بدنیای غرب پناه برد و از آنها خواست که در قسمت آزادی قسطنطنیه همکاری نمایند. وی صدا زد کجاست آن خدای من {جلال و شکوه روم} به پاریس و لندن رفت و با گرمی استقبال گردید؛ زیرا که مردم بنام یك امپراتور علاقمند دیدار وی بودند. ولی ممالك مذکور بنابر گرفتاریهای جنگهای صد ساله نتوانستند که بوی وعده کمك و معاونت بدهند و دنیای مسیحیت عصر بیزانتین از تاخت و تاز ترکها نهایت پریشان شده و منتظر بودند تا مگر خدا"ج" بکمك ایشان بشتابد

سلطان بایزید در سال ۱٤۰۲ در نبرد انگوره آذربائیجان از تیمور لنگ شکست خورد و اسیر شد. ناگفته نماند که جنگ انگوره امپراتوری عثمانی را قسماً تضعیف نمود. مانیول باز قصد گرفتن قسطنطنیه را کرد، ولی اتحادیه اروپایی ایشان صورت نگرفت، بعد از آن مسیحیون دیگر قادر نشدند بر سرقسطنطنیه جدال را براه اندازند. در جنگ وارنا Varna در ۱٤٤٤ که اروپای شرقی، پولیند و هنگری را از بیخ و ریشه بر کندند، امید بیزانتین

بکلی قطع شد نتیجتاً در سال ۱٤٥۳ اروپای غربی و شرقی بین هم فوق العـ بی ارتباط ماندند. تا ظهور سلطان محمد دوم(۱٤۸۱-۱٤٥۱) قسطنطنیه کاملاً به تصرف درآمد. وی در قدم اول میخواست قصری به سمت اروپایی باسفورس Bosporus اعمار نماید، قسمیکه سلطان بایزید قبلاً بجانب آسیایی آن اعمار کرده بود تا توپ و غیره اسلحه خود را از بلندیهای آن متوجه دشمن ساخته باشد.

وی در ابتدای اپریل سال ۱٤٥۳ با قشون یکصد و پنجاه هزار نفری در مقابل قشون چهار و پنج هزاری بر قسطنطنیه هجوم برد. محمد دوم شهر مذکور را برای مدت پنجاه روز زیر بمباران قرار داد. تا که تمام محافظین از دفاع شهر عاجز ماندند؛ و آنها همه روزه دیوارهای خراب شده را ترمیم میکردند. محمد حمله آخرین خود را آغاز کرد مگر یونانیها همان شب برای دعاخوانی در کلیسای صوفیه دور هم جمع شده بودند، این آخرین مراسم دعاخوانی ایشان در کلیسای مقبول مسیحیت بود لنتظار مرگ پایتخت خود را می کشیدند. در روز پنجشنبه ۲۹ ماه می ساعت یك صبح حمله آغاز شد. این حملات از جانب محافظین شهر عقب زده شد. ولی محمد دوم به دروازه ضعیف ترکه امپراتور کانستان تین پالی یولوگس ششم در حالت نبرد بود، رخنه کرد و ترکها از عقب وی بدرون آن ریختند، کانستان تین کشته شد، ولی جسد وی بدست نیامد.

ترکها شهررا در مدت سه روز غارت نمودند، تمام کلیسا چپاول شد، نوشته های پرقیمت جدید و کهن از بین رفت و اشیاء مقدس سوختانده شد. محمد اسپ خود را بدرون شهر مهمیز کرد و امر داد که تمام صورتها و نقاشی ها شسته شوند؛ زیرا که مسلمان ها هم مانند یهودیها نمیخواستند که در مقابل عبادتگاه های شان عکسها وجود داشته باشد.

محمد دوم این کلیسای مقبول و بزرگ را به مسجد عوض کرد، و بنابران سقوط قسطنطنیه که آخر عصر هزارم را بما نشان میدهد عبارت از ختم امپراتوری روم در منطقه بود. ولی پسانتر بسیاری از پاپها و مسیحیون شرق کوشیدند که آن شهر را دوباره بدست بیاورند، لیکن از پیشروی ترکها جلوگیری کرده نتوانستند، بعداً روسها پاۍ خود را پیش کردند که کانستان تیناپول (قسطنطنیه) را آزاد نمایند بهمین نسبت سوفیاپالي یولوگس با شهزاده مسکو دیوان سوم ازدواج کرد و او را به مسکو برد و ایوان لقب تزار یا قیصر را بخود گرفت و در صلیب خود دو سر عقاب را نصب کرد و آنگاه مسکو خود را مدافع تمام کلیسا های شرق خواند.

تیمور لنگ بلا و آفت دیگر از خانواده، ترك بود که مورد تکریم و تحسین اروپایی ها

قرار گرفت. ابن عرباش ARABSH مؤرخ عربی حیات تیمور کورگانی را چنین بیان میکند: تیمور دارای قامت بلند و سر و پیشانی کلان بود، رنگش سفید و آمیخته با سرخی بود وی نیرومند و صاحب هوش سرشار بود و از مرگ هرگز نمی ترسید، انگشتانش باریك و لینگ های وی طویل بود، دستان خشك داشت و ریش دراز. وی بنابر جراحتی، از یك پای لنگ شد. تیمور مسلمان انتقام کش و غافل گیری بود. او اسپ سوار چابك و تندخوی و دارای چشمان روشن بود.

طبق یادداشت های نویسنده گان عصر رنسانس Renaissance، تیمور مسلمان بود و انتقام گیر و هرکس را بدام خود میانداخت.

ماکیاولی(Machiavilli) تیمور را در معادلاتش سیاست مدار بي هراس توصیف میکند. (شهزاده) نمایشنامه کریستوفر مارلو که درامه اش بنام تیمور لنگ بزرگ است ویرا قمچین خدا و بلای روی زمینش خوانده است.

تیمور در سال ۱۳۳۶ در جلگه های ترانسوکیانا Transokiana در شهر سمرقند چشم بجهان کشوده است. وی مرد ناشناخته از قبیله ناشناخته ترك بود و در سال ۱۳۷۰ رهبر قبیله ترانسوکیانا شد و تا ختم همان قرن ایران، سوریه، اناتولیه و شمال هندوستان را فتح کرد.

تیمور، خیال فتح چین را داشت و اما در سال ۱٤۰۵ وفات کرد و کشور چین از تاخت و تاز وی در امان ماند. نظر به نوشته های ابن عرباش و دیگران با ضد و نقیض تیمور را یك شخص بیسواد و در عین حال ظالم و بی رحم معرفی کرده اند. زمانیکه او شهری را فتح میکرد مردم آن جا را قتل عام مینمود و از کله ها مناره ها میساخت. و از کشته ها پشته ها. وی در زمان حیات خود قصر های بزرگ و باشکوه اعمار کرد و معماران را از تمام قلمرو خود به سمرقند فرا میخواندو آنان در ساختن این قصر های عالیشان بهترین خشت و سفال را بکار می بردند. او تعمیر در شرف اکمال را اگر به نظرش باشکوه جلوه نمیکرد، آنرا از بیخ و بن ویران مینمود و در بالایش بنای جدید میساخت.

امیر تیمور مانند یك بادیه نشین واقعی ترجیح میداد تا در خیمه های مخملین که اطرافش دیوار نداشته میبود به زنده گی خود در سمرقند ادامه دهد. تیمور و سلسله تیموری در بخش انکشاف صنعت و آثار ارزشمند و جاودانی از خود بجا گذاشتند. و در سال ۱۹۸۹ کتابخانه هایزن هاور در جان هاپکن یونورستی به نمایش نمونه های مصور و رنگین صنعت آنزمان اقدام نمود و موزه سایکلر اکشرا این نمونه را از موزیم های ترکیه ، اتحاد شوروی و

ایران طور امانت بدست آورده بود. تیمور برعکس جنگجویان اروپایی و جاپانی شمشیر، زره، جواهرات، خرقه از خود بجای نگذاشته است. و صرفاً دو چراغ بزرگ تیلی از جمله شش چراغی که موجود بوده دیده می شود که بر مزار احمد یعسوی AHMAD YASAVI در ترکستان اهدا نموده است.

سلسله تیموری، نقاشی و صنعت آنوقت را از طریق ظفرنامه های ۱۴۳۶-۱۴۶۷ بوجه شایسته، تمثیل مینماید. ظفرنامه اول توسط پسر ارشد تیمور، شاهرخ مرزا که سالهای ۱۴۰۵-۱۴۴۷ را احتواء میکند با نگارش خاص به سبك عربی منقوش، مزین و دلفریب که بیانگر جنگهای تیمور بزرگست، ترتیب داده شده است. سی سال بعدتر ظفرنامه وی توسط سلطان حسین مرزای بایقرا که قلمرو وی به چند شهر هرات و سمرقند محدود میشد، بمیان آمد. این ظفرنامه مقبولترین صنعت نقاشی آنوقت را نشان میدهد و شهرهای مذکور در وقار، دبدبه، ظرافت، عقیق کاری، دلفریبی و نقش و نگار ها نقطه عطف بحساب می آیند.

در صفحه ششم این ظفرنامه مصور، مذهب و منقوش رسم ها و تصاویری به نظر میخورد که حاکی از داستانهای پادشاهان پری ها میباشد. طبق گفته توماس دبلیو لینتز Thomas W. Lentz مدیر کونتری موزیم گلن لاوری Glen Lowry از سایکلر گالری این نقاشی ها اثر نقاشی و میناتورکاری سلطان سحار نقاشان کمال الدین بهزاد هروی میباشد.

به مردم افغانستان:

جرأت و دلاوری تان علیه یك زورآور نابرابر الهام و درسی است بدنیا که بطور مضاعف به شك وبدگمانی روی آورده بودند.

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران در سال ۱۹۷٤ قرضه دوبلیون دالری را به افغانستان اعلان کرد؛ زیرا که وی از توسعه و انکشاف روزافزون کمونیزم نگرانی داشت. این مبلغ بخاطر اعمار خط آهن که فاصله نهصد میل را احتوا مینمود و معدن حاجی گك را با ایران وصل میکرد، پیش بینی شده بود. همچنان کابل، هرات و قندهار را با دنیای خارج متصل میساخت. رئیس جمهور محمد داودخان از ابتدای ریاست جمهوری با ملاها و روحانیون چندان روابط خوبی نداشت و هم از جنبش کمونستی نمی ترسید. وی، غلام محمد نیازی رهبر جنبش اسلامی را که استاد در دانشگاه کابل بود به قتل رسانید که البته کمونیستها این مسأله را زمینه سازی کرده بودند.

گلبدین حکمتیار و پرفیسور ربانی هر دو منسوب بهمان جنبش بوده و از پیروان استاد نیازی محسوب میگردند. بعد از کودتای شرم آور هفت ثور ۱۳۵۷، نورمحمد تره کی از

حزب خلق در راس اداره نظام بی ثبات کمونستی قرار گرفت. تره کی در سال ۱۹۵۲ به صفت اتاشه، مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن انجام وظیفه مینمود، بعد از یك حادثه بازاری از وظیفه مستعفی گردید و در یکی از هوتلهای نیویارك کنفرانس مطبوعاتی دایر کرد و از حکومت صدراعظم محمد داود نکوهش بعمل آورد. قرار یادداشت این کنفرانس مطبوعاتی، وی برای دریافت پناهندگی سیاسی از دولت انگلستان شد، لیکن بعد از مدت شش هفته سفر دریایی در قونسل گری افغانی در کویته پاکستان ظاهر شد و اظهارات نماینده مطبوعاتی را نادرست خواند و گفت به صفت یك افغان وفادار میخواهد، در دولت افغانستان وظیفه انجام دهد.

حفیظ الله امین شاگرد وفادارش از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۷ در یونیورستی کولمبیا در نیویارك محصل بود و از فاکولته تربیت معلم ماستری گرفت و سپس بوطن باز گشت. و مدیر متوسطه ابن سینا تعیین شد. وی بار دیگر در سال ۱۹۶۳ باز چانس تحصیلی یافت و شامل یونیورستی کولمبیا در نیویارك شد، تا اینجا کدام نشانه، از وجود وی در حزب کمونست بدست نیست. وی بسیاری از متعلمین پشتو زبان را بخاطر موضوع پشتونستان شامل مکتب ابن سینا نمود و بهمین نسبت او در سال ۱۹۶۰ به نزد داود خان صدراعظم به صفت یك قهرمان شهرت یافته بود. وی ادعا میکند که در یك نشست متعلمین در ویسکانسن امریکا در سال ۱۹۶۳ به مارکسیزم پیوسته است. صالح محمد زیری وزیر زراعت، مدیران زراعت را که در سیمیناری بکابل دعوت شده بودند به نزد حفیظ الله امین به صدارت برد، امین خود را مغرور و نیرومند احساس میکرد و زیری نسبت به او کوچکتر معلوم میشد.

ما مدیران زراعت چند دقیقه محدودی با وی بودیم، امین از جای خود بلند شد و گفت معذرت میخواهم من به نزد رهبر صاحب میروم. ولی بعد از گذشت مدت نه چندان دور رهبر خود را خفه نموده و به قتل رسانید. بر اساس منابع اداره، اطلاعات امریکا در ابتدای دسامبر ۱۹۷۹ عساکر روسی در شمال در کنار آمو دریا بحالت آماده باش درآورده شدند. یادداشت های سیاسی از جانب امریکا به ماسکو ارسال شد و اخطار کرد، اگر روسیه به افغانستان تجاوز کند، عواقب وخیمی را دربر خواهد داشت، لیکن شورویها به اخطار امریکاییها اعتنایی نکردند و با یکصد هزار تن عسکر به افغانستان هجوم بردند و در مدت کوتاهی تمام مراکز مهم آنرا اشغال نمودند.

در اخیر جنوری ۱۹۸۰ کنفرانس وزراء خارجه ممالك اسلامی در ارتباط با هجوم نظامی

شوروی به افغانستان در اسلام آباد پاکستان دایر گردید. امریکا بنابر موقف حساس سیاسی اش نمیتوانست مستقیماً در موضوع افغانستان دخالت کند.

امریکا انتظار داشت که فیصله کنفرانس وزراء خارجه کشور های اسلامی در پاکستان بوی سرنخی بدهند، زیرا که پاکستان و ایران در همسایگی با افغانستان قادر نیستند که در برابر یك قدرت غول پیکر خارجی مقابله کنند. و بنابران امریکا میخواهد بحیث یك واسطه درین باره نقش داشته باشد. در قدم اول دریافت جواب مؤثر نسبت همکاری ممالك اسلامی در رضائیت خاطر هندوستان، در مورد نزد امریکا بسیار مهم بود. اینوع پشتیبانی طوری رهبری میگردید که سبب جدایی زیادتر گروه ها در داخل افغانستان شود، و این مشکل در میان خود سران سیاسی مجاهدین حل و فصل گردد. مجاهدین از پیش باین باریکی پی برده بودند که بدون اتحاد نمیتوانند به پیروزی برسند و اما در وهله نخست موضوع اتحاد نزد گروه های مقاومت چندان مطرح نبود، بلکه زنده نگهداشتن روحیه رهائی بخش ملی بسیار بااهمیت تلقی می شد؛ زیرا که روسها در کمین نشسته بودند تا از اشتباهات ایشان چیزی بیاموزند و بموازات آن تاکتیك های مزورانهء خویش را عیار کنند که آن عبارت از جدا ساختن اقلیت های بزرگ غیر پشتون خواهد بود. اگر شورویها بتوانند که جنبش مقاومت را از طریق قتل های عام، تخریب، ویرانگری، آتش زدن، کوچانیدن مردم و مانع شدن کشت و کار بخاموشی مواجه سازند و در آنصورت آنها حاکم ابحار و بویژه بحر هند خواهند بود. و بنابران امنیت و تمامیت ارضی کشورهای پاکستان، ایران و غیره در نهایت خطرناکی روبرو خواهد شد. آنگاه روسها خواهند توانست قشون تربیت یافته افغانی را متحداً با قشون خود جهت اشغالگری این کشورها بگمارند و لذا این کشور های همسایه نه بخاطر دلسوزی از مردم افغانستان و خاك افغانستان، از استقلال و تمامیت ارضی خود اندیشه داشتند.

از نصایح امیر عبدالرحمن بیاموزند که گفته بود به روسها اعتماد نکنید.

کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ از پیکر قاره هند جدا گردید، و آن زخم ناسوریست که تا امروز دولت هندوستان را آزار و شکنجه میدهد و آنکشور حسودانه براي تجزیه پاکستان در حضور و خفا میکوشد و با شورویها (روس ها) هم روابط حسنه دارد و باوجود نتایج قطعی جنگ در بنگله دیش در سال ۱۹۷۱ که امریکا کمك نظامی به پاکستان نمود، هندوستان را نمیتوان در جنوب شرق آسیا نادیده گرفت، و بنابران هندوستان، امریکا را یك کشور رقیب قلمداد کرده و خود ملیونها دالر کمك اتحاد شوروی وقت را بدست می آورد و ربع یکقرن بود که امریکا نتوانست معاهدهء را بخاطر جلوگیری از پیشروی روسها بجانب

بحر هند با هندوستان به امضا برساند.

در اخیر دیدیم که سخن گویان هندوستانی از عمل روسها در افغانستان انتقاد کردند، ولی از ابراز دخالت شورویها در اینکشور دم نزدند ودر بازی های المپیک که در مسکو صورت میگرفت امریکا، جرمنی، جاپان و اکثر ممالک اسلامی آنرا تحریم کردند. هندوستان درین بازیها اشتراك کرد و اما در ملل متحد از دادن رأی خودداری کرد. بهرحال دولت روسیه امپریالیزم یك نیم بلیون دالر کمك نظامی به هند نمود. با این هم تمام کشورهای شرق میانه بغیر از سوریه و یمن جنوبی دخالت نظامی شوروی را در افغانستان محکوم کردند.

رژیم کمونست افغانستان معاهده دوستي را به شورویها به امضا رساند که آنکشور را از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره به بلاك سوسیالستی پیوست نمود. امریکایی ها سالها باین آرزو بودند که بخاطر حلقه کردن روسیه شوروی در افغانستان جای پایی داشته باشند و روسها هم ازین وضع نازك سیاسي و استراتژیکی افغانستان بی خبر نبودند. امریکایی ها حتی در عصر امیر شیر علیخان کوشش داشتند تا یك دانشگاه را در بخشهای هلمند و قندهار تاسیس نمایند، لیکن امیر وقت بآن روی سازش نشان نداد و دولت امریکا تهداب این موسسه علمی و عرفانی را در لبنان بیروت گذاشت. مگر بنابر سرسختی های حکومتهای وقت حتی مسافرتهای سیاست مداران امریکا درین کشور مثمر واقع نشد و این پیش آمد های سرد زمینه ساز عدم هماهنگی و علاقمندی سیاست مداران امریکایی درمورد گردید، البته یکعده پروژه های امریکایی، عربی، ایرانی، فرانسوی و چینایی و غیره در کشور به نظر میخورد لیکن همه این مساعدتهای اقتصادی به پیمانه و حجم کمك های پرمدعای روس نمی رسید.

تا زمان حمله نظامی روسها در افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ این کشور به صفت یك کشور عقب مانده در شرق دور نزد امریکا شایان اهمیت چندانی نبود و امابعد از اشغال در جهت دورساختن این کشور از دولت امپریالستی شوروي یك سلسله مسابقات اقتصادی براه انداخته شد.

آمدن نیکسن معاون رئیس جمهور امریکا به کابل، جنرال هایزن هاور رئیس جمهور امریکا، سپیر واگینو معاون رئیس جمهور امریکا محمد رضا شاه پهلوی، انور سادات مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا، رهبران پاکستان، عدنان مندرس صدراعظم ترکیه و غیره در تماس با افغانستان حکومتهای افغانستان را از نزدیك شدن با روسها اخطار داده بودند.

هایزن هاور رئیس جمهور امریکا، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را در کابل ازین باریکی آگاه نموده بود و اما پادشاه افغانستان در جواب وی گفته بود: اخذ کمک های اقتصادی از شوروی منجر به غلامی ما نخواهد شد. ولی آنگاه که رژیم منحط کمونستی در افغانستان مسلط شد، دولت شاهنشاهی و نیرومند ایران را سخت به تشویش انداخت، این حادثه غیر مترقبه یك خلاء بزرگ سیاسی را بخصوص در آنجا بوجود آورد.

محمد رضا شاه آریامهر از جنبشهای کمونستی در جهان بخصوص در ایران و افغانستان ناخوشنود بود و اما روسها تا آخرین روزهای سلطنت وی از دست زدن در کارهای داخلی آن کشور خودداری کردند. با بمیان آمدن انقلاب امام خمینی "رح" در نهم فبروری ۱۹۷۹ چهره سیاسی ایران هم مانند افغانستان کاملاً تغییر خورد و نزدیکترین دوستش (امریکا) به سرسخت ترین دشمن تبدیل شد. البته این خصلت هر انقلاب است که دوستان، دشمنان همدیگر میشوند. برادر علیه برادر، پدر علیه پسر دست بماشه میبرند. انقلابیون اسلامی در ایران دفعتاً تمام کارکنان سفارت امریکا را گروگان گرفتند که البته این مسأله در ذات خود یك حرکت فوق العاده ضعیف سیاسی و دور از آداب مهمان نوازی شرقی بود. اما در کشورها زمانی که مردم نظام انقلابی کمونستی را برانداختند و با وجودیکه روسها درین مدت ده سال کشور را بخاك توده تبدیل کرده بودند مگر مردم ما به قوانین بین المللی احترام گذاشته از سفارت شوروی خوب پاسبانی نمودند.

ایرانیهای خشمگین از در احساسات و تفرت امریکا را شیطان بزرگ خواندند. شورویها از رویکار آمدن نظام اسلامی خمینی "رح" نهایت از محافظه کاری کار گرفتند و برعکس تهمت های هم برژیم پادشاهی ایران زدند.

شورای انقلابی ایران به بازداشت اعضای حزب توده و نورالدین کیانوری منشی عمومی آن حزب حکم صادر کرد، ولی شورویها دریمورد از خویش واکنشی نشان ندادند، این کورموشها بخاطر بدتر ساختن وضع انقلاب اسلامی ایران نقب ها میزدند، از آنجمله یکی هم ارسال اسلحه زیاد درسال ۱۹۸۳ بدولت عراق بود که احتیاجات آنکشور را تا اندازه امکان پوره میکرد؛ زیرا که ایران و عراق بخاطر موضوع خلیج فارس باهم در جنگ بودند.

از آن ببعد ایرانی ها،، شورویها را شیطان بزرگ نام کردند. در دسامبر ۱۹۸۰ عده‌ء از مظاهره چیان ایرانی همراه با افغانها در مقابل سفارت شوروی در تهران صف بستند، شیشه ها و کلکین های سفارت روس را شکستند و بیرق سرخ پرولتاریایی را به آتش کشیدند. دولت شوروی بدون وقفه احتجاج کرد. ولی رفسنجانی رئیس مجلس شورای

انقلابی، روسها را نسبت به اشغال غیرقانونی افغانستان متهم ساخت. وزیر خارجه ایران مرحوم صادق قطب زاده این پهلوان پارسی در بخش آزدی افغانستان از قبضه شورویها در هر کجا و هر محفلی سخت جان فشانی نمود، لیکن عدهء مخالفین در رژیم خمینی ویرا به خیانت متهم ساختند و در سال ۱۳٦۱ اعدامش نمودند.

بهمه حال روسها تا بر سر اقتدار بودن محمد رضا شاه پهلوی آریامهر، نتوانسته بودند به افغانستان تجاوز نمایند.

لیکن با اوج گرفتن جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی و سردرگمی سیاسی، شورویها از فرصت استفاده کرده باین کشور هجوم نظامی کردند و عکس العمل انقلاب اسلامی ایران را در مورد پشتیبانی مردم افغانستان دست کم گرفتند. امریکاییها در ین گوشهء از جهان کلانترین طرفدار خود را بنام پولیس خلیج از دست ذادند، قسمیکه پروفیسور وسلانسکی میگوید! هنوز غرب درك نکرده است که شورویها در سر جز فکر جهانگیری مرام دیگری ندارند،حتی شاگردان مکاتب از ین انکشافات بوجه مطلوبتری آگاهی دارند، لطفاً به تاریخ چندین دهه شورویها نظر انداخته شود که آنها، جاپان و حتی انگلستان را سر زمین خویش پنداشتند. جهانگیری ایشان در دنیا توقف نخواهد کرد در صورتیکه جهان صلح پسند در مورد اینهمه تاخت و تاز های شوروی بی تفاوت بماند.

آیا میتوان از مصیبت کشور هنگری در سال ۱۹٦۵، چکوسلواکیا در سال ۱۹٦۸ و از افغانستان در سال ۱۹۷۹ چشم پوشی کرد؟ بنای دیوار بزرگی را به صفت یك مانع آهنین میان آلمان شرق و غرب، استحکامات پرده آهنین در هنگری مجموعاً بطول دوصدوهفده میل که از آنجمله یکصدوپنجاه میل آن سیم خاردار بوده که بلاك شرق را در غرب از اطریش جدا میسازد، اعمار نموده اند. و نیز موضوع اشغال افغانستان توسط شورویها در جهان کلانترین زنگ خطریست که میتواند چشم و گوش جهان آزاد را باز نماید. امریکا اخطار های پی در پی خود را متوجه روسها ساخته میرفت که از دخالت اضافی در آن کشور خود داری نمایند، اگر چه امریکاییها راجع به تجمع عساکر روسی در سرحد شمالی افغانستان کنار آمو دریا در دسامبر سال ۱۹۷۹ قبلاً به شوروی اخطار داده بود،که هرگاه روسها بان مملکت تجاوز نمایند نتایج وخیمی را ببار خواهد آورد، لیکن شورویها به آن اخطارها توجه نکرده و به کشور مستقل افغانستان هجوم بردند. کشتار بیرحمانه، شکنجه و آزار مشرکین روس که همه قوانین بین المللی و عرف را زیر پای می کرد، از هوا و زمین ملت بیدفاع افغانستان را زیر بمباران راکت و بمب قرار دادند. فرقه های زرهی غول پیکر روس که مجهز با هزاران وسایط

نقلیه، عراده های ثقیل، هلیکوپتر های مختلف، طیارات بم افگن و شکاری میگ و غیره لوازم عصری جنگ و پرسونل ورزیده بودند، دنیای آزاد و ممالك اسلامی را بی حس و کرخت ساخته بود و صرفاً دل باین خوش داشتند که ما احتجاجات و عکس العملهای ضد روسی از خویش نشان دادیم. تصاویب کردیم و روسیه اشغالگر را محکوم ساختیم و افغانستان را از جمله جمهوریتهای جدید شوروی محسوب داشتند، و حتی ناظرین قصر سفید امریکا بخصوص بخش نظامی بصورت اکراه و نا خوش آیند از ین نقشه اجرایی روسها تمجید میکردند. و اما منافع امریکا در بحر هند و خلیج فارس اضافه تر از آزادی افغانستان بود، و بنابران در وهلهء نخست امریکاییها خواستند تا افغانها را با روسها در یك جنگ طولانی و دوامدار درگیر کنند در غیرآن امید موفقیت امکا ن نداشت، دخالت نظامی روس در اول به منافع ممالك همسایه و بعد به حوزهء جنوب شرق آسیا صدمه میزند و چین کمونیست با افغانستان سرحد مشترك و هم منافع در بحر هند داشت ممالك ذی نفع از طریق مذاکرات محرمانه باین نتیجه رسیدند که برای آزادیخواهان افغان بصورت فوری اسلحه و مهمات جنگی ارسال شود. ثانیاً رقابت و همچشمی کشور های اسلامی نباید صرفاً مانع باشد، بلکه بخاطر دفاع ازجنوب شرق آسیا و شمولیت جمهوریت مردم چین در ینجا یك مساله حیاتی است، تجویز ارسال اسلحه به مبارزین نه تنها به تمام شد جان صد ها هزار انسان انجامید، بلکه درین درگیری دوامدار روسیه شوروی از پا خواهد در آمد که آن در حقیقت مرام همه جهان آزاد را تشکیل میداد، از جانب دیگر کشور افغانستان به ویتنام شوروی تبدیل خواهد شد که امریکاییها شدیداً خواهان آن میباشند، زیرا که امریکا نسبت از پا در آوردن کمونیزم از راه های مختلف بلیونها دالر مصرف میکند که از آن هیچ چیز نصیبش نمیگردد. چنانچه ویلیام ویبستر آمر اداره اطلاعاتی امریکا(C.I.A) که مصاحبه ء را در دوم ماه می سال ۱۹۸۹ با واشنگتن تایمز انجام داد، گفت: حمایت از مجاهدین افغان یکی از پربار ترین عملیات مخفی در تاریخ امریکا بحساب میرود و ما سر انجام بآن توفیق یافتیم. مبارزه پیکر مردم آزادیخواه افغانستان نه تنها به شکست و شرمساری دشمن بی مروت و همیشه گی افغانها منجر شد، بلکه رخنه ها و درزهای از امید و آزادی را در دنیای کمونیزم گشاده تر ساخت. دیوار برلین فروریخت، امپراتوری روسیه جهانخوار بطور معجزه آسا از هم متلاشی شد و مجسمه های بزرگ لنین، ستالین و غیره که به صفت آفریده گار روسهای کمونیست درآمده بودند،سخت بزمین خوردند و پاشان شدند، پیشبرد خدمات جاسوسی از شروع کودتا کمونستی در کابل در سال ۱۹۷۸ بدوش پولیس مخفی آلمان شرق بود، زیرا که کشور مذکور ... شکنجه و آزار را از گیستاپو به میراث برده بود. آنها این سلوك کثیف را قبلاً در

جهان سوم ایتوپیا ، انگولا و یمن جنوبی یکار بسته بودند و این جنایات بیدریغ ووحشیانه زیر نظر عمال شوروی اسدالله سروری قصاب انسانها صورت میگرفت که بعداً توسط اسدالله امین برادر زاده و داماد حفیظ الله امین عوض شد و نام این دفتر جاسوسی به موسسه استخباراتی کارگری تبدیل شد اسدالله امین بر اساس توطئه شوروی ها هدف مرمی قرار گرفت و زخمی شده غرض تداوی باز هم به ماسکو فرستاده شد ولی سه روز بعد تابوت او را بکابل آوردند.

قرار گفته بندیها آزاد شده از زندان پلچرخی در زمان ببرك كارمل در اکثر تحقیقات ها مشاورین شوروی و آلمان شرق حاضر میبودند برای مثال یکی از باز پرس شده گان عبداله عثمان استاد پوهنحی طب کابل بود که در نوامبر سال ۱۹۷۹ در زمان امین گرفتار شد و بنابر عفو عمومی ببرك كارمل از زندان رها گردید. وی میگوید دستها و چشم های زندانیان را با تکه بسته و در موترهای لاری به بزور تیله به کشتار گاه ها می بردند: طبق گفته شاهدان عینی بندیها را مجبور میکردند که قبر خود را خود بکنند و توسط بولدوزرها زیر خاك میشدند. در ابتدای سال ۱۹۷۸ ناظرین حقوق بشر تخمین زدند که هنوز پنجصد هزار بندی در زندان خلقی ها توقیف اند، لیکن بر اساس منابع غیر موثق از بیست هزار تا یکصد هزار بقتل رسیده اند. یك سال بعد تر موسسه عفو بین المللی مقیم لندن گفت که ۱۲ هزار بندي سیاسی بدون محاکمه در پلی گوم پلچرخی محو شده اند و آن شامل اشخاص نخبه کشور میشود ، موسسه مذکور اعلان میدارد ، بندیها مجموعاً اعدام شده اند وعده یی بدنبال گرفتاریها ناپدید گردیده اند. تره کی و حفیظ اله امین و پیروانشان که بیگانه با فرهنگ و انسانیت بودند، افغانهای اصیل و با وجدان را چون گوسفندان قربانی عقیده کثیف مارکسیزم نمودند و بحساب دیگر یکصد هزار انسان در زندان پلچرخی کشته شدند مرحوم روشندل روشن در کتاب خود بیست ماه در زندان پلچرخی زیر عنوان واقعه عجیب دیگر مینویسد: مقارن ۲ بجه یوم ۱۳ جوزا ۱۳۵۸ ناگهان چند عراده موتر سرویس داخل بلاك اول محبس شد و بعد از نظارت و مراقبت جدی بندیز اعلان گردید در ین میان یکتن از بندیها بنام عبدالله عمر بیان داشت، خدا خیر کند وضع غیر عادی معلوم میشود ، هیات با سید عبدالله آمر محبس ملاقات کرد و سپس به جمع آوري زندانیان شروع نمود و ایشان را به نزد هیات می آورد و بندیها عذر و زاری میکردند که مارا نکشید،ولی هیات به اوشان میگفتند نه خیر شما را آزاد مینماییم، یکتن از زندانیان که سید اکبر نام داشت از رفتن به نزد هیات که شاید در رأس شان سروری قرار داشت ابا ورزید. سید عبدالله آمر محبس به عقب آمده با

تفنگچه خود به اتاق سید اکبر داخل شده و او را مورد قهر و عتاب قرار داد. این غازی افغان با کارد که با خود مخفی داشت برق آسا بجان سید عبدالله مشرك حمله ور گردید، سینه و شکم او را درید و مشرك فریاد میزد که مسلمان هستی بس کن ! سیداکبر بجوابش گفت: حالا مسلمان را شناختی .سر انجام این غازي مجاهد و نمك حلال توسط شخص پلید و نمك حرام وزیر داخله وقت تیر باران شد. او خون پاك خود را ریختاند و هزاران مسلمان مظلوم و بیگناه را از چنگ این دیوانه های وحشی و مشرك نجات داد. او مرد بود و هم غازي و شهید راه حق، پروردگار روانش را شاد و جنت فردوس نصیبش گرداند و به بازماندگانش صبر جمیل و صبر ایوبی نصیب کند. در ١٤ فبروری ادولف دوبز Adalphe Dubs سفیر امریکا در کابل که یکی از بامعلومات ترین سیاست مداران غرب بود، سه نفر از اجنت های کی جی بی ملبس بالباس ترافیك افغانی در چار راهی صدارت در محل چراغ ترافیك موترش را متوقف و بعداً اختطافشد درین اختطاف این سه نفر تنها نبود؛ بلکه با مخابره تاکی واکی بامراجع دیگر نیز تماس داشتند و فرمان چراغ ترافیکی هم در اختیار شان بود. این سه تن داخل موتر سفیرامریکا شده و اورا بجانب هوتل کابل هدایت کردند وبعد از مدت کوتاه اورا به قتل رسانیدند و سپس مسوولیت را بگردن طرفداران بحرالدین باعث انداختند که ایشان خلاصی«باعث» را از زندان پلچرخی گویا که فرار نموده باشند تقضا داشتند و بناءً و این کاررا انجام داداند . در حالیکه باعث شهید قبل از ین ماجرا توسط خلقی ها اعدام شده بود.

دره پنجشیر در برابر یک امپراتوری

نوشته و تهیه توسط دستهء از فرانسویان:

مردم کابل جریانات جنگ را مخفیانه دنبال میکردند و ثبت مینمودند، میگویند که پنجشیر بعد از امریکا و شوروی سومین ابر قدرت در جهان میباشد. در ماه می سال ۱۹۸۲ پنجمین تهاجم قشون سرخ در پنجشیر آغاز یافت ، هشت هزار عسکر شوروی چهار هزار عسکر حکومت کابل توسط تانکها ذره پوشها ، هیلوکوپترهای شکاری ، میك های جنگی و غیره حمایت میشدند، برای فتح پنجشیر براه افتادند تا بتوانند پنجشیریها را بزانو در آورند بعد از مدت سه یوم در هفده می آنها بدره مذکور رسیدند و قوای دیگری از کمونستاها از طرف شمال هم به درهء داخل و آنرا در محاصره و حتی که اشغال کردند. و بنابر درخواست صاحب منصبان روسی حکومت کابل چندین هزار نیروی کمکی نیز بآنجا فرستاد. آزادیخواهان در هجواری پنجشیر با اسپ و پای پیاده به کمك مجاهدین شتافتند.

مبارزین خود را به بلندی کوه ها رسانیدند و بعد از مدت دو هفته روسها رامجبور کردند که از ارتفاعات بلند عقب نشینی کنند. جنگجویان و مبارزان افغانی سیستم مُخابراتی زمینی شورویها را در بسیاری از نقاط فلج نمودند و آنان مواضع خود را که پراز سگرت های سوخته و قطی های خالی لوبیای بلغاری بود دوباره بدست آوردند. از عقب از طریق دره اندرآب قوای دیگری توسط هیلوکوپترها بان دره رسیدند که احمدشاه مسعود را کاملاً در تنگناه قرار میداد. شوروی ها شروع به کندن استحکامات نمودند و درهء مذکور را شدیداً زیر بمباردمان گرفتند که گویا فکر میشد زنده جانی باقی نمانده باشد، اگرچه یك هفتهء قبل مقامات بلندپایهء دولتی: مسعود اطلاع داده بودند که عملیات جنگی عظیم در پنجشیر صورت خواهد گرفت.

در ابتدای دسامبر ۱۹۸۲ یك قوای مختلط روس و افغان بشمول قوای پولیس که تعداد شان به ده هزار و پنجصد تن میرسید، برای ششمین بار به پنجشیر هجوم بردند، لیکن بعد از دوزخ ساختن آن دره در میان چند هفته از آنجا خارج شدند، صرفاً دهات اُنابه و رُخه در اختیار شان باقی ماند. طبق آمارگیری جبههء مقاومت و منابع دیپلوماتیك غربی، کشته و

زخمی قشون شوروی را تا اخیر سال ۱۹۸۲ به دو هزار تخمین میزدند. مردم یك هزارو صد، مجاهدین یکصدوهشتاد وعده یی از عساکر افغانی کشته، اسیر و یا اینکه به مجاهدین پناه بردند. هم به یك هزار و دوصد میرسید. در شروع سال ۱۹۸۳ احمدشاه مسعود بصورت ناگهانی با قوای اشغالگر متارکه کرد که یك موضوع گیچ کننده‌ء را در میان حتی حلقات خودی بمیان آورد و یکی از دیگری پرسشها میکردند و عکس العمل هایی را در داخل و خارج کشور در برداشت. بعضی ها چنین استدلال میکردند که بخاطر کدام معامله بخصوص مسعود خود را به حکومت کابل فروخته است، دیگر شایعات میرساند که شاید بخاطر دریافت حکومت منطقوی از طریق همکاری با کمونستها این موافقت را نموده است. برخی میگفتند که بین شوروی و مسعود موضوعی در میان است که مسعود به قوای آزادشده اجازه بدهد تا روسها آنها را در جایی دیگر علیه مبارزین استعمال نماید. اما حقیقت طور دیگر بود که احمدشاه مسعود درین عملیات کبیر جنگی سخت ضربه دید، چهارپنجم خانه ها تخریب گردید و به خاکدان خاك برابر شد، مهاجمین به خانه های مردم دستبرد زدند و ذخایر و مواد خوراکه را از میان بردند، به سیستم آبیاری سخت صدمه زدند، درختان میوه دار را قطع کردند، مواشی محو شد، در حدود چهل هزار تن به پاکستان متواري و مهاجر گردیدند، دهقانان به استثنای بخش علیای پریان از کشت و زراعت باز ماندند و عده‌ء بی شماری هم بسوی کابل فرار کردند.

قلت مواد غذایی، ادویه، مسکن، لباس زمستانی و از همه مهمتر ذخیره مهمات جنگی کاملاً به اتمام رسیده بود، در اخیر سال ۱۹۸۲ حکومت کابل به مسعود مکتوبی فرستاد و تقاضای آتش بس نمود و لیکن مسعود درخواست ایشان را فاقد اختیارات خواند و روسها بودند که باید این تقاضا را مینمودند.

شورویها ازین پیشنهاد استقبال گرم کردند و ابتکار جدید را روی دست گرفتند که این طرح جدید شك و بدگمانی را در میان دسته های خلق و پرچم بوجود آورد که شاید عدم قابلیت تحرك ایشان، روسها را ناآرام ساخته و در پی یافتن شخص دیگری برآمده اند. قبل از متارکه احمدشاه مسعود قوماندان صفحات شمال این موضوع را با علمای مذهبی و شورای محلی مقاومت درمیان گذاشته بود.

در ابتدای جنوری ۱۹۸۳ بلند پایه ترین مقامات رسمی شوروی که گویا از مسکو آمده باشند وارد پنجشیر شدند و بعد از صرف چای متارکه شش ماهه را با مسعود امضا نمودند. من در آنوقت در ریاست کوپراتیف های زراعتی در بادام باغ کابل بودم و به صفت استاد

ایفای وظیفه میمنودم. این وضع غیرمترقبه من و دوستانم را نگران ساخت. شخصی بنام غلام فاروق نام از پنجشیر که پیاده دفتر بود و پسر وی تازه از فاکولته حربی خلاص شده بود، از طرف کمونستها محبوس شد، وی رنج فراوان میبرد و به من احترام زیاد قایل بود و نیز برایم احوال میرساند، او را نزد خود خواستم و گفتم؛ خاطرم ازین درك ناآرام و پریشانست. وی به من اطمینان داد که آمرصاحب هرگز چنین خطایی نمیکند و اضافه کرد: فردا من از طریق سروبی به آنجا میروم اگر خواست خداوند باشد، احوال صحیح و ثقه خدمت تان خواهم آورد. غلام فاروق که در حدود شصت سال عمر داشت، مرد زرنگ، تیزهوش، چالاك و وطن دوست بود، چهرهء مقبول، ریش کوتاه و ماش و برنج داشت و سر و رویش از احترام و غرور مالامال بود.

هرگز از یادم نمیرود، غلام فاروق بعد از مدت مختصری واپس به کابل برگشت، ورق چاپی که مهر و امضا شده بود، برایم مخفیانه تسلیم نمود که در آن گفته شده بود که بعد از نظرخواهی علماء کرام و شورای مقاومت محلي که اگر طرف مقابل تقاضای صلح نماید، طرف دیگر باید آنرا قبول کند. غلام فاروق بر اثر مرض اپندکس در پنجشیر درگذشت، روانش شاد باد!

و مگر روسها بعد از شانزده (روز) بار دیگر به پنجشیر حمله کردند. اطلاعات زیاد از ناحیه قساوت نظام کمونستي در افغانستان به مشاهده میرسد، لیکن مخبرین غربی قادر شدند اندازهء معدودی را اما مستند جمع آوری نمایند. نویسنده کتابی بنام افغانستان در جنگ شوروی ادوارد گیراویت چشم دید خود را بیان میکند. در آگست سال ١٩٨٤ میگ ۲۷ شوروی یك ستون مقاومت مجاهدین را در نزدیکی کوتل شامار در شمال شرق افغانستان بمباران کردند که دست کم درین جنگ و بمباران چهل تن زن و مرد و طفل به قتل رسیده و عده دیگری سخت مجروح گردیدند. دوسال قبل منابع سویدن و جبههء مقاومت از طریق نفوذ در دستگاه خاد اطلاع داد، که مردم لوگر بخاطر همکاری با مجاهدین در طول سرك کابل و گردیز یك هزار کشته دادند در مدت سه روز بمباران هوایی مشترك روسها و افغان ها شش قریه بکلي تخریب گردند، تاسیسات زراعتی کاملاً خساره مند شد، خانه ها طعمه حریق گردیدند، حیوانات به تلف رسیدند. در اخیر همان سال در پادخواب شانه قتل عام صورت گرفت. یکصدو پنجاه نفر توسط عساکر روسی در کاریز دم پخت و سوختانده شدند. این موضوع در محل واقعه توسط کمیسیون خاص بین المللي حقوق بشر که مشتمل از یك حقوقدان ایتالیایی، یك فرانسوی کاردیناتوریك امریکایی نژاد شناس بود، در نوامبر سال

۱۹۸۲ توسط دومین دادگاه دایمی مردم در بارهٔ افغانستان در پاریس که خود عهده دار آن بود، تحقیق گردیده است. قربانیان دهاتی و مهاجرین که به جانب پاکستان در حرکت بودند با دیدن عساکر روسی همه خود را در کاریز پنهان نمودند و قشون روسی به هنگام طلوع به قریه پادخواب شانه نزدیك شدند، روسها به دو نفر کلان سال امر کردند تا اوشانرا از کاریز بیرون بیاورند، مردم در جواب این ریش سفیدان گفتند، بهتر است درینجا بمیریم، لیکن به روسها تسلیم نمی شویم. این داستان غم انگیز و مذلت بار چون هزاران دیگر در گوشه و کنار وطن از زبان حبیب الرحمن هاشمی قریه دار آنجا که بیست و پنج نفر اعضای خانوادهٔ اش درین قتل عام از دست رفته است، شنیده شد. روسها بعداً دهنه کاریز را بستند تا آب خوب بالا بیاید، و پس موتر تانك تیل را به کاریز نزدیك کردند، یك سر پایپ را به تانك نیل و سر دیگر آنرا داخل کاریز نمودند و به درون آن تیل ریختند، در عرادهٔ دیگر یك تعداد مردم که با لباس های محافظوي ملبس بودند، مادهٔ سفید و زرد رنگ دوصد لیتره را با یك بوجی پودر سفید به داخل کاریز ریختند، بعد از آن کمی عقب رفته به درون کاریز توسط ماشیندار آتش گشودند که در آن محل انفجار و آتش سوزی بزرگی به وقوع پیوست، عساکر تا ساعت سه بجه بعد از ظهر همان جا باقیماندند و مطمئن شدند که دیگر هیچ زندهٔ باقی نمانده است، کف زنان آن قریه را ترك کردند و اما بنابر بوی بد و تعفن کسی داخل کاریز شده نمی توانست و پس از سه یوم اجساد را از کاریز بیرون آوردند، قربانیان آنقدر سوخته بودند که هرگز شناخته نمی شدند.

به روسها اعتماد نکنید

محمد انوار السادات رئیس جمهور مصر که پشتیبانی عام و تام خود را بخاطر افغانستان و کمك های بزرگ نظامي براي آزديخواهان افغان انجام داد، در خور یاد آوری و تمجید است.

سادات نسبت داعیه برداران فلسطین علیه اسرائیل بدریافت کمکهاي نظامي جانب روسیه روي آورد و بهمین نسبت در سال ۱۹۷۱-۱۹۷۲، سفرهاي به ماسکو نمود، لیکن روسها بوي وعده هاي دروغین دادند. قبل از اینکه اسلحه از جانب شوروي ها ارسال شود، ماسکو از سادات خواست که بار دیگر به کشور شوروی سفر نماید. رئیس جمهور مصر فکر کرد که روسها میخواهند ویرا استعمال نمایند زیرا پلان ملاقات بریژنف رئیس حزب کمونست روسیه با رئیس جمهور امریکا نیکسون در میان بود و شورویها میخواستند به نیکسن نشان بدهند که در شرق میانه از موقف محکمي برخوردارند.

بعد از مدتي روسها طي یك نامه مطول به انوار السادات که در آن ذکري از اسلحه بمیان نبود، نوشتند که با مطالعه آن سادات سخت خشمگین و عصباني شد و سفیر روسیه را نزد خود خواست و گفت که تمام متخصصین نظامي شوروی به شمول اسلحه روسي در ظرف یك هفته از مصر خارج ساخته شود.

محمد رضاشاه پادشاه ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی امام خمینی در هفدهم ماه جنوري موقتاً از ایران بیرون شد تا با آرام شدن اوضاع دوباره بوطن برگردد.

انوار السادات به خانمش جهان سادات گفت، از ورود شاه ایران به مصر استقبال گرم بعمل میاوریم؛ زیرا که وي در دوران جنگ اکتوبر و همچنان پشتیبانی اش از ابتکار صلح که در پهلوی من ایستاده بود، هیچ فراموشم نمیگردد. هوا پیماي پادشاه مخلوع ایران که خود پیلوت آن بود در هفده جنوری در میدان هوایی مصر بزمین نشست و بخاطر اداي احترام بیست و یك فیر توپ صورت گرفت. چندي بعد وی از مصر به مراکش رفت و از طریق بهاما به مکسیکو و از آنجا به امریکا پرواز کرد تا در آنجا پناهندگی سیاسی پیدا کند. لیکن وی در هیچ یك ازین جایها نتوانست پناهگاهی بیابد. زمانیکه رژیم ایران پنجاه تن اعضای سفارت امریکا را گروگان گرفتند، امریکا از رضاشاه خواست تا از امریکا خارج شود، زیرا

که امام خمیني تقاضاي استرداد شاه را از امریکا نموده بود، در غیر آن تمام کارکنان سفارت امریکا در تهران محاکمه می شدند.

محمد انوار السادات ازین پیش آمد امام خمیني نهایت متأثر شده به شبکه اطلاعاتي چنین گفت: «اسلام به انسان درس محبت و برادري میدهد نه آنچه که شخص خمیني میگوید» سادات از پیشامدهای کشورهای که در قسمت پادشاه ایران انجام داده بودند، سخت آزرده شد.

کشور مکسیکو که شاه ایران را براي بار اول به آن مملکت پذیرفته بود، براي مرتبه دوم امتناع کرد. بالاخره وي پناهگاه موقتی در پانامه حاصل کرد. تماسهاي تلفوني جهان سادات با شهبانو فرح ملکهء ایران که این جریان را تازه نگهداشته بود چنین برد که شهبانو فرح به جهان سادات گفت که وضع صحي شوهرم رو بخرابي است و نمیتوانم که هر چیز را تلفوني برایت بگویم. بانوي مصر فوراً این حالت را به سادات اطلاع داد. این عرب با ایمان و مرد تاریخ، پادشاه ایران را دوباره به مصر دعوت کرد. متعصبین و تنگ نظران در ارتباط با این موضوع مظاهرات را براه انداختند که در نتیجه چندین نفر به قتل رسیدند.

این مسلمانان ناجوانمردانه سخنان که دور از آداب و حسن اخلاف و مهمانوازی بود به شاه ایران و سادات گفتند. جهان سادات میگوید کمك کردن بخصوص همسایگان نزدیك به هنگام ضرورت، از سجایاي اسلام است، لطفاً بخوانید سوره چهام قرآن را.

از زمان حضرت موسیٰ(ع) که وي با فامیل خود به مصر پناه آورد، تا کنون این کشور به صفت یك کشور پناهنده در تاریخ نام دارد. از جملهء این پناهندگان: امیر سلال رئیس جمهور یمن فامیل خانم کوام نیکروما از گانه، پادشاه پیشین یونان پاول، پادشاه البانیا ژاك حبیب الرقیبه، هواري بومیدین قبل از داشتن مقام ریاست جمهوري الجزیره، ادریس پادشاه لیبیا سلطان سعود پادشاه عربستان. سادات به تمام خانواده فاروق پادشاه اسبق مصر پاسپورت توزیع نمود و برخي از آنها واپس به مصر آمدند. اضلاع متحدهٔ امریکا به سادات اخطار داد که از پذیرفتن شاه ایران به مصر خودداری کند؛ زیرا که آنرا خطر کلان به سادات میدانست، ولي سادات به گفته امریکاییها اعتنایی نکرد. اسامبله ملي مصر با ۳۸٤ رای موافق و هشت راي مخالف پناهندگي شاه ایران را در مصر پذیرفت. محمد رضاشاه پهلوی در ۲٦ جولاي ۱۹۸۰ بر اثر مریضي سرطان در مصر درگذشت، ویرا در محلی دفن کردند که پدر وي در آنجا بخاك سپرده شده بود.

رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا میگوید: در ایران اضافه از پنجاه تن امریکایی تحت

نظر رژیم مستبد و سخت مذهبی در بازداشت بسر میبرند و یك همکار دیرین و وفادار امریکا در آنجا از قدرت بر انداخته شد و کشور ما نتوانست که با وی همکاری نماید. آیا براي اخوان المسلمین عاقلانه بود تا به سادات رئیس جمهور خطاب کافر نمایند از اینکه موصوف برادر مسلمان خود شاهنشاه ایران را پناهنده گي سیاسي داده بود.

جهان سادات میگوید در نوامبر سال ۱۹۷۷ که سادات راضي شد بخاطر ابتکار صلح به جبري سلیم برود در ذهنم میگذشت که وي درین راه کشته خواهد شد، لیکن نمیدانستم که چه وقت، در کجا و توسط چه شخصي. و این دردي بود که همه روزه آنرا در وجود خود حس میکردم. چار جنگ با اسرائیل بلیون ها دالر به اقتصاد مصر خساره رسید و قروض خارجی که به پانزده بلیون دالر میرسید و بانکهاي مصر از پول خالي شده بود.

درین جنگها بسیار عساکر کشته شدند و مصر قسمتی از بخش غازه را نیز از دست داد. آیا لازم نبود تا شخصي باین حالت پریشان مصر خاتمه بدهد. و بنابران سادات شخصاً تصمیم گرفت تا به جري سلیم برود و با میناخیم بیگن صدر اعظم اسرائیل به گفت و شنود بپردازد. سادات در مجلس مؤسسان مصر که یاسر عرفات هم در آن حضور داشت این عزم خود را تبارز داد و گفت اگر این تصمیم از کشته شدن یك عسکر مصری یك صاحب منصب مصری که حتی زخمی نشود، جلوگیری کند رضاییت دارم، من بخانه اسرائیلي ها میروم و با آنها صحبت میکنم.

ممالك عربي روابط خود را یکسره با کشور مصر قطع نمودند و روسها خبر صلح سادات را تحریم کردند و سادات به بسته شدن تمام قونسل گریهای شوروی و اقمار آن امر صادر کرد فلسطینی ها و همفکران شان در کمین نشستند تا سادات را از میان بردارند، به مجردی که ابتکار صلح وی در اسرائیل پیاده شد، قذافي روابط دیپلوماتیك خود را با مصر قطع کرد و دفتر روابط مصر را لیبیایی ها به خاکدان خاك مبدل ساختند. نمازگزاران در سوریه گفتند بخاطر صلح دعا نکنند و فلسطینی ها در کمپ جوار دمشق عکسهای انوار السادات را سوختاندند. در حالیکه سادات در گفتگوهای خود با اسرائیلی ها در بارهء حق تعیین سرنوشت فلسطین، جانب اسرائیل را نگرفته بود. وی گفت: خانم ها و آقایان! این بیهوده است که از شناسایی و حق بازگشت ملت فلسطین انکار نماییم، هیچگاه صلحی بمیان نخواهد آمد تا آنوقت که شما از حقیقت گریز کنید و یا گوشهای خود را کر بیندازید.

در سال ۱۹۷۸ مجلهء تایمز انوار السادات را بخاطر ابتکار صلح مرد سال شناخت و در ۲۹ اکتوبر ۱۹۷۸ جایزهء صلح به سادات و میناخیم بیگین تعلق گرفت. در کنفرانس کمپ

دیوید که به ابتکار رئیس جمهور امریکا جیمی کارتر در امریکا صورت گرفت، جر و بحث های زیاد میان دوطرف به طول انجامید ولي سرانجام به فیصله یی نرسیدند.

جهان سادات میگوید سادات برای من تیلفون کرد که راه حل در مورد پیدا نشد و آمادگي میگیریم که اول به طرف واشنگتن و بعد به جانب مصر پرواز کنیم. من به وی گفتم که رئیس جمهور کارتر در مورد اطلاعی دارد یا خیر؟ وی در جواب گفت: بلی! جیمی کارتر میخواهد با من ملاقات خصوصی کند. من در جواب گفتم دلیلی برای ملاقات نمی بینم. من به وی گفتم که به کارتر لفظ بده که تو تمام قوت خود را در راه پیروزی انجام میدهی؛ زیرا که رئیس جمهور امریکا صاحب اخلاق و مقررات میباشد. سادات گفت که من اینرا نمیتوانم. من برایش گفتم برای خدا لطفاً معطل شو که جیمی کارتر برایت چه میگوید لطفاً انور. صحیح است جهان با صدای لرزان برای من گفت. خدا نگهبانت سادات!

روز دیگر سادات بمن تیلفون زد و آواز وی کاملاً پر از خوشحالی بود و گفت ما به موافقه رسیدیم که من هرگز آنرا باور نمیکردم.

جهان سادات میگوید که من از خوشحالی زیاد در تیلفون فریاد زدم. باز برایم گفت که اسرائیل وعده کرد که از اعمار اضافی مسکن در کنار ساحل غربی جلوگیری میکند و وقت تعیین گردید تا برای خودمختاری فلسطینی ها مذاکرات شروع گردد. جهان سادات میگوید: که من بجانب سکندریه میرفتم که در جوار سرك یك عراده موتر چپه شده بود و از سر و روی دریور آن خون جاري بود و در کنار وی خانمی نشسته، چیغ میزد. من کمکهای اولیه که با خود داشتم سر و روی این جوان را پاك کردم. وی تکرار در تکرار با لهجهء فلسطینی بمن میگفت خداوند ترا در پناه خود داشته باشد خداوند به تو مهربانی کند مادر من. ویرا شناختم. که فتح نام دارد و برادر یاسر عرفات است که در صلیب سرخ فلسطینی در هیلیو پولیس کار می کند و خود داکتر طب است و خانم دیگر انعام که خواهر وی بود، من فوراً آنها را به شفاخانه انتقال دادم. اکنون همین فلسطینی ها اند که خواستار مرگ شوهر من (سادات) میشوند. این ابتکار صلح همه روزه از جانب دشمنان خارجی و داخلی مصر سبوتاژ میگردد.
ریش داران مسلمان در ولایت اصوت دست به انقلاب زدند، محصلان در خارج یونیورستی مغازه تلویزیون فروشی را ویران کردند. در پای زنها به چوپ میزدند، اگر پیراهن کوتاهی به تن داشتند و یا اگر زن و مرد در کوچه ها پهلو به پهلوی هم میرفتند، آنها را اخطار میدادند. یك نفر ریشدار مسلمان، رئیس مدرسه را گروگان گرفته و اخطار داد که زن و مرد در صنف یکجا درس نخوانند. رئیس مدرسه به وی گفت: بکش مرا اگر میتوانی لیکن من به

تهدید تو حاصل نخواهم داد، بعد از ساعت ها گفت و شنود این مسلمان بنیادگرا گروگان خود را رها کرده گفت: اما بیك شرط که دخترها به سمت مخالف اتاق درسی نشینند.

در ابتدای جون ۱۹۸۰ بخاطر تأسیس یك کلیسا در بالای قطعه زمینی میان همسایه ها ناساز گاری پیدا شد. که بالاخره بیك جنگ کلان تبدیل گردید. و ناآرامی های در قاهره شروع شد که بالاثر ده نفر کشته و چهل نفر زخمی شدند. یك خانوادهء عیسوی مذهب در یك اپارتمان زنده گی مینمود، کسی از آنها از بالا یك مشت آب کثیف را به بالکونی یك مسلمان که در منزل پایین زنده گی داشت، ریخت که نخست به گفتگو لفظی و بعد به خشت و تفنگ مبدل شد، این هردو انسان متعصیب مذهبی رفتار کودکانهء انجام دادند، درحالیکه مسلمانان و مسیحیون در مصر تاریخ مشترك یکهزار ساله دارند.

این وضع انوار السادات را زیاد شکنجه داد؛ این روز دوم مسافرت ما در امریکا بود که واشنگتن پوست نوشت: یك عیسوی در مصر زنده در آتش سوختانده شد و در یك صفحهء مکمل به سادات نوشته بودند: نامه به رئیس جمهور سادات! اطفال از بالکونی به بیرون پرت شدند، عیسوی ها را مجبور میسازند تا مذهب پدری خویش را ترك گویند به ادیان و بخصوص مسیحیت حمله میشود و به آن توهین و استخفاف میکنند، این نامه توسط سازمان مسیحیون امریکایی و کانادایی امضا شده بود.

آقای رئیس جمهور شما اکثر عمل بنیادگرایانرا محکوم مینمایید که آن از طرف معمر القذافی و امام خمینی رهبری میگردد، چرا که شما خود نمیتوانید این جنون را در مصر خاموش بسازید. سادات از خواندن نامه دود کرد و غضبناك شد، در عین زمان آقای چانسلر کرینسکی رئیس جمهور اتریش به سادات مخابره نمود که ما دو نفر فلسطینی مسلح را در میدان هوایی دستگیر کردیم، لذا شما نه به میدان هوایی اتریش، بلکه راساً به مصر بروید.

جهان سادات میگوید: دشمنان ما در هر کجا بودند یك هفته بعد از رسیدن از امریکا به مصر در پنجم دسامبر سادات جهت حفظ تأمین امنیت آماده گی گرفت و پولیس در خلال یك شب یك هزار و پنجصد نفر از مسلمانان و مسیحی را دستگیر و مورد پازپرس قرار داد.

سادات از پاپ مسیحیون شنودة خواست که دیگر خطابه های تحریك آمیز ایراد نکند و علاوه کرد، چرا ما نیروی خود را در جدال علیه یکدیگر که سودي ندارد، ضایع کنیم، ما باید در بدست آوردن سینا وقت خود را مصرف نماییم و در جشن آزادی آن متحداً خوشحال نماییم. ما کارهای بسیار بزرگتری داریم که در قدم اول میباید آن تکمیل گردد و پریشان نشویم که

مسلمان و کە مسیحی است. مطبوعات اروپایی سادات را بخاطر این بازداشت ها و ویرانگری در عوض اینکه حامی دیموکراسی بنامند، دیکتاتورش خواندند. سادات در مراسم جشن بزرگ اکتوبر در سال ۱۹۷۳ که عساکر مصری بخاطر دوباره بدست آوردن اراضی از دست رفتهء کانال سویز از انجا عبور می کردند موافق شش اکتوبر ۱۹۸۱ از جانب گروه اخوان المسلمین به قتل رسید. در اثنای این مارش که سادات به طرف فضا نگاه میکرد، دفعتاً یك لاری عسکری مسیر خود را تغییر داده، سه نفر از آن لاری خود را به زمین پرتاپ کرده و به جانب تماشاچیان دویدند، یکی از آنان به طرف سادات بمب دستی پرتاب کرد که صدای آن در میان غرش طیارات ناپدید شد و متباقي توسط ماشیندارها بجانب سادات آتش باری نمودند. سادات درین هنگام بجانب محافظ خود اشاره داد، برو آنها را خاموش کن، ناله و فریاد مردم و هزاران مرمي که به هر طرف آتش میشد و صحنه وحشتناکی را در میان مردم و تماشاچیان خلق کرده بود. این تراژیدی الم ناك تاریخی مردم مصر را آرزده خاطر ساخت؛ زیرا که انوار السادات بخاطر بوجود آوردن یك دولت مستقل فلسطیني زحمات طاقت فرسا و نجیبانه ای را بخرچ داد و مطمئن بود که این کشور روزي بمیان خواهد آمد. از آنروز ببعد گفتگوهای محرمانهء در گوشه و کنار ممالك جهان بخاطر ایجاد یك کشور واحد فلسطینی در جریان افتاد. در سال ١٩٦٤ - ١٩٦٨ سازمان آزادی بخش فلسطین فیصله کرد که یگانه راه برای آزادی فلسطین مبارزهء مسلحانه میباشد و عملیات کماندویی هستهء آنرا تشکیل میدهد. آزادی فلسطین از نظر اعراب این بود که اسرائیلی ها از آن کشور خارج و فلسطینی ها واپس به وطن خود برگردند و تأسیس حکومت اسرائیلی را در سال ١٩٤٧ غیرقانونی اعلان کردند. اضافه از یك قرن است که این مخالفت و جدال میان فلسطینی ها و اسرائیل ها ادامه دارد و راندن ایشان از آن منطقه به زد و خورد مستقیم و دشمنی خطرناك تبدیل شده است.

جهان سادات میگوید:

حُسنی مبارك جانشین سادات که قبلاً معاون و همکار وی بود از من تیلفونی پرسید که خانهء غزه از خود شماست؟ در جواب گفتم نه خیر، آن کرایی است. وقتاکه یك همکار نزدیك سادات از موضوع آگاهی نداشته باشد، پس چسان دهن عوام را میتوان بست. سه سال مکمل بود که چنین تهمت های دروغین به جراید و اخبار به سادات زده میشد و او را به حیف و میل تهمتی میساختند و این دروغهای شاخدار را باورش مشکل است.

محمد هیکل سابق مدیر نشریهء الحمر اکتابها نوشت که این تهمت ها را دوباره زنده

کند، لیکن آن کتابها نسبت بی جرمتی اش در مصر ممنوع قرار داده شد. انوار السادات فقید بکشورش خدمات تاریخی صادقانهء انجام داد، و از طریق مذاکرات سیاسی مناطق از دست رفته را دوباره بدست آورد و آبروی مصر را بجا کرد و زمینهء گفت و شنود را برای تأسیس یك دولت فلسطینی اساس گذاشت. تنگ نظران که زور را بر سیاست برتری میدادند، اکنون پای خود را در جای پای سادات میمانند.

سادات از جمله دوستان بسیار نزدیك جمال عبدالناصر بود، هردو وقت خود را اکثراً یکجا سپری میکردند و نان شب را در خانهء یکدیگر صرف مینمودند و سادات، ناصر را بسیار عزیز دانسته به وی احترام خاص داشت. سادات در کشمکش های با کمونست ها، مسلمانان متعصب و مسیحیون متعصب، رهبران مخالف ممالك اسلامی و اعراب و وضع پریشان اقتصادی و غیره به زانو نه نشست، ولی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(رح) جنبش اسلامی را جهانی ساخت و امامحمد انوار السادات از روشهای افراطی آن که مردم را به ضد بعضی حکومت های اسلامی تحریك میکرد، انتقاد مینمود و امام خمینی (رح) امر قتل ویرا صادر کرد. در پنج جنوری ۱۹۸۹ مقامات رسمی اتحاد شوروی از یك هیأت سیاسی ایران پذیرایی کرد که حامل پیامی به مخاییل گرباچوف بود. امام خمینی(رح) سوال میکند، گرباچوف کمونیزم را ترك بگوید و به اسلام رجوع کند. مصر با داشتن مدنیت حیرت انگیز که در جوار رود نیل تکامل نمود، هیچ امپراتور و جهان گشا را بیخارش نگذاشت. الکسندر کبیر، جولیوس سزار، پامپی، انتومی، اوکتاویان، ناپلیون بناپارت و غیره بدانجا شمشیرهاي خود را به جلایش درآوردند. دهقانان مصری خود را امیدوار به سیلاب سپتامبر دریاي نیل که خاك تازه و آب فراوان به کشت و زراعت و غیره سرسبزی ایشان میاورد، بودند و در ماه های دیگر این کشاورزان مصروف جوی کنی و ترمیم بند و انهار میشدند که سیلاب مذکور جویها و انهار را پرآب میکرد. دهقانان از خود دلهای کارگری داشتند و هر (*) دل از خود باشی ها داشت. در بسا مواقع این دلها وسیع میشدند و باشی ها ازین ناحیه زیاد با قدرت نمودار میگردیدند.

و ایشان کلانتری کشت و غنَد کردن حاصلات را به دوش داشتند، همچنان در ذخیره و توزیع حاصلات اضافی. این باشی ها مردم دفتری را استخدام میکردند تا آنها از کارگران نظارت نمایند و در جابجا نمودن حاصلات هم وظیفه ارتباطی داشتند.

این قسم سازمان دسته جمعی و کوپراتیفی اولین شکل حکومت محلی در مصر است.

(*) دل، دل به معنای خیل و گروه است

دهقانان برای پیشبرد کشت و رفع حاصلات از حساب استفاده میکردند که چه وقت سیلاب نیل به مصر میرسد، چگونگي حرکت آفتاب، مهتاب و ستاره ها را به حساب دنبال میکردند که در نتیجه این مطالعات منجر به اختراع اولین جنتری شمسی چهار هزار سال قبل از میلاد شد. مصریها مشاهده کردند که همه ساله در اثناء سیلاب یك ستارهء روشن سریوس Siruis قبل از طلوع آفتاب به طرف شرق آسمان نمایان میگردد. با حساب نمودن روزهای نمایان شدن این ستاره دریافتند که طول یکسال ۳۶۵ روز میباشد، سپس ایشان سال را به ۱۲ ماه و هر ماه را به سی روز محاسبه کردند و پنج روز دیگر را بخاطر عیدها و جشن ها در آخر آن اضافه نمودند و این همان جنتری چندین هزار ساله است که امروزه دنیا از آن مستفید میگردد. سکندر، داریوش کبیر فرمانروا و پادشاه پارس را شکست داد و بعد به جانب مصر رهسپار شد و الکسندریه را در آنجا تأسیس کرد و در سال ۳۳۱ باز به طرف شمال رفت که بار دیگر با داریوش مقابله کند و در برخورد آربیلا، داریوش را برای بار دوم شکست داد و به این ترتیب به تسلط دوصد ساله فارس ها در شرق مدیترانه خاتمه داد.

عصر الکسندر را عصر طلایی مینامند؛ زیرا که درین عصر، علما، فیلسوفان زیاد تبارز کردند و دیموکراسي برای اولین بار در یونان پیاده شد. سقراط که سخت پای بند دیموکراسی بود از سوال کردن و کنجکاوی هراسی نداشت وی شاگردان خود را تشویق میکرد که میتوانند هر نوع سوالی را مطرح نمایند، حتی سوالات در بارهء سرداران آتن. آتنی ها ویرا به محاکمه کشیدند و گفتند که وي جوانان شهر را مسموم میسازد. این سرداران آتن ویرا به مرگ محکوم کردند و مجبورش نمودند تا زهر یعنی هیملوك Hemlock بنوشد. سقراط فیصله هیأت را قبول کرد، دوستانش ویرا ترغیب نمودند که فرار نماید ولی وی اصرار میورزید که مردم میبایست قوانین دولت را مراعات نمایند. وقتاکه پادشاهان سیلی یوسید Seleucid خواستند که دین یهرد را نادیده بگیرند یهودیها به رهبری فامیل مکابی -Mac cabee شورشی را براه انداختند و دین ایشان از خطر نجات یافت و عید یهودي بنام هانوکاه از همان روز گرفته شده است و البته این از برکت دیموکراسي بود که یهودیها از آن فاتح برامدند.

هیرو دوتس Herodotus اولین تاریخ نویسی میباشد که از دید زیرکانه اش، هیچ چیز پوشیده نمی ماند، ازین جاست که ویرا پدر تاریخ میخوانند. تاریخ نویسان و محققین به وی توسای دیدیس Thucydides نام بزرگ داده اند، هیرودوتس، مصریها را بسیار مذهبی میخواند و علاوه میدارد که آن ها میگفتند چطور آسمان در فضا ایستاده است، درحالیکه پایه و ستونی ندارد.

سپوتاژ هوایی که باعث قتل جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان گردید

جنرال محمد ضیاء الحق و سفیرکبیر امریکا ارنالد-ل- رافیل در هفده اگست ۱۹۸۸ توسط طیاره چهارماشینهء نظامی C.I.I امریکایی از بهاولپور به مقصد اسلام آباد حرکت میکردند که دفعتاً طیاره اوشان در هوا منفجر گردیده، رئیس جمهور پاکستان و دیگر تمام سرنشینانش که بالغ به سی تن میرسید، هلاك شدند. جنرال محمد ضیاء الحق و سفیر امریکا بخاطر تعیین محل برای تانکهای م، آی که از امریکا خریداری میشد، رفته بودند. درین سبوتاژ هوایی ده نفر صاحب منصب ارشد پاکستانی و یك جنرال امریکایی هیربرت و اسم کشته شدند.

بهاولپور از سرحد غربی هندوستان شصت میل فاصله دارد.

غلام اسحاق خان رئیس سنای پاکستان این ترازیدی را یك توطئه خواند و حالت اضطرار را در آن کشور اعلان کرد. وی درین دسیسه ناجوانمردانهء هوایی خاد پولیس مخفی رژیم دست نشانده شوروی را ذیدخل میدانست. یکی از مقامات رسمی امریکا بیان داشت، بمب گذاری طیارهء عسکری به خاد ارتباط میگیرد، وي که در گذشته بمب های تروریستی را در تمام پاکستان انفجار داده است تا ازین طریق بتواند حکومت جنرال محمد ضیاء الحق را متزلزل سازد.

صاحب زاده یعقوب خان وزیر خارجهء پاکستان به نماینده گی واشنگتن تایمز اظهار داشت که پولیس مخفی رژیم کابل که از جانب روسها پشتیبانی میگردد باین عمل دست زده است.از مخالفین داخلی جنرال ضیاء الحق در میان همگان جناح پیپلز پارتی که توسط بینظیر بوتو رهبری میگردد. در مورد ملزم قرار داده شده است. همچنان مسلمانان بنیادگرا طرفدار ایران بخاطر کشته شدن عارف حسین حسینی رهبر شیعیان که در همین ماه باید دست به انتقام بزنند و یا ابو نیدال بخاطر انتقام سه نفر از طرفدارانش که پیلوت امریکایی را از پاکستان ربوده بودند در آن کشور محکوم شدند.

مقامات رسمی و مفسرین سیاسی امریکا میگویند که از میان رفتن چنین یك شخصیت مهم و طرفدار امریکا شاید به موقف آزادی خواهان افغان که به سرنگونی رژیم دست نشانده شوروی در پیکارند صدمه بزند. جارج شولتز وزیر خارجهء امریکا که در مراسم خاك سپاری جنرال محمد ضیاء الحق به پاکستان آمده بود، گفت که جنرال ضیاء یك دوست بزرگ بود. وی جنگجوی بزرگ برای آزادی بود و پشتیبان جنگجویان افغان بود. زحمات و تپ و تلاشهای او سرانجام سبب خروج قوا شوروی از افغانستان شد.

رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا در بیانیهٔ که از فارم خود واقع سانتاباربارا کالفورنیا ایراد کرد گفت: حمایت قوی ما از مردم. امنیت و تمامیت ارضي پاکستان همچنان ادامه خواهد داشت. اخبار واشنگتن تایز مورخ ۱۸ آگست سال ۱۹۹۰ چنین مینویسد:

دیکتاتور پاکستانی مورد احترام جهانیان قرار گرفت.

عکس العمل های جهانی:

۱- من از مرگ ضیاء ندامت نمیکشم.

«بینظیربوتو»

۲- در حال حاضر ملت بیشتر از گذشته نیرومندتر، پربارتر و متحدتر ازین واقعه دردناك بیرون خواهد آمد.

«محمد اسحاق خان جانشین ضیاء الحق»

۳- موازنه قواء بنابر مرگ ضیاء الحق به سود شورویها تمام خواهد شد، اینجا سوالی بمیان می آید که با گذشت جنرال محمد ضیاء الحق، آیا پاکستان میتواند به صفت یك تکیه گاه قومی مجاهدین افغان ادامه پیدا کند؛ زیرا که آن زیان را متوجه پاکستان میسازد.

«جین پاتریك سفیر پیشین امریکا در ملل متحد»

٤- پاکستان و اضلاح متحدهء امریکا ارتباط بسیار بخصوص دارند و ضایعهء جنرال ضیاء یك مصیبت بزرگ میباشد، همچنان سفیر امریکا رونالد رافیل را که من او را خوب میشناسم.

«جارج بوش معاون ریاست جمهوری امریکا»

۵- مردي بود صاحب بصیرت و پهنای وسیع داشت و یك سیاست مدار فوق العاده سابقه دار بود

« نیکولاس بارینگتن سفیر انگلستان»

۶- رئیس جمهور ضیاء بنابر ثابت قدمی اش نسبت اشغال افغانستان از جانب شوروی در خاطره ها باقی خواهد ماند، مردیکه ملیون ها افغان مهاجر را در کشورش جا داد.

«مایکل دوکاکس گورنر ماسی چوست امریکا»

۷- من عمیقاً بهت زده و پریشانم که این واقعه غمگین و مرگ نابهنگام رئیس جمهور ضیاء را میشنوم.

«راجیوگاندی صدراعظم هندوستان»

۸- اظهار احساسات جامعه بین المللی را بخاطر آن بگوش همه میرسانم که بالاخره آرزوی صلح و ثبات درین مرحلهء خطیر و منطقه حساس پیروزشدنی است.

«پریز دی کویار منشی عمومی ملل متحد»

۹- جنرال ضیاء بخاطر حمایت از مردم افغانستان به تعقیب حملهء شوروی به آن کشور و مهمانوازی اش از سه ملیون مهاجر که به پاکستان سرازیر شدند تحسین بین المللی را کمایی کرد.

«تاچر صدراعظم انگلستان»

۱۰- وی یك دوست بود ... در وقت خود سعی زیاد بخرچ داد تا شوروی ها را از افغانستان خارج نماید.

«رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا»

مردیکه در جهت تراژیدی افغانستان فهم، درایت و شایسته گی اسلامی خویش را قدم بقدم طوری پیاده کرد که در نتیجه مورد احترام و نوازش اکثر سران جهان قرار گرفت و به یقین که ضایعه جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان صمیمیت و محبوبیت ویرا در دلها، بیش از پیش افزایش داد. به استقبال اولین سالگرد وفات جنرال محمد ضیاء الحق در حدود یك صدو پنجاه هزار تن در مسجد فیصل اسلام آباد اجتماع نموده بودند. این جمعیت بزرگ صدا میزدند که مرگ به بینظیربوتو. بینظیر خائن است و اجنت روس، هندوستان و این کلانترین مخالفت مردم نسبت به حکومت هشت ماهه صدراعظم پاکستان بوتو بود.

بعد از ختم مراسم مذهبي رهبر مخالف درجه یك نوازشریف وزیر صوبه پنجاب بیان داشت این گردهمایی نشان میدهد که مردم در مورد حکومت بینظیربوتو بي اعتمادند. وی خواستار ریفرندم به طرفداری اتحادیهء دیموکراتیك اسلامی که خودش منسوب به آن میباشد. شد.

صدها عراده و سرویسها توسط لیدران مخالف به کرایه گرفته شده بود و هزاران نفر را از تمام کشور به شمول ولایت سند که مربوط به بینظیربوتو است و ولایت شمال غربي که با افغانستان هم سرحد میباشد به اسلام آباد آورده شده بودند. مهاجرین افغان که از جمله طرفداران سرسخت جنرال محمد ضیاء الحق به حساب میروند در کمپ ها و خانه های شان محدود شده بودند.

نماینده‌ء اطلاعاتی خبر میدهد که به تعداد زیادی موترهای سرویس پر از مهاجرین به طرف اسلام آباد میامدند و اما در سرحد پنجاب امر بازگشت برای شان داده شد و مردم عکس های جنرال محمد ضیاء الحق را که وی بخاطر موضوع افغانستان شهید شده است، با خود حمل میکردند. جمعیت مرقد وی را گل باران نمودند و فریاد میزدند که نام ضیاء الحق هیچگاه فنا نخواهد شد. درین مراسم که پانزده دقیقه را در بر گرفت امام مسجد جامع لاهور بنام عبدالقادر آزاد در حین ادای دعا گفت: خدایا! مگر این غضب توست که حکومت یك زن را به بالای ما تحمیل نمودی.

میخاییل گرباچوف رئیس جمهور شوروي در ماه جون ۱۹۸۵ نسبت قراردادسالت دوم نامه یی به رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا فرستاد و در نامه‌ء مذکور علاوه داشت که اتحاد شوروي جنگ را در افغانستان خاتمه میدهد و به ریگن اصرار نمود تا پاکستان را تشویق نماید که شورشیان افغان را تقویت ننمایند.

یادداشت:

درین اواخر از محتوای نشرات، گفتار و همچنان شواهد عینی چنین وانمود می شود که جنرال محمد ضیاء الحق رئیس اسبق پاکستان در زمانش خواسته است که بعد از سقوط حکومت کمونیستی درکابل، نظام اسلامی دلخواهش در کابل بقدرت برسد.

خواننده‌ء عزیز! اگر تطبیق و ادامه‌ء چنین ویرانی ها زاده‌ء قضاوت، تصمیم و طرز تفکر جنرال ضیاء بوده باشد تا مردم آزاده ما بخاطر حفظ منافع اقتصادی یا تیولوژی نصوص پاکستانی ها به نابودی کشانده شوند، در اثر خود بنام هندوکش قهرمان بنابر شواهد و نزاکت وقت و زمان به مناسبت داعیه و انگیزه کشور آریانای قهرمان از جنرال مذکور قدردانی نموده ام، شاید اشتباه کرده باشم و بجا خواهد بود تا از همه پاسداران مادر وطن در مورد پوزش بخواهم.

بامیان

در نهم ثور سال ۱۳۵۸ یعنی دو روز بعد از کودتای کمونست های طرفدار روسیه، شاگردان لیسه بامیان که در راء س ایشان مدیر عمومی معارف و یکتعداد معلمین قرار داشتند، مارش کنان بسوی دفتر والي براه افتادند و هر کس مطابق وزن خود شعار ها میداد، درمیان ایشان معلمي که اصیل نام داشت از عبا و قبایش پیدا بود که شخص مذکور چرسي یا غمزه‌ء باشد زنده باد مي گفت، من به تعجب شدم که کفر کلمه میخواند؛ زیرا که کمونیزم با ادیان و مذاهب پالیسی آشتی ناپذیری دارد یا اصلاً وی میخواست که ازین رهگذر پَر مردم را بخواباند و یا اینکه آموزگارانشان بوی چنین آموزشی داده بودند.

بلشویك ها در آسیای میانه برای فریب مردم مسلمان هم عین حالت را انجام داده بودند طوریکه یکعده کمونست ها را باریش های ساخته گی به مسجد و محراب کشانیدند، تا برای مردم پندهاي مذهبي بدهند. انگلیس ها در افغانستان نیز ملا هاي ساخته گي را وارد نموده و سالها براي مردم نماز جماعت دادند. چند روز بعد همین اصیل نام منشي ولایت بامیان مقرر شد و بدور خود یکعده کوردلان بیخرد را جمع نموده، پلانهاي تخریبي طرح مینمودند.

وي همه روزه به مارش و تظاهرات میپرداخت، دفعتاً دروازه ها مکاتب بسته میشد، شاگردان، کارمندان دولت عمله و مردم قهراً و جبراً بغرض مارش بسر کها کشیده شدند، گاه بالا و زمانی پایان میرفتند. هر شعبه مکلف بود که فوتو های یکنیم متره تره کی را خریداري نموده و آنها را در صف مظاهره چیان بچشم مردم بزنند.

اگر از ین لنین زاده ها پرسان میشد که چرا اینقدر مارشها در اینجا برگزار میگردد با گردن بلند میگفتند که ما دشمنان خود را ازین طریق پیدا و میشناسیم و آنها را هم میترسانیم.

در مدت کوتاهی جوشش مردم باین رژیم غیر ملی و کمونستي رو بسردی نهاد.

مأیوسیت و نا امیدی بهر در و دیوار و کلبه و کاشانه مردم نجیب ما چیره شده میرفت و هر یك برای نجات جان خود و وابسته گان خود راه فرار جستجو میکرد؛ زیرا که این بیباکان تمام شوون اجتماعي و رواجهاي سنتي مردم را بباد مسخره گرفته بودند. سیدداود نام اهل یکاولنگ یك معلم رسام خلقی روزی والی بامیان شد. وي یکتن از معاونین تحویلدار را در

دفترش توسط عسکر آنقدر سیلي زد که خون از سوراخهاي بیني اش فواره میکرد، براي من طوري معلوم گردید که سید داود باوي شاید کدام خصومت شخصي داشته باشد.

روزیکه وي به صفت والي در دفتر کارش نشسته بود، برایش گفتم که مردم در بیرون انتظار شما را میکشند، او با خنده قهقه گفت که آنها سالها انتظار کشیده اند، بگذار شان که انتظار بکشند. این بود نمونه از حکومت دیموکراتیك خلق. حکومتهاي دیموکراتیك در بامیان و سراسر افغانستان مردم را مجبور میساختند تا در خانه هاي خویش پخت و پز نموده و آنرا در کوه ها و دره ها براي عساکر و دیگر مردم که در مقابل مجاهدین میجنگند، انتقال بدهند تا که بالاخره مردم بیچاره و بیدفاع از این اعمال نامردانهء آنان بجان آمدند.

مردم بحکومت روي آوردند تا به منظور دفاع از خود و از ده و قریه خود سلاح براي شان داده شود و در عین زمان از اهداف و دستاورد هاي انقلاب ثور حفاظت بعمل آید روز دیگر حکومت از مردم خواست تا با سلاحهاي خویش علیه با صطلاح اشرار بسیج شوند بر عکس اهالي ازقوماندهء نماینده گان رژیم مزدور سر باز زده، سلاح و تفنگهاي خود را برخ ملحدین خلقي و پرچمي کشیدند.عبدالرحیم صاحب منصب پولیس که از پنجشیر بود، در بر خورد با مجاهدین در دره اژدر بامیان از ناحیه کمر زخمي شده بود. او پر چمي یا خلقي نبود و مسلمان خوب و سالم بود. من به عیادت وي به شفاخانه رفتم، وي اظهار داشت چند نفر در درهء اژدر ببالاي افراد پولیس تحت قوماندهء من صدا زدند تا سلاح خود را تسلیم نمایند. افراد پولیس فوراً سلاح خود را برزمین گذاشته و تسلیم شدند. بعداً ببالاي من صدا زدند که آمر صاحب سلاح خود را تسلیم کن، من در جواب ایشان گفتم: که این سلاح بنام من قید است مرتبه دوم صدا زدند که سلاح خود را تسلم کن، من مقاومت کردم، نفر مقابل در نظرم یك آدم عظیم الجثه معلوم شد و آن دفعتاً جست زد و به عقب بوته یی پنهان شد. در همین اثنا میخواستم که فرار نمایم، بلادرنگ مورد اصابت گلوله قرار گرفتم و برزمین افتادم.

کمونست ها خانه یکي از معززین بامیان را که باسم سید غضنفرشاه بود در دره فولادي آتش زدند. من از مدیر املاك ولایت بامیان که طلوع تخلص میکرد و پشتش کوپ بود، پرسیدم اگر سید غضنفرشاه دشمن یا مخالف روحیه جدید است خانهء وي چه گناهي دارد و هر کس حق دارد تا صاحب سر پناهي باشد. زن و فرزندان وي اکنون در کجا بود و باش خواهند کرد.

او که جدیداً بعد از پرورش سه ماهه، از آلمان شرق برگشته بود، خود را یك کمونیست دو آتشه و سرخ محسوب مینمود. در جواب گفت: نه دشمن، دشمن است و ما به دشمن هر

گز رحم نخواهیم کرد. طلوع، تقلیدی از گفته های لنین میکرد. در حالیکه وی نمیدانست که لنین یك شخص متقلب، دروغگو و جانی زمان خود بود

چنانچه فرمان نوامبر ۱۹۱۷ طرح پیش نویس گرفتاري اشخاص متنفذ کمیته مرکزي به صفت دشمنان مردم که باید محاکمه انقلابی شوند، از جانب شخص لنین تقدیم کمیته گردید در دقایقي که این فرمان مورد تطبیق قرارمیگرفت، ستالین بان رأي مخالف داد.

و لگا گانوف مورخ روسي چنین میگوید: ستالین را در ارتباط با فرمان فوق دشمن مردم بحساب آورد. فرمان دوازده دسامبر ۱۹۳۷ از طرف ستالین و مولوتوف که به محاکمه سه هزار نفر انجامید، بعد از تاییدآن ستالین و رفقایش از طرف شب بدیدن فلم به سینما رفتند.

لینن با ساخته کاریها امریکا ییها، انگلیسها و غیره را در جنبشهاي اجتماعي داخل روسیه متهم میساخت که آنها با ضد انقلابیون همکاري نزدیك دارند. کمونست هاي افغانستان تکتیك هاي متقلبانهء لنین، ستالین و غیره را در سر زمین افغانستان بخاطر ریشه کن کردن ضد انقلابیون پیاده کردند. این کمونیستها بخاطر پر خوري و کسب مقام و منزلت و اختیارات دیکتاتور منشانه بهر طرف دست و پا و دهن اندازي میکردند و سر انجام جهت نابودي بجان همدیگر حمله ورشدند.

طلوع، این کمونست دوآتشه سرخ در راه ریاکاري و تقلب از جانب اهالي مبارز ولایت بامیان بوضع فجعی به قتل رسید. عین الله عینی والی بامیان شب به من تلفون زد که اولاد ها را به کابل ببرم؛ زیرا که هر آن لحظه وضع امنیتي رو بخرابی میرود. مکاتب بسته شد و مامورین مسافر بنابر عدم مصوونیت کافي شبها را بجاي مختلف سپري میکردند. هر کس مسول حفظ جان خود بود. من مدیر عمومي زراعت بامیان، څارنوال ولایت حیدر علي ومعاون وي محمد نادر یك شب را در یکي از مغاره های جوار بت بامیان سپري کردیم، درآخرین شب که ولایت بامیان بدست مردم فتح شد آخر ماه ثور بود و من در شفاخانه تیر کردم. در همان شب ثور سال ۱۳۵۸ ولایت مذکور تحت قوماندهء سید محمد علي لم لم و دیگران فتح شد و مامورین مسافر عسکر و پولیس پاي پیاده بجانب کابل براه افتادند و ایشان در میان راه شیخ علي از جانب یك معلم که حاجي آش میگفتند بسیار تکلیف و آزار دیدند.

او بحکم خود اشخاص را توقیف مینمود و حتي قسم بندی تسلیم مقامات ولایت پروان میکرد وی څارنوال ولایت، معاون او را و شخص بنده را از موتر پایان کرده در یك چایخانه بسیار کثیف توقیف نمود. خوشبختانه څارنوال ولسوالی شیخ علی از موضوع اطلاع یافته به

سراغ خارنوال ولایت بامیان آمد. وي ما را به اتاق شخص دیگری که امور صحی آنجارا پیش مبرد و از پنجشیر بود، رهبری کرد، نفر صحیه یك انسان نماز گزار و با تقوی بود لحظه، بعد حاجی نام معلم که امور حاکم نشینی را هم عهده دار بود و از آن منطقه نیز بود، فرار را بر قرار ترجیح داد و گفت که من نمیتوانم انسانهاي دو پارا تسلیم شوم. چرا این افغان مبارز روي بما کرده، گفت: برادر ها فردا قبل از بامداد اینجا را ترك گویید، در غیرآن این شخص تمام شمارا بندي نموده ، به چاریکار مرکز ولایت پروان میفرستد. قسمیکه چند روز پیشتر رئیس محاکمه ولایت بامیان را از همین جا توسط عسکر تسلیم ولایت پروان نمود .

صبح وقت از خواب بیدارشده از آنجا فرار نمودیم و از مرکز بامیان الي انسوي شبر پاي پیاده منزل زدیم، حیدرعلي *حارن وال* پاي برهنه و با جورابهایش به سفر ادامه میداد که خیلي ها به تکیلف معلوم میشد و اما این حالت ما را بخنده و امیداشت. خوشبختانه که از عقب ما موتر آمد و صدا زدو همه گي توسط آن نجات یافتیم . از این ببعد جنبشهاي آزادیخواهي و آوازه جنگ روز بروز شدت میگرفت. حاکم نشیني ها، علاقه داریها در سراسر افغانستان یکي بعد دیگر آزاد گردیدند. در نزدهم ۱۹۷۹ فرقه هفده هرات علیه رژیم دست نشانده شروع به شورش نمودند که در نتیجه شهر هرات بدست مجاهدین فتح گردید.

عصمت الله تحویلدار مدیریت زراعت بمن اطلاع داد که کدام واقعه بزرگ رخ داده است؛ زیرا که والي (عین الله عیني)کسي را داخل شدن بدفترش نمیگذارد و مصروف شنیدن اخبار از طریق رادیو میباشد. من آناً طرف دفتر والی شتافتم و داخل دفتر وي شدم، لیکن رادیو خاموش بود و ضع والي و مستوفي که دو بدو نشسته بودند، بسیار پریشان معلوم میشد، بمن چنین وانمود گردید که حکومت کابل سقوط کرده باشد. درین قیام تاریخی صاحب منصبان دلیر و مردم شجاع هرات عده زیادي مستشاران و مشاورین روسي را به قتل رساندند.

هرات این ولایت باستانی مرکز بزرگان و مشایخ که در طول زنده گي اش ذره ذره خاك آن بخون عاشقان اسلام و مدافعین آزادی تر شده است، آنروز را براي بار دیگر علیه متجاوزین و پای داو های شان تکرار کردند. امپرایالیزم روس دفعتاً طیارت و تانکهای خود را از درون خاك شوروی بغرض بمباران شهر هرات بپرواز آوردند.

دو هفته مکمل شهر هرات توسط حملات هوایي روسیه امپریالیزم بمباران شد که در حدود ده هزار نفر به هلاکت رسید. بعد از ین روس هاي دیما گوك، پاکستان، چین، ایران امریکا، عربستان سعودی،مصر و انگلستان و غیره را در امور داخلی افغانستان تهمتی میساخت، تا زمینه تجاوز خود را در مورد مدلل تر سازد. این کمونست های روسی بودند

که بدروغ دخالت خارجی را در مورد افغانستان وجود ندارد میدانند. طوریکه سول ژی نیتسین میگوید که این همان قصه اسپ و سوار کار است که اسپ عبارت از مردم شوری و به بالای آن یك کمونیست مستبد سوار میباشد. مسلمانان وطن مان در برابر دشمنان خدا و وطن فروشان مزدور، روز بروز متحد و منسجم شده میروند تا که جهاد را سر تا سري سازند، در عین زمان روسیه امپرایالیزم در حفظ موقف رژیم پرپیت خویش را مکلف میداند، این کشور کوچك در همسایه گي شورروي غاصب نزد امریکا آنقدراهمیت سیاسي ندارد. و بنا بران روسها میتوانند این کشور را بیك منطقه جنگی تبدیل، سلاح و مهمات خود را علیه مردم بیدفاع افغانستان آزمایشت نمایند- اگر امکان داشته باشد، با لتدریج آنرا ضمیمه خاك خویش نمایند. فدا کاري و روحیه مبارزه پیکر مردم مسلمان و فرزندان صدیق این کشور امریکا را تشویق نمود تا در برابرظلم ، تجاوز، اختناق و قتل عام مردم که از جانب یك ابر قدرت بالاي مردم تحمیل شده میباشد، بي تفاوت نماند. البته براي بدست آوردن اطلاعات از داخل افغانستان از ماهواره هاي فضایي و پرواز هاي اکتشافي خویش استفاده میکرد. بعد از سقوط سلطنت شاهي محمد رضا شاه پهلوي در ایران و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامي امام خمیني در فبر وري ۱۹۷۹ تمام اعضاي سفارت اضلاع متحده امریکا از جانب انقلابیون ایراني بگروگان گرفته شدند و افکار واشنگتن زیاد تر بآنطرف معطوف شد، اما این کشور کوچك بنام دروازه آسیا که میتواند روسها را به آب هاي گرم هندوستان رهبري کند، دولت مریکا و جهان غرب را به تشویش انداخت. ولي بسیار مشکل بود که با رژیم دست نشانده روس، آمریکا و غیره ممالك دوست تماس بر قرار نماید؛ زیرا که رژیم کمونست بدبخت از حد زیاد زیر مراقبت شوریها قرار داشت، این رژیم مزدور یکجا با شورویها ممالك فوق را در داخل افغانستان تهمتی میساختند. این تکتیك های امپریالیزم روس، کشور افغانستان را از داشتن روابط با دیگر ممالك روز بروز فاصله داده میرفت و قیام نامدار نزده مارچ را در هرات حکومت شاهی ـــــ کشور ایران ارتباط داد، چنانچه ژورنالیستی راجع به نا آرامي های هم مرز شوروی در میمنه از تره کي سوال کرد شاید در آنجا شوروی رخنه کرده باشد .

در حقیقت که مردم شوروي اسپ اند و کمونستهاي ستمگر در پشت ایشان سوار، ستالین یك گرجستانی غیر روس که بیست ملیون روس را قبل از جنگ و بیست ملیون دیگر را در جنگ دوم تلف کرد، همچنان هزاران دیگر را تحت عناوین مختلف، لیکن مردم بی احساس شوروي نتوانستند دوست را از دشمن تمیز نمایند.

نظر کوتاهی به توسعه طلبي دولت امپریالیزم روس

روسیه در قرن پانزدهم از تسلط دونیم صد ساله مغولهارهایي یافته و با به میان آمدن ایوان سوم بخشهاي شمال روسیه به تصرف این دولت در آمد. بعد از مرگ ایوان سوم اساس سلطنت تزاري در سال ۱۵٤۷ از جانب ایوان مخوف گذاشته شد.

بدنبال مراسم تاج پوشي در شهر ماسکو او اعلان پادشاهي کرد

ایوان مخوف در سالهاي ۱۵۵۲- ۱۵۸٤، قازان، استراخان و سایبریا را ضمیمه خاك روسیه ساخت. عبدالله خان یکي از مردان بخارا در سال ۱۵۷۲ یك هیات اسلامي را به سایبریا فرستاد، تا دین اسلام را در آنجا ترویج نماید، همچنان پیغام به کوچوم خان در سال ۱۵۹۸ تحت الحمایه خود (۱۵٦۳- ۱۵۹۸) در سایبریا فرستاد و او را از برگذاشت اسلام در آن جا بخاطر دفاع در برابر روسها با خبر ساخت. وي اظهار داشت که در حال حاضر دشمن ایمان ما محض روسهاي کافرند.

تو باید با سران محلي آسیاي مرکزي صلح نموده و قلمرو خود را از تسلط کافران خارج نمایي. اگر این مامول را انجام ندهي به یقین که در برابر کافران وظیفه یی انجام نشده است. بعد از مرك ایوان مخوف وضع سیاسي دچار یك سلسله حوادث میگردد و نظام حکومت از دست بدست دیگر میچرخد تا که در سال ۱٦۱۲ میخائیل رمانوف به صفت پادشاه روس تعیین میگردد. در سال ۱٦۵٤ اوکراین ضمیمه حکومت تزاری گردید. این دولت تا سال ۱٦۸۹ در شرق خود را به دریاي آمو رساند. بعد از گذشت زار الکسی پسرده ساله اش در اثر یك کودتا قدرت سیاسی را از تصرف خواهر بزرگش (صوفیا) بیرون کشید.

همین شخص بود که بعد ها بنام پترکبیر یاد گردید. او قلعه اذوف را که مربوط دولت عثماني بود متصرف شد. پتُر با برخورد که با حکومت سویدن نمود، قواء سویدن را در هم کوبید در نتیجه دولتهاي مستقل انگرما، استونیا و لاتویا ملحق بروسیه شدند.

او در سال ۱۷۱۷ قشون بزرگي را بغرض تسخیر خیوا گسیل داشت، لیك از مردم دلیر و شجاع آنجا سخت شکست خورد. در سال ۱۷۲۳، او قواي عسکري ایران را در هم شکست پتر کبیردر سال ۱۷۲۵ در گذشت.

دولت زاری روسیه از قرن شانزدهم، آغاز بتوسعه طلبي نموده تا کنون جلو این پیشامد و پیش روي نه در آسیا و نه در اروپا گرفته شده است. ممالکی چون؛ فنلیند، پولیند چکوسلواکیا، هنگری، آلمان شرق، مناطق بالتیك در آروپا، ایران، آسیای میانه ترکیه و افغانستان در آسیا لگد مال شدند. حکومت اشغالگر روسیه روی تفوق طلبی جزیره بالکان در سالهاي ۱۸۲۹- ۱۸٤٦- ٦٦- ۱۸۷۷- ۷۸ سه مرتبه با دولت ترکیه جنگیده است. و در سال ۱۸۰۵ گرجستان را از ایرانی ها بزور تصاحب کرده و روسها بخاطر تسخیر(ایل دورادو) یعني سر زمین زرخیز هندوستان خوابهای طلایی میدیدند.

در سال ۱۸۰۱ پال اول نسبت اشغال هندوستان که در سر راه آن افغانستان قرار داشت بیکی از جنرالهای خود بنام اورلوف هدایت داد که قشون بیست و دو هزار نفری را ترتیب و بطرف هند بحرکت بیفتد. پال اول در همانسال در اتاق خوابش زنده گي را وداع گفت و پلان او نتوانست که جامعه عمل بپوشد. الکسندر اول هم خواست که از طریق استراخان، هرات و قندهار بجانب هندوستان بحرکت بیفتد، لیکن وي بموفقیت نرسید.

روسها بهمین منظور باري میخواستند که با کشور هاي فرانسه، ایران، روسیه و انگلستان متحد شده بجانب هندوستان حرکت کنند. همزمان با این نقشه ها یکي از جنرالان روسي بنام خچاچوف طرح دیگري در مورد اشغال هندوستان ریخت. یك لشکر عظیم از محل استراباد ایران بجانب هرات براه بیفتد، در قدم اول هرات باید اشغال شود، سپس با قشون سي هزار نفري از طریق قندهار و دیرهء اسماعیل خان بجانب لاهور مارش نماید.

یکي از جنرال هاي دیگر روسي بنام خورلوف طرح دیگري پیش کرد و آن اینکه اول با حکومت کابل باید تماس حاصل گردد، آنگاه از تحکیم روابط میان دولتین یکسلسله اقدامات صورت گیرد.

بعد از تحکیم روابط با قدرت یك قول اردو کابل در تصرف گرفته شود که بعداً راه باز کردن به سوی سرزمین پنهاور هندوستان دشوار نخواهد بود. به ترتیبی که دست به وحشت، چپاول، سوختن و به آتش کشیدن دهات و قصبات و شهرها که مردم هندوستان را به رعب و ترس اندر سازد، زده نشود. لیکن انگلیس ها و روس ها به بالای تقسیم اراضی ایران و افغانستان کنار آمدند که در نتیجه هندوستان از گزند امپریالیزم روسیه درامان میماند.

روسها به امیر شیرعلیخان وعده دادند که حاضرند تا او را در مشکلات و دشواریها مدد نمایند. وقتاکه منافع روسها ایجاب کند که میتوانند ممالك را به انواع ذرایع در حلقهء سیاست خود بکشانند، آنها دم از کمك ها و مساعدت ها میزنند تا در قبال این وعده های

دروغین و فریبنده پلان های شوم خویش را برای برهم زدن نظام حکومت ها که از آیندهء آنان نسبت به خود احساس ناآرامي مینمایند، پیاده کنند. روسها زمانی دولت ایران را مجبور ساختند تا به کمک آنان شهر هرات را تصرف کنند. بر اساس معاهدهء ترکمان چای در سال ۱۸۲۵ ایرانی ها امتیازاتی به روسها قایل شدند. و بنابران ایرانی ها در پیشاپیش قوای روسي به خاطر اشغال هرات در حرکت افتادند. و اما قسمیکه مردم دلاور و قهرمان هرات در طول تاریخ دهن متجاوزین را مشت مال کرده اند، این بار نیز درس تاریخی دادند و این عمل را تکرار کردند، در گذشته برخوردهای متواتر میان دولت های روس و ایران وجود داشته است، تا آنکه در زمان فتح علیشاه قاجار نیرو ایرانی ها از قشون روس شکست خورد و در سال ۱۸۱۲ معاهدهء صلح بنام معاهده گلستان میان دو کشور به امضا رسید و در نتیجه گرجستان، دربند، باکو، شیروان، گنجه، قره باغ و قسمتی از طالش به دولت توسعه طلب روس واگذار شد.

روسهای امپریالیست زمانی دولت ایران را مجبور ساختند تا به منظور درهم کوبیدن دولت ترکیه با روسیه اشغالگر متحد شده از طریق کاریدورهای استرآباد و خراسان به خیوا تجاوز نمایند، ولی دولت ایران تقاضاي دولت روسیه را نپذیرفت و دولت روسیه در سال ۱۸۲۵ به اشغال از قسمت های مابین کوکچه دریا و ایریوان (هیریوان) اقدام نمود.

قوای اشغالگر روس از آنهم پا فراتر نهاده به آذربائجان دست اندازی نمود و نیز به هیریوان و تبریز هجوم برد و حتی که میخواست داخل تهران شود. تا آنکه امیر عباس مرزا به ناچار نزد قوای مهاجم میرود و معاهده ترکمان چای را امضا میکند. شاه اشرف هوتکی دولت صفوی ایران را در طی چندین حملات به تنگ آورده، و آن غرض مقابله با شاه اشرف هوتکی از دولت روسیه کمك مطالبه کرد. روی همین منظور دولت ایران - شهرهای شیروان - داغستان، گیلان و مازندران و استرآباد را به روسها واگذار گردید.

شاه اشرف هوتکي به قوماندانی جنرال سیدال خان، روسها را در محل رودسر شکست سخت داد تا آنکه روس ها مجبور شدند معاهده نه فقره یی را در فبروری ۱۷۲۹ در شهر رشت به امضا برسانند. به موجب این قرارداد روسها دیگر نمیتوانستند به جانب ایران پیشقدمی نمایند. دولت روسیه در سال های ۱۸۶۹ و ۱۸۷۳ با موافقه دولت بریتانیای بزرگ افغانستان را خارج حوزه تسلط خویش به حساب می آورد.

الکسندر دوم امپراتور روس دستور صاد نمود تا پترکبیر قشونی ترتیب داده، به جانب چارجوی و آمودریا براه بیفتد. جنرال کافمان راه بخارا، سمرقند، بلخ، بامیان و کابل را

تعقیب نموده و جنرال ایراموف از سمرقند به استقامت چترال و کشمیر به حرکت خویش ادامه میداد. همزمان با این پلانها استراتژیست هاي روسی - هیات عالی رتبه تحت ریاست جنرال استولتوف به جانب کابل رهسپار شد. این هیأت از جانب امیرشیرعلیخان به گرمي استقبال شد. امیردوست محمد خان از هیأت نماینده گي انگلیس بنام الکساندر برنس استقبال خوبي ننمود، برعکس به ویکتور ویچ نماینده، روس پیشآمد خوبی کرد.

همچنان هیأت نماینده گی انگلیس چمبرلین را امیر شیرعلیخان در کابل نپذیرفت، و اما به سخنان استولیتوف بدقت گوش میداد؛ زیرا که با ایشان سابقه، شناخت داشتند و نامه های هم رد و بدل میکردند. کلانترین جنرال روسی در حوزه، جنرال کافمان میباشد، که وی بارها در امور مربوط به عدم مداخله در امور افغانستان به امیرشیرعلیخان وعده ها داده بود. درحالیکه همین جنرال طبق پلان الکساندر دوم باید از طریق سمرقند و بخارا به جانب بلخ، بامیان و کابل مارش مي نمود و همین جنرالان روسی بودند که با کلمات چرب و نرم امیرشیرعلیخان و غیره را خوشحال میساختند و از سوی دیگر چاه های در سر راه او می کندند. و بنابران دست های غرض آلود داخلی و خارجی در کابل ایجاد ناآرامی میکردند و امیرشیرعلیخان به یاران قدیمی خود نامه های زیاد نوشت تا او را درین مرحله های دشوار یاری دهند، لیکن تمام دفاتر و نامه های امیر از جانب روسها جواب گفته نشد.

در چهارم نوامبر سال ۱۸۷۸ جنرال کافمان به امیرشیرعلیخان چنین نوشت:

« من کاملاً مطمئن هستم و هم اطلاع موثق دارم که انگلیسها میخواهند با شما از در صلح پیشآمد کنند، من برای شما نصیحت دوستانه میکنم تا درین تاخیر نورزید و تا حد امکان موجبات شرایط آنرا فراهم سازید. همین جنرال مذکور حتی سفر امیرشیرعلیخان را به روسیه به منظور راهیابی مشکلات افغانستان با دولت انگلستان رد کرد. جنرال کافمان در یکی از نامه های تاریخی (۷) جنوری ۱۹۷۸ خویش به امیرشیرعلیخان چنین نوشت: «لطفاً از کشور خود خارج نشوید و بایك سازش سیاسی دولت انگلستان را خاطر جمعی بدهید. اگر شما لازم میدانید که به سفر خود به جانب روسیه ادامه بدهید ازین سفر راه آوردي نخواهید داشت. امیرشیرعلیخان روسها را دوستان قابل اعتماد تشخیص داده بود، ولی با دریافت جوابات منفی از جانب این دروغگویان نااميد شد آرزوهای را که امیر در قسمت شگوفایي افغانستان از طریق کمکها و مساعدتهای دولت روسیه داشت، برایش میسر نگردید. بعد از وفات امیر موصوف وضع سیاسی روسها بنابر سفارش انگلیسها نسبت به افغانستان تغییر کرد، اگرچه روسها مدتی ارسال و مرسول مکاتیب را با امیر محمد یعقوب

خان پسر امیرشیرعلیخان مرعی داشتند، مگر نامه ۱۵ اکتوبر ۱۸۸۰ از سوی مستر پلین کت نماینده، سفارت انگلستان به لاردگرانویل وزیر خارجه، انگلیس مشعر بر این بود که تزار روس جنرال کافمان را از ارسال و مرسول مکاتب با شهزاده گان افغانی برحذر داشته است که ازین ببعد نامه ها عنوانی وزارت خارجه، انگلستان صادر گردد. و همچنان از نامه ارسالی گرانویل مورخ ۲۸ جنوری ۱۸۸۱ به دوفرین سفیر انگلستان در روسیه روشن است که پرنس لوبانو سفیر روس به دربار انگلیس راجع به بازگشت هیأت نماینده گی معتبر روس از افغانستان تحت ریاست جنرال استولیتوف اظهارات نموده که دگرگونی اوضاع در اروپا شاید اثرات منفی در تعهدات روس و افغانستان داشته باشد که باین ترتیب تمام وعده های را که روسها با حکومت امیرشیرعلیخان کرده بودند، پا درهوا ماند. و لذا امیرمحمدیعقوب خان روی سؤ نیت روسها در ایفای تعهدات شان از طرف انگلیسها بندی و همچنان قرارداد گندمك را بالای وی تحمیل نمودند. انگلیسها احساس مینمودند که روسها یك عده صاحب منصبان افغانی را به خاطر تقویت لشکر سردار محمد ایوب خان تحت تربیت دارند، ولی سفیر روس این ادعا را رد نموده و آنرا ناموثق خواند. با وجودی که روسها در تمام دوره های از حیات خود حقیقت نگفته اند، لیك جنرال کافمان از یك واقعیت بجا پرده بر میدارد. او میگوید: این فقره مخالف سیاست و تدبیر میباشد که ملل وحشي و نامتمدن کشورهای آسیا را مثل خود تربیت نماییم؛ زیرا وقتی قشون آنها عالم باشند اول با معلم خود مدعی میگردند و اگر بر یك کشور فرنگی غلبه کردند جري میشوند و بر سایر دولت هاي اروپایی شورش خواهند کرد ». مطابق به امضاء عهدنامه برلین که روس و انگلیس هردو قدرت امپریالیستی نسبت به موضوع افغانستان سر سازش را گرفتند؛ زیرا که نامه مورخ ۹ فبروری ۱۸۸۱ گرانویل به دوفرین مشعر بر اینست که سفیر روس به وزیر خارجه، انگلیستان در لندن اطلاع داده است که جنرال کوفمان نامه های به امیرشیرعلیخان مینوشته و موصوف را نسبت بیك جورآمد سیاسی با دولت انگلیس ترغیب میکرده است. جای تعجب است که روسها ممالك اسلامی را در آسیای میانه یکی پشت دیگر اشغال مینمودند امیرشیرعلیخان دست حاجت به طرف این اشغالگران دراز میکند. در نتیجه این دوستی ولایت مرو را که مربوط افغانستان بود ، در فبروری ۱۸۸٤ روسها به زور اشغال کردند

نماینده، دولت روسیه در انگلستان چنین ابراز نظرمیکرد که «تاکید سیاسیون هردو قدرت متمدن که همسایه های نامتمدن دارند، بسیار مشکل است که در توسعه قلمرو خویش توقف نمایند».

روسها از یك طرف انگلیسها را با افغان ها درگیر میسازند و از سوی دیگر باین فرصت طلبی به ضمیمهٔ نمودن خاك افغانستان به کشور خویش میپرداختند. در سال ۱۹٤۹ تعداد برادران ازبك، تاجك، قزاق و قرغیزها از بند کمونیزم فرار کرده به کشور افغانستان و شمال هندوستان پناه بردند.

در سال ۱۹۵٦ اخبار پراودا ارگان نشراتی حزب کمونست روس چنین نوشت: عدهٔ مخربین سرحد آسیای میانهٔ شوروی را عبور و به بالای خاك شورویها حمله نمودند. روسیه از قرنهاست که به خاطر در حیطه قدرت آوردن و قاپیدن خاکهای بخصوص همسایه گان خود، مشغول پاپیا کردن دسایس و خرابکاري میباشند. و بنابران قدم به قدم در جهت قایم نمودن سیطره و سلطهٔ خویش درین کشورهای همسایه شروع به فرستادن اعضاي کی، جی، بی تحت عناوین گوناگون مشاورین، متخصصین در شئون و شقوق مختلف میباشد. این اشخاص گرگان باران دیده و آدم کشان با تجربهٔ هستند و شاید تجارب خرابکارانهٔ ایشان در زمینهٔ نابود ساختن افغانستان بسیار سودمند باشد. ماموریت الیکسی ئی پی شیف که وی در سال ۱۹٦۸ تهاجمی را بر چکوسلواکیا رهبری کرد، در افغانستان از سفرهای مهم وی محسوب میگردد. وی بعد از بررسي در شقوق مختلف نظامی و سیاسی رژیم کمونست کابل را خیلي ناتوان احساس میکرد و اختلافات میان دو جناح خلق و پرچم که روزبروز رو به وخامت میرفت تصمیم ویرا در ارسال قوای نظامی از جانب شوروی به افغانستان قاطعیت می بخشید.

ماموریت یی پی شیف در افغانستان همراه با تعداد افراد کی جی بی بود. همچنان ماموریت جنرال دیگر بنام پاولوفسکي هفتادو یك ساله در افغانستان از ماموریت های اشخاص مهم شوروی بحساب میرود. به همه واضح خواهد بود که وسایل ارتباط جمعی روسیه در خم و پیچ و ناهمواری های قاموس ریاکاری قرون، پینه خورده میرود و اعتباری که پروردهٔ مغزهای فرسوده گنهکاران است، روزبروز زوال خواهد پذیرفت.

روسها ادعا میکنند که نظر به درخواست حکومت کابل میباید به آن کشور نیرو نظامی فرستاده شود و این موضوع در دسامبر ۱۹۷۹ بار - بار تکرار شده است؛ زیرا که ضد انقلابیون از خارج به آن کشور حمله خواهند نمود. درحالیکه مردم مسلمان افغانستان از داخل کشور با تبر، داس، چوب و شمشیر و نیزه به جان کمونستها افتادند که مرده گان شان جمع شده نمیتوانست. به یك روایت چهارده درخواست و به روایت دیگر شانزده درخواست بنابر ارسال قواء از جانب حکومت کابل، به حکومت شوروی تسلیم داده شده است. بعضاً معتقد

اند باینکه تره کي و امین حتی در سال ۱۹۷۸ چنین تقاضاییرا کرده بودند و اما برخی دیگر گویند که در شروع سال ۱۹۷۸ نظام کمونست کابل این درخواست ها را به ماسکو تسلیم داده است.

فعالیت های خرابکارانه شورویها بخصوص بعد از کشته شدن نورمحمد تره کی توسط حفیظ الله امین شاگرد وفادارش که منزلت روح و تن را داشتند، آغاز گردید.

برعلاوه فکرت تبیوف سفیر شوروی در افغانستان، دو نفر دیگر هم برای نقب زدن در کابل جلب توجه مینمود: سیلی ستیپانویچ سفرانچوک و ویکتور پاپوتین همچنان شخص سومی که صورت خیرهء داشت و شاید یکی از جنرال های سازمان کی جی بی روسیه باشد، در موقع بسیار بحرانی قبل از تجاوز شورویها در کابل بودند.

وزارت خارجهء افغانستان توسط پرچمی ها در رأس شاه محمد دوست که حیثیت پیاده شطرنج را داشت، اداره میشد، لیکن هیچ یك سند معتبر بدون ملاحظه شورویها از وزارت خارجه بیرون رفته نمیتوانست. سفرانچوك بعد از سفیر شوروی در کابل از بزرگترین شخصیت های سیاسی روسیه شوروی به حساب میرفت. بعضی ها در کابل میگفتند که رئیس جمهور افغانستان یك نفر روس است. طوریکه محمد داود محبت از مامورین وزارت خارجه میگوید که سفرانچوك در جوار دفتر شاه محمد دوست قرار داشت و شام ناوقت به منزل خویش برمیگشت، محافظ و درایور هم در اختیارش قرار داشت. در شروع تجاوز، پولیس مخفی شوروی تمام اسناد محرم افغانستان را غربال و زیر و رو کرده دزدیدند و آنها در اصل زیاد مشوق به شرح نقشه های اساسی خط دیورند بودند و میخواستند بخاطر معضلهء پشتونستان با حکومت پاکستان جدالي را براه بیندازند.

شورویها نسبت فرستادن نیروی نظامی به حکومت کمونست کابل در شك و تردید بودند. نه بیروی سیاسی و نه کدام نشریهء دیگرشوروی درین موضوعات تماس میگرفت و اما بیروی سیاسی در ۲۶ ماه نوامبر فیصله کرده بود که بایستی امین از بین برده شود. سفرانچوك معاون یاکوبمالك در ملل متحد بود. وی آدم میانه سال و شخصیت مصمم بود و به گفته های یاکوبمالك خوب گوش میداد و مالك نگرانی داشت که مبادا سفرانچوك در شورای امنیت عهدهٔ دار مسوولیت در غیاب وی باشد. در سال ۱۹۷٤ بنابر جنگها بالای قبرس، اتحاد شوروی خواستار برگذاري جلسهء اضطراری در شورای امنیت شد. سفرانچوك که عوض مالك کار میکرد، منحیث سفیر شوروی در آنجا حضور نداشت. وي همانروز با خانم کتابدار در کدام محل خلوت یا در جوار ساحل غرق در بوس و کنار بود. ماسکو سخت

در انتظار بود تا در مورد تشکیل جلسه، اضطراری معلوماتي کسب نماید، ولی سفرانچوك لادرك بود. بعد از آن ریچارد اوی نیکوف دیپلومات سابقه دار روس در ملل متحد از ارکاوی شیف چینکو درخواست کرد که باید تیلگرامی به ماسکو فرستاده شود؛ زیرا که ماسکو سخت در انتظار است تا بداند که وضع از چه قرار میباشد.

شیف چینکو به جواب وی میگوید این مطلب به نزد ماسکو موزون معلوم نخواهد شد اگر امضای من به روی پرده ظاهر شود؛ زیرا که من سفیر شوروی در ملل متحد نیستم». در میان این گفت و شنود سفرانچوك دفعتاً پیدا شد و این سراسیمه گي پایان یافت. سفرانچوك نسبت اینکه یاکومالك طور رخصتی به ماسکو رفته بود، عهده دار این مسوولیت بود. به همین نسبت سفرانچوك از جانب ماسکو گوشمالی خورد، کتابدار به ماسکو خواسته شد و سفرانچوك همچنان، کتابدار را به ازدواج خود درآورد.

بعد از سپری شدن مدت زمانی سفرانچوك توبیخاً تنزیل مقام کرد و به صفت وزیر مشاور در سفارت شوروی به افغانستان فرستاده شد و پسانتر آمر دفتر وزارت در ممالك شرق میانه تعیین شد. میکایل طالبوف که اهل آذربائیجان شوروي میباشد و زبان فارسی را با فصاحت تمام تکلم میکند، نزد امریکایی ها به جاسوسی متهم بود که بصورت بسیار مخفیانه انجام وظیفه مي نموده است. وهم او را افغانستان شناس آبدیده بحساب میاوردند. وی در ماه های اخیر سال ۱۹۷۹ عازم کابل گردید و به صفت آشپز قصر ریاست جمهوری گماشته شد. سازمان جاسوسي روسیه کی جی بی ادویه ای را به وی سپرد که دایم نزد او باشد و در موقع مساعد آنرا در غذای امین مخلوط نماید.

در سی نوامبر پاپوتین یك سلسله ملاقات های جعلی را با معاونین وزیر داخله و اقتصاد انجام داد و در دوم دسامبر با حفیظ الله امین در قصر ملاقات نمود و در سیزده، دسامبر پاپوتین عازم ماسکوشد لیکن جنرال دومی که عکس خیره داشت تا وقوع حمله نظامی روس در افغانستان حضور داشت از جمله چهارده نفر عضو بیروی سیاسی، شش تن آن در رأس بریژنف به حیث قوماندان عالی قواء مسلح و رئیس حزب - اندروپف رئیس کی جی بی - کرومیکو وزیر خارجه، سوسلوف تثوریسن و آوستونوف وزیر دفاع فیصله کردند تا به افغانستان تجاوز نظامی صورت گیرد.

حزب کمونست اسپانیا رسماً از ماسکو دیدن کرد تا چگونگي هجوم عساکر روسي را در افغانستان در میان احزاب کمونست غرب مطرح نماید. نماینده، اخبار ئی، اف، یی اسپانیا از ماسکو اطلاع داد که منبع موثق میگوید که به تاریخ بیست و شش نوامبر دفتر سیاسی

حزب کمونست روسیه فیصله کرد تا به آن کشور نیروی نظامی فرستاده شود ، این تصمیم شش روز بعد از مطالعه راپور الکساندر پوزانوف سفیر روس در کابل صورت گرفت. در اخیر نوامبر و شروع دسامبر مردم بدخشان (فیض آباد) مرکز ولایت را اشغال کردند، طیارات جنگی شوروی افراد طرفدار امین را کمک کرد ، لیکن ناموفق برگشتند.

در بیست و نهم نوامبر طیارات ترانسپورتی روس، نیرویی را از گارد یکصدوپنج هوایی فرغانه برای تقویت یونتهای روس که در برج جولای در بگرام مستقر شده بودند، انتقال داد تا شش دسامبر سه بتالیون که در حدود دوهزار و پنجصد تن میشوند در میدان هوایی بگرام جابجا شدند. در بین هشت تا پانزده دسامبر شش صد نفر واحد زرهی به ایشان پیوست و ده یوم بعد ایشان برای حفاظت شاهراه سالنگ که کابل را به صفحات شمال وصل میکند، انتقال داده شدند. غرش تانکها، طیاره ها و تردد عراده های نظامی ثقیل از یك گوشه به گوشهء دیگر شهر، علامت وقوع رویداد تازهء را میداد. در ساحه خیرخانه مینه کاغذها به مردم توزیع شد که شاید کابل از جانب دشمن مورد حمله هوایی قرار گیرد. لذا در عقب شیشه های پنجره اتاق پرده های سیاه ضخیم نصب گردد تا روشنی برق و یا چراغ به بیرون انتشار نکند. اما فهمیده نشد که این نفر به فرمایش چه کسی این بارمسوولیت را به عهده گرفته بود و به اعتماد قوی که شخص مذکور یکنفر خلقی و شاید هم از طرفداران امین بوده باشد. و یا اینکه روسها حفیظ الله امین را اغفال نموده باشند که گویا کابل از جانب دشمن مورد حمله قرار میگیرد و او این دستور را داده است. طیارات روسی کذباً تمام شب در فضای کابل گزمه میرفتند. چند روز بعد طیارات روسی دقیقه به دقیقه شب و روز به میدان هوایی خواجه رواش کابل که یك میدان ملکی است در حالت فرود آمدن و بالا شدن ملاحظه میشدند و این طیاره ها چنان سر و صدا و غرش را براه انداخته بودند، که خواب از چشمان مردم بدور شده بود.

فرود آمدن و بلند شدن این طیاره ها برای مردم به یك پرده تماشایی سینما میماند و هر کرا در فکر و اندیشه یی غرق ساخته بود که آیا این کشور یکی از جمهوریت های اتحاد شوروی میباشد؟ من در فاصله نه چندان دور از میدان هوایی خواجه رواش در خیرخانه زندگی میکردم، فردای آنروز برای کشیدن دندان به کلنیك دکتور عزیزالله قادر در حصهء اول کارتهء پروان رفتم. داکتر موصوف از من پرسید که برادر چه حال است فضای وطن ما از طیاره پر شد. زمانیکه از معاینه خانه برامدم، بلادرنگ اشك از چشمانم سرازیر شد و با خود گفتم به یقین که کشور مان دارد بیك پایگاه نظامی خارجی تبدیل میگردد ، مردم نهایت سراسیمه و

پریشان بودند و هریك کوشش داشت تا مقدار مواد خوراکه و غیره ضروریات خود را پوره نماید؛ زیراکه وضع کشور روز بروز و ساعت بساعت رو به خرابی میرفت، خانه های مردم هر شب و روز از جانب نوکران روسی تلاشی میشد، جوانان را بدون تفکیك به سوی عسکری میکشانیدند و تعداد دیگری را به جانب زندانها، فقدان حس وطن دوستي، فقر معنوی، زمینه سازی، مغزشویی و فرار مغزها از سوی دسته از وطن فروشان انگیزهء بود تا فشار اخلاقی در روح و جسم علیل به سادگي رخنه نموده و دیگر نتوانند خیانت را از صداقت تمیزکنند.

بلي همانظور هم شد! این پیروان فلسفهء بی محتوای مارکس و لنین قسمی به بیراهه کشانده شدند که از خوردن گوشت و پوست و مکیدن خون هموطن، دوستان و اقارب خود هم تشنه کام میماندند. ایشان در پیشاپیش اردوی اشغالگر به رقص و سرورمی پرداختند. آنان حق بجانب هم بودند، اگر روسها برای نجات آنها نمی شتافتند، سرنوشت این نوکران و اجنتان اجنبی به کجا میکشید. به نقل قول از محترم عبدالمجید مهندس که یکی از ملك های جلال آباد که از یك چشم هم کور بود، در تجلیل از انقلاب نامیمون هفت ثور در دفتر والی و بحضور همه آن کسانیکه حضور داشتند، چنین گفت: «روسها در راه امنیت و آزادی افغانستان خون خود را میریزانند، لذا در برابر ایشان ما از ناموس خود تیر هستیم». ملاحظه بفرمایید که مردم در هر کجا و هر مقام و هر سویه ای که قرار داشتند، چطور فریب خورده و آلهء دست قرار گرفتند. روزی دیگر من از خیرخانه به جانب شهر روان بودم، تمام چهارراهی ها از جانب عساکر مراقبت میشد و همهء ایشان یونیفورم عساکر روسی بر تن داشتند و اوضاع را به دقت زیر نظر داشتند. کمونست هاي افغانستان که حالت آشفتهء شان روز به روز بدتر میشد باین دل خوش میکردند که اتحاد شوروی بین پاکستان و افغانستان

دیوار مانند دیوار برلین اعمار خواهد کرد

در ملاقاتی که جنرال محمد ضیاء الحق با رهبران کریملین در ماسکو داشت، به ضیاء الحق گفته شد که از حمایت خود از شورشیان افغان بکاهد. وی در جواب گفت، اگر میتوانید دیواری میان دو کشور اعمار نمایید. ساعت هفت شام یك انفجار قوی سیستم مخابراتی کابل را فلج کرد. مرمی های سام قرمز در فضا اطراف وزارت داخله پرتاب شد و ساعت ۷/۱۵ توسط عساکر روسی مخابرات اشغال شد، همزمان به آن تانکهاي زرهی روسها به قصر دارالامان هجوم بردند و عساکر افغانی دلیرانه از محل خود دفاع نمودند و حتی واحدهای عسکری که در نزدیك قصر قرار داشتند به کمك ایشان شتافتند. روس ها بهترین عساکر

خود را که در جنگهای دو به دو مهارت دارند به اطراف قصر تعبیه نمودند، آنها ملبس به یونیفورم عساکر افغانی بودند و اما در برخورد اول با محافظین قصر زود از پا درآمدند. حفیظ الله امین و دیگران درین حملات بدام مهاجمین روسي افتادند و با قطع خطوط مواصلاتی ارتباط امین را با بیرون از میان بردند، در بیست و هفت دسامبر متباقي عساکر که از حفیظ الله امین دفاع مینمودند پاپوتین را گروگان گرفتند و توسط یکتن از عساکر جوان افغان توسط گلوله از پا درآورده شد و درین ارتباط روسها میگویند: پاپوتین خودکشي کرده است.

عساکر مقتول افغانی در درگیریهای قصر به خاطر دفاع و حفاظت از حفیظ الله به قسم دسته جمعي از طرف روسها در جوار تپه تاج بیگ مدفون گردیدند. روسها بعداً تفنگ های یك، یك عسکر افغانی را بوي کرده، اشخاص مظنون را مورد هدف گلوله قرار داده و به قتل رسانیدند، درحالیکه هنوز امین به روسها تسلیم نشده بود، یك ترانسمیتر بیگانه در عین فریکوانس که از رادیو کابل نشرات میکرد، دستگاه مذکور را تحت تاثیر گرفته خطابهء کارمل را به گفته دیپلوماتها که از قبل ریکارد شده بود، انتشار داد. کارمل، امین را میرغضب، آدم کش حرفه یی توصیف کرد و گفت که ماشین شکنجهء امین شکسته شد، براستی که امین آدم کش حرفه یی بود. وی امین را اجنت امپریالیزم امریکا خواند و نگفت که خود اجنت چه کشوری بوده است.

روسها امین را به قتل رساندند و مصمم بودند که مرگ امین پایان همه رنجهای سیاسی قصر کریملین باشد. در همان شب سرد زمستان روسها بیست و پنج نفر کشته و ۲۲۵ نفر زخمی دادند، اما تلفات افغانها به مراتب اضافه تر از اشغالگران بود. یکی از جاسوسان مخفی کی جی بي بنام ولادیمیر کوزیچکین که در سال ۱۹۸۲ به دولت انگلیس پناه سیاسی برد، در ارتباط با توطئه روسها نسبت به جان امین چنین میگوید. رهبری به قصر جمهوری به عهده بایرونف بود که وظیفه تعلیمات تروریستی روسیه را نیز شامل میشد. وی میگوید که حمله با سراسیمه گی و شتابزده گی صورت گرفت، درحالیکه میتوانست به وجه بهتری پیاده شود.

جمله در مرتبهء اول در دروازه ورودی قصر صورت گرفت، لذا متجاوزین از هنگامهء آن به بیرون نتوانستند جلوگیری کنند. به عساکر روسی دستور داده شده بود که به تمام کارکنانیکه از قصر خارج میشوند، تیراندازی شود و درین مرحلهء حساس و نازك از قضا خود بایرونف مورد ضربت گلولهء یکی از عساکر روسی قرار گرفته و زخمی میشود.

کریملین باین آرزو بود تا امین را زنده دستگیر نموده و دستان بسته نزد بریژنف ببرند. روسها در ابتدا از عساکر مسلمان تاجیک، ازبک و ترکمن آن طرف آمودریا در افغانستان استفاده کردند، این فرزندان مسلمان اظهار داشتند که آنها علیه مشرکین یا ملحدین میجنگند؛ زیرا که دولت شوروی به ایشان گفته بود که امریکایی ها داخل کابل شده اند. ازبک ها و تاجیک های مستعمرات شوروی با افغانها وجوه مشترك دارند. دیپلوماتهای روسی در ممالك خارج در نیمه های شب زنگهای خانه های وزرای خارجه را به صدا درآورده و شیطنت نامه های خود را زیر عناوین مختلف و متفاوت تقدیم ایشان کردند. در نیمهء شب بیست و هفت دسامبر یوری میخایلوویچ وارنسوف سفیر روس در دهلی نامهء را تقدیم وزیر خارجهء هند نمود.

قسمیکه عساکر روس داخل افغانستان گردیده، تا مقامات افغانی را معاونت نمایند بدون اینکه گفته شود که کودتا درحال جریانست. وزیر خارجهء هند آقاي سران سنگ سفیر روس را به نزد خود خواسته و میگوید: روی کدام ضرورت یا دلیلی شما عساکر خود را داخل افغانستان نمودید و به هیچ وجه شما درین کشور مانده نمیتوانید. ولي با به میان آمدن اندرگاندي به صفت صدراعظم دیگر هیچگاه باین صراحت لهجه اشغال روس از جانب هند تکرار نشد. نماینده گي های سیاسی روس در خارج به روز دوم به کشورهای خارجی گفته بودند. به اساس معاهدهء ۱۹۷۸ که هردو مملکت در بارهء امنیت، تمامیت ارضی و استقلال ملی باید باهم مشوره نمایند و سپس تمام تصامیم مقتضي در باره اتخاذ نمایند، روسها در آن نامه ها مادهء (۵۱) منشور ملل متحد را هم تذکر داده بودند.

در آن ماده آمده است که حق دفاع فرد یا اجتماع عضو ملل که مورد تجاوز و تعرض بیگانه قرار بگیرد برسمیت می شناسد تا زمانیکه شوراي امنیت در بخش تامین صلح و امنیت بین المللي اقدام ضروری میکند. باید معلوم شود که چه کساني و چه کشوري در جهت استقرار امنیت در افغانستان سنگ اندازی میکنند و نظام آرامش را درین کشور بیقرار و نا آرام ساخته اند.

یك تفاوت بزرگ درین نامه ها جلب توجه مینماید و آن اینکه روسها به بعضي ممالك رسماً نوشته بودند که در بیست و شش دسامبر حفیظ الله امین از روسها تقاضا کرده بود تا نیرو نظامي به آن کشور فرستاده شود. در جاي دیگر میگوید که حفیظ الله امین قصد داشته است تا در بیست و نهم دسامبر علیه کمونیزم قیام نماید. این نوع ابراز عقیده بعد از ورود قواي نظامي روسیه در کابل بمیان آمده است و گاهي هم به برخي از کشورها نوشته بودند که

چنین تقاضایی را ببرك کارمل در بیست و هفتم دسامبر کرده است. شما روس های بی حیا متجاوز و دیده درا که — توانستید از طریق هوا و زمین بکشور کوچك و همسایه خود شبیخون بزنید و به حیل و نیرنگها یکتن گوشت را سر بریدید و آن دیگر را چوکی بسته شویید.

لیونید بریژنف این گرگ کهنه کار و الکولست نابکار که بمشکل میتوانست حرف بزند، چند روز قبلی نامهء تبریك عنوانی امین رئیس دولت افغانستان ارسال داشته بود.

حفیظ الله امین در هفت نوامبر ۱۹۷۸ تجلیل از انقلاب اکتوبر گفت: «انقلاب ثور ادامه پدیده انقلاب روسیه است و علاوه نمود، افتخار داریم که همسایه آن کشوری هستیم که ما را پناه داده است و نیز گفت که دفاع از بقای سوسیازلیزم علمی مکلفیت دولت افغانستانست.»

در سوم جنوری اخبار پراودا نوشت که پاپوتین در بیست و هشت دسامبر فوت کرده این نوع مرگ برای یك جنرال پولیس صحت مند پنجاه و سه ساله حادثه غیر عادی مینمود.

و بهمین علت یکی از تابوتها در میدان هوایی کابل تابوتی بود که به افتخارش طیاره یی از ماسکو بکابل فرستاده شده بود. تجاوز روس ها در حریم مقدس وطن ما افغانستان نه تنها بطور ضمنی از جانب اقمار شوروی تقبیح شد و محکوم گردید، بلکه معاون صدر اعظم قرغزستان بخارجی ها چنین گفت: روسها با ملخ ها میجنگند که در نتیجه بسوئ ما پرواز خواهند کرد اربابان کریملین دفعتاً ویرا از پست معاونیت صدارت قرغزستان برطرف کردند.

قرار اظهار ویکتور وی گری شین عضو دفتر سیاسی و مدیر پارتی ماسکو«ناکام شدن در مورد افغانستان لقمه وا واگذار کردن برای امپریالست هاست مثل که دیموکراسی ملی مردم چیلی در آنجا بخاك و خون کشیده شد.» روسها از بمیان آمدن یکقدرت اسلامی و مخالف در همسایه گی با تاجك ها، اوزبك ها، ترکمنها و غیره آنطرف آمو دریا که ریشه های عمیق تاریخی و فرهنگی با مردم افغانستان دارند، در تشویش بودند، چنانچه قیام مردم تاجك در سال ۱۹۷۸ در برابر دولت غاصب روس ملاك معتبر بحساب میرود. همچنان قیام مردم چکوسلواکیا در زمان صدارت الکساندر دوبچك در سال ۱۹۶۸ که روسها با قواء پکت وارسا ناجوانمردانه بان حمله نمودند و هراس داشتند که مبادا این انکشافات بجاهای دیگری و به اقمار دیگر شوروی سرایت کند. روسها افغانستان را چکوسلواکیای دوم بحساب گرفته و با ارسال قوا و نشان دادن توپ، تفنگ، تانگ، طیارات بم افگن و غیره خواستند، احساسات وطن دوستانه و کارنامه های ایشانرا از اینطریق بنابودی بکشند. دنیای غرب

شورویها را بنابر حملهء نظامي در کشور افغانستان بر اساس توسعه طلبي سنتي شان متهم ساخت. بریژنف در اولین بیانیه خود بعد از حمله نظامي در کشور افغانستان بیان داشت، این یك تصمیم ساده نبود تا نیرو به افغانستان فرستاده شود، لیکن پارتي کمیته مرکزي حکومت شوروي با درك و احساس مسوولیت و محاسبهء دقیق اوضاع و شرایط باین موضوع مبادرت کرد. بعضي ها باین عقیده اند که اصل مهم این تجاوز را سوسلوف تیوریسن شوروي تشکیل میدهد. او شخصاً مسوول تمام این بدبختي ها، اهانات و تحقیرهاي اردو شوروي در افغانستان میباشد. شورویها پایگاه هاي هوایي افغانستان را چه ملکي و چه نظامي در اختیار خود گرفتند. شورویها بخاطر حفاظت از سرحدات افغانستان قواي خود را در درهء خیبر جابجا کردند و در انتظار امر بودند تا بکشور پاکستان هجوم برده خود را بآب هاي گرم هندوستان برسانند و آنگاه تمام قوماندانی ابحار در اختیار شان خواهد بود. در تابستان سال ۱۹۸۰ معین وزارت زراعت ماسکو با عبدالحکیم معین وزارت زراعت دیدار کرد من به صفت مدیر کوپراتیهاي زراعتي ولایت کابل در آن مجلس اشتراك داشتم. معین زراعت ماسکو به دهقانان اظهار داشت که شوروي یك کشور کلان است.

ما زمین هاي زیاد داریم و بنابران هیچ چشم طعمه به کشور افغانستان ندوخته ایم. شوروي میخواهد به زارعین افغانستان کمك هاي همه جانبه نماید. گاوهاي قلبه، تراکتور، تخم بذري، ماشین آلات زراعتي و غیره. در آخر وي ازین مهمانان و دهقانان خواست تا به صفت مهمان شخصي وي به شوروي سفر نمایند. یکي از دهقانان روي بجانب من کرده گفت که من هرگز به شوروي نمیروم. شورویها اگر در افغانستان بنابر حملهء نظامي شان از جانب دنیاي بین المللي محکوم نمیشدند، حتماً در سالهاي ۱۹۸۰ یا ۱۹۸۱ نسبت نا آرامي هاي اتحادي هاي همبستگي کارگران پولیند به آن کشور نیز تجاوز مسلحانه میکردند.

اضلاع متحده امریکا بحکومت روسیه اخطار داد تا در امور داخلي پولیند دخالت نکند با آنهم شوروي تپ و تلاشهاي مغرضانه خویش را در قسمت از بمیان بردن نهضت آزادیخواهي پولیند بمرحله اجرا گذاشتند. شورویها در بخش سبوتاژ و دسایس ماجراجویانه تجارب زیاد تاریخي دارند مثلاً در آسیاي میانه، قفقاز که گروپهاي کوچك را تحت تربیت گرفته و با مردم جنگ میانداختند. سپس بطور مستقیم یا غیر مستقیم بحمایت ایشان بیرق خویش را بلند میکردند. این روشهاي شیطاني شورویها بخصوص از زمان به قدرت رسیدن بلشویك ها در رأس لینن و ستالین، خروشچف، بریژنف و غیره خیلي معمول و ظالمانه میباشد. کشور منگولیا داراي دو میلیون نفوس و برابر نیم اروپاي غربي میباشد. از سال

۱۹۲٤ به کمک روس ها استقلال خود را از چین گرفت. عساکر سرخ سوخه باتور را در منگولیا به قدرت رسانید و بخاطر حفاظت وي بار دوم بان مملکت حمله نمود که در اثر تجاوزات نظامي گري هزاران مردم منگولیا کشته شدند.

در سال ۱۹۳۰ شوروبها به فنلاند تجاوز کردند و اوتوکوسي نین را به چوکي نصب کردند. شوروبها بعد از امضاي معاهده، ویرا رئیس حکومت قانوني فنلاند شناختند. لیکن بعد از سپري شدن سه و نیم ماه، چهار میلیون نفوس فنلاند در جنگ زمستاني روس ها را مجبور کردند که فنلاند را ترك گویند که در نتیجه این نبرد زمستاني روسها پنجاه هزار نفر از خود کشته بجا گذاشتند و یکصد و پنجاه هزار نفر زخمي دادند که بالآخره حکومت دست نشانده روس از میان رفت.

اوتوکونسي نین در سال ۱۹٤٦ عضو بیروي سیاسي روسیه گردید. بعد از جنگ عمومي دوم ستالین میخواست که آن مملکت را مانند کشور سواحل بالتیك در انقیاد خود در آورده و به مستملکات خود ضمیمه نماید. ولي بنابر اراده، آهنین مردم شجاع فنلاند او براي بار دوم نتوانست موفقیت بدست بیاورد. طبق معاهده، مولوتف ري بین تروپ در سال ۱۹۳۹ کشورهاي استونیا، لتوانیا ولاتوي در سال ۱۹٤۰ ضمیمه خاك شوروي شدند.

ستالین انتخابات را درین کشورها طوري تنظیم و عیار ساخت که غیر کمونستانرا در آن راهي نبرد در نتیجه اسامبله هاي جدید ملي در ۲۱ جولاي ۱۹٤۰ این کشورها ثبت دفتر متصرفات روسیه امپریالیزم مناطق بالتیك مدت بیست سال در تصرف روسها بود و اما در خلال جنگ دوم جهاني از تسلط شوروبها بر آمد و جرمنها آنرا اشغال کردند. در سال ۱۹٤٤ بعد از ختم جنگ جهاني دوم این مناطق براي بار ثاني توسط عساکر روسي اشغال شد.

مقاومت هاي محلي سرکوب گردید، مردم و فامیل ها از جاي هاي اصلي شان به جایهاي دیگر انتقال یافتند. بر اساس چنین تصمیم ظالمانه از جانب ستالین وحدت و همبستگي مردم آن سرزمین از هم پاشید. کشورهاي لاوس، کمبودیا، هنگري، چکوسلواکیا، پولیند و افغانستان در اثر متودهاي توسعه طلبي روسیه به سرنوشت هاي ناخوشایندي گرفتار شدند.

در سال ۱۹۷۰ از اثر توطئه کمونست ها حکومت قانوني کمبودیا سقوط کرد و رژیم کمونستي بنام خمیر روج که در رأس آن پالپوت قرار داشت به قدرت رسید.

تاریخ ویرا بیرحم ترین انسان در کره، زمین توصیف میکند؛ زیرا که وي در حدود اضافه از یك میلیون هموطن خود را به قتل رساند. و در سال ۱۹۷۸ ویتنام شمالي که کنترول

ویتنام جنوبي را در اختیار خود گرفت و روي کمك هاي ماجراجویانه شورویها که باید رژیم طرفدار شوروي در کمبودیا بوجود آید ویتنام را تشویق نمود تا با دو صد هزار عسکر به آن مملکت تجاوز مسلحانه نماید که در نتیجه آن حکومت پالپوت سقوط کرد. ویتنامي ها یك نفر کمونست طرفدار خویش را بنام هون سین در آنجا به قدرت رسانیدند. در سال ۱۹٦۸ که پکت ورسا به چکوسلواکیا حمله نظامي کرد، شوروي از یك رادیو جعلي که از آلمان شرق پخش می شد، اعلام داشت که تمام مردم از تجاوز پکت وارسا در چکوسلواکیا استقبال کردند. لیکن حزب و سران دولت چکوسلواکیا قبلاً اعلامیه را به نشر رسانیدند که تجاوز پکت مذکور بدون اطلاع رئیس جمهور چکوسلواکیا صورت گرفته است.

شورویها قبل از تجاوز به آن مملکت همسایه، مهمات و مواد سوخت اردوی چکوسلواکیا را به بهانه به آلمان شرق انتقال داده بودند که در آنجا براي تمرین با تمرینات عسکري ضرورتست. روسها بخاطر سرنگوني حفیظ الله امین از اریکهٔ قدرت در زمستان سال ۱۹۷۹ عمل مشابهي انجام داده بودند، بطریهاي تمام تانك ها کشیده شده بود و به تانکیسبت ها فهمانیده شده بود که وسایط ایشان انتي فریز ندارد. در سال ۱۹٥٦ مردم هنگري خواستند که خود را از زیر نفوذ شوروي خلاص کنند. سفیر شورویها یوري اندروپوف دفعتاً تیلگرامي به ماسکو فرستاد و طلب نیروي نظامي کرد. شورویها بلا وقفه قوتهاي خود را در آن کشور پیاده کردند. آزادیخواهان و وطن دوستان هنگري مدت چهار روز با شورویها جنگیدند و عساکر دشمن بعد از مدت چار روز از شهر بودا پست خارج شدند. همزمان با رسیدن قواي روسي به هنگري ایمرناجي (Imir Nagy) که خود را کمونست و سمبول نشنالیزم میدانست خواست که خود را از کنترول شورویها خلاص نماید.

یاناش کادار که به صفت منشي حزب کمونست هنگري تعیین شده بود، بعد از چار روز کشمکش و مبارزه تسلیم شد و در اول نوامبر توسط طیاره در محلي بنام کاربات در اوکراین فرار کرد. کادار در آنجا از طرف شورویها بحیث صدر اعظم حکومت انقلابي کارگري هنگري تعیین گردید. او هم توسط رادیو ترانسمیتر که خود را رادیو هنگري معرفي کرد، چنین گفت: کمونست ها در هنگري از جانب ضد انقلابیون که در دولت رخنه نموده بودند بخطر افتادند. در چارم نوامبر عساکر روسي که در هنگري مقیم بودند به بودا پست یورش بردند. وطن دوستان و آزادیخواهانی را که از میهن خویش دفاع میکردند، توسط تانکها و ماشیندارها قتل عام نمودند. کادار توسط روسها واپس به بودا پست آورده شده و بکرسي صدارت آنجا نصب گردید. ناجي و رفقایش به سفارت یوگوسلاویا پناه بردند، کادار به اوشان ضمانت

تحریری داد که حیات ایشان مصوون خواهد بود، درصورتیکه تسلیم شوند، لیکن کی. جی. بی آنها را اختطاف کرده، در سال ۱۹۵۸ ابتدا به ماسکو و سپس به بوداپست آورده، امر اعدام ایشانرا صادر کرد.

وارسا شانزده اپریل ۱۹۷۸- ت کافمان از قول کوك لین سکی که به امریکا پناهنده شده، مینویسد: روسیه، چکوسلواکیا و آلمان شرق دو مرتبه نیروهای خودرا آماده باش دادند که به پولیند حمله نمایند. ژورنال کلتور پولیند چاپ پاریس ازقول کوك لینسکی که راپورهای سری را به ایالات متحده، امریکا میرساند، مینویسد:

جنرال های روسی که بخاطر سرکوبی مردم پولیند درآن کشور مقیم شده بودند به سران حکومت پولیند تهدید و توهین نموده بودندکه حمله مشابهی به حمله چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ در پولیند عملی خواهند کرد تا نهضت مقاومت کارگری پولیند را خفه نمایند.

کوك لینسکی میگوید: اتحاد شوروی نسبت یك حمله تمام عیار یا دسته جمعی به جانب اروپای غربی، قوای عسکری خودرا به واحد های پیشرفت سریع(Rapid advance) آماده نموده بودند و آن طرح بنام موج نخستین شوروی و عساکر پکت وارسا که به جانب غرب هجوم میبردند یاد میشد که عبارت انگلیسی آن چنین است:

(An Initial Wave of Russian and warsaw Pact To Sweep West Ward) بعد فوراً دو ملیون عسکر دیگر از طریق خاك پولیند به هجوم ادامه میدادند، به تعقیب آن استراتیژی جنگ هستوی را علیه پکت ناتو آغاز میکردند. کوك لینسکی میگوید: درین حالت که روسها هنوز در پولیند میباشند، پکت ناتو دیگر چاره نداشت جز اینکه اقدام به حمله هستوی شود و بنا برآن کشور پولیند درین جنگ هستوی به یك خاك بایر و دود آلود تبدیل میگردید. وی علاوه میدارد که قتل عام گدانسکی گدی نیا مرا به فکر این انداخت که نباید پولیند از یك غارتگر به چپاولگر دیگری عوض شود. لذا در ماه اگست ۱۹۷۲ م تصمیم گرفت تا بخاطر سلامتی پولیند و مردم پولیند اسرار نظامی پکت وارسا را به واشنگتن تحویل بدهد.

وی در مدت نه ونیم سال، سی و پنج هزار اسرار درجه یك تصنیف شده، نظامی را به امریکا تسلیم کرد، این اطلاعات در برگیرنده، اسرار درجه اول طرح مخفی جنگ اروپایی بود که شرح مفصل راجع به سیستم امر و اداره، موقعیت میزائیل ها، جایهای ذخیره هستوی، زیر زمینی ها(Command Bander) و نقاط ضعف پکت ناتو میداد، همچنان سیصد صفحه

کتاب دستی راجع به امــور جنگ الکترونیکی در این اسناد محرمانه هوشدار داده شده بودند که قشون سرخ عنقریب به یک کشور در جنوب هجوم میبرد و آن بعداً معلوم شد که افغانستان بود.

از محتویات این اسرار نظامی معلوم میگردد که مقامات بلند پایهء امریکا از هجوم نظامی شوروی ها در افغانستان قبلاً اطلاع داشتند. به همین اساس یک دیپلومات غربی به رئیس جمهور محمدداؤد گفته بود که افغانستان در آینده به یک کشور کمونیستی تبدیل میشود و امریکاییها قصداً این جنگ را در افغانستان طولانی ساختند تا حریف خود را ازپای بیندازند و در آینده روسها نتوانند که به اروپای غربی هجوم نظامی نمایند.

سران نظامی روس در زمستان ۱۹۸۰ پلان مانوره پکت وارسا را طرح کردند، تا از اینطریق آنکشور را تحت تجاوز نظامی قرار بدهند. هژده فرقه مختلط چکوسلواکیا و آلمان شرق آماده گی گرفتند تا در هشتم دسامبر سرحد پولیند را گذر کنند و درعین حال کشتی های جنگی آلمان شرق و روس به محاصره دریایی علیه آن مملکت مبادرت کردند با ادامهء این وضع تأسف آور، شش هزار پولیندی بنام مخالفین، محبوس گردیدند و تعداد بیشماری مورد بازجویی و تفتیش قرار گرفتند. در بهار سال ۱۹۸٤ جنرال یاراژولسکی رهبر نظامی پولیند این تجاوز را به پولیند بیموقع توصیف کرد. مارشال روسی ویکتور کولیکوف که یک گروپ سی نفری کی. جی. بی و افسران رسمی روس را بخاطر تقویت حکومت نظامی رهبری میکرد. تقاضای دسته جمعی محاکمات و بازداشت ها را کرده است. درهمان بهار بنابر پافشاری روسها به تعداد یکصدو پنجاه هزار عسکر در مانورهء کوتاه مدت پکت وارسا سهم گرفتند.

کوک لین سکی میگوید از جمله یکصدو پنجاه هزار عسکر صرف سی هزار آن پولیندی بود، بعد از ختم مانوره این عساکر بدون اینکه به مراجع شان دوباره خوانده شود. در پولیند باقی-ماندند از مارشال ویکتور کولیکوف درین مورد سوال شد. وی در جواب گفت: بخاطر ضد انقلاب و انقلابیون این تمرینات در پولیند ادامه خواهد داشت. کوک لین سکی میگوید که جنرال یا راژولسکی رهبر نظامی پولیند یک راه داشت یا حکومت نظامی را اعلان کند یا به تجاوز روسیه در پولیند شدیداً لطمه زند. وی علاوه میدارد که چارهء دیگری هم وجود داشت. اگر سران نظامی و سیاسی پولیند مانند«ولادی سلاوگو میل کو» درسال ۱۹۵٦ در برابر

از ناکامي سال ۱۹۲۰ با بستن قرار داد پکت نظامي با هتلر قبل از جنگ دوم و معاهده یالتا میان ستالین، چرچیل و روزولت بعد از جنگ دوم پولیند به سهولت در چنگال روسها افتاد.

هاین ذیکوهین ریح نویس کمونیزم که در کمیته مرکزي موسسه ماکسیزم، لیننیزم و در آلمان شرق مطالعات دارد، راجع به قرار داد سال ۱۹۳۹ بنام مولوتف ریبون تروپ که بین ستالین و هتلر به امضا رسید، در روزنامهء جوانان جانج دیلت نوشت. این پروتوکول سري میان دو طرف پولیند را پارچه پارچه کرد و کشورهاي بالتیك میان ایشان تقسیم شد. در سال ۱۹٤۰ چار هزار صاحب منصب پولیندي در جنگ با جرمنها عقب نشیني کرده بودند به امر ستالین در جنگل کاتین اعدام شدند.

ستالین چنین فکر میکرد که آنها شاید همراه جرمنها متحد شوند، بنقل از اخبار جناح چپي مادرید یادداشت فوق العاده سري راجع به انتخاب پاپ پولیندي در شانزده اکتوبر ۱۹۷۸ به بریژنسکي مشاور امنیت جیمي کارتر رئیس جمهور امریکا مشعر بر اینست که تعیین پاپ پولیندي در واتیکان نه تنها ثبات پولیند را متزلزل ساخت، بلکه آن کشور را به اردوگاه کپیتالیزم انتقال داد. چونکه فعالیت هاي نظامي گري روسیه شوروي در بخش پولیند کارگر نشد، لذا کي جي بي سازمان جاسوسي (ماشین کوفته مافیا) شوروي به دسایس و حرکات زیر زمیني شروع کرد.

جنگ دوم کي جي بي عبارت بود از جنگ میدان سینت پیترز در روم. در سیزدهم ماه مي ۱۹۸۱ محمد علي اگسا یك تروریست ترکي از یك سازمان فاشیستي بنام گرگ هاي خاکستري که در کمپ هاي فلسطیني در شرق میانه تربیت دیده بودند. در میدان مذکور چندین مرمي بجان پاپ پولیندي جان پال دوم آتش کرد. روسها آنقدر که از انتخاب پاپ پولیندي واهمه داشتند، از اتحادیه کارگري نداشتند. در سال ۱۹۳۹ موسي لیني نوشت که بلشویزم در آنجا از میان رفته و فاشیزم سلاویك جاي آنرا گرفته است. لذا در سال ۱۹۸۳ اندروپوف رهبر مافیاي کریملین بود، ویکتور جیپ ریکوف رئیس کي جي بي به امر اندروپف فوراً جانب صوفیه پرواز نمود، تا بار دیگر دسیسه قتل پاپ مذکور را در میان بگذارد و پولیندیها که از روسها شدیداً نفرت داشتند در اکتوبر سال ۱۹۵٦ ولادي سلاوگمولکو در جواب تهدید خروشچف گفت، در برابر اشغال پولیند ضایعات شما اندك نخواهد بود و پولیندیها درین مورد از دادن قرباني در مقابل همسایه که به اوشان تخطي نموده است نفرت و انزجار خود را ابراز میدارند. پولیندیها در ارتباط بان فکاهي ها ساخته اند و آن عبارت از

داستان بوتل جيني جادوگر است. يك پوليندي از آن بوتل خارج ميشود و وعده ميكند كه اگر آمر وي براي پيش بردن كاري از وي خواهش كند آنرا بر آورده خواهد ساخت.

من ميخواهم چينايي ها به پوليند حمله كنند.و بار سوم من ميخواهم كه چينايي ها به پوليند حمله كنند. يك پوليندي ديگر از وي پرسيد كه تو پوليند را سه مرتبه خراب كردي وي با رضاييت خاطر جواب داد، براي اينكه چينايي ها سه مرتبه به پوليند بيايند و باز پس بروند. شش مرتبه اتحاد شوروي را بايد عبور نمايند. روسها از ستالين تا اندروپف اكثراً نا آرامي ها را در پوليند به يهوديها مرتبط ميدانستند و سياست مداران زبی ژنيو بريژنسكي - جيمي كارتر، رونالد ريگن كاسپروين برگر وزير دفاع امريكا در زمان ريگن، انوار السادات به شمول هتلر را كه اسرائيلي ها را به قدرت رساند با يهوديها همكار ميدانند و اخبار ايزوستياي ماسكو قتل اندراگاندي و جمال عبدالناصر را با جنبش يهود مربوط ميدانند، در حاليكه اندراگاندي را سك كشت و ناصر بمرگ طبيعي خود مرد. ستالين و تروتسكي هر دو از يهودها نفرت داشتند و ستالين آنها را هميش متهم ميساخت كه طبق فرمان مركز بين المللي يهود سران كريملين را به قتل ميرسانند، ستالين ببالاي دختر خود سخت چيغ زد كه چرا يهودي را بشوهري خود قبول كردي و هم برويش سيلي سختي حواله كرد. در حاليكه نفوس يهود در شوروي ۰٫۹۹٪ را تشكيل ميدهد، با آنهم روس ها از آنها نارام بودند. وحشت ستالين بنام ترور بزرگ در سال ۱۹۳۷ بخاطر اصلاحات ارضي و در آخر پلان ديگر كشتارش بنام توطئه داكتران به شيوه جرمنها كه يهود را محو كند، از ياد تاريخ نميرود.

نظام بلشويك يا فاشيزم سلاويك از شروع تا ختم متهم به قتل مليونها انسان مخالف در داخل و خارج مملكت ميباشد. آنقدر انسان كه در راه ضديت با كمونيزم و غيره در شوروي و خارج آن به تلف رسيده اند، در مقايسه با تلفات هر دو جنگ هاي اول و دوم ناچيز خواهد بود.

اگر جهان جلوگيري از جنگ دوم جهاني را بخصوص در شوروي عاقلانه ميدانستند، تلفات جاني خسارات عظيم اقتصادي كه به ملتها تحميل شد كمتر از آن بود تا از ميان رفتن آن؛ زيرا كه هتلر ميخواست كمونيزم را محو نمايد و به نظام بي خدايي خاتمه بدهد.

يكي از چهره های خطرناك استعماري تزار، پتر كبير ميباشد. او جاسوسان خود را بنام هيات در سال ۱۷۱۵ به ايران فرستاد، البته ايران در آن زمان در موقفي قرار نداشت تا از نيات كثيف هيات روسي اطلاعي كسب نمايد، ولي هيات وظيفه داشتند تا در باره‌ء ثروت نفت ايران معلومات بدست آورده و نقشهء مكمل آنرا بدربار پادشاه روسی تقديم نمايند.

با سپري شدن مدت هفت سال که ایران تازه از جنگ با ترکها رهایي یافته بود، پتر فکر میکرد که ایران شاید در حالتي باشد که از تجاوز روسیه دفاع نتواند. لذا موصوف امر تجاوز را بکشور ایران صادر نمود. سلطان حسین تاب مقاومت نیاورده، مجبوراً مناطق باکو، در بند و بخشي از سواحل جنوب غربي دریاي مازندران را بروسها واگذار کرد.

در سال ۱۷۳۵ نگهداري نواحي مذکور روي ضعف حکومت روسیه نتوانست ادامه پیدا کند، لذا از آن مناطق عقب نشیني کردند. در سال ۱۷۸۳ جزیره قرم که روسها آنرا کریمیه میگویند یکجا با ارمنستان ضمیمه خاك روسیه شد و در شروع قرن نزده گرجستان هم بتصرف روسها در آمد و بنابران بصورت تدریجي دو هزار کیلومتر که طرف جنوب آن کشورهاي ایران، افغانستان و در شرق کوه هاي پامیر وجود دارد بخاك روسیه ضمیمه شدند. در آنزمان روسها خواستند که با اشغال افغانستان راه خود را بجانب هندوستان باز کنند، ولي این پیشامد و پیش روي ایشان از جانب دولت بریتانیا گرفته شد. تبریز و شمال غرب ایران در سال ۱۹۱۱ از طرف روسها اشغال شد ولي با بمیان آمدن انقلاب اکتوبر، بلشویکها از آن مناطق عقب نشیني کردند و به ساحل دریا مازندران پس رفتند؛ زیرا که بلشویك ها بخاطر سرکوب نمودن مخالفین داخلي به عساکر و قواي ژاندار مري ضرورت حیاتي داشتند. روسها به صفت یك مملکت همسایه میباید سعي میورزیدند تا از ادامه جنگ میان دولتین ایران و عراق جلوگیري میکردند. کشور ایران برهبري امام خمیني(رح) حملهء نظامي شوروي را در افغانستان محکوم کرد و حمایت قاطع خود و مردم ایران را در راه آزادي افغانستان ابراز داشت. شورویها روي ملحوظ بسیاري کوشیدند تا دولت ایران را از هر طریق که میشود تضعیف نمایند. چنانچه ارسال محمولهء جنگي در جون سال ۱۹۸۳ از جانب شوروي برژیم متجاوز عراق که در حدود هفتاد پنج فیصد ضروریات نظامي آنکشور را پوره می کرد. یکي از اقدامات سؤ نیت شورویها نسبت به انقلاب اسلامي امام خمیني بود.

و بنابران مردم ایران این دشمني علني دولت مغرض روس را در چنان یك مرحلهء حساس که در نتیجه، امنیت کشور ایران را بخطر کلی مواجه کرد، فراموش نخواهند نمود. صرف روسها نبودند که به تقویت امور نظامي، سیاسي، اقتصادي دولت عراق علیه جمهوریت اسلامي ایران به فعالیت هاي خرابکارانه دست زدند، بلکه اضلاع متحده امریکا نیز جانب عراق را گرفته و براي مدت چندین سال با عراق روابط سیاسي نداشت سفیر تبادله نمود. از یکطرف روحیه گروگان گیري تمام اعضاي سفارت امریکا از جانب ایراني ها بالاي حکومت و مردم اضلاع متحده تأثیر نامطلوب نموده بود. این تصمیم گروگانگیري از نظر

دکتور و عنعنات مردم ایران و اسلام بدور مینمود. و دیدیم که ملت ایران در تحت انقلاب اسلامي بچه سرنوشت دچار گردید. از جانب دیگر امریکا ازین بیم داشت که امام خیمني از طریق پیروزي بر عراق شاید انقلاب اسلامي را به کشور عربستان سعودي و غیره امارات صادر نماید که در آنصورت بواقعیت به منافع امریکا لطمه شدید میرسد و محمد انوار السادات درین راه قرباني گردید، ماندیل معاون جیمي کارتر رئیس جمهور امریکا تأسف میکند که تجاوز به گرانادا تپ و تلاشهاي ما را بصورت موثر که از عمل شوروي به افغانستان، پولیند و جایهاي دیگر انتقاد شود، ناموجه جلوه‌میدهد. فرموده ماندیل مغایر مفاهیم دیموکراسي است و قتا که امریکا مشعل آزادي را از طریق مجسمه آزادي در دست دارد، مسوولیت خواهد داشت تا در برابر استبداد و تجاوز طبل آزادي را بکوبد. معاهده دیتانت (تشنج زدایي) در سالهاي ۱۹۶۰ بخاطر جلوگیري از بروز یك جنگ جهاني دیگر شورویها بیك سلسله تلاشهاي مبادرت کردند که آن اشاره به منحل نمودن پکت هاي نظامي شرق و غرب مینمود. قرارداد دیتانت بحدود سیاسي سرحدات سیاسي یوروپ را که در اثر جنگ جهاني دوم بوجود آمده بود، مشروعیت داد.

اتحاد شوروي به اقمار خویش اجازه داد تا آلمان غرب را برسمیت نشناسند همچنان آلمان غرب دیگران را. این مرحله جدید انکشاف سیاسي در بهتر شدن مناسبات شرق و غرب در جهات گوناگون اثر ثمر بخش داشت. در کنفرانس هلسنگي در سال ۱۹۷۵ بخاطر امنیت و همکاري در یوروپ موجودیت تصویب تقسیم یوروپ براي دیپلوماسي شوروي یك موفقیت بزرگ بود.

بستن قرار داد دیتانت با غرب به اقمار شوروي نیز موقع داد تا خود را اندك آزاد حس نمایند. خلاف توقع اولین برخورد آن بین شوروي و آلمان شرق بوقوع پیوست؛ زیرا که والتریول بریخت رهبر آلمان شرق در بهتر شدن روابط با آلمان غرب مخالفت کرد و شورویها ویرا در سال ۱۹۷۱ برطرف کردند. چاسیسکو رئیس جمهور رومانیا شوراي پکت وارسا را استعمال کرد تا به پالیسي دیتانت شوروي حمله نمایند.

معاهده دیتانت تا یك مدت بخوبي پیش میرفت و پکت وارسا هم تا یك اندازه خود را از کنترول روسها فارغ احساس کردند. با بهتر شدن روابط شرق و غرب در سال ۱۹۷۰ اندازه خطریکه توسط ممالك غیر پکت وارسا پیش بیني میشد یکجا با نیاز حمایت که از حکومت شوروي داشتند کاهش نمود در نتیجه درالتصاق و چسپیدگي پکت مذکور صدمه فراوان زد. پذیرش سرحدات اروپایي از جانب غرب، روسها دیگر قادر نبودند تا ببالای امپریالیزم،

انگشت انتقاد بکشند، بر عکس میتوانستند که خشم خود را بالاي اقمار خویش فرو نشانند.

از جانب دیگر شوروي آلمان غرب را بخاطر تخطي و پس گرفتن مناطق از دست رفته تهمتي میساخت. شورویها با استفاده از فرصت در میان هیاهوي قرارداد مذکور، مناسبات خود را با ممالك خارج پکت وارسا توسعه دادند که اقمارش نیز چنان کردند.

ختم دیتانت:

در آخر سالهاي ۱۹۷۰ و شروع ۱۹۸۰ دنیاي غرب از پالیسي معاهده دیتانیت بنابر تخلفات شوروي خسته شد. روس ها بیست عدد راکت میان برد اس - اس - ۲۰ را که صرفاً جهان غرب را نشانه گیري میکرد در خاك شوروي تعبیه کردند.

در دسامبر ۱۹۷۸ شورویها به افغانستان تجاوز نظامي کردند و همچنان جنبش اتحادیه کارگران پولیند را شکنجه فراوان نمودند. شورویها براي اینکه کردار خود را موجه جلوه دهند، دره‌ا‌ه یکت وارسا را برخ مقامات غرب مسدود ساختند. مردم واقع بین و مصلحت پسند روسیه گاهي در برابر مافیاي کریملین بپاي ایستادند. در سي اگست ۱۹۱۸، لنین از جانب یکتن از فانیا مورد حمله قرار گرفت که در آن باره نشرات کمتر صورت گرفت. (۱) در مارچ ۱۹۸۳ چند ماه بعد از به قدرت رسیدن اندروپف، وي، وزیر داخله بریژنف نیکولاي شخلیکوف و پسرش را گرفتار کرد. خانم وزیر داخله و اندروپف هر دو دریك تعمیر بزرگ در بخش کوتوزوف پرس پیکت زندگي مینمودند. خانم شخلیکوف تفنگچه شوهر خود را گرفته در زینه ها بجان اندروپف چندین گلوله خالي کرد که او بعد ازین واقعه مدتها غایب ماند. در ماه مارچ ۱۹۸۳، واقعات فوق العاده، کریملین بوقوع پیوست. تجلیل از صدمین سال فوت کارل مارکس صورت نگرفت، همچنان اخبار تاس موفق نشد تا از بر گزاري مجالس در کریم لین گزارشي بچاپ برساند. در ۲۳ مارچ استینوف وزیر دفاع شوروي بجانب هنگري پرواز کرد، لیکن بمیدان بودا پست نارسیده، دوباره به ماسکو بازگشت بعد از دو هفته اندروپف در میان مردم ظاهر شد، لیکن رفتار عادي نداشت، دستهایش میلرزید و بدون کمك خود را نمیتوانست، تنظیم کند.

کمونیزم بسوی ما می آید:

در شوروي هم کلاسان من میگفتند که سیلاب کمونیزم به افغانستان رخنه خواهد کرد. این یك حقیقت بود که استادان علم کمونیزم در بحث هاي خود از توسعه روز افزون جهان

(۱) خانم فانیا کاپلان

کمونیزم به محصلان بیانات میدادند. من صرفاً یك مرتبه بنابر اصرار یکتن از هم صنفان خویش در لکچر یکي از استادان که او را برجسته میدانستند، اشتراك کردم. وي از موضوع کودتا کمونستي در کشور اندونیزیا سخن میگفت و شتاب زدگی چین کمونست را سبب ناکامي انقلاب مذکور در اندونیزي دانست و به عقیده وي کشور اندونیزي هنوز آماده انقلاب کمونستي نبود. فرا گرفتن فلسفه ماکسیزم به محصلین افغاني از جانب دولت افغانستان مجاز نبود، یکتن از هم صنفي هایم بمن گفت، اگر استاد میدانست که تو از افغانستان هستي، از دادن چنین لکچر خودداري میکرد. من در جواب ایشان گفتم شاید این سیلاب خطرناك به افغانستان هم سرازیر شود و لیکن در ریگستان هاي وطن ما دفن و نابود خواهد شد. برخي میخندیدند اینکه امکان ندارد؛ زیرا که شما افغانها در همسایه گي ما قرار دارید و به کمك هاي اتحاد شوروي نیازمند هستید. ملاحظه بفرمایید که روسیه به کیوبا در امریکا، در آسیا به ویتنام در افریقا به انگولا کمك هاي عملي و تخنیکي نمودند.

در خزان سال ۱۹۷۹ دولت بلغاریا یك پایه جنراتور دیزلي تولید برق را بولایت بامیان تحفه داد. مامور برق که یك جوان رشید و از اهل غوربند بود، براي ما چنین قصه کرد: «خواب مي بینم که در فضاي غوربند یك مرغابي که نول بسیار دراز دارد، گرده میزند و مردم همه بجانب مرغابي به فضا چشم دوخته اند، یکي از دیگري میپرسد، سبحان الله ما که چنین مرغابي را هرگز در حیات خود نه دیده و نه شنیده ایم. از میان مردم یکي به آواز بلند چنین گفت. آها برادرها این مرغابي را مگر نمي شناسید؟ این لنین است». مامور صاحب برق بیست و پنج ساله بود، قسم خورد که یك هفته نگذشته بود، کودتاي کمونستي در کشور ما رخ داد. وي گفت که شب گذشته خواب دیگري دیدم: در کابل در پارك زرنگار بیرق هاي سرخ رنگ دیده میشود... بعد از چند لحظه بیرق هاي سفید نمایان میگردد و آنقدر این بیرق ها زیاد شد که بیرق سرخ را تحت شعاع گرفت و همه آنها ناپدید شدند.

پروژه هاي روسي بنابر گفته متخصصین در کشور اگرچه جلوهٔ نمیکردند، لیکن در مغشوش نمودن افکار و بیداري مردم نقش خطرناکي را بازي کرد. از جانب دیگر حکومتهاي افغانستان در خواب عمیق بي تفاوتي و تن پروري غرق بودند و زمینه روسي شدن را دم بدم به مردم افغانستان هموار مینمودند؛ زیرا که از شکست و رسوایي در عراق، مصر و سومالیا سخت ضربه دیده بودند و بایستي آنرا جبران می کردند.

چند ماه قبل از اینکه رئیس جمهور محمد داود به کشورهاي اسلامي روي آورد، کي جي بي سازمان جاسوسي پولیس مخفي شوروي دو جناح خلق و پرچم را که سالها روي موقف

طلبي از هم جدا بودند، متحد شان ساخت و قتل علی اکبر خیبر جناح پرچم باعث سقوط حکومت ۲۳۱ ساله افغانستان گردید.

در کشور ما بخاطر چاره کردن عقب ماني ها که مالا مال از مُوانِعْ و بدبختي ها بود بیك تحول سیاسي که آن بیّن ره آور نیك فرجام در امور مربوط به محیط هاي اجتماعي، اقتصادي و فرهنگي و غیره میباشد، احساس ضرورت فراوان میشد که البته پیاده کردن چنین یك هدفمندي بزرگ بیك سلسله تپ و تلاشهاي اصلاحي ضرورت داشت تا هوش و گوش مردم را متوجه حرکات مثبت و منفي نموده باشیم، استفاده از اصول و میتوده‌ا وسایل ارتباط جمعي در مرحله اول شایان اهمیت مي باشد. رادیو، تلویزیون، سینما، بکار بردن آلات و سامان سمعي و بصري بسیار در هر گوشه و کنار مملکت که در روشن ساختن محیط زندگي مردم نقش پر محتوایي دارد.

در دوران دهه شصت اکثراً درك میکردند که امروز و فردا درین کشور نظم از هم میپاشد چنانچه یکتن از دوستان مَنْ که رادیو نداشت هر صبح بلا استثنا از من میپرسید (انجنیر اتفاقي افتاده است)؟

وي شخص هوشمندي بود و میدانست که این شیوهء ارباب الرعیتي پر از افراط و تفریط، رشوه ستاني و غیره ستم هاي نارواي دیگر بمصداق تاریخ سرنگون شدني است. وي در زمان حکومت کمونسي موفقي شد ولي زود توبه کرد؛ زیرا که حکومت کمونستي شروع بخوردن گوشت و پوست انسانها می نمود.

کشور ما بنابر نداشتن سرکها، امور مواصلات که اکثر شهرها و دهات از نظرها پوشیده میماند و مردم از وضع همدیگر در بي اطلاعي بسر میبرند. حکومت داري و ماموریت داري صرفاً بخاطر کسب مال و جاه آموخته میشد. احساس خدمت بوطن و مردم بصورت و سیرت کمتر بنظر میخورد.

احراز پست و مقام بر اساس ارتباطات و قوم پرستی مفت به اشخاص داده میشد و آنها که از درك مسوولیت هاي خویش نیز بي اطلاع بودند و مردم بیچاره با گردن هاي پَت و خم بجانب این میرزا قلمان حیران و ترسیده میدیدند. خانم یکتن از معلمین روسي که از افغانستان دیدن نموده بود از کسي قصه میکرد که بدون پاپوش در برفها گشت و گذار مینمود و این حالت او را بسیار پریشان و بدحال ساخته بود. در یکي از زمستانها خودم یکنفر پشکي نورستاني را در کابل دیدم که بستره اش در پشت و پاي برهنه در راه قلعه جنگی روان بود. من بنابر ارتباط وظیفوي سري هم بدرواز بدخشان زدم، مردم آنجا را بمراتب

۱- عبد القادر بهیار

انکشاف یافته تر از مردم فیض آباد یافتم و هم در آنجا با یك جوان بچه پانزده ساله برخوردم، سخنان این نوجوان دور افتاده از مراکز فرهنگي مرا به تشویش انداخت که آیا انقلاب از درواز شروع میشود؟

آنطرف دریا دور از شوروي است، سرکها قیر است، موترها پائین و بالا میرود تعمیرات مقبول بنظر میخورد، از طرف شب نور برق هر طرف را روشن مینماید و مخازن تیل دو صد متر ازین محل فاصله دارد. دروازیها جهت خریداري اشیاء مورد ضرورت همه ساله یکمرتبه به فیض آباد میایند تا تیل، نمك، گوگرد و غیره بدرواز ببرند رفت و آمد شان مدت یکماه را در بر میگیرد چه مصیبتي ازین بزرگتر که مرکب شان در میان راه هلاك شود و خشت نمکهاي ویرا باران بشوید، آنان دو خشت نمك را در بالاي مرکب ویك خشت دیگر را به پشت خود حمل میکنند. در سال ۱۳۵٦ یکنفر از هیأت توزیع تذکره از طرف وزارت مربوط به درواز اعزام شده بود، یکي از پیلوتها که دل سوزي زیاد با مردم داشت به والي منطقه اطلاع داد که مردم بخاطر رشوه ستاني از هیت مذکور شاکي اند و هیت فعلاً عازم کابل میباشد والي به پیلوت طیاره هدایت داد تا شخص مذکور را در میدان هوایي فیض آباد تسلیم مامورین ولایت نماید. مامور متذکره را بنزد والي آوردند من با تاج محمد خان والي در زیر چنار جوار کوتي (تعمیر رهایشي والي) نشسته بودم وي با مامور صاحب توزیع تذکره احوالپرسي کرد و برایش گفت: مردم را خو آزار نداده باشي. مامور صاحب انکار کرد. وي به محمد اکرم مامور اداري لایت امر داد تا اشیاي مربوط مامور صاحب را تلاشي کند و یکروز گرم تابستان بود. اکرم خان اول خورجین دستي ویرا تلاشي کرد و بعد از گذشت چند لحظه از جیب هاي کورتي او بندل هاي نوت هزار افغانیگي را کشید و سپس جیب هاي مامور صاحب را تلاشي نمود و بازهم نوتهاي هزار افغانیگي را بیرون کشید، که لوله کرده بود. دلچسپ این است که والي پرسان میکند دیگر خو پول نزدت باقي نمانده است وي در جواب میگوید نه خیر صاحب! باز هم از جیب هایش نوتها بدست مي آید. مامور توزیع تذکره ایستاده بود و عرق از سر و رویش جاري. من ترسیدم که مبادا مامور صعف کند به مامور اکرم خان گفتم که ویرا به چوکي بنشان. تاج محمد خان هر دقیقه سرخ و زرد میشد و من براي مامور صاحب رقتم مي آمد و بخود میگفتم که شاید کسي ویرا بخاطر استفاده جویي خود به بدخشان فرستاده باشد و زمان پریشاني مردم درواز به پیش چشمم مجسم شد وگرنه ولایت بدخشان از خود دفتر احصائیه داشت و ضرورت نبود. که احصائیه وزارت داخله یك نفر را بخاطر توزیع تذکره بدورترین و سخت ترین محل چون درواز اعزام نماید و کمونست ها از

چنین واقعات عيني خوب عكاسي كردند، تبليغات خويش را به سود شوروي ها كه جهان را پر از نعمت ساخته اند در ميان طبقات بخصوص روشنفكران ما رخنه ها را باز كردند كه از توسعه آن نتوانستيم جلوگيري كنيم.

چنانچه حفيظ الله امين در هفت نوامبر ۱۹۷۹ تجليل از انقلاب بلشويكي بنام اكتوبر گفت: انقلاب ثور پديده انقلاب روسيه است و علاوه كرد افتخار داريم كه همسايه آن مملكت هستيم و اضافه كرد: بقا از سوسياليزم علمي مكلفيت افغانستان است. در سال ۱۹۷۳ بساط سلوادور هاليندي رهبر رژيم كمونستى چلي توسط كودتا برچيده شد و جنرال اوگوستو پينوچيت به صفت رهبر نظامي آنكشور تعيين گرديد. در ارتباط با اين موضوع يكي از وزيران تره كي بنام خيال محمد كتوازي چنين گفت: ما انتقام كمونست هاي چلي را درين جا از مردم افغانستان گرفتيم. اين افزار ناطق و صورت بيجان كه طلسم كمونيزم ويرا كرخت و بيحس ساخته بود. با پايه داري و مقاومت مردم آزاديخواه كشور كه تره كي را بي طاقت و سراسيمه نموده بود در يكي از هزيان گويي هاي خود به هفده ميليون نفوس افغانستان چنين گفت: (كاروان تيريزي سپى غيپژى) براستي كه سگبانان روسي با اونيسه، اونيسه گفتن ها از شلوار و پيراهن وطنداران خود سخت محكم گرفت. حفيظ الله امين وزير خارجه تره كي در جنوري ۱۹۸۷ در كنفرانس ممالك بيطرف به كوبا رفت و در آنجا اظهار داشت: كه افغانستان از موقف اتحاد شوروي كاملاً حمايت مينمايد. روسها ازين ناحيه تنها يك تشويش داشتند كه افغانستان مبادا بدامن غرب سقوط كند. بخصوص قراردادي را كه جاپان با چين در سال ۱۹۷۸ منعقد ساخت، در عين زمان مناسبات چين و امريكا هم رو به بهبود گذاشت. براي شورويها بسيار سخت تمام ميشد و آنرا بنام معاهده مثلث ياد ميكردند كه خيال در محاصره گرفتن شوروي را داشتند، از آن ببعد روسيه امپرياليزم، چين، امريكا، انگلستان، مصر، عربستان سعودي و غيره را از دست زدن در امور داخلي رژيم دست نشانده، خود در كابل متهم ميساختند.

قيام مردم شجاع هرات در مارچ ۱۹۷۹ كه زمين را به لرزه در آورد تمام اعضاي حزب در رأس تره کی از آن احسـ 'س ترس فراوان نمودند. در هژدهم مارچ نور محمد تره كي به كاسگين صدر اعظم شوروي تليفون زد تا ماسكو انقلاب را نجات بدهد و دو روز بعد ازين حادثه جانب ماسكو روان شد.

وی در تلفون به الكسي كاسگين گردن خم كرد و گفت: ما شاگردان لينن هستيم و اضافه كرد ما با هيچ طرف اين اندازه نزديك نشديم مثليكه با شما و گفت كه شهر هرات از

جانب ضد انقلاب محاصره است و تقاضا کرد تا عساکر فرستاده شود و اگر ضرورت بیفتد طیارات و تانکها را برنگ و نشان افغانی در آورید و وعده داد که احدی آنرا رد یابی نخواهد کرد. چارج شولتز وزیر خارجه امریکا در یکی از بازدیدهای رسمی خود در ماسکو از سفیر امریکا در آنجا خواست تا دمی با مردم شوروی صحبت آزاد نماید.

بنابران نان شب را در یکی از رستورانت های کوپراتیف ترتیب نمودند و از یک عده شخصیت های روسی دعوت نمودند تا طعام شب را یکجا صرف نمایند به یقین کامل که نفرهای سازمان جاسوسی شوروی کی جی بی در جوار ایشان نشسته بودند. چارج شولتز از مهمانان روسی خواست تا هر یک در خصوص کشور شان مختصراً معلومات بدهند. دفعتاً یک مورخ گفت خجالت میکشم که بگویم صرف به کتابها میتوان اعتماد کرد که به صحت و راستی در غرب چاپ میشوند.

یک شاعر روسی که در هنگام تجاوز شوروی در دسابر ۱۹۷۹ در امریکا بود، گفت جای خجالت و اهانت است که اتحاد شوروی از آنچه میخواهد، بکند.

یک صاحب منصب از اتحادیه فلم سازان شوروی گفت: سیل ویستر ستالون میخواست دنباله فلمی را که در شوروی پر میکند برنده بوکس باشد نه بوکسر روسی. همه ما باین حرفهای او خندیدیم، وی اضافه کرد که ستالون تشخیص نکرده بود که تا چه اندازه تماشاچی در اتحاد شوروی طرفدار پیروزی بوکسر امریکایی بودند و نه روسی.

تره کی فکر میکرد مردم اتحاد شوروی دیگر قادر نخواهند شد که از تلک و زنجیر اسارت و بردگی کمونیزم رهایی یابند. وی خود را مقید بدکترین بریژنف ساخته بود. او وضع دنیای را که مردم روز بروز در فضای آزادی پر و بال باز میزنند از یاد برده بود.

امریکایی ها و جهان غرب که از توسعه طلبی روسها نهایت به تنگ آمده بودند، هجوم نظامی شورویها به آنها یک شادمانی بزرگ بود. هم پیمانان ناتو تا توانستند جنگ را در افغانستان دوامدار ساختند تا روسها دیگر قادر نشوند که از مرداب افغانستان خارج شوند. با رویکار آمدن محمد داود در صحنه سیاست و روابط نزدیکش با روسها، پادشاه ایران را نگران ساخته بود. او از راه های مختلف میخواست که فاصله میان وی و روسیه ایجاد کند.

در بیستم اکتوبر ۱۹۷٤ دولت شاهنشاهی ایران مبلغ ده میلیون دالر بخاطر مطالعات یک عده پروژه ها به شمول خط آهن به افغانستان کمک کرد و در مدت ده سال این کمک ها طور تخمین بدو میلیارد میرسید که مجموع کمک های شرق و غرب در آنوقت باین حد نرسیده بود.

حکومت پادشاهی عربستان سعودی ده میلیون دالر بخشید و وعده داد تا مبلغ پنجاه میلیون دالر دیگر را بدون مفاد در اختیار حکومت محمد داود بگذارد.

دولت عراق همچنان ده میلیون دالر بحکومت افغانستان کمك کرد و دو میلیون دیگر بخشش داد. قرار معلوم دولت کویت هم وعده هایی در زمینه کمك به افغانستان داده بود.

در اپریل ۱۹۷۵ محمد داود خان از دولت ایران بازدید کرد. شاه ایران محمد رضاشاه پهلوی موافقت کرد تا مبلغ چهار صد میلیون دالر تحت شرایط مساعد به کشور افغانستان قرضه بدهد که این اندازه دالر در راه انکشاف صنایع کوچك ترانسپورتی و پروژه های وادی هیرمند بمصرف میرسید. خط آهنی که از افغانستان به پاکستان میرفت در حدود یك اعشاریه یك ملیون دالر خرج داشت که ایران، افغانستان و پاکستان را باهم وصل میکرد. محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان برای پایان دادن اختلافات سیاسی که در اثر دست های غرض داخلی و خارجی که سالها میان دو کشور ادامه داشت، آمادگی داشت تا به کابل بیاید. و اما فاجعه هفت ثور رئیس جمهور پاکستان را نهایت پریشان ساخت.

خلاف توقع، محمد ضیاء الحق در نهم سپتامبر ۱۹۷۸ با تره کی و حفیظ الله امین ملاقات کرد رئیس جمهور پاکستان از رژیم دست نشانده و مزدور دوری جسته و آنرا در جمله اقمار شوروی به حساب آورد. در اثر فرمایش شورویها تره کی از جنرال ضیا رئیس جمهور پاکستان دعوت نمود تا غرض مذاکرات مفصل سیاسی به کابل مسافرت نماید.

شاه ایران محمد رضاشاه پهلوی بیك تن از سیاست مداران امریکا جارج بوش گفته بود، رژیم کمونستی افغانستان دیزاین و رنگ روسی داشته و دلیل دیگر برای حلقه کردن کشور ایران محسوب میگردد. شاهنشاه اریا مهر به دیپلوماتها ... ت؛ اگر ایالات متحده امریکا در برابر دیگرگونی های انگولا، ایتوپیا و غیره جاها که بقدرت روس بپا ایستاده اند مقاومت میکرد تراژیدی افغانستان به این سا... گی پیاده نمیشد. اگر پادشاه به گرفتن وجلب کمك های ممالك عربی، ایران، امریکا وغیره بخاطر شگوفایی کشور حرکت بموقع مینمود کشور ما شاید از گزند روسها در امان می ماند.

از یکطرف مصارف هنگفت نظامی ایران و از جانب دیگر رشد اقتصادی داخلی کشور مذکور و همچنان افغانستان که نمیتوانست این مبالغ زیاد را بنابر معاذیری به مرحله تطبیق بگذارد.

حکومت شاهی ایران تادیه آن قرضه را به تعویق انداخت، در عوض به کارگران افغانی اجازه داده شد تا قسم کارگر در موسسات ساختمانی و غیره پروژه های ایران شامل خدمت

شوند این انکشاف جدید در صحنه اقتصادي کشور افغانستان، روسها را تکان سخت داد، لذا تا توانستند کمك هاي مالي خود را بحکومت محمد داود چند برابر ساختند. اگر تمام کمك هاي ایران جهان غرب و کشورهاي اسلامي را جمع میکردیم در مقابل، کمك هاي شوروي ناچیز مینمود.

کمك اقتصادي اضلاع متحده‌ء امریکا به افغانستان بسیار اندك بود، آنهم براي معرفي تکنالوژي زلزله سنج که روسیه امپریالیزم از آن مساعدتها بنام لانه جاسوسي امریکا در افغانستان یاد میکند.

کمك هاي ایالات متحده‌ء امریکا تا قبل از کودتاي محمد داود در حدود چار صد میلیون دالر مرسید که مربوط میشد به پروژه هاي زراعتي، تهیه مواد غذایي، تعلیم و تربیه رهنمایي امور خانواده، ساختمان دانشگاه کابل، لیسه زراعت کابل، بندهاي کجکي و دهله، شاهراه کابل - جلال آباد، کابل - قندهار، - هرات، میدان هوایي قندهار. شوروي در سال ۱۹۶۵ اقدام به خریداري گاز طبیعي افغانستان نمود، طوریکه دفتر حساب و کتاب آنرا بآنطرف آمو دریا انتقال دادند.

پروژه هاي ننگرهار که تولیداتش قسماً مالته و قسماً زیتون میباشد تا سال ۱۹۸٤ میلون ها افغاني و میلیون ها دالر خرج برداشته است. سي هزار هکتار زمین در مدت بیست و چار سال با مصارف دو هزار میلیون افغاني در سال و حاصلي که از آن بدست میباید، دخل و خرج آن قطعاً باهم قابل مقایسه نیست. پروژه‌ء دیگر روسها در بند سردي غزني است که نواقص زیاد تخنیکي دارد. در سالهاي ۱۹۶۹ - ۱۹۷۹، من با یکي از پروفیسران شوروي اهل ازبکستان بنام آکه محمد علي محمد جانوف مشاور وزارت زراعت درکابل همکار بودم. پروفیسور مذکور از همچو پروژه هاي روسي بازدیدها بعمل مي آورد، در حالیکه او از پروژه بند سردي جدیداً دیدن کرده بود، راجع به چگونگی و مفیدیت آن از وي طالب معلومات شدم. پروفیسور مذکور چندان راضی بنظر نمی رسید صرف اینقدر باید گفت که آن باید بهتر آماده بهره برداري میشد، مگر این را میتوان گفت که روسها توانایی پروژه سازی را ندارند. در نوامبر سال ۱۹۶۸ من از طرف وزارت زراعت و ایوبی از وزارت معاون و صنایع با یك هیأت روسي که ساختمان فابریکه پانزده هزار تُنی اسپریت کنیاکی را که در یکي از پلانهاي پنج ساله افغانستان وعده داده بودند، بخاطر مشاهدات و ارزیابی مقدماتی انگورهاي افغانستان بولایات مزار شریف، پروان، غزنی و لوگر سفرها نمودیم.

من از رئیس هیأت روس که اسمش بیاد م نیست، سوال نمودم پروژه ننگرهار از نظر

اقتصادي و مفیدیت طرف یك سلسله پرسشها قرار گرفته است و خودت درین مورد چه نظر داري؟ وي در جواب گفت اکثر متخصصین شوروي در احداث آن نقشه نظر موافق نداده اند، سر انجام روی اصرار مکرر حکومت افغانستان یکي از پروفیسوران اتحاد شوروي بعد از مطالعه ساحه مذکور را مورد تایید قرار داد. چونکه طرح مذکور در همجواري حکومت پاکستان بخصوص بخش پشتونستان موقعیت داشت، مسلماً یك نقشهء سیاسي بود. لذا حکومت شوروي از اجراي آن شانه خالي کرده نتوانست. با آنهم راضي بنظر میرسیم که یکي از گوشه هاي باير وطن ما شاداب میگردد: در میدان هوایي مزار شریف یك طیاره ایلوشن (۱۸) روسي را دیدم، رئیس هیأت شوروي بمن گفت: این طیاره مربوط به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه است، پیلوت آن هم یکنفر روسي بود. یکروز رئیس هیأت روسي در سیاست بین المللي تماس گرفت و امریکاییها را در ویتنام مقصر بدبختی هاي کشور ویتنام دانست. من در جوابش گفتم: بهر حال امریکایي ها مثل شما روسها به پادشاه افغانستان طیاره پیش کش نکرده اند.

در زمان صدارت محمد موسي شفیق، شورویها مساعدتهاي جدید اقتصادي را وعده و وعید دادند و خریداري چهل هزار تن سمنت غوري یکي از سیاست هاي جدید اقتصادي ایشان بود، همچنان تصفیه گاز افغانستان به حجم یکصد هزار تن درین سیاست جدید پیشنهاد شده بود. بدنبال آن خبر کشف سي و هشت میلیارد متر مکعب گاز دیگر در جرقدق شبرغان پخش شد. این پالیسي دو گام به عقب و یك گام به پیش شورویها در مورد کشور افغانستان بود، آنها صرف انتظار موقع را میکشیدند تا این منطقه مفت بدامان ایشان سقوط نماید، تا قبل از بمیان آمدن رژیم دست نشاندهء روس در کشور، ازشورویها در تفحصات نفت و گاز صفحات شمال نزده میلیارد افغاني و دو صد و نود میلیون دالر کمك اقتصادي روسیه بمصرف رسیده است. قرارداد صدور گاز طبیعی افغانستان در سال ۱۹٦۲ با دولت شوروي که هژده سال را در بر میگرفت، منعقد شد. روسها تقریباً در فرصت مناسبي بزعم ایشان به افغانستان تجویز نظامي گرفتند که موعد قرارداد گاز به اتمام رسیده بود. قیمت هر متر مکعب گاز درین میثاق پنج اعشاریه شش دالر امریکایي تثبیت شده است که بمراتب نازلتر از ارزش بازار بین المللي میباشد. درین مدت هژده سال تحولات و انکشافات مختلف در بخش حیات اجتماعي، اقتصادي، سیاسي و غیره رونما شدني است و با در نظر داشت شرایط و ایجابات وقت مردم خود ما به آن نیازمندي پیدا میکنند. هم اکنون مردم شهر نشین و کلاً افغان ها پخت و پز خویش را از طریق آتش کردن چوب و هیزم جنگلي که از

زیبایی، شادابی کوه ها و دره های پُر خم و پیچ وطن میکاهد، رفع مینمایند. روس ها غرض اکمالات حمل و نقل نظامی بخاطر اشغال وطن ما پایپ لاین تیل را از بندر حیرتان الی میدان هوایی بگرام بسرعت برق انتقال دادند، لیکن توسعه و تمدید پایپ لاین گاز طبیعی افغانستان حتی در خود شهر شبرغان و همجوارش مزار شریف بعید از امکان بود.

دستگاه گاز در کشور سالانه دو نیم میلیارد متر مکعب گاز استخراج مینماید که نود فیصد آن به شوروی صادر میگردد و متباقی در خود موسسات کود و برق مزار شریف استهلاک میشود. سمنت غوری از نظر جنسیت خیلی عالی است. شورویها در برابر هر خریطه آن پنجاه سنیت (نیم دالر) امریکایي پرداخت میکنند. منابع طبیعی گاز و تیل شوروی بنابر ملحوظاتی از نظر تهیه سلاح روبه کاهش میروه و بنابران حکومت جبار و ستم گر روسیه جهانخوار در آینده چشم به منابع کشورهای ایران، خلیج فارس، افغانستان و پاکستان دوخته اند. بخشهای یخبندان سایبریا در قطب شمال پر از مواد نفتی است، لیکن استحصال آن مصارف گزاف را ایجاب میکند که اقتصادی نیست، از جانب دیگر سامان و لوازم و استخراج آن در خود روسیه که پیشرفته ترین است، شاید میسر نشود، بناءً به تکنالوژی غرب ضرورت دارد، گذشته ازین انتقالات این ماده در تحت شرایط نا مساعد جویها و دلدل زارهای ناحیه مذکور توسط کشتی های یخ شکن اتومیك هزینه بی سر و پا ضرورت دارد یك بیرل نفت که از قطب شمال استحصال میگردد ده چند قیمت تر از مارکیت های جهانی تیل است. نکتهء جالب اینجاست که روسیه جهت صرف زقومچه های خود (رومانیا، بلغاریا، چکوسلواکیا، هنگری و غیره روزانه میباید سه میلیون بیرل تیل صادر نماید ورنه اینها از اتحاد شوروی رو خواهند گرفت؛ زیرا که این زقوم چه ها برای دولت روسیه حیثیت نعل اسپ را دارند، در سال های ۱۹۷۷، ۱۹۷۹ تولیدات نفت روسیه در حدود یازده ممیز پنج (۱۱,۵) بیرل در روز بود. این رقم در سال ۱۹۸۰ به ده میلیون بیرل رسید که حدود یك نیم میلیون بیرل کسر را در هر روز نشان میدهد.

روسیه امپریالیزم هیچ گاه نخواهد توانست که در داخل به نفت و گاز خود متکی باشد اینجاست که توسعه طلبی روسیه بنابر عدم موازنه دخل و خرج طغیان میکند.

برخی از موسسات انگلیسی حاضر شدند تا دستگاها های کوچکی را بمنظور تصفیه نفت به افغانستان بفروشند. دولت روسیه فوراً سراسیمه شده از ورود تکنالوژی غرب جلوگیری کرد و اعمار تصفیه نفت را بظرفیت یکصد هزار تن در پلان چهارم بکشور افغانستان وعده دادند؛ زیرا که ورود تکنالوژی ممالك غربی میتوانست گنده گی تکنالوژی روسی را برملا سازد. راپور اجراآت دستگاه مزبور در سال ۱۹۷۲ بحکومت داده شد که تحت ارزیابی

قرار داشت. بدبختانه که محمد داود حکومت شاهي افغانستان را سرنگون کرد.

افغانستان بنابر داشتن منابع طبیعي میتواند تضمین کننده مطمین براي سرمایه گذاري سرمایه داران خارجي باشد.

پروژه هاي سبزیها و میوه ها و مالداري هرات بکمک بانك جهاني تاسیس گردید منابع آب بخصوص دریاها، ذخایر برف در کوه هاي مرتفع که در زمانش دریاها مالامال از آبهاي برف و باران میشد، در صورتیکه این منابع از طریق کمك هاي جهان صلح پسند و ممالك دوست مهیا گردند سطح تولیدات زراعتي و انرجي برق چندین برابر میشود. کشور عزیز ما داراي قواي بشري کافیست و نسبت نبودن مصروفیت هاي لازمه در وطن ایشان به کشورهاي ایران، عربستان سعودي، امارات عربي، کویت و غیره جهت کار کردن و دست مزدي بآنجا ها عزیمت میکردند و مبالغ گزافي را وارد افغانستان میساختند. قرار تخمین مقامات مسوول وزارت پلانگذاري صرف در سال ۱۹۷۸ عواید کارگران افغاني بیك صد و پنجاه ملیون دالر میرسد. اگر این حالت بدون کدام موانع ادامه پیدا کند به یقین که وضع زندگی اقتصادي هر کارگر افغاني بمراتب بهتر از وضع حیاتي و اقتصادي یك کارگر روسی بوده می تواند. و بنابران دولت متوجه آن گردید تا رفتن کارگران را بخارج شکل قانوني و بین المللي بدهد.

الکساندر پوزانف سفیر اتحاد شوروي از دولت افغانستان خواستار یك میلیون نفر کارگر افغاني بروسیه شد. کشور افغانستان بنابر خصلت جیولوجیکي اش از منابع معدني بسیار غني است.

بر اساس منابع آگاه بین المللي چار صد میلیون تن زغال سنگ، اضافه از پنج میلیون تن مس و یك هزار و هفتصد میلیون تن آهن در کشور شناسایي شده است.

در سال ۱۹۷۶ در پلان هفت ساله کشور که باید بهره برداري از معدن طلاي کوکچه بعمل آید یك سلسله موافقت نامه ها میان حکومات افغانستان و اتحاد شوروي صورت گرفت و بر اساس راپورهاي جیالوژیست ها شوروی پانزده تُن طلا در ناحیه مذکور ثبت گردیده بود. زمانیکه مقامات افغاني در مورد تمویل و مصارف پروژه با روسها تماس گرفتند طرف مقابل آن پروژه را، نهایت غیر اقتصادي خواند.

دلایل تجاوز نظامی شـوروی در افغانستان

شکست روسیـه در سـال ۱۹۰۵ از جـانب جـاپان، سـقــوط خـاندانِ رومـانوف ظهـور جنگهای اول و دوم، موجودیت امپراتوری بریتانیا در حوزهء که افغانستان میتوانست از شر روس ها در امان ماند. با بمیان آمدن انقلاب بلشویکی ثور توسط امپریالیزم روس متوقف نه بلکه بطی تر گردید، ولی اشغال این کشور بنابر ملحوظ جیوپولتیکی اش در وجود روس ها سرش شده بود چنانچه در جنوری ۱۹۸۰، بریژنف افغانستان را لقمهء چرب برای امپریالیزم غرب خواند و گفته های پروفیسور وسیلانسکی را میتوان در مورد شاهد قول خویش قرار داد و دلایل زیر را در مورد موجه دانست:

۱- جلوگیری از نفوذ روز افزون چین و امریکا در منطقه.

۲- دست یافتن به منابع سرشار طبیعی افغانستان.

۳- رسیدن به آبهای گرم بحر هند.

٤- پیش گیری از جنبشهای اسلامی در سرحدات جنوب روسیه.

٥- تاسیس یك نظام کمونستی کتالیست به صفت یك پایگاه در منطقه.

٦- فساد داخلی کشور افغانستان (رشوت، بیعدالتی، تفوق طلبی و...).

روسها باین عقیده بودند که با تصرف افغانستان یك افغانستان قیچی شده را بوجود بیاورند و نام آنرا افـغـانسـتـان واقـعی بگذارند کـه آن حالت منجر بحـالت بد سیـاسی و جغرافیایي حکومت پاکستان میگردید؛ زیرا روسها که در طول سالها که آن پول فراوان بخاطر آزادی پشتونستان از طریق حکومت محمد داود به شاخی باد نموده بودند که البته در آنوقت پاکستان از یك موقف نچندان نیرومند سیاسی و نظامی که بتواند علیه هندوستان قیام نماید، برخوردار خواهد بود و لذا شـوررویها از این طـریق میتوانستند رضایت عام و تام حکومت هندوستـان را از خـود کنند و از جـانب دیگر حکومت پاکسـتـان را مـجبـور میساختند که در برابر واقعیت یك نظام کمونستی در افغانستان دست به سینه بنشینند و در عین زمان تاجیك هـا و ازبك های شمـال افغانستان را بنام یك جمهوریت نو بنیاد ضمیمه خاك خویش نمایند.

طبق یادداشت یکی از نویسندگان شوروی اگر متخصصین نظامی شورروی نوشته هـای نیکولای وادیلوف نبات شناس شورروی را که در افغانستان مطالعات دوامدار نموده است از

نظر میگذشتاندند، نظامیان شوروی تا این سرحد در آنجا بمشکلات رو برو نمی شدند وی میگوید: که در صفحات شمال پشتونها وجود ندارند و اگر باشند هم اندك اند، پتان ها در جنوب شرق افغانستان سکونت دارند. پاول داش چانوف رئیس فدراسیون روسیه محتویات مکتوب را فاش کرد که در دسامبر ۱۹۹۰ از جانب موسسه مارکسیزم، لیننیزم نوشته شده است مدیر این مدرسه هوشدار میدهد بعضی اسناد که به لنین پیوند دارد باید مخفی بماند و همچنان اسنادی که به بروز خشونت علیه یك دولت آزاد که آن شامل دولتهای هندوستان، کوریا، افغانستان، ایران، ترکیه، یونان و انگلستان میباشند.

لذا ما در انتظار نشسته ایم تا چنین اسناد محرمانه از طریق تحول جدید سیاسی و اجتماعی روسیه که دیگر اتحاد شوروی وجود ندارد. بر اساس اهداف درجه یك دیموکراسی روسیه بمیدان کشیده شوند، تا دنیا به طرح و نقش پلیدانه لینینیزم و امپریالیزم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آگاهی حاصل نمایند. روسیه و همچنان اتحاد شوروی اضافه از یك صد سال است که از منابع پترولی آذربائیجان در باکو استفاده مینمایند. این ذخایر شاید در مدت پنجاه سال آینده رو بکمبود برود.

و بنابران افغانستان یك مرجع نهایت امیدوار کننده برای شورویها در آینده خواهد بود. شورویها ده سال است که در صفحات شمال مصروف بر مه کاری استخراج نفت و گاز میباشند و همه میدانند که افغانستان از ذخایر گاز، تیل و ذغال سنگ بسیار غنی میباشد که در صنایع اهمیت فوق العاده حیاتی دارد. لذا لازم بیاد آوریست تا اندکی در باره، تاریخچه و اهمیت این عناصر فوق بصورت عموم که چرخ سیاست، تجارت و اقتصاد جهان را در حرکت می آورد روشنی بیندازیم. رشد نفوس و انکشاف اقتصادی انقلاب صنعتی تقاضای چراغ مصنوعی را افزایش داد. صرفاً عده یي قادر بودند که از چربی حیوانی نباتی در مورد روشنی استفاده نمایند. صاحبان بضاعت برای صدها سال از تیل تخم و سیل (نهنگ) که دارای جنیست عالی بود، مستفید میگردند. کیم فین Camfhen که از تارپین تاین بوجود می آمد، روشنی زیاد داشت، لیك در خانه ها گاهی انفلاق میکرد. تاون نوع دیگر از گاز ها بود که از زغال سنگ استخراج میگردید، اما نهایت قمیت بود و صرفاً طبقات بالایي جامعه میتوانست از آن استفاده نماید. در سال ۱۸۴۰ - ۱۸۵۰ تیل از زغال هائیدروجن کاربن استخراج می شد. در انگلستان و شمال امریکا در بخش تکنالوژی تصفیه تیل که تحقیقات تیل در آینده به بالای آن اساس گذاشته شد، براه افتاد.

داکتر ابراهیم کیسنر Dr. Abraham Cesner جیولوجست، تیل را از اسفلت و

مشابهه به اسفلت استخراج نمود و نام آنرا کرونین (تیل خاک) گذاشت، در گذشته تیل برای انسانها یك شی ناشناخته بود.

ماده نیمه مایع بنام قیر که از درزها و شکسته گی های زمین بیرون میاید، برای اولین بار سه هزار سال قبل از میلاد در می سوپوتامیا (عراق) دیده شد و بزرگترین منبع آن در قسمت هیت Hit نزدیك بابی لون در جوار بغداد امروزی بود. در قرن اول پیش از میلاد مورخ یونانی دیودور Diodor راجع به صفت قیر قدیم مینویسد: درین منطقه معجزه های شگفت آور به وقوع پیوسته است، لیکن هیچ چیزنما به مقدار بزرگ اسفلت که در آنجا به ظهور رسیده، قابل مقایسه نیست. این مواد یا دیگر کارهای پترولی بودند که در دین آتش پرستی در شرق میانه میسوخت قیر از فراورده های شرق میانه در قدیم بود که در ساختمان ها به قسم مواد از آن کار میگرفتند در دیوارهای بابلیون (بابل) و جاریکو در کشتی نوح و سبد حضرت موسی علیه السلام از بی تومین (Bitumen) استفاده شد تا که آب نتواند در آن نفوذ کند.

این مواد در سرك ها همچنان برای روشنایی در چراغها استعمال میشد و بی تومین به قسم ادویه نیز استعمال میگردید. قرار شرح طبیعی دان یونانی پلی نی Pliny در قرن اول بعد از میلاد آن تداوی مشابه بود به تداوی ۱۸۵۰ در اضلاع متحده امریکا.

قرار فرموده پلی نی ماده مذکور خونریزی را متوقف میساخت، زخم ها را شفا می بخشید. مرهمی بنام لی نی مینت Liniment از آن ساخته میشد که مرض نقرس (Gout) گوت را تداوی میکرد. برای دفع سرفه، اسهال، درد عضلات، رماتیزم تب و راست نمودن مژه ها که به چشم ناراحتی پیش میکرد، داروی خوبی به حساب میامد. دندان دردی و نفس تنگی را درمان مینمود. این ماده در جنگها نقش قاطعی داشت. آتش یونانی Greek Fire از عین ماده ساخته شده بود. آن ترکیبی بود از چونه و پترول که با تماس با رطوبت محترق میشد. در عصر بیزانستن این ماده در نوك تیرها قرار داده میشد و به جانب کشتی ها پرتاب میگردید و آن خطرناکترین سلاح نظر به باروت بود. شاه ایران سیروش (کروش یا کورش کبیر) که بابی لون (بابل) را تسخیر میکرد، مردم آنجا ویرا از جنگ کوچه به کوچه اخطار داده بودند، وی در جواب آنان گفته بود که تناب و قیر زیاد داریم.

در عصر رومی ها هم آثار این مواد سوخت در دره پو (Po) و سیسلی (Sicily) و غیره جایهای آن دیده شده است، اما تکنالوژی ماده مذکور صرف بغرض تداوی از طریق دکتوران پیشین و راهبین عرب به یوروپ انتقال یافت.

گاز Gas

تیل، گاز، زغال سنگ سه عنصری اند که مواد سوخت اصلی را تشکیل میدهند و به صفت منبع انرژی در خانه، در صنایع و حمل و نقل در جهان نقش ارزنده دارد که در عمق طبقات زمین بوجود میایند. از گاز در پلاستیك سازی و کودکیمیاوی استفاده میشود، گازات سوخت را بنام گازات هائیدروجن کاربن یاد میکنند؛ زیراکه آن دارای هائیدروجن و کاربن می باشد. این دو عنصر قسمت اعظم تمام زنده جان ها را تشکیل میدهد. گازات مواد سوخت ملیونها سال قبل از مردن نباتات و حیوانات بحری تشکیل شده میباشد که بعداً توسط طبقات مختلف گل، ریگ و سنگ و غیره پوشیده شدند.

فشار ثقلت احجار بالای این موجودات مرده سبب بروز حرارت بزرگ شد و این فشار مشابه به فشار دیگ بخار بود، با پخته شدن نباتات و حیوانات بحری تیل خام مخلوط هائیدروجن کاربن گاز بوجود می آید. از نگاه علم کیمیا گازات و تیل های خام عضو یك فامیل هستند صرفاً تفاوت در اینست که چه تعداد اتوم هائیدروجن در هر مالیکول میباشد.

ساده ترین مالیکول گاز سوخت میتان است که یك اتوم کاربن توسط چهار اتوم هائیدروجن احاطه شده است. مالیکول هاییکه دارای پنج شش و هفت کاربن اتوم هستند، دیگر به حساب گاز نمی آیند.

اهمیت گاز در صنایع تجارت

گاز راه های مختلف استعمال دارد، زیرا که اداره آن بسیار ساده میباشد. تنظیم و شکل دادن اجاق ها به انواع گوناگون مصرف را اقتصادی تر میسازد.

گروپهای شیشه یی مطابق به حرارت معین گاز عیار شده است، همچنان داشهای گازی اجاقها، آبجوش های بزرگ. بسیاری از کارخانه ها به مقدار زیاد آب گرم و بخار ضرورت دارند و برخی از فابریکه ها جهت خشك نمودن رنگمالی، همچنان پخته کردن کلچه باب، کیك، بیسکوت، نان، گرم کردن شفاخانه ها، دفاتر بزرگ و منازل رهایشی عمومی مانند: اپارتمان ها، هوتلها، رستورانت ها جهت پخت و پز کردن. تمام گازات را میتوان به مایع تبدیل کرد، البته تحت یك فشار معین، گاز میتان فشار نهایت زیاد بکار دارد، تا به مایع تبدیل

گردد و سپس آنرا در ظروف لاک شده که هوا به داخل آن نفوذ نکند، به جاهای دور میفروشند. از نظر علم کیمیا، گاز در محلی کشف میگردد که خود مردم همان منطقه از آن استفاده نمایند و هم ممکن است که به صدها هزار میل به فاصله های بعید انتقال داده شود.

قرنها بود که علایم زهدهی تیل یا زهزنی تیل در بخش های کوهستانی مناطق قفقاز و محاط به خشکه در بحیرهء کسپین دیده شده بود. مارکوپولو شنیده بود که چشمهء در اطراف باکو موجود است که تیل تولید میکند، تیل مذکور برای تداوی مرض گرگ، جَرَب به اشترها استعمال می شد و هم ذریعهء آن میشد که پخت و پز نمود. به همین اساس باکو یکی از مناطقی است که آئین آتش پرستی در عصر زردشت بنابر وفور ذخایر پترولی که از سورخها و منفذهای سنگ چونه متصاعد میگردید در آنجا ابدی شده بود. باکو در سال ۱۸۲۹ توسط روسیه اشغال شد و بسران ایمانویل نوبل Immanuel Nobel رابرت نوبل لودویك نوبل، و الفردنوبل که پدر شان از سویدن به روسیه مهاجر شده بود، باکو را به شهر دودزده تیل تبدیل کردند و برای اولین بار در سال ۱۸۷۶، اولین انتقال تیل به پترز بورگ بود. الفرد نوبل شخصی بود کیمیا دان، انجنیر، مخترع که جایزهء بنام آن درج تاریخ گردیده است.

تجارت بین المللی گاز

از سالهاست که تعداد زیاد گاز میان کشورهای جهان خرید و فروش میشود، با آنهم گاز از جمله فراورده هایست که نمیتواند به آسانی صورت جهانی را بخود بگیرد؛ زیرا که انتقال آن به مسافات بسیار دور به آمادگی زیاد و پول فراوان نیازمند است.

این گازات ابتدا به صورت مایع به داخل پایپ ها انتقال میشوند و با رسیدن بهٔ محل اصلی دوباره به گاز تبدیل میگردند. اتحاد شوروی از بزرگترین ممالك ذخیره گاز محسوب میگردد و گاز خویش را از طریق خطوط لوله به کشورهای غربی انتقال میدهد مانند؛ فرانسه، آلمان غرب، ایتالیا و غیره. کشور سویدن گاز خود را به همسایه های خود میفروشد، همچنان لوله از زیر بحر مدیترانه گاز را از الجزیره به ایتالیا انتقال میدهد.

جاپان اندازهء زیاد گاز خود را، از اندونیزی، ابوظبی و بورنیو میخرد، همچنان از استرالیا و کانادا، اضلاع متحده امریکا گاز مورد ضرورت خود را از مکسیکو و کانادا توسط خط لوله تهیه میدارند. کشور نائیجریا هم گاز فراوان دارد که تا حال استفاده نشده

است در ابتدا انتقال تیل از یك محل به محل دیگر توسط بارجامه های چودنی انتقال می یافت سپس توسط خط لوله چوبی. اما اکنون خط لوله فولادی بکار برده میشود.

تیل توسط بیرل اندازه میشود که یك بیرل تیل مساویست به چهل و دو گیلن یا یکصدو پنجاه لیتر برای اولین بار در امریکا توسط اندوین دراك امریکایی که مصروف برمه کاری در دیپوی مك بود در عمق بیست و یك متر فوران کرد، کشف گردید. اکنون تیل است که موترهای لوکس و مقبول بروی جاده های مقبول و طیارات مختلف توسط آن در هوا پر میزنند و هر کس راضی به نظر میرسد که توسط این وسایل زودتر به حل مطلب برسد. و این مردم است که با داشتن چنین نعمات برای رفع ضرورت ها حق زنده گی لوکس را دارند.

این وسایط بارها میان سیاست مداران و غیره مورد تحایف قرار میگیرند که تقریباً صورت عادی را به خود گرفته است. روسها به پادشاه افغانستان طیاره بخشیدند.

در سال ۱۹۷۲ نیکسون رئیس جمهور امریکا که به ماسکو سفر رسمی نمود، برای بریژنف یك موتر کادیلاك سدان سیاه تحفه داد. سال دیگر در بازگشت از امریکا چانسلرویلی برانت از آلمان غرب یك موتر لینکن کانتی نینتال سیاه آبی برای بریژنف تحفه داد و نیزیك مرسدس بنز چهارصدو پنجاه که صرفاً —— آن ۱۲ هزار دالر ارزش داشت به وی اتحاف گردید.

بریژنف در آن سوار شد و دروازهء آنرا سخت محکم زد و به سرعت سرسام آوری بدون اینکه به علامات ترافیکی متوجه شود، براه افتاد که ناگهان بیك چقُری تصادم کرد و توقف نمود و بعداً گفت که مرسی دیز نقره رنگ باب ذوقش نیست و فوراً آن به مرسی دیز رنگ آبی تبدیل شد. جهان غرب کوشش داشت، بریژنف را از راه های گوناگون تشویق کند تا جلو سیاست های توسعه طلبی شورویها را بگیرند، از سوی دیگر روابط نیك با امریکا بخصوص با آلمان غرب داشته باشند، لیکن این مقامات کریملین بنابر بزدلی سیاسی یا نارسایی تشکل اقتصادی، خود را با دیگر ایدیالوژی صرف عقاید مارکسیستی وفق داده نمیتوانستند و باید به شیوه ماجراجویانه جدید توسعه طلبی خود را مصروف سازند و بنابران حمله نظامی شوروی را در افغانستان نمیتوان خارج این حدس و گمان دانست.

روسیه شوروی با اشغال افغانستان میتوانست از طریق بحر هند، آبهای گرم، ابحار جنوب و قبضه نمودن مناطق تیل خیز جزیره عربی که برای غرب بسیار حیاتی است. خود را حاکم جهان محسوب نماید.

روسها با اشغال افغانستان فوایدی را بدست آوردند. آماده شدن زمینهء درخشان نظامی

روسها را قادر میساخت که در تحت شرایط محاربه (Combat) از آن استفاده نمایند نه در زمان جنگ و تمرینات عسکری، عساکر سرخ در مدت چهل سال در صلح، آرام گرفته بودند، ولی اکنون تکان سخت خورده اند و در مقابل جنگ یا محاربهء کلان نظر به گذشته آماده گی میگیرند، صرف این قشون نبودند که با لاف و گزاف روحیه جنگی شان بلند برده میشد، بلکه مردم شوروی هم جنگ در افغانستان روحیه وطن دوستی را برای کشوری که ایدیولوژی کمونستی قبلا اهمیت خود را از دست داده پود و صرف با حرف و لفظ استوار بود، نتوانست طرفی را به شور و هیجان بیاورد. روسیه شوروی افغانستان را برای مقاصد تبلیغاتی در جهان نمونه مثال قرار داده بود و این جنگ برای روسها نهایت گران تمام شد. ضایعات مالی و جانی فراوان را در بر داشت.

مشکل افغانستان

اندروپف سررشته دار کی جی بی عضو بخصوص جناح ستراتیژیك که تکلیف عملیات جنگی افغانستان به وی سپرده شده بود. بر اساس مصاحبه تایم مگزین با ولادی میرکوزیچ کین پناهنده کی جی بی در غرب مسلماً که سازمان مذکور در تمام امور مربوط به اوضاع افغانستان مراقبت جدی داشته است. لیکن این مکلفیت قاطع سازمان اطلاعات شوروی بود تا تصویر کامل احتمالات دوراندیشی ها را به شمول پیچیده گیهای ممکن بخصوص در زمان هجوم نظامی در آن مملکت بدسترس مرجع مربوطه میگذاشت که از وقوع این مشکلات و درهم و برهم جلوگیری می شد واضح است که با پیاده کردن چنین یك تجاوز نظامی بندشهای غیرقابل تصور به میان می آید.

این بعید از پذیرش است تا فکر شود که اندروپف در بارهء تصمیم آخرین نظر مخالف یا ممتنع که منجر به کنار گیری یك کارمند عادی روس در رأس ادارهء کی جی بی خواهد شد، داده باشد.

اتحاد شوروی روابط با سابقه تاریخی طولانی دوستی با حکمرانان افغانستان به شمول خاندان سلطنتی داشت. کشوریکه مواجه به ملیت های مختلف، نژادهای متعدد و فیودالی بزرگ می باشد. معلومدار است که آن کشور آمادهء انقلاب سیوسیالیستی نبود. انقلاب در سال ۱۹۷۸ توسط صاحب منصبان ایکه در روسیه تربیت شده بودند براه انداخته شد و

حکومت محمد داود را سرنگون کردند. آنها حکومت جدید خود را دیموکراتیك خلق اعلان کردند ولی زمانیکه میخواستند آن کشور را به جانب یك مملکت سوسیالیستی رهبری کنند، جنگ داخلی شروع شد این یك عارضه غیرعادی در شرایطی که در آنجا سوسیالیزم بالای یك جامعه فیودالی و تحت انکشاف تحمیل می شود، می باشد و افغانستان از سالها یگانه مثال همکاری اقتصادی آسیایی شوروی بود؛

و بنابران به میان امدن نظام سوسیالیستی جدید را حمایت کرد. اگرچه این نظام از شروع به بی ثباتی میرفت و تره کی بود که از حمایت مستقیم بریژنف برخوردار بود و استفادهء حداعظمی زا نمود و قتل وی دخالت نظامی شوروی را بلاشك در افغانستان سبب گردید. اردوی شوروی در حقیقت پلان حمله نظامی را در افغانستان پیشتر در دست تهیه داشت تا که در بیست و نه دسامبر ۱۹۷۹ جامهء عمل پوشید. آیا این تجاوز نظامی در افغانستان یك محاسبهء غلط بود؟ جواب این سوال بدون بدست آوردن اطلاعات کافی راجع به مطالب حقیقی و تعیین وقت مشکل معلوم میگردد. اگر راپورهای اطلاعاتی جاسوسی شوروی جدی و واقعی میبود، حالت موجوده باید در آن پیش بینی میشد باین معنی که حکومت شوروی تحت نظارت و رهبری بریژنف آماده بود تا از نظر سیاسی، نظامی، اقتصادی بهاء و قیمت تجاوز را بپردازد. در اخیر سال ۱۹۷۹ پرداخت این بهاء سیاسی واقعاً آنقدر بلند نبود. روابط قبلاً با امریکا روبه تیره گی گذاشت؛ زیرا که سنای امریکا در شروع سپتامبر اعلان کرد که از امضای قرارداد سالت دوم خودداری خواهد نمود.

جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا از روسها خواست که گروپهای جنگی خود را که از سال ۱۹۶۲ تا حال در کیوبا مقیم اند، از آنجا اخراج نمایند. ولی شورویها این درخواست را نادیده گرفتند، روابط میان شوروی و چین بنابر تجاوز چینی ها به ویتنام سال ها در سطح پایان قرار داشت و در سال ۱۹۷۹ احتمال یك برخورد نظامی میان شان میرفت. انقلاب اسلامی ایران در شوروی به گرمی استقبال نشد. رویداد مذکور به وجه قابل ملاحظهء مناسات آرام و مطلوب قبلی شهنشاهی را با شوروی صدمه زد. انقلاب امام خمینی نه تنها علیه امریکا بود بلکه علیه شورویها هم بود. لذا مراقبت از دو هزار میل سرحد میان شوروی و افغانستان تکلیف نظامی شوروی را دوچندان ساخت که آن البته نزد استراتژیست های نظامی شوروی غیر قابل تصور بود. این سرحد خاصتاً نزد شورویها بسیار حساس میباشد؛ زیرا که به هردو طرف آن ازبکها، تاجیك ها، ترکمنها و غیره طوایف زنده گی مینمایند که در مرز با یکدیگر وجوه مشترك دارند. افغانها و پتان ها در جنوب شرق افغانستان زنده گی میکنند و

درین قسمت اکثریت ندارند. بسیاری ها افغانستان را به ویتنام شوروی شباهت داده اند. بناءً بلاك نظامی جنگ افغانستان در حقیقت با جنگ نظامی امریکایی ها در جنوب شرق آسیا تفاوت دارد و صرفاً شباهت درینجاست که ـــ شوروی هـا خواستند که از نفوذ روزافزون چین در منطقه جلوگیری کنند. اتحاد شوروی نه پیروزی و نه یك رژیم بی ثبات کمونستی را در افغانستان خواهان میباشد، وی طرفدار یك رژیم دوست که به تمام افغانستان تسلط داشته باشد، میباشد. این دور از واقعیت خواهد بود تا فکر شود که اتحاد شوروی به ساده گی از افغانستان خارج می شود و یا حکومت کارمل را رها کرده علیه گروه بندی های متعدد نظامی بجنگد و در نتیجه ببازد، مثل اینکه امریکایی ها جنگ را در ویتنام، ویتنامی کردند و شورویها بدون شك این شیوه را در افغانستان بکار خواهند بست. این مسأله تنها مشکل بریژنف نه، بلکه تکلیف اندروپف نیز بود، تا بتواند طرف را جستجو کند که باب مذاکرات را از آن طریق آغاز نماید. در ویتنام امریکایی ها توانستند با جناحی به مذاکره بنشینند، اما جانب افغانی با همدیگر اتحاد ندارند، در عوض اختلافات ملی و قبیلوی دارند و مملکتی که بتواند در غیاب ایشان عهده دار این مسوولیت شود، وجود ندارد و جنرال محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان ازین موضوع شانه خالی کرد و کشور ایران خروج قشون شوروی را از افغانستان شرط قبلی مذاکرات دانست که آن به صورت مطلق مورد قبول دولت شوروی نشد. با امتناع پاکستان از مذاکرات زیان حضور قوای شوروی را در افغانستان کاهش داد، این خساره آنقدر بلند نبود؛ زیرا که جنبش های ضد جنگ در مملکت به نظر نمیخورد، علایم نارضایتی نسبت به جنگ و تأسیسات نظامی شوروی محسوس نیست و اندروپف هم نخواهد توانست تا اندازه میزان جنگ و ضایعات را پایان بیاورد، زیرا که این جنگ تاحال به جنگ بریژنف معروف است و اندروپف. ایشان کارمل را در راه جنبش های سلامی قربانی خواهند کرد، بخصوص که ایران در راس این جنبش قرار دارد. اندروپف خاطر امتناع پاکستان در مورد شروع مذاکرات آنرا تا مدتی وسیله پروپاگند خود قرار خواهد داد.

این جنگ از بسا جهات به نبرد طولانی قفقاز در نیمهء اول قرن نزده شباهت دارد، همچنان به جنگهای تاجیکان، ازبکان، ترکمن ها و غیره از نیمهء دوم قرن مذکور و جنگ های آسیای مرکزی که از سال ۱۹۲۸ - ۱۹۱۹ ادامه داشت.

ببرك کارمل در ماسکو به گرمی استقبال شد و در دسامبر ۱۹۸۲ به وی افتخار بخشیده شد تا در جنبش شورای عالی سخنرانی کند. اگر گفته های ولادی میرکوزیچ کین

حقیقت داشته باشد، کارمل از سالهای دراز با سازمان کی جی بی همکاری داشته است، باز اگر فرموده، آقای کوزیچ درست باشد، اندروپف مشورت داده است، تا کارمل مورد حمایت و پشتیبانی اضافه تری نسبت به تره کی قرار گیرد؛ زیرا که اتحاد شوروی تا یك وقت به وجود وی ضرورت خواهند داشت تا او از منافع شوروی ها در افغانستان به سطح بین المللی دفاع نماید و بعد با دگرگونی شرایط سیاسی میتوانند ویرا به سادگی عوض نمایند و سرنوشت او بی شباهت به سرنوشت سالم ربیع رئیس جمهور یمن جنوبی میماند. رئیس جمهور یمن جنوبی سالم ربیع علی مخالف ساختمان سوسیالیزم رقم شوروی بود، تمایل داشت که مناسبات خود را با عربستان سعودی بهتر بسازد و کمك های اقتصادی از آن مملکت بدست بیاورد، لذا وی به پاك کاری چپی های مخالف جبهه، محاذ ملی اقدام کرد. در سال ۱۹۸۱ افراد کیوبایی توسط طیارات روسی به کمك ملیشای محلی رسیدند، ربیع علی دستگیر و اعدام شد و یك نفر بنام عبدالفتاح اسماعیل که طرفدار ماسکو بود، عوضی وی به کرسی ریاست جمهوری نصب گردید. او در سال ۱۹۸۰ از قدرت برانداخته شد و به شوروی رفت و در اروپای غرب تبعید شد و در سال ۱۹۸۵ واپس به یمن جنوبی برگشت و شامل بیروی سیاسی گردید.

قوای اشغالگر، خاک افغانستان را ترک میگویند

مقامات قصر سفید اظهار عقیده کردند که روسها طبق شرایط مواد قرارداد ژنیو تمام قوای خود را به وقت معین از آن کشور خارج مینمایند، یکی از متخصصین قصر گفته های یوری ورانتسوف معاون وزیر خارجه، روسیه را که در عین زمان سفیر حکومت شوروی در کابل بود، نادیده گرفت، ورانتسوف گفته بود، خارج شدن قوای شوروی از افغانستان نتایج وخیمی ببار خواهد آورد، د، صورتیکه ایشان مورد حمله مجاهدین قرار گیرند یا بندش پیش آید که آن درج مواد قرارداد نباشد. منابع امریکایی معتقد اند که بیانات سفیر روس بخاطر آن می باشد تا در میان گروه مقاومت در جهت بمیان آمدن یك حکومت انتقالی در افغانستان که سردمداران کریملین میخواهند رژیم کابل در آن نقش داشته باشد، نفوذ نماید. ورانتسوف بصورت پنهانی به سران مجاهدین در پاکستان گفته بود که قوای اتحاد شوروی بتاریخ ۱۵ فبروری که درج قرارداد ژنیو است، از افغانستان خارج میشود. اما ایالات متحده امریکا مدعی است که روسها چنین اطمینانی را به امریکا نداده اند، در خلال این آماده گی ها

روسهای متجاوز توسط راکت های دوربرد خویش به مواضع مجاهدین ادامه میدهند. از جمله نه فرقه، دو فرقه روس گاریسن های خویش را به عزم شوروی ترک گفتند. عودت دو فرقهء ایشان که بالغ به ده هزار تن میرسید و هفت فرقه متباقی که شامل پنجاه هزار تن بود، متعاقباً رهسپار وطن خودها خواهند گردید یك کانوای نظامی که دارای چهارصد وسایط نقلیه میباشد از طریق شاهراه سالنك به جانب شوروی حرکت خواهند کرد. پروازهای خارجی انتقال اموال و افراد بصورت اوسط همه روزه به هشت پرواز میرسید.

پروازها عسکری و قسماً ملکی که به انتقال کارکنان رسمی مشاورین فامیل ها، عساکر زخمی همچنان سامان و دوسیه ها موظف اند. سفارت شوروی تعداد پرسونل خود را از چهارصد نفر تا حدود صد نفر کاهش داد، مهمترین شفاخانه هفت صد بستر در کابل به رژیم کابل سپرده شد. شورویها، داکتران عسکری و مریضان خود را به شوروی پرواز دادند، اینجا سوال به میان می آید که چرا روسها از افغانستان خارج شدند؟ سفیر سابق امریکا (پاترنگ) در ملل متحد در مورد مربوط به خروج شورویها از آنکشور چنین گفت: بیرون رفتن عساکر روسی از افغانستن رویداد نهایت دلچسپ می باشد. اما توضیح آن آنقدر ساده نیست که بعضی ها فکر میکنند.

۱- نباید چنین تصور کرد که روسها به فکر پس انداز هزینه ا: ، سالهاست که شورویها بخش متناهی عواید عمومی سر جمع ملی خویش را که به جهان معلوم است صرف مخارج عسکری مینمایند.

تنقیص بودجه به نظر نمیخورد و کوشش در جهت کاهش مصارف جهان کشایی مبذول نمیگردد. برای مثال کمك های نظامی شوروی به کیوبا، نیکاراگوا، ویتنام شوروی را به کسر بودجه مواجه نساخته است.

۲- تصمیم خروج قوا به این منظور نبود که جنگ در شوروی اهمیت خود را از دست داده بود، یا اینکه تلفات ایشان در آن کشور زیاد بود.

اتحاد شوروی بصورت پیگیر از بدبختی، توهین آمیز و عقبمانی بعذاب میباشد و ناتوانی قانون که هنوز زمام داران کشور را در برابر عقاید مردم بدون جواب قرار میدهد.

۳- خروج قوا نه بخاطر آن بود که گرباچوف از جنگ نفرت داشت و یا قادر نبود افغانستان را برباد و غارت نماید یا اینکه به بمب و توپ بستن، استعمال گازات سمی به فاقه کشیدن مردم، بسط و توسعه قواء، سلاح مخرب و دهشتناك زیر زعامت وی افغانستان فتح نمیشد.

۴- روسها افغانستان را باین دلیل ترک نگفته اند که تحت فشار ملل متحد قرار داشتند. اصرار هشت سال مکرر سازمان جهانی در جهت خروج قوای نظامی روسیه از افغانستان بی نتیجه بود. وساطت سازمان ملل در ارتباط با خروج قوای شوروی از کشور افغانستان حاصلی بود که دانه نداشت. اتحاد شوروی خواست که از طریق ملل متحد به اهدافش نایل آید و اما وی نتوانست در میدان پیکار آنرا بدست بیاورد، ملل متحد در نهایت امر برای حفظ آبروی شوروی سعی نمود تا او را به عقب نشینی ترغیب کند. دلایل فوق در امر بیرون رفتن قوای شوروی از افغانستان موجه بنظر نمی آید.

۵- خارج شدن قوا از آن سبب نبود که افغانستان نزد گرباچوف بی اهمیت مینمود یا اینکه خط مشی شوروی در جایهای دیگر تعمیل نمیگردید. گرباچوف از حد زیاد زیرک است و نمیتوان فلسفه اعتماد و شکست ناپذیری را از مبارزه رهایی بخش ملی در جاهای دیگر از ذهن وی دور نمود.

گرباچوف بارها گفته بود، دخالت شوروی به مشابه مسوولیت طبقاتی بین المللی در برخورد میان نیروهای مترقی و محافل امپریالیستی است. گرباچوف حضور قوای نظامی روسی را در افغانستان در کتاب خود عیناً به شیوه طرز تفکر بریژنف بیان داشته است و علاوه میدارد وقتا که جامعهء افغانی میخواهد به جانب تحول و ترقی گام بر دارد، دخالت امپریالست ها از بیرون رویه افزایش مینهد. بنابر گفته وی پادوهای ایشان یازده مرتبه از حکومت شوروی تقاضای کمك نموده اند. برآمدن نیروی شوروی از آن کشور در یك وضعیتی صورت میگرفت که هم پیمانان سیاسی وی اضافه تر فرصت زنده ماندن را نداشتند. چنین معلوم میگردد که اکثراً ویرا ترک گویند. این جاحد وجود دارد که اتحاد شوروی تا چه وقت خواهد توانست، کمك های برادرانهء خود را به رفیقان سوسیالیست خود و هم پیمانان شان ادامه دهد. در آخر روسا بر اساس کدام تشویق و ترغیب باور نکردنی، مهارت یا تعین سرنوشت افغانستان از آن کشور خارج شده اند، یا بخاطر پایداری و وفای ضیاء الحق یا موجب سرازیر شدن اسلحه از چین ایران ممالك اسلامی دیگر، ممالك اروپایی و اضلاع متحدهء امریکا یا راکتهای استنگر که به واقعیت توانست استراتژی شوروی را به صورت دراماتیك تغییر بدهد.

تمام عوامل فوق در مورد نقش فعال را بازی کردند اما عامل عمده نسبت خروج قواء نظامی شورویها به حساب نمیروند. گرباچوف اهداف مهمتر از افغانستان دارد که آن میتواند موقف

استراتژیکی ویرا تقویت نماید. اروپا برای گرباچوف بسیار مهم است تا افغانستان. زیرا وی بکرات گفته است که ما اروپایی هستیم و باید خانه مشترك اروپایی اعمار نماییم و آن اهداف درجه یك پالیسی بیرونی گرباچوف را تشکیل میدهد ولی این مسأله آنوقت حقیقت پیدا میکند که احساس تهدید شوروی از میان برود. سمبول بارز تهدید وی عبارت از خروج قشون مسلح یکصدوبیست هزاری شوروی در کشور همسایه است.

رسیدن به اهداف بزرگتر، روسها لازم دانستند تا در مرتبه اول آن موانع را از سر راه خویش بردارند که میتوان آنرا چنین توضیح کرد. تصمیم گیری در بخش منازعات و کشیده گیهای منطقوي، اعمار مشترك خانه اروپایی و خاتمه بخشیدن به دو بخش اروپایی شرقی و غربي. و در هم کوبیدن پیمان ناتو، پیمان اتلانتیك شمالی و ایجاد یك اروپای غربی غیردفاعی. تصمیم گیری گرباچوف در ارتباط با ختم جنگ در افغانستان عبارت از فعالیت های یك گام به پیش برای پوشش دروغها راجع به تجاوز شوروی در افغانستان است.

گرباچوف در سفر خود به ولادي و استوك موضوع افغانستان را به زخمی که هنوز از آن خون میرود تشبیه کرد و آن خود نمایانگر خسته گی و به جان آمدن شورویها در زمینه میباشد. خوب: اکنون وقت آنست که قدم های مؤثر در راه پایان دادن تخطی شورویها در افریقا، امریکای مرکزی و جنوبی برداشته شود. چنین وانمود میشود که میخائیل گرباچوف اضافه ازین طرفدار مسابقه سیاسی و تفاهم دیپلوماتیك می باشد که البته امریکا هم. ماه باید در قسمت ارجحیت مهارت سیاسی سختی و سفتی شورویها زیاد پریشان نباشیم؛ زیرا که علایم آزادی در خفا و اجبار و اضطرار در آن جامعه نمودار شده میروند. جین کیرك پاتریك سفیر امریکا در بیست فبروری ۱۹۸۹ در روزنامه واشنگتن تایمز تحت عنوان دلایل واقعی خروج قوای شوروی از افغانستان نظر خویش را ابراز نموده است. بیداری ملی گرایی به منظور تحفظ فرهنگ و ارزش های دیگر اجتماعی در تمام جمهوریت های شوروی روبه احیا شدن میباشد.

در سال ۱۹۸۹ اوکراین که یکی از کلانترین جمهوریت های شوروی بود، بخاطر حفاظت از زبان مادری شان دست به مظاهرات و حرکات ضد حکومت مرکزی زدند.

گرباچوف در بازدید چهار روزه، خود از اوکراین مشکلات جدی خویش را با فصاحت عادی مطرح نمود، وی بسیار آتشی شد و آنهایی را که جنبش ملی گرایی را در بسیاری جمهوریت های اتحاد شوروی دامن میزدند، تقبیح کرد.

طوریکه متخصصین قصر سفید بیان میدارند، نمونه های دراماتیك ملی گرایی مثبت به

اندازهء کافی در برخورد با ماسکو در هفته های آخر سبب شکایات تلخ و تند گرباچوف گردیده است. برای مثال در برگذاری جشن سالگرد و پیشرفت و انکشاف آزادی شان در سال ۱۹۸۱ مقامات استونیایی بیرق شوروی را پایان آوردند، در عوض بیرق اصلی خود استونیا را که در ختم جنگ عمومی دوم از میان رفته بود، دوباره به اهتزاز درآوردند و پرچم شوروی را در یکی از موزیم های محلی انتقال دادند.

در جمهوریت کوچك مالداوی - اتحادیه نویسنده گان محلی کمونست های ملداوی را ترغیب نمودند تا عوض رسم الخط روسي، رسم الخط لاتین را بکار برند. مقامات رسمی امریکا اظهار میدارند، اولین باریست که روسها نسبت به رسم الخط تحمیلی خویش دست به عقب نشینی میزدند. در نتیجهء نفوذ روزافزون اسلام در تمام مناطق آسیای مرکزی جمهوریت های آسیای میانه شوروی تقاضا داشتند تا رسم الخط باستانی خویش را که به شیوهء عربی بود، دوباره احیاء نمایند. در عین زمان در بیست فبروری سران پنج جمهوریت آسیای مرکزی در آلماتا موافقت کردند که پالیسی خود را در برابر ماسکو هم آهنگ نموده و بخاطر انسجام و اکمال یك پروژه مشترك باهم دیدار نمایند. هزاران گرجستانی بخاطر شصت و هشتمین سال شکست از جانب قشون سرخ در سال ۱۹۲۱ مظاهرات غیرمجاز را در تفلسی (تیبی لیسی) در بیست و پنج فبروری براه انداختند. در لیتوانیا حزب کمونست محلی نهضت اصلاحی یا سادجودیس را بخاطر کسب آزادی بیشتر از ماسکو متهم به اضافه روی نمود. احساسات ملی گرایی مردم آذربائیجان و ارمنستان که بر اساس منازعه به بالای محلی بنام قره باغ که فی مابین این دو قوم ماه ها ادامه داشت، بزرگترین دردسر را برای دولت شوروی ایجاد نمود که در نتیجه این زد و خوردها تعدادی از هردو طرف به قتل رسیدند و شورویها بخاطر آرامش و برقراری نظم توپ و تانك های خود را به نمایش درآوردند و آذری ها که به کوه های همجوار پناه برده بودند علیه قشون شوروی دست به اسلحه زدند و بیان داشتند که این تکتیك مبارزه را از افغانها آموخته اند بعد از مدت طولانی نه سال جنگ جنایت آمیز غیرضروری و بی فایده علیه یك قوم شجاع که صرف زنده گی کردن را در سرزمین کوهستانی و محاط به خشکه قبول کردند و زاید بران چیزی نمی خواستند. شورویهاي سرافگنده و پریشان قوای نظامی خویش را خارج نمودند و اکنون دنیا میتواند که نفس براحت بکشد. در میان این همه شادمانی و سرور یك سوالی باقی میماند؟

مسوولیت شورویها در برابر اینهمه خسارات نهایت عظیم، و کشتاری که نفوس آن بالي از تجاوز ایشان اضافه از شانزده ملیون بود چه میباشد؟

آیا متجاوز مسوولیت و مکلفیت احساس میکند که در برابر اینهمه خرابی و غارت یك مملکت که ملل متحد بارها به محکومیت وی فیصله ها صادر نموده است، جبران خساره کند که با شکست یك قدرت جهاني، ملل دنیا نتوانستند بنابر موجب هدف گیری های بیگناهان در جنگ و تجاوز از آن طالب خساره شوند. اتحاد شوروی از طریق نماینده گی های ملل متحد نباید در اعمار مجدد افغانستان کمك ها پیشکش کند، خساراتی را که روسها به افغانستان وارد آوردند به ترتیب ذیل خلاصه میگردد:

۱- کم از کم نه فیصد مردم یا یکنیم ملیون به شهادت رسیده اند که آن شامل مبارزین افغانی و اشخاص ملکی میگردد.

۲- بطور برجسته گفته میتوانیم که زخمی های افغانی اضافه از یك ملیون میرسد.

۳- سوم حصه نفوس کشور به خارج متواری و مهاجر شده اند، یعنی که سه ملیون به پاکستان و دو ملیون به ایران.

٤- دو ملیون افغان به داخل افغانستان مهاجر گردیده اند، برای مثال نفوس کابل قبل از جنگها از یك ملیون کمتر بود، ولی اکنون به دو اعشاریه دو ملیون بالغ میگردد.

٥- فهمیده نمیشود که دهات و قصبات به کدام اندازه خساره مند شده اند، اما شهر قندهار که یکی از شهرهای مهم کشور است، بکلی تخریب گردیده است.

٦- حیوانات در سراسر افغانستان نابود شده اند و رژیم کمونست کابل از چندین سال است که مرغ از بلغاریا وارد میکند.

۷- کشت و زراعت وجود ندارد و درین مدت ده سال زمین ها بخاره مبدل گردیده اند.

۸- معارف قطعاً محدود شده است، بنابر کمبود معلمین و شاگردان دروازه های تمام مکاتب در سراسر افغانستان مسدود اند و یا اینکه بکلی تخریب شده اند و کشور مذکور به یك جامعه مطلق بیسواد بدل شده است، صحت و سلامتی مردم بخاطر کمبود پرسونل صحي، ادویه و غیره بخطر کلی مواجه میباشد. و بنابران زحمت نهایت خسته گی ناپذیر در کار است تا اقتصاد کشور را دوباره به حالت سالهای قبلی از جنگ درآورد.

پرداخت خساره از جانب روسها به افغانستان، شاید بنابر ملاحظه برخی خساره جانب امریکا به هانوی را مورد سوال قرار بدهد. ویتنام شمالی بر اساس موافقت ملل متحد که چین، اتحاد شوروی و ویتنام شمالی آنرا امضا نموده اند نباید به سایگون حمله مینمود.

عاقلانه نبود که اضلاع متحده امریکا خود را درگیر جنگ در یك کشور آسیایی کند، لیکن امریکا کشورهای را کمك میکرد که در مقابل تجاوز خارجی توسط جنبش کمونیزم بین المللی تقویت می شد. و بنابران این جا هیچ مقایسه میان امریکا و ویتنام و کردار شوروی در برابر افغانستان سرزمین غم و خون وجود ندارد. مردم دلاور و با وفای افغانستان در گذشته درس بزرگ بهٔ متجاوزین داده است. ولی شورویها در همسایه گی آن کشور کوچك و سرزمین جنگجویان حماسه ساز چگونه تاریخ آنرا خوار و مبتذل تشخیص داده بودند. ایوان پارشوف یك جنرال بلند مرتبت شوروی میگوید که افغانستان چشم بسیار مردم را باز نمود. وی که در سال ۱۹۶۸معاون قوماندانی پکت وارسا بود که تجاوز اتحاد شوروی را در افغانستان در ۱۹۶۸ اشتباهات مصیبت آور خواند، حتیٰ حملهء نظامی پکت وارسا را در سال ۱۹۶۸ به کشور چکوسلواکیا نکوهش نمود. جنرال مزبور اعتراف کرد زمانیکه ما مرز چکوسلواکیا را عبور نمودیم این اولین سوال بود که در فکرم خطور کرد. «چرا ما بدینجا آمده ایم»؟

به ما گفته شده بود که مردم چکوسلواکیا را از شر انقلابیون نجات بدهید، لیکن ازین تجاوز نظامی حاصل پربار بدست نیاوردیم، صرف باوشان بی حرمتی کردیم و خشمگین شان ساختیم من و دیگر بسیار صاحب منصبان در مورد این تراژیدی هم عقیده بودیم، لیکن عساکر باید مطیع اوامر قوماندان خود باشند. تجاوز شوروی در سال ۱۹۷۸ به افغانستان که شك و تردید مرا بوجه قابل ملاحظهء افزایش داد. وی میگوید اکثر اشخاص نظامی از شروع در باره تجاوز نظامی کشور افغانستان چنین میاندیشیدند.که این عمل پسندیده و معقول نیست. وی اضافه میدارد مورال و زخمهای فزیولوژیکي، این جنگ سال ها با مردم اتحاد شوروی خواهد بود.

ایوان (د) یارشوف جنرال بالامقام اتحاد شوروی اظهار میدارد، ضربهء جنگ طولانی و بیرحم روحیه مردم اتحاد شوروی را سخت متأثیر ساخت و آن یکی از دلایلی است که اکنون با نوسازی روبرو هستیم. جنرال یارشوف به ادامه چنین میگوید، جنگ نتوانست قابلیت نظامی اتحاد شوروی را کاهش بدهد، عساکر درین جنگ مضطرب نشده و از جنگ نگریختند لذا شما نمیتوانید بگویید که وضع نظامی بنابر تجاوز شوروی درین کشور (افغانستان) متزلزل شده است. جنرال ایوان (د) یارشوف در اخیر میگوید جنگ افغانستان کلانترین درسی که بما آموخت این بود که روشهای قدیمی و پیشین چقدر مصیبت آور میباشد و جنگ کشور کوچك افغانستان به همه مردم بینایی و بصیرت داد، اکنون مردم با آواز رسا سخنرانی میکنند و فکر نمی کنیم که مصیبت های گذشته دوباره تکر ارشود.

ادواردشیوارد نازی وزیر خارجه شوروی در سپتامبر ۱۹۸۹ در سفر رسمی خود در وایو مینگ امریکا تجاوز نظامی روسیه شوروی را در افغانستان اشتباه کلان خواند و از تمام مردم جهان پوزش خواست. مصیبت کشور والامنش (آریانای بزرگ) که چون موریانه قلوب مردم شوروی را استیلا کرد و شورویها مجبورند از لنین تا بریژنف را مقصر اینهمه کندی رشد اقتصادي، بدبختی و پسمانی این امپراتوری مجمع الممالك در بسا جهات بدانند. مرام شورویها بنام Popular Frant پاپولرفرانت یا پولیتیکل کُلشین.

a Plitical Coolition که یك اتحادیه سیاسی می باشد در سال ۱۹۳۰ در یوروپ بوجود آمد، که علیه نازی جرمنی فعالیت نماید، ولی بعدها توسط بنیان گذاران بلشویزم در جاه های دیگر نیز بسط و توسعه یافت. این اتحادیه های سیاسی با مصارف گزاف و هدایات مستقیم یا غیرمستقیم سازمان (کی جی بی) پولیس مخفی شوروی از طریق تبلیغات دروغین و بی محتوی که ملیونها انسان را بسوی نابودی و خلل دماعی کشاندند.

مسلماً این پیپت ها در بدنام کردن و بیحرمت نمودن کشور شوروی سهم شرم آور انجام داده اند که من یك یك آنرا در مطالعه علاقمندان طلسم شوروی تا حدامکان قرار میدهیم.

۱- اتحادیه کنفرانس بودایی آسیایی بخاطر صلح در منگولیا
۲- اتحادیه کنفرانس برلین کاتولیك های اروپایی در آلمان شرق
۳- اتحادیه کنفرانس صلح کریسچن در پراك
٤- اتحادیه قانون دانان دیموکراتیك در بروسلیز
۵- اتحادیه ژورنالیست های بین المللی در پراگ
٦- سازمان همبستگی خلق آسیا، افریقا و امریکای لاتین در کیوبا
۷- فدراسیون دیموکراتیك زنان بین المللی در آلمان شرق
۸- اتحادیه کارگران علمی در لندن
۹- فدراسیون جهانی اتحادیه بازرگانی در پراگ
۱۰- محاذ نمره یك کمونست شورای صلح جهانی در هلسنکی

همه این اتحادیه یا سازمان های سیاسی سرسیالیستی تمام کمك ها را از طریق ارگان کی جی بی بدست میاورند، یعنی چه اندازه ثروت و دارایی مردم شوروی غیرعاقلانه باین جوی یا آن جویبار میریزد و طبق گفته جین پاتریك درحالیکه خود ملت شوروی سالهاست از زنده گی توهین آمیز رنج میبرند. آنانیکه ملت شوروی را در مدت طولانی زیرنام سوسیالیزم اغفال نمودند، اکنون باید سیلی محکمی بروی خود بخورند، چنانچه در مجله اکتوبر جون ۱۹۸۹ و

سیلی گروس مینویسد: دهشت سیاسی و دیکتاتوری توسط شخص لنین براه انداخته شد، در مجموع قساوت، سنگ دلی و عذابی که در کشور صورت گرفت بار مصیبت شخص لنین است که ملت شوروی آنرا به شانه های خود حمله میکنند. اخبار هفته وار لندن از قول گرومیکو وزیر خارجه شوروی مینویسد: بریژنف با مشکل شراب روبرو بود و در امور خارجه صاحب بصیرت سالم نبود آبزرور به قول از گرومیکو مینویسد: از سال ۱۹۶٤ تا سال ۱۹۸۲ که بریژنف منشی حزب بود، از خود کدام اندیشه تازه و ابتکاری ارایه نداده است.

میخائیل گرباچوف و دیگر مقامات رسمی حزب و دکترین کمونیزم میگویند که ستالین وارث معاملات لنین نه، بلکه وی شخص گمراه و خطاکار می باشد. گروس مین میگوید: موضوعات که از لنین به ستالین میراث ماند همانا انقلاب دیکتاتوری، ترور و مبارزه علیه آزادی بورژوازی ملی بود که لنین آنرا پدیده موقتی میدانست، اما ستالین تهداب آنرا گذاشت که در مجموع موجب کسر سوم ملی و آزادی روسیه گردید.

گروس مین علاوه میدارد، وقتاکه مناظره و مباحثه از صفحات اخبار و مجلات به کوچه ها، میدان های جنگ و مزارع گندم انتقال مییافت به مردم چنین وانمود میشد که اینهمه ترور و بدرفتاری خوب و پسندیده میباشد. در سال گذشته ۱۹۸۸ در مجله ماهوار بنام ناوی میر (صلح نوین) مضمونی به طبع رسید که گفته بود: لنین استفاده از ترور و خطاکاری را که در پالیسی اقتصادی نخستین بود تائید کرده است که آن کاملاً غلط و نادرست است.

لنین در مباحثات سعی بران نداشت تا حقیقت را دریابد، بدون اینکه برنده و پیروز باشد گروس مین میگوید، از همه مهمتر اینکه لنین یك سیاست مدار متعصب بود که میتوانست به فوریت دشمنان خود را کاملاً نابود سازد. بیانیه مخفی خروشچف به حیث اولین گل چین خاطرات وی که در مجله هفته وار ارگومینت و فکت بچاپ رسید از جنایات ستالین پرده بر میدارد.

سه سال قبل مردم در بالای جسد ستالین گریه میکردند که وی رهبر بزرگ آنان نابغه و سازنده جامعه سوسیالیزم بوده است. حتی ملیونها از مردم شوروی که توسط ستالین دچار مصیبت های عظیم، شکنجه ها، بند و بس شده بودند، نسبت به مرگ او مهربانی نشان میدادند که وی در قسمت این بدرفتاری ها اطلاعی نداشته، بلکه زیردستان از حد زیاد هواخواه آن یا این جنایات را کرده اند. درین بیانیه سری شصت صفحه یی نیکتا خروشچف

نامهء را از یك شخص عضو علل البدل بیروی سیاسی که از اثر شکنجه و عذاب ستالینست ها سرش شکسته بود قرائت کرد، وی افشا نمود که هفتاد فیصد اعضای منتخب کمیتهء مرکزی در سال ۱۹۳٤ گرفتار و در خلال مدت چند سال به قتل رسیده اند. خروشچف میگوید که ستالین به تایید صدها لست، محکومین که بدون موجب گرفتار شده بودند، موافقت نموده است، قرار سنجش رای یی - میدویدوف چهل ملیون انسان زیر ماشین شکنجه و ترور ستالین مرده اند یا اینکه در زندان افتاده اند که اسنادی از آنها نشر گردیده است. خروشچف علاوه میدارد که هزاران کمونست وطن دوست و بی گناه در نتیجه دروغبافی های این انسان شریر و بیرحم از میان رفته اند.

خروج نیروی نظامی شوروی از افغانستان

مطابق موافقت نامه ۱۹۸۹ ملل متحد در ژینو روسها نیمهء از قواء خود را در پانزده ماه می ازین کشور خارج نمودند. قرار نظر اخبار تاس، مجاهدین در همان روز کابل و دو شهر دیگر را با مزایل مورد حمله قرار دادند که منجر به قتل نزده نفر گردید. شاهدان عینی غربی میگویند که پاکستانی ها و مجاهدین افغانی پیش گویي مینمایند که بمجرد خروج قوای روسی از ا فغانستان رژیم کابل سقوط می کند، تقریباً طرز تفکر عمومی در اطراف همین حدس و گمان ها چرخ میخورد.

یك مشاور نظامی پیشین شوروی میجر جنرال کیم .م.تساگولوف گفت: او شك دارد که با بر آمدن قوای شوروي، رژیم کابل بتواند بپای خود ایستاده شود.

اظهارات جنرال مذکور درست بود؛ زیرا که وی سقوط رژیم مذکور را مقید به سقوط فوری نکرد. اما مقامات پاکستاني و مجاهدین افغان فوراً به زوال رژیم کابل حکم صادر نمودند که البته بعید از سیاست حکیمانه بود. جنرال گروموف که قوماندان عمومی قواء مسلح روس در افغانستان بود، گفت که ولایت قندز بدست شورشیان افتاده و عساکر شوروي دیگر نمیتوانند عساکر افغانی را در واپس گرفتن آن ولایت کمك کنند؛ زیرا که عساکر افغانی این توانایي را دارند تا آن شهر را دوباره در تصرف خود درآورند.

اما قرار گفته احمد شاه مسعود قوماندان عمومی صفحات شمال و شمال شرقی که روسها ولایت قندز را توسط طیارات خود از خاك شوروی پروازمی نمودند، مواضع مجاهدین

را در کندز بمباران شدید نمودند. یکی از جنرال های رژیم پوییت بنام شهنواز تنی بیان داشت، درین مرحله حساس بخاطر سرنوشت مملکت قواء مسلحانه پیگیرانه از جمهوریت دفاع مینماید و در جنگ علیه شورشیان آماده باش می باشد.

جنرال روسی گراموف میگوید پانزده فبروی ١٩٨٩ روز آخرین خروج قوای شوروی از افغانستان است و علاوه کرد که اتحاد شوروی نیروی هوایي خود را در اختیار حکومت کابل قرار نمیدهد. جنرال بوریس گراموف تهمتی نمودن ایالات متحده امریکارا در قسمت استعمال بمبهای آتش زا Scorch Eart در زمان خروج مسخره خواند، اما از تلفات بسیار سنگین دره سالنگ اعتراف کرد. جنرال مذکور از باز بودن این خط حیاتی که مواد خوراکه و دیگر کالا ها از طریق شوروی بمرکز انتقال میبافت اعتراف کرد و دفاع نمود. گراموف اضافه نمود که قوای گوریلا ها برهبری قوماندان احمدشاه مسعود در جنگ سه روزه که از بیست و سه جنوری شروع شد، تلفات سنگین داده اند.

تلفات آنقدر سنگین است که فرمانده احمدشاه مسعود بزودی نمیتوانست آنرا تلافی کند. درین عملیات پایگاه و ذخایر مهمات وی از اثر بمباران از میان رفت.جنرال روسی تلفات اهالی را نیز خیلی زیاد تعریف کرد.

گراموف در جواب سوالی گفت:مسعود که درین درگیری های چند ساله قوای شوروی رابمبارزه کشاند چندین بار باوی تقرب نمودیم تا بخاطر خروج محفوظ قوای خود ورسیدن مواد خوراکه بکابل، درهء سالنگ در اختیار وی باشد. واقعه بندش راه اخطاري بود به مسعود. اگر وی نمي خواست که بار مسوولیت این پیشنهاد را به شانه کشد، پس چارهء ما چیست؟ جنرال مذکور علاوه داشت که شاهراه بالضرور فعال باشد و ما دیگرانتخاب نداریم بر اساس گفته دیپلومات ها در اثر حملات هوایي و زمینی روسها و رژیم کابل صدها نفر از اهالی و مجاهدین در جنوب سالنگ به قتل رسیدند. اخبار واصله میرساند که روس ها حتی از استعمال بمب های بسیار قوی خود داری نورزیده اند.

اندازه این خرابی حتی صداها را در میان منابع دیپلوماتیك شرق به ابعاد وسیعی در کابل بلند نمود. یك دیپلومات بلند رتبه بیان داشت که این یك عملیه جزایي در جواب چلینج احمد شاه مسعود در جهت بندش شاهراه بود و روسها قدرت عملیاتی خود را به نمایش در آوردند. بوریس گراموف تلفات روس ها را چهار کشته و یازده زخمی وانمود کرد یك منبع دیپلوماتیك میگوید، شواهدی در دست نیست تا ادعا شود که روسها در آثناء خروج هدف عملیاتی مجاهدین قرار گرفتند. بندش راه از ناحیه مجاهدین صرف بخاطر مواد خوراکه و

تدارکاتی بود، وی علاوه کرد واضح است که این پالیسی یك عمل تلافی جویانه نسبت خروج شان از افغانستان بود. طبق گفته بوریس گراموف ذخایر مواد جنگی در اثر عملیات شورویها از میان رفته بود، لیکن مسعود بعد از خروج قوای روسی مهمات بسیار پیشرفته را از پاکستان بدست آورده است.

منبع از قول ناصر شیر خانی میگوید: در دره سالنگ انسان زنده نمانده است تا داستان واقعی بمباردمان های هوایی و زمینی شورویها را که راه خود را بجانب شور وی هموار مینمودند، بیان نماید. کس نمیداند که در بالای مردم مالدار دره‌ء سالنگ چه واقع شده است، حساب مرده گان معلوم نیست و حیوانات وجود ندارد.

فیر های متفرق در ساحه مذکور خاموشی مرگبار دره را درهم کوبید، دیوار های سنگی دستك هاو در بام ها مثل اینکه در کدام زلزله نیرومندی بزمین هموار شده باشند قبل از اینکه روسها دره‌ء سالنگ را عبور نمایند دره‌ء مذکور را از هوا و زمین بمباران کردند. بعضی از نظامیان روسها را در بخش تراژیدی دره‌ء سالنگ متهم میسازند در حالیکه دیگران افراد جنرال شفیع را در مورد، ملامت میدانند.

یکتن از سالنگی های که در کابل زنده گی میکرد، گفت:

یکتن از اقارب مردم دره‌ء سالنگ که در کابل زنده گی مینماید، گفت: عساکر افغانی و روسی مشترکاً داخل منطقه گردیده عده زیاد زنان، مردان و اطفال را به قتل رسانیدند.

بنابر گفته دیپلوماتها در اسلام آباد شورویها در اثناء خروج از دره‌ء استراتژیکی سالنگ، شمال و جنوب آندره را سخت بمباران نمودند که در نتیجه این قساوت و جنایت صدها نفر جان خود را از دست دادند. دیپلومات ها این عمل اشغالگران را جنایت بزرگ توصیف نموده و قرار چشم دید بعضی ها که شورویها تانکهای خود را از بالای اجساد و مردگان عبور داده اند.

اخبار پراودا میگوید، بروز چهارشنبه در اثر بر خورد با شورشیان در دره‌ء مذکور ستون عساکر متوقف ساخته شد. اخبار مزبور اضافه میکند که بدبختانه بازگشت قوا از افغانستان در اثر درگیری به مشکلات روبروشد، بدون اینکه از اشتراك نیروی هوایی روسیه مطالبی بیان نماید، خروج اردوی سرخ بخاطر گریز از اشتراك نیروی هوایی روسیه مطالبی بیان نماید، خروج اردوی سرخ بخاطر گریز از نیروی پابرجای مبارزین وطن همراه با عقب نشینی و دست و پاچه گی بود و اضلاع متحده امریکا به بسته شدن سفارت خود در کابل امر یه یی صادر نمود. تونل سالنگ که در شصت میلی شمال کابل موقعیت دارد، مهم ترین شاهراه میباشد

که کابل را با شوروی وصل میکند.

این جاده یگانه راهیست که بخاطر رفت و آمد شورویها حفاظت میشد، بلکه راه تدارکاتی زمینی پایتخت نیز میباشد. کوشش های موفقیت آمیز مجاهدین تحت قوماندانی احمد شاه مسعود وقت و ناوقت با بسته شدن این دره که منجر به قلت و کمبود مواد خوراکه شهر محاصره شده، میگردید، زیاد فعال میباشد. روسها از افغانستان خارج شدند ولی شواهد قساوت و بیرحمی نا محدود خویش را در آنجا باقی گذاشتند که نمونهٔ عبارت از بمهای پلاستیکی کوچك سبزرنگ میباشد که به اسم بمب های ضد پرسونل یاد میگردد. فرش چنین ماین ها در غالب جنگها معمول و متداول است،لیکن، برای افراد نظامی نه ملکی. و اما اکنون قربانیان واقعی آن جز افراد ملکی کس دیگر نمیباشد. این بمب ها خطر ناك اند؛ زیرا که باعث مرگ و میرنمیشوند. این ماین ها مطابق بوضع اراضی در تمام افغانستان جابجا شده اند.

در مناطق سبز به اشکال سبز، در بایر و خشکه نصواری و در برف سفید. این بمب ها قسمی دیزاین شده اند که بمجرد تماس قسمتی از اعضای پائینی بدن را به هوا میپراند.

مردم افغانستان بخصوص اطفال و غیره که از خواص و اضرار این ماده خطر ناك فرش شده بی خبرند، همه روزه قسمتی از اعضای بدن خود را در بر خورد با این دسایس شیطانی و پستی های متجاوزین روسی از دست میدهند که متهاجمین روز تا روز طرف نفرت و انزجار مردم مظلوم ما قرار میگیرند. ماسکو در بخش مصیبت زده گان افغانستان، به تحقیق و وارسی ژورنالیست ها احساس ضرورت مینمایند. اطلاعات نادرست نقش بزرگ در قسمت تهاجم قوای شوروی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان داشته است. بر اساس گفته یکتن از دیپلوماتان و مقامات بلند پایه ژورنالست های موضع فوق، اکنون ایجاب تحقیق رسمی ژورنالستیکی را مینماید. این تحقیقات، همچنان معلاملات زمان ستالین و نماینده گان مخبرین غربی را که از آنجمله رول والتر دورانتی Walter Duranty رئیس دفتر نیویارك تایم در ماسکو از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۲ بود، نیز بررسی میکند.

تحقیقات پرونده، فوق از طرف دیتالی کوبیش مفسر سیاسی روزنامه ایزویستیا افشا گردید. کوبیش از جمله ژورنالیست های شامل کنفرانسی بود که بحیث هیأت در آن اشتراك نموده بود.

ایگور ترانین Igor tronin مدیر شعبه اطلاعات خارجی روزنامه سویت سکی ملداویا که درکشی نیف نشر می شود، گفتهٔ آقای کوبیش را تأیید میکند که نامه نگاران اتحاد شوروی دوسیه

های را با خود از کابل آورده اند و در آن بصورت اغراق آمیز گفته میشد که وضع نارام داخلی افغانستان بوجود آمدن یك حکومت ضد روسی را در آنجا فراهم میسازد.

و بنابران دی میتری اوستینوف وزیر دفاع و اندری گرومیکو وزیر خارجه قادر شدند تا لیونید بریژنف را ترغیب بنمایند که در دسامبر سال ۱۹۷۹ به افغانستان تجاوز نظامی نماید. بخاطر اتخاذ چنین یك تصمیم موثر و نیرومند عسکری امضاء چار نفر از اعضای پولیت بیرو ضروری میباشد، در صورتیکه از مشوره باقی اعضای بیرو سیاسی خودداری بعمل آمده است. کو بیش اضافه میکند که اوستینوف وزیر دفاع و گرومیکو وزیر خارجه یوری اندروپف را که بعداً جاگزین بریژنف شد، تشویق کردند تا به حیث فرد مقتدر ردیف چهارم بروی کاغذ امضا نماید. آقای کوبیش میگوید که در خلال چنین اوضاع و احوال دیگر عقل بریژنف از فعالیت مانده بود که چه بکند.

ترانین میگوید، هیچ یك شکل حمله نظامی بزرگ در افغانستان از نظر نظامی قابل قبول نیست. اگرچه اوستینوف مقام بلند مارشالی داشت و مگر وی یك شخص ملکی بود کوبیش میگوید تجاوز یا حمله نظامی شورروی به افغانستان کلانترین یك مصیبت بود. که اتحاد شورروی تاکنون چنین ضربهء را دیده است. کوبیش سوالی را بمیان کشید که گویا دخالت های سازمان اطلاعات مرکزی باعث حمله نظامی شورروی در افغانستان گردید

آیا بر اساس راپورهای نادرست سازمان خدمات خاص و نامه نگاران اتحاد شورروی رهبران این کشور به بیراهه کشیده شده اند؟ یکی از نامه نگاران امریکایی از آقای کوبیش پرسید که منظور شما از خدمات خاص سی، آی، ای میباشد. وی در جواب گفت، بلی این به اثبات خواهد رسید که ایالات متحده امریکا یکجا با اتحاد شورروی مسوول اینهمه قتل عام ها در افغانستان میباشند. یکی از چهره های منحوس و کهنه کار پالیسی خراب شورروی شخص گرومیکو است، از خلال بیانات شخص کوبیش چنین استنباط میشود که تجاوز نظامی به افغانستان بر اساس تپ و تلاشهای خصمانه شخص گرومیکو صورت گرفته است. گرومیکو میانجیگری مشکل تراشی است که سیاست خارجی شورروی را در لابلای جنگ سرد و دیتانت از قصر کریملین رهبری میکرد. وی بیست و هشت سال وزیر خارجه شورروی بود، برعلاوه پست های زیاد دولتی و حزبی را به شمول مقام ریاست جمهوری شورروی که یك مقام تشریفاتی میباشد نیز عهده دار بود.[1] درحالیکه وی متقاعد بود، شانزده روز قبل از اینکه هشتاد ساله شود، دامن مرگ را چنگ زد. او در اپریل ۱۹۸۹ پست حزبی خود را از دست داده بود.

میخاییل گرباچوف یك روز قبل در یك جلسه شورای عالی مرگ ویرا اعلان داشت و گفت که تمام زنده گی گرومیکو با تاریخ پیشرفت ها، مشکلات ما و تمام مسایل مملکتی که در پیچ و خم حوادث مواجه بوده، کار کرده، ارتباط میگیرد و بخاطر وی یك دقیقه ادای احترام بجا آورد.

گرومیکو شخصی بود که ستالین، خروشچف، بریژنف، اندروپف، چرنینکو رهبران پشین شوروی را دفن کرد. وی سفیر شوروی در امریکا، انگلستان و ملل متحد بود.

جیمز کالاگن صدراعظم و وزیر خارجهء اسبق انگلستان گفت: «گرومیکو نمایشگر خوب پالیسی خراب خارجی بود که اکنون آن سیاست تحول نموده است.» جین فرانکو وزیر خارجه اسبق فرانسه بیان داشت: «مسلماً گرومیکو از جمله اشخاصی بود که اتحاد شوروی را ترغیب نمود تا افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار بدهد.» تاس اخبار رسمی شوروی گرومیکو را یك سیاست مدار با سابقه و مرد نسل سابقه به حساب آورد. وی به تهران – پوتسدم و مالیتا ماموریت ها داشت طوریکه گفته میشود، موقعیکه گرومیکو خاموشانه بگوش ستالین میگفت که جرمنی بدون قید و شرط تسلیم شود. چرچیل صدراعظم انگلستان انجام سیگار خود را بطرف گرومیکو پرتاب کرد.

گرومیکو تا سال ۱۹۷۳ عضویت بیروی سیاسی را نداشت. خروشچف در سال ۱۹۵۷ ویرا وزیر خارجه تعیین کرد و اکثر اوقات او را توهین هم مینمود. چنانچه میگوید: اگر به گرومیکو بگویم در بالای کوه یخ بنشین، او همانجا می ایستد که یخش بزند و اما از جای خود حرکت نمیکند. گرومیکو به آقای مستر نیت یعنی نه معروف بود؛ زیرا که وی همیش در ملل متحد رأی منفی میداد. همچنان وی به آقای گریم و گروم شهرت داشت، برای آنکه وی بندرت تبسم میکرد و روی موجدارش دفعتاً بدنیا قابل شناخت **بود.** در هنگام زعامت یوری اندروپف در سال ۸٤-۱۹۸۲ ستارهء اقبال وی رو به درخشش نهاد و در مارچ ۱۹۸۳ علاوه بر داشتن مقام های وزارت امور خارجه و عضو **پولیت بیرو**، معاون اول صدراعظم هم مقرر شد.

در سال ۱۹۸۵ که میخاییل گرباچوف به قدرت رسید، وی از اصلاحات گرباچوف پشتیبانی کرد و به او رسماً احترام قایل شد. قسمی که زعامت جدید فیصله های سیاست خارجی را به شمول واقعهء افغانستان که در زمان گرومیکو صورت گرفته بود، محکوم نمود، بازهم گرومیکو جان به سلامت برد. رفته، رفته وی از عضویت در پولیت بورو کنار رفت و چند ماه بعد از مقام ریاست جمهوری نیز سبکدوش گردید. گرومیکو به گربهء هفت جان میماند، با بوجود آمدن هر زمام دار جدید در اتحاد شوروی وی از مقام نمی افتاد. در مدت

چند سال که وی سفیر شوروی در ملل متحد بود میگویند ۲۵ مرتبه از حق ویتو کار گرفته است.

گرومیکو در جولای ۱۹۸۹ درحالیکه هشتاد سال داشت، چشم از جهان بست. در تابستان گذشته در کنفرانس حزبی یك جمعیت متذکر شدند که گرومیکو و دیگران سیاست خارجی مملکت را در زمان بریژنف شکل داده بودند باید مستعفی شوند، اما ازین پیشنهاد جلوگیری بعمل آمد با آنهم این پیشنهاد در مورد وی بی تاثیر نماند و ستاره، اقبالش افول نموده به تقاعدش سوق دادند.

در سال ۱۹٥٤ در جنگ آلمه Alma در جزیره قرم یا کریمیا در قفقاز انگلیسها برای زخمی ها و اسیران روس همچنان زخمی های خود آب توزیع میکردند، یك عسکر انگلیسی در شب به طرف یك روس اسیر چارغوك میکرد ، عسکر زخمی روس ویرا هدف گلوله قرار داد.

تی موتی گرو ینگ Timothy Grwing راپورتر جنگ که واقعات جنگ را یادداشت میکرد ، میگوید یك صاحب منصب جوان انگلیس از انبیق خود به یك زخمی روس براندی (شراب) میداد ، وقتیکه صاحب منصب از وی فاصله گرفت، روس زخمی ویرا به گلوله بست. در ساحل یك تن ضابط انگلیسی بیك زخمی روس آب میداد ، زخمی دیگری روس، ویرا از عقب به گلوله بست و همچنان وقایع زیاد دیگری که خصلت روس ها را بهتر نمایان میسازد.

یکتن از ژورنالیستهای امریکایی بنام بیل گیرتزی Bill Gertzi در دوم ماه می ۱۹۸۹ در روزنامه واشتنگتن تایمز نوشت امر سیا عملیات مخفی را در کشور افغانستان یك پیروزی بزرگ میخواند، ویلیام ویبستر William Wibster آمر سازمان شعبه، استخبارات اضلاع متحده، امریکا میگوید، حمایت از مجاهدین افغانی یکی از با ثمرترین عملیات پنهانی در تاریخ امریکا بحساب میرود. در حقیقت این عملیات مخفی استخباراتی وظیفه، خاص بود که وقف آزادی افغانستان گردید. در ماه فبروری بمناسبت اکمال خروج نیروهای شوروی از آن کشور دعوت در مرکز سی، آی، ای ترتیب شده بود ، ویبستر بطور غیرعادی در بیانیه، ده اپریل خود به صراحت این مطلب را بیان داشت. ما بازگشت ۱۱۵ هزار عسکر روسی را بجانب اتحاد شوروی از طریق هوا و زمین مشاهده کردیم. وی علاوه کرد، نیروی موقتی بنام (افغان تاسك فورس) که هرگز از صد نفر تجاوز نمیکرد ، موفق ترین عملیات را در تاریخ امریکا به پیش بردند. آمر سیاه گفت که عملیات پنهانی نهایت خطیر میباشد در جاهائیکه امکانات عملیات علنی پالیسی خارجی امریکا را مقدور نمیدانند، این قابلیت ما را به رسیدن به چنان یك هدف کلان سیاسی یاری میدهد. عملیات مخفی بخاطر حمایت از

مجاهدین افغانی در راه به ثمر رسانیدن پالیسی خارجی امریکا در آنجا ضروری بود و ما سرانجام بان موفق شدیم. چرا که تمام مردم و کانگرس امریکا ازین پالیسی خارجی حمایت نمودند. از طریق چنین پشتیبانی سالم ما توانستیم به هدفی که عبارت از خروج قوای شوروی از افغانستان باشد برسیم. قرار محاسبه متخصصین جاسوس امریکا از سال ۱۹۸۰ همه ساله معادل یك ملیون دالر برای مجاهدین افغان کمك های نظامی و معاونت های دیگر بشمول راکتهای پیشرفتهء استنگر که عملیات طیارات بم افگن و هلیکوپتر گن شیپ های روسی را بصورت قاطع خنثی می ساختند، صورت گرفته است. بلی! ملیون ها دالر این کمك ها بنام معاونت های دیگر به جیب جاسوسان زده شد که مستقیما در خدمت دستگاه سیاه قرار داشتند. اینان بودند که حسابات بانکی زیر القاب مختلف به ممالك مختلف باز کردند و بر اساس آن زنده گی مرفه دارند . ولی فرزندان شهدای راه آزادی و بیوه زنان وطن ما در بدترین شرایط با فقر، بیسوادی، بی سرپناهی و غیره پنجه نرم میکنند .

جان مایکل در اخبار واشنگتن تایمز مورخ اول دسامبر ۱۹۸۹ مینویسد: اتحاد شوروی به منظور تضعیف ساختن مجاهدین بعد از خروج افغانستان ذریعه چهارهزار و هشت صد پرواز هوایی بر رژیم کابل مهمات نظامی وغیره رساند که چنین پروازهای هوایی در تاریخ حرب شوروی دیده نشده است.

برعلاوه اتحاد شوروی در هر ماه سیصد ملیون دالر برژیم کابل معاونت مینماید ، درحالیکه خود کشور شوروی عقب مانی های بزرگ اجتماعی دارد. گیورگی ارباتوف از جمله مشاورین قصر کریملین که سالها متخصص امور امریکا می باشد، میگوید که پلان کاهش در بخش نظامی، شوروی قادر نخواهد بود که پسمانی های خویش را درمان نماید. وی اضافه میکند که سرك های پخته به اندازه کافی نداریم، کشوری که سیصد ملیون نفوس دارد و یازده برابر کلیفورنیا میباشد یك ششم حصه مردم دارای موتر اند و تلفات ترافیکی نسبت کیفیت بد سرکها و عراده ها خیلی زیاد است، اضافه از شصت فیصد شفاخانه ها آب گرم ندارند.

چهل ملیون انسان در فقر زنده گی میکنند، از یازده نفر یك نفر تیلفون دارد درحالیکه در امریکا بالای یکنفر دو تیلفون میرسد. ویلیام ویبستر آمر سیاه میگوید من فکر میکنم که داشتن عملیات مخفی برای امریکا بسیار مهم است؛ زیرا که موفقیت فوق بنابر موافقت سیاست مداران مملکت به شمول رئیس جمهور نصیب ما شده است و C. I. A در حقیقت بخش حیاتی سیاست خارجی امریکا را تشکیل میدهد.

کمونیزم جهانی روبه پوسیدن است

رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا در خطابه سال ۱۹۸۳ خود که در برابر جمعیت انجیلی امریکا بیان کرد، کمونیزم را بدنام ترین امپراتوری شریر روی زمین خواند و آنرا نکوهش نمود و پیشبینی کرد، فکر میکنم که کمونیزم یك فصل بی ثمر و غمین در تاریخ انسانی است که صفحهء آخرین آن نوشته شده است. من تصور میکنم که سرچشمه قدرت ما در راه جستجوی آزادی برای نوع بشر مادی نه بلکه معنوی میباشد. رئیس جمهور امریکا بیان داشت، تلاشهای آزادی و دیموکراسی؛ مارکسیزم و لنینزم در گیر و نگیر و ضد و نقیض اند که در نتیجه آنرا به زباله دان تاریخ حواله خواهند کرد. کل توماس، ستون نویس انجمن ملی میگوید: در حقیقت پیشبینی رئیس جمهور امریکا جامعهء عمل پوشید، تجاوز و تعرض شوروی بعد از به بیان آمدن بلشویزم در بسیار جاها روبه شکست نبود، اکنون حملات نظامی خود را متوجه یك کشور کوچك و همسایهء جنوبی خویش افغانستان نموده است. روسها با این قدرتمندی عالی رزمی هوایی - زمینی که با چنان یك کش و فش که حتی در جنگ عمومی دوم دیده نشده است، از تسخیر این کشور شجاع عاجز مانده اند.

کل توماس مینویسد: وینستان چرچیل را در سال ۱۹٤۹ مرد نیمه قرن نام داد و رونالد ریگن را هم می شود مرد نیمه این قرن بحساب آورد. رونالد ریگن از رادیو مارتی که بخاطر سرعت بخشیدن و تیز ساختن آزادی برای کیوبا نشرات مینمود، سخت حمایت نمود. او بود که مغایر نظریات مشاورین قصر سفید به کاهش دیپلومات های روسی در ملل متحد امر صادر کرد. بنابر تخلفات روسها در مورد معاهدهء سالت دوم رئیس جمهور امریکا از آن معاهدهٔ چشم پوشی کرد. رئیس جمهور امریکا ریگن به میخاییل گرباچوف رهبر شوروی چندین مراتب چلینج داد تا دیوار برلین را تخریب نماید. رونالد ریگن با وجود تپ و تلاشهای صلح طلبان میزایل کروز را در خاك انگلستان جابجا کرد. همچنان بطری فرشنگ دوم را در جرمنی.

مظاهرات و مخالفت های زیاد نتوانست که عزم قاطع ویرا در قسمت پلان استراتیژی دفاعی که بنام جنگ ستاره گان معروف است بشکند. رونالد ریگن در خطابه ۱۹۸۸ خویش در یونیورستی ماسکو در اتحاد شوروی اظهار داشت که یك انقلاب تکنالوژیکی سیاره، ما

را که اساس اصلی آنرا آزادی تشکیل میدهد به پیش میراند. آزادی تفکر، اطلاعات، مکاتبات و افهام و تفهیم که رشد دیموکراسی نهضت عمومی سیاسی عصر ما را تشکیل میدهد.

رونالد ریگن در سال ۱۹۸۳ جزیرهء گرانادا را که توسط کمونست ها اشغال شده بود مورد حمله قرار داد و گفت که امریکا دیگر نمیتواند فریب توسعه کمونیزم را در گوشه و کنار جهان بخورد. دو سال بعدتر زمانیکه میانجی گری شوروی در بخش راکتهای میان بُرد از جلسه خارج شدند پریزدنت ریگن دچار اضطراب نشد؛ زیرا که آن رویداد سبب عقد تدریجی قرارداد مزبور گردید. آرچی بالدمیگ لیچ در یک نمایش رادیویی راجع به نازیها نوشت: جنگ عمومی که ملیونها انسان در آن تلف شدند و به عمر نازی خاتمه داد، لیکن مفکوره کمونیزم بدون یك جنگ بزرگ که انسانهای زیاد قربانی آن شوند از میان خواهد رفت، طوریکه گفته میشود تاکنون یکصد ملیون انسان در راه مخالفت با کمونیزم در تمام جهان کشته شده اند. در چهارم فبروری ۱۹۸۶ فوتوهای پنج طفل افغانی را به دفتر بیضوی ریگن آوردند. رئیس جمهور امریکا گفت: همهء شان قربانیان بمبهای شوروی ها استند، و گفت من این عکسها را به گرباچوف میفرستم.

ماکس لیرنر Max Lerner میگوید: حکومتهای استبدادي اروپایی صرف رومانیا، دیگران با یك خشونت اندك پایان گرفتند. لیرنر مینویسد: نظر به سوابق عمر ستم و ستمگری کمونیزم یك سیستم جهاني که با قدرت درنده خویی و خشونت همراه بود، جز شیوه حیوانی دیگر و اقعیت در آن محسوس نمیگردید، سیستمی که مدت هفتاد سال به درازا کشید به نوعی از اشکال نصف اروپا بهترین قسمت آسیا، افریقا و امریکایی لاتین را در تابعیت خویش درآورد.

مورخین در کوچه بن بست، گابری یل کیلکو، لی اویدگاردنر و امثال ایشان به حیث نماینده گان ایوژی نست جنگ سرد که سالها آتش آنرا پکه زدند، منبع جنگ سرد را به غرب و بخصوص امریکا نسبت میدهند، آنها رئیس جمهور امریکا - ترومن - جنرال هایزن هاور و غیره مشاورین ایشان را کارکنان ماکیاولیستی و دشمن سوسیالیزم نام کردند. ناپدید شدن دیوار برلین در سال ۱۹۹۰، از هم پاشیدن ساختمان کمونیزم در آلمان شرق، پولیند، هنگری، چکوسلواکیا، رومانیا که این مورخین ریوژی نست را کروگنک کرده است.

حقیقت اینجاست که نظریات ایشان از ابتدا ورشکسته بود و این رویدادهای فوق آن حقیقت را روشن میسازد. این طرفداران افسانه مارکس به حقیقت روبرو هستند که چسان

مردم آلمان شرق رهبران مملکت را از مقامش دور و برطرف کردند. همچنان در چکوسلواکیا، هنگری، رومانیا، بلغاریا که گوشت و پوست از استخوان کمونیزم ربوده شد.

تاریخ جدید، ستالین و ایشان را غلط ثابت کرد این ریوژی نست ها با وجود این رویدادهای تاریخی گیچ کننده آواز خود را بلند نمی کنند و حتی به نعره های آنانیکه در کوچه های پراگ، لیپ زیک رژه رفتند، گوش نداده تغییر عقیده نمیدهند.

نیکولای چاوسیسکو رئیس جمهور رومانی از جمله اشخاص سرسخت کمپ سوسیالیزم بود که در برابر خشم و قیام مردم رومانیا مقاومت کرد و خواست که راه فرار را جستجو نماید، اما از طرف مردم گرفتار و توسط یك محکمه انقلابی او و خانمش تیرباران شدند.

اردوی هنگری اولین پیش گامانی اند که بخشی از پرده آهنین بدنام را که بلاك شرق را از غرب در اطریش جدا می ساخت، برچیدند. زیر نام پالیسی اصلاحات حکومت فاصله دوصد و هفتاد میل استحکامات روبه نابود شدن رفت؛ زیرا که سیاست دیگران کهنه شده است.

کرنیل بلازس امر گارد سرحد بیان داشت که برداشتن این موانع که هفتصد هزار دالر خرج داشت تا آخر سال ۱۹۹۰ به پایان خواهد رسید. الکسندر سال ژی نیتسین در کتاب خود آرچی پی لاگو (کمپ خدمات شاقه) که مدت یازده سال را در آن کمپ به صفت بندی سپری کرد. امروز به صفت منبع الهام یا خبر دهنده خوش در میان مردمان روشنفکر روسیه شناخته میشود.

وی پیشبینی کرد که کمونیزم سقوط میکند، همچنان از وضع بندیخانه و زندان و مقامات شوروی که با محبوسین چه نوع معامله مینمایند و یك سلسله افشاگریهای دیگر باعث اخراج وی از شوروی گردید. اکنون طرفداران و علاقمندان وی میخواهند که جاده، را بنام وی نام گذاری نمایند. وی میگوید که امپراتوری شوروی باید از بین برود و سیستم کمونیزم جای خود را بیك حکومت دیموکراسی مانند پادشاهی خالی کند. هفت فبروری ۱۹۸۹ آقای برژنسکی گمان خود را در مورد یك روسیه آینده که در اخبار واشنگتن تایمز به چاپ رسیده است چنین خلاصه میکند: بریژنسکي میگوید که سیستم اتحاد شوروی از درون خورده میشود سیستم شوروی در مرحله بحران آخرین قرار دارد، وی به مفکوره غیر برگشت به اقتصاد گذشته، فشارهای نژادي و همچنان خطرات آنی خشونت به ماقبل از طرف ملی گرایان روس روبرو میباشد.

آقای بریژنسکي این مطالب را در برابر مخبرین مدیران واشنگتن تایمز اظهار کرد، وی گفت: ما در غرب کار نکردیم که سبب تحریك ین جنبشها در اوکراین، بالتیك و ملی گرایان

(۱) ایرج ۲ بیکر وغیره

اسلامی که تا هنوز قدرت دینامیك تکان دهنده به حساب میروند، شویم.

وی اظهار داشت که اتحاد شوروی قادر نشد تا خواسته ها و مشکلات طوایف را به صورت موثر در مرحله اجرا بگذارد که این خود یك ناکامی تاریخي به حساب می آید. سیستم مذکور در مرحله بحران آخرین قرار دارد و این بزرگترین حادثه ایست که به ابعاد وسیعی در جهان اتفاق میافتد.

بریژنسکی که مشاور امنیت ملي در زمان جیمی کارتر رئیس امریکا بود علاوه میدارد تنها در دو هفته که گذشت، استونیا و لتوانیا بدون مشورت شورویها نماینده گان خود را به شورای اروپایی و پارلمانی اروپایی در استراسبورگ فرستادند. اثر بریژنسکی بنام (ناکامی بزرگ) تولد و مرگ کمونیزم در قرن بیست در ماه آینده به چاپ میرسد.

وی یادداشت مینماید که در سال گذشته اضافه از سیصد آشوب در جمهوریتهای غیر روسي شوروی به مشاهده رسیده است. در یادداشت علاوه میگردد که مخالف عقاید غرب زراد خانهء عظیم اسلحه در دست افراد میباشد که قسماً از جنگ دوم جهانی باقیمانده و قسماً از فابریکه های مهمات سازی به سرقت گرفته شده است. بریژنسکي میگوید: روزنامه پراودا قزاقستان اطلاع میدهد که ملیونها اسلحه در دست اشخاص میباشد و در نا آرامی ارمنستان در سال گذشته بمب های دستی از جانب مردم پرتاب شده است. اتحاد شوروی اکنون به انفلاسیون و کسر بودجهء بدتر از امریکا روبرو میباشد. کسر بودجه سی فیصد بودجه و دوازده فیصد تولید غیرخالص ملی را تشکیل میدهد که آن به مراتب بلندتر از کسر بودجه ارجنتاین و برازیل می باشد.

در منطقه سویرلوفسکی بنابر فقدان گوشت، جیره بندي شده است، برای فی نفر در یك ماه چهار پوند ساسچ تهیه دیده اند و پنج پوند گوشت در یکسال آنهم در روز ماه می و تجلیل از سالگرد انقلاب روسیه به مردم توزیع شده است. بریژنسکی میگوید: گرباچوف به خاطر پیشبرد ریفورم اقتصادی شوروی تا کدام حد به کمك های غرب احساس ضرورت میکند و وی حاضر است، در بارهء موضوعاتیکه در گذشته احتمالش نمیرفت به گفتگو بنشیند.

گرباچوف آماده گي میگیرد تا چهار جزیره کوریل را که روسها در ختم جنگ دوم جهاني از جاپانی ها به زور صاحب شده بودند، به جاپان اعاده نمایند و عوض دریافت اعتبارات از دنیاي غرب، دیوار برلین را چپه خواهد کرد. بریژنسکي میگوید که هر نفر شوروی ریفورم میخاییل گرباچوف را شباهت نزدیك به دوران تزار الکساندر دوم میدهد و

میدانیم که چه بلا بر سر او آمد. تزار در سال ۱۸۸۱ در جاده سینت پترزبورگ توسط بمب یك تروریست هر دو پایش به هوا پرید و به قتل رسید. بریژنسکی علاوه میکند ناآرامی های ملی گرایی و نژادی در درون اتحاد شوروی و اقمار اروپای شرقی اش میخاییل گرباچوف را در خشونت عقب گرایی سنتی میان دو ملی گراي روسیه بزرگ و لشکری روبرو ساخته است و میگوید تغییر اضافه تر ناگهانی بزرگ در پولیند شاید به بی اعتباری ریفورم سیاسی رهبر شوروی لطمه بزند که آن موجب بوجود آمدن یك حکومت عسکری در ماسکو خواهد شد. بریژنسکی میگوید در آن وقت دخالت شوروی در پولیند بعید به نظر نمی رسید باین ترتیب توازن قوای نظامی را در خود اتحاد شوروی برای بار دوم تنظیم خواهد کرد. و ما شاهد یك دوره زیاد بحران به تعقیب دورهء رکود ادعای نشنلیزم روسیه بزرگ خواهیم بود.

در یازدهء اپریل ۱۹۸۹ مردم گرجستان مظاهره عظیمي را براه انداختند و پولیس شوروی دفعتاً دست به اسلحه برده و شروع به فیرهای هوایی کردند، در نتیجه هژده تن به قتل رسیدند. ادوار شیوارد نازی وزیر خارجهء شوروی که از مردم گرجستان میباشد غرض آرام ساختن مردم به آنجا اعزام گردید. قیود شب گردي نافذ و از تشکیل اجتماعات منع بعمل آمد.

روسها توسط تانك ذره پوش ها هر جای را مراقبت مینودند، لیکن در یونیورستی تیبي لیسي اعتصاب همچنان ادامه داشت. بعضی از اهالی نوار سیاه به سر کرده بودند و آن روز را یکی از روزهای ماتم ملی اعلان نمودند. در ماه نوامبر عساکر، تانکها و غیره به ارمنستان و آذربائیجان فرستاده شدند تا سبب فرونشاندن ناآرامی میان ارمنها و آذربائیجانی ها شوند که در نتیجه نود نفر در آنجا کشته شدند، استونیا، لیتویا، لیتوانیا که ۷/۹ ملیون نفوس دارند از شوروی آزادی میخواهند. ازبکستان که ۱۹/۶ ملیون نفوس دارد به صفت یك کشور اسلامی نماینده گان زیادتر سیاسی میخواهد. اوکراین که دارای ۵۱/۲ ملیون نفوس دارد اختیارات بیشتر توقع میکند. آذربائیجان که نفوسش به ۶/۹ ملیون میرسد و یك خصومت دیرینه در بالای ناحیه ناگورنو قره باغ با ارمن ها دارد هم در تلاش آزادی افتادند و مردم به طور مسلح علیه عساکر شوروی قیام نمودند و حتی یك تعداد ایشان به ایران پناه بودند.

ارمنستان ۳/۴ ملیون نفوس دارد هم خودمختاری میخواست و ملداوي که دارای ۴،۲ ملیون نفوس و اصلاً رومانیایی هستند زبان رسمی خود را تقاضا داشتند.

تــاج شــاهــی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ور خود از تخمه جمشید و فریدون باشی

عده‌ء از کمونستان و حرافان با همدستی دشمنان فرصت طلب ، کشور را به بدترین صحنه های تراژیدی جگرخون کننده تبدیل کردند، سرزمین آباد را بیك دشت باپر و جامعه با سواد را بی سواد ساختند. در پف و دروغبافی ها و کذب های شرم آور شان که کوه ها داشت از خجالت ناپدید میشد، اما نتوانستند موفقیتی بدست آورند.

مردم اصیل کشورمان به مراتب رساتر از سیاست مداران بی سیاست در رأس اداره کشور بودند. مردم ما حفر تونل سالنگ و احداث سرك قندهار و هرات و همچنان پروژه های دیگر روسی را که نمای بزرگ داشتند، شگون نامیمون گرفته و آنرا مقدمه نفوذ بالترتیب روسها به جانب این کشور میدانستند. یکتن از ریش سفیدان اندرآب بنام نورمحمد جدران در شروع این پروژه بمن گفت: شورویها پروژه‌ء سالنگ را برای به ثمر رسانیدن اغراض اشغال گری میخواهند در وطن ما پیاده نمایند، مگر ما مردم از ظلم، جفا، جنایت، قتل عام و بریدن سینه های زنان در بخارا توسط این اشغالگران بی خبریم. ظلم و استبداد این طایفه در تمام مناطق مسلمان نشین آسیای میانه، قفقاز و غیره قرنها دوام کردتا که منابع مقاومت در اثر حملات پیگیر این غول جهانخوار ـ کوچکترگردید. عشایر ابحاذ و سکنه‌ء قوبان فوقانی، چرگس ها، مردمان چیچن و لزگی شرق کوه های قفقاز اضافه از نیم قرن علیه پترهای روسی مبارزه کردند. مبارزات مدافعین اسلام و وطن به سرکرده گی قاضی ملامحمد صفحه زرین کار در تاریخ اسلام از خویش به جا گذاشت، همچنان حمزه بیگ و امام شامل قهرمانی های در عالم بشری و دلیری و شجاعت از خویش نشان داده اند. نبرد دارالقصر یکی از جنگ های امام شامل میباشد و پیکار دیگران در سال ۱۹۳۹ علیه جنرال گراب روس است. طبقه‌ء اناث اهالی قفقاز یکجا با مبارزین دیگر از قلعه اخولقه علیه متجاوزین روس به جنگ پرداختند این زنان قهرمان نه اینکه به روسها تسلیم نشدند، بلکه خویش را از ارتفاعات آن حصار به پایان انداختند تا دست ناپاك متجاوزین به جان ایشان تماس ننماید.

سفری داشتم از قندهار به هرات، این سرك کانکریتی عظیم به آن پهنا و ضخامت که مسلماً توجه همه را به خود جلب مینماید، راکبین موتر سرویس در باره‌ء اهداف سیاسی این سرك سخنان بالا و پایین میگفتند و بیان داشتند که شوریها این شاهراه را به خاطر اهداف درازمدت شان احداث نموده اند، تا در موقع مساعد طیارات شان به روی آن نشست و پرواز نمایند.

به چشم سر دیدیم که تمام وسایط نقلیه، تانکها، توپها، زره پوشها، لاری ها جیپ ها و غیره از طریق همین شاهراه ها داخل میهن ما شده اند و بخصوص سالنگ در بخش حصول

مرام اشغال گري سخت کارگر افتاد. روسها با اغفال نمودن افکار و احساسات عدهء از وطن فروشان، کورکورانه خود را درگیر ماجرای شرم آور تاریخی در کشور ما نمودند. دیری نگذشت که در تاب و پیچ و جست و خیز سیاست مداران جهان صلح دوست و مسلمان و همچنان مبارزه بی امان قهرمانان وطن ما سر و پای خود را گم کردند. یکی از سیاست مداران امریکایی به رئیس جمهورمحمد داود گفت که افغانستان رفته رفته به یك کشور کمونستی تبدیل میشود. وی در جواب گفت، مگر ما از واقعه کشور چکوسلواکیا بی خبریم؟ چونکه گفتار و پندار زمام داران مملکت راه انشعاب را می پیمود، قدرت و نفوذ حکام وقت رو به پوسیدن می رفت. حکومت محبوبیت خود را بنابر عوامل هرج و مرج در تمام گوشه و کنار مملکت از دست داد؛ زیرا که جوانب غرض یك تعداد فریب خورده گان را که صفت دستپاك را داشتند به ماجراجویی کشانیدند و با دسیسه و توطئه اکبر خیبر راه تجاوز نظامی و اشغالگری شانرا به طرف وطن ما هموار نمودند.

بریژنف دفعتاً این ادعای امریکا را که اتحاد شوروی گویا به آن مملکت عسکر پیاده نموده است، تکذیب کرد و بعداً بریژنف اظهار نمود که ارسال قوا به آن کشور کار ساده نبوده لیکن حزب و بیروی سیاسی به مطالعه همه جانبه دست به چنین عملی زده است.

در جای دیگری روسها ادعا میدارند که در نیمهء دسامبر سال ۱۹۷۹ شانزده درخواست از جانب رژیم تحت الحمایهء خویش دریافت داشته اند تا قوا به آن کشور اعزام شود؛ زیرا که ضد انقلابیون ایشان را وارخطا ساخته است. در نتیجه این بی تفاوتی ها و شتابزده گي روسها که ملیونها مردم شریف و نجیب و بیدفاع وطن مورد هجوم برهنهء روس امپریالیزم قرار میگیرند، به زندان ها میروند، قتل عام میشوند، ناپدید و یا معیوب میگردند و ملیونهای دیگر که آواره، سرگردان و بی وطن گردیده اند، یتیم بی نام و نشان به اینجا و آنجا پراگنده شدند.

مردم آزاده و مسلمان ما هرگز این جرم عظیم دزدان تفنگ دار را که به ملت ما جبراً تحمیل شده اند، فراموش نخواهند کرد.

انقلاب را نجات بدهید

طبق گزارش معاون شعبهء استخبارات روسیه در کابل، گرفتن قدرت سیاسی توسط کمونستها در اپریل ۱۹۷۸ کریملین را حیران زده ساخته بود. شاید همین علت بوده باشد که رادیو ماسکو در خبرهای روسی خود این واقعه اسفناك ملی را نه انقلاب بلکه پیری واروت خواند و بریژنف به ارسال قوای نظامی به رژیم تره کی در مرتبهء اول خودداری کرد.

ماسکو در ارتباط باین رویداد به تره کی نامهء ارسال داشت و مصیبت بزرگ را ازین کودتا توقع میبرد. چونکه روسها در یك وضع انجام شده قرار گرفته بودند. متفکرین بخاطر پیروزي کشور دیگر سوسیالیستی از رژیم کابل در افغانستان حمایت نمودند.

بدست آوردن قدرت سیاسی از طریق کودتاها و توزیع قدرت سیاسی میان گروه ها بنابر معاذیری عملی نمیگردد، مسلماً که به بروز اختلافات و انشعاب کمك فراوان می نماید.

دیدیم که در بهار دیگر توطئه ثور روبه ناتوانی نهاد، خلق و پرچم میان هم افتادند که کریملین نشینان را بار دیگر حیرت زده ساخت. کلانترهای کمونیست در کابل به رفقای روسي خود به طور خصوصی گفته بودند که هیچ پشتیبانی و طرفداری از ناحیهء مردم راجع به اوشان به ملاحظه نمی رسد و از سرازیر شدن اسلحه به داخل افغانستان از طریق پاکستان و ایران شکایت داشتند. شاگردان لنین با استفاده از روحیهء پاك و معصومانه اولاد وطن مرض بداخلاقی و جاسوسي را در میان مردم پخش و پراگنده کردند که به زودترین فرصت اهمیت ارزش و بافت سنتی قوم و خانواده را از میان بردند و در اثر چنین کردار بی پندار همه گان پر و بال خود را در لمبه های آتش بیخردي طالبان مکتب ماسکو سوختند، سوزش این زخم های ناسور قرون متمادي روح و جسم وطنداران مسوول و با احساس و ژرف فهم را شکنجه و عذاب خواهد نمود. در هژدهم مارچ ۱۹۷۹ تره کي به کریملین تلفون زد و گردن خمی نمود تا ماسکو انقلاب ثور را از خطر چپه شدن نجات بدهد.

وضع نهایت پریشان است و روبه بدتر شدن میرود، تره کی هراسیده و وحشت زده به صدراعظم شوروی گاسکین چنین گفت: ما به کمك های تخنیکی و عملی اسلحه و افراد ضرورت داریم. وی از ماسکو تقاضا داشت تا به خاطر نجات شهر محاصره شدهء هرات عساکر فرستاده شود، اگر ضرورت بیفتد، طیارات و تانکها به رنگ افغانی، رنگ و تاپه

شود و تعهد کرد که هیچکس آنرا ارزیابی نخواهد کرد.

گاسگین در جواب گفت: چرا کمونست های افغانی نمیتوانند که از میان خود طبقهء کارگر نیروی جنگی را بسازند؟ تره کی در جواب گفت که طبقهء کارگر در افغانستان بسیار کوچك است و دو روز بعد وی در رأس نماینده گی رژیم کابل در ماسکو ظاهر شد. گرومیکو وزیر خارجهء دی میتری اوستینوف وزیر دفاع، کاسگین صدراعظم پاسخ حکومت شوروی را راجع به کمکهای برادرانه به وی رساندند. ما تا جائیکه امکان دارد مشاورین و لوازم ضروری و نظامی به شما معاونت خواهیم کرد. لیکن این یك خطای بزرگ است، اگر قوای زمینی به شما داده شود. کاسگین گفت: دخول عساکر ما به افغانستان تخلف از اصول جامعهء بین المللی است و در بسا ساحات نتایج فوق العاده منفی را به بار خواهد آورد.

طبق گزارش رسمی اتحاد شوروی، کریملین به آنها صلاحیت داده بود تا در قضایا به مقامات بلندپایه حکومت شوروی وکالت نمایند. کاسگین ادامه داده گفت: دشمن مشترك ما و شما فقط انتظار میکشد که چه وقت قشون ما در افغانستان ظاهر می شود و این دست آویزي خواهد بود تا اوشان باندهای مسلح را داخل کشور نمایند. با رفتن قشون ما به کشور شما وضع بهبود نخواهد یافت، برعکس بدتر خواهد شد. عساکر ما صرف با یك متجاوز خارجی معامله نخواهند کرد، بلکه با تمام مردم شما و مردم هرگز این معامله را عفو نخواهند نمود. نوشته های کریملین این گفت و شنود را چنین تحلیل میکند که تره کي مثل یك تاجر در مارکیت کابل که از جانب شوروی چیزی بدست آورد، از چاپلوسی زیاد کار میگرفت و گفت ما به هیچ طرف اینقدر نزدیك نشده ایم مثلیکه با شما شده ایم. تره کي گفتار ساده لیکن تخنیك عالی صحبت را داشت. به مجردیکه طرف شوروی یك درخواست ویرا میپذیرفت، درخواست دیگری را به پیش میکشید. بطور مثال:

۱- اوستینوف: ما یك قطار هیلکوپترهای ام - ای - ۲٤ به شما خواهیم داد.

۲- تره کی: پیلوتها چطور میشود اگر شما آنرا برای ما متعمد نشوید ما مجبور از رفقای کیوبایی و یا ویتنامی آنرا بدست آوریم.

۳- اوستینوف: برعلاوه مشاورین، متخصصین نظامی به شما کمك خواهیم کرد.

٤- کاسگین: ما برای شما مقدار صد تُن غله میفرستیم.

۵- تره کی: ما کم از کم به سیصد تن غله ضرورت داریم.

٦- کاسگین: خیر، دوصد تن غله دیگر از امریکا خریداری مینماییم و دوباره بالای شما میفروشیم.

۷- تره کی: ما که پول نداریم.
۸- کاسگین: در بارهء توسعه اعتبارات علاوه گی تان فکر میکنم.
۹- تره کی: ما بیك دستگاه قوی رادیویی که خبرهای تبلیغاتی ما را به جهان پخش کند ضرورت داریم.

در آخر سال مذکور قشون روسی به کشور افغانستان سرازیر شدند. هفتصد نفر عسکر پیاده نظام جملی بنام تکنشن های میدان هوایی در میدان هوایی کابل پیاده شدند تا از طیارات شوروی محافظت بعمل آورند. مشاورین روسي در هر واحد امنیتی نظامی افغاني تا سطح بتالیون سنجاق شدند.

تغییر خط السیر

در دسامبر ۱۹۷۹ تره کي توسط امین از قدرت برانداخته شد. اتحاد شوروی هیچگاه بالای امین اعتماد نداشت؛ ویرا نهایت تشنهء قدرت سیاسی میدانست و نسبت به پایه داری عقیدهء وی مشکوك بود. امین یك کمونست سخت دل بود، وی در تجلیل انقلاب اکتوبر در افغانستان گفت: افتخار میکنیم که همسایهء شوروی هستیم. لیکن جان مطلب اینجاست که حفیظ الله راضی نبود که شورویها ویرا در تمام امور کشور داري مستقیماً رهنمایی کنند؛ زیرا که وی از قضاوت آیندهء تاریخ میترسید که البته آن به ذوق و سیاست روسها سازگار نبود. قرار گفتهء ماروزوف که وی مینویسد: به مجردیکه امین به قدرت رسید برخورد سخت با دیپلوماتهای شوروی در کابل نمود. یکتن از صاحب منصبان پغمانی که درجه لوا مشری داشت و موظف در ارگ کابل بود و در خیرخانه در همسایه گي با من زنده گی میکرد، برایم قصه کرد که حفیظ الله امین، پوزانوف سفیر شوورری را سیلی سختی برویش زد، لیکن شورویها به نسبت هتك حرمت شان در هیچ جا ازین موضوع یادآور نشدند، پوزانوف به ماسکو توصیه کرد که این عمل انجام شده را بپذیرند؛ زیرا که تره کی یك شخص ضعیف و وقت گذران بود و علاوه داشت که امین شخص نیرومند است و با وی باید مراوده داشته باشیم و از او حمایت نماییم، لیکن دستگاه جاسوسی روسیه مخالف پیشنهاد پوزانوف باین عقیده شد که غصب قدرت سیاسی از جانب امین قیود و سختگیریهایی به میان می آورد که عکس العمل آن وضع مخالفین را بهبود و استحکام می بخشد و اوضاع هنگامی رویه بهتر شدن میرود که حفیظ الله امین از میدان سیاست کنار رود و وحدت حزب بر سر اقتدار اعاده

گردد. طبق محاسبهء مارازوف کی جی بی پیشنهاد میکند که دخالت مستقیم عسکري درین رابطه ضروری میباشد و این خط مشی سازمان جاسوسي شوروی مورد پسند ماسکو قرار میگیرد.

در ۲۹ اکتوبر کمیتهء دفتر سیاسی شوروی در ارتباط به موضوع افغانستان اخطار کرد که امین خیال پاك کاری حزب و مخالفین دولت را دارد و از علایم تذکر داد که رهبر جدید میخواهد سیاست خارجی میانه را پیروی کند. در اخیر اوراق و اسناد از ارکالیف بیروی سیاسي، امین را در ارتباط با وفاداری اش به اتحاد شوروی غیر صمیمی میخواند و راپور پیشنهاد شده توسط گرومیکو وزیر خارجه، و استینوف وزیر دفاع، اندروپف رئیس کی جی بی و بوریس پونوموریف مدیر حزب کمونست در ارتباط با احزاب برادر و بریژنف امضا شد.

این ها اشخاصی اند که پالیسی و چگونه گي اوضاع افغانستان را در هفته های تهاجم زیر مطالعه داشته و رهبری میکردند و صدراعظم شوروی، کاسگین که مصروف بررسي احوال داخلی کشور شوروی بود.

در عین زمان واحدهای نخبهء کی جی بی تحت عناوین رنگارنگ به افغانستان نفوذ کردند. گروپ یا دسته z که به شبکه مسلح جاسوسی خارجی کی جی بی اطلاعات میرساند، در برج نوامبر به کابل رسیدند که وظیفهء محافظت سفارت شوروی را عهده دار گردیدند.

طبق اسناد، در ابتدای دسامبر بیروی سیاسی امر صادر کرد که تا یك گردان موتوری به غرض حفاظت از محل اقامت امین به کابل اعزام شوند.

در دوازده دسامبر ۱۹۷۹ طبق گزارش مقامات رسمي اتحاد شوروی در جلسه خصوصي بیروی سیاسی در رأس بریژنف شخصی که میخواست جریان حوادث را دوباره اعمار نماید، فیصله شد که به افغانستان تهاجم صورت گیرد.

چرنینکو فیصله بیروی سیاسی را یادداشت نمود که بعداً روسها آنرا از دفتر اوراق دفتر سیاسی بدست آوردند و در برابر چهارصد دالر به اخبار واشنگتن پُست فروختند. کاسگین درین جلسه حاضر نشد و احتمال میرود که وی مخالف تهاجم شوروي به افغانستان بوده باشد. دیگر همه أعضای بیروی سیاسی بر اثر اصرار آقای بریژنف آن سند را امضا نمودند. میخاییل گرباچوف که به هنگام هجوم نظامی شوروی به افغانستان، عضو بیروي سیاسی ولي فاقد رأی بود، ادعا نمود که با وی درین مورد مشوره نشده است.

حمله بر قصر:

در ۲۳ دسامبر جوقه الفا تروریست کی جی بی به کابل پرواز داده شدند مانند دیگر اعضای گروپ به نیکولای بیرلیف Nikolai Berlive گفته شد که برای انجام ماموریتی در افغانستان سه ساعت وقت دارد، و او خود را به عجله آماده، آن ماموریت کرد. طبق گزارش اخبار کمسمولسکیه پراودا در ۲۷ دسامبر درحالیکه تهاجم در کشور افغانستان جریان دارد کماندوهای جوقه الفا هدایت دریافت کردند که به اقامتگاه حفیظ الله امین رئیس دولت حمله کنند. اقامتگاه رئیس دولت در کابل توسط سیصد نفر عسکر وفادار به وی حافظت میشد، همچنان سیصد عسکر عادی دیگر.

عساکر روسي بنام گروپ Z و دیگر قوای زمینی تربیت دیده روسی که جمعاً بیك هزار میرسید، توسط یك ستون زرهی موتوری از طریق باریکه که از بالای تپه توسط محافظین مسلح امین بالای عساکر روسی آتش باری میشد به پیش رفتند.

بیرلیف به مخبرین چنین گفت، وقتاکه به قصر رسیدیم، وی و رفقایش از طریق زینه ها به منزل دوم جاییکه دفتر امین واقع بود، رفته و در آنجا حمله برده شد. کدام کس توسط بمب دستی به اتاق مطالعه امین حمله کرد. حفیظ الله امین ملبس بیك پیراهن نوع ادی داس و نیکر کوتاه آبی مشت زنی (بوکس) که تفنگ در دست داشت از اتاق خود به عجله بیرون شد و در آن واحد مورد اصابت مرمی قرار گرفت و از پادرآمد. و آنگاه ماسکو مصروف طرح های بود که چسان ازین بدنامی تاریخی در برابر جهان دفاع کند. چنین گفته میشد که امین گویا به انقلاب خیانت کرده است و باعث کُندی و رکود سوسیالیزم گردیده است. ازین لحاظ نیرو سالم در حزب کمونست افغانستان درخواست کمك نظامی از اتحاد شوروی نموده است.

در ۲۷ دسامبر، روزیکه روسها به اقامتگاه امین در کابل حمله کردند، حزب کریملین متحد المآلی را مخفی به تصویب رساند و سران کمونست ها رااز طریق آن مطلع ساخت که حتی کمونستهاي اتحاد شوروي از عمل شورویها در افغانستان نکوهش میکردند. درین متحدالمال مطالب طوری گنجانیده شده بود که احساسات مردم شوروی را علیه آن رم داده باشند. یعنی که موفقیت های انقلاب ثور و دستاوردهای رژیم دیموکراتیك در خطر نابود شدن میباشد.

این یك مطلب امیدوار کننده برای کریملین بود که نیروهای تاریخ جهانی به عقب بر نمیگردد و کمانظران تماماً جنبش آزادی و تپ و تلاش های ملل را که تازه از قید استعمار رهایی یافته اند خواستند تا آنها را در حلقه استعمار جدید بکشانند درحالیکه شرایط جهانی

درین عصر پر از انکشافات در ساحات مختلف قطعاً به آن سازگار نبود. کریملین صرفاً باین دل خوش داشت که مارکسیزم شکست ناپذیر میباشد. انگلیس ها به کشتی غول پیکر خود تایتانیك هم کلمهء غرق ناپذیر را داده بودند، ولی چسان در سال ۱۹۱۲ آن کشتی با آن عظمت زیبایی و جلالی که داشت غرق گردید.درین طرح مخفي علاوه شده بود، زمانی کشور به جانب اردوگاه سوسیالیزم قدم بر میدارد که دیگر به عقب برنگردد، در غیر آن تمام تار و پود ساختمان امپراتوری شوروی پارچه - پارچه خواهد شد.

بیت رایس ویب مؤلف Beatrice Webb میگوید: «مردم پیر مسخره آمیز شیفتهٔ مهرورزان خود می شوند، من احساس بزرگی مینمایم که عاشق کمونیزم شوروی شده ام». از اینجا بود که شورویها ببرك کارمل عاشق کمونیزم را با تمام رسوایی که عکس العمل بین المللی را نیز در بر داشت، واجد شرایط تشخیص داده تا او را جانشین پالپوت افغانی نمایند و در میان هزاران غریو طیارات، ماشین آلات نظامی و جنگی وی را به کابل آوردند. در حقیقت این تغییر سیاست شورویها در راه بدست آوردن احساسات خوشبینانه افغانها تجویز بدی نبود؛ زیرا که از آن بعد مردم توانستند تا اندازهء خود را معناً و جسماً آزاد فکر نمایند. ببرك در خطابه خود از طریق رادیو بیرون مرزی، امین را یك آدم کش حرفه یی توصیف نمود و علاوه داشت که ماشین شکنجه امین شکست.

ببرك، امین را نوکر امپریالیزم امریکا خواند و به مردم وعده پر و بال زدن در فضای آزادي داد. ولی نگفت که او (خودش) نوکر کیست؟ وی برای عساکر بیان داشت: انقلاب کبیر ثور را بدون رعب و ترس از شر دشمنان داخلی و خارجی پاسبانی مینماید. و اضافه کرد تا زمانیکه دخالت ها در امور داخلی افغانستان ادامه داشته باشد، او کمك های بیشتری از اتحاد شوروی و دیگر کشورهای صلح دوست جهان مانند؛ ویتنام، کیوبا، ایتوپیا، انگولا و عربهای فلسطین تقاضا خواهد کرد. در نهم جنوری کارمل شش هزاربندي سیاسی را از محبس پلچرخی رها کرد و در جولاي همان سال وی اظهار داشت که پانزده هزار بندی سیاسی را از بند رها نموده است. کارمل مربوط به جناح پرچم بود قسمیکه تره کی و امین منسوب به گروه خلق بودند. قبل از آمدن کارمل به کابل روسها به قصر دارالامان جاییکه حفیظ الله امین اقامت داشت، حمله بردند، زد و خورد شروع شد و در زیر یکی از ذره پوشهای مخصوص شورویها، اسدالله سروری رئیس پولیس مخفی تره کی که مردم کابل به وی نام کنیگ کانگ را داده بودند، شخ و یخ مانده بود، وی قبلاً بنابر دسیسه قتل امین به سفارت روسیه گریخته بود. باداراتش این خون آشام را به خاطر چنین فرصتی در سفارت ذخیره کرده

بودند و در شب کشته شدن امین، ویرا به قصر برده بودند تا انقلاب را دوباره احیا نماید. بیرلیف به اخبار ماسکو گفت که سروری از نهایت ترس به مرده میماند. وقتی‌که وی به منزل دوم قصر برده شد و جسد امین را مشاهده کرد، گویا که کسی در پشتش دوبال نصب کرده باشد، از نهایت خوشی بانگ زد و شادی نمود. کردار و پندار جارج برناردشاه و جین پاول سارتری، جان رید، بیت رایس دیب، والتر دورانتی، هاربیرت مارکوس و غیره انگیزهٔ بود که لنین، ستالین و پیروهای ایشان را صرف نه در راه نابود کردن ملیونها انسان در سراسر جهان یا توسعه و انکشاف ایدیولوژی کمونستي و توسعه طلبی امپریالیستی ترغیب نمود، بلکه توتالی تارینیزم را به وجود آوردند که تنها لنین، ستالین و امثال ایشان میتوانستند، بخاطر اداره اوضاع و احوال انسان ها حاکمان مطلق باشند.

بلی! در ابتدا همه تشنه و گرسنه سخنان بودند که از حنجره کلانتر بلشویك ها به جهان پخش شد. یك نظام که انسان ها با او به حیث یك حادثهء تازه که از طریق انقلابات مختلف روی صحنه ظاهر شده است، ضرور یکنوع احساس خوشبینی به ملاحظه میرسد.

لیکن بعدتر دیده شد روزالوکسمبورگ، بوریس سوداربن، بوریس نیکلاوفسکی با لنین قطع رابطه نمودند؛ زیرا که استراتیژی و تاکتیك لنین تمام آرزوها را بخاطر دیموکراسی در شوروی ناممکن ساخت، تکتیك های مزورانه لنین و ستالین که کذباً از طریق اخبار و رادیو در داخل و خارج شوروی پخش میشد، عقاید جهانی را تحت تاثیر قرار داده بود. والتر دورانتی نماینده نیویارك تایمز در ماسکو هم از جمله کسانی است که نهایت زیر تاثیر گفتار و کردار بلشویك ها رفته بود. وی میگوید درینجا از ناحیه گرسنه گی تلفات به ملاحظه نمی رسد، اما تلفات بخاطر امراض از ناحیه کمبود خوراکه بسیار زیاد میباشد، هرگونه اطلاعات به موجب قحطي در شوروی مبالغه آمیز و دارای تبلیغات خصمانه میباشد؛ درحالیکه در سال ۱۹۲۹، ۱۹۳۲ تنها در اوکراین پانزده ملیون انسان از گرسنه گی هلاك شدند.

شورویها درحالیکه کمونیزم نفس های آخرین خود را میکشید، بخاطر جبران ورشکسته گی اقتصادی، سیاسی و پخش ایدیولوژی منحوس مارکسیستی به کشور کوچك و همسایه جنوبی خویش دیوانه وار تجاوز نظامی نمودند، از شرارت و واهمه این هیولای خون آشام مردم به پاکستان، ایران و غیره کشورها و جهان گریختند؛ ولی دلاوران پاسبانان در سراسر کشور عزیز علیه متجاوزین و نوکران ایشان سال ها در سنگرهای داغ نشستند، تا از شرافت، ناموس، عقاید و تمامیت ارضی میهن، مردانه دفاع نمایند.

سیدمحمد علی لم لم، سید جگرن، پیشو، تورن افغان، مرلوی شفیع، تورن نصیراحمد

از لوگر، تورن اسماعیل، تورن ملنگ، حاجی عبداللطیف، قاری بابا، عبدالقدوس گادی ران، ذبیح الله، احمد شاه مسعود، (بهادرخان و حاجی عبدالقدوس اندرآبی) و هزاران نجیب زاده های دیگر که در تاریخ کشور آریانا نام جاودان کمایی کردند. چونکه بغض و بدبینی در دلهای بعضي ها بهایت ریشه میداشته باشد نه از کمونست ها خوششان می آید و نه از مبارزین که علیه اشغالگران می جنگند و سخنان غیرمسوولانه به این و یا آن میزنند و میگویند که احمدشاه مسعود با روسها همدست میباشد، اینها همان قماش مردم میباشند که در زمانش اعلیحضرت امان الله را نیز به چنین و چنان تهمتی میساختند. احمدشاه مسعود در آن سن و سال که از تجربه سیاسی هیچ برخوردار نبود، ولی تکتیك هاي وی شورویها و رژیم کابل را هرگز بی درد سر نگذاشت. شخصی که هرگز ارتباطات با شبکه های جاسوسی شرق و غرب پاکستان و غیره نداشت و چون دیگر فدائیان وطن به موجب شایسته گی و احساس عالی وطن دوستی در زیر ریزش باران مرمی های هوایی و زمینی و صدها شیطنت و دسایس روسها و نوکران شان احساس خسته گی ننمود. این نوکران اجنبي ویرا به فروش لاجورد، زمرد و غیره تهمتي میسازند. اي برادر آیا میتوان با شکم گرسنه جنگید؟

از نظر تحقیقات معدن شناسان - افغانستان حتي از مواد معدنی تیل بصورت قابل ملاحظه غنی میباشد. جان اف شوردر John F. Shroder و جی ریستری سینز، جغرافیادانان راجع به مواد معدنی این سرمایه با ارزش می نویسند: روسها از زمان تزار غنای طبیعی این کشور را نزد خود مخفی داشته بودند. مواد معدنی معروف این قسمت از ناحیهء جهان عبارتند از مس، آهن، سرب، جست، قلعی، سیماب، کروم، لی تیوم، تانگ ستین (فلز سخت که در صنعت برق بکار میرود)، نیوبیوم، طلا، یورانیوم همچنان سنگهای قیمتی دیگر. این کشور از ذخایر مواد سوخت مانند هائیدروجن، کاربن به شمول زغال سنگ، لیگ نایت (زغال سنگ چوب رقم)، زغال سنگ خام، پیپ به حجم کلانی غنی میباشد. لذا شورویها نه کمونست های افغانستان را دوست داشتند و نه مردم افغانستان را، بلکه به منابع سرشار طبیعی این کشور چشم دوخته بودند.

به هموطنان تنگ نظر خویش اطمینان میدهم که لاجورد بدخشان و زمرد پنجشیر باین زودیها خلاص نخواهد شد. نیرومندترین اشخاص دفتر سیاسی روسیه به روز پنجشنبه ۱۳ نوامبر ۱۹۸۶ طبق معمول گرد هم جمع شدند تا در بارهء تغییرات سیاسی گرباچوف رئیس کمونست جر و بحث نمایند. میخائیل گرباچوف بیان داشت، شش سال می شود که در افغانستان مصروف هستیم، اگر درین باره حرکت تازه نکنیم، بیست یا سی سال دیگر در

آنجا خواهیم جنگید و علاوه داشت که هرچه سریعتر ازین مرداب افغانستان خارج شویم. گرومیکو از جمله اعضای یك گروپ کوچك دفتر سیاسی که در سال ۱۹۷۹ فیصله کرده بود تا به افغانستان هجوم سیاسی صورت گیرد، با نظر گرباچوف موافقه کرد، وی چندی قبل به رفقای خود یادآور شده بود که اعضای دفتر سیاسی سعی نمایند تا از ورود اسلحه به داخل افغانستان توسط مجاهدین جلوگیری شود.

مطالعه چندین جانبه مخفي نوامبر ۱۹۸۶ در مورد افغانستان به اساس اسناد بدست آمده از شعبهء اوراق کریملین، مورخین این عمل شوروی را صرف به داشتن جنبهء سیاسی و عقیدتی خلاصه نمیکنند، بلکه آنرا در برگیرندهء جوانب مهم و متعدد میدانند، آنها میگفتند که تاریخ قدرت جهانی به سود سوسیالیزم حرکت میکند، وقتیکه یك کشور به کمپ سوسیالیزم داخل میشود دیگر به عقب بر نمیگردد. دفعتاً درك نمودند که حس جدا طلبي در میان اقمارش روبه افزایش میرود و به حق که انقلاب به عقب بر میگردد. در قدم اول ولو که این فیصله به بهاء جان رژیم طرفدار شوروی در افغانستان تمام شود، باید از آن مملکت خارج شد که آن منتج به از دست دادن کشورهای نیکاراگوا - ایتوپیا، اروپاي شرقی و سقوط خود شوروی خواهد گردید.

به گفته شیواردنازي وزیر خارجهء روسیه، خارج شدن از افغانستان در مرحلهء اول از مشکلترین گامها بود. گرباچوف - شیواردنازی، گرومیکو و دیگر اعضای بیروی سیاسی را تشویق کردند تا خود را ازین تهلکه نجات دهند. این نوشته جداگانه سری نشان میدهد که سران اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۸۶ فیصله کردند تا در طول مدت دو سال قوای خود را از افغانستان خارج نمایند، لیکن مدت سه ماه دیگر به درازا کشید. آخرین عساکر شوروي که سرحد افغانستان را عبور کردند، پانزده فبروری ۱۹۸۹ بود. اسناد دفتر مذکور تذکر میدهد که تهیه کمك های نظامی از جانب امریکا برای آزادیخواهان افغانستان انگیزهء بود که شورویها را مجبور ساخت تا از آن مملکت خارج شوند، در آنوقت مقامات رسمی امریکا نگرانی داشتند. که تصمیمات اداره رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا نسبت افزایش اسلحه برای مجاهدین افغانستان در نوامبر ۱۹۸۶ شاید روسها را به فکر تلافی جویانه بیشتری بی اندازد که سرحد را عبور کرده، به داخل پاکستان شوند، لیکن شواهد در دست است تا کریملین را کمك نماید که دیگر جنگ را در افغانستان باخته است.

معجزه اتفاق نمی افتد:

زمانیکه پنجاه هزار عسکر شوروی داخل افغانستان شدند، رهبران کریملین خوشحال به نظر میرسیدند، ولي طرفداری دوامدار عمومی از رژیم کابل و طبیعت اراضی را نادیده گرفته بودند در یك پیغام سری بیك مقام عالی رتبه حزب، این تجاوز به افغانستان بجا خوانده شده بود. دفتر سیاسی در ضمن اعتراف میکند که در میان شکاکینی وجود دارند که البته آنها دروغ ثابت خواهد شد. در اکتوبر ۱۹۸۰ به مجردیکه روسها علیه مجاهدین دست به اسلحه بردند، رئیس جاسوسی خارجی شوروی بخاطر یك ارزیابي داخل افغانستان شد، ولی جاسوسان رسمی/محلي متیقن بودند که به زودترین وقت به پیروزی دست خواهند یافت. اما ولادیمیر کروچکوف برتری میداد تا به گفته های سیاست مداران روسی و افغانی گوش بدهند.

کروچکوف پیشبینی کرد که تابستان سال ۱۹۸۱ شکست مکمل قوای ضد کمونیستی در افغانستان خواهد بود. طبق محاسبه بعدی نیوتایمز هفته وار ماسکو توسط معاون کی جی بی ساکن در کابل الکساندر مروزوف، کروچکوف به مقامات رسمی شوروی مخابره نمود و پیشبینی کرد که بهار ۱۹۸۱ شکست قطعی قوای ضد کمونستی در افغانستان خواهد بود.

در سال ۱۹۸۲ زمانیکه یوری اندروپف جانشین بریژنف گردید، معلوم شد که پیروزي فوري در بخش شکست مجاهدین وجود ندارد. لیکن شخص خود اندروپف قبلاً رئیس سازمان جاسوسی شوروی که بلدیت به جنگ طولانی علیه انقلابیون داشت، طبق یادداشت دقیق دفتر سیاسی اراده نداشت که شکست قوای سرخ را در افغانستان مسلم بداند.

گرومیکو ضرورت دانست تا بخاطر جلوگیری سلاح به داخل افغانستان با پاکستان یك موافقه سیاسی صورت گیرد. اندروپف دفعتاً انفلاق کرده گفت، چه توقع داری! دشمن درجه یك ما امپریالیزم امریکاست. این روشن است که آنها موقف خود را درین گوشه دنیا از دست داده اند، باین موجب ما نمیتوانیم در مورد گذشت بکنیم.

اندروپف بی رحم ترین انسان تپ و تلاشهای را در جنگ علیه مجاهدین براه انداخت، مثلیکه بلشویك ها در سال ۱۹۱۷ اینطریقه را در آسیای میانه بکار بردند، تا یك حکومت شوروی منشانه را در آنجا تأسیس نمایند. اندروپف یگانه کسیکه دخالت نظامی شورویها را در افغانستان موجب شد. تمام قشون سرخ پانزده سال در آسیای میانه جنگیدند تا ضد انقلابیون ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان را مطبع سازند، در اخیر بالای انقلابیون مسلمان باسمچی تاختند که این جنگهاي خونین تا سال ۱۹۳۰، ادامه داشت. اندروپف در جلسه تاریخی ۱۰ مارچ ۱۹۸۳، بیروی سیاسی اظهار داشت، فوق العاده کاری نخواهد بود اگر ما

زمانی بالای حکومت افغانستان بخاطر درنگ کردن و بی ثباتی خشمگین میشویم، از اینجاست که چرا ما هردو روابط تقاضا و تفاهم را با افغانستان ضروری میدانیم.

استراتیژی جدید:

به موجب ماشین دروغبافی شوروی تا سال ۱۹۸۵، هیچ جنگی در افغانستان وجود نداشته است. اجساد کشته شده گان روس در جنگ افغانستان در تابوت های بی نام و نشان به شوروی انتقال داده شدند و بصورت پنهانی دفن گردیدند و به اقارب شان گفته شد که ایشان وظایف بین المللی خود را انجام دادند.

در سال ۱۹۸۵ زمانیکه گرباچوف زعامت آن مملکت را بدست گرفت، تا اندازهٔ باین کذب بافی خاتمه داد. صدها و هزاران جوان شوروی از جور و ظلم و قساوت جنگ ها علیه مبارزین در افغانستان شهادت دادند و انعکاسات جنگ از طریق رادیو صدای امریکا و رادیو لیبرتی و غیره به داخل شوروي رخنه کرد.

عساکر و صاحب منصبان روسی دیگر نمیخواستند، در چنان یك زمین کوهستاني خود را به خطر بیندازند. در ۲۲ جنوری ۱۹۸۵، احـوال جنگ از راه روزنامـه ها و تلویزیون ها بصورت محدود به چشم و گوش مردم زده شد.

در اکتوبر ۱۹۸۵ دفتر سیاسی روس در بارهٔ افغانستان تصمیم گیری اتخاذ کرد سرعت بخشیدن به خروج قوای شوروی افغانستان و به سراقتدار نگهداشتن یك رژیم دوست در کابل بود. تصمیم چنان بود که حکومتی بوجود آورده شود که دارای قاعده های وسیع باشد، از جانب دیگر به استحکامات سرحدات افغانستان سعی به خرج داده شود تا سلاح به داخل افغانستان سرازیر نگردد.

این استراتیژی جدید توسط جنرال میخاییل زیدنسوف از بقایای جنگ دوم و قوماندان پیشین عساکر شوروی در آلمان شرق به روي صحنه درآورده شد که به موجب آن هزاران تعلیم یافته گان درجه یك عسکری برای وظیفه خاص در افغانستان انتقال داده شدند، تا آنها تحت قومانده جنرال مذکور انجام وظیفه بدارند. آنها با ماشین های مخابره وی فوق العاده پیشرفته در جنگ زمیني مجهز بودند، تا توسط این آلات پیشرفته جاهای مجاهدین را تثبیت و سپس توسط هیلکوپتر گن شیپ های MA-24 شان آنان را نابود نمایند. این استراتیژی جدید تا

لك زمان از موفقیت های برخوردار بود و حسب دلخواه روسها به پیش میرفت.
این استراتیژی جدید شوروي سرعت فیصله واشنگتن را علیه خویش افزایش بخشید. دارهء ریگن رئیس جمهور امریکا فیصله کرد تا تهیه و تدارك اسلحه را برای مبارزین فغانستان چاره جویی کند و مبارزین افغان را میباید باشي و یا چیزی تجهیز کرد، تا آنها بتوانند طیارات شوروی را هدف قرار بدهند. بر اساس گزارش مقامات رسمي پاکستان و مریکا اولین اسلحه حرارت تعقیب کن بنام ستینگر مزایل با لوازم ملحقهء آن بخاطر آموزش مجاهدین به پاکستان مواصلت کرد. در نوامبر سال ۱۹۸٦ بیروی سیاسی باز جستك و خیزك زد که عنقریب برنده جنگ در افغانستان خواهند شد. ولی گرومیکو وزیر خارجهء شوروي بیان داشت، نظر به شش ماه قبل اکنون وضع جنگ در افغانستان بسیار خطرناك معلوم می شود و لازم است تا یك راه صلح جستجو شود.
وی گفت در افغانستان حتی یك وجب زمین باقی نمانده است که عساکر ما آنرا فتح نکرده باشد. اما مارشال اخراموف علاوه کرد با آنهم قسمت اعظم مملکت بدست شورشیان است و خواست که مسوولیت را به دوش سیاست مداران بیندازد.
جنرال اخراموف قوماندان قوای مسلح روس کوشش کرد تا این ناکامی را متوجه اعضاي بیروي سیاسی نماید و گفت، کابل و مراکز ولایات را زیر کنترول داریم، لیکن قادر نشدیم که در مناطق مذکور داراي حاکمیت باشیم و ما مبارزه را بخاطر مردم افغانستان از دست دادیم. مارشال سرگي اخراموف علاوه کرد که ما پنجاه هزار عسکر را بخاطر مسدود نمودن سرحدات در آن جابجا ساختیم، لیکن آنها قادر نشدند تمام سرحدات را که سلاح به داخل افغانستان می رسد، مسدود نمایند.
قرار یادداشت دقیق بیروی سیاسی روس در سال ۱۹۸٦، گرباچوف شکایت کرد که ببرك کارمل با ما صادق نیست و صرف میخواهند با کمك های اتحاد شوروي به قدرت باقی بماند. و نجیب الله که یك شخص جدي و ارتجاعی است باید جاگزین وی گردد.
مگر دیدیم که این شخص جدي دست به چه جنایاتی نبود که نزد و سرانجام در تلك مردم گیر ماند. در ملاقات نوامبر سال ۱۹۸۵ در جینوا، ریگن رئیس جمهور امریکا با گرباچوف رهبر شوروی در مورد تجاوز نظامی شوروی در افغانستان صحبتی داشتند. گرباچوف اظهار داشت که وی شخصاً راجع به آن هیچ نمیدانست تا که خبری را از رادیو شنید که در آنجا جنگ به وقوع پیوسته است. وی گفت که او در آن مورد نه مسوولیت و نه دلچسپي دارد. من او را ملتفت ساختم که تجاوز شوروی را در افغانستان، مردم امریکا

طوری فکر میکنند که یك مملکت عظیم میخواهد. مرام خود را بالای یك مملکت کوچك تحمیل نماید. در ملاقات نوامبر سال ۱۹۸۵، در جینوا ریگن رئیس جمهور امریکا به رئیس جمهور شوروی گفت: یکی از گامهاي بسیار مهم در راه تخفیف تشنج جهانی و کشیده گی میان امریکا و اتحاد شوروی تصمیمی خواهد بود تا شوروی قوای خود را از افغانستان خارج نماید و من به تبصره های شما درین باره در جینوا بدقت گوش داده ام و بیانات شما مرا تشویق کرد که احساس نمایم که رفع اختلاف سیاسی امکان پذیر می باشد.

گرباچوف رئیس جمهور شوروی در نامه ارسال مورخ ۲٤ دسامبر ۱۹۸۵ در باره، افغانستان به ریگن چنین گفت:

امریکا قصداً نمیخواهد مشاهده کند که دروازه باز ما را به جانب یك برقراری سیاسی که فورمول بندی شده است، هدایت میکند و آن نهایت خطیر است که نباید از پیشرفت گفت و شنود جلوگیری شود، بلکه در زمینه همکاری صورت گیرد که در نتیجه آن برقراری بهتر میسر خواهد شد. رئیس جمهور ریگن در نامه، ارسالی شش فبروری ۱۹۸۵ به گرباچوف گفت: اگرچه سال ۱۹۸۵ یك سال پر از جنجال بود، اما گمان نمیکنم که آینده نیز چنین باشد، اگر شما بخواهید که قوای خود را از افغانستان خارج نمایید، میتوانید همکاریهای مرا از راه های معقول بدست آرید. آرزو نداریم تا خروج قوای شما را از افغانستان استثمار نماییم که آن منتج به بدترین منافع شوروی شود. جنگ در افغانستان زمانی متوقف خواهد شد که قوای شما از افغانستان خارج شود و مهاجرین به وطن خود برگردند و آن کشور حالت پیشین خود را باز یابد و آن دفعتاً اثر مثبت بالای مناسبات امریکا و شوروي که راه را برای پیشرفت های دیگر در زمینه های مختلف باز خواهد کرد خواهد داشت.

رونالد ریگن در کتاب خود در مورد افغانستان در جاهای مختلف، در اوقات مختلف صحبت های مختلف و در صفحات بی شمار چندین مرتبه در باره، شورویها در افغانستان اشاره کرده است. ریگن میگوید: من در زنده گی خود به بسیار چیزها ایمان داشتم، لیکن نه مجرمیت که قویتر از عقیده، من باشد و اضلاع متحده، امریکا حتماً موجودیت اسرائیل را تامین میکند. چیزیکه در زمان هتلر به بالای قوم یهود گذشت نباید بار دیگر تکرار شود». ازینجاست که سیاست امریکا راجع به موجودیت اسرائیل در منطقه خود را سخت متعهد میداند و جنگهای ۱۹٤۸ - ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳، اعراب علیه اسرائیل به شکست مواجه شدند.

ریگن گفت: ظهور بنیانگذاران اسلامی بحیث یك نیروی سیاسي میتواند مشکلات را برای رهبران غربی که نسبت منافع استراتیژیکی امریکایی نگرانی دارند، بوجود بیاورد. در

ال ۱۹۷۹ شورش در کوچه های تهران آغاز شد. مشاورین به شاه ایران گفتند، برایشان اجازه داده شود تا به تعداد پنجصد نفر چار کلاه ها و کارکنان فاسد دولت را دستگیر نمایند. باین ترتیب آتش انقلاب خاموش خواهد شد، لیکن مامورین سفارت امریکا پادشاه را ازین کار مانع شدند. شاه تا آخرین دقایق به همکاران خود اطمینان میداد که اضلاع متحده امریکا همیشه دوست ما بوده و نخواهد گذاشت که حکومت ایران سقوط کند. وقتاکه وی از کشور فرار کرد، اضلاع متحده امریکا حاضر نشد که ویرا نسبت تداوی که نهایت به آن ضرورت داشت، در امریکا اجازه توقف بدهد، این پیشامد تأسف آور در برابر شخصی که مدت ۳۵ سال دوست متحد و مستحکم بود، صورت گرفت.

فیصله نامه بیروی سیاسی ماسکو راجع به تجاوز نظامی شوروی در افغانستان

واشنگتن پُست مورخ ۱۵ جنوری ۱۹۹۲ چنین مینگارد:

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ چرنینکو شخصیکه از همه اولتر مورد اعتماد بریژنیف رهبر شوروی بود، یادداشتی را در جلسه فوق العاده مخصوص بیروی سیاسي پیش کرد. یادداشت توسط دست صورت گرفته بود؛ زیرا که اعضای بیروی سیاسی بالای تایپست های خویش اعتماد نداشتند و تصمیم آنقدر سری بود که نتوانستند از کشور مطلوب نام بگیرند، صرفاً تذکر بعمل آمد که راجع به کشور A تصمیم اتخاذ گردید. پانزده یوم بعد نفرهاي امنیت سازمان جاسوسي روسی گروپ زبدهء الفا به قصر دارلامان جاییکه حفیظ الله اقامت داشت هجوم بردند، زمانیکه عملیات تمام شد، جسد مرمی خورده امین به موکلین نیم خوش و نیم حیران کریملین نشان داده شد. اسنادی که اکنون از آرشیف جاسوسي داخلی کریملین در ارتباط به جنگ در افغانستان بدست می آید، اذعان میدارد که چسان یك گروپ سالخورده گان در مورد مقدرات کشور افغانستان تصمیم تجاوز نظامی گرفتند. این اسناد بیروی سیاسي میرساند که غالب کارشناسان غربي این تجاوز را بسیار اختیاری و خودبخودی میدانند.

بریژنف با تمام اعضای بیروی سیاسی چگونه در برابر خواسته های کمونستان افغانستان راجع به دخالت نظامی مستقیم ماه ها مقاومت نشان دادند و لیکن آن پالیسی نظر به قضاوت بهتر خود شان متدریجاً به مرداب مذلت در آن کشور انجامید.

در ماه مارچ ۱۹۷۹ تره كي ضمن سرکوب ساختن عساکر شوروي ضد کمونست های افغانستان از بریژنف خواست تا به افغانستان عساکر بفرستد. بریژنف درخواست تره کی را رد کرد و گفت که ما این موضوع را از جهات گوناگون آزمایش نموده و پوست کنده میگویم که این پیشنهاد را پذیرفته نمیتوانیم؛ زیرا که آن بازیچه دست دشمنان ما و شما قرار میگیرد.

بر اساس فرموده باربارا تاکمن مورخ بعد از مدت ده ماه قبل بریژنف از ارسال نیروی نظامی به افغانستان خودداری کرد، خود می فهمید که تعرض به افغانستان مصیبت بزرگ خواهد بود.

به هم میهنان مبارز!

شما که در راه آزادی کشور متحمل پریشانهای متعدد شدید، شوهران، جگرگوشه ها، اقارب، دوستان و عزیزان خود را از دست دادید و سالهای زیادی را در وضع نهایت رقت آور گرسنه گیها، فقر، مرض و تنگدستی سپری گردید، ولی بنابر عزم راسخ که تن به فرمان دشمن محیل و نوکران آن ندادید، مبارکباد میگوییم و برای همه قربانیان و فدائیان راه آزادی کشور، درود فراوان بی پایان میفرستیم و نیز به تمام بازمانده گان این راد مردان از بارگاه رب العزت! و جلال صبر جمیل تمنا میداریم.

وطنداران سربکف!

شما که فرزندان دلیر و شیرین خود را با چه حرمان و محرومیت به حد کمال رسانیدید و اما آنان در راه اعاده، حیثیت، آبرو و عزت، آزادی و شرف مادر وطن زنده به گور شدید، تحمل آن نه تنها بر هر پدر و مادر و خویشان و دوستان نهایت سنگین است، بلکه هر انسان با احساس را سودایی و دیوانه میسازد. در حقیقت که آنها نمرده اند، تاریخ نویسان مسوولیت دارند تا شور مبارزات این فدائیان خونین کفن را که رخنه های آزادی را در هر گوشه و کنار جهان باز کرده اند قسم منعکس کنند تا نظر عاشقان آزادی را به وجه زنده تر پیرامون آن جلب کرده باشند. این اشك ها چون لؤلؤ به رخساره، مادران، بیوه زنان، یتیمان، پدران، برادران، خواهران، دوستان و اقارب بخاطر قربانی شدن، ارجمندان شان چنان سرازیر می شود که هرگز خشك نمی شود. خون است که ازین زخم کاری میرود.

هموطنان عزیز!

اکنون این مصیبت جهان انسانیت (کمونیزم) از میان ما و شما رخت می بندد دورنمای توسعه و انکشاف همه جانبه در ساحات مختلف بنظر میخورد، استثمار خارجی رو به زوال بوده و زمینه پر و بال زدن آزادی در فضای انسانیت میسر شدنی است.

درین قدر مدت طولانی جنگ و ویرانگری مکتب و مدرسه دچار محدودیتها گردید که همه به خرابه تبدیل شدند، یا اینکه دیگر شاگردان و استادان نبودند تا دروازه های مدارس و مکاتب بروی افراد و مردم باز میگردید، در نتیجه اولاد وطن از فیض خواندن و نوشتن بی بهره مانده و در پهلوی آن فرهنگ اصیل مردم ما به ترتیبی متأثر گردید که یافتن راه و روش دوباره آن به ساده گی میسر نیست، مگر اینکه صاحبان بصیرت کافی از طریق علم و معرفت

شویم و آنهم به قسمیکه ترازوی انصاف و عدالت متوازن گردد.

قوم پرستی، زبان پرستی یا موضوع اکثریت و اقلیت را بایستی کنار بگذارند و بالای اقوام نامهای توهین آمی نگذارند.

خداوند(ج) در سوره، الحجرات میفرماید: ترجمه

به یکدیگر عیب نزنید، یکدیگر را به لقب های بد یاد نکنید؛ زیرا که بعد از ایمان آوردن فاسقی کردن عملی است ناپسند. زنده گی فلاکتبار که قرنهاست دامنگیر جامعه ماست و از شیوع امراض گوناگون و عادی که کودکان در خوردسالی و دیگران در جوانی تلف میشوند فقدان مواد غذایی، شرایط ناگوار صحی، بیچاره گی روحی و معنوی و غیره اثرات بد و ناگوار در خور و خواب ما دارند که البته اصلاح پذیر میباشد. نوشیدن آبهای روان که از میان خانه میگذرد و مردم که کثیف و ناپاك ترین اشیاء خانه، خود را در آن میریزند یا شستشو میکنند و مردم مظلوم آنرا شکرگویان مانند آنکه زهر را بسر کشیده باشند، بسر میکشند، در مرگ های نابهنگام و مریضی های متعدد نقش تباه کننده دارد.

زرع پیاز، گندنه، از نظر علم بهداشت مورد قبول نیست؛ زیرا که در بهره برداری آن از فضله انسانی استفاده میشود که آن باید پخته یا خام خورده نشود، برای آنکه سبب بروز امراض خطرناك میگردد و بایستی بصورت جدی از استعمال کود انسانی در آینده جلوگیری شود

خداوند در سوره، طه میفرماید: ترجمه:

نفرستادیم قرآن را که در عذاب باشی، مگر برای پندن دادن کسی را که بترسد. بترسید یعنی چه؟ انسانها همیش خودخواه و سرکش بوده اند که در نتیجه سبب آزار و رنجش مردم میشوند و محیط زنده گی را بر خود و دیگران دشوار میسازند. لذا مدارس و مساجد باید در اطراف همچو موضوعات حیاتی صلاح و خیر جامعه از اندیشه های سالم و زنده گی ساز به سود مردم و محیط زیست استفاده نمایند و مردم را به جانب کسب علم و معرفت تشویق نمایند تا آنها خوب خوردن، خوب پوشیدن و نیك اندیشیدن را فرا گیرند.

جگرگوشه ها بر اثر امراض عادی و پیش پا افتاده تلف میشوند، لازم است که به نوعیت امراض، تداوی، تربیت و مجادله آن خویش را آشنا سازیم و در قسمت علاج و جلوگیری آن که وجود انسان حیوان و نبات میزبان مساعدی برای نشو و نمای آن به حساب میروند و باید استعداد عقلی [illegible] جسمی خود را به کا[illegible] اندازیم.

[illegible] از چهل ساله گی از [illegible]ست دادم، ویرا در پو[illegible] بوهناك

حیوان انداختند، اکنون که آن صحنه به یادم می آید تنم به لرزه میافتد.

برادرم عبدالودود که ۱۱ سال داشت در فاصله دو روز مریضی زنده به گور شد. مرگ نابهنگام وی هر وقت که در نظرم جلوه گر میشود، دلم پاره، پاره میگردد.

خواهر جوانم زینب نام در شفاخانه علی آباد کابل بنابر عملیات جراحی درگذشت، همچنان مرگ های بی موقع برادران، خواهران، مادران و پدران همهء ما و شما.

خداوند عزوجل در سورهء الرعد از آفرینش زمین و آسمان صحبت میدارد که در هریک آن رازهائی نهفته است که میباید قوم در آن مورد بیاندیشند و نیز پروردگار در سورهء ابراهیم میفرماید:

ترجمه: گمراه میسازد خداوند(ج) ستمگران را، میکند آنچه خدا میخواهد.

شاید بخاطر بدکاریها، ظلم، تفوق طلبی، ذلیل شمردن قوم و ـــــــ آه عابد شب زنده دار آتش در خرمن هستی وطن ما زد و خداوند(ج) خشم خویش را از طریق روسهای اشغالگر به کشور ما نازل کرد. انسانها در راه بهتر ساختن راه و روش زنده گی کسب اخلاق و فضلیتی که بتوان بد یا نیك را از هم تمییز کرد از پی علم باید بشتابند و لذا معرفت علم است که انسان را قادر میسازد تا هر پدیدهء مرده را زنده نماید و جهان پر از خصومت و بیعدالتی را به یك فضای صلح و دوستی تبدیل کند.

انسانهای بي علم از درك مسوولیت که کردار و پندار شان نظم جامعه را اخلال میکند عاجزند. و بنابران دانشمندان، علما، معلمین وظیفه خواهند داشت تا زحمت را متحمل گردیده، این شخص نیازمند را به راه راست برابر سازند.

مجادلات در راه بازسازی کشور ما و فرار از قید اوهام پرستی ها در طی چندین قرن بنابر عدم احساس مسوولیت به جایی نرسید. افشاگران ما هم در باب جمع آوری اسناد تألیف و ترجمه مقالات و غیره آثار با خلوص نیست که تعصیب، تبعیض و بدبینی در آن بکار نرفته باشد خواه به موجب عجز دانش و بینش و یا حاکم نشدن بر احساسات نتوانستند مطلب خویش را بیطرفانه منعکس نمایند. برای مثال؛ حبیب الله کلکانی را بنام های عسکرگریز، بچه سقاء و غیره گفتند و اما ببرك ـــــ را ببرك خان و بزرگ قوم.

داکتر حق شناس در اثر خود بنام دسایس و جنایات شورویها در افغانستان قید صفحه ۳۵۵ مینویسد: والی بدخشان در سالهای اول و دوم حکومت محمد داود، تعدادی از زنان روسپی را از محله ها به مرکز فراخوانده و در کلوپ نمره یك فیض آباد هر شب تا سحر به رقص و پایکوبی پرداخته میشد.

محترم داکتر حقشناس:

من مدت شش سال مدیر زراعت در بدخشان بودم، یك سال با ~~علی~~ میرغلام علی آیین سال دیگر با محمد ایوب عزیز و چهار سال متباقی با تاج محمد خان همکاری داشتم.

آنچه را که شما بر اثر احساسات یا عوامل دیگر به روی کاغذ آوردید، فکر میکنم بعید از قضاوت عادلانهء یك نویسنده است. من با والی تاج حمد خان بسیار نزدیك بودم و تا آخرین روز نشنیدم که وی حتی از یك خانم زیبا و یا کدام عاجزهء دیگری از بدخشی ها به من حرف زده باشد.

بصیرت فراخ و بهیخواهانه نویسنده است که اثر دارای ارزش می آفریند و به این وسیلهء مردم را از اشتباهات خطرناك می رهاند. وقتا که مطلب مورد نظر از نوك خامه اش تراوش میکند، اسناد و دیگر منابع معتبر به صفت مأخذ نزد انشاگر بسیار مهم خواهد بود، در غیر آن نوشته های غیرمسوولانه به بزرگواری و اعتبار شخص لطمه میزند. ما باید نظرات اصلاحی را در جهت بهتر ساختن حیات اجتماعی فلاکتبار مردم مظلوم خویش تبارز بدهیم تا اینکه انتقادی ناسالم داشته باشیم. اگر انتقادات و خورده گیریها بر اساس یك جهان بینی علمی به موجب اندوخته ها و تجارب برای جلوگیری یا تکرار نشدن نواقصی که آن سبب بروز بدبختی و غیره مصایب ملی میشوند، به میان می آیند، خالی از سودمندی نیست. اکنون وقت آن رسیده است که ما همه افکار و اعمال خود را متوجه آبادی و شگوفایی کشور بلاکشیده خود سازیم.

ما به حیات عملی زیادتر ضرورت داریم تا نطاقی و ایدیولوژی

معارف پیشرفته، زراعت، بهداشت، شهرسازی، ده سازی، سرك ها، برق، آب آشامیدنی، پرورش انواع حیوانات غرس درختسان میوه، جنگلات، توسعه مالچرها، بند و انهار انکشاف صناعی و تنویر و رشد ذهنیت قوم، اقشار جامعه و غیره میباید اجندای اولی و مهمی ما باشد. در بخش توسعه زبانها، اصطلاحات و حفظ لهجه های کلاسیك که زنده گی شهری موجودیت آنها را سخت تهدید میکند. تلاشها به راه انداخته شود، همچنان فرهنگ، غزل، موسیقی، شعر و ادب که کشور ما در آن مورد تاریچهء درخشان دارد، ضرورت به توسعه و انکشاف بیشتر مینماید. توسعه و انکشاف اقتصاد خانواده که نیاز به یافتن راه و روش جدید دارد تا طبقات اناث را از طریق چنین فعالیت های اقتصادی و اجتماعی که منزلت مدرسه عملی را دارد مصروف نموده و حاصل رنج ایشان که در بخش

خوبتر شدن زندگی همه اثر مطولب خواهد داشت تجویز بجا می باشد. تجلیل از روزهای ملی و مذهبی که مردم به آن علاقهء خاص نشان میدهند باید به وجه مطلوب تری برگزار شوند. درختان میوه به خصوص ناك، انگور، شفتالو، زردآلو، سیب و غیره که انواع مختلف دارند، ادارهء تحقیقات وزارت زراعت در بارهء حفظ و تکثیر آن مساعی زیاد به خرچ خواهد داد و اداره صناعی خوراکه مکلفیت دارد تا صورت پخت و پز و استفاده از سبزیجات را به مردم بیاموزد. توسعه غرس درختان اقتصادی بخصوص عرعر سفیدار که در ساختن خانه ها، پلها، معادن و صندوق سازی و غیره نقش کلان دارند؛ زیرا که جنگلات طبیعی وطن ما در اثر بی دانشی مردم و غفلت حکومت ها نیست و نابود شده اند.

داشتن جنگلات از یك طرف اقتصادی ملی را تقویت میکند و از جانب دیگر در زیبایی و بهبود بخشیدن اقلیم کمك فراوان مینماید. و پروژهء غرس درختان عرعر از باثمرترین طرح های عمرانی کشور خواهد بود. از اعمار خانه هاییکه مردم خود را دوقات کرده به داخل آن میشوند، روشندان و روزنهء هم ندارند، باید جلوگیری شود، دخالت و مشاورت مهندسین در آن حتمی میباشد. زنده نگهداشتن بازی های محلی به خاطر تربیت بدنی، پهلوانی، بُزکشی، آب بازی،* توپ دنده، دنده کلك، چشم پته کان، دوش، خیززدن، نیزه زدن، اسپ دوانی و غیره. کشور ما بنابر جبر تاریخ و جهانگیری دولت بریتانیای کبیر محاط به خشکه گردید و به موجب آن فعالیتهای صنعتی دریایی را از ما سلب کرد و صرفاً از طریق زراعت عصر، توسعه مالداری، مرغ پروری معارف سالم صنایع و همچنان طرز بهره برداری فنی از معادن طبیعی و غیره مطابق به اقتضاء شرایط منطقه میتوان روش اقتصادی را تعیین نمود. طبق یادداشت های شرودر و جی، ریستری سیز جغرافیا دانان روس حتی از زمان تزار به ثروتهای طبیعی افغانستان بلدیت داشتند، لیکن آنرا برای روزهای مبادا مخفی نموده بودند، در صورتیکه افغانستان از ثروت طبیعی طلای سیاه، و طلای سفید و غیره غنی است، چرا مردم آن به فقر؛ بیچاره گی، بیسوازی و صدها امراض دیگر مبتلا میباشند، مبرهن است که یك عده مردم که فاقد احساس همه جانبه بودند به اهمیت کیفیت و کمیت دارایی طبیعی کشور ذهن شان کار نمیکرد برعکس از غلو شهوت و بی دانشی خریطه های خود را از گوشت و پوست و استخوان مردم مظلوم افغانستان پر کردند، اضافه از آن دوستان و اقارب خود را ابا وجودیکه فاقد شایسته گیها بودند، مدعی العموم، پولیس، قوماندان و صاحب منصب کشیدند و این شیوهء نامبارك حتی بعد از بوجود آمدن کمونست ها در داخل افغانستان پاکستان وخارج فوق العاده چشمگیرتر بود.

این روش های نامسوولانه به خاطر تلاش در راه جمع کردن غنیمت که جای را برای کمونست های نوکر به سرعت تخلیه کرد. این باند کمونست از طریق تعلیمات تروریستی تبلیغات دروغین یك گروه رهزن، غارتگر و افغانهای بد خاصیت را به دور خود جمع نمود تا چون گلادیاتورها شمشیرهای خویش را به خون مردم بی دفاع افغانستان رنگین نمایند. این افغانهای وحشی مزدور به خاطر دریافت غنیمت ایشان با خوشحال سرسام آور به هر ده و استان هجوم میبردند.

من در آن زمان مامور وزارت زراعت در بامیان بودم. این چپاول گران مال و زنده گی مردم بامیان را دزدیدند که در میان غنیمت ایشان سگ ها هم قرار داشت که توسط لاریها به جانب کابل انتقال یافتند. آنان منزل نشیمن مرا که مربوط دولت بود با شکستن دروازه ها و کلکین ها تمام زنده گیم را که شامل کتاب های خطی، قرآن شریف خطی، شهادتنامه ها، البوم های فامیلی و غیره لوازم بود، با خود بردند. من به والی بامیان حبیب الله کردل ازین وضع تاسف آور شکایت کردم وی به قوماندان این افغانهای بی خاصیت تیلفون زد و من به جانب قرارگاه قوماندان مذکور به راه افتادم، وقتاکه به دروازهء آن نزدیك شدم با یك عسکر دریان روبرو شدم که یك خال سبز در پیشانی داشت، دفعتاً متوجه گردیدم که پیراهن من در تنش و بوتهای من در پاهایش. حیران شدم و فکر میکردم که با چه غارتگرانی روبرو هستم، یکتن از مامورین مربوط به من که عبدالکریم نام داشت، ازین حالت خیلی متأثر معلوم میشد و گفت: مدیر صاحب لازم نیست که خود را با چنین مردم درگیر بسازی، در حقیقت فرمودهء آن مامور خیلی درست و بجا بود، زیرا که این گروه اجنبی و فروخته شده صرف به صورت آدمی بودند و الی سیرت دیو را داشتند... در درون شیطان، لامذهب و حیوان درنده یی بیش نبودند. بالمقابل محمد زمان خان سیغانی قوماندان مجاهدین آنجا در هنگام شب ازیك دو دکان بامیان یك پاکت سگرت اخذ نموده بود. و در عوض پنجاه افغانی داده بود و ضمناً یادداشت گذاشته بود و نوشته بود که من سگرتی بودم این کار را انجام دادم و نهایت معذرت و عفو میخواهم. این گروه از مردم عصارهء از نجابت یك قوم هستند که تاریخ بدانها افتخار مینماید.

در یکی از قریه های یفتل در فیض آباد بدخشان میان دو قریه بالای چراگاهی منازعه بود که چندین سال از آن میگذشت، یکی از مامورین دفتر دوسیهء ایشان را به نزد من آورد و گفت به خاطر رفع مسوولیت باید اوراق ایشان را به کدام مرجع دیگر ارسال بداریم. من به موصوف گفتم تا هر دو طرف منازعه را به مرکز بخواهند، آنان بعد از مدتی نزد من حاضر

شدند و به دهلیز مدیر زراعت صف بستند و جرأت نداشتند که داخل دفتر من شوند؛ زیرا که آمرین شعبات در برابر مردم، خود را «ببو» تیار کرده بودند آنان را خطاب قرار داده گفتم که درین مدت چندین سال نسبت حل موضوع سرگردانید و شاید چندین مرتبه به مرکز اعزام شده باشید و شاید چه اندازه پول گزاف تحت عناوین مختلف و بنام های مختلف به احمد و محمود داده باشید در حالیکه خود شما در نهایت پریشانی و فقر دیده میشوید، لباس به تن ندارید و همچنان کفش در پای. خدا(ج) با خبر که اهل و عیال شما چه پریشانی دارند؟ این ها بجانب من حیران حیران میدیدند و گفتند هر ترتیب که شد لازم میدانید ما به آن قناعت داریم. ایشانرا باهم آشتی دادم و یکدیگر را در آغوش کشیدند و رو بوسی انجام شد سپس یکتن از آنان گفت که ما مردم قشلاقی میباشیم، بخیر و شر خود چندان پی نمیبریم، خداوند شما را اجر کلان نصیب کند. روز دیگر عاشور محمد کلته را پیشروی مستوفیت فیض آباد دیدم پس از آنکه خنده به لب داشت گفت. من برای خودت شش هزار روپیه آورده بودم لیکن خودت به آنها نصایح پدرانه را شروع نمودی.

صنایع قالین بافی، گلیم و غیره در کشور ما عمر طولانی دارد، مردم اکثراً به شغل مالداری و تربیت حیوانات سر و کار دارند، به همین اساس پشم گوسفند، بز، اشتر به پیمانه متعنابهی میـ ر میشود و در گذشته قلم عمدهء صادرات را تشکیل میداد. اگر در بخش شکل دادن، گلیمچه، قالینچه بصورت مرغو ب ابتکار بمیان آورده شود، فکر میکنم که زمینه بازاریابی آن بوجه دلپذیر تری از طریق سیاحین داخلی و خارجی بهبود خواهد یافت همچنان دوخت، بافت، گندوزی، خامك دوزی و غیره. انکشاف صنعت توریزم را نباید از یاد برد، درین قسمت افق و زاویه دید خود را وسعیتر بسازیم، کوتاه نظری و تعصبات بیمورد را که به حیات ملی و اقتصادی زیان آور است، به خود راه ندهیم.

کشت پنبه در میهن ما بسیار امیدوار کننده است و تکه باب پخته یی در جهان امروز از اهمیت خاصی بر خوردار میباشد. بانکداری باید توسعه باید و مردم تشویق شوند تا پول خود را در بانکها نگهداری کنند. صنعت چرمگری هم میتواند به وجه مطلوبتری انکشاف نماید؛ زیرا که صنایع چرم باب بموجب استعمالات زیاد در پیشه ظریف رو به کاهش میرود.

استعمال پوست حیوانات پشم دار بخاطر زیبایی که بخصوص مورد توجه خانمها است در امریکا از جانب فعالین محیط زیست نکوهش شده است؛ لذا توقع میرود تا

مقامات مسوول در آینده متوجه این باریکی شده و از کشتار بیرحمانه چوچه گر سفندان قره قل بخاطر تجارت جلوگیری نمایند. در کشور ما شیوه جلب و جذب عسکری و گماشتن جوانان بوظایف بسیار عقب مانده چه که حتی شرم آور میباشد و با وجود که او شان داوطلبانه بخدمت عسکری میروند، بدبختانه که مراجع مسوول در تمام کشور بان آنها خوشرفتاری نمی نمایند.

این عساکر خوش برضا تاکه به محل اصلی میرسند، دارایی را که از طریق گروی زمین قروض و سَلَم و غیره فروشات بدست آورده اند از کیسه های شان فرار مینمایند. نظام عسکری برای جوانان نه یك مکتب آموزشی است، بلکه مسوولیت خواهند داشت تا چطور از خاك مقدسات آزادی، نوامیس ملی و غیره پاسبانی بعمل آورند، لیکن عده یی این جوانان به وظایف بسیار پست بخانه های اشخاص به صفت نوکر، کالا شوی و غیره استخدام میشوند که خالی از خطاها نمی باشد. مردم افغانستان از قبایل گوناگون ساخته شده و ازین لحاظ روابط هماهنگی و ذوق و شوق وحدت بخاطر لسان سالاری میان شان به ملاحظه نمی رسد خاصتاً آنهاییکه بنابر سلسله امپراتوری درانی حکومت و حکومت داریهای را مختص به خود میدانند.

مراسم زنا شویی و پیوندهای خانواده گی بر اساس آداب، عنعنات و رسوم مروجه کهن استوار میباشد. یعنی که دختر کاکا به بچهء کاکا، دختر عمه به پسر خاله یا زن برادر به برادر در صورتیکه شوهر وی فوت کرده باشد. روشن است که ادامهء چنین راه و روش طوایف را از همدیگر دور ساخته است. هستند ارجمندان ما که تا دم مرگ موفق به ازدواج نمی شوند، خرچ کمر شکن عروسی این مظلومین را از چنان نعمت بزرگ که تشکیل خانواده است محروم میسازد. امیدوارم که توجه مخلصانه و مسوولانه از جانب مردم و حکومت بخرچ داده شود.

اصولی شدن پیوندهای اجتماعی بر اساس اسلوبهای نوین در راه بهبود بخشیدن جهات گوناگون زنده گی که قاعده رهاورد روشهای جدید در تشکل اجتماع، هنر، ادبیات، فرهنگ اقتصاد و غیره است، نهایت مهم و پر مفهوم میباشد، هر قدر که این بافتها بهم نزدیك شوند بهمان اندازه ثبات و پایداری را در بخش حاکمیت عمومی باعث میشود و از جانب دیگر نفرت و بدبینی، تفرقه و تفوق طلبی شروع به فروکش کردن مینماید.

فعالیت های بهخواهانهء استادان پاکدل و دانشمند از طریق روشن ساختن اذهان مردم در جهت به میان کشیدن عقیده ملی که قوم و قوم پرستی در آن جای نداشته باشد، مرهمی

است که زخم های دیرینه ما را التیام و مداوا میکند؛ زیرا که رهنمای حقیقی به نوری میماند که بموجب دانش و بینش سالم تبارز نموده است و آن میتواند هرگوشهء تاریک زنده گی را روشن نماید.

ملت ما این توانایی داشت که دو قدرت امپریالیستی را در قرنهای نزده و بیست در هم بکوبد و آزادی را که به بهاء گران بدست آوردیم، قادر نخواهیم شد که پریشانی داخلی را با یك گذشت برادرانه و هم آهنگی و صمیمیت راستین از میان برداریم.

در مدت اضافه از یك قرن طرح و نقشه های عمرانی، عرفانی وطن ترتیب دستخوش یك سلسله مخالفت ها گردید که دلسوزانه و ملی نبود و مردم پابند به کهنه پرستی ها از بروز پدیدهء بکر به منظور بهترشدن اسلوب زنده گی دست به آشوب و فتنه گری زدند.

اکنون وقت آن فرا رسیده است تا با چنان اندیشه های سالم و عقب ماندهء پایان داد و در راه خدمت گذاری برای مردم خویش که رنج فراوان دیده اند، خود را مسوول و خدمتگار واقعی حساب نماییم؛ زیرا که ساختن یك ملت به مراتب مشکلتر از بردن یك جنگ و شکست دادن دشمن میباشد.

خاک فروش

دزدان مشعل بدست:

عالمی میگوید: «شاید لطف و مهربانی هایت جرئت بدهد خاموش ساخته شده گان را که بنا به حرص و سنگدلی حقیقت را گفته نمی توانند».

در سال های ۱۳۳۰ و بعد یك گروه مردم که هینگ برها بودند در صفحات شمال مملکت تبارز کردند. ایشان نبات هینگ را، که خوراکه مطلوب مواشی بود، چنان بیرحمانه قطع کردند که امروز حتی یك نهال آن بقسم نمونه میسر نمیشود.

در دههء ۱۳۵۰ گروه دیگری به خاطر محوه نمودن بوته شیرین بویه پروژه دیگری را آغاز نمودند که تا حدود یك متر زمین را کاویده و ریشهء نبات شیرین بویه را بیرون میآوردند، تپه ها و زمین ها را به پنیر هالیندی تبدیل میکردند، یعنی که به هزاران فرو رفتگی و چقوری ها در گوشه و کنار منطقه بوجود می آمد که در اثر باریدن برف و باران سبب لغزش تپه ها میگردید و خسارهء آن هم چنان متوجه مواشی و اطفال نیز میگردید چرا که آن ها اضافه تر وقت نداشتند که چقوری ها را دو باره بپوشانند.

تصادفاً دهقانی روزی به دفترم آمد و گفت که در یکی از چقوری ها پای گاو قلبه یی اش شکسته است، به همه ما و شما معلوم است که برای یك دهقان گاو قلبه یی ویا گاو شیر ده چقدر اهمیت دارد، از شنیدن این واقعه بسیار متأثر شدم، از جانب دیگر موجودیت بوته

ها و سرسبزی نه صرف پناهگاه حیوانات وحشی میباشد بلکه در تکثر و ازدیاد آن هم کمک مینماید و مرجع مصئون هم به حساب میرود، علاوه برآن در بهتر شدن اقلیم وخاک سهم ارزنده داشته، زمین را از تخریبات باد و باران محفوظ میدارد.

من این موضوع را با محترم تاج محمد خان والی بدخشان در میان گذاشتم، وی هدایت داد که فوراً مکتوب به وزارت زراعت ارسال شود تا قطع شیرین بویه بخصوص در بدخشان که از تپه ساخته شده است، منع گردد.

وزیر صاحب وقت کتباً امر صادر کرد که بهره برداری شیرین بویه در تمام افغانستان منع گردد و به ارتباط این موضوع پانزده روز معاش بخششی هم برایم لطف کردند، لیکن از این واقعه هنوز مدت زمانی سپری نشده بود که از مقام وزارت مکتوب دیگری صادر شد که قطع شیرین بویه باید ادامه داشته باشد.

چندی بعد خودم عازم کابل شدم، رئیس جنگلات و پارک های ملی محترم داکتر عبدالمنان از من تشکر کرد و گفت وزیر صاحب دوباره تغییر عقیده داد. درعین زمان من با داکتر انور افغان از مامورین ریاست وترنری برخوردم وی بدون مقدمه برایم گفت او برادر نزدیك بود تو ما را در بدر نمایی. برایش گفتم مقصدت را نفهمیدم؟ وی اظهار داشت که من راجع به پروژهء شیرین بویه صحبت میکنم که آن یك پروژهء دوصد ملیون دالریست که به تایید وزارت پلان نیز رسیده است.

کاش این برادر و امثال ایشان به اهمیت خاك، سرمایهء ملی، بوته ها، جنگلات، سنگ، چوب کشور که دارایی طبیعی را تشکیل میدهند، پی میبردند.

در فبروری ۱۹۶۸ بعد از ختم تحصیلات دورهء شش ساله از شوروی به وطن برگشتم و در میدان هوایی کابل بسته های من از طرف مامورین گمرك مربوط به وزارت مالیه تلاشی شد من با خود دو قبضه تفنگ شکاری آورده بودم و خوشحال بودم که توسط آن به هنگام فراغت به شکار مرغهای دشتی و مرغابی مشغول میباشم. در میان این مامورین داخل تعمیر میدان هوایی یك جوان خوش قیافه، چشم کلان وجود داشت که به جیب های مسافرین نگاه میکرد تا کدام بوتل ودکه یا ادیکلون برای وی کسی تحفه بدهد. این آقا تفنگ های مرا از نزدم ستاند و گفت ورود چنین اشیاء در کشور مجاز نیست و علاوه داشت، این تفنگ ها را غرض معاینه یا تفتیش بدفتر ژاندرمری میفرستیم که آیا تفنگ های شکاری اند یا نه.

در حالیکه هر انسان ساده میدانست که این تفنگ ها از نوع شکاری اند. من بخاطر دریافت این تفنگ ها چندین مراتب به گمرك کابل سرگردان شدم و در میان کاغذ پرانیهای این و آن خود را گم کرده، هك و پك مانده بودم، در حالیکه خریداری تفنگ ها در کشور شوروی بدون استیذان پولیس قطعاً ممکن نیست. بخاطر رفع این پریشانی یکی از دوستانم بنام عبدالقیوم مرا به نزد آمر عمومی میدان هوایی جنرال گلبهار برد. جنرال صاحب هم

الدین خان برایم گفت: چرا پول ایشانرا نگرفتی، اگر تو به پول ضرورت نداشتی، میگذاشتی که من آنرا تحویل میگرفتم؛ زیرا که ما نتیجه سمنت را قبلاً به مرجعش تسلیم داده ایم. من به جوابش گفتم که این خطای همان قراردادیان بود که بجانب من اشاره نمودند.

شرح وقایع تاریخی کمونیزم:

در سال ۱۸٤۸ کارل مارکس اعلامیه کمونیست را به نشر رساند، در سال ۱۸۶۰ ترجمهء انگلیسی این بیانیه از چاپ بر آمد. در سال ۱۸۶۳ فرد نیاندلاسال سازمان عمومی کارگری جرمنی را برای اولین بار تاسیس کرد. در سال ۱۸۶٤ اولین سوسیالیزم جهان تاسیس یافت. در سال ۱۸۶۷، اولین جلد کپیتال مارکس بچاپ رسید، در سال ۱۸۷۱ مردم پاریس علیه حکومت موقتی ادولف تیرز به پا خاستند و کمون را بنیاد نمودند که آن اولین جنبش کارگری علیه کپیتالیزم بود و دو ماه بعد با دادن بیست هزار تلفات توسط قوای حکومتی برچیده شدند. در سال ۱۸۸۳ کارل مارکس وفات کرد.

در سال ۱۸۷۵ جلد دوم کپیتال توسط فریدریك انگلز به چاپ رسید، در سال ۱۸۸۹ جهان دوم تأسیس یافت. در سال ۱۸۹٤ جلد سوم کپیتال باز هم توسط انگلز تصحیح و بچاپ رسید. در سال ۱۸۹۸ در کانگرس غیر قانونی، حزب دیموکراتیك کارگری در مینك روسیه سفید بنا یافت. لندن حزب بلشویك را تاسیس نمود. در سال ۱۹۰۵ اولین انقلاب روسیه رخ داد در ۱۹۱۷ در برج فبروری امپراتوری تزاری پایان گرفت و رژیم دیموکراتیك عوض آن تأسیس شد. در اکتوبر ۱۹۱۷ بلشویك ها رژیم دیموکراتیك کرینیکی را ساقط نمودند. در ۱۹۱۸ لنین برای اینکه رژیمش از جانب امپراتوری جرمنی به رسمیت شناخته شود؛ زیر معاهده (بریست لی توفسك) پولیند، اوکراین مناطق بالتیك را به جرمنها واگذار شد. در سال ۱۹۱۸ لینن پالیسی جنگ کمونیزم را علنی ساخت. در سال ۱۹۲۱-۱۹۱۸ جنگ داخلی روسیه شروع شد که تا ۱۰-۱۵ میلیون انسان کشته شدند. در سال ۱۹۲۰-۱۹۱۸، انگلستان، فرانسه، جاپان و امریکا به طرفداری لشکر سفید کمونیزم در جنگ داخلی روسیه مداخله کردند.

در سال ۱۹۱۸ خانوادهء تزار از جانب بلشویکها گرفتار و به محل ایکاتی رینوسلاو که بعداً سیوارد لوفسك برده همه را به قتل رساندند. در سال ۱۹۱۹ کامین ترن سوم بین المللی تأسیس شد، که مردم آن عبارت از بخش انقلاب کمونیستی در جهان بود. در ۱۹۱۹ جمهوریت های کمونستی کوتاه مدت در هنگری و باواریا تاسیس شد و فوراً با یك برخورد خونین برچیده شد. در سال ۱۹۲۰ ارمنستان، آذربائیجان از جمله

جمهوریت های شوروی شد. در سال ۱۹۲۰ کانگرس ماکو که بخاطر مردم شرق افتتاخ شده بود ، کارل رادیك به کارگران، دهقانان ایران ترکیه و هندوستان بیان داشت که در برابر امپریالیزم انگلستان بپا خیزید. گریگوری ژی نووف علیه انگلستان جهاد را اعلان کرد در ۱۹۲۰ در جنگ ویس تولا اردوی پولیندی برهبری مارشال پیل سودسکی با سلاح فرانسوی و مشاورین فرانسوی اردو سرخ را شکست داد. در سال ۱۹۲۱ گرجستان ضمیمه خاك شوروی شد. در ۱۹۲۱ بخاطر دوباره اصلاحات ارضی و خدمت جبری عسکری و جنگ کمونیزم قحطی کلان بوقوع پیوست که میلیون انسان از گرسنگی مردند. در ۱۹۲۱ لنین جنگ کمونیزم را ترك گفت و سیاست جدید اقتصادی را روی دست گرفت. در ۱۹۲۱ اولین کانگریس حزب کمونست چین در شینگهای برگزار گردید. در ۱۹۲٤ لنین وفات کرد و ستالین جانشین وی گردید. در سال ۱۹۲٤ ستالین یك رژیم کمونستی را در منگولیا تأسیس نمود و در همانسال بلشویك ها تمام آسیای میانه را دوباره فتح کردند و آنها را مربوط جمهوریت های شوروی ساختند. در ۱۹۲٦ ستالین مخالفین چپی حزب کمونست شوروی را شکست داد و سیاست تروتسکی را بخاطر گرماگرم دامن زدن انقلاب بین المللی در راه اعمال سوسیالیزم از خاك شوروی در مملکت دیگر رد کرد. در ۱۹۲۷ چین کیای شیك کمونست های شهری شانگ های را قلع و قمع کرد و زمینه برای فعالیت های ماوتسی تونك مساعدتر گردانید. در سال ۱۹۲۸ ستالین مخالفین راست را در حزب کمونست شکست داد تا بدین ترتیب پالیسی نوین اقتصادی جمعی و صنعتی ساختن را رد نماید. در ۱۹۲۹ پالیسی اقتصادی نوین را لغو کرد و اولین پلان پنجساله صنعتی و جمعی ساختن زراعت را به فشار عملی نمود.

در سال ۱۹۳۲-۱۹۲۹ بنابر پالیسی غلط ستالین از پنج تا ده میلیون انسان از گرسنه گی تلف شدند و اوکراین از همه کرده اضافه تر انسان را از دست داد.

در سال ۱۹۳۰ اولین حزب کمونست هند و چین تأسیس شد. در سال ۱۹٤۳ میرگی کیروف اولین منشی لنینگراد کشته شد که آن منجر به پاکسازی بزرگ در حزب گردید در سال ۱۹۳٤ ماوتسی تونك با افراد خود مسافت شش صد میل را از جنوب شرق چین تا شمال غرب آن کشور پیاده طی کرد. در سال ۳۸- ۱۹۳٦ در وحشت بزرگ شوروی که از ۱۲ تا ۲۰ میلیون انسان کشته شدند. در سالهای ۱۹۳۳- ۱۹۵۳ ده میلیون انسان که در اردوگاه های خدمات اجباری مانند غلام کار میکردند، تلفات سالانه کم از کم به ده فیصد میرسید.

ال ۱۹۳۸ اردوی سرخ گوریلای چینایی در مرکز چین بنام خط چهارم اردو دوباره

سازمان یافت. در سال ۱۹۳۹ بر اساس قرارداد روس و جرمن - روس شرق ، پولیند را تصرف نمودند، و به سال ۱۹۳۹ روسها به فنلاند هجوم بردند، درین جنگ زمستانی روسها تلفات زیاد دادند، لیکن منطقه کاری لیبیا را گرفتند و یکسال بعد معاهدء صلح در لنینگراد به امضاء رسید، در سال ۱۹٤۰ - ۱۹٤۳ اتحاد شوروی ملداوی را از رومانیا گرفت و سپس در سال ۱۹٤۰ سه ایالت بالتیك، لیتونیا، لاتویا و استونیا توسط روسها اشغال شد و طبقه متوسط آنرا از دم تیغ کشیدند.

۱۹٤٤ جرمن ها حمله بزرگ با روسها را آغاز نمودند. اوکراین، روسیه مرکزی و ایالات بالتیك را فتح کردند. در سال ۱۹٤۲ جنگ ستالینگراد امید جرمن ها را بخاطر اشغال شوروی به زمین زد. در سال ۱۹٤۳ بمجردی که کمك های ایالات متحده امریکا به شوروی رسید، جنگ کورسك خطوط تهاجمی تانك های جرمنی را شکست. در سال ۱۹٤۳ کامین ترن لغو شد و در سال ۱۹٤٤ جنگ روسیه سفید مرکز اردوی جرمنی را از بین برد و اتحاد شوروی در شرق و اروپای مرکزی بصورت یك نیروی مسلط تبارز کرد. در سال ۱۹٤٤ البانیا زیر اداره، انور خواجه به یك دولت کمونیستی تبدیل گردید و در همین سال قوای انگلیسی در آتن پیاده شد تا از نفوذ کمونیزم در آنجا جلوگیری کند. در سالهای ۱۹٤٤- ۱۹٤٥ ایالات بالتیك، پولیند، چکوسلواکیا، هنگری، رومانیا، بلغاریا، آلمان شرق تا دریای آلپ (Elbe) کلاستالایت یا قمر مصنوعی شوروی شدند.

در سال ۱۹٤٥ روسها، کوریای شمالی را تا موازی سی و هشتم اشغال کردند در سال ۱۹٤٥ سه میلیون عسکر روسی که نزد متحدین اسیر بودند، به دولت شوروی تسلیم داده شد لیکن حکومت مستبد ستالین همهء آنها را اعدام کرد. در همان سال یوگوسلاویا برهبری جوزف بروز تیتو به یك دولت کمونیستی تبدیل شد بازهم در همین سال هوشی مینه جمهوریت دیموکراتیك ویتنام را اعلان کرد و در سال ۱۹٤٦ جمهوریت دیموکراتیك بلغاریا تأسیس شد در سال ۱۹٤٦ هوشی مینه کمونیست های ملی جنگ انقلابی را علیه استعمار فرانسه به راه انداختند در همین سال حزب کارگری کوریای شمالی تأسیس شد و در سال ۱۹٤۷ قحطی تازه یی در اوکراین به وقوع پیوست که هزاران انسان در آن تلف شدند. در سال ۱۹٤۷ حزب کمونیست پولیند اساس گذاری شد و در سال ۱۹٤۸ اتحاد شوروی بخاطر خط مشی استقلال طلبی تیتو در مورد یوگوسلاویا با وی مخالف شد و در سال ۱۹٤۸ کمونیستهای متنفذ ملایا علیه استعمار انگلیس قیام کردند.

در سال ۱۹٤۸ جمهوریت دیموکراتیك کوریای شمالی بنا گردید و در همین سال

کمونیست های چکوسلواکیا قدرت سیاسی آنکشور را بدست گرفتند و جسد وزیر خارجهء چکوسلواکیا را از کلکین بیرون انداختند. در سال مزبور متحدین، برلین غرب را زیر ادارهء خویش در آوردند و نیروی هوایی امریکا شهر را توسط پروازهای هوایی تدارک میکرد تا ازنفوذ کمونیزم پیشگیری نماید.

در سال ۱۹٤۹ کمونیست های چینایی در بسا مناطق پر نفوذ به قدرت رسیدند و از شروع نقلاب کمونیستی ۱۹۲۷-۱۹۱۷ - از ۳٤-٦٤ میلیون انسان به هلاکت رسیدند. در سال ۱۹٤۹ شوروی اولین بمب اتومی خود را منفجر ساخت. در سال ۱۹٤۹ پیمان اتلانتیك شمالی (ناتو) بخاطر دفاع غرب علیه تجاوز شوروی ساخته شد، بازهم در سال ۱۹٤۹ کمونیست های هوك (HUK) در فلیپین شورش نمودند. در سال ۱۹۵۰ چین کمونیست، تبت را اشغال کرد و در مدت ۳۹ سال قرار سنجش بخاطر پالیسی استعماری چین یك میلیون انسان در آنجا به هلاکت رسیدند. در همان سال فوق کوریای شمالی بر اثر تحریك و تشویق شوروی ها بر کوریای جنوبی تاخت. اضلاع متحده امریکا زیر نظارت سازمان ملل متحد در آنجا دخالت کرد تا از کشور کوریای جنوبی دفاع نماید.

در سال ۱۹۵۲ ستالین احزاب کمونیست اروپای شرقی را پاکسازی نمود و در سال ۱۹۵۳ ستالین وفات نمود. نظامیان شوروی با سران حزب کمونیست متحده شدند تا قدرت رئیس پولیس مخفی شوروی «بریا» را که بعد تر به قتل رسید از بین ببرند.

در همانسان اتحاد شوروی اولین بمب حرارتی هستوی هائیدروجنی را انفجار داد. و نیز سال مزبور کارگران آلمان شرق شورش کردند، لیکن این جنبش توسط قوای روسی درهم ویده شد. در سال ۱۹۵۳ جنگ کوریا خاتمه یافت. و جبهه موازی ۳۷ یا سی و هشتم دوباره تأسیس یافت. در همین سال با استفاده از تکتیك های مشابه رابرت تامپسن و فیلد مارشال گرالدتیمپر انگلیسی، رمان ماگ سی سی رئیس جمهور فلیپین کمونیست های هوك را درهم کوبید. در سال ۱۹۵٤ خروشچوف چون یك شخصیت باقدرت در شوروی متبارز گردید، بندیهای اردوگاه های خدمات اجباری را آزاد کرد. در سال مذبور خروشچوف خواست با ابتکاراتی را در بخش زراعت در شوروی پیاده کند و اما آن طرح به یك مصیبت عظیم و بزرگ مبدل شد که قحطی را بمیان آورد و آسیای مرکزی را به یك کاسهء خاك مبدل ساخت، در سال ۱۹۵٤ جنگ دین بین فرویت مینو تحت قوماندانی جنرال جیاب به استعمار فرانسه پایان داد. درحوالی همین سال مطابق سال موافقت نامهء جینوا، ویتنام به دو بخش کمونیست شمالی و غیر کمونیست جنوبی تقسیم شد. در سال ۱۹۵۵ اولین دیدار بخاطر کاستن از

تشنج بین المللی میان خروشچف و هایزن هاور رئیس جمهور امریکا در جینوا صورت گرفت. در همانسان پکت وارسا در برابر پکت ناتو بنا یافت و روسها بخاطر بیطرفی کشور اتریش ازشرق آنکشور خارج شدند و در سال ۱۹۵٦ در بیستمین کنگرهء حزب بخاطر جنایات عظیم ستالین، خروشچف رسماً سخنرانی کرد. در همین سال اردوی شوروی انقلاب مردم هنگری را سرکوب نمود و مائو، بگذار یکصد گل بشگفد را اعلان کرد و مباحث را بصورت مختصر آزاد گذاشت ولی انتقادات را دوباره سانسور نمود. و نیز به همین تاریخ متذکرهء فوق ویتکانگ اقدام به گرفتن ویتنام جنوبی کرد.

در تاریخ مذبور یانوش کارا بعد از شورش ۱۹۵٦ که حزب سوسیال لیبرال توسط حملهء شوروی ها سرکوب گردید، از جانب روسها رهبر حزب کمونیست هنگری تعیین گردید. در سال ۱۹۵۷ شوروی یکسال قبل از امریکا مزایل رهبری شدهء خود را بنام آی، سی، بی، ام موفقانه امتحان کرد و نیز اتحاد شوروی اولین کشتی فضایی خویش را بنام سپوتنیک اول به دور زمین رها کرد و در سال ۱۹۵۸ صدراعظم اسبق هنگری امرناجی و وزیر دفاع پیشین پال مالیتر را بخاطر شورش سال ۱۹۵٦ روسها غرغره کردند. در همانسال ۱۹۵۸مائو، پروگرام صنعتی ساختن را بنام پرش بزرگ براه انداخت که ناکامی مطلق را به وجود آورد و در نتیجه بیست و پنج میلیون انسان از قحطی هلاك شدند. در سال ۱۹۵۹ قیام ملی مردم تبت بخاطر اشغال کشور شان از جانب چین از طرف چینی ها سرکوب گردیدند. در همین سال فیدل کاسترو، کیوبا را تسخیر کرد و اولین رژیم کمونیستی را در غرب توسط روسها تأسیس کرد. و نیز در همین سال مزبور بین دو قدرت کمونیستی اروپایی و آسیایی اختلاف بروز کرد و در سال ۱۹٦۰ شورش کمونیستان ملایا مؤثراً توسط تامپسن و تمپلر پایان گرفت اما روسها که چسان نا آرامی های کمونیست ها را در آسیا از بین برد از جانب امریکایی ها در ویتنام غفلت بعمل آمد. در سال ۱۹٦۱ البانیا علیه شوروی ریوی ژی نیست یعنی برگشت به عقب با کشور چین کنار آمد در همین سال اتحاد شوروی پنجاه و هشت میگا تُن بمب هستوی حرارتی ساختهء دست بشر را که در تاریخ انفجارات از بزرگترین انفجار بود، در فضای ارکتیك امتحان کرد و نیز در سال ۱۹٦۱ یوری گاگارین اولین کیهان نورد شوروی بود که به فضا رفت و اولین سفر شوروی بود که زمین را دور زد. در سال ۱۹٦۱ روسها دیوار برلین را بخاطر جلوگیری از فرار مردم آلمان شرق بزودی اعمار نمودند. در همین سال کیوبایی های ضد کمونیزم در تبعید به حمایت امریکا علیه فیدل کاسترو به جزیره بی پیگر حمله کردند ولی شکست خورند.

در سال ۱۹٦۲ برلین مرکز تشنج اعظمی جنگ سرد قرار گرفت و هردو قدرت جهانی

امریکا و شوروی نسبت انتقال راکتها به کوبا از جانب شوروی نزدیك دست بجنگ اتومی زده بوند. لیکن شوروی حاضر به عقب نشینی گردید و بحریه سرخ را بخاطر یك نیروی استراتیژیکی اعمار نمودند. در سال ۱۹۶۲ شوروی ها صدها نفر را در سایبریا که به نسبت قلت مواد خوراکه شورش کرده بودند در ناوه سایرسکی هدف گلوله قرار دادند. در سال ۱۹۶٤ خرشچف از قدرت کنار رفت و به عوض وی بریژنیف براریکهء قدرت تکیه زد. درسال ۱۹۶۵ رئیس جمهور امریکا هفتاد و پنج هزار عسکر امریکایی را بخاطر پیش گیری توسعهء کمونیستی به ویتنام روان کرد و در جریان همان سال اردوی اندونیزیا حزب کمونیست چین را در کشور اندونیزی پارچه پارچه کرد که از پنجصد هزار تا یك میلیون نفر کشته شدند.

در سال ۱۹۶۶ مائو، انقلاب کلتوری را براه انداخت که در اثرآن یك میلیون انسان کشته شد و ده میلیون دیگر مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. در سال ۱۹۶۷ چین اولین بمب هائیدروجنی منفجر کرد. در همین سال یمن جنوبی بخروج قوای انگلیسی از عدن، رسماً به یك جمهوریت دیموکراتیك تبدیل شد. در سال ۱۹۶۸ کمونیست های طرفدار شعار تروتسکی (جبهه به پیش) بلوا را در غرب براه انداختند. در همین سال از نظر نظامی ویتکانگ ضربه شدید دید که دیگر نتوانست هرگز آنرا جبیره کند، لیکن پیروزی بزرگ سیاسی را بدست آورد که امریکاییها نمیتوانستند ویتنام شمالی را فتح نمایند. در همانسال ۱۹۶۸ روس ها از طریق پیمان وارسا به چکوسلواکیا تجاوز نظامی نمودند و دکترین بریژنیف را در آنجا عملی ساختند و به این منظور زمانیکه یك ملت داخل بلاك شوروی شود، اجازه داده نمی شود که آنرا ترك گوید. در طی سال مزبور در کانگو برازاویل رژیم کمونیستی بوجود آمد و در سال ۱۹۷۲ رژیم کمونیستی در بی نین اساس یافت در سال ۱۹۷۲ ویتنامی های شمالی برای تسخیر ویتنام جنوبی تمام نیروی نظامی خویش را (زمینی، هوایی، بحری) بکار بردند، ولی شکست خوردند.

در سال ۱۹۷٤ رژیم مارکسیستی در گینی بن ساو تأسیس شد، در همین سال مارکسیست های متعصب نظامی جونتا امپراتور هیلی سلاسی را سقوط دادند. در سال ۱۹۷۵ بعد از خروج قوای استعماری پورتگالی ها از انگولا و موزنبیق، رژیم مارکسیستی در آنجا تأسیس یافت.

همچنان ویتنام شمالی، ویتنام جنوبی را فتح کرد. در جریان سال مزبور به حمایت چین خمیر روج به مجردیکه ویتنام جنوبی سقوط کرد، در کمبودیا به قدرت رسید.

در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ برهبری پولپوت یک میلیون از نفوس کمبودیا به قتل عام برابر شد و رژیم مارکسیستی در لاؤس در سال ۱۹۷۵ تأسیس شد و در همین سال موافقتنامه، هلسنگی به منظور شناسایی رسمی سرحدات قبل از جنگ ۱۹٤٥ در شرق ایالات بالتیك شامل آن نبود ، ازطرف روس، انگلیس و امریکا به امضاء رسید. در سال ۱۹۷٦ با یکجا شدن هردو ویتنام صدها هزار ویتنامی گریز از کمونیزم توسط کشتی حیات خود را در خطر مرگ قرار دادند.

در سال ۱۹۷٦ ماوتسی تونگ فوت کرد و دسته چهارنفری وی بیحرمت گردید و چین به زعامت هواگوانینگ در وضع باثبات تری قرار گرفت.

در سال ۱۹۷۷ جن گیستو هیل مریم قدرت سیاسی را در حبشه بدست گرفت و نظام مارکسیستی را اعلان کرد. و در اثر پاك سازی ده هزار نفر کشته شد و چندین میلیون انسان دیگر از گرسنه گی هلاك شدند. اتحاد شوروی در حدود چهار ـ بلیون کمك های نظامی در مدت هشت سال به دولت مارکسیستی ایتوپیا نمود. در سال ۱۹۷۸ دینگ زیاو پینگ رهبر چین گردید وی زمین ها را واپس بر دهقانها داد، بازار آزاد را به میان آورد که در نتیجه افزایش حاصلات و عواید عمومی ملی را بالا برد. در سال ۱۹۷۹ رژیم مارکسیستی در نیکاراگوا به میانآمد و در سال ۱۹۷۹ ویتنامی ها به حمایت شوروی ها رژیم پالپوت قصاب را از ریشه کندند. در سال ۱۹۷۹ شوروی ها به افغانستان تجاوز نظامی نمودند. در همین سال مارکسیست ها، گرانادا را تصرف کردند و در سال ۱۹۸۰ اتحادیه کارگری پولیند برسمیت شناخته شد و در سال ۱۹۸۱ جنرال یاراژولسکی حکومت نظامی را اعلان کرد و اتحادیه کارگری را غیر قانونی ساخت و در سال ۱۹۸۲ بریژنیف سر به نیست شد و در سال ۱۹۸۳ اندروپف عوض وی به قدرت رسید ولی او هم به زودی جامه بدل کرد. و بجایش کانستانتین چرنینکو به سال ۱۹۸۵ بر اریکه، قدرت تکیه زد. در سال ۱۹۸۳ قوای امریکا رژیم مارکسیستی گرانادا را سرکوب کرد و در سال ۱۹۸۵ گرباچوف جانشین چرنینکو شد که وی پروگرام اعمار مجدد را به راه انداخت

در سال ۱۹۸۷ در هفتاد ساله گی تجلیل از انقلاب بلشویك ها، گفت، اعضای پکت وارسا حق دارند که هرکدام راه خود را از طریق سوسیالیزم دریابند و دکترین بریژنیف را به قبرستان ابد فرستاد. در سال ۱۹۸۸ قوای حبشه که توسط روسها حمایت میشد از جانب انقلابیون رهایی بخش ایری تیری در جنگ ادی فات در ایری تیری هژده هزار تن به تلفات دادند.

در همانسال یکصد و پنجاه هزار نفر قوای روسی بعد از هشت و نیم سال اشغال افغانستان از این کشور خارج شدند و در پانزده فبروری آخرین روز خروج مکمل ایشان بود، لیکن ادامه حمایت شوروی ها از نجیب به سطح عالی جریان داشت.

تبصره:

با اشغال وطن ما شوروی ها به هر طرف تار دوانیدند که هیچ گوشه و کناری از آزار و اذیت ایشان در امان نماند. تلفات جانی و مالی بی شماری که به مردم بیدفاع ما تحمیل میشد در قیاس نمی آمد. لذا لازم به یاد آوریست تا منابع آگاه کشور چه در شهرها، دهات، کوه ها و دشتها قهرمان فرزندان دلیر را که در برابر اشغالگران اجنبی و نوکران شان (خلق و پرچم) تا آخرین دقایق حیات در راه آزادی، پایمردی نشان دادند و باید اسمای شان به خط زرین و درشت نوشته شود؛ زیرا که فداکاری و دادن قربانی بیحساب این راد مردان و زنان، پیر و جوان در تاریخ معاصر وطن نام بزرگ و جاویدانی از خود بجا گذاشتند و جای افتخار است که هر کدام ایشان در بالای دیده های ما پای بگذارند.

ما نباید این خاطرات حساس و پر قیمت تاریخی را با خود به گورستان ببریم، بلکه در مجموع این افتخارات مادی و معنوی را که عملاً به اثبات رسیده است، ثبت اوراق نموده، در مکاتب، مساجد و جایهای پر امن حفاظت و حراست شود. یکتن از افغانان وطن دوست بنام مهندس عبدالمجیدخان یکی ازچشم دید های خود را در کابل برایم قصه کرد: در سفری از کابل به جلال آباد موتر حامل شان در جوار یکی از پُسته های روسی بخاطر تلاشی توقف کرد، از میان ما یك جوان ببالای عسکرروسی صدا زد که مگر کلاشینکوف خود را برایم نمیفروشی؟ عسکر روسی دفعتاً جواب داد که میفروشم، لیکن به هفت هزار افغانی. جوان جواب داد که پنجهزار، عسکر کلاشینکوف خود را با تمام ملحقاتش به وی داد. ولی سر نشینان موتر سرویس بسیار ترسیده بودند. این جوان به مسافرین دلپری داد و گفت برادرها وارخطا نشوید، من این ماشیندار را برای کسی تحفه میدهم و از دریور خواست در هر کجا خواستم موتر را متوقف کن، بعد از طی مسافت به همان محل، موتر متوقف شد و جوان از موتر خارج شده صدا زد، او مجاهد، او مجاهد! و اما احوالی از کس شنیده نشد. دریور با این جوان گفت بیا که برویم درینجا مجاهد درك ندارد. جوان به دریور گفت: استاذه صبر وکه، بعد از سپری شدن چند دقیقه یك نفر سر خود را از عقب یك صخره سنگ بلند کرد، جوان بالای او صدا زد، بیا که برایت یك کلاشینکوف تحفه آورده ام.

ای برادر این جوان که بود؛ چه نام داشت و فعلاً در کجا خواهد بود. سپاهیان گمنام که با کمال بی تفاوتی، که متأسفانه به ذهن تاریخ سپرده نمیشوند.

لازم به یاد آوریست تا هموطنان آگاه و با احساس در راه جاویدانی نگهداشتن آثار- نام ها و افتخارات غازیان، دانش خود را بکار انداخته، همچنان از محلات و آرامگاه های رهبران و امیران حماسه ساز وطن، حراست و پاسبانی بعمل آید.

یادداشت: مکتب اندراب یکی از سابقه دار ترین مکاتب نه تنها در ولایت بغلان میباشد، بلکه در افغانستان و حتی که چهارمین مکتب ابتدائیه در عصر خود است.

این مکتب در قریهء بنو موقعیت دارد و از برکت عرق ریزی و زحمات خستگی ناپذیر مرحوم استاد ملا عبدالله خان سر معلم آن مکتب که خداوند(ج) غریق رحمتش کند، از یمن و لطف و توجه وی به صدها شخصیت عالی درجه و مرتبت در رشته های مختلف از شوون حیاتی از آنجا سر بلندکردند و باید وزارت معارف به پاس خدماتش، آن مکتب را در هر مقامی که قرار دارد بنام استاد مرحوم ثبت دفتر تاریخ نماید. و کذا مکتب نسوان را به اسم مجاهد نستوه استاد عبدالقدوس این شخصیت دیندار و مجاهد که از طرف روسها و نوکران شان تیرباران شد، نامش جاویدان باد!

و من منحیث یك شاگرد از اوشان قدردانی مینمایم و بر روان پر عظمت ایشان درود میفرستم.



منابع

١- حاکمیت دولتها، دکتور حسن راسنجانی
٢- مادر، ماکسیم گورکی
٣- نقش اختراعات و اکتشافات در تحول اجتماعی، غلام عَلی آئین مجله عرفان ١٣٤٦
٤- دانش و زنده گی، معظمی گودرزی
٥- در تاریکی های سرخ، خلیل احمد حامدی
٦- اسلام در شوروی، کریم روشنیان
٧- روسها در خواب جهانگیری، کانت هانس هوین (عضو پارلمان آلمان)
٨- سوسیال امپریالیزم روس در صحنه اقتصادی افغانستان، عبدالعزیز فروغ- ع، ع، ف ابو المجید.
٩- تاریخ جنبش های اسلامی و ملی آسیای میانه در مقابل کمونیزم، فضل الرحیم مروت.
١٠- افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار
١١- عهد شکنی های روسیه شوروی، روشندل روشن
١٢- میراث کبیر در بارهٔ حزب طراز نوین، ولادیمیر ایلیچ لنین
١٣- مجلس مؤسسان، تاریخ تمدن حزب و بهای آن در شرق، کرین براین ستون، جان کریستوفر و رابرت لی ودلف.
١٤- گذرگاه افغانستان، ویل هیلیم دی تل.
١٥- افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی، انتونی هایمن.
١٦- دههٔ قانون اساسی، صباح الدین کشککی
١٧- دروازه ها به جانب آسیا، جین میروال.
١٨- عوض شدن کردار روسها در جهت توسعه طلبی، ستیفان کاپلان.
١٩- افغانستان و اتحاد شوروی، هانری برادشیر
٢٠- آسیای مرکزی و یک قرن از تسلط شوروی ، ادوارد آل ورث
٢١- روسها در پنجهٔ خشم، عبدالحی خراسانی.
٢٢- دانش و زنده گی، معظمی گودرزی

۲۳- وارسا شانزده اپریل، ت کافمان از قول کوك لین سکی
۲٤- جنگ عمومی اول، ماشال سامیول لی مین اتوود
۲٥- مقاطعه با ماسکو، ارکا وی ، ن شیف چینکو
۲٦- جنگ عمومی دوم، جان کی گان John Kegan
۲۷- دسایس و جنایات روسها در افغانستان، داکتر شیراحمد حقشناس
۲۸- فردا بعد، جان اف ویل
۲۹- ستیزن شرح وقایع انقلاب فرانسه، سایمن شاما
۳۰- عصر ناپلیون، جی کریستوفر هیرالد
۳۱- انقلاب بزرگ چین تا ۱۹۸٥، جان کینك فیربانك
۳۲- اندروپف، ژارس. ی. هیلویلوف
۳۳- خرابی لارد راگلان، کریستوفر هایبرت - راجع به تراژیدی جزیره قروم یا کریمیا درجنگ سال ۱۸٥٤ و ۱۸٥٥ علیه روسها.
۳٤- تاریخ جهانی، ایس مانت رایت، پروفیسور تاریخ معاصر در دانشگاه گلاسکو و کی نیت. م. ستامپ پروفیسور تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا.
۳٥- جنبش نوین اسلامی، پاتریك بوکاتن.
۳٦- مدنیت غربی، ویلیام لی لینجر، پروفیسور در دانشگاه هارورد.
۳۷- خانمی از مصر، جهان سادات
۳۸- مبارزه بخاطر افغانستان، نانسی نی ویل و ریچارد. اس نی دیل.
۳۹- افغانستان، ریچارد. اف. نی روپ
٤۰- خدمت بخاطر صلح، هایزن هاور رئیس جمهور اسبق امریکا
٤۱- روزهای طلایی یونان، آلی دیا کولیج
۴۲- تاریخ تازه هندوستان، تالیف - والپرت ستانیلی WOLPERT STANLEY
۴۳- تاریخ یهود - تالیف - ابرام لیون ساشر ABRAM LEON SACHER
۴۴- کلکسیون چنگیز خان - نوشته مایکل د. لی مانیک MiCHAE D. Lemonick
مجله تایم Time نشریه 26 سپتامبر 1994

جمع آوری یادداشتها از روزنامه های معتبر امریکا که توسط مفسرین ممتاز و مجرب مریکایی درج مجلات گردیده است. و همچنان چشم دید های نویسنده.

۱- تیل- مارك لیم بارد
۲- پترولیم- اروینگ ادلر
۳- گاز- راجر پی چی
٤- انعام- دانیال میرجین Daniel Yergin
۵- مغلستان- راپرت ل. و اردن و اندری مایتلز سادادا
٦- زنده گی امریکایی- رونالد ریگن
۷- اندونیزیا- فریدیکا م. نج Frederica M. Buuge
۸- چکوسلواکیا- ئی هور گاودیاک Ihor Gawdiak
۹- از عقب دیوارهای بلند کریملین- ولادی میرسلوبوف و بی لینا کلی پی کودا
۱۰- وارد شدن به جهان جدید- ماکس م. کامپل مین.
۱۱- اتحاد شوروی (جلد سوم)- دانیال سی دیلر.
۱۲- حیات حضرت محمد(ص)- داکتر حسین هیکل
۱۳- امپراتوری عثمانی- از جلد دوم دائرة المعارف کولیر امریکا
۱٤- پاکستان- نیروپ ریچارد
۱۵- بیست ماه در زندان پلچرخی- روشندل روشن
۱٦- افغانستان جنگ شوروی- ادوارد ر. گیراردیت.
۱۷- خاك و مردم افغانستان- میري لوس کلیفورد Mary louise clifford
۱۸- انقلاب صنعتی- دائرة المعارف ۱۹۹۲ جلد دهم.



بیوگرافی مؤلف:

عبدالشکور نوابی متولد سال ۱۳۱٤ در قریهٔ بنو - ولسوالی اندراب ولایت بغلان.

تحصیلات: ابتدائیه بنو- متوسطه حضاریهٔ خلم (تاشقرغان) - لیسه زراعت کابل، یونیورستی بیروت در لبنان - اکادمی زراعتی کیف در اوکراین و مدتی هم در بمبئی در انستیتوت کوپراتیف های زراعتی پونه.

ماموریتها: آمر فارم بادام باغ- مدیر اصلاح میوه ها و سبزیها در ریاست تحقیقات.

آمر عمومی انکشاف زراعت در ولایت پروان- مدیر عمومی زراعت در ولایت بدخشان- مدیر عمومی زراعت در بامیان- مدیر کوپراتیف های زراعتی ولایت کابل- آخر الامر به صفت استاد در انستیتوت کوپراتیف های زارعتی بادام باغ.

در زمان قدرت خلقی ها از وظیفه سبکدوش و در زمان پرچمی ها با یك رتبه تنزیل دوباره ایفاء وظیفه نمودم.

مسافرت: در برج قوس ۱۹۸۳ از وطن عزیز خود مهاجر و به پشاور آمدم و در سال ۱۹۸۵ عازم امریکا شدم.

THE AFGHAN ARCHIVE
INTO THE QUAGMIRE

nov. 15, 92

Secret Memos Trace Kremlin's March to War

First of two articles

By Michael Dobbs
Washington Post Foreign Service

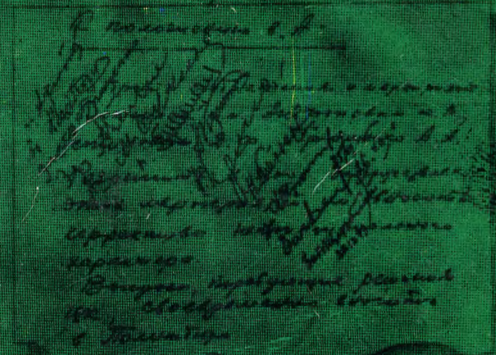
MOSCOW—On Dec. 12, 1979, Konstantin Chernenko, who at the time was the most trusted aide of Soviet leader Leonid Brezhnev, scrawled an extraordinary note at a special meeting of the ruling Communist Party Politburo. The note, written by hand evidently because Politburo members did not trust their typist, cryptically referred to "measures" to be taken in country "A"; the measures were so secret that they could not be described on paper.

Fifteen days later, the elite Alpha squad of the KGB security service stormed the hilltop palace of Afghan President Hafizullah Amin in Kabul, launching the Soviet Union's military intervention in Afghanistan. When it was all over, Amin's bullet-riddled body was displayed to the half-jubilant, half-petrified leaders of the new Soviet client state.

Thanks to the collapse of communism, it is now possible to draw on internal Kremlin archives and the previously censored reminiscences of participants to reconstruct the secret Soviet story of the Afghan war. These articles will describe how the fateful decision to invade Afghanistan was made by a small group of aging Soviet leaders—and how the relatively youthful Mikhail Gorbachev eventually succeeded in extricating his country from the Afghan quagmire.

Declassified Politburo documents suggest that the invasion was a more spontaneous and ill-thought-out affair than many Western experts believed at the time. Over a period of many months, Soviet leaders from Brezhnev down resisted the pleas of Afghan Communists for direct mil-

See AFGHANISTAN, A32, Col. 1



Konstantin Chernenko wrote this note at a special meeting of the Politburo in December 1979, referring to actions to be taken in country "A"—Afghanistan. Politburo members signed the statement diagonally.